لله المثل الاعلى وهو العزیز الحکیم

الحمد لله الحنان المنان که درین زمان کرامت نشان برکت اقتران
مجلد ششم در بیان حدیث تشبیه از مجلدات منهج ثانی کتاب مستطاب

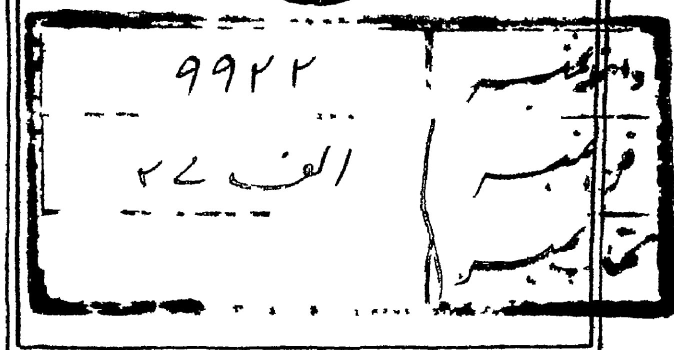
عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

سلام الله علیهم ما تتابع اللیل و النهار از مصنفات جناب معلی القاب عز الدین کهف للمؤمنین
شرف المسلمین و المومنین الکاشف عن غوامض الاسرار المبین لحقائق الآثار
والاخبار الموضح لمشکلات تاهت فیها الافکار المفصح عن معضلات حارت
فیها الکبار المتغلغل صیت براعته و توحده فی الحجاز و العراق الواقع
علی کمال نقده و علو مجده الاصفاق والاتفاق الخاضع لدیه
اعناق المهرة الحذاق والبارعین السباق الرافع فی مجاهدة
المخالفین الاعلام المجاهد بالسنة الاقلام الحامی
لذمار آبائه الکرام علیهم آلاف التحیة والسلام
ملاذ الانام عضد الاسلام آیة الله فی العالمین
الحجة علی الجاحدین مروج هدی الائمة المصطفین
مقتدانا و مقتدی الخافقین جناب
السید حامد حسین
ادام الله ظلهم العالی
بدوام الملوین





در مطبع جعفری واقع لکهنؤ نخاس سنه ۱۳۰۱ هجری مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتعالی عن التشبیه والتمثیل المنزه عن النقص والتعطیل الذی
عن معارضة ند وعدیل المقدس عن شوائب الافتیاق والتعلیل
الواحد الفرد الصمد المتعاظم عن الترکیب والتحلیل ففهم کل من الاکیاس
واصحاب الابلاس عن ادراک کنه ذاته کلیل وامکان الجائزات
علی وجوب وجوده وعلوه عن سمات الحدوث دلیل ومن اراد
ان ینظر الی اکمل صنعه الجمیل وافضل ابداعه الجلیل فلینظر الی
اصفیائه المخصوصین بکل فضل جزیل واولیائه المعصومین
الشافین بهدایاتهم داء کل علیل والمروین بمیامن ارشاداتهم غلة
(ارواء سیراب گردانیدن ١٢)
کل غلیل وصلی الله علی نبیه النبیه وصفیه الوجیه وآله
الحائزین لکل تبجیل وبعد فیقول العبد القاصر الذلیل الخاطی

القمیّ الضّئیل حامد حسین بن العلّامة السیّد محمّد قلی
النّیسابوری صانه الله عن شرور التّمویه والتّسویل ٭ انّ هذا هو
المجلّد السّادس من المنهج الثانی من کتاب **عبقات الانوار**
فی امامة الائمّة الاطهار المبنیّ لنقض ما ابدی علّامة
السنیّة السنیّ الفخار ٭ وعلّامتهم عمدة الکبار المولوی عبد العزیز
بن ولیّ الله نزیل دهلی المشهور فضله فی شاسعة الاصقاع و
الاقطار السائر نبله فی نازحة البقاع والامصار من الشّبه
المجتثّة الّتی ما لها من قرار ٭ والوساوس الواضحة السقوط عند
ارباب زکاء الاحلام وذکاء الافکار ٭ والشکوک اللائحة الهبوط
لدی اولی ثواقب الافهام ونوافذ الابصار ٭ فی جواب الحدیث
السادس من الاحادیث الاثنی عشر المذکورة فی باب الامامة
التی اجاب عنها بکلمات ناکبة عن الاستقامة ٭ فی کتاب التحفة
المثقوبة بسهام الانظار المصنوعة بالانتهاب لما نمّقه وزوّقه
وهمهم به ولفّقه المختال الفخور ٭ والمحتال العثور ٭ والمغتال
النفور ٭ عن الحق والنور ٭ نصر الحجیّ بالهصر المتوالی الاسر المصطلی
باعباء الاصر الحامل للاواء الوزر ٭ المقتحم فی وعثاء الهجر ٭ المنهمک علی
بدائع السّکر والنکر المفصح عن غرائب البجر والبجر ٭ الکابلی الکاب
لاناء الدین والکابی الخاوی الابی عن الیقین الحریّ بالهجر المولع المستهتر
بالصّدّ والانکار لصحاح الآثار وصوادق الاخبار ٭ فی کتاب

وطفقت بجر الشیء ترکه و اولع به فهو مولع به بفتح اللام ای مغری به قال ابو سهل محمد ... الهروی فی التلویح فی شرح

الصواقع الذی کان فی حجب الاستتار وصار بعد صدور
الاغارة والانتحال من هذا المنطق المتحذلق والمتشدق المتفیهق
المکثار فی غایة الاشتهار فابهتک خذ ذا لتلمیع واخرق
ستر التخدیع وعز الاعتداد والله ولی التوفیق للانحیاز والاحتراز
عما یورث الغض والصغار وهو المسدد بایزاع التجنب والتنحی
عما یوجب الاتسام بالعوار والشنار ومنه الاستعانة فی الثبات
علی التمسک بحبل اقتفاء المعصومین الاطهار صلوات الله وسلامه
علیهم ما غسق اللیل وتبلج النهار قال المحدث النحریر
حدیث ششم حدیثی ست که آنرا امامیه روایت میکنند مرفوعا انه قال
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم
فی حلمه والی موسی فی بطشه والی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی بن ابی طالب طریق تمسک آنکه ازین حدیث مساوات حضرت امیر
با انبیا در صفات ایشان معلوم شد وانبیا افضل اند از غیر خود والمساوی
للافضل افضل فکان علی افضل من غیره والافضل متعین للامامة دون غیره
وفساد مبادی این تمسک ومقدمات آن از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهر است
اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده
وروایت آنرا گاهی به بیهقی وگاهی به بغوی نسبت کرده حالانکه در تصانیف
بردو ازان اثری موجود نیست با فترا و بهتان الزام دادن اهلسنت میسر نمی آید
وقاعده مقرره اهلسنت ست که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی

روایت کنند و صحت ما فی الکتاب بے التزام نکرده باشد مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و صحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست زیرا که جماعه از محدثین اهلسنت که در طبقه متاخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح وحسان را متقدمین مضبوط کرده رفته اند و جای کسے درانها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبة الاسانید والمتون تا بطریق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود انها را این مهم سرانجام نشد اما متاخرین که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات جدا ساخت و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنه علیحده نوشت و سیوطی در تفسیر در منثور پرداخت و خودان جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند با وجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنفین آنها دریافته باشیم احتجاج بآن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعه روایت کرده است بهمین غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که صلاحیت دارند یا نه بالجمله این حدیث خود از آن قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت صحیح موجود باشد و لو بطریق ضعیف دوم آنکه این کلام محض تشبیه است بعض صفات امیر را با بعضی صفات انبیاء مذکورین و تشبیه چنانچه باداة متعارفه تشبیه میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم

بیان مقررست کہ من اراد ان ینظر الی القمر لیلۃ البدر فلینظر الی وجہ فلان
نیز تشبیہ داخل ست و لہذا شعر مشہور را کہ ؎ لاتعجبوا من بلی غلالتہ
قد زرّ ازرارہ علی القمر واین دو بیت متنبی را ؎ نشرت ثلث ذوائب
من خلفھا ۔ فی لیلۃ فارت لیالی اربعا ۔ واستقبلت قمر السماء بوجہھا
فارتنی القمرین فی وقت معا ۔ داخل تشبیہ ساختہ اند واگر ازینہم درگذریم استعارہ
خواہد بود کہ مبنای او بر تشبیہ است واز تشبیہ و استعارہ مساوات مشبّہ با مشبّہ بہ
فہمیدن کمال سفاہت ست و در اشعار رائج و مشہور ست کہ خاک صحن بادشاہان
بمشک و سنگریزہای آنجا را بمروارید و یاقوت تشبیہ میدہند و ہیچکس مساوات
نمیفہمد قال الشاعر ؎ اری بارقا بالابرق الفرد یومض فیکشف جلباب
الدجی ثم یغمض کان سلیمی من اعالیہ اشرقت ۔ تمد لنا کفا
خضیبا وتقبض واز مضمون این شعر لازم نمی آید کہ پنجہ حنائی سلیمی در لمعان
و درخشندگی برابر برق باشد و در احادیث صحیحہ اہلسنت تشبیہ ابی بکر
بابراہیم و عیسی و تشبیہ عمر بنوح و موسی و تشبیہ ابوذر بعیسی مروی شدہ
اما چون این فرقہ بہرہ از عقل خدا داد دارند ہرگز بر مساوات این اشخاص
بانبیاء مذکورین حمل نمودہ مشبہ را در رتبہ خود و مشبہ بہ را در رتبہ خود داشتند
بلکہ مسقط اشارہ تشبیہ درین قسم کلمات وجود وصفی ست درین شخص از
اوصاف مختصہ آن پیغمبر گو باکمر تبہ نباشد عن عبد اللہ بن مسعود فی
قصۃ مشاورۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم مع ابی بکر و عمر فی اساری
بدر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ماتقولون فی ھؤلاء

ان مثل ھؤلاء کمثل اخوۃ لھم کانوا من قبلھم قال نوح رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا وقال موسی ربنا اطمس علی اموالھم
واشدد علی قلوبھم الآیۃ وقال ابراھیم فمن تبعنی فانہ منی ومن
عصانی فانک غفور رحیم وقال عیسی ان تعذبھم فانھم عبادک
وان تغفرلھم فانک انت العزیز الحکیم رواہ الحاکم وصححہ عن ابی
موسی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ یا ابا موسی لقد اعطیت
مزمارا من مزامیر آل داود رواہ البخاری و مسلم وقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم
فلینظر الی ابی ذر کذا فی الاستیعاب و رواہ الترمذی بلفظ آخر قال
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لھجۃ من ابی ذر شبہ
عیسی بن مریم یعنی فی الزھد سوم آنکہ مساوات با افضل در صفتے
موجب افضیلت نمیشود زیراکہ آں افضل را صفات دیگر اند کہ بسبب آنہا افضل
شدہ است و نیز افضیلت موجب حاست کبری نیست کما مر غیر مرۃ چہارم
آنکہ تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلثہ وقتی ثابت شود از ینحدیث کہ آنہا
مساوی نباشند با انبیاء مذکورین در صفات مذکورہ یا مانند آن صفات
مذکورہ ودون ھذا الخ خرط القتاد بلکہ اگر در کتب اہلسنت تفحص واقع
شود آنقدر احادیث دالہ بر تشبیہ با انبیا کہ در حق شیخین مروی و ثابت ست
در حق ہیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست ولہذا محققین صوفیہ نوشتہ اند
کہ شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت

ولهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور سلطنت
از شیخین خوبتر سرانجام یافت و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال
و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر
بیشتر مروی گشت و عقده هست که استدلال بر ملکات نفسانیه بصدور
افعال مختصه بآن ملکات میتوان کرد مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات میکند
و در مقابلهٔ اقران و صعوبت سیف و سنان کار از پیش میبرد دلیل صریح بر شجاعت
نفسانیه اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجا و دیگر امور باطنیه از همین راه
افعال و معاملات معلوم توانکرد بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنیهٔ
شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارحیه او در یکی ازین
دو کارخانه عمده حاصل میشود و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند
وهو قوله انّك یا علی تقاتل النّاس علی تأویل القران کما قاتلتهم
علی تنزیله نیز اشارهٔ صریح باین تفرقه و امتیاز هست زیرا که مقاتلات
شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود و
زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولایت شد ولهذا شیوخ طریقت و ارباب
معرفت و حقیقت آنجناب را فاتح باب ولایت محمدیّه و خاتم ولایت مطلقه
انبیا نوشته اند و ازین هست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی
میشود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب میگردد و چنانچه سلاسل تلمذ فقهای
شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نوّاب ایشان مثل عبدالله بن مسعود و معاذ
بن جبل و زید بن ثابت و عبدالله بن عمر میرسد و رشحه از علوم ایشان

میگیرد و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن
میساخت همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا التزام
این امر بر کافۂ خلائق از ائمہ اطہار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان
برگزیده خود را بان فیض خاص مشرف میساختند و هر یکی را بقدر استعداد
او باین دولت مینواختند این فرقه بفهم آنهمه اشارات ایشانرا بر ریاست
عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطۂ ضلالت
افتاده اند و نیز از ینست که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت مثل
پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را بایشان وابسته میدانند
و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه
با جمیع اولیاء الله همین معامله ست و نام شیخین را درین مقدمات کسی در میان
نمی آرد و فاتحه و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمیکند و امور
تکوینیه را وابسته بایشان نمیداند گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد
بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال
ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرت ست و کمالات اولیا همه
ناشی از وحدت و جمع و عینیت پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الٰهی بلکه صفات
او تعالی میتوانند کرد و انبیا و وارثان کمالات شان را غیر از علاقه عبدیت
و رسالت و جارحیت علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست و باینجهة انها را
مرآت ملاحظه او تعالی نمی توانند کرد **اقول مستعینا بلطف**
الملهم الخبیر از غرائب طریفه و عجائب ظریفه که عاقل هوشیار را

متحیر و ششدر میسازد و ناظر متامل را بوادی غایت استعجاب و استغراب می اندازد آنست
که شاهصاحب با اینهمه جلالت شان و غایت اتقان و نهایت عرفان و سمو منزلت
و علو مرتبت و مزید اشتهار باقصای تدین و ورع و اتصاف و مجانبت از هزل
و مجون و جزاف و مجانبت از مکابرت و معاندت و اعتساف و تصدی مقام امامت
و ریاست و تصدر مسند ارشاد و هدایت و تزیین مجلس افاضت و افادت
و خوض در معارک مقابله و مناضله اجله فحول و غوص در دقائق معقول و منقول
و حیازت قصب سبق در مضمار تحقیق و تنقید فروع و اصول چندان در گرداب
تقلید غیر سدید کابلی حمید امعان فرموده و بمثابه خلع ربقه تثبت و تانی و تدین
نموده که از رد و ابطال و تکذیب و توهین و تهجین فضائل جناب امیرالمومنین علیه آلاف
سلام رب العالمین پا را فراتر نهاده درین مقام انکار محض و اباء بحت از بودن
اینحدیث شریف از احادیث اهلسنت آغاز نهاده داد اظهار کمال صدق و امانت
و خداترسی و حق پرستی و خوف از مواخذه دنیا و آخرت داده زبان حقائق ترجمان را
بانواع ترهات رائقه و خزعبلات معجبه و طامات مزخرفه و تلفیقات مموهه و تشکیکات
موهونه و تخیلات مطعونه واکشاده و کسیکه اندک بهره از تتبع کتب حدیث
و مناقب برداشته و نوری از انوار ممارست اخبار و آثار بر جبینش تافته بر وی مخفی
و محتجب نیست که اکابر اساطین و اعاظم معتمدین و اجله منقدین و افاخم محدثین و رؤسای
ماهرین و اماثل بارعین و افاضل سابقین و ثقات معظمین و اثبات معروفین
حدیث تشبیه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را بانبیا علیهم السلام باسالیب متنوعه
و طرق متعدده ذکر فرموده بنشر و اشاعت و ترویج و اذاعت آن ذخیره ذکر جمیل

اندوختہ و قلوب جاحدین و جاحدین و منکرین و معاندین را باتش شرربار سوختہ اند و این ست اسامی جمعے از ناقلین این حدیث شریف

ناقلین	سنین وفات راویان حدیث تشبیہ
١ ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری مولاهم الصنعانی شیخ البخاری وغیرہ	٢١١ھ مائہ ثانیہ و ثالثہ
٢ و احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی احد ائمتهم الاربعة	٢٤١ھ
٣ و ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی المجاری للبخاری و مسلم	٢٧٧ھ
٤ و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهینی المعروف بابن شاهین المحدث المفسر	٣٨٥ھ مائہ رابعہ
٥ و ابو عبد اللہ عبید اللہ بن محمد بن احمد البطی العکبری المعروف بابن بطّة	٣٨٧ھ
٦ و ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمدویہ الضبّی الطهانی المعروف بالحاکم	٤٠٥ھ مائہ خامسہ
٧ و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبهانی طراز المحدثین و ملاذ المفسرین	٤١٠ھ
٨ و ابو نعیم احمد بن عبد اللہ بن احمد بن اسحاق بن موسی الاصبهانی	٤٣٠ھ
٩ و ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد اللہ بن موسی البیهقی الخسروجردی	٤٥٨ھ
١٠ و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیّب الجلابی المعروف بابن المغازلی	٤٨٣ھ
١١ و ابو شجاع شیرویہ بن شهردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی	٥٠٩ھ مائہ سادسہ
١٢ و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورة هل اتی	
١٣ و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی صاحب الخصائص العلویة	
١٤ و ابو منصور شهردار بن شیرویہ بن شهردار بن شیرویہ الدیلمی المحدث المشهور	٥٥٨ھ
١٥ و ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب خوارزم	٥٦٨ھ
١٦ و ابو الخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوینی الحاکمی	٥٩٠ھ
١٧ و الشیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملا الاردبیلی صاحب وسیلة المتعبدین	

مائة سابعة
[18] ونور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی تلمیذ ابی موسی المدینی

٦٥٢ھ [19] وکمال الدین ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی صاحب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول

٦٥٨ھ [20] وابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایة الطالب

٦٩٤ھ [21] ومحب الدین احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری الشافعی صاحب الریاض النضرة

مائة ثامنة ٧٨٦ھ [22] وسید علی بن شہاب الدین الہمدانی مصنف مودة القربی

[23] ونور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفة السید علی الہمدانی

[24] وسید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل

مائة تاسعة ٨٤٩ھ [25] وشہاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی الملقب بملک العلماء

٨٥٥ھ [26] ونور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی صاحب الفصول المہمة

٨٩٣ھ [27] وکمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی صاحب الفواتح

[28] وعبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی

مائة عاشرة
[29] وابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفا

سنه [30] وجمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری

مائة حادی عشر ١٠٤٧ھ [31] والشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی صاحب وسیلة المآل

[32] ومرزا محمد بن معتمد خان بن رستم الحارثی البدخشی صاحب مفتاح النجا

[33] ومحمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی مناقب المرتضی

مائة ثانی عشر ١١٨٢ھ [34] ومحمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی صاحب الروضة الندیة

[35] واحمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی صاحب ذخیرة المآل

مائة ثالث عشر سنه [36] ومولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ السہالوی اللکہنوی صاحب مرآة المومنین وغیرہ

و محتجب نماند که چون صحت این حدیث شریف در ما بعد از کلام بلاغت نظام والد علام مخاطب بمقام ثابت بینمایم و هم جمعی از معتمدین اعلام و اساطین فخام که مشایخ اجازهٔ والد ماجد او هستند نقل آن کرده اند و هم جمعی از ناقلین آن کسانی هستند که خود مخاطب در مدح و ستایش و تبجیل و تعظیم شان به بسیار ثنا و تحسین داد بلاغت و فصاحت و شیرین زبانی که اتصاف و بآن شهرهٔ آفاق ست داده و هم جا بجا در تفسیر و درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات و افادات شان آغاز نهاده **پس باید** که معتقدین والد ماجد مخاطب و هواخواهان و مقلدین خود او از رد و ابطال رد این حدیث شریف دل آزرده نشوند و ملالی نبرند و چین بجبین نشکنند و سر که برر و نمالند بلکه چون این رد صحیح صریح موافقت والد ماجد او و هم موافقت خود او حسب مدح و ستایش او در حق ناقلین این حدیث شریف و استدلال و احتجاج او با فادات و روایات شان ست باید که شکر گزار و منت بردار این خاکسار بیمقدار شوند **و نیز ظاهر ست** که این رد و ابطال موافقت و صحبت با جمیع ناقلین و مثبتین حدیث تشبیه که همه از اساطین مجد و صین و اسلاف مقبولین سنیه اند پس باین نظر این رد و ابطال بلکه علی الاطلاق هر رد و ابطال که موافق ارشادات اسلاف سنیه باکمال و مستند با فادات منقدین اقبال ست مقام شکایت و ملال و جای آزردگی و کلال نیست پس اگر بعوض شکر گزاری و منت برداری شکایت و بیزاری و گریه و زاری و اضطراب و بیقراری آغاز نهند مخاطب باین شعر لطیف خواهند شد ؎ هر دم آزردگی غیر سبب را چه علاج ٭ با گرفتم شد ز لطف تو خفه به را چه علاج ٭ **و نیز مخاطب** در متن این کتاب و حاشیهٔ آن و فاضل

در عزّۃ الراشدین و ایضاح افتخار بتصنیف علمای سنّیہ کتب مناقب اہلبیت علیہم السلام آغاز نہادہ اند و باین وسیلہ دفع وصمت انحراف از اہلبیت علیہم السلام و ترک تمسّک بحضرات از اسلاف خود خواستہ و از جملہ این علما اسامی جمعی کہ از ایشان این حدیث شریف و دیگر احادیث کہ مخاطب در ردّ آن کوشیدہ ذکر کردہ و آن احادیث مثل حدیث ولایت ست و حدیث طیر و حدیث انا مدینۃ العلم و حدیث نور و احادیث نزول آیۂ انما ولیکم اللہ در حق جناب امیرالمومنین علیہ السلام و احادیث نزول آیہ مودّت در حق صفوۂ نجبا علیہم آلاف التحیۃ و الثنا و احادیث نزول آیہ تطہیر در حق اہلبیت علیہم السلام و روایات دالّہ بر ارادۂ جناب امیرالمومنین از لفظ انفسنا در آیۂ مباہلہ و روایات دالّہ بر ارادۂ جناب امیرالمومنین علیہ السلام از لفظ ہادی در آیۂ کریمۂ انّما انت منذر و لکلّ قوم ہاد و روایات دالّہ بر نزول آیۂ وَقِفُوْهُم اِنَّهُم مَسْئُولون در شان جناب امیرالمومنین علیہ السلام و روایات دالّہ بر نزول آیۂ کریمۂ السّابقون السّابقون در سبق اسلام جناب امیرالمومنین علیہ السلام پس بنابرین ہم ردّ جمیع این مقامات عین موافقت مخاطب و حید و عین ارضا خاطر فاضل رشید ست پس در ہیچ مقامی از ین مقامات و امثال آن در موافقت و مساعدت و موازرت و معاونت مخاطب نحریر و رشید عدیم النظیر تہاون و تقصیر نکردہ ام و نکایت و ازرا و تعییر متوجّہ بجاحدین و منکرین و مبطلین این فضائل جلیلہ و مناقب جمیلہ کہ در حقیقت مخالفین مخاطب حاذق و فاضل رشید فائق اند متوجّہ ست گو مخاطب ہم بسبب انکار و مخالفت تحقیق و افتخار خود در مخالفین خود محسوب باشد

و باین سبب مورد تشنیع گردد لکن حاشا که تشنیع بخدام عالی مقام او متوجه
باشد بحیثیت اولی که آن حیثیت اصلیه است پس مخاطب منکر و جاحد غیر
مخاطب مثبت و ناقد ست پس اتباع مخاطب مطاع از رد این فصول
نامقبول رنجیده دل و ملول و مبتلای سورش و قلق فضول نشوند بلکه
میباید بسبب موافقت حضرت مخاطب و رشید باکمال در رد بلیغ ابطال
فضائل آل صلوات الله و سلامه علیهم با اختلف النهر و اللیال نهایت
مبتهج و مسرور و منبسط و محبور و شکرگزار و ممنون بسبب این رد صدق مقرون
شوند **الحاصل** کمال متانت و رزانت تمسک اهل حق با حدیث شریف
اعنی حدیث تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام بانبیا صلوات الله و سلامه
علیهم و نهایت شناعت و فظاعت رد و ابطال احتجاج و استدلال بآن
و غایت بشاعت و سماجت انکار بودن آن از احادیث اهلسنت ظاهر
و واضح و باهر و لائح ست بوجوه عدیده **اول** آنکه عبد الرزاق که از محدثین
حذاق و بارعین سباق و مهره آفاق ست حدیث تشبیه را روایت نموده جناب
ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین
در کتاب معجم الادبا که نسخه عتیقه آن که بنظر سیوطی گذشته و بعض جابران
حواشی نوشته بحمد الله تعالی بدست حقیر افتاده در ترجمه محمد بن احمد بن
عبید الله الکاتب المعروف بابن المنجم میفرماید و له قصیدة ذات
الاشباه و سمیت بذات الاشباه لقصده فیما ذکره الخبر الذی
رواه عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن

حرف المیم

نقل روایت عبد الرزاق حدیث تشبیه را از معجم الادبا یاقوت حموی از نسخه که بنظر سیوطی رسیده و از ان بعض حواشی نوشته

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی محفل
من اصحابه ان تنظروا الی آدم فی علمه ونوح فی همه وابراهیم فی
خلقه وموسی فی مناجاته وعیسی فی سنته ومحمد فی هدیه
وحلمه فانظروا الی هذا المقبل فتطاول الناس فاذا هو علی بن ابی طالب
فاورد المفجع ذلك فی قصیدته وفیها مناقب کثیرة واولها
ایها اللائمی لحبی علیا * قم ذمیما الی الجحیم خزیا * ابخیر الانام عرضت
لا زلت مذودا عن الهدی مزویا * اشبه الانبیاء کهلا وزولا
فطیما وراضعا وغذیا * کان فی علمه کآدم اذ علم شرح الاسماء
والمکنیا * وکنوح نجا من الهلك من سیر فی الفلك اذ علا الجودیا
وجفا فی رضی الاله اباه * واجتواه وعده اجنبیا * کاعتزال الخلیل
آزر فی الله * وهجرانه اباه ملیا * ودعا قومه فآمن لوط اقرب الناس
منه رحما وریا * وعلی لما دعاه اخوه * سبق الحاضرین والبدویا
وله من ابیه ذی الاید اسمعیل شبه ما کان عنی خفیا * انه عاون
الخلیل علی الکعبة اذ شاد رکنها المبنیا * ولقد عاون الوصی حبیب الله
اذ یغسلان منها الصفیا * رام حمل النبی کی یقطع الاصنام من
سطحها المیول الحنیا * فحناه ثقل النبوة حتی کاد ینآد تحته مثنیا
فارتقی منکب النبی علی * صنوه ما اجل ذا المرتقیا * فاماط الاوثان
عن ظاهر الکعبة ینفی الرجاس عنها نفیا * ولو ان الوصی حاول مس النجم
بالکف لم یجده قصیا * افهل تعرفون غیر علی وابنه استرحل النبی

حال عبد الرزاق

مطیّا و لله الحمد و المنّة که ازینجا صحّت اینحدیث وانهم باسناد رجال شیخین کالنار علی العلم شی فی الظلم واضح و روشن و ظاهر و مبرهن میکردد زیراکه بنص یاقوت حموی ثابت شده که اینحدیث شریف را عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید بن المسیّب از ابی هریره روایت کرده و اینهمه روات ثقه و عدول و اهل ضبط و اتقان اند بلکه ائمه جلیل الشان و ارکان اسلام و ایمان سنیانند مجال ندارند که در مقابله اهل حق حرف قدح و جرح ایشان بر زبان آرند که همه از روات اصح صحاح ایشانند و بافادات و روایات اینحضرات انبانهای ایشان پر است اگر قدح ایشان کنند قدح اصح صحاح ایشان لازم آید حالا بالاجمال پارهٔ از تراجم این بزرگان باید شنید امّا عبد الرزّاق بن همام پس حافظ همام و متبحر قمقام و محدّث عالیمقام و از اکابر حذاق اعلام و اماثل مشایخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح ستّه از روایات او صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات او و امنهای خود پر نموده و اکابر منقدین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را می ستایند تا آنکه میگویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالتماب صلّی الله علیه و اله و سلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزّاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی الیافعی در مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان گفته و فی السّنة المذکورة ای سنة احدی عشرة ومائتین توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الآفاق الشیخ الامام عبد الرزّاق بن همام الیمنی الصّنعانی الحمیری صاحب المصنّفات عن

ص ۱۰۵ / ۳۶۰

ست و ثمانین سنۃ روی عن معمر و ابن جریج والاوزاعی و طبقتھم و حل الیہ الائمۃ الی الیمن قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما رحلوا الیہ روی عنہ خلائق من ائمۃ الاسلام منہم الامام سفین بن عُیَینۃ والامام احمد و یحیی بن معین و اسحق بن راہویہ و علی المدینی و محمود بن غیلان و عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفتہ ابوبکر عبد اللہ الرزاق بن ہمام الصنعانی قیل ما رحل الی احد بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما رحل الیہ و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمکی الاربلی در وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان گفتہ ابو بکر عبد الرزاق بن ہمام بن نافع الصنعانی مولی حمیر قال ابو سعد السمعانی قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما رحلوا الیہ یروی عن معمر بن راشد الازدی مولاہم البصری والاوزاعی و ابن جریج و غیرھم و روی عنہ الائمۃ فی ذلک العصر منہم سفین بن عیینۃ و ھو من شیوخہ و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیرھم و کانت ولادتہ فی سنۃ ست و عشرین و مائۃ و توفی فی شوال سنۃ احدی عشرۃ و مائتین بالیمن رحمہ اللہ تعالی والصنعانی بفتح الصاد المہملۃ و سکون النون و فتح العین المہملۃ و بعد الالف نون ھذہ النسبۃ الی مدینۃ صنعاء و ھی من اکبر مدن الیمن و زادوا النون فی النسبۃ الیہا و ھی نسبۃ شاذۃ کما قالوا فی بہراء بہرانی و قال ابو محمد عبد اللہ بن الحارث الصنعانی سمعت عبد الرزاق

ص ۵۱۴/۹۰۴ نسبت صنعانی

ص ۴۳۰/۷۵۳ حرف العین

يقول من يصحب الزمان يرى الهوان قال وسمعته ينشد شعراً فذاك
الزمان لعبنا به ۞ وهذا الزمان بنا يلعب ۔ و علامہ وحید عبد الغنی
بن سعید کہ غنی از مدح وثنا و وصف و اطراست و جلال الدین سیوطی ذکر نبذی از
مناقب فاخره و مدائح باهره او در طبقات الحفاظ باین عنوان نموده عبد الغنی
بن عبد الواحد بن علی بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر الحافظ الامام
محدث الاسلام تقی الدین ابو محمد المقدسی الجماعیلی ثم الدمشقی الصالحی
الحنبلی صاحب التصانیف ولد سنة ۵۴۱ وسمع ابن البطی وابا موسی المدینی
والسلفی وکتب عنه الف جزء وخلقا وروی عنه ابن خلیل وابن عبد الدائم
ومحمد بن مهلهل الجیتی وهو آخر من سمع منه ولقی بعده بالاجازة
احمد بن ابی الخیر وحدث بالکثیر وصنف فی الحدیث کتبا منها المصباح
ونهایة المراد والکمال والمعتمد وغیر ذلک وکان غزیر الحفظ والاتقان قیما
بجمع کثیر الفنون کثیر العبادة ورعا ماشیا علی قانون السلف کان
لا یساله احد عن حدیث الا ذکره له ولا عن رجل الا قال هو فلان
بن فلان ونسبه قیل له ان رجلا حلف بالطلاق انک تحفظ مائة الف
حدیث فقال لو قال اکثر من ذلک لصدق قال التاج الکندی لم یر الحافظ
عبد الغنی مثل نفسه ولم یکن بعد الدارقطنی مثله وکان یامر
بالمعروف وینهی عن المنکر لا تاخذه فی الله لومة لائم مات بمصر یوم
الاثنین ثالث عشر ربیع الاول سنہ ۔ در کتاب الکمال از محمد بن اسماعیل فزاری نقل کرده
بلغنا ونحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان یحیی بن معین واحمد بن حنبل

ص ۲۷ ج ۳ الطبقة السابعة عشرة

حرف العين

تاریخ عبد الرزاق

وغیرهما ترکوا حدیث عبد الرزاق وکرهوه فدخلنا من ذلك غم شدید فقلنا قد انفقنا وتعبنا واخر ذلك سقط حدیثه فلم ازل فی غم من ذلك الی وقت الحج فخرجت من صنعاء الی مکة فوافقت بها یحیی بن معین فقلت یا اباذکریا ما الذی بلغنا عنکم فی عبد الرزاق فقال ما هو فقلنا بلغنا انکم ترکتم حدیثه ورغبتم عنه فقال یا ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه وروینا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مکة فمکثت ثلثة ایام لا یجیئنی اصحاب الحدیث فخشیت وطفت وتعلقت باستار الکعبة فقلت یا رب ما لی اکذاب انا مدلس انا فرجعت الی البیت فجاؤنی قال ابن خیثمة سئل یحیی بن معین عن اصحاب الثوری فقال اما عبد الرزاق والفریابی وعبید الله بن موسی وابو احمد الزبیری وابو عاصم وطبقتهم کلهم فی سفین قریب بعضهم من بعض وهم دون یحیی بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی ووکیع وابن نمیر وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل اریت احدا احسن حدیثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت حدیثه قال البخاری مات سنة احدی عشرة ومائتین روی له الجماعة انتهی نقلا عن اصل الکمال من نسخة عتیقة صحیحة علیها خط بعض اهل الکمال والحمد والمنة للرب المتعال ومحمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین که از کتب خانه بعض فضلای حیدراباد نقل آن گرفتم گفته عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بکر الحمیری مولاهم الصنعانی سمع معمرا وابن جریج والثوری

روی عنه یحیی بن معین

ص ۲۱۳ / ۴۲ من تفاریق اسماء المعتدین عندهما من باب العین

ترجمۂ عبد الرزاق

وغیرہم واحد عندہما روی عنہ اسحق بن ابراهیم الحنظلی واسحق بن منصور ومحمود بن غیلان عندہما واسحق بن ابراهیم بن نصر وعلی بن المدینی وعبد اللہ المسندی ویحیی بن جعفر البخاری ویحیی بن موسی البلخی ومحمد بن رافع وعبد بن حمید وحسن الحلوانی وابن ابی عمر وحجاج بن الشاعر وعبد الرحمن بن بشیر ومحمد بن مهران وعمرو الناقد واحمد بن حنبل واحمد بن یوسف وسلمة بن شبیب عند مسلم قال احمد بن حنبل عنہ قال ولدت سنة ست ومائة وقال البخاری وغیرہ مات سنة احدی عشرة ومائتین قال محمد بن سعد مثلہ وزاد فی النصف من شوال اخبرنا ابو القاسم بنیسابور انبا ابو الحسن ثنا ابو العباس السراج قال سمعت محمد بن سہل بن عسکر یقول سمعت احمد بن حنبل یقول اذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقول ما قال عبد الرزاق واز صدر کتاب رجال صحیحین مقدسی کہ حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن مندہ و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان کہ بعد شیخین تا وقت محمد بن طاہر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شدہ کہ ہر کسی کہ شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کردہ اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخین از او در صحیح زیرا کہ شیخین اخراج نکردہ اند مگر از ثقہ عدل حافظ کہ احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی کہ متقدم بر اوست پس بنا برین یقینا و قطعا ظاہر میشود کہ حدیث عبد الرزاق نزد ائمہ سنیہ کہ بعد شیخین تا زمان محمد بن طاہر بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن مندہ و حاکم حجت است خود او ثقہ

احمد بن حنبل یقول اذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقول ما قال عبد الرزاق

بعد از حافظ ست وهذه عبارة ابن طاهر فی صدر رجال الصحیحین اما بعد

وفقنا الله عزّ وجلّ للعمل الصالح کما وفقنا لسلوک سنة رسول الله

صلی الله علیه وسلّم ولم یجعلنا ممن ابتدع بعده بدعة ندعو الیها

او عصبیة نحث علیها اذ کان قد نصّ صلی الله علیه وسلّم فی

مقالات شتّی علی فضل هذه الطائفة المنصورة ودعالهم فاستجیب له

صلی الله علیه وسلّم فبعث الله عزّ وجلّ فی کل وقت وزمان من

یقوم بهذا الشان ویبیّنه للنّاس حق البیان الی الامامین الحافظین

ابی عبد الله البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج النیسابوری فمیّزا

صحیح الحدیث من سقیمه وحصراه جملة علی ما فی کتابیهما الصحیحین

فصار الحجة لاهل الاسلام لما علم الله عزّ وجلّ من صدق نیّتهما وصحة

عقیدتهما فیما قصداه اذ کان فی عصرهما من الائمة شرقا وغربا

فی هذا الشان من یکون منزلته من الفضل وانواع شتّی من

علوم الشریعة منزلتهما ومنهم من هو من مشایخهما الذین

اخرجا عنهم فی هذین الکتابین ثم من بعدهما والائمة کل

عصر الی یومنا هذا شرحوا ما اشکل من حدیثهما وخرّجوا علی تراجمهما

اذ لم یمکن الزیادة فی الصنعة علیهما ثم طائفة من حفاظ الحدیث

مثل ابی احمد بن عدی وابی الحسن الدارقطنی وابی عبد الله بن منده

وابی عبد الله الحاکم ثم من بعدهم الی یومنا هذا لما صحّ عندهم

انّ کلّ من اخرجا حدیثه فی هذین الکتابین وان تکلّم فیه بعض الناس

موانع عبدالرزاق

یکون حدیثہ حجۃ لروایتہما عنہ فی الصحیح اذ کانا رحمہ اللہ علیہما لم یخرجا الا عن ثقۃ عدل حافظ یحتمل سنہ ومولدہ السماع ممن نقلہ مع علی ہذہ الوتیرۃ الی ان یصل الاسناد الی الصحابی المشہور الا احرفا ابینہا فی مواضعہا ان شاء اللہ تعالیٰ علی حسب ما انتہی الینا علم ذلک صنفوا فی ذلک تصانیف کثیرۃ مختصرۃ بحیث لا یقف الطالب المبتدی علی کثیر فائدۃ منہا ومشروحۃ بحیث یغیب المقصود فی کثرۃ الشرح فالذی اختصر اشار الی الاسماء فقط والذی شرح ذکر اسم الذی فی الترجمۃ وذکر طائفۃ ممن سمع منہ وطائفۃ ممن سمع منہ فی الصحیح وخارج الصحیح کما صنف ابو القاسم اللالکائی وغیرہ ووقفت علی کثیر من تصانیف ہولاء المتقدمین والمتاخرین فی ہذا الفن فلم ار احدا اشفی فی تصنیفہ الا رجلان سلکا فی تصنیفہما طریقا بین الطریقین ذکر الاسم طرفا من مشایخہ الذین حدث عنہم فی الکتاب ومن روی عنہ فی الکتاب فقط وربما استقصیا ہذا المعنی فی المحدث والمحدث عنہ صنف احدہما اسماء ما اشتمل علیہ کتاب الامام ابی عبد اللہ البخاری وہو ابو نصر احمد بن محمد بن الحسین الکلاباذی البخاری وصنف الاخر بعدہ اسماء ما اشتمل علیہ کتاب الامام ابی الحسین مسلم النیسابوری وہو ابو بکر احمد بن علی الاصبہانی فاحسنا فی تصانیفہما واجملا ولما رأیت اکثر الاسماء ما اتفقا علیہ واقلہا ما انفردا بہ حدا بی ذلک علی ان جمعت

ترجمہ عبدالرزاق

بين الكتابين ليخف حجمه ويكثر نفعه ثم اوردها او رداه واستدرك
ما اغفلاه واختصر ما يستغنى عنه من التطويل واشير عند ذكر
الراوي الذي له حديث واحد عندهما او عند احدهما الى ذلك الحديث
امّا باسناده او علوّ فيه واما بمتنه ان وقع نازلًا وكذلك أبيّن ما تكلّم
فيه الحفّاظ من علل احاديث ادخلاها في الصحيحين عند ذكر الراوي
المشهور بتلك الرّواية واذكر هل لما علّل به ذلك الحديث وجه ام لا
وأبيّن من اورد احاديثه استشهادا به ومن اورده مقرونا بغيره
قبل متن الحديث او بعده مردوفا به ومن اورد له حديثا في موضع
واورد له في غير ذلك الباب حديثا اخر فنسباه الى غير النسبة الاولى
لئلا يظن انهما اثنان ومن اورداه غير منسوب فقالا او احدهما حدثنا
فلان ونسبه غيره ~~ومن اورداه غير منسوب فقالا او احدهما~~
حدثنا فلان ونسبه غيره ومن حدثا عن رجل عنه وقع
لاحدهما عاليا وللاخر نازلا وارتب على نسق حروف المعجم ما اتفقا
عليه وما انفردا به فقدّمنا من اسمه احمد ليجمع معنيين احدهما
تبرّكا بالابتداء باسم رسول الله صلى الله عليه وسلم والثاني
انه اوّل ابواب الالف والله الموفق لجميع ما ذكرته والمعين عليه بمنّه
وفضله و ابوالمؤيد محمد بن محمود خوارزمی در جامع المسانید در باب اربعین گفته
قال البخاري في تاريخه عبدالرزاق بن همام بن نافع ابوبكر مولى
حمير اليماني سمع معمرا والثوري وابن جريج مات سنة احدى عشرة

احوال عبدالرزاق

من طعن عبدالرزاق

ومائتين قال البخاري ما حدث عن كتبه فهو اصح يقول اضعف عباد الله
هو من مشاهير المحدثين و شيوخ احمد وامثاله نحو يحيى بن معين
وغيرهما ويروى عنه الامام ابو حنيفة في هذه المسانيد از ين عبارت
پیدا ست کہ عبدالرزاق از مشاہیر محدثین ست و از جملہ شیوخ احمد وامثال او مثل
یحیی بن معین و غیر ایشان مے باشد و ابو حنیفہ امام اعظم اہل سنت ست از و
درین مسانید روایت می کند و نہایت عظمت و جلالت و غایت ثقت
و نبالت کسانیکہ امام اعظم از ایشان در مسند خود روایت می کند کالصبح اذا استنار
بر متتبع افادات سنیہ عالی تبار واضح و لائح ست عبدالوہاب شعرانی در میزان
گفتہ وقد من الله تعالى على بمطالعة مسانيد الامام ابي حنيفة
الثلاثة من نسخة عليها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمياطي
فرأيته لا يروي حديثا الا عن خيار التابعين العدول الثقات الذين هم
من خير القرون بشهادة رسول الله كالاسود وعلقمة وعطاء وعكرمة
ومجاهد ومكحول والحسن البصري و اضرابهم رضي الله عنهم اجمعين فكل
الرواة الذين بينه وبين رسول الله صلى الله وسلم عدول ثقات اعلام
اخيار ليس فيهم كذاب ولا متهم بكذب و ناهيك يا اخي بعدالة من ارتضاهم
الامام ابو حنيفة رضي الله عنه لان يأخذ عنهم احكام دينه مع شدة
تورعه وتحرزه وشفقته على الامة المحمدية وقد بلغنا انه سئل
يوما عن الاسود وعطاء وعلقمة ايهم افضل فقال والله ما نحن باهل
ان نذكرهم فكيف نفاضل بينهم انتهى ازين عبارت واضح ست کہ امام اعظم در مسند خود

ترجمۀ عبد الرزاق

حدیثی روایت نمیکند مگر از اخیار تابعین که عدول و ثقات اند و از خیر قرون بشهادت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می باشند پس جمیع رواة که درمیان ابوحنیفه
ومیان جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هستند عدول و ثقات و اعلام اخیار اند
وکسی از ایشان کذاب و متهم بکذب نیست و کافی ست برای ثبوت عدالت ایشان پسندیدن
امام اعظم ایشان را برای اخذ احکام دین خود از ایشان و چگونه می تواند شد که باوصف اینهمه
شدت تورع و تحرز و شفقت جنابش برامت مرحومه از مجروحین و مقدوحین و کذابین
و وضاعین احکام دینیه و مسائل شرعیه اخذ کند پس از عبارت شعرانی بتاکید اکید
واهتمام تمام ثابت گردید که عبد الرزاق نزد امام اعظم واتباع واشیاع ایشان بالاتر
از علماء اخیار و مقتدایان ابرار و عدول ثقات و فحول اثبات واعلام کبار و ائمه
عالی فخار بوده وچسان چنین نباشد که امام اعظم او را مقتدای خود گردانیده
او را مثل دیگر علما برای اخذ احکام دین پسندیده و ابن تیمیه که مولوی صدیق حسن خان معاصر
او را بمدائح عظیمه و محامد فخیمه ستوده حیث قال فی اتحاف النبلاء احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام
بن عبد الله بن ابی القاسم بن الخضر بن محمد بن الخضر بن علی بن عبد الله بن تیمیة الحرانی
ثم الدمشقی تقی الدین ابو العباس الحافظ العلامة المجتهد الحجة المفسر نادرة العصر الخ
بجواب بعض احادیث در منهاج گفته واصحاب السیر کابن اسحق و غیره
یذکرون من فضائله ای فضائل علی علیه السلام شیئا ضعیفا ولم یذکروا
مثل هذا ولا رووا واما تقدم قولنا فیه انه موضوع باتفاق اهل النقل
من ائمة التفسیر الذین ینقلونه بالاسانید المعروفة کتفسیر
ابن جریج وسعید بن ابی عروبة وعبد الرزاق وعبد بن حمید

الزاهد العابد اعلم الناس بالحدیث والاصول الفقیه المتکلم علم من الاعلام شیخ الاسلام امام الائمة ومفتی الامة بحر العلوم المنطوق فهما والمفهوم سید الحفاظ فارس المعانی والالفاظ فرید العصر قریع الدهر ترجمان القرآن قامع المبتدعین آخر المجتهدین

عبد الرزاق ... من ائمة التفسیر ... الذین ...

تشیع عبدالرزاق

والامام احمد و اسحق بن راہویہ و بقی بن مخلد و ابن جریر الطبری و محمد بن اسلم الطوسی و عبدالرحمن بن ابی حاتم و ابن المنذر و غیرہم من العلماء الاکابر السادة الذین لہم فی الامة لسان صدق و تفاسیرہم متضمنة للمنقولات التی یعتمد علیہا فی التفسیر و از افادہ ذہبی کہ مقتدای منقدین قوم ست و بنا بر افادہ صاحب معرکة الآراء نقلا عن السید جمال الدین المحدث محک رجال ست و مخاطب و صاحب صواعق او را امام محدثین میدانند در میزان الاعتدال ظاہرست کہ اگر حدیث علی بن المدینی و صاحب او بخاری و شیخ او عبدالرزاق و امثال ایشان ترک کردہ شود دروازہ حدیث بستہ شود و گفت و شنید درین فن منقطع گردد و احادیث و اخبار سرور انام علیہ و آلہ الصلوة والسلام با اتصال اللیل بالنہار بمیرد و شوکت زنادقہ باستیلای ایشان ترقی گیرد و دجالین و کذابین از استتار سر بیرون آرند و بتضلیل و تخدیع عالم ہمت گمارند و ذکر این مردم در میزان بمتابعت عقیلی برای ذب حریم ایشان و دفع طعن طاعنین ست و اینہا از عقیلی موثوق تر اند بدرجات بلکہ اوثق اند از ثقات بسیار کہ عقیلی ایشان را در کتاب خود ذکر نہ کردہ و در ہمہ ہیچ محدثی شک نمیکند قال فی میزان الاعتدال فی ترجمة علی بن عبداللہ المعروف بابن المدینی اخبار ابن المدینی مستقصاة فی تاریخ بغداد و قد بدت منہ ہفوة ثم تاب منہا و ہذا ابو عبداللہ البخاری و ناہیک بہ قد شحن صحیحہ بحدیث علی بن المدینی و قال ما استصغرت نفسی بین یدی احد الا بین یدی علی بن المدینی و لو ترک حدیث علی و صاحبہ

محمد وشیخہ عبد الرزاق وعثمان بن ابی شیبۃ وابراھیم بن سعد وعفان وابان العطار واسرائیل وازھر السمان وبھز بن اسد وثابت البنانی وجریر بن عبد الحمید لغلقنا الباب وانقطع الخطاب ولماتت الآثار واستولت الزنادقۃ ولخرج الدجالون افمالک عقل یا عقیلی اتدری فیمن تتکلم وانما اتبعناک فی ھذا النمط لنذب عنھم ولنزیف ما قیل فیھم کانک لا تدری ان کل واحد من ھؤلاء اوثق منک بطبقات بل واوثق من ثقات کثیرین لم توردھم فی کتابک وھذا مما لا یرتاب فیہ محدث ونیز ذہبی در کاشف گفتہ عبد الرزاق بن ھمام بن نافع ابو بکر احد الاعلام عن ابن جریج ومعمر وثور وعنہ احمد واسحق والرمادی والزھری صنف الکتب توفی عن خمس وثمانین سنۃ وابو الوفا ابراھیم بن محمد بن خلیل البرہان الطرابلسی در کشف حثیث عمن رمی بوضع الحدیث گفتہ داود بن الحسین ابو سلیمان محدث مشہور رسد ماشاء ذکرالذھبی فی میزانہ کلام من تکلم فیہ وقد صحح علیہ فالعمل علی توثیقہ اذا کما شرحہ ھو فی حاشیۃ المیزان وکیف لا یکون ثقۃ وقد روی لہ الائمۃ الستۃ فضلاً عن الشیخین ومن روی لہ الشیخان فقد جاز القنطرۃ کما قال علی بن المفضل المقدسی انتھی ما فی الکشف الحثیث اقول فعلی ھذا عبد الرزاق ایضاً ممن جاز القنطرۃ وکیف لا یکون ثقۃ وقد روی لہ الائمۃ الستۃ وابو الحسن علی بن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب گفتہ فضل بن ربیع روایت کرد کہ با ہارون الرشید بمکہ شدیم چون حج کردیم مرا گفت اینجا ہیچ مردی ہست

حاشیہ: بیرون ادرج عبد الرزاق ... و شیخہ عبد الرزاق ... وانقطع الخطاب ولماتت الآثار

حاشیہ: در کشف الحثیث ... عبد الرزاق ... جاز القنطرۃ ... روی لہ الائمۃ الستۃ

حاشیہ: ترجمہ فضیل بن عیاض ... بابا کر ایشہر آمنی ۳۳ اہل الصفۃ من اتباع التابعین الی یومنا ھذا ۷۹

ص ۲۵ / ۵

از مردان خدا تا او را زیارت کنیم گفتم بلے عبد الرزاق صنعانی اینجاست گفت
مرا بنزدیک وی ببر چون بنزدیک او شدیم زمانی سخن گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم
هارون بمن اشارت کرد که تا از وی بپرس تا هیچ وام داری پرسیدم گفت بلے
بفرمود تا وامش بگذارند و از انجا بیرون آمد گفت یا فضیل دلم هنوز تقاضا میکند
که مردی را ببینم بزرگتر ازین گفتم سفین بن عیینه اینجاست الخ و شاه ولی الله والد ماجد
مخاطب در رساله انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته باب اسباب الاختلاف
بین اهل الحدیث واصحاب الرای اعلم انه کان من العلماء فی عصر سعید
بن المسیب وابراهیم والزهری وفی عصر مالک وسفین وبعد ذلک
قوم یکرهون الخوض بالرای ویهابون الفتیا والاستنباط الا لضرورة
لا یجدون منها بدا وکان اکبر همهم روایة حدیث رسول الله صلی الله
علیه وسلم سئل عبد الله بن مسعود عن شیء فقال انی لاکره ان
احل لك شیئا حرمه الله علیك او احرم ما احله الله لك وقال
معاذ بن جبل یا ایها الناس لا تعجلوا بالبلاء قبل نزوله فانه
لم ینفك المسلمون ان یکون فیهم من اذا سئل سدد وروی نحو
ذلك عن عمر وعلی وابن عباس وابن مسعود فی کراهة التکلم فیما
لم ینزل وقال ابن عمر لجابر بن زید انك من فقهاء البصرة فلا تفت الا
بقرآن ناطق او سنة ماضیة فانك ان فعلت غیر ذلك هلکت
واهلکت وقال ابو النضر لما قدم ابو سلمة البصرة اتیته انا والحسن
فقال للحسن انت الحسن ما کان احد بالبصرة احب الینا لقاء منك

تاریخ عبد الرزاق

وذلك انه بلغنی انك تفتی برایك فلا تفت برایك الا ان یكون سنۃ
عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او كتاب منزل قال ابن المنكدر
ان العالم یدخل فیما بین اللہ وبین عبادہ فلیطلب لنفسہ المخرج
وسئل الشعبی كیف كنتم تصنعون اذا سئلتم قال علی الخبیر وقعت
كان اذا سئل الرجل قال لصاحبہ افتہم فلا یزال حتی یرجع الی الاول
وقال الشعبی ما حدثوك هؤلاء عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فخذ بہ وما قالوہ برایہم فالقہ فی الحش اخرج هذہ الاثار من اخرها
الدارمی فوقع شیوع تدوین الحدیث والاثر فی بلدان الاسلام وكتابۃ
الصحف والنسخ حتی قل من یكون اهل الروایۃ الا كان لہ تدوین
صحیفۃ او نسخۃ من حاجتہم بموقع عظیم فطاف من ادرك من
عظمائہم ذلك الزمان بلاد الحجاز والشام والعراق والمصر والیمن
والخراسان وجمعوا الكتب وتتبعوا النسخ وامعنوا فی التفحص عن غریب
الاحادیث ونوادر الاثر فاجتمع باهتمام اولئك من الحدیث والاثار
ما لم یجتمع لاحد قبلهم وتیسر لهم ما لم یتیسر لاحد قبلهم وخلص الیهم
شئ كثیر من طرق الاحادیث حتی كان لكثیر من الاحادیث عندهم
مائۃ طریق فما فوقها فكشف بعض الطرق ما استتر فی بعضها
الاخر وعرفوا محل كل حدیث من الغرابۃ والاستفاضۃ وامكن لهم
النظر فی المتابعات والشواهد وظهر لهم احادیث صحیحۃ كثیرۃ لم تظهر
علی اهل الفتوی من قبل قال الشافعی لاحمد انتم اعلم بالاخبار الصحیحۃ

مدح عبدالرزاق

منّا فاذا کان خبر صحیح فاعلموں حتی اذھب الیہ کوفیا کان او بصریا او شامیا حکاہ ابن الھمام وذلک لانہ کم من حدیث صحیح لا یرویہ الا اھل بلد خاصۃ کافراد الشامیین والعراقیین واھل بیت خاصۃ کنسخۃ برید عن ابی بردۃ عن ابی موسی ونسخۃ عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ اوکان الصحابی مقلا خاملا لم یحمل عنہ الا شرذمۃ قلیلون فمثل ھذہ الاحادیث یغفل عنھا عامۃ اھل الفتوی واجتمعت عندھم آثار فقھاء کل بلد من الصحابۃ والتابعین وکان الرجل فیما قبلھم لا یتمکن الا من جمع حدیث بلدہ واصحابہ وکان من قبلھم یعتمدون فی معرفۃ اسماء الرجال ومراتب عدالتھم علی ما یخلص الیھم من مشاھدۃ الحال وتتبع القرائن وامعن ھذہ الطبقۃ فی ھذا الفن وجعلوہ شیئا مستقلا بالتدوین والبحث وناظروا فی الحکم بالصحۃ وغیرھا فانکشف علیھم بھذا التدوین والمناظرۃ ما کان خفیا من حال الاتصال والانقطاع وکان سفین ووکیع وامثالھما یجتھدون غایۃ الاجتہاد فلا یتمکنون من الحدیث المرفوع المتصل الا من دون الف حدیث کما ذکرہ ابو داود السجستانی فی رسالتہ الی اھل مکۃ وکان اھل ھذہ الطبقۃ یروون اربعین الف حدیث فما یقرب منھا بل صح عن البخاری انہ اختصر صحیحہ من ستمائۃ الف حدیث وعن ابی داود انہ اختصر سننہ من خمسمائۃ الف حدیث وجعل احمد مسندہ میزانا یعرف بہ

قال احمد رحمہ اللہ جعلت مسندی ... ... الف ... حدیث ... میزانا ... یعرف بہ حدیث رسول اللہ صلعم

حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فما وجد فیه ولو بطریق
واحد من طرق فله اصل والا فلا اصل له وکان رؤس هؤلاء عبد الرحمن
بن مهدی ویحیی القطان ویزید بن هارون وعبد الرزاق وابو بکر ابن ابی شیبة
ومسدد وهناد واحمد بن حنبل واسحاق بن راهویه والفضل بن دکین
وعلی المدینی واقرانهم وهذه الطبقة هی الطراز الاول من طبقات المحدثین
فرجع المحققون منهم بعد احکام فن الروایة ومعرفة مراتب الاحادیث
الی الفقه فلم یکن عندهم من الرأی ان یجمع علی تقلید رجل ممن مضی
مع ما یرون من الاحادیث والآثار المناقضة لکل مذهب من تلک
المذاهب فاخذوا یتتبعون احادیث النبی صلی الله علیه وسلم وآثار
الصحابة والتابعین والمجتهدین علی قواعد احکموها فی نفوسهم ازین عبارت
کالصبح المسفر والبدر المنجلی روشن است که کاره بودند از فتوی برای اکثر هم ایشان
روایت حدیث نبوی بود و طواف بلدان در زمان خود نمودند و جمع کتب
و تتبع نسخ اسماع و تفحص از غریب حدیث و نوادر اثر پرداختند که باهتمام اینها
مجتمع شد از احادیث و آثار آنچه مجتمع نشد برای کسی قبل ایشان میسر شد برای
ایشان آنچه میسر نشد برای کسی قبل ایشان و رسید بایشان شیء کثیر از طرق احادیث
تا آنکه برای بسیاری از احادیث نزد ایشان صد طریق موجود گردید پس ما فوق آن
منکشف گردید بعض طرق چیزها که مستتر بود و بعض آنرا خوب بشناختند اینها محل هر حدیث را
از غرابت و استفاضه و ممکن شد برای ایشان نظر در متابعات و شواهد و ظاهر شد
برایشان احادیث صحیحه کثیره که ظاهر نشد برای اهل فتوی مجتمع شد نزد این حضرات

آثار فقهای هر بلد از صحابه و تابعین و قبل ایشان آدمی قادر نمی شد مگر جمع حدیث بلد خود و اصحاب آن و نیز قبل این حضرات اعتماد می کردند در معرفت اسماء رجال و مراتب عدالت شان برانچه می رسید بسوی ایشان از مشاهده و تتبع قرائن و حضرات این طبقه امعان درین فن هم کردند و آنرا شیء مستقل گردانیدند بتدوین و بحث و مناظره کردند در حکم بصحت و غیران پس منکشف شد برایشان باین تدوین و مناظره آنچه مخفی بود از حال اتصال و انقطاع و عبد الرزاق از رؤس این عظما و اعاظم این کبار است و این طبقه که عبد الرزاق از رؤس آنست طراز اول از طبقات محدثین است فیا للعجب کیف یمکن ان یکون من هو موصوف بهذا المدح والثناء الجلی و معدود من رؤس الطراز الاول اذا روی حدیثا فی فضل نفس الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و عظم و بجل غیر معتمد لیس علیه معول هل هذا الا جور و حیف غیر معلل و از همه لطیف تر و نغز تر سخنی دیگر خاتمه کلام است در مدح عبد الرزاق بن همام بعرض ارباب احلام و اصحاب افهام این عبد مستهام می رساند و آن این است که حضرات سنیه بطرق متعدده تصدیق رب منعام ابن همام را در روایت حدیث حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام بخطاب شیخ الاسلام و مقتدای اعلام خود یعنی یحیی بن اکثم رفیع المقام نقل می نماید جلال الدین سیوطی در شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور گفته اخرج الخطیب فی تاریخ بغداد عن محمد بن سالم الخواص الصالح قال رایت یحیی بن اکثم القاضی فی النوم فقلت ما فعل الله بک قال اوقفنی بین یدیه و قال لی یا شیخ السوء

فصل فی نبذ من اخبار من رای الموتی فی نومه و سواله عن حالهم فاخبروه من باب تلاقی ارواح الموتی

لولا شیبتك لاحرقتك بالنار فاخذنی ما یاخذ العبد بین یدی مولاه فلما افقت قال لی یا شیخ السوء فذکر الثالثة مثل الاولین فلما افقت قلت یا رب ما هکذا حدثت عنك فقال الله تعالی وما حدثت عنی وهو اعلم بذلك قال حدثنی عبد الرزاق بن همام قال حدثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهری عن انس بن مالك عن نبیك صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل عنك یا عظیم انك قلت ما شاب لی عبد فی الاسلام شیبة الا استحییت منه ان اعذبه بالنار فقال الله تعالی صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق الزهری وصدق انس وصدق نبیی وصدق جبرئیل انا قلت ذلك انطلقوا به الی الجنة و نیز سیوطی در لآلی مصنوعہ گفتہ اخرج الخطیب فی تاریخه عن محمد بن مسلم الخواص الشیخ الصالح قال رایت یحیی بن اکثم القاضی فی المنام فقلت له ما فعل الله بك قال اوقفنی بین یدیه ثم قال یا شیخ السوء لولا شیبتك لاحرقتك بالنار فقلت یا رب ما هکذا حدثت عنك قال وما حدثت عنی قلت حدثنی عبد الرزاق بن همام ثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهری عن انس بن مالك عن نبیك عن جبرئیل عنك یا عظیم انك قلت ما شاب لی عبد فی الاسلام شیبة الا استحییت منه ان اعذبه بالنار فقال صدق عبد الرزاق وصدق معمر وصدق الزهری وصدق انس وصدق نبیی وصدق جبرئیل انا قلت ذلك انطلقوا به

روایت عبدالرزاق

قال سیوطی فی اللآلی المصنوعہ ص ۳۴ کتاب المبتدا

قال السیوطی فی اللآلی المصنوعہ

مثل لعبد الرزاق

الی الجنۃ. واخرج زاہر بن طاہر الشحامی فی الالٰہیات عن ابی علی الحسین بن عبد اللہ بن سعید قال کان یحیی بن اکثم لی صدیقا فمات فرایتہ فی المنام فقلت ما فعل اللہ بک قال وبخنی وقال خلطت علیّ فی دار الدنیا فقلت یا ربّ اتکلت علی حدیث حدثنی ابو معاویۃ الضریر عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انک قلت انی لاستحیی ان اعذب ذا شیبۃ فی النار قال قد غفرت لک واخرج ایضا عن احمد بن سہل الزاہد قال رایت یحیی بن اکثم فی المنام فقلت لہ ما فعل اللہ بک قال اقامنی بین یدیہ وقال لی یا شیخ السوء ما ذا جئت بہ فقلت حدیث حدثت بہ قال ما ہو قلت ثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزہری عن عروۃ عن عائشۃ عن رسولک عن جبرئیل عنک انک قلت انی لاستحیی من عبدی وامتی یشیبان فی الاسلام ان اعذبہما بالنار فقال لی صدقت صدق عبد الرزاق صدق معمر صدق الزہری صدق عروۃ صدقت عائشۃ وصدق رسولی وصدق جبرئیل ہذا من حدیثی ثم امر بی ذات الیمین الی الجنۃ واخرج ایضا عن محمد بن نجیح الصائغ قال سمعت یحیی بن اکثم یقول رایت فی المنام کانی واقف بین یدی اللہ تعالی فقال لی الرب یا شیخ السوء حتی خفت ان القی فی النار ثم قال تعرف الحدیث قلت نعم یا ربّ ثنا عبد الرزاق انا معمر عن الزہری عن سعید بن المسیب عن

ابی ھریرۃ عن نبیک انک قلت اذا شاب لحیۃ عبد او راس امۃ فی الاسلام لا اعذبہ فقال الرب عز وجل صدق نبی صدق ابو ھریرۃ صدق سعید صدق الزھری صدق معمر صدق عبد الرزاق صدقت اخرج ابن ابی الفراتی فی جزئہ عن ابی جعفر بن یزید البغدادی قال کنت فی مجلس یحیی بن اکثم القاضی قال رایت ھذہ اللیلۃ کان القیامۃ قد قامت فنودی این یحیی بن اکثم این قاضی المسلمین لا عذبنک عذابا شدیدا بالنار فقلت الٰھی و سیدی حدثنی عبد الرزاق عن معمر عن الزھری عن سالم عن ابن عمر عن نبیک عن جبرئیل عنک انک تستحیی ان تعذب ذا شیبۃ شابت لک فی الاسلام فقال صدق عبدی صدق حبیبی صدق ابن عمر صدق سالم صدق الزھری صدق معمر صدق عبد الرزاق انی لاستحیی ان اعذب ذا شیبۃ شابت فی الاسلام واللہ اعلم بمی انم کہ بعد تصدیق ایزد خلاق علامہ عبد الرزاق را بخطاب شیخ آفاق یعنی ابن اکثم رضی الفعال حمید الاخلاق چسان حضرات سنیہ بمزید انہماک و اغراق در رسائلہ و مجازفہ و ارسال و اطلاق روایت این مرضی خالق رزاق را بمقابلہ اہل حق و ارباب احقاق العیاذ باللہ موسوم بکذب و وضع وافترا و اختلاق می سازند مگر اینکہ پناہ بخدا از تصدیق تصدیق اصدق الصادقین دست بردارند و مثل تجویز دیگر قبائح و فظائع بتجویز بلکہ اثبات کذب ہم ہمت گمارند اما شیخ استاد عبد الرزاق ناقد ابو عروہ معمر بن راشد پس حائز عوالی معالی و فائز نفائس مفاخر و محامد عروہ ثقات و اعتماد ارباب صحاح و حاوی فضل معاصر و نبل

صراح است رباع اسفار سنیہ بمحاسن و مدائح او معمور و جلائل فضائل او بر السنہ اساطین
مذکور و چسان چنین نباشد کہ او از ثقات رجال و ارباب کمال و ائمہ متقنین و حفاظ
متورعین و محدثین متبحرین ست جمیع ارباب صحاح ستہ بر اخراج حدیث او اتفاق
دارند و غایت مدح او آنست کہ امام احمد در حق او گفتہ کہ معمر را با کسی ضم نکنی مگر اینکہ
معمر را بر او متقدم می یابی ابی عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفتہ و من
القدماء ابو عروة معمر بن راشد البصری المهلبی مولی آل الازد من اهل
البصرة سکن الیمن و هو معمر بن ابی عمرو کان من ثقات العلماء یروی عن
الزهری و قتادة و یحیی بن ابی کثیر و ابی اسحق الهمدانی والاعمش روی
عنه الثوری و شعبة وابن ابی عروبة وابن عیینة وابن المبارک
واسمعیل بن علیة و مروان الفزاری و رباح الصنعانی و هشام بن یوسف
و محمد بن ثور و عبد الرزاق بن همام قال ابن جریج علیکم بهذا الرجل
یعنی معمرا فانه لم یبق من اهل زمانه اعلم منه و سئل ابن جریج عن شیء
من التفسیر فاجابنی فقلت له ان معمرا قال کذا و کذا قال لی ان معمرا شرب
من العلم بانقع قال معمر جلست الی قتادة وانا ابن اربع عشرة سنة
فما سمعت منه حدیثا الا کانه منقش فی صدری قال معمر خرجت
مع الصبیان وانا غلام الی جنازة الحسن و طلبت العلم سنة مات
الحسن قال علی بن المدینی نظرت فاذا الاسانید یدور علی ستة فلاهل
البصرة شعبة و سعید بن ابی عروبة و حماد بن سلمة و معمر بن راشد و
یکنی اباعروة مولی حدان و مات بالیمن سنة اربع و خمسین ومائة

قال ابو حاتم الرازی انتہی الاسناد الی ستة نفر ادرکھم معمر وکتب عنہم
لا اعلم اجتمع لاحد غیر معمر من الحجاز الزہری وعمرو بن دینار ومن
الکوفة ابو اسحاق والاعمش ومن البصرة قتادة ومن الیمامة یحیی بن
ابی کثیر وقال احمد بن حنبل لا تضم احدا الی معمر الا وجدت معمرا اطلب للعلم
منه ویحیی بن شرف النووی در تہذیب الاسما گفتہ معمر بن راشد الامام
المحدث المشہور مذکور فی مواضع من المختصر منہا نکاح المشرک ثم
اجل العنین ثم الاشربة وھو صاحب الزہری وشیخ عبد الرزاق وھو
ابو عروة معمر بفتح المیم واسکان العین بن راشد بن ابی عمرو البصری مولی
عبد السلام بن صالح وعبد السلام مولی عبد الرحمن بن قیس اخو المہلب
بن ابی صفرة لامه سکن الیمن ادرک الحسن وحضر جنازته وسمع عمرو بن
دینار والزہری وثابتا البنانی وسلیمان التیمی وزیاد بن علاقة
والسبیعی وقتادة والسختیانی وھمام بن منبه ومحمد بن منکدر
وزید بن اسلم وعبید الله العمری وعاصما الاحول وعاصم بن ابی النجود
وھشام بن عروة ومنصور بن المعتمر واسمعیل بن امیة وخالد الحذاء
وسہیل بن ابی صالح وخلائق من الائمة روی عنه عمرو بن دینار و
السبیعی وایوب السختیانی ویحیی بن کثیر وھم من شیوخه وابن
جریج وسعید بن ابی عروبة والثوری وابن عیینة وشعبة وحماد
بن زید وابن المبارک وابن علیة ومروان بن معویة ووہیب بن خالد
ویزید بن زریع وعبد الاعلی بن عبد الاعلی وعبد الواحد بن زیاد وغندر

وعیسیٰ بن یونس وعبدالرزاق بن ہمام وخلائق من الائمۃ وغیرہم
قال معمر جلست الی ابی قتادۃ وانا ابن اربع عشر سنۃ فما سمعت منہ
حدیثا الا کانہ ینقش فی صدری وقال احمد بن حنبل لا یضم معمر الی
احد الا و معمر اطلب للعلم منہ وھو اول من رحل الی الیمن قال ابن معین
معمر اثبت فی الزھری من ابن عیینۃ وقال اثبت الناس فی الزھرے
مالک ومعمر ویونس وقال ابن جریج ان معمر اشرب من العلم ما نقع و
قال احمد بن عبداللہ سکن معمر صنعاء الیمن و تزوج بھا رحل الیہ
سفین و سمع منہ ھناک و سمع ھو من سفین و لما دخل معمر صنعاء
کرھوا خروجہ من عندھم فزوجوہ واتفقوا علی توثیقہ وجلالتہ
روی لہ البخاری و مسلم و توفی سنۃ ثلاث وقیل اربع وخمسین مائۃ
وھو ابن ثمان وخمسین سنۃ و ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ معمر بن راشد
الامام الحجۃ ابو عروۃ الازدی مولاھم البصری احد الاعلام و عالم
الیمن حدث عن الزھری و قتادۃ وعمرو بن دینار و زیاد بن علاقۃ
ویحیی بن ابی کثیر ومحمد بن ابی زیاد الجمحی وطبقتھم حدث عنہ
السفیانان و ابن المبارک وغندر وابن علیۃ ویزید بن زریع
وعبدالاعلی وھشام بن یوسف وعبدالرزاق وخلق وقد حدث
عنہ من شیوخہ ایوب و ابو اسحق قال احمد لیس تضم معمر الی احد
الا وجدتہ فوقہ وقال یحیی بن معین ھو من اثبت الناس فی الزھری
وقال عبدالرزاق کتبت عن معمر عشرۃ آلاف حدیث و قال عبدالواحد

توثیق معمر که عبدالرزاق از و حدیث تشبیہ روایت کردہ

ترجمہ معمر از تذکرۃ الحفاظ ذہبی

بن زیاد قلت لمعمر کیف سمعت من ابن شهاب قال کنت مملوکا لقوم من
طاحیة فبعثونی ببزّ ابیعه فقدمت المدینة فرایت دارا فرایت
شیخا والناس یعرضون علیه العلم فعرضت معهم وعن معمر قال
طلبت العلم سنة مات الحسن وسمعت من قتادة ولی اربع عشرة سنة
فما سمعته اذ ذاک کانّه مکتوب فی صدری ولقیت الزهری بالرصافة
قال سفین بن عیینة قال لی سعید بن ابی عروبة روینا عن معمر کم
فشرّفتناه وعن ابن جریج قال علیکم بمعمر فانّه لم یبق فی زمانه اعلم منه
وقال عبد الرزاق بعث معن بن زائدة الی معمر بذهب فردّه وکتم ذلک
قال ابراهیم بن خالد وجماعة مات معمر سنة ثلاث وخمسین ومائة
زاد ابراهیم فی رمضان وصلّیت علیه وقال احمد ویحیی مات سنة
اربع والاوّل اصحّ ولم یبلغ ستّین سنة وکان اوّل من صنّف بالیمن ذهبی در
کاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الازدی مولاهم عالم الیمن عن
الزهری وهمام وعنه غندر وابن المبارک وعبد الرزاق قال معمر طلبت
العلم سنة مات الحسن ولی اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضمّ معمرا الی احد
الّا وجدته یتقدمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم قال عبد الرزاق
سمعت منه عشرة آلاف حدیث توفی فی رمضان سنة ثلث وخمسین
ومائة بالیمن وولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة گفته معمر بن راشد
هو معمر بن راشد یکنی ابا عروة الازدی مولاهم عالم الیمن روی عن
الزهری وهمام رضی الله عنهما وعن الثوری وابن عیینة وغیرهما قال

مراد از معمر که راوی عبد الرزاق حدیث تشبیه روایت کرده ۱۵۳

مراد از معمر از رجال مشکوة عبد الحق دهلوی

عبد الرزاق سمعت منه عشرة الاف حديث مات سنة ثلاث و
خمسين و مائة وله ثمانون و خمسون سنة رحمه الله عبد الحق دهلوی در رجال
مشکوة گفته معمر بفتح ميمين و سکون عين مهملة بينهما ذکر المولف معمرا
مطلقا من غير نسبة الى ابيه في باب الاحتکار وذکر في باب الربا
معمر بن عبد الله وکلاهما رواية مسلم ولا يدری المراد بالمذکور
مطلقا هو معمر بن عبد الله او غيره ومعمر کثير ذکر في جامع الاصول
منهم في الصحابة معمر بن عبد الله القرشي العدوي يقال له معمر بن
ابي معمر اسلم قديما وهاجر الى الحبشة وتاخرت هجرته الى المدينة
ثم هاجر اليها وسکنها وعاش عمرا طويلا وهو معدود في اهل المدينة
وحديثه فيهم روى عنه ابن المسيب و بسر بن سعيد بضم الموحدة
وسکون المهملة وفي التابعين معمر بن راشد وهو ابو عروة من ابي عمرو
البصري سکن اليمن وسمع الزهري وقتادة وروى عنه الثوري وابن
عيينة وعبد الرزاق وابن المبارک کذا في جامع الاصول وفي الکاشف
معمر بن راشد ابو عروة الازدي مولاهم عالم اليمن عن الزهري وهمام
وعنه غندر وابن المبارک وعبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنة مات
الحسن ولي اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم معمرا الى احد الا وجدته
يتقدمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال عبد الرزاق سمعت
منه عشرة الاف حديث توفي في رمضان سنة ثلاث وخمسين
ومائة انتهى ازينجا ظاهر است که معمر راوی حدیث تشبیه روایت کرده پس صاحب فضائل

زاهره و حاوی مناقب باهره و از ائمه تابعین و فضلاء مفسرین اهلسنت ابو حاتم
محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن
عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحرث بن زهرة بن کلاب الزهری
القرشی کنیته ابو بکر رای عشرة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وکان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سیاقا للمتون الاخبار
وکان فقیها فاضلا روی عنه الناس مات لیلة الثلثاء لسبع عشرة
خلت من شهر رمضان سنة اربع عشرین ومائة وقبره من ناحیة الشام
ببیداء شعب مشهور یزار علی قارعة الطریق اوصی ان یدفن علی
قارعة الطریق حتی یمر به مار فیدعو له واخوه عبد الله بن مسلم کان اسن منه
کنیته ابو محمد سمع ابن عمر وانسا ومات قبل الزهری بایام رحمهما الله و
عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته الزهری بضم الزای وسکون الهاء
وکسر الراء هذه النسبة الی زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی وهی
من قریش والمشهور بها ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب بن زهرة
القرشی المعروف بالزهری من تابعی المدینة رای عشرة من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم کان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سیاقا
للمتون الاخبار وکان فقیها فاضلا روی عنه الناس مات لیلة الثلثاء
لسبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرین ومائة فی
ناحیة الشام وقبره ببیداء شعب مشهور یزار و ذهبی در کاشف گفته
محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب الزهری ابو بکر

احد الاعلام عن ابی عمر وسهل وابن المسیب وحدیثه عن ابی هریرة
فی الترمذی وعن رافع بن خدیج فی النسائی وعنه یونس ومعمر ومالك
قال ابن المدینی له نحو الفی حدیث وقال ابو داود واسند اکثر من الف
وحدیثه الفان ومائة حدیث نصفها مسندة توفی ۱۲۴ فی رمضان
ودر حاشیه کاشف که ماخوذ است از تهذیب الکمال مرقوم ست. در نسخه کاشف
بخط پسر ذهبی و شیخ عبد الحق این حاشیه در رجال مشکوة نقلها می آرد مسطور ست
قال وهیب بن خالد ما رایت احدا اعلم من الزهری فقیل له ولا الحسن
فقال ما رایت احدا اعلم من الزهری وقال ابو بکر الذهبی قد جالست
الحسن وابن سیرین فما رایت اعلم من الزهری وقال معمر ما رایت
مثل حماد بن ابی سلیمان فی الفن الذی هو فیه ولا رایت مثل الزهری
فی الفن الذی هو فیه وقال ابو بکر بن منجویه رای عشرة من اصحاب النبی
صلی الله علیه وسلم وکان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سیاقا للمتون
الاحادیث وکان فقیها فاضلا وقال ابن سعد کان الزهری ثقة
کثیر الحدیث والعلم والروایة فقیها جامعا ویافعی در مرآة الجنان گفته
وفیها ای فی سنة اربع وعشرین ومائة توفی فی رمضان الامام ابو بکر
محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهری احد الفقهاء والمحدثین
والاعلام التابعین حفظ علم الفقهاء السبعة وروی عن عشرة
من الصحابة رضی الله عنهم وسمع سهل بن سعد وانس بن مالك
وخلائق وروی عنه جماعة من الائمة منهم مالك بن انس و

روایت عبد الرزاق از معمر از زهری که راوی روایت حدیث تشبیه است

شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته...

ابی ابراهیم الاشهلی که در حاشیه کاشف ...

[illegible]

سفین الثوری و سفین بن عیینة قال بن المدائنی له نحو الفی حدیث وکان قد حفظ علم الفقهاء السبعة وقال عمر بن عبد العزیز لم یبق اعلم بسنة ماضیة من الزهری کذا قال مکحول و قال اللیث قال ابن شهاب ما استودعت قلبی علما فنسیته و قال غیره من اهل العلم کان معظما وافر الحرمة عند هشام بن عبد الملک اعطاه مرة سبعة آلاف دینار و قال عمرو بن دینار ما رایت الدینار والدرهم عند احد اهون منه عند الزهری کانها عنده بمنزلة البعر و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة گفته الزهری منسوب الی زهرة بن کلاب بن مرة اشتهر بالنسب الیهم هو ابو بکر محمد بن عبد الله بن شهاب احد الفقهاء والمحدثین والعلماء الاعلام من التابعین بالمدینة المشار الیه فی فنون علوم الشریعة سمع نفرا من الصحابة روی عنه خلق کثیر منهم قتادة و مالک بن انس قال عمر بن عبد العزیز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضیة منه قیل لمکحول من اعلم من رایت قال ابن شهاب قیل له ثم من قال ابن شهاب قیل ثم من قال ابن شهاب مات فی شهر رمضان سنة اربع وعشرین ومائة و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد ابن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی الزهری وکنیته ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته واتقانه وهو من رؤس الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرین وقیل قبل ذلک بسنة او سنتین و جلال الدین السیوطی در اسعاف المبطا برجال الموطا گفته محمد ابن مسلم

بن عبید الله بن عبد الله بن شہاب الزہری ابو بکر المدنی احد الاعلام
نزل الشام و روی عن سہل بن سعد و ابن عمر و جابر و انس و غیرهم من الصحابة
وخلق ممن بعدهم و عنه ابو حنیفة و مالك و عطا بن ابی رباح و عمر بن
عبد العزیز و هما من شیوخه و عمرو بن دینار و ابن عیینة والاوزاعی و
اللیث و ابن جریج وخلق کثیر قال ابو بکر بن منجویه رای عشرة من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان احفظ اهل زمانه واحسنهم لمتون
الاخبار وکان فقیها فاضلا و قال اللیث ما رایت عالما قط اجمع
من ابن شهاب واکثر علما منه قال وکان ابن شهاب یقول ما استودعت
قلبی شیئا قط فنسیته مات سنة اربع وعشرین ومائة و عبد الحق
در رجال مشکوة گفته الزهری ابن شهاب هو ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید الله
بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة الزهری منسوب الی زهرة
بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی واشتهر بهذه النسبة المدنی
الامام المعروف احد الفقهاء والمحدثین والعلماء الاعلام من التابعین
بالمدینة المشار الیه فی فنون علم الشریعة روی عن ابن عمر و انس
و سهل و ابی الطفیل و ابن المسیب و روی له الجماعة و حدیثه عن
ابی هریرة فی الترمذی و عن رافع بن خدیج فی النسائی و ذلك مرسل
و روی عنه یونس و عقیل و معمر والزبیدی و شعیب و مالك و ابن
عیینة و یحیی بن سعید و قتادة و عمرو بن دینار وخلائق آخرون
قال ابن المدینی له نحو الفی حدیث و قال واسند اکثر من الف قال

ص ۱۲۵ از تہذیب کہ از و مع حدیث تشبیہ روایت کرده

اسناد ثقات

از رجال مشکوۃ عبد الحق

عمر بن عبد العزیز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضية من الزهري وقيل لمكحول من اعلم من رأيت قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب وروى ان عمرو بن دينار قال اي شيء عند الزهري انا لقيت ابن عمر ولم يلقه ولقيت ابن عباس ولم يلقه فقدم الزهري مكة قال احملوني اليه وقد اقعد فحمل اليه فقالوا كيف رأيت فقال والله ما رأيت مثل هذا القرشي قط قال وهيب بن خالد ما رأيت احدا اعلم من الزهري فقيل له ولا الحسن فقال قد جالست الحسن وابن سيرين فما رأيت اعلم من الزهري وكان من احفظ اهل زمانه واحسنهم سياقا لمتون الاحاديث وكان فقيها فاضلا جامعا كثير الحديث والعلم والرواية الى ان قال مات في شهر رمضان سنة اربع وعشرين ومائة وهو ابن اثنتين وسبعين سنة رحمه الله وأما سعيد بن المسيب پس امام سعيد مهذب وجذيل محكك وعذيق مرجب است كمال عظمت وجلالت ونهايت فضل ونبالت او مصداق عيان را چه بيان ابو حاتم محمد بن حبان البستي در كتاب الثقات گفته سعيد بن المسيب بن حزن بن ابي وهب بن عمرو بن عائشة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن نفطة المخزومي القرشي كنيته ابو محمد ولد لسنتين مضتا من خلافة عمر وام سعيد بن المسيب بنت عثمان بن حكيم بن امية بن حارثة بن الاوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذكوان السلمي وكان من سادات التابعين فقها ودينا وورعا

ترجمهٔ سعید بن المسیب [illegible]

و باب السین من کتاب الثقات ... ترجمهٔ سعید بن المسیب از کتاب الثقات ابن حبان

وعلما وعبادة وفضلا وكان ابوه يتجر في الزيت وكان سعيد سيد التابعين
وافقه اهل الحجاز واعبر الناس للرؤيا ما نودي للصلوة اربعين سنة
الا وسعيد في المسجد ينتظرها ويقال انه ممن اصلح بين عثمان وعلي
فلما بويع عبد الملك وبايع للوليد وسليمان من بعده واخذ البيعة
من الناس ابي سعيد ذلك فلم يبايعه فقال عبد الرحمن بن عبد القاري
انك تصلي بحيث يراك هشام بن اسمعيل فلو غيرت مقامك حتى
لا يراك وكان هشام واليا على المدينة لعبد الملك فقال سعيد
اني لم اغير مقاما قمته منذ اربعين سنة قال فخرج معتمرا فقال
لم اكن لاجهد بدني وانفق مالي في شئ ليس فيه نية قال فبايع اذا
قال ارايت ان كان الله اعمى قلبك كما اعمى بصرك فما علي وابى
ان يبايع فكتب هشام بن اسمعيل الى عبد الملك فكتب عبد الملك
اليه ما دعاك الى سعيد ما كان علينا منه شئ نكرهه فاما اذا
فعلت فادعه فان بايع والا فاضربه ثلثين سوطا واوقفه للناس
فدعاه هشام فابى وقال لست ابايع لاثنين فضربه ثلثين سوطا
ثم البسه ثيابا من شعر وامر به فطيف به حتى بلغوا الخياطين ثم
رده وامر به الى السجن فقال سعيد لولا اني ظننت انه القتل
ما لبسته قلت لي ستر عورتي عند الموت مات سنة ثلاث واربع
وتسعين وقد قيل انه مات سنة خمس ومائة وذهبی در تذكرة
الحفاظ گفته سعيد بن المسيب الامام شيخ الاسلام فقيه المدينة ابو محمد

مدائح سعید بن المسیب در تذکرۂ ذہبی

مرو‌ی است سعید بن المسیب ... (marginal note)

المخزومی اجل التابعین ولد لسنتین مضتا من خلافة عمر وسمع من عمر شیئا
وهو یخطب وسمع من عثمان وزید بن ثابت وعائشة وسعد وابی هریرة
وخلق وکان واسع العلم وافر الحرمة متین الدیانة قوالا بالحق فقیه
النفس روی اسامة بن زید عن نافع عن ابن عمر قال سعید بن المسیب
احد المفتین وقال احمد بن حنبل وغیره مرسلات سعید صحاح وقال قتادة
ما رایت احدا اعلم من سعید بن المسیب وکذا قال الزهری ومکحول وغیر
واحد قال علی بن المدینی لا اعلم فی التابعین اوسع علما من سعید هو
عندی اجل التابعین وقال العجلی وغیره کان لا یقبل جوائز السلطان وله
اربعمائة دینار یتجر بها بالزیت وغیره قال سعد بن ابراهیم سمعت سعید
بن المسیب یقول ما احد اعلم بقضاء قضاه رسول الله صلی الله علیه وسلم
ولا ابو بکر وعمر منی قال الواقدی حدثنی هشام بن سعد سمعت الزهری
وسئل عمن اخذ سعید بن المسیب علمه قال عن زید بن ثابت وسعد بن
ابی وقاص وابن عباس وابن عمر وقد سمع من عثمن وعلی وصهیب وجل روایته
المسند عن ابی هریرة کان زوج بنته وکان یقال لیس احد اعلم بقضاء
عمر وعثمان منه وروی معمر عن الزهری کان سعید اعلم الناس بقضاء عمر
وعثمان عن قتادة قال کان الحسن اذا اشکل علیه شیء کتب الی سعید
بن المسیب یسأله حماد بن زید عن یزید بن حازم ان ابن المسیب کان
یسرد الصوم وقال عبد الرحمن بن حرملة سمعت سعیدا یقول حججت
اربعین حجة یوسف بن یعقوب الماجشون عن المطلب بن السائب

قال کنت جالسا مع سعید بن المسیّب فی السوق فمرّ برید لبنی مروان فقال له سعید من رسل بنی مروان انت قال نعم قال کیف ترکت بنی مروان قال بخیر قال ترکتهم یجیعون الناس و یشبعون الکلاب فاشرأبّ الرسول فقمت الیه فلم ازل ازجئه حتی انطلق فقلت لسعید یغفر الله لك تشیط بدمك فقال اسکت یا احمق فوالله لا یسلمنی الله ما اخذت بحقوقه عن مکحول من وجه ضعیف انه قال لما بلغه موت ابن المسیّب استوی الناس قال مالك بلغنی ان سعید بن المسیّب قال انی کنت لاسیر الایام و اللیالی فی طلب الحدیث الواحد قال مصعب عن عبد الله حدثنی مصعب بن عثمان ان الذی شهد لسعید بن المسیّب حین اراد مسلم بن عقبة قتله عمرو بن عثمان و مروان بن الحکم شهدا انه مجنون فخلّی سبیله قال ابو یونس القوی دخلت المسجد فاذا سعید بن المسیّب جالس وحده قلت ما شانه قال اتقی ان یجالسه احد قلت قد افردت سیرة سعید فی مؤلف و قد اختلفوا فی وفاته علی اقوال اقواها سنة اربع و تسعین ارّخها الهیثم بن عدی و سعید بن عفیر و ابن نمیر و غیرهم و قال قتادة سنة تسع و ثمانین و قال یحیی القطان سنة احدی و تسعین و قال ضمرة سنة احدی او اثنتین و تسعین و قال علی بن المدینی و ابن معین و المدنی سنة خمس و مائة قال الحاکم اکثر ائمة الحدیث علی هذا و نیز ذهبی در کاشف گفته سعید بن المسیب بن حزن الامام ابو محمد المخزومی احد الاعلام و سید التابعین عن عمر و عثمان و سعد و عنه

سعید بن مسیب کسیکہ از ۹۴ بزرگ روایت حدیث تشبیہ کرده

لقوله علم الصحابة بن المسیب [illegible]

مدائح سعید بن المسیب از کاشف ذہبی

الزہری و قتادۃ و یحیی بن سعید ثقۃ حجۃ فقیہ رفیع الذکر راس
فی العلم والعمل عاش تسعا و سبعین سنۃ مات سنۃ اربع و تسعین
و ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب در رجال مشکوۃ گفتہ سعید بن المسیب ہو سعید بن المسیب
یکنی ابا محمد القرشی المخزومی المدنی ولد لسنتین مضتا من خلافۃ عمر
بن الخطاب رضی اللہ عنہ کان سید التابعین من الطراز الاول جمع بین
الفقہ والحدیث والزہد والعبادۃ والورع وہو المشار الیہ المنصوص
علیہ کان اعلم بحدیث ابی ہریرۃ و بقضایا عمر لقی جماعۃ کثیرۃ من
الصحابۃ رضی اللہ عنہم و روی عنہم و عنہ الزہری و کثیر من التابعین
و غیرہم قال مکحول طفت الارض کلہا فی طلب العلم فما لقیت اعلم من
ابن المسیب و قال ابن المسیب حججت اربعین حجۃ مات سنۃ ثلث و تسعین رحمہ اللہ
تعالی و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب گفتہ سعید بن المسیب بن حزن
بن ابی وہب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومی روی
عن ابی بکر مرسلا و عن عمر و عثمان و علی و سعد بن ابی وقاص
و ابن عباس و ابن عمر و ابن عاص و ابیہ المسیب و معمر بن
عبد اللہ بن فضلۃ و ابی ذر و ابی الدرداء و حسان بن ثابت و حکیم
بن حزام و زید بن ثابت و عبد اللہ بن زید المازنی و عتاب بن اسید
و عثمان بن ابی العاص و ابی ثعلبۃ الخشنی و ابی قتادۃ و ابی موسی
و ابن سعید و ابی ہریرۃ و کان زوج ابنتہ و عائشۃ و اسماء بنت عمیس
و خولۃ بنت حکیم و فاطمۃ بنت قیس و ام سلیم و ام شریک

مدح سعید بن المسیب از رجال مشکوۃ ولی الدین الخطیب

مدح سعید بن المسیب از تہذیب التہذیب ابن حجر العسقلانی

وخلق وعنه ابنه محمد وسالم بن عبد الله بن عمر والزهري وقتادة
وشريك بن ابي نمر وابو الزناد وسمي وسعد بن ابراهيم وعمرو بن مرة
ويحيى بن سعيد الانصاري وداود بن ابي هند وطارق بن عبد الرحمن
وعبد الحميد بن جبير بن شيبة وعبد الخالق بن سلمة وعبد المجيد
بن سهيل وعمرو بن مسلم بن عمارة بن اكيمة وابو جعفر الباقر وابن
المنكدر وهاشم بن هاشم بن عتبة ويونس بن يوسف وجماعة
قال نافع عن ابن عمر هو والله احد المفتين وعن عمرو بن ميمون بن
مهران عن ابيه قال قدمت المدينة فسالت عن اعلم اهل المدينة
فدفعت الى سعيد بن المسيب وقال ابن شهاب قال لي عبد الله
بن ثعلبة بن ابي صعير ان كنت تريد هذا يعني الفقه فعليك بهذا
الشيخ سعيد بن المسيب وقال قتادة ما رايت احدا قط اعلم بالحلال
والحرام منه وقال محمد بن اسحق عن مكحول طفت الارض كلها في
طلب العلم فما لقيت اعلم منه وقال سليمن بن موسى كان افقه التابعين
وقال البخاري قال لي علي عن ابي داود عن شعبة عن اياس بن معوية
قال لي سعيد بن المسيب ممن انت قلت من مزينة قال اني لاذكر يوم
نعى عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن على المنبر قال وقال لنا سليمان بن
حرب ثنا سلام بن مسكين عن عمران بن عبد الله الخزاعي عن ابن المسيب
قال انا اصلحت بين علي وعثمان قال وقال لنا سليمان عن حماد بن زيد
عن غيلان بن جرير عن سعيد مثله وقال الدوري عن ابن معين

سنہ ۹۴ مرد ما سعید بن کثیر ... زہری حدیث تشبیہ روایت کردہ

ثعلبة بن صعير ابن ابي صعير بطبقتين مصغرا تقريب التهذيب

[illegible]

ههنا قوم يقولون انه اصلح بين علي وعثمان وهذا باطل وقال ايضاً قد
رأى عمر وكنت صغيراً قلت يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافة
عمر فقال يحيى ابن ثمان سنين يحفظ شيئاً قال وسمعته يقول مرسلات ابن
المسيب احب الي من مرسلات الحسن ومرسلات ابراهيم صحيحة الا حديث
الضحك في الصلوة وحديث تاجر البحرين قال ابو طالب قلت لاحمد
سعيد بن المسيب فقال ومن مثل سعيد ثقة من اهل الخير فقلت له
سعيد عن عمر حجة قال هو عندنا حجة قد رأى عمر وسمع منه واذا
لم يقبل سعيد عن عمر فمن يقبل وقال الميموني واحمد بن حنبل مرسلات
سعيد صحاح لا يرى اصح من مرسلاته وقال عثمان الحارثي عن احمد
افضل التابعين سعيد بن المسيب وقال ابن المديني لا اعلم في التابعين
اوسع علما من سعيد بن المسيب قال واذا قال سعيد مضت السنة
فحسبك قال وهو عندي اجل التابعين وقال الربيع عن الشافعي ارسال
ابن المسيب عندنا حسن وقال الليث عن يحيى بن سعيد كان ابن المسيب
يسمى راوية عمر كان احفظ الناس لاحكامه واقضيته وقال ابراهيم بن
سعد عن ابيه عن سعيد ما بقي احد اعلم بكل قضاء قضاه رسول الله
صلى الله عليه وسلم وكل قضاء قضاه ابو بكر وكل قضاء قضاه عمر مني
قال ابراهيم عن ابيه واحسبه قال وعثمن وقال مالك بلغني ان عبد الله
بن عمر كان يرسل الى ابن المسيب يسأله عن بعض شان عمر وامره وقال
مالك لم يدرك عمر ولكن لما كبر اكب على المسألة عن شانه وامره وقال

قتادة كان الحسن اذا اشكل عليه شئ كتب الى سعيد بن المسيب وقال العجلى
كان رجلا صالحا فقيها وكان لا ياخذ العطاء وكانت له بضاعة يتجر بها
فى الزيت وقال ابو زرعة مدنى قرشى ثقة امام وقال ابو حاتم ليس فى
التابعين انبل منه وهو اثبتهم فى ابى هريرة قال الواقدى مات سنة ۹۴ فى خلافة
الوليد وهو ابن خمس وسبعين سنة قال ابو نعيم مات سنة ۹۳ قلت على تقدير ما
ذكروا عنه ان مولده لسنتين مضتا من خلافة عمر والاسناد اليه صحيح يكون
مبلغ عمره ثمانين سنة الا سنة كما قال الواقدى ومما يؤيده ما ذكره ابن
ابى شيبة عنه انه قال بلغت ثمانين سنة وان اخوف ما اخاف على النساء
وحكى ابو بكر بن ابى خيثمة عن ابن معين انه مات سنة ۱۰۵ قال ابن ابى حاتم
ثنا على بن الحسن ثنا احمد بن حنبل ثنا سفين عن يحيى ان شاء الله سمعت
سعيد بن المسيب يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافة عمر قال وسمعت
ابى وقيل له يصح لسعيد سماع من عمر قال لا الا روية راه على المنبر ينعى
النعمان بن مقرن وروى ابن منده فى الوصية من طريق يزيد ابن ابى مالك
قال كنت عند سعيد بن المسيب فحدثنى بحديث فقلت له من حدثك
يا ابا محمد هذا فقال يا اخا اهل الشام خذ ولا تسأل فانا لا ناخذ الا
عن الثقات قال وسمعت ابى يقول سعيد عن عمر مرسل يدخل فى
المسند على سبيل المجاز وقال يحيى بن سعيد عن مالك لم يسمع سعيد
من زيد بن ثابت وقال المدينى لم يسمع من عمرو بن العاص وقال عبد الحق
تكلموا فى سماع سعيد من صفوان بن المعطل وقال البيهقى لم يسمع من

دوسرے مسیب کی پیدائش کراز وہ خلافت عمر رضی اللہ عنہ روایت کردہ

اخافہ

ترجمۂ سعید بن المسیب از تہذیب التہذیب

عبد اللہ بن یزید صاحب الاذان و قال ابن حبان فی الثقات کان من سادات
التابعین فقہا و دینا و ورعا و عبادۃ و فضلا و کان افقہ اہل الحجاز
واعبر الناس للرؤیا ما نودی بالصلوۃ من اربعین سنۃ الا و سعید فی المسجد
فلما بایع عبد الملک للولید و سلیمن ابی سعید ذلک فضربہ ہشام بن
اسمعیل المخزومی ثلثین سوطا و البسہ ثیابا من الشعر و امر بہ فطیف بہ ثم
سجن و قال ابن سعد عن الواقدی لم ار اہل العلم یصححون سماعہ عن عمر وان کانوا
قد رووہ قلت و قد وقع فی حدیث باسناد صحیح لا مطعن فیہ تصریح سعید
بسماعہ من عمر قرأتہ علی خدیجۃ بنت السلطان انبانا القسم بن مظفر
شفاہا عن عبد العزیز بن دلف انا علی بن المبارک بن تغوبا اخبرہم انا ابو نعیم
محمد بن ابی البرکات الحماری انا احمد بن المظفر بن یزداد انا الحافظ ابو محمد
بن عبید اللہ بن محمد بن عثمان السقا ثنا ابن خلیفۃ ثنا مسدد فی مسندہ
عن ابن ابی عدی ثنا ابو داود وھو ابن ابی ھود عن سعید بن المسیب قال
سمعت عمر بن الخطاب علی ھذا المنبر یقول عسی ان یکون بعدی اقوام یکذبون
بالرجم یقولون لا نجدہ فی کتاب اللہ لولا ان زید فی کتاب اللہ ما لیس فیہ لکتبت
انہ حق قد رجم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رجم ابو بکر و اما حدیثہ
عن بلال و عتاب بن اسید فظاہر الانقطاع بالنسبۃ الی وفاتہما و مولدہ
واللہ اعلم و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفتہ سعید بن المسیب بن حزن
بن ابی وہب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومی احد
العلماء الثمانیۃ اتفقوا علی ان مرسلاتہ اصح المراسیل و قال ابن المدینی

ترجمۂ سعید بن المسیب از تقریب عسقلانی

مدائح سعید بن المسیب از تہذیب التہذیب و ایراد کردہ

مدائح سعید بن المسیب از اسعاف المبطا سیوطی

مدائح سعید بن المسیب از رجال مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دہلوی

لا اعلم فی التابعین اوسع علما منه مات بعد التسعین و قد ناهز الثمانین

و سیوطی در اسعاف المبطا برجال الموطا گفته سعید بن المسیب بن حزن بن ابی

وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ابو محمد المخزومی المدنی سید

فقهاء التابعین روی عن ابیه و عن عمر و اختلف فی سماعه منه و عن

عثمان و علی و ابی موسی و آخرین و عنه الزهری و یحیی بن سعید الانصاری

و آخرون قال قتادة ما رایت احدا قط اعلم بالحلال و الحرام منه و

قال مکحول ما لقیت اعلم منه و قال سلیمان بن موسی انه افقه

التابعین و قال احمد انه افضل التابعین و قال ابن المدینی لا اعلم احدا

فی التابعین اوسع علما منه و هو عندی اجل التابعین و قال ابو حاتم

لیس فی التابعین انبل منه و قال ابن حبان هو سید التابعین و

قال الشافعی و احمد و غیر واحد مراسیل ابن المسیب صحاح مات سنة

ثلاث و قیل اربع و تسعین و مولده سنة خمس عشرة و قیل سبع

عشرة و قیل احدی و عشرین و شیخ عبدالحق در رجال مشکوٰة گفته سعید بن

المسیب بن حزن القرشی الامام ابو محمد المخزومی المدنی من الفقهاء السبعة الذین

کانوا بالمدینة ولد سنة خمس عشرة من الهجرة لسنتین و قیل لاربع

مضتا من خلافة عمر بن الخطاب احد الاعلام سید التابعین جمع

بین الفقه و الحدیث و الزهد و العبادة و الورع ثقة حجة فقیه

رفیع الذکر راس فی العلم و العمل و یروی عن الامام زین العابدین

انه قال سعید بن المسیب اعلم الناس و یقال انه لم یکن فی التابعین

اکثر منہ علما و فی جامع الاصول کان اعلم الناس بحدیث ابی ہریرۃ
وبقضایا عمر لقی جماعۃ کثیرۃ من الصحابۃ رضی اللہ عنہم وروی عن عثمان وعلی وعائشۃ
وام سلمۃ وروی عنہ الزہری وقتادۃ ویحیی بن سعید وکثیر من التابعین
قال مکحول طفت الارض کلہا فی طلب العلم فما لقیت اعلم من ابن
المسیب ومثل ہذا نقل عن ابن اسحق وسئل عن الزہری ومکحول من افقہ
قالا سعید بن المسیب وقال یحیی مرسلات سعید بن المسیب احب الی من
مرسلات الحسن وابراہیم وقال الشافعی لا اقبل الا مراسیل ابن المسیب
فانی تتبعتہا ووجدتہا مسانید وقال ابن المدینی ما اعلم فی التابعین
احدا اوسع علما منہ وقال ابن المسیب حججت اربعین حجۃ وفی روایۃ
خمسا واربعین حجۃ ولم یفت منہ مدۃ خمسین سنۃ التکبیرۃ الاولی
والصف الاول وکان یحضر المسجد قبل الاذان مدۃ ثلثین سنۃ ویروی
انہ کان یسمع الاذان من حجرۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی وقعۃ الحرۃ
ایاما مات سنۃ اربع وتسعین من ولید بن عبد الملک وعاش
تسعا وسبعین سنۃ وقیل ثمانین واما حضرت ابو ہریرہ پس از
صحابہ کبار و ائمہ عالیمقدار اہلسنت احتیاج بتعدیل و توثیق احدی ندارد
چہ ضرورست کہ ترجمہ او از کلام مخلوقین نوشتہ آید کہ بزعم اہلسنت قران ناطق ست
بمدح کل صحابہ واگر ازین ہم فروتر آییم باحادیث عامہ و خاصہ جناب سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شرف و فضیلت ابی ہریرہ حسب مزعوم سنیہ ظاہر ست
ومعہذا بنابر مزید ایضاح بعض عبارات ترجمہ او مذکور میشود ابو عمر یوسف

ص ۲۸۵ / ۳۲۲

بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری در استیعاب گفته ابو هریرة الدوسی
صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ودوس هو ابن عدنان بن عبد الله
بن زهران بن کعب بن الحرث بن کعب بن مالک بن نصر بن الازد بن الغوث
الی ان قال بعد ذکر الاختلاف الکثیر فی اسمه اسلم ابو هریرة عام خیبر
وشهدها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لزمه وواظب علیه
رغبة فی العلم راضیا بشبع بطنه وکانت یده مع ید رسول الله
صلی الله علیه وسلم وکان یدور معه حیثما دار وکان من احفظ اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان یحضر ما لا یحضر سائر المهاجرین والانصار
لاشتغال المهاجرین بالتجارة والانصار بحوائطهم وقد شهد له
رسول الله صلی الله علیه وسلم بانه حریص علی العلم والحدیث
وقال له یا رسول الله انی قد سمعت منک حدیثا کثیرا فانی
اخشی ان انسی فقال ابسط رداءک قال فبسطته فغرف بیده ثم قال
ضمه فضممته فما نسیت شیئا بعد وقال البخاری روی عنه اکثر
من ثمانمائة رجل من بین صاحب وتابع وممن روی عنه من الصحابة
ابن عباس وابن عمر وجابر وانس وواثلة بن الاسقع وعائشة استعمله
عمر بن الخطاب رضی الله عنه علی البحرین ثم عزله ثم اراده علی العمل
فابی علیه فلم یزل یسکن المدینة وبها کانت وفاته حدثنا ابو شاکر
حدثنا ابو محمد الاصیلی حدثنا ابو علی الصواف ببغداد حدثنا عبد الله
بن احمد بن حنبل حدثنی ابی حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابی صالح قال

كان ابو هريرة من احفظ اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يكن
من افضلهم قال خليفة بن خياط توفي سنة سبع وخمسين وهو ابن ثمان
وسبعين وكذلك قال ابن نمير انه توفي سنة تسع وخمسين قال غيره
مات بالعقيق وصلى عليه الوليد بن عتبة بن ابي سفين وكان يومئذ
اميرا على المدينة ومروان معزول و ابو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير
در اسد الغابة گفته ب دع ابو هريرة الدوسي صاحب رسول الله صلى الله عليه
وسلم واكثرهم حديثا عنه وهو دوسي من دوس بن عدثان بن عبد الله
بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الازد قال
خليفة بن خياط وهشام بن الكلبي اسمه عمير بن عامر بن عبد ذي الشرى
بن طريف بن عتاب بن ابي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبة بن سليم
بن فهم بن غنم بن دوس وقد اختلف في اسمه اختلافا كثيرا لم يختلف في
اسم آخر مثله ولا ما يقاربه فقيل عبد الله بن عامر وقيل برير بن عشرقة
ويقال سكين بن دومة وقيل عبد الله بن عبد شمس وقيل عبد شمس قاله
يحيى بن معين وابو نعيم وقيل عبد نهم وقيل عبد غنم وقال المحرر بن ابي
هريرة اسم ابي عبد عمرو بن عبد غنم وقال عمرو بن علي الفلاس اصح شئ قيل
فيه عبد عمرو بن غنم وبالجملة فكل ما في هذه الاسماء من التعبيد فلا
شبهة انها غيرت في الاسلام فلم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يترك
اسم احد عبد شمس او عبد غنم او عبد العزى او غير ذلك فقيل كان اسمه
في الاسلام عبد الله وقيل عبد الرحمن قال الهيثم بن عدي كان اسمه

صفحہ ۳۱۳ ج ۵ حرف الهاء من القسم الثالث في الكنى

في الجاهلية عبد شمس وفي الاسلام عبد الله وقال ابن اسحق قال لي بعض
اصحابنا عن ابي هريرة كان اسمي في الجاهلية عبد شمس فسماني رسول الله
صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن وانما كنيت بابي هريرة لاني وجدت
هرة فحملتها في كمي فقيل لي انت ابو هريرة وقيل رآه رسول الله صلى الله
عليه وسلم وفي كمه هرة فقال يا ابا هريرة واخبرنا غير واحد
باسنادهم عن الترمذي قال حدثنا احمد بن اسمعيل المرابطي حدثنا
روح بن عبادة حدثنا اسامة بن زيد عن عبد الله بن رافع
قال قلت لابي هريرة لم اكتنيت بابي هريرة قال اما تفرق مني قلت
بلى والله اني لاهابك قال كنت ارعى غنم اهلي وكانت لي هريرة
صغيرة فكنت اضعها بالليل في شجرة فاذا كان النهار ذهبت بها معي
فلعبت بها فكنوني ابا هريرة وكان من اصحاب الصفة وقال البخاري
اسمه في الاسلام عبد الله ولولا الاقتداء بهم لتركنا هذه الاسماء
فانها كالمعدوم لا تفيد تعريفا وانما هو مشهور بكنيته واسلم ابو هريرة
عام خيبر وشهدها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لزمه وواظب
عليه رغبة في العلم فدعا له رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا
ابراهيم وغيره عن ابي عيسى اخبرنا ابو موسى اخبرنا عثمان بن عمر اخبرنا
ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قلت يا رسول الله
اسمع منك اشياء فلا احفظها قال ابسط رداءك فبسطته فحدث
حديثا كثيرا فما نسيت شيئا حدثني به قال وحدثنا الترمذي اخبرنا

ابن منیع اخبرنا هشیم اخبرنا یعلی بن عطا عن الولید بن عبد الرحمن عن
ابن عمر انه قال لابی هریرة انت کنت الزمنا لرسول الله صلی الله علیه
وسلم واحفظنا لحدیثه اخبرنا ابو الفرج بن ابی الرجاء اخبرنا ابو الفتح
اسمعیل بن الفضل بن احمد بن الاخشید اخبرنا ابو طاهر محمد بن احمد
بن عبد الرحیم اخبرنا ابو حفص الکنانی اخبرنا ابو القسم البغوی اخبرنا
زهیر بن حرب اخبرنا سفین بن عیینة عن الزهری عن الاعرج قال سمعت
اباهریرة قال انکم تقولون ان اباهریرة یکثر الحدیث عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم والله الموعد کنت رجلا مسکینا اخدم رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی ملء بطنی وکان المهاجرون یشغلهم القیام علی
اموالهم وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یبسط ثوبه فلن ینسی
شیئا سمعه منی فبسطت ثوبی حتی قضی حدیثه ثم ضممته الی فما نسیت
شیئا سمعته بعد اخبرنا عمر بن طبرزد وغیر واحد اخبرنا ابو الحسین
اخبرنا ابن غیلان اخبرنا ابو بکر حدثنا جعفر بن محمد بن شاکر الصائغ
اخبرنا عفان اخبرنا حماد بن سلمة اخبرنا ابو سنان عن عثمان ابی سودة
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا عاد الرجل اخاه
او زاره قال الله عز وجل طبت وطاب ممشاك وتبوأت من الجنة منزلا
قال البخاری روی عن ابی هریرة اکثر من ثمانمائة رجل من صاحب وتابع
فمن الصحابة ابن عباس وابن عمر وجابر وانس و واثلة بن الاسقع واستعمل
عمر علی البحرین ثم عزله ثم اراده علی العمل فامتنع وسکن المدینة وبها کانت

(حاشیه:) الصفق بالاسواق وکان یشغلهم القیام علی اموالهم

وفاته قال خليفة توفى ابو هريرة سنة سبع وخمسين وقال الهيثم بن عدى توفى سنة ثمان وخمسين وهو ابن ثمان وسبعين سنة قيل مات بالعقيق وحمل الى المدينة وصلى عليه الوليد بن عتبة بن ابى سفيان وكان اميرا على المدينة لعمه معاوية بن ابى سفيان اخرجه ابو نعيم وابو موسى مختصرا واخرجه ابو عمر مطولا واحمد بن محمد الذهبى در تذكرة الحفاظ گفته ابو هريرة الدوسى اليمانى الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن بن صخر على الاشهر وكان اسمه فى الجاهلية عبد شمس وقال كنانى ابى بابى هريرة لانى كنت ارعى غنما فوجدت اولاد هرة وحشية فلما ابصرهن وسمع اصواتهن اخبرته فقال انت ابو هر وكان اسمى عبد شمس قدم ابو هريرة مهاجرا ليالى فتح خيبر حفظ عن النبى صلى الله عليه وسلم الكثير وعن ابى بكر وعمر وابى بن كعب وكعب وعنه الاغر ابو مسلم وسعيد بن المسيب وبشير بن نهيك وحفص بن عاصم وحميد بن عبد الرحمن الزهرى وحميد بن عبد الرحمن الحميرى وابو صالح السمان وخلاس بن عمرو وسالم ابو الغيث وسعيد المقبرى وابوه ابو سعيد وسعد بن مرجانة وسلمان الاغر وابو حازم سلمان الاشجعى وابو يونس جبير وسليمان بن يسار وشهر بن حوشب وصالح مولى التوأمة وضمضم بن جوس وطاؤس والشعبى وابو ادريس الخولانى وابو عثمان النهدى وعبد الرحمن الاعرج وعراك بن مالك وعكرمة وعروة وعطا ومجاهد وابن سيرين ومحمد بن زياد الجمحى ومحمد بن موسى بن وردان ونعيم المجمر ونافع مولى ابن عمر وهمام بن منبه وخلق كثير

ملخصا

مطاعن ابی ہریرہ کہ شیعہ ذکر کردہ می کنند جواب آن بروایت اہلسنت

صہ

الطبقة الاولى فى مشاهير الصحابة

وکان من اوعیۃ العلم ومن کبار أئمۃ الفتوی مع الجلالۃ والعبادۃ والتواضع
قال البخاری روی عنہ ثمانمائۃ نفس او اکثر وقیل کان آدم بعید ما بین
المنکبین افرق الثنیتین لہ ضفیرتان یخضب بالحمرۃ وکان من اصحاب
الصفۃ فقیرا اذاق جوعا وفاقۃ ثم بعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلح
حالہ وکثر مالہ وکان کثیر التعبد والذکر وولی امرۃ المدینۃ وناب ایضا
عن مروان فی امرتھا وکان یمر فی السوق یحمل الحزمۃ وھو یقول اوسعوا الطریق
للامیر کان فیہ دعابۃ رضی اللہ عنہ قال ابو القسم بن النحاس سمعت
ابا بکر بن ابی داود یقول رأیت فی النوم وانا بسجستان اصنف حدیث ابی ھریرۃ
اباھریرۃ کث اللحیۃ اسمر علیہ ثیاب غلاظ فقلت لہ انی احبک فقال انا
اول صاحب حدیث کان فی الدنیا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس عن ابی
ھریرۃ قال لما قدمت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلت فی الطریق یا لیلۃ
من طولھا وعنائھا علی انھا من دارۃ الکفر نجت قال وابق لی غلام فلما
قدمت وبایعتہ اطلع الغلام فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ھذا غلامک
یا اباھریرۃ فقلت ھو حر لوجہ اللہ فاعتقتہ ایوب عن محمد ان اباھریرۃ
کان یقول لبنتہ لا تلبسی الذھب فانی اخشی علیک اللھب سلیم بن
حبان عن ابیہ عن ابی ھریرۃ قال نشات یتیما وھاجرت مسکینا وکنت
اجیرا لابنۃ غزوان بطعام بطنی وعقبۃ رجلی احدو بھم اذا رکبوا واحتطب
اذا نزلوا فالحمد للہ الذی جعل الدین قواما وابا ھریرۃ اماما الزھری
عن سالم سمع اباھریرۃ قال سالنی قوم محرمون عن محلین اھدوا لھم صیدا

مفعول رأیت ۱۲

مدح ابی ہریرہ کہ او [illegible] سیدہ صبر [illegible]

فامرتهم بأكله ثم لقيت عمر فأخبرته فقال لو افتيتهم بغير هذا لأوجعتك و

ابو بكر الحنفي نا عبد الله بن ابي يحيى سمعت سعيد بن ابي هند يحدث

عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا تسألني

من هذه الغنائم فقلت اسألك ان تعلمني مما علمك الله فنزع

نمرة على ظهري فبسطها بيني وبينه كأني انظر الى القمل تدب عليها

فحدثني حتى اذا استوعبت حديثه قال اجمعها فصرها اليك قال

فاصبحت لا اسقط حرفا مما حدثني خالد الحذاء عن عكرمة قال

قال ابو هريرة اني لاستغفر الله واتوب اليه كل يوم اثنتي عشر الف

مرة وذلك على قدر ذنبي ر زيد بن الحباب عن عبد الواحد

بن موسى انا ابو نعيم بن المحرر بن ابي هريرة عن جده انه كان له خيط فيها

الفا عقدة لا ينام حتى يسبح به قيس بن ابي حازم عن ابي هريرة قال جئت

يوم خيبر بعد ما فرغوا من القتال قال ابن سيرين قال ابو هريرة لقد رأيتني

اصرع بين القبر والمنبر من الجوع حتى يقولوا مجنون فيجلس الرجل على صدري

فارفع راسي فاقول ليس الذي ترى انما هو الجوع روى احمد في مسنده

عن ابي كثير الغبري عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم اللهم حبب عبيدك هذا يعني ابا هريرة وامه الى عبادك المؤمنين

وحببهم اليهما قال ابو نضرة العبدي عن الطفاوي قال نزلت على ابي هريرة

بالمدينة ستة اشهر فلم ار رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم اشد تشميرا ولا اقوم على ضيف منه ابن ابي ذئب عن المقبري

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته في الناس واما الآخر فلو بثثته لقطع هذا البلعوم قال الاعمش عن ابي صالح السمان كان ابو هريرة من احفظ اصحاب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ابو هريرة احفظ من روى الحديث في دهره وروى كهمس عن عبد الله بن شقيق قال قال ابو هريرة لا اعرف احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم احفظ لحديثه مني ابو داود الطيالسي نا عمران القطان عن بكر بن عبد الله عن ابي رافع عن ابي هريرة انه لقي كعبا فجعل يحدثه ويسأله فقال كعب ما رأيت احدا لم يقرأ التورية اعلم بما فيها من ابي هريرة هشيم عن يعلى بن عطاء عن الوليد بن عبد الرحمن عن ابن عمر انه قال يا ابا هريرة انت كنت الزمنا لرسول الله صلى الله عليه وسلم واعلمنا بحديثه حماد بن زيد عن عباس الجريري سمعت ابا عثمان النهدي قال تضيفت ابا هريرة سبعا فكان هو وامرأته وخادمه يعتقبون الليل اثلاثا يصلي هذا ثم يوقظ الآخر فيصلي ثم يوقظ الثالث اخبرنا ابراهيم بن يوسف انا ابن رواحة انا السلفي انا ابن البسري نا السكري انا الصفار انا الرمادي نا عبد الرزاق نا معمر عن محمد بن زياد قال كان معوية يبعث ابا هريرة على المدينة فاذا غضب عليه بعث مروان وعزله فلم يلبث ان بعث ابا هريرة ونزع مروان فقال لغلام اسود قف على الباب فلا تمنع الا مروان ففعل الغلام ثم جاء مروان نوبة فدخل وقال حجبنا قال ان احق من انكر هذا انت توفي

حاشیہ: مراد از بلعوم حلق است و مراد از بثثت آنکہ اگر آن علم را اظہار می‌کردم حلق مرا می‌بریدند

ابوهریرة سنة ثمان وخمسین قاله جماعة وقال آخرون سنة تسع وقیل
سنة سبع وخمسین ازین بیان متانت بنیان زائت عنوان بعون الله المنان بر ارباب
انصاف وایقان بوضوح انجامید که حدیث تشبیه حدیثی بنهایت صحیح بزیراکه باسنادی مروی ست
که همه رجال آن از مبتدای سند تا منقطع آن کسانی اند که ارباب صحاح سته از روایات
وافادات شان خوشه چین میباشند واحادیث ایشان را حجت وسند صحیح میدانند
وبران اعتبار میکنند وائمه رجال وناقدین بالکمال توثیق وتعدیل ایشان نموده
در مدح وستایش وتبجیل وتعظیم ایشان مبالغه بکار برده اند وبعد اینهمه اگر صحت
اینحدیث واعتماد واعتبار آن باذهان عالیه سنیه راسخ نشود واقرار واعتراف
بآن نسازند بلکه از تعصب آتیج مکابره لجلج دست نکشیده طریقه قدیمه خود را
پی سپر کنند وبخرافات وتوهمات وافتراآت دست زنند پس جوابش
جز این نیست فقالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی القوم الکاذبین وبالجملة
بعد استحصاف ما ذکره العبد القاصر لا یرتاب منصف وجیه فی صحة
حدیث التشبیه ویعلم قطعًا وبتًّا ان ابطاله وانکار روایة السنیة
ایاه کذب کریه والحکم علیه بالوضع افظع بهت وتمویه ولا یشك
فی سماجة ابطاله وضیع ولا نبیه وانهتاك ستر المتعصبین الراسخین
لا یفتقر الی بیان وتنبیه فلیحث اولیاء المخاطب الجلیل الفخار علی
رؤسهم تراب الفیافی والقفار حیث ظهر ان رئیسهم وعمادهم وکهفهم
وسنادهم فدجال فی مضمار الکذب الجالب للصغار والخسار

وانکر وجود مثل هذا الحديث الصحيح في كتب السنية بالاعلان والاجهار
وهل يجس بخلد عاقل اريب وفاضل لبيب ان هؤلاء الائمة الجهابذة
الثقات والاساطين الاساتذة الاثبات الذين يدور عليهم رحى
الرواية والتحديث وهم مقبولون عندهم في القديم والحديث
يركن غاية الركون اليهم ويعتمد اقصى الاعتماد عليهم ويستضاء
بانوارهم ويسار على نهج الدين باثارهم ويستند في الاصول والفروع الى
اخبارهم اذا رووا احاديثا في فضل علي عليه السلام ينقلب شريعة النقد
ظهرا لبطن ويتغير طريقة السبر للسند والمتن ويظهر للسيرة القويمة
في نقد بابهم الانعكاس ويبدو في الالتجاء والاستشفاء بهداهم وادابهم
والتشبث بذيولهم واهدابهم الانتكاس فيصير الثقات جفاة و
الاثبات عراة من الفضل حفاة والمعدلون موصوفين بالقدح
والتجريح والمقبولون مرميين بالطرح والتقبيح فالحمد لله المنان
الخلاق المنعام المفضال على كل مجتد مفتاق في الاصائل والاشراق
حيث اشرق شمس الصدق غاية الاشراق وائتلق نور الصواب ابلغ
ائتلاق وتبلج نور اليقين تبلجا ماله محاق وبلغ الحق الابلج حمادى الاحقاق
وضرب له افسح رواق وشد له اطول نطاق وانزاح سراب الخلاف
والشقاق بهذا البيان الذي الجم كل مكثار ومهذار مسلاق والقم
الحجر في كل فم ذي انطلاق وابهر كل متدرب وشاق وقاد ارباب الصدود
والجحود الى الحق المحمود وساق واعجب كل ناظر وراق واكفأ كاس الباطل

واراق واحرق قلوب المنکرین الصماذین ای احراق وازعج المجتوین الواذین واقلقهم غایة الاقلاق واردی المتعصبین المتعسفین واوبقهم انکرابباق وعنی المتشددین المتصلفین وارهقهم نهایة الارهاق وازهق تلبیسات المتنطعین المسوّلین ومکرهم ابلغ ازهاق ومرارة الخجل والندم وحرارة الوجل والسدم ایاهم اذاق ومن کوارث العلز والمضض ومنهکات الجرض وحشارج المرض دهمهم ماد همهم وحاق بهم ما حاق فصاروا مبهوتین مفوتین سکارٰی ما هم احد منهم وما افاق واجروا سیلا اتیا جارفا من اجاج عیون الاماق وسقوا نقیع التنکیل والتقریع وصدید التعییر والتانیب بالکاس الدهاق وجرعوا من الامسکات والبخه والجبه ام حمیم وغساق واخذ منهم کل خبل فتلوه لتخدیع الاغمار الفساق والخروما لهم من الحبائل والفخاخ والمصاید والاوهاق وربطوا باسرهم من حبائل الالزام والافحام باشد وثاق وما التاط شیئ من شقرهم وبقرهم وبجرهم وهذا هم بصفر احد من العقلاء ولالاق فانه ثبت الحدیث الشریف بروایة جهبذ الکبار ومنقح اهل الاثار الحبر النقدس الملاذ للبادعین الحذاق البصیر الاسمع الناقد النطاسی المتقدم علی الاساطین السباق الذی بذوشق علی شیوخ الاسلام وفاق وشاع وذاع علو مرتبته وسمو منزلته فی نازخة البقاع والاصقاع وشاسعة الافاق وماجره حاجز

فی العلو و ما عسف عاسف و حیف حائف و جنف جانف و زیغ زائغ ظهورا فضله عاق فلا یشیح بوجهه عن الانقیاد لروایته و الانضواء الی درایته الا کل معاند عاق اعنی الشیخ عبد الرزاق المذعن لبراعته و تصدّره و نهایة تنقیبه و تبحّره و اقصی تنقیره و تمهّره اصحاب الافلاق المدوّخ صیت فضله و براعته الحجاز و العراق و قد رواه بسند فقد حصل علی صحّته الاجماع و الاتفاق و وقع علی وثاقته الاصفاق و الاطباق فلا ریب فی هذا الحدیث الشریف الملیح السیاق الذی هو شهد حالی المذاق لاهل الایمان و الوفاق و سم ناقع زعاق لاهل المراء و النفاق فحصل المبطلون المدغلون فی سعیهم علی قطع الاخفاق و رجعوا و نکرتهم و هجرهم و عجرهم و بجرهم بخفی حنین لیس لهم خلاق و ما لهم من الله من واق کلّا اذا بلغت التراقی و قیل من راق و ظن انه الفراق و التفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق و مخفی نماند که یاقوت حموی که حتما و جزما اثبات روایت عبد الرزاق این حدیث شریف را نموده از مشاهیر مصنفین و ملجا و ملاذ اکابر اساطین سنیه است و ابن خلکان متعصب برجناب امیر المومنین علیه السلام تصریح کرده پس نقل او اینحدیث شریف را با وصف این تعصب دلیل مزید وثوق و اعتماد آنست چه هرگاه یاقوت حموی با وصف حاجت خوارج نواصب حدیث تشبیه را بالجاء حق ذکر کرده و قصیده متضمنه آنرا باستبشار و ابتهاج نقل نموده و روایت آن بعبد الرزاق حتما و جزما نسبت کرده پس بثبوت و تحقق آن برای نواصب معاندین اهل لجاج هم مقام ارتیاب

واختلاج باقی نماند پس قدح وجرح آن پیش نظر دانشمند نور ایمان و ایقان بابطال
آن کاستن بحقیقت خود را از خوارج و نواصب هم دور تر انداختن است عبد الکریم
بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو الدر یاقوت بن عبد الله الرومی التاجر عتیق عبد الله
البخاری من التجار المعروفین و کان سافر الی بلاد الیمن و الشام و مصر
سمع ابا محمد عبد الله بن محمد بن هزارمرد الصریفینی قرأت علیه ببغداد
امالی ابی طاهر المخلص بروایته عن ابن هزارمرد عنه و کان شیخا صالحا
الشیبة لطیفا ظاهر الخیر والصلاح و توفی فی سنة ثلاث و اربعین
و خمسمائة بمصر و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو عبد الله یاقوت
بن عبد الله الرومی الجنس و المولد الحموی المولی البغدادی الدار الملقب
شهاب الدین أسر من بلاده صغیرا فابتاعه ببغداد رجل تاجر یعرف
بعسکر بن ابی نصر بن ابراهیم الحموی و جعله فی الکتّاب لینتفع به فی ضبط
متاجره و کان مولاه عسکر لا یحسن الخط و لا یعرف شیئا سوی التجارة
و کان ساکنا ببغداد و تزوج بها و اولد عدة اولاد و لما کبر یاقوت المذکور
قرأ شیئا من النحو و اللغة و شغله مولاه بالاسفار فی متاجره فکان یتردد
الی کیش و عمان و تلک النواحی و یعود الی الشام ثم جرت بینه و بین
مولاه نبوة اوجبت عتقه و ابعده عنه و ذلک فی سنة ست و تسعین
و خمسمائة فاشتغل بالنسخ بالاجرة و حصلت له بالمطالعة فوائد
ثم ان مولاه بعد مدة مدیدة لوی علیه و اعطاه شیئا و سفره
الی کیش و لما عاد کان مولاه قد مات فحصل شیئا مما کان فی یده و اعطی

مراد از یاقوت حموی که در روایت عبد الرزاق ذکر نموده

له فنا منزله بعد اعتاقه ۱۲ منه

نبا بدو کام او ۱۲ منه

عطف لوی علیه سبیل ۱۲ منه

سرد بود ۱۲ منه

حال یاقوت حموی [illegible] عبد الرزاق [illegible]

اولاد مولاه وزوجته ما ارضاهم به وبقيت في يده بقية جعلها
راس ماله وسافر بها وجعل بعض تجارته كتبا وكان متعصبا على علي
بن ابي طالب رضي الله عنه وقد كان طالع شيئا من كتب الخوارج فاشتبك
في ذهنه منه طرف قوي وتوجه الى دمشق في سنة ثلاث عشرة
وستمائة وقعد في بعض اسواقها وناظر بعض من يتعصب لعلي رضي الله
عنه وجرى بينهما كلام ادى الى ذكره عليا رضي الله عنه بما لا يسوغ فثار
الناس عليه وكادوا يقتلونه فسلم منهم وخرج من دمشق منهزما بعد ان
بلغت القصة الى والي البلد فطلبه فلم يقدر عليه ووصل الى حلب
خائفا يترقب وخرج عنها في العشر الاول من جمادى الآخرة سنة (فيه صح)
ثلاث عشرة وستمائة وتوصل الى الموصل ثم انتقل الى اربل وسلك منها الى
خراسان وتحامى دخول بغداد لان المناظر له بدمشق كان بغداديا وخشي
ان ينقل قوله فيقتل فلما انتهى الى خراسان اقام بها يتجر في بلادها
واستوطن مدينة مرو مدة وخرج منها الى نسا ومضى الى خوارزم
وصادفه وهو بخوارزم خروج التتر وذلك سنة ست عشرة وستمائة
فانهزم بنفسه كبعثه يوم الحشر من رمسه وقاسى في طريقه من المضايقة
والتعب ما كان يكل عن شرحه اذا ذكره ووصل الى الموصل وقد تقطعت
به الاسباب واعوزه دني الماكل وخشن الثياب واقام بالموصل مدة (مديدة)
ثم انتقل الى سنجار وارتحل منها الى حلب واقام بظاهرها في الخان الى
ان مات في التاريخ الآتي ذكره ان شاء الله تعالى ونقلت من تاريخ اربل

مورخ یاقوت حموی که روایت سنیہ عبد الرزاق ذکر نموده

الذى عنى بجمعه ابو البركات بن المستوفى المقدم ذكره ان ياقوت المذكور قدم اربل فى رجب سنة سبع عشرة وستمائة وكان مقيما بخوارزم وفارقها للواقعة التى جرت فيها بين التتر والسلطان محمد بن تكش خوارزم شاه وكان قد تتبع التواريخ وصنف كتابا سماه ارشاد الالباء الى معرفة الادبا يدخل فى اربع مجلدات كبار وذكر فى اوله قال وجمعت فى هذا الكتاب ما وقع لى من اخبار النحويين واللغويين والنسابين والقراء المشهورين والاخباريين والمورخين والوراقين والكتاب المشهورين واصحاب الرسائل المدونة وارباب الخطوط المنسوبة المعينة وكل من صنف فى الادب تصنيفا او جمع فى فنه تاليفا مع ايثار الاختصار والاعجاز فى نهاية الايجاز ولم آل جهدا فى اثبات الوفيات وتبيين المواليد والاوقات وذكر تصانيفهم ومستحسن اخبارهم والاخبار بانسابهم وشئ من اشعارهم فى ترددى الى البلاد ومخالطتى للعباد وحذفت الاسانيد الا ما قل رجاله وقرب مناله مع الاستطاعة لاثباتها سماعا واجازة الا انى قصدت صغر الحجم وكبر النفع واثبت مواضع نقلى ومواطن اخذى من كتب العلماء المعول فى هذا الشان عليهم والمرجوع فى صحة النقل اليهم ثم ذكر انه جمع كتابا فى اخبار الشعراء المتاخرين والقدماء ومن تصانيفه ايضا كتاب معجم البلدان وكتاب معجم الادباء وكتاب معجم الشعراء وكتاب المشترك وضعا المختلف صقعا وهو من الكتب النافعة وكتاب المبدأ والمآل فى التاريخ وكتاب الدول ومجموع كلام

ابی علی الفارسی و عنوان کتاب الاغانی والمقتضب فی النسب یذکر
فیه انساب العرب و کتاب اخبار المتنبی و کانت له همّة عالیة فی
تحصیل المعارف النحو هی در کتاب العبر فی خبر من غبر در احوال سنه ست و عشرین
و ستمائة گفته یاقوت الرومی الحموی ثم البغدادی التاجر شهاب الدین
الادیب الاخباری صاحب التصانیف الادبیّة فی التاریخ والانساب و
البلدان و غیر ذلک توفی فی رمضان و یافعی در مرآة الجنان در سنه مسطوره
گفته یاقوت الرومی الحموی ثم البغدادیّ التّاجر شهاب الدین الادیب
الاخباری صاحب التصانیف الادبیّة فی التاریخ والانساب والبلدان
و غیر ذلک اُسِر من بلاده صغیرا فابتاعه ببغداد رجل تاجر و لما کبر
یاقوت المذکور قرأ شیأ من النحو واللّغة و شغله مولاه بالاسفار فی
متاجره ثم جرت بینه و بین مولاه قضیّة اوجبت عتقه فابعده
عنه فاشتغل بالفقه و حصلت له بالمطالعة فوائد و صنّف کتابا
سمّاه ارشاد الالبّاء الی معرفة الادباء فی اربع مجلدات و کتابا فی اخبار
الشعرآء المتاخّرین و القدماء و کتبا اخری عدیدة و کانت له همّة عالیة
فی تحصیل المعارف و نیز یافعی بعد ذکر بعض رساله یاقوت که بصاحب حلب
نوشته گفته و هذا ما اقتصرت علیه من رسالته الطویلة الجلیلة الفاظه
الجمیلة الموذنة له بتمام البلاغة والفضیلة و هو لعمری فیما یستحقه
من النعوت من نفیس الجواهر کاسمه یاقوت توفی رحمه الله فی شهر رمضان
بظاهر مدینة حلب و کان قد وقف کتبه و لما تمیّز سمی نفسه یعقوب

وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته یاقوت الرومی الکاتب الحموی قال
ابن النجار کان ذکیا حسن الفهم رحل فی طلب النسب الی البلاد الشام و مصر
والبحرین و خراسان و سمع الحدیث و صنف معجم البلدان و معجم الادباء
و اسماء الجبال و الانهار و الاماکن قال ابن النجار کان غزیر الفضل و کان
حسن الصحبة طیب الاخلاق حریصا علی الطلب و مات بحلب سنة ۶۲۶ و لم یبلغ
الستین قال ابن خلکان فی ترجمته کان یلقب شهاب الدین و ذکر انه
سبی صغیرا من بلاد الروم فاشتراه تاجر حموی فرباه و اقرأه القرآن و
علمه الخط و صرفه فی التجارة فی سنة ۵۹۶ و له نحو عشرین سنة و وقع
بینه و بین شخص بغدادی فی دمشق منازعة فی علی بن ابی طالب
فبدت من یاقوت ما لزم منه انه نسب الی رأی الخوارج فی التعصب علی
علی فثاروا علیه فهرب و خرج عن بغداد خشیة ان یؤخذ فیقتل حتی
وصل الی خراسان فاقام بمرو مدة الی ان کانت قصة التتار فرجع
الی بلاد الشام فاتفق فقاسی شدائد و اهوالا و کانت الکائنة فی
فی سنة ۶۱۶ و عاش الی سنة ۶۲۶ فمات فی رمضان منها قلت و لم ار فی شیء
من تصنیفه التصریح بالنصب یحکی فیها فضائل علی علی ما یتفق
ذکره و مخفی نماند که علامه ابن النجار که عسقلانی از و غایت مدح و ثنا
و نهایت وصف و اطرا یاقوت حموی نقل کرده از علمای کبار عالی تبار
و نبهای احبار جلیل الفخار ست مناقب عالیه و فضائل سامیه و سوابق حدیث
طیر شنیدی بعض عبارات در ینجا مذکور می شود محمد بن شاکر بن احمد الکتبی

تاریخ یاقوت حموی ۲/۱۲ حرف الیاء صـ ۴۴۴ ۲۱۱ عبد الرزاق ذکر نموده

مدح ابن النجار که [illegible]

۳۷۹ ص ۱۲۳ جزو ثانی حرف المیم

مدح ابن النجار از فوات الوفیات

در فوات الوفیات گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن الحافظ الکبیر محب الدین بن النجار البغدادی صاحب التاریخ ولد فی ذی القعدة سنة ثمان وسبعین وخمسمائة سمع من ابن کلیب وابن الجوزی واصحاب ابن الحصین وجماعة وله الرحلة الواسعة الی الشام ومصر والحجاز واصبهان وخراسان ومرو وهراة ونیسابور وسمع الکثیر وحصل الاصول والمسانید وصنف التاریخ الذی ذیل به علی تاریخ الخطیب واستدرك فیه علی الخطیب فجاء فی ثلثین مجلدا دل علی تبحره فی هذا الشان وسعة حفظه وکان اماما ثقة حجة مقرئا مجودا حسن المحاضرة کیسا متواضعا اشتملت مشیخته علی ثلثة الاف شیخ ورحل سبعا وعشرین سنة یقال انه حضر مع تاج الدین الکندی فی مجلس المعظم عیسی والاشرف موسی لانه ذکره واثنی علیه فقال له الاشرف احضره فساله السلطان عن وفاة الشافعی متی کانت فبهت وهذا من التعجیز لمثل هذا الحافظ الکبیر المقدار فسبحان من له الکمال وله کتاب القمر المنیر فی المسند الکبیر ذکر کل صحابی وماله من الحدیث وله کتاب کنز الامام فی معرفة السنن والاحکام والمختلف والموتلف ذیل به علی ابن ماکولا والمتفق والمفترق ونسبة المحدثین الی الاباء والبلدان کتاب عوالیه کتاب معجم جنة الناظرین فی معرفة التابعین الکمال فی معرفة الرجال العقد الفائق فی عیون اخبار الدنیا ومحاسن تواریخ الخلائق الدرة الثمینة فی اخبار المدینة نزهة الوری فی اخبار ام القری روضة الاولیا فی مسجد ایلیا

عبارات علمائے سنیہ نقل از یاقوت حموی

الازهار فی انواع الاشعار سلوة الوحيد غرر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعی والزهر فی محاسن شعراء اهل العصر کتاب نحافیه نحو نشوان المحاضرة مما التقطه من افواه الرجال نزهة الطرف فی اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الی اخبار العشاق الشافی فی الطب الخ و نہایت عظمت و جلالت و تصدر و نبالت یاقوت حموی بمثابہ رسیدہ کہ علمائے اعلام و اساطین فخام سنیہ بروا اعتماد دارند و جابجا در افادات خود از و نقلہا می آرند جلال الدین سیوطی در بغیۃ الوعاۃ فی طبقات اللغویین و النحاۃ گفتہ محمد بن محمد بن یونس اللغوی ابو عبد اللہ یعرف بصاحب ابی بکر بن السراج روی عن ابن درید و غیرہ قالہ یاقوت و نیز سیوطی در بغیۃ الوعاۃ گفتہ محمد بن برکات بن ہلال بن عبد الواحد السعیدی النحوی ابو عبد اللہ قال یاقوت عالی المحل فی النحو و اللغۃ والادب احد فضلاء المصریین و اعیانہم المبرزین اخذ النحو والادب عن ابن بابشاذ و نیز سیوطی در بغیہ گفتہ محمد بن احمد ابو الندی الغندجانی قال یاقوت واسع العلم راجح المعرفۃ باللغۃ و اخبار العرب و اشعارھا و نیز سیوطی در بغیۃ الوعاۃ در ترجمہ محمد بن احمد ابو الریحان الخوارزمی گفتہ قال یاقوت واما تصانیفہ فی النجوم والهیئة والمنطق والحکمة فانها تفوت الحصر رایت فهرستها فی وقف الجامع بمرو فی ستین ورقۃ بخط مکتنف کان حیا بغزنۃ سنۃ اثنتین و عشرین و اربعمائۃ و من شعرہ ؎ فلا یغررک منی لین مس؛ تراہ فی دروسی و اقتباسی ؛ فانی اسرع الثقلین طرا

روایت احمد بن حنبل

الی حوض الردی فی وقت باس وجہ دوم از وجوه ابطال نفی و انکار حدیث تشبیه آنکه این حدیث شریف را امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی بطریق صحیح روایت نموده چنانچه ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی سقی تربته الشریفة بشآبیب الرضوان الربانی و حف مرقده بانواع اللطف الصمدانی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن ابن المسیب عن ابی هریرة و ابن بطة فی الابانة باسناده عن ابن عباس کلاهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی موسی فی مناجاته و الی عیسی فی سمته و الی محمد فی تمامه و کماله و جماله فینظر الی هذا الرجل المقبل قال فتطاول الناس اعناقهم فاذا هم بعلی کانما ینقلب فی صبب و ینحط عن جبل تابعهما انس الا انه قال و الی ابراهیم فی خلته و الی یحیی فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و جلائل فضائل و عقائل نوافل محاسن مفاخر و زواهر مآثر ابن شهر اشوب طاب ثراه سابقا در جزء اول مجلد حدیث غدیر از افادات اماثل و اکابر سنیه دریافتی و شنیدی لکن در ینجا بسبب بعد عهد مع زیادة مفیدة باز مذکور می شود. تا مصداق ع هو المسک ما کررته یتضوع ظاهر شود و نیز ناظر را حاجت مراجعت بجلد دیگر نافتد و عمده اسباب تکرار بعض فوائد و تراجم همین ست که چون مجلدات این کتاب متعدد ست و هر یکی ازان بعنایت ربانی کتابی مستقل گردیده پس اگر بر محض حواله اکتفا کرده شود محتمل ست که ناظر از رجوع

مدح ابن شهر آشوب علیه الرحمه کرد روایت احمد بن حنبل نقل نموده

ذکر المحمدین من ابواب الکتاب

بآن مقام قاصر گردد و از استفاده مراد محروم شود و در صورت تکرار و اعاده باین فائده قطعاً متمتع و بخلاص از حرمان و حیرت منتفع خواهد شد صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن شهر اسوب الثانیة سین مهملة ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین الشیعی احد شیوخ الشیعة حفظ اکثر القرآن و له ثمان سنین و بلغ النهایة فی اصول الشیعة کان یرحل الیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن و الغریب و النحو و وعظ علی المنبر ایام المقتفی ببغداد فاعجبه و خلع علیه و کان بهی المنظر حسن الوجه و الشیبة صدوق اللهجة ملیح المحاورة واسع العلم کثیر الخشوع و العبادة و التهجد لا یکون الا علی وضوء اثنی علیه ابن ابی طی فی تاریخه ثناء کثیراً توفی سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة و شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی در کتاب البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة گفته محمد بن علی بن شهر اشوب ابو جعفر المازندرانی رشید الدین الشیعی بلغ النهایة فی اصول الشیعة تقدم فی علم القرآن و اللغة و النحو و وعظ ایام المقتفی فاعجبه و خلع علیه کان واسع العلم کثیر العبادة دائم الوضوء له کتاب الفصول فی النحو و کتاب المکنون و المخزون و کتاب اسباب نزول القرآن و کتاب متشابه القرآن و کتاب الاعلام و الطرائق فی الحدود و الحقائق و کتاب الجدیدة جمع فیها فوائد و فرائد جمة عاش مائة سنة الا عشرة اشهر مات ۵۸۸ سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة و جلال الدین عبد الرحمن

مدح شهر اشوب

بن ابی بکر السیوطی در بغیۃ الوعاۃ فی طبقات اللغویین والنحاۃ گفتہ محمد بن علی بن شهر آشوب ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین الشیعی قال الصفدی کان مقدما فی علم القرآن والغریب والنحو واسع العلم کثیر العبادۃ والخشوع الف الفصول فی النحو اسباب نزول القرآن متشابہ القرآن مناقب علی بن ابی طالب المکنون لمائدۃ والفائدۃ فی النوادر والفوائد مات سنۃ ثمان وثمانین وخمسمائہ وشمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی تلمیذ علامہ سیوطی در طبقات المفسرین کہ نسخہ آن از کتبخانہ بعض فضلای حیدرآباد درین ایام برکت نظام بسعی موفور وجد وجہد تمام استکتاب نمودم گفتہ محمد بن علی بن شہر اشوب بن ابی نصر ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدین احد شیوخ الشیعۃ اشتغل بالحدیث ولقی الرجال ثم تفقہ وبلغ النہایۃ فی فقہ اہل مذہبہ ونبغ فی الاصول حتی صار رحلۃ ثم تقدم فی علم القرآن والقراءات والتفسیر والنحو وکان امام عصرہ وواحد دہرہ والتالیف وغلب علیہ علم القرآن والحدیث وہو عند الشیعۃ کالخطیب البغدادی لاہل السنۃ فی تصانیفہ وتعلیقات الحدیث ورجالہ ومراسیلہ ومتفقۃ ومفترقۃ الی غیر ذلک من انواعہ واسع العلم کثیر الفنون مات فی شعبان سنۃ ثمان وثمانین وخمسمائۃ قال ابن ابی طے ما زال الناس بحلب لا یعرفون الفرق بین ابن بطۃ الحنبلی وابن بطۃ الشیعی حتی قدم الرشید فقال ابن بطۃ الحنبلی بالفتح والشیعی بالضم ہرگاہ بعنایت ربانی وتایید یزدانی نہایت عظمت وجلالت وکمال براعت ونبالت

از بغیۃ الوعاۃ سیوطی ترجمہ ابن شہر آشوب علیہ الرحمہ

از طبقات المفسرین ترجمہ ابن شہر آشوب علیہ الرحمہ صـ ۹۵ حرف المیم

ابن شہر اشوب مازندرانی بر السنہ اعلام و اساطین قوم شائع کالصبح المسفر و
الشمس المضیئة علی القاصی والدانی ظاہر و واضح گردید و لامع و ساطع گشت
کہ آنجناب محدث فقیہ و فطین و قوی الحافظہ بودہ کہ در سن ہشت سالگی اکثر قرآن
شریف را حفظ فرمودہ و صدوق اللہجہ واسع العلم و کثیر الفنون و کثیر الخشوع
والعبادة والتہجد و در علم قرآن و تفسیر و غریب و لغت و قراءات و نحو سابق و
متقدم و امام عصر و واحد دہر و در علم حدیث نزد شیعہ مثل خطیب بغدادی
برای اہلسنت بودہ پس چطور عاقلی بصفت شعار کہ بکجروی و تعسف و تعصب لائح
العیب و الصغار گرفتار نباشد تجویز توان کرد کہ العیاذ باللہ نقل آنجناب حدیث
تشبیہ را از احمد بن حنبل صحیح و برای واقع مطابق نیست فان ذلک ازراء
عظیم و غض کبیر من اعاظم الاساطین الاماثل و جہابذة المحققین
الافاضل الذین تثنی علیہم الخناصر و تعقد علیہم الانامل حیث مدحوا
مدحا عظیما واثنوا ثناء بلیغا بلا شائبة الجاء واضطرار ہائل
علی ابن شہر اشوب الشائب مفارقہ فی تزییل الحق من الباطل
علاوہ برین روایت کردن احمد بن حنبل این حدیث شریف را از افادات
ائمہ عالی درجات سنیہ ہم ظاہر و واضح ست پس باین سبب ہم
مجال تشکیک و ارتیاب در نقل ابن شہر اشوب عالیجناب ندارند کہ ہمت را بغایت
مکابرہ و مجادلہ برگمارند ملک العلماء شہاب الدین دولت آبادی در کتاب
ہدایة السعداء در تقریر شیعہ کہ از صحائف نقل کردہ می آرد و روی احمد والبیہقی
فی فضائل الصحابة انہ قال صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر

[illegible]

ص ۲۴ / ۳۶۸
الجلوة السابعة من جلوات الہدایة
الاولی من ہدایات الکتاب

الی ادم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی وجه علی و صاحب صحائف در مقام جواب انکار
بر نقل این حدیث از احمد و بیهقی کلامی در صحت آن ننموده و السکوت دلیل التسلیم
عند المخاطب الفصیح و تلمیذه الرشید السلیم کما بیّنّا فی مجلد حدیث الولایة
بلکه صاحب صحائف در مقام جواب گفته که هر یکی از خلفاء اربعه بلکه جمیع صحابه مکرم اند
نزدیک الله تعالی و موصوف اند بفضائل حمیده و بنا بر مزید ایضاح تمام عبارت
هدایة السعداء مذکور میشود که از ان عدم رد و ابطال این حدیث شریف و عدم رد روایت
احمد بن حنبل و بیهقی آن را واضح شود و قال فی هدایة السعداء فی الهدایة الاولی الجلوة
السابعة فیما یصیر به الرجل رافضیا فی التمهید من قال ان علیا کان نبیا او
افضل من النبی و اعلم منه او انکر خلافة الشیخین او سبهما او لعنهما او قال ان
ابا بکر لیس من الصحابة فهو رافضی کافر و فی تفسیر الطیبی عند قوله تعالی
اذ هما فی الغار قالوا من انکر صحبة ابی بکر مع النبی صلی الله علیه وسلم
فقد کفر عن الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی فی الحوض و فی التشریح من
قال حب علی کفر و رفض فهو خارجی کافر و لان الله احبه النبی و الصحابة و المؤمنون
اجمعون فانه یسب هؤلاء الکل فی کتاب الشفاء من قال لاحد من الخلفاء
الاربعة انه کان علی الضلال او کان کافرا یقتل لانه کفر و ان سبهم بغیر
هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا و من قال لغیرهم من الصحابة کان
فلان من اهل الضلالة نکل نکالا شدیدا حاصله هر که بگوید که علی ولی خدا

ص ۲۱ / ۳۶۹

بودہ و یا نبی بودہ و یا از نبی افضل بودہ و یا ابوبکر و عمر را بد گوید و یا لعنت برایشان فرستد یا بگوید ابوبکر از صحابہ نبودہ رافضی و کافر باشد و ہر کہ بگوید دوستی علی ولی فضی و یا کفرست کافر شود از انکہ خدا و رسول خدا و صحابہ و تابعین و اہل السنۃ اجمعین او را دوست داشتہ و فی العقائد من اہل السنۃ والجماعۃ تفضیل الشیخین و حب الختنین پس مراین جملہ را بد میگوید و فی الصحائف فی الفصل الثالث و افضل الناس بعد النبی المراد بالافضل ہہنا ان یکون اکثر ثوابا عند اللہ واختلفوا فیہ فقال اہل السنۃ وقدماء المعتزلۃ انہ ابوبکر وقال الشیعۃ واکثر المتاخرین من المعتزلۃ ہو علی واستدل اہل السنۃ بوجہین الاول قولہ تعالی وسیجنبہا الاتقی الذی یوتی مالہ السورۃ والمراد ہو ابوبکر رضی اللہ عنہ عند اکثر المفسرین والاتقی اکرم عند اللہ تعالی لقولہ تعالی ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم والاکرم عند اللہ افضل الثانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ ماطلعت شمس ولا غربت علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر واجاب الشیعۃ بان ہذا لا یدل علی انہ افضل بل بان غیرہ لیس افضل منہ احتجت الشیعۃ بان الفضیلۃ اما عقلیۃ او نقلیۃ والعقلیۃ اما بالنسب او بالحسب وکان علی اکمل الصحابۃ فی جمیع ذلک فہو افضل اما النسب فلانہ اقرب الی رسول اللہ والعباس وان کان عم رسول اللہ لکنہ کان اخا عبد اللہ من الاب وکان ابو طالب اخا منہما وکان علی ہاشمیا من الاب والام لانہ علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم وعلی بن فاطمۃ بنت اسد بن ہاشم والہاشمی افضل

لقوله صلّی الله علیه وسلّم اصطفی من ولد اسمعیل قریشًا واصطفی من قریش هاشمًا واما الحسب فلان اشرف الصّفات الحمیدة الزهد والعلم والشجاعة وهو فیه اتمّ واکمل من الصّحابة اما العلم فلانّه ذکر فی خُطبه من اسرار التوحید فی العدل فی النبوة والقضاء والقدر واحوال المعاد ما لم یوجد فی الکلام لاحد من الصحابة وجمیع الفرق ینتهی نسبتهم فی علم الاصول الیه فان المعتزلة ینسبون انفسهم الیه والاشعریّ ایضًا منتسب الیه لانّه کان تلمیذ الجبّائی المنتسب الی علیّ وانتساب الشیعة بیّن والخوارج مع کونهم ابعد النّاس عنه اکابرهم تلامذته وابن عبّاس رئیس المفسّرین کان تلمیذ له وعلم منه تفسیر کثیر من المواضع التی تتعلق بعلوم دقیقة مثل الحکمة والحساب والشعر والنّجوم والرّمل واسرار الغیب وکان فی علم الفقه والفصاحة فی الدرجة العلیا وعلم النحو منه وارشد ابا الاسود الدئلی الیه وکان عالمًا بعلم السلوک وتصفیة الباطن الذی لا یعرفه الّا الانبیاء والاولیاء حتّی اخذ جمیع المشایخ منه او من اولاده او من تلامذتهم وروی انّه قال لو کسرت الوسادة ثمّ جلست علیها لقضیت بین اهل التورٰة بتورٰتهم وبین اهل الانجیل بانجیلهم وبین اهل الزّبور بزبورهم وبین اهل الفرقان بفرقانهم والله ما من اٰیة انزلت فی برّ او بحر او سهل او جبل او سماء او ارض او لیل او نهار الّا وانا اعلم فیمن نزلت وفی ایّ شیء نزلت وروی انّه قال لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وقال صلّی الله علیه وسلّم اقضاکم علیّ والقضاء یحتاج الی جمیع العلوم واما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترک اللذّات الدنیاویة والاحتراز

عن المحظورات من اوّل العمر الی آخره مع القدرة وکان زهّاد الصّحابة
کابی ذر وسلمان الفارسی وابی الدرداء تلامذته وامّا الشجاعة فغنیّة
عن الشرح حتی قال النبی صلّی الله علیه وسلم لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا
ذو الفقار وقال صلّی الله علیه وسلم یوم الاحزاب لضربة علیّ خیر من
عبادة الثقلین وکذا السخاوة فانّه بلغ فیها الدّرجة القصوی حتّی
اعطی ثلثة اقراص ما کان له ولا لاولاده غیرها عند الافطار فانزل الله
تعالی ویطعمون الطعام علی حبّه مسکینا ویتیما واسیرا وکان اولاده
افضل اولاد الصحابة کالحسن والحسین وقال النبی صلّی الله علیه وسلم هما
سیّدا شباب اهل الجنّة ثم اولاد الحسن مثل الحسن المثنی والحسن المثلث
وعبد الله بن المثنی والنفس الزکیّة واولاد الحسین مثل الائمة المشهورة
وهم اثنا عشر وکان ابو حنیفة ومالک رحمهما الله اخذ الفقه من جعفر الصادق
والباقون منهما وکان ابو یزید البسطامی من مشایخ الاسلام سقّاء فی
دار جعفر الصادق والمعروف الکرخی اسلم علی ید علی الرّضا وکان بوّاب داره
وایضا اجتماع الاکابر وعلمائهما علی شیعیته دالّ علی انّه افضل و
لا عبرة بقول العوام وامّا الفضائل النقلیّة فما روی عن النبی صلّی الله
علیه وسلم الاوّل خبر الطیر وهو قوله صلّی الله علیه وسلم اللّهم ائتنی
باحبّ خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علیّ واکل معه الثانیة
خبر المنزلة وهو قوله صلّی الله علیه وسلم انت منّی بمنزلة هارون
من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی وهذا اقوی من قوله فی حق ابی بکر والله

ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبی علی افضل من ابی بکر لانہ انما یدل
علی ان غیرہ لیس افضل منہ لا علی انہ افضل من غیرہ وایضا یدل
علی ان الغیر ما کان افضل منہ لا علی انہ ما یکون فجاز ان لا یکون عند
ورود هذا الخبر ویکون بعدہ وایضا خبر المنزلة یدل علی ان له
مرتبة الانبیاء لقوله صلی اللہ علیہ وسلم الا انه لا نبی بعدی وخبر ابی بکر
انما یدل علی ان غیرہ ممن هو ادنی من مراتب الانبیاء لیس افضل منه
لقوله صلی اللہ علیہ وسلم بعد النبیین والمرسلین فجاز ان یکون علی
افضل منه الثالثة خبر الرایة روی انه صلی اللہ علیہ وسلم بعث
ابا بکر الی خیبر فرجع منهزما ثم بعث عمر فرجع منهزما فبات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مغتما فلما اصبح خرج الی الناس ومعه الرایة وقال
لاعطین الرایة رجلا یحب اللہ ورسوله ویحبه اللہ ورسوله کرارا
غیر فرار فتعرض له المهاجرون والانصار فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم این علی فقیل انه ارمد العینین فتفل فی عینیه ثم دفع
الیه الرایة الرابعة خبر السیادة قالت عائشة کنت جالسة عند
النبی صلی اللہ علیه وسلم اذ اقبل علی فقال هذا سید العرب فقلت بابی
انت وامی لست سید العرب فقال انا سید العالمین وهو سید العرب
الخامسة خبر المولی قال النبی صلی اللہ علیه وسلم من کنت مولاه
فعلی مولاه وروی احمد والبیهقی فی فضائل الصحابة انه قال صلی اللہ
علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی یوشع فی تقواه والی

ابراهیم فی حلمه والی موسےٰ فی هیبته والی عیسیٰ فی عبادته فلینظر الی
وجه علی السادسة روی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال
صلی الله علیه وسلم ان اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی یقضی دینی و
ینجز وعدی علی بن ابی طالب السابعة روی عن ابن مسعود انه
قال صلی الله علیه وسلم علی خیر البشر من ابی فقد کفر الثامنة روی انه
قال صلی الله علیه وسلم فی ذی الثدیة کان رجلا منا فقا یقتله خیر
الخلق وفی روایة خیر هذه الامة وکان قاتله علی بن ابی طالب وقال
صلی الله علیه وسلم لفاطمة ان الله تعالی اطلع علی اهل الدنیا واختار منهم
اباک واتخذه نبیا ثم اطلع ثانیا فاختار منهم بعلک هذا ما قالوا والحق
ان کل واحد من الخلفاء الاربعة بل جمیع الصحابة مکرم عند الله
موصوف بالفضائل الحمیدة ولا یجوز الطعن فیهم اذا الطعن فیهم یوجب الکفر
والصواب ان امامة کل الخلفاء الاربعة حق فی المشکوة حدیث علی
انت منی بمنزله هرون من موسےٰ متفق علیه فی الدر الا تقی الذی یوتی
ماله یتزکی قیل فی ابی بکر رضی الله عنه وقیل فی ابی الدحداح فی دستور الحقائق
قالت الشیعة اذا تعارضا تساقطا فان قیل علم بهذا الحدیث ان بعد
النبی لیس احد افضل من ابی بکر ولا نفهم من الحدیث
انه افضل من غیره قیل فهم باللغة ان غیره لیس افضل منه وعلم بالعرف
ان ابا بکر افضل بعد النبیین علی کافة الناس واذا عارض اللغة رجح العرف
فان قیل علم بالحدیث ان غیره لیس افضل منه ولا یفهم ان لا یکون غیره

مستویا به قلنا لفظ افضل یمنع المماثلة وفضل الغیر فی شرح عقائد النسفی عند
قوله افضل البشر بعد نبینا والاحسن ان یقال بعد الانبیاء لکنه اراد
البعدیة الزمانیة ولیس بعد نبینا نبی ومع ذلک لابد من تخصیص
عیسی علیه السلام اذ لو ارید کل بشر یوجد بعد نبینا انتقض بعیسی
علیه السلام ولو ارید کل بشر یولد بعد نبینا لم یفد التفضیل علی
الصحابة ولو ارید کل بشر هو موجود علی وجه الارض لم یفد التفضیل ۱؎
ینتقض بعیسی علیه السلام وفیه ایضا نحو جدال لان دلائل الجانبین
متعارضة ولم نجد هذه المسئلة مما یتعلق به شیء من الاعمال
ولا یکون التوقف فیه مخلا بشیء من الواجبات از ملاحظهٔ این عبارت
ظاهر و واضح است که صاحب صحائف بعد نقل احتجاجات متینه و استدلالات
رزینه اهل الحق بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام که از جملهٔ آن استدلال
بحدیث تشبیه بروایت احمد وبیهقی اصلا بر رد وانکار حدیث زبان نکشاده و نه ریبی
وتشککی در روایت احمد وبیهقی این حدیث را بوجه من الوجوه ولو کان بعیدا راه
داده بلکه چون ابواب تضعیف سخیف وتمریض مریض مسدود یافته واختراع علالات
وتوهمات وابتداع تسویلات وتاویلات علیلات را موجب ظهور تعصب
فاحش العوار ومجازفت واضحة الشنار وسبب کمال لوم وملام صغار وکبار
وباعث توجه غایت عذل ومواخذه واحتقار یافته ناچار بر اعتراف واقرار
بثبوت فضائل حمیده برای جمیع خلفا اکتفا واقتصار فرموده واین دلالت
واضحه واشارت لائحه دارد برآنکه این فضائل حمیده ومناقب سدیده که اهل الحق

۱؎ علی التابعین ومن بعدهم ولو ارید کل بشر یوجد علی الارض ۱۲

برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت می کنند و از جمله آن حدیث تشبیه است بعون الٰهی

صحیح و ثابت و محقق و امواج بحار زاخرهٔ عظمت و جلالت آن متدفق فالحمد و الشکر

الجلیل المستبین علی ثبوت هذا الحدیث الشریف بالقطع و الیقین حسب اعتراف هذا

الفاضل المتین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و ملک العلما

هم بعد نقل عبارت صاحب صحائف کلامی در اعتراف و اقرار آن عالی تبار نموده

بلکه بتایید و تسدید اثبات اولهٔ افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام حدیث

منزلت را از مشکوة نقل نموده و از شرح عقائد نسفی اعتراف صریح بتعارض دلائل

جانبین یعنی تعارض دلائل افضلیت ابی بکر با دلائل افضلیت جناب امیر المومنین

علیه السلام نقل کرده و پر ظاهرست که تعارض در دلائل دو جانب وقتی محقق می شود

که دلائل هر دو جانب در قوت و صحت و دلالت و وضوح ظهور متماثل و متقابل و

متکافی و متعادل باشد و ظاهرست که بزعم سنیه دلائل افضلیت ابی بکر از آیات

قرآن شریف و احادیث صحیحهٔ ثابتهٔ متکاثره و آثار معروفهٔ متظافره ظاهرست

پس معلوم شد که بحمد الله و حسن توفیقه دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام

هم از آیات قرآن شریف و احادیث صحیحهٔ کثیره و روایات مقبوله و غیره ثابت و

محقق است و پر ظاهرست که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود پس

اعتراف شارح عقائد بثبوت افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از آیات

و احادیث معلول و مدخول باآنکه اگر بالفرض در طرق سنیه این دلائل متماثل و متقابل

هم باشد باز هم بنظر آنکه دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام متفق علیها

بین الشیعة و السنیه است مقدم خواهد بود بر دلائل افضلیت ابی بکر و علاوه برین

۱ تسدید اثبات افضلیت علی ع

۲ اعتراف تفتازانی بتعارض ادلهٔ افضلیت [illegible]

عقل رزین و رای متین حاکم ست بتقدم دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام که دواعی وضع و اختلاق دران حتما و جزما و اجماعا مفقود ست و در باب ابی بکر اسباب و دواعی کثیره وضع و افترا و انتحال و اختلاق و اختراع و ابتداع بسبب شوکت و صولت بکریه و عمریه و عثمانیه در اکثر احیان و ازمان و انغمار و استتار اهل حق و رزایای خمول و ابتلا بانواع محن و فتن بجوار اهل حیف و عدوان موجود و لله الحمد که شارح عقائد استعفا و فرار نحطی صریح از دعوی افضلیت ابی بکر داده و زبان بلاغت ترجمان باین نغمه خوش آهنگ کشاده که نیافتم این مسئله یعنی مسئله افضلیت ابی بکر از ان قبیل که متعلق باشد بان چیزی از اعمال و نیست توقف درین باب مخل بچیزی از واجبات پس هرگاه مسئله افضلیت ابی بکر از متعلقات اعمال و توقف دران قادح بواجبی از واجبات نباشد این همه تجشم اهتمام که متعصبین و متعسفین عالی مقام در اثبات آن دارند محض عبث و لغو و بی کار و محض اجهار و اظهار غلو فاحش و تعنت صریح العوار و الشنار باشد و مخفی نماند که صاحب صحائف فاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی ست چنانچه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته اداب الفاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی الحکیم المحقق صاحب الصحائف و القسطاس المتوفی فی حدود سنة ستمائة و نیز در کشف الظنون گفته صحائف فی الکلام اوله الحمد لله الذی استحق الوجود و الوحدة الخ و هو علی مقدمة و ستة صحائف و خاتمة و نیز در کشف الظنون گفته قسطاس الميزان ای المنطق و هو علی مقدمة و مقالتین الاولی فی التصورات الثانیة فی التصدیقات لشمس الدین محمد السمرقندی المتوفی سنة ... و هو صا...

صحائف السمرقندی
کشف الظنون

الصحائف و صاحب معارف شرح صحائف کتاب صحائف را بمحامد و محاسن عظیمه و مناقب و فضائل فخیمه ستوده و زبان بلاغت ترجمان بابن غرر درر کلمات فی جواهر زواهر فقرات کشوده و کتاب الصحائف جامع لما ثبت بالحجج القطعیة والدلائل الیقینیة علی ما شهد به صریح العقل من حجج المخالفین علی الفلاسفة و غیرهم والمطالب انما تبنی علی اصولهم و قواعدهم لیلغی حسبان المرتبین و یقوی ایمان المصیبین اذ الحق لا یتمیز و لا یقرب الا بابانة الحجة و ازالة الشبهة فالتمس جماعة من العلماء و طائفة من الفضلاء ان اکتب له شرحا وافیا لبیانه کافیا لتبیانه مع زیادة ما یتوقف علیه الاتقان و افادة ما یفتقر الیه الایقان فالتزمته و سمیته کتاب المعارف فی شرح الصحائف و معارف شرح صحائف از کتب مشهوره معروفه سنیه مثل شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح طوالع است و متکلمین سنیه اعتماد و اعتبار تمام بران دارند و به احتجاج و استدلال بان بمقابله اهل الحق می آرند در کشف الظنون بعد ذکر صحائف گفته و من شروحه المعارف فی شرح الصحائف اوله الحمد لله الذی لیس لوجوده بدایة الخ و هو شرح بقال اقول للسمرقندی و شیخ نجدی مروانی و حامی جانی مخاطب بلقب ثانی متلبس بلباس سیف الله بن اسد الله ملتانی در کتاب تمویه السفیه که آنرا بمزید جسارت و خسارت به تنبیه السفیه موسوم و باین تهجم و تهور و دیگر هفوات و مجازفات خود را باظهار کمال اسارت ادب مقتدای واجب التعظیم حسب افادهٔ رشید سدید موصوم ساخته میگوید در جمیع کتب کلامیه عدالت را از شروط متفق علیها امامت گردانیده اند چنانچه کتب کلامیه

مدح کتاب صحائف از معارف شرح آن

در شوکت عمریه ۱۲

[illegible] شرح صحائف

اهل سنت مثل شرح مقاصد شرح مواقف شرح طوالع شرح صحائف موجود اند بلکه در مختصرات کلام نیز این معنی مصرح به است انتهی الحاصل نهایت حیرت است که اولیای مخاطب حاشا المجادل ناقد السالم من الفاسد بعد روایت احمد بن حنبل چگونه تفوه بعدم این حدیث شریف از روایات اهلسنت خواهند کرد مگر آنکه ارشاد فرمایند که احمد بن حنبل چون از ائمه اهلسنت است لهذا روایت او از روایات ائمه اهلسنت باشد نه از روایات اهلسنت و هذا مما یضحک الثکلان و یستوقف العجلان و یا آنکه بفرمایند که امام احمد قائم مقام انبیا و افضل وارجح از اولیا و اصفیا بوده لهذا او از اهلسنت خارج بوده پس ادعای این معنی که این حدیث از روایات اهلسنت نیست راست باشد بالجمله فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائح زاهره و مآثر متکاثره و مفاخر متوافره امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان ربعه سنیانست از کتاب الثقات ابوحاتم محمد بن حبان البستی و حلیة الاولیاء ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی و کتاب الاکمال ابونصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابوالفدا اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و تتمة المختصر ابن الوردی و رجال مشکوة ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابوبکر اسدی و روض باسم محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمانی و طبقات الحفاظ سیوطی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبدالباقی الزرقانی و رجال مشکوة شیخ عبدالحق و انصاف شاه ولی الله و منتهی الکلام مولوی حیدر علی فیض آبادی و غیر آن ظاهر و باهر است و غایت

مدحش همین ست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند و بر خلیفه اول او را ترجیح می دهند بعض فضائل احمد در مجلد حدیث غدیر و حدیث طیر شنیدی و بعض آن درین مقام مذکور می شود ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان کنیته ابو عبد الله اصله من مرو و مولده ببغداد یروی عن ابن عیینة و هشیم و ابراهیم بن سعد روی عنه اهل العراق و الغرباء مات سنة احدی و اربعین و مائتین و کان حافظا متقنا فقیها لازما للورع الخفی مواظبا علی العبادة الدائمة به اغاث الله عز و جل امة محمد صلی الله علیه و سلم و ذلك انه ثبت فی المحنة و بذل نفسه لله عز و جل حتی ضرب بالسیاط للقتل فعصمه الله عن الکفر و جعله علما یقتدی به و ملجأ یلجأ الیه سمعت احمد بن محمد بن احمد السندی یقول سمعت محمد بن النضر الفراء یقول سمعت احمد بن حنبل یقول طلبت الحدیث سنة تسع و سبعین و انا ابن ست عشرة سنة و احمد بن عبد الله الاصفهانی در حلیة الاولیا گفته و منهم الامام المبجل و الهمام المفضل ابو عبد الله احمد بن حنبل لزم الاقتداء و ظفر بالاهتداء علم الزهاد علم النقاد امتحن فی المحنة صبورا و اجتبی فکان فی النعمة شکورا کان للعلم و الحکم واعیا

مدائح احمد بن حنبل

صفحه ۳۰۲ باب الالف من کتاب الثقات من اتباع التابعین

مدائح احمد بن حنبل از کتاب الثقات ابن حبان بستی

مدائح احمد بن حنبل از حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی

تاریخ احمد بن حنبل

وللفهم والفكر اعياً الى آخر ما ساق و ابو نصر علی بن ہبۃ اللہ بن ماکولا در اکمال گفتہ ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حیان بن عبد اللہ بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن ذهل بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل امام فی النقل و علم فی الزهد و الورع و کان اعلم الناس بمذاهب الصحابة و التابعين اصله مروزي و قدمت به امه بغداد و هو حمل و لدته بها سمع ابن عيينة و ابن علية و هشيم بن بشير و خلقا كثيرا من الكوفيين و البصريين و الحرميين و اليمن و الشام و الجزيرة و محیی الدین یحیی بن شرف النووی در تهذيب الاسماء و اللغات گفتہ احمد بن حنبل الامام رضی اللہ عنه تكرر في المهذب و الوسيط و الروضة هو الامام البارع المجمع على امامته و جلالته و ورعه و زهادته و حفظه و وفور علمه و سيادته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حيان بالمثناة بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علي بن بكر بن وائل بن قاسط بن هنب بكسر الهاء و اسكان النون و بعدها موحدة بن افصى بالفاء و الصاد المهملة بن دعمي بن جديلة بن اسد بن ربيعة بن نزار بن معد بن عدنان الشيباني المروزي ثم البغدادي ابو عبد الله خرج من مرو حملا و ولد ببغداد و نشأ بها الى ان توفي بها و دخل مكة و المدينة و الشام

تاریخ احمد بن حنبل از اکمال ابن ماکولا

ص ۲۸ / ۱۳۱ باب احمد

تاریخ احمد بن حنبل از تہذیب الاسماء نووی

مدح احمد بن حنبل

والیمن والکوفۃ والبصرۃ والجزیرۃ سمع سفیان بن عیینۃ وابراھیم بن سعد ویحیی بن سعد ویحیی القطان وھشیما ووکیعا وابن علیۃ وابن مھدی وعبد الرزاق وخلائق روی عنہ شیخہ عبد الرزاق ویحیی بن آدم وابو الولید وابن مھدی ویزید بن ھرون وعلی بن المدینی والبخاری ومسلم وابو داود والذھلی وابو زرعۃ الرازی والدمشقی وابراھیم الحربی وابو بکر احمد بن محمد بن ھانی الطائی الاثرم والبغوی وابن ابی الدنیا ومحمد بن اسحاق الصاغانی وابو حاتم الرازی واحمد بن ابی الحواری وموسی بن ھرون وحنبل بن اسحق وعثمن بن سعید الدارمی وحجاج بن الشاعر وعبد الملک بن عبد الحمید المیمونی وبقی بن مخلد الاندلسی ویعقوب بن شیبۃ وخلائق روینا من طرق عن ابراھیم الحربی قال رأیت ثلاثۃ لم تر مثلھم ابدا ابا عبید القسم ما مثلتہ الا جبل نفخ فیہ الروح وبشر بن الحرث ما شبھتہ الا برجل عجن من قرنہ الی قدمہ عقلا واحمد بن حنبل کان اللہ عز وجل جمع لہ علم الاولین من کل صنف وروینا عن ابی مسھر قال ما اعلم احدا یحفظ علی ھذہ الامۃ امر دینھا الا شابا بالمشرق یعنی احمد بن حنبل وروینا عن علی بن المدینی قال قال لی سیدی احمد بن حنبل لا تحدث الا من کتاب وروینا عن ابراھیم بن جابر قال کنا نجالس احمد فیذکر الحدیث ونحفظ ونتقنہ فاذا اردنا ان نکتبہ قال الکتاب احفظ فیثب ویجیٔ بالکتاب وروینا عن الھیثم بن جمیل قال وددت انہ نقص من عمری وزید فی عمر احمد بن حنبل وروینا عن ابی زرعۃ قال

ما رایت من المشایخ احفظ من احمد بن حنبل حزرت کتبه اثنی عشر حملا وعدلا کل ذلک کان یحفظ عن ظهر قلبه و ذکر ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل بوابا من مناقب احمد رحمه الله فیها جمل من نفائس احواله منها عن عبد الرحمن بن مهدی قال احمد اعلم الناس بحدیث سفیان الثوری وعن ابی عبید قال انتهی العلم الی اربعة احمد بن حنبل و هو افقههم فیه و علی بن المدینی و هو اعلمهم به ویحیی بن معین و هو اکتبهم له و ابو بکر بن ابی شیبة وهو احفظهم له وسئل ابو حاتم عن احمد و علی بن المدینی فقال کانا فی الحفظ متقاربین و کان احمد افقه وقال ابو زرعة ما رایت احدا اجمع من احمد بن حنبل و ما رایت احدا اکمل منه اجتمع فیه زهد و فقه و فضل و اشیاء کثیرة وقال قتیبة احمد امام الدنیا وعن الهیثم بن جمیل قال ان عاش هذا الفتی یعنی احمد بن حنبل فسیکون حجة علی اهل زمانه و قال ابن المدینی لیس فی اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل و قال عمرو بن محمد الناقد اذا وافقنی احمد علی حدیث لا ابالی من خالفنی و قال الشافعی ما رایت اعقل من احمد بن حنبل و سلیمن بن داود الهاشمی و قال ابن ابی حاتم کان احمد بن حنبل بارع الفهم بمعرفة صحیح الحدیث و سقیمه وقال صالح بن احمد بن حنبل قال ابی حججت خمس حجج ثلاث منها راجلا وانفقت فی احدهن ثلثین درهما قال و ما رایت ابی قط اشتری رمانا ولا سفرجلا ولا شیئا من الفاکهة الا ان یشتری بطیخة فیاکلها بخبز او عنب او تمر قال و کثیرا ما کان یاتدم بالخل قال و امسک ابی عن مکاتبة اسحق بن راهویه لما

ادخل کتابہ الی عبد اللہ بن طاہر و قراہ قال و قال ابو داؤد لم یکن عندی
قطعہ اقرح قال و ربما اشترینا الشیء نسترہ عنہ لئلا یوبخنا علیہ و قال
المیمونی ما رایت مصلیا قط احسن صلوۃ من احمد بن حنبل ولا اتباعا
للسنن منہ و عن الحسین بن الحسن الرازی قال حضرت بمصر عند بقال
فسألنی عن احمد بن حنبل فقلت کتبت عنہ فلم یاخذ ثمن المتاع منی
وقال لا اخذ ثمنا ممن یعرف احمد بن حنبل و قال قتیبۃ و ابو حاتم اذا
رایت الرجل یحب احمد فاعلم انہ صاحب سنۃ و قال ابراہیم بن الحارث من
ولد عبادۃ بن الصامت قیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل فی
المحنۃ لو قمت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیہ ان احمد قام مقام
الانبیاء و قال ابن ابی حاتم سمعت ابا زرعۃ یقول بلغنی ان المتوکل امر ان
یمسح الموضع الذی وقف الناس فیہ للصلوۃ علی احمد بن حنبل فبلغ مقام
الفی الف و خمس مائۃ الف قال و قال لو کان اسلم یوم وفاۃ احمد عشرون
الفا من الیہود والنصاری والمجوس و قع الماتم فی اربعۃ اصناف المسلمین
والیہود والنصاری والمجوس و احوال احمد بن حنبل رح و مناقبہ اکثر من
ان تحصر و قد صنف فیہا جماعۃ و مقصودی فی ہذا الکتاب الاشارۃ الی اطراف
المقاصد ولد رح فی شہر ربیع الاول سنۃ اربع وستین و مائۃ و توفی
فی ضحوۃ یوم الجمعۃ الثانی عشر من ربیع الاول سنۃ احدی و اربعین و
مائتین و دفن ببغداد و قبرہ مشہور معروف یتبرک بہ رحمہ اللہ
و روینا فی تاریخ دمشق جملا متکاثرات من ما رئی لہ قبل وفاتہ و بعدہا

ترجمۂ احمد بن حنبل

قال بشر الحافی ان احمد قام مقام الانبیاء ذکرہ النووی فی تہذیب الاسماء

پنجم احمد بن حنبل
صفۃ الفرقۃ
وفیات الاعیان
تاریخ احمد بن حنبل از وفیات الاعیان ابن خلکان

من المنامات الصالحات ج و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الامام ابو عبد اللہ
احمد بن محمد بن حنبل بن ھلال بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حیان
بن عبد اللہ بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذھل بن
ثعلبۃ بن عکابۃ بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن ھنب بن افصی
بن دعمی بن جدیلۃ بن اسد بن ربیعۃ بن نزار بن معد بن عدنان الشیبانی
المروزی الاصل ھذا ھو الصحیح فی نسبہ و قیل انہ من بنی مازن بن ذھل بن
شیبان بن ثعلبۃ بن عکابۃ و ھو غلط لانہ من بنی شیبان بن ذھل
لا من بنی ذھل بن شیبان و ذھل بن ثعلبۃ المذکور ھو عم ذھل بن شیبان
فلیعلم ذلک واللہ اعلم خرجت امہ من مرو و ھی حامل بہ فولدتہ فی
بغداد فی شھر ربیع الاول سنۃ اربع و ستین و مائۃ و قیل انہ ولد بمرو
وحمل الی بغداد و ھو رضیع و کان امام المحدثین صنف کتابہ المسند جمع
فیہ من الحدیث مالم یتفق لغیرہ و قیل انہ کان یحفظ الف الف حدیث و کان من
اصحاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و خواصہ و لم یزل مصاحبہ الی
ان ارتحل الشافعی الی مصر و قال فی حقہ خرجت من بغداد و ما خلفت
بھا اتقی و لا افقہ من ابن حنبل و دعی الی القول بخلق القرآن فلم یجب فضرب
وحبس و ھو مصر علی الامتناع و کان ضربہ فی العشر الاخیر من شھر رمضان
سنۃ عشرین و مائتین و کان حسن الوجہ ربعۃ یخضب بالحناء خضابا
لیس بالقانی فی لحیتہ شعرات سود اخذ عنہ الحدیث جماعۃ من الاماثل
منھم محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج النیسابوری و لم یکن فی آخر

عصرہ مثلہ فی العلم والورع توفی ضحوۃ نہار الجمعۃ لثنتی عشرۃ لیلۃ خلت من شہر ربیع الاول وقیل بل لثلاث عشرۃ لیلۃ بقین من الشہر المذکور وقیل من ربیع الاخر سنۃ احدی واربعین ومائتین ببغداد ودفن بمقبرۃ باب حرب وباب حرب منسوب الی حرب بن عبد اللہ احد اصحاب ابی جعفر المنصور والی حرب ہذا ینسب المحلۃ المعروفۃ بالحربیۃ وقبر احمد بن حنبل مشہور بہا یزار رحمہ اللہ تعالی وحزر من حضر جنازتہ من الرجال فکانوا ثمانمائۃ الف ومن النساء ستین الفا وقیل انہ اسلم یوم مات عشرون الفا من النصاری والیہود والمجوس ذکر ابو الفرج ابن الجوزی فی کتابہ الذی صنفہ فی اخبار بشر بن الحارث الحافی رضی اللہ عنہ فی الباب السادس والاربعین ما صورتہ حدثنا ابراہیم الحربی قال رایت بشر بن الحارث الحافی فی المنام کانہ خارج من باب مسجد الرصافۃ وفی کمہ شیء یتحرک فقلت ما فعل اللہ بک فقال غفر لی واکرمنی فقلت ما ہذا الذی فی کمک قال قدم علینا البارحۃ روح احمد بن حنبل فنثر علیہ الدر والیاقوت فہذا مما التقطت قلت فما فعل یحیی بن معین واحمد بن حنبل قال ترکتہما وقد زارا رب العالمین ووضعت لہما الموائد قلت فلم لم تاکل معہما انت قال قد عرف ہوان الطعام علی فاباحنی النظر الی وجہہ الکریم وفی اجدادہ حیان بفتح الحاء المہملۃ وتشدید الیاء المثناۃ من تحتہا وبعد الالف نون وبقیۃ الاجداد لا حاجۃ الی ضبط اسمائہم لشہرتہا وکثرتہا ولولا خوف الاطالۃ لقیدتہا ورایت فی نسبہ اختلافا وہذا اصح الطرق التی وجدتہا

تاریخ احمد بن حنبل

وفات ابنائش

وكان له ولدان عالمان وهما صالح وعبد الله فاما صالح فتقدمت وفاته
في شهر رمضان سنة ست وستين وكان قاضي اصبهان فمات بها ومولده
سنة ثلث ومائتين واما عبد الله فانه بقي الى سنة تسعين ومائتين
وتوفي يوم الاحد لثمان بقين من جمادي الاولى وقيل الآخرة وله سبع
وسبعون سنة وكنيته ابو عبد الرحمن وبه كان يكنى الامام احمد رحمهم الله
اجمعين محمد بن احمد ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته احمد بن حنبل شيخ الاسلام
وسيد المسلمين في عصره الحافظ الحجة ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حنبل بن هلال بن اسد الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي ولد
سنة اربع وستين ومائة سمع هشيما وابراهيم بن سعد وسفين بن
عيينة وعباد بن عباد ويحيى بن ابي زائدة وطبقتهم وعنه البخاري
ومسلم وابو داود وابو زرعة ومطين وعبد الله بن احمد وابو القسم
البغوي وخلق عظيم وكان ابوه جنديا من ابناء الدعوة ومات شابا
قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة يقول كان ابوك يحفظ الف الف
حديث ذاكرته الابواب وقال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول حفظت كل شيء
سمعته من هشيم في حياته وقال ابراهيم الحربي رايت احمد كان الله
قد جمع له علم الاولين والآخرين اخبرنا يوسف بن احمد وعبد الحافظ
بن بدران قالا انا موسى بن عبد القادر انا سعيد بن احمد انا علي بن احمد
انا ابو طاهر المخلص نا عبد الله البغوي نا احمد بن حنبل وعبيد الله
القواريري قالا ثنا معاذ بن هشام حدثني ابي عن قتادة عن عكرمة

ص
الطبقة الثامنة

تاریخ احمد بن حنبل از تذکرہ ذہبی

عن ابن جلا اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا نبی اللہ انی شیخ کبیر یشق
علی القیام فمرنی بلیلۃ لعل اللہ یوفقنی فیہا للیلۃ القدر فقال علیک
بالسابعۃ لفظ احمد تفرد بہ معاذ قال حرملۃ سمعت الشافعی یقول خرجت
من بغداد فما خلفت بہا رجلا افضل ولا اعلم ولا افقہ من احمد بن
حنبل و قال علی بن المدینی ان اللہ اید ہذا الدین بابی بکر الصدیق یوم
الردۃ واحمد بن حنبل یوم المحنۃ وقال ابو عبید انتہی العلم الی اربعۃ افقہہم
احمد و قال ابن معین من طریق ابن عیاش عنہ ارادوا ان اکون مثل احمد
واللہ لا اکون مثلہ ابدا و قال ابو ہمام السکونی ما رای احمد بن حنبل مثل
نفسہ و قال محمد بن حماد الطہرانی سمعت ابا ثور یقول احمد اعلم او قال
افقہ من الثوری قلت سیرۃ ابی عبد اللہ قد افردہا البیہقی فی مجلد
وافردہا ابن الجوزی فی مجلد وافردہا شیخ الاسلام الانصاری فی مجلد لطیف
توفی الی رضوان اللہ تعالی یوم الجمعۃ ثانی عشر ربیع الاول سنۃ احدی واربعین
ومائتین ولہ سبع وسبعون سنۃ عندی من عوالیہ حدیثان وحکایۃ
فاما بالاجازۃ فالمسند کلہ ونیز ذہبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنۃ احدی
واربعین ومائتین گفتہ فیہا توفی فی ثانی عشر ربیع الاول بکرۃ النہار یوم الجمعۃ
شیخ الامۃ وعالم اہل العصر ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل الذہلی
الشیبانی المروزی البغدادی احد الاعلام ببغداد وقد تجاوز سبعا وسبعین
سنۃ بایام وکان ابوہ جندیا فمات شابا واول طلب احمد العلم فی سنۃ تسع وسبعین
ومائۃ فسمع من ہشیم وابراہیم بن سعد وطبقتہما وکان شیخا اسمر مدیدا

مدارج احمد بن حنبل

ص ۹۳ / ۴۳۵

مدارج احمد بن حنبل از عبر ذہبی

القامۃ مخضوبا علیہ سکینۃ ووقار وقد جمع ابن الجوزی اخبارہ فی مجلد
وکذلک البیہقی وشیخ الاسلام الہروی وکان اماما فی الحدیث وضروبہ اماما
فی الفقہ ودقائقہ اماما فی السنۃ وطرائقہا اماما فی الورع وغوامضہ
اماما فی الزہد وحقائقہ وعبد الوہاب بن علی بن عبد الکافی السبکی در طبقات
شافعیہ کبری گفتہ احمد بن محمد بن حنبل بن ہلال بن اسد بن ادریس بن
عبد اللہ بن حیان بن عبد اللہ بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان
بن ذہل بن ثعلبۃ بن عکابۃ بن صعب بن علی بن بکر بن وائل ہکذا
نسبہ ولدہ عبد اللہ واعتمدہ الحافظ ابو بکر الخطیب وغیرہ الی ان قال ہو
الامام الجلیل ابو عبد اللہ الشیبانی المروزی ثم البغدادی صاحب المذہب
الصابر علی المحنۃ الناصر للسنۃ شیخ العصابۃ ومقتدی الطائفۃ و
من قال فیہ الشافعی فیما رواہ حرملۃ خرجت من بغداد وما خلفت
بہا افقہ ولا اورع ولا ازہد ولا اعلم من احمد وقال المزنی ابو بکر یوم الردۃ
وعمر یوم السقیفۃ وعثمان یوم الدار وعلی یوم صفین واحمد بن حنبل یوم
المحنۃ وقال عبد اللہ بن احمد سمعت ابا زرعۃ یقول کان ابوک یحفظ الف
الف حدیث فقلت وما یدریک فقال ذاکرتہ فاخذت علیہ الابواب وعن
ابی زرعۃ حزر کتب احمد یوم مات فبلغت اثنی عشر حملا وعدلا ما کان علی
ظہر کتاب منہا حدیث فلان ولا فی بطنہ ثنا فلان الا وکل ذلک کان یحفظ
علی ظہر قلبہ وقال قتیبۃ بن سعید کان وکیع اذا کانت العتمۃ ینصرف
معہ احمد بن حنبل فیقف علی الباب فیذاکرہ فاخذ لیلۃ بعضادتی الباب

ہا ز ع احمد بن حنبل

الطبقۃ الاولی فی الذین جالسوا الشافعی الخ

ہا ز ع احمد بن حنبل از طبقات شافعیہ سبکی

حال احمد بن حنبل

ثم قال یا ابا عبد الله اریدان القی علیک حدیث سفین قال هات قال
تحفظ عن سفین عن سلمة بن کهیل کذا قال نعم ثنا یحیی عن سلمة کذا
وکذا فیقول وکیع لا ثم یاخذ فی حدیث شیخ شیخ قال فلم یزل قائما حتی
جاءت الجارية فقالت قد طلع الكوكب وقالت الزهرة وقال عبد الله
قال لی ابی خذ ای کتاب شئت من کتب وکیع فان شئت ان تسالنی
عن الکلام حتی اخبرک بالاسناد وان شئت بالاسناد حتی اخبرک
عن الکلام وقال الخلال سمعت ابا القسم ابن الختلی وکفاک به یقول
اکثر الناس یظنون ان احمد اذا سئل کان علم الدنیا بین عینیه وقال
ابراهیم الحربی رایت احمد کان الله جمع له علم الاولین والاخرین
وقال عبد الرزاق ما رایت افقه من احمد بن حنبل ولا اورع وقال
عبد الرحمن بن مهدی ما نظرت الی احمد بن حنبل الا تذکرت به سفین
الثوری وقال قتیبة خیر اهل زماننا ابن المبارک ثم هذا الشاب یعنی
احمد بن حنبل وقال ایضا اذا رایت الرجل یحب احمد فاعلم انه صاحب
سنة وقال ایضا وقد قیل له تضم احمد الی التابعین فقال الی کبار التابعین
وقال ایضا لولا الثوری لمات الورع ولولا احمد لاحدثوا فی الدین وقال
ایضا احمد امام الدنیا وقال ایضا کما رواه الدار قطنی فی اسماء من روی عن
الشافعی مات الثوری ومات الورع ومات الشافعی ومات السنن ویموت
احمد بن حنبل تظهر البدع وقال ابو مسهر وقد قیل له هل تعرف احدا
یحفظ علی هذه الامة امر دینها قال لا اعلمه الا شاب فی ناحیة

ترجمہ احمد بن حنبل

المشرق یعنی احمد بن حنبل و عن اسحق احمد حجة بین الله وخلقه وقال
ابو ثور وقد سئل عن مسئلة قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شیخنا وامامنا
فیها کذا وکذا فهذا یسیر من ثناء الائمة علیه رضی الله عنه الخ واحمد بن
علی المعروف بابن حجر العسقلانی در تهذیب التهذیب گفته احمد بن محمد بن حنبل
بن هلال بن اسد الشیبانی ابو عبد الله المروزی ثم البغدادی خرجت به امه من
مرو وهی حامل فولدته ببغداد وبها طلب العلم ثم طاف البلاد فروی عن
بشر بن المفضل واسمعیل بن علیة وسفین بن عیینة وجریر بن عبد الحمید
ویحیی بن سعید القطان وابی داود الطیالسی وعبد الله بن نمیر وعبد الرزاق
وعلی بن عیاش الحمصی والشافعی وغندر ومعتمر بن سلیمان وجماعة کثیرین
روی عنه البخاری ومسلم وابو داود والباقون مع البخاری ایضا بواسطة
واسود بن عامر شاذان وابن مهدی والشافعی وابو الولید وعبد الرزاق
ووکیع ویحیی بن آدم ویزید بن هرون وهم من شیوخه وقتیبة وداود
بن عمرو وخلف بن هشام وهم اکبر منه واحمد بن ابی الحواری ویحیی بن
معین وعلی بن المدینی والحسین بن منصور وزیاد بن ایوب ودحیم وابو قدامة
السرخسی ومحمد بن رافع ومحمد بن یحیی بن ابی سمینة وهؤلاء من اقرانه
وابناه عبد الله وصالح وتلامذته ابو بکر الاثرم وحرب الکرمانی وبقی
بن مخلد وحنبل بن اسحق وشاهین بن السمیدع والمیمونی وغیرهم و
آخر من حدث عنه ابو القسم البغوی قال ابن معین ما رأیت خیرا من
احمد ما افتخر علینا بالعربیة قط وقال عارم قلت له یوما یا ابا عبد الله

صفحہ حرف الالف
ترجمہ احمد بن حنبل از تہذیب ابن حجر عسقلانی

مناقب احمد بن حنبل

بلغنی انک من العرب فقال یا ابا النعمان نحن قوم مساکین وقال صالح سمعت ابی یقول ولدت سنة ۱۶۴ فی اولها فی ربیع الاول وقال عبد الله سمعت ابی یقول مات هشیم سنة ۱۸۳ وخرجت الی الکوفة فی تلک الایام ودخلت البصرة سنة ۱۸۶ وقال ایضاً سمعته یقول سمعت من علی بن هاشم بن البرید سنة ۱۷۹ فی اول سنة طلبت وهی السنة التی مات فیها مالک وقال ایضاً حججت سنة ۱۹۸ وفیها مات فضیل ورایت ابن وهب ولم اکتب عنه قال وحججت خمس حجج منها ثلث حجج راجلاً انفقت فی احدی هذه الحجج ثلثین درهماً وقال ابراهیم بن شماس سمعت وکیع بن الجراح وحفص بن غیاث یقولان ماقدم الکوفة مثل ذلک الفتی یعنیان احمد وقال القطان ماقدم علی مثل احمد وقال فیه مرة حبر من احبار هذه الامة وقال احمد بن سنان مارایت یزید بن هارون لاحد اشد تعظیماً منه لاحمد بن حنبل وقال عبد الرزاق مارایت افقه منه ولا اورع وقال ابو عاصم احمد اماماً وقال الشافعی خرجت من بغداد وما خلفت بها افقه ولا ازهد ولا اورع ولا اعلم من احمد بن حنبل وقال عبد الله الخریبی کان افضل اهل زمانه وقال ابو الولید ما بالمصرین احب الی من احمد ولا ارفع قدراً فی نفسی منه وقال العباس العنبری حجة وقال ابن المدینی لیس فی اصحابنا احفظ منه وقال قتیبة احمد امام الدنیا وقال ابو عبید لست اعلم فی الاسلام مثله وقال یحیی بن معین لو جلسنا مجلساً بالثناء علیه ماذکرنا فضائله بکمالها وقال العجلی ثقة ثبت فی

الحدیث نزہ النفس فقیہ فی الحدیث متبع الاثار صاحب سنۃ وخیر وقال
ابو ثور احمد شیخنا وامامنا وقال العباس بن الولید بن مزید قلت لابی
مسہر ہل تعرف احدا یحفظ علی ہذہ الامۃ امر دینہا قال لا الا شاب فی
ناحیۃ المشرق یعنی احمد وقال بشر بن الحارث ادخل الکیر فخرج ذہبا
احمر وقال حجاج بن الشاعر ما رأت عیناي روحا فی جسد افضل من احمد
بن حنبل وقال احمد الدورقی من سمعتموہ یذکر احمد بسوء فاتہموہ علی الاسلام
وقال ابو زرعۃ الرازی کان احمد یحفظ الف الف حدیث فقیل له ما یدریك
قال اخذت علیہ الابواب وقال نوح بن حبیب رایت احمد فی مسجد الخیف
سنۃ ۹۸ مستندا الی المنارۃ فجاءہ اصحاب الحدیث فجعل یعلمہم الفقہ والحدیث
ویفتی الناس وقال عبد اللہ کان ابی یصلی فی کل یوم ولیلۃ ثلثمائۃ رکعۃ
وقال ہلال بن العلاء من اللہ علی ہذہ الامۃ باربعۃ فی زمانہم
بالشافعی تفقہ بحدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وباحمد ثبت
فی المحنۃ ولولا ذلك لکفر الناس وبیحیی بن معین نفی الکذب عن حدیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبابی عبید فسر الغریب قال عباس الدوری
ومطین والفضل بن زیاد وغیرہم مات یوم الجمعۃ لثنتی عشرۃ خلت
من ربیع الاول سنۃ ۲۴۱ لکن قال الفضل فی ربیع الآخر وکذلك قال عبد اللہ
بن احمد وقیل حزر من صلی علیہ فکانوا ثمانمائۃ الف رجل وستین الف امراۃ
وقیل اکثر من ذلك وقال عبد اللہ کان ابی یقول قولوا لاہل البدع بیننا
وبینکم الجنائز قلت لم یستوف المؤلف قصۃ المحنۃ وقد استوفاہا ابن الجوزی
ای المزی ۱۲

پانچم احمد بن حنبل

عبد اللہ بن احمد بن حنبل ... منتہی الارب

ترجمۂ احمد بن حنبل

فی مناقبہ فی مجلد وقبلہ شیخ الاسلام الہروی ترجمتہ فی تاریخ بغداد مستوفاة
قال ابن ابی حاتم سئل ابی عنہ فقال ہو امام وحجة وقال النسائی الثقة
المامون احد الائمة وقال ابن ماکولا کان اعلم الناس بمذاہب الصحابة
والتابعین وقال الخلیلی کان افقہ اقرانہ واورعہم واکفّہم عن الکلام فی
المحدثین الّا فی الاضطرار وقد کان امسک عن الروایة من وقت الامتحان
فما کان یروی الا لبنیہ فی بیتہ وقال ابن حبان فی الثقات کان حافظا
متقنا فقیہا ملازما للورع الخفی مواظبا علی العبادة الدائمة اغاث اللہ
بہ امة محمد صلی اللہ علیہ وسلم وذلک انہ ثبت فی المحنة وبذل
نفسہ للہ حتی ضرب بالسیاط للقتل فعصمہ اللہ تعالی عن الکفر وجعلہ
علما یقتدی بہ وملجأ یلجأ الیہ وقال سلیمان بن حرب لرجل سألہ
عن مسئلة سل عنہا احمد فانہ امام وقال محمد بن ابراہیم البوشنجی ما رأیت
اجمع فی کل شیء من احمد ولا اعقل وہو عندی افضل وافقہ من الثوری
وقال ابن سعد ثقة ثبت صدوق کثیر الحدیث وقال ابو الحسن بن
الزاغونی کشف قبر احمد حین دفن الشریف ابو جعفر بن ابی موسی الی
جانبہ فوجد کفنہ صحیحا لم یبل وجثتہ لم تتغیر وذلک بعد موتہ
بمائتین وثلاثین سنة وولی الدین ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الخطیب
در اسماء رجال مشکوٰۃ گفتہ احمد بن حنبل ہو الامام ابو عبد اللہ احمد
بن حنبل الشیبانی المروزی ولد ببغداد سنة اربع وستین ومائة و
مات بہا سنة ۲۴۱ احدی واربعین ومائتین لہ سبع وسبعون سنة کان

ص ۱۳۴ / ۱۳۵ الباب الثانی فی ذکر الائمة واصحاب الاصول

ترجمۂ احمد بن حنبل از رجال مشکوٰۃ ولی الدین الخطیب

احوال احمد بن حنبل

امامًا في الفقه و الحديث و الزهد و الورع و العبادة و به عرف الصحيح و السقيم و المجروح من المعدل نشأ ببغداد و طلب العلم و سمع الحديث من شيوخها ثم رحل الى مكة و الكوفة و البصرة و المدينة و اليمن و الشام و الجزيرة و كتب من علماء ذلك العصر فسمع من يزيد بن هارون و يحيى بن سعيد القطان و سفيان بن عيينة و محمد بن ادريس الشافعي و عبد الرزاق بن همام و خلق كثير سواهم روى عنه ابناه صالح و عبد الله و ابن عمه حنبل بن اسحق و محمد بن اسمعيل البخاري و مسلم بن حجاج النيسابوري و ابو زرعة و ابو داود السجستاني و خلق كثير الا ان البخاري لم يذكر في صحيحه عنه الا حديثا واحدا في اخر كتاب الصدقات تعليقا و روى احمد بن الحسن الترمذي عنه حديثا اخر و فضائله كثيرة و مناقبه جمة و آثاره في الاسلام مشهورة و مقاماته في الدنيا مذكورة انتشر ذكره في الافاق و سرى حمده في البلاد و هو احد المجتهدين المعمول بقوله و رايه و مذهبه في كثير من البلاد و قال اسحق بن راهويه احمد بن حنبل حجة بين الله و عبيده في ارضه و قال الشافعي خرجت من بغداد و ما خلفت بها احدا اتقى و اورع و لا افقه و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال احمد بن سعيد الدارمي ما رايت اسود الراس احفظ لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا اعلم بفقهه و معانيه من ابي عبد الله احمد بن حنبل و قال ابو زرعة كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث فقيل له ما يدريك قال ذاكرته فاخذت عليه الابواب و قال ابراهيم الحربي رايت احمد بن حنبل كان الله جمع له علم الاولين و الاخرين من كل صنف يقول ما شاء

ویمسك ماشاء وقال ابو داود السجستانی کان مجالسة احمد بن حنبل
مجالسة الآخرة لا یذکر فیہا شیئ من امر الدنیا وما رایت ذکر الدنیا قط و
قال محمد بن موسی حمل الی الحسن بن عبد العزیز میراثه من مصر مائة الف
دینار فحمل الی احمد بن حنبل ثلاثة اکیاس فی کل کیس الف دینار فقال
یا ابا عبد الله هذا من میراث حلال فخذها واستعن بها علی عائلتك
قال لا حاجة لی فیہا انا فی کفایة فردها ولم یقبل منہا شیئا وقال عبد الله
بن احمد کنت اسمع ابی کثیرا یقول فی دبر صلوته اللهم کما صنت وجهی
عن السجود لغیرك فصن وجهی عن المسئلة لغیرك وقال میمون بن الاصبغ
کنت ببغداد فسمعت ضجة فقلت ما هذا فقالوا احمد بن حنبل یمتحن
فدخلت فلما ضرب سوطا قال بسم الله فلما ضرب الثانی قال لا حول
ولا قوة الا بالله فلما ضرب الثالثة قال القرآن کلام الله غیر مخلوق فلما
ضرب الرابع قال لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا فضرب تسعة وعشرین
سوطا وکانت تکة احمد حاشیة ثوب فانقطعت فنزل السراویل الی عانته
فرمی احمد طرفه الی السماء فحرك شفتیه فما کان باسرع من ان بقاء
السراویل لم ینزل فدخلت علیه بعد سبعة ایام فقلت یا ابا عبد الله
رایتك تحرك شفتیك فای شیئ قلت قال اللهم انی اسألك باسمك
الذی ملات به العرش ان کنت تعلم انی علی الصواب فلا تهتك لی سترا
وقال احمد بن محمد بن الکندی رایت احمد بن حنبل فی النوم فقلت ما صنع الله
بك قال غفر لی ثم قال یا احمد ضربت فی قال قلت نعم یا رب قال

مراتب احمد بن حنبل

روایت احمد بن حنبل

مناقب احمد بن حنبل از کتاب اعلام الاخیار

یا احمد هذا وجهی فانظر الیه فابعث النظر الیه رحمه الله و محمود بن سلیمان الکف
در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته واحد الائمة الاربعة
احمد بن حنبل بن هلال ابو عبد الله الشیبانی قال المولی الشهیر بابی ربعة
شکیری فی مناقب الاخیار و نوادر الاخبار عن احمد بن حنبل انه قال ولدت
سنة اربعین و ستین و مائة فی ربیع الاول و اول سماعی من هشیم سنة تسع
و ستین و مائة و کان ابن المبارک قدم فی هذه السنة یعنی بغداد و هی آخر
قدامة قدمها و ذهبت الی مجلسه فقالوا خرج الی طرطوس ثم توفی سنة
احدی و ثمانین و مائة قال ابنه عبد الله بن احمد بن حنبل توفی ابی رحمه الله
یوم الجمعة ضحوة و دفناه بالعصر لثنتی عشرة لیلة خلت من شهر ربیع الاول
سنة احدی و اربعین و مائتین و سنه سبع و سبعون سنة و عن ابی داود
السجستانی لقیت مائتین من مشایخ العلم فما رأیت مثل احمد بن حنبل
لم یکن یخوض فی شیء مما یخوض فیه الناس من امر الدنیا فاذا ذکر العلم
تکلم و قال ابو زرعة ما رأت عینی مثل احمد بن حنبل فقلت له فی العلم
فقال فی العلم و الزهد و الفقه و المعرفة و قال عبد الله جمیع ما حدث
به الشافعی فی کتابه و قال حدثنی الفقیه الثقة فهو ابی رحمه الله و
سمعت ابی یقول استفاد منا الشافعی ما لم نستفد منه و کان احمد اصغر
منه باربع عشرة سنة قال حج ابی خمس حجج ثلاث ماشیا و ثنتین راکبا
و کان سرق ثیابه فبقی فی بیته ایاما فعرض علیه الدنانیر و الثیاب
فابی ان یاخذ فعرض علیه ان ینسخ شیئا فنسخ کتابا بدینار فاشتری

ملاحظہ احمد بن حنبل

ثوبا فشقه نصفين فاتزر بنصفه وارتدى بنصفه وعن المزني انه قال سمعت
الشافعي يقول ثلاثة من العلماء من عجائب الدنيا عربي لا يعرب كلمة وهو
ابو ثور وعجمي لا يخطئ في كلمة وهو حسن بن محمد الزعفراني وصغير كلما قال
شيئا صدقه الكبار وهو احمد بن حنبل ولما ظهر القول بخلق القرآن في
ايام المامون وحمل الناس على القول بخلق القرآن حمل الى المامون مقيدا
فمات المامون قبل وصوله ولما ولي الخلافة ابراهيم المعتصم بن هرون
الرشيد طلبه وكان في سجن المامون وكان المامون لما توفي عهد
الى اخيه المعتصم بالخلافة واوصاه بان يحمل الناس على القول
بخلق القرآن فاستمر الامام محبوسا وروي انه مكث في السجن ثمانية
وعشرين شهرا ولم يزل ذلك يحضر الجماعات فاحضره المعتصم وعقد له
مجلسا للمناظرة فيه ابراهيم بن عبد الرحمن بن اسحاق والقاضي احمد
بن ابي داود وغيرهما فناظرهم ثلثة ايام ولم يزل معهم في جدال الى
اليوم الرابع فامر بضربه فضرب بالسياط ولم يزل على الصبر الى ان اغمي
عليه ثم حمل وصار الى منزله ثم ولي الخلافة الواثق فاظهر ما اظهره
المامون والمعتصم وكان احمد بن حنبل يحضر الجماعة ويفتي الى ان مات
المعتصم وفي زمان الواثق صار مختفيا لا يخرج الى الصلوة ولا الى غيرها
ولا يفتي لما قال له الواثق ونبهه بان لا تجمعن اليك احدا ولا تسكن في
بلد انا فيه فاقام مختفيا الى ان مات الواثق وولي الخلافة المتوكل
فرفع المحنة وامر باحضار الامام احمد بن حنبل فاكرمه واطلق له

مالاً کثیراً فلم یقبلہ وفرّقہ علی الفقراء والمساکین واجری المتوکل علی اہلہ وولدہ فی کلّ شہر اربعۃ آلاف درہم فلم یرض الامام احمد بذلک الخ و عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین الملقب بزین الدین الحدادی المناوی الشافعی در فیض القدیر گفتہ حم لاحمد فی مسندہ بفتح النون یقال اسند الکتاب جمع فیہ ما اسندہ الصحابۃ ای رووہ بالاسناد کمسند الشہاب و مسند الفردوس ای سمنا دحدیثہما ولم یکتف فی الرمز الیہ بحرف واحد کما فعل فی اولئک لئلا یتصحف بعلامۃ البخاری والامام احمد ہو ابن محمد بن حنبل الناصر للسنۃ الصابر علی المحنۃ الذی قال فیہ الشافعی ما بقی بالبغداد افقہ ولا ازہد منہ وقال امام الحرمین غسل وجہ السنۃ من غبار البدعۃ وکشف الغمۃ عن عقیدۃ الامۃ ولد ببغداد سنۃ اربع وخمسین ومائۃ وروی عن الشافعی وابن مہدی وخلق وعنہ الشیخان وغیرہما ومات سنۃ احدی واربعین ومائتین وارتجت الدنیا بموتہ و شہاب الدین احمد القسطلانی در مواہب لدنیہ در مقصد اول در مقام تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ عن العرباض بن ساریۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انی عند اللہ فی ام الکتاب لخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینتہ رواہ احمد والبیہقی والحاکم وقال صحیح الاسناد وقولہ لمنجدل یعنی طریحاً ملقی علی الارض قبل نفخ الروح فیہ و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواہب لدنیہ بشرح قول مصنف رواہ احمد گفتہ الامام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی ابو عبد اللہ المروزی

مدائح احمد بن حنبل

مدائح احمد بن حنبل از فیض القدیر مناوی

مدائح احمد بن حنبل از مواہب لدنیہ

مدائح احمد بن حنبل از شرح مواہب لدنیہ زرقانی

ثم البغدادی احد الکبار الائمۃ الحفاظ الطوافین الصابر علی البلوی الذی
من اللہ بہ علی الامۃ ولولاہ لکفر الناس فی المحنۃ ذو المناقب الشہیرۃ
وحسبک قول الشافعی شیخہ خرجت من بغداد فما خلفت بہا افقہ
ولا ازھد ولا اورع ولا اعلم منہ وقال ابو زرعۃ الرازی کان احمد یحفظ
الف الف حدیث قیل وما یدریک قال ذاکرتہ ولد سنۃ اربع وستین
ومائۃ ومات سنۃ احدی واربعین ومائتین قال ابن خلکان وحزر
من حضر جنازتہ من الرجال فکانوا ثمانمائۃ الف ومن النساء ستون
الفا واسلم یوم موتہ عشرون الفا من الیہود والنصاری والمجوس انتہی
وفی تہذیب النووی امر المتوکل ان یقاس الموضع الذی وقف للصلوۃ
فیہ علی احمد فبلغ مقام الفی الف وخمسمائۃ ووقع المأتم فی اربعۃ
اصناف فی المسلمین والیہود والنصاری والمجوس وولی اللہ دہلوی والد
ماجد مخاطب در رسالۃ الانصاف فی بیان سبب الاختلاف بعد ذکر تمہید علماء حدیث
فقرا بر قواعد گفتہ وکان اعظمہم شانا واوسعہم روایۃ واعرفہم للحدیث
مرتبۃ واعمقہم فقہا احمد بن محمد بن حنبل ثم اسحاق بن راہویہ الخ
ومولوی حیدر علی فیض آبادی در منتہی الکلام گفتہ احمد بن حنبل کہ بظواہر حدیث
میرود ودر فن منیف حدیث شریف پایگاہی بس رفیع ومنزلتی بس عظیم دارد
اکثر روایات مذہبش موافق تصریح محقق دہلوی مطابق فتاوای امام ستالخ
فمن اعجب العجائب واغرب الغرائب ان المخاطب الحاذق العالی المناصب الفاخر
المناقب کیف ینکر کون ہذہ الروایۃ الشریفۃ من روایات السنیۃ

مدح احمد بن حنبل

مدح احمد بن حنبل از انصاف ولی اللہ

مدح احمد بن حنبل از منتہی الکلام حیدر علی

وینادی جهارا بانه لیس فی کتاب من کتب اهل السنة ولو بطریق ضعیف
مع ان الامام احمد یرویه بطریق صحیح فضلا عن حسن فضلا عن ضعیف فلیت
شعری بماذا یحتال اولیاءه فی تصدیق انکاره وتوجیه الطاطه تصتو
ابطاله وتحقیق مقاله وتقریر محاله واثبات مطاله یقولون جلاعة
وجسارة ووقاحة وخسارة ان احمد بن حنبل لیس من السنیة بل هو
مع کونه قام مقام الانبیاء وشفی وبل ورجح علی الاول الملتزم للوفاء
من المبتدعین الهالکین الخارجین من اهل السنة وانه لیس من اتباع
الکتاب والحدیث جنة وانه فی طریق الصواب فاقد المکنة والمنة وانه
لیس علینا فی تشیید بنیانه ولا منة ولا لنا فی ذمه ولومه وقصبه
ثلبة جوحة وقد وا زراءه والغض منه ضنة او یحتشمون من هذا التهجم
والتحجر و یانفون من هذا النمط والتحکم فیعترفون بالالجاء والاضطرار
لخروج المخاطب المتهور الجلیل الفخار الجالب علی نفسه اتباعه اشیاعه صنوف البوار
والتبار عن زمرة الملتزمین للصدق والحیاء والدیانة والعاکفین علی التحری
والتثبت والامانة فی تصنیف الاسفار فیقولون انه اعطی زمامه وقیاده
الکابلی المکبول بحبائل التعصب المردی لقائده الی العار والشنار فلم یحم
حول الاطلاع والعثور علی افادات المحققین الکبار ولم یحط بالفحص والتنقیب
والنقد والسبر والاختبار ولم یستسعد بمطالعة کتب الآثار ولم یجس خلال
دیار الاخبار ولم یقتطف اثمار تلک الاشجار ولم یجتن ازهار هذه الدوحات
النافحة الانوار المشرقة الانوار العزیزة المنار العالیة الاقدار الغالیة الاسعار

ختفوه بما نفوه من الردّ والنفي والابطال والجحود والانكار والله العاصم من زلل الاقدام وعثار الافكار وجہ سوم از وجوہ ابطال نفی و انکار حدیث تشبیہ آنست کہ ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلی نیز ابوجہ اکمل و ابلغ از قدریکہ مخاطب ذکر کردہ روایت نمودہ چنانچہ ابو محمد احمد بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سورۃ ہل اتی گفتہ اخبرنا الحسين بن محمد البستي قال حدثنا عبد الله بن ابي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادريس الحنظلي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصاري قال حدثني حميد عن انس قال كنا في بعض حجرات مكة نتذاكر عليا فدخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في شدته والى عيسى في زهادته والى محمد وبهائه والى جبرئيل وامانته والى الكوكب الدري والشمس الضحى والقمر المضي فليتطاول لينظر الى هذا الرجل واشار الى علي بن ابي طالب انتهى فهذا ابو حاتم محمد بن ادريس امام اهل التنقيد والتدريس نضا الحجاب عن وجه التخديع والتدليس واماط اشواك العضيهة والتلبيس وازاح وساوس ارباب التشكيك والتعميش وذر القذى في عين كل من رام الازلال والتدسيس حيث روى الحديث الشريف موضحا السبيل الحق لكل طالب علم نفيس فلا يروج بعد ذلك انكار جاحد خسيس ولا ينفع ولا ينجع احتيال من تشبث بالحشيش وفي قلبه حب الباطل

روایت ابو حاتم رازی

روایت ابو حاتم رازی حدیث تشبیہ را از زین الفتی

مدایح ابوحاتم

رسیس فلتبدت بحمد الله ضوضاء المكابرين فلا يسمع لهم همس ولا حسيس
ولم يبق للمعاندين الحائدين سعي ولا انيس و فضائل و محامد ابو حاتم
که از حفاظ ثقات اعاظم و اعلام اثبات افاخم و اساطین کبار ذوی المکارم
و مشاهیر حذاق عارفین حقائق معالم و نحاریر جهابذه راسمین شرائف مراسم است
بالاتر ازانست که استیفا توان کرد نبذی ازان از ملاحظه کتاب الانساب عبد الکریم
بن محمد السمعانی و کامل ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ
و تذهیب التهذیب و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام و کاشف محمد بن احمد الذهبی
و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن
اسعد الیافعی و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ
جلال الدین سیوطی و غیر آن ظاهر است سمعانی در انساب گفته الجزی بفتح الجیم و کسر الزاء

مدایح ابوحاتم رازی از انساب سمعانی

المشددة هذه النسبة الى جز قرية من قرى اصبهان منها ابو حاتم محمد
بن ادريس بن المنذر الحنظلي الرازي و كان يقول نحن من اهل اصبهان من
قرية جز قال و كان اهلها يقدمون علينا حيوة ابي ثم انقطعوا عنا
وابو حاتم كان اماما حافظا فهما من مشاهير العلماء له رحلة الى الشام
ومصر والعراق روى عنه ابو عمرو بن حكيم و عالم لا يحصون كثرة
توفى سنة سبع وسبعين و مائتين و نیز سمعانی در انساب در نسبت حنظلی گفته
وبالري درب مشهور يقال له درب حنظلة منها ابو حاتم محمد بن ادريس
بن المنذر بن داود بن مهران الرازي الحنظلي امام عصره والمرجوع اليه في
مشكلات الحديث و هو من هذا الدرب و كان من مشاهير العلماء

المذکورین الموصوفین بالفضل والحفظ والرحلة ولقی العلماء وسمع محمد بن عبدالله الانصاری و ابا زید النحوی و عبیدالله بن موسی وهوذة بن خلیفة وابا مسهر الدمشقی و عثمان بن الهیثم المؤذن و سعید بن ابی مریم المصری و ابا الیمان الحمصی و امثالهم و کان اول کتبه الحدیث فی سنة تسع و مائتین روی عنه الاعلام الائمة مثل یونس بن عبد الاعلی والربیع بن سلیمان المصریان و هما اکبر منه سنا واقدم سماعا وابو زرعة الرازی والدمشقی و محمد بن عوف الحمصی هؤلاء من اقرانه و عالم لا یحصون وذکر ابو حاتم و قال اول سنة خرجت فی طلب الحدیث اقمت سنین احصیت ما مشیت علی قدمی زیادة علی الف فرسخ لم ازل احصی حتی لما زاد علی الف فرسخ ترکته و قال ابو حاتم قلت علی باب ابی الولید الطیالسی من اغرب علی حدیثا غریبا مسندا صحیحا لم اسمع به فله علی درهم یتصدق به و قد حضر علی باب ابی الولید خلق ابو زرعة فمن دونه وانما کان مرادی ان یلقی علی ما لم اسمع به لیقولوا هو عند فلان فاذهب فاسمع و کان مرادی ان استخرج منهم ما لیس عندی فما تهیا لاحد منهم ان یغرب علی حدیثا و کان احمد بن سلمة یقول ما رایت بعد اسحاق یعنی ابن راهویه و محمد بن یحیی احفظ للحدیث و لا اعلم بمعانیه من ابی حاتم محمد بن ادریس قال ابو حاتم قال لی هشام بن عمار یوما ای شیء تحفظ من الاذواء قلت له ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو الیدین و ذو اللحیة الکلابی و عددت له ستة فضحک و قال

حفظنا نحن ثلثة و زدت انت ثلثة مات ابو حاتم بالری فی شعبان سنة سبع و سبعین و مائتین و ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در تاریخ کامل در سنة سبع و سبعین و مائتین گفته و فیها توفی ابو حاتم الرازی و اسمه محمد بن ادریس بن المنذر و هو من اقران البخاری و مسلم و شمس الدین محمد بن احمد الذهبی در سیر النبلا گفته ابو حاتم الرازی و اسمه محمد بن ادریس بن المنذر بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شیخ المحدثین الحنظلی الغطفانی من تمیم بن حنظلة بن یربوع و قیل عرف بالحنظلی لانه کان سکن فی درب حنظلة بمدینة الری کان من بحور العلم طوف البلاد و برع فی المتن و الاسناد و جمع و صنف و جرح و عدل و صحح و علل مولده سنة خمس و تسعین و مائة و اول کتابته للحدیث کان فی سنة تسع و مائتین و هو من نظراء البخاری و من طبقته و لکنه عمر بعده ازید من عشرین سنة سمع عبید الله و محمد بن موسی و محمد بن عبد الله الانصاری و الاصمعی و قبیصة و ابا نعیم و عفان و عثمان بن الهیثم المؤذن و ابا مسهر الغسانی و ابا الیمان و سعید بن ابی مریم و زهیر بن عباد و یحیی بن بکیر و ابا الولید و آدم بن ابی ایاس و ثابت بن محمد الزاهد و ابا زید الانصاری النحوی و عبید الله بن صالح العجلی و عبد الله بن صالح الکاتب و ابا الجماهر محمد بن عثمان و هوذة بن خلیفة و یحیی الوحاظی و ابا توبة الحلبی و خلقا کثیرا و ینزل الی بندار و ابی حفص الفلاس و الربیع المرادی ثم الی ابن وارة و محمد بن عوف و یتعذر استقصاء سائر مشایخه فقد قال الخلیلی قال لی

وفات ابوحاتم

وفات ابوحاتم رازی از کامل ابن اثیر

وفات ابوحاتم رازی از سیر النبلاء ذهبی

ابو حاتم اللبان الحافظ قد جمعت من روی عنه ابو حاتم الرازی فبلغوا قریبا
من ثلاثة آلاف حدث عنه ولده الحافظ الامام ابو محمد عبد الرحمن
بن ابی حاتم ویونس بن عبد الاعلی والربیع بن سلیمان المؤذن شیخاه و ابو زرعة
الرازی فیقه و قرابته و ابو زرعة الدمشقی و ابراهیم الحربی واحمد و
وموسی بن اسحق الانصاری و ابو بکر بن ابی الدنیا و ابو عبد الله البخاری
فیما قیل و ابو داود و ابو عبد الرحمن النسائی فی سننهما و ابن صاعد
و ابو عوانة الاسفرائنی و حاجب بن دکین و محمد بن ابراهیم الکنانی
و زکریا بن احمد البلخی والقاضی المحاملی و محمد بن مخلد بن ابراهیم
العطار و ابو الحسن علی بن ابراهیم القطان و ابو عمرو محمد بن احمد بن
حکیم و سلیمان بن یزید الفامی والقاسم بن صفوان و ابو بشر الدولابی
و ابو حامد بن حسنویه و خلق کثیر و قد حدث فی رحلاته باماکن
وارتحل بابنه ولقی به اصحاب ابن عیینة و وکیع قال الحافظ ابو نعیم
عبد الملک بن محمد بن عدی ثنا الربیع المرادی ثنا ابو حاتم الرازی
ثنا داود الجعفری ثنا عبد العزیز بن محمد عن ابراهیم بن عقبة عن
کریب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر نساء العالمین
مریم و آسیة امراة فرعون و خدیجة و فاطمة ثم قال ابن عدی رواه
ابو حاتم قال صالح بن احمد الهمدانی الحافظ ثنا القاسم بن ابی صالح و
سلیمان بن یزید قالا انبا ابو نعیم قال حدثنی ابو زرعة عن ابی الجماهر
انبا اسمعیل بن عیاش عن عبد العزیز بن عبید الله عن مجاهد عن

حال ابو حاتم

ابن عباس یرفعه قال رفع القلم عن ثلاثه قال ابو حاتم کان عندی هذا فی قرطاس فضاع رواه الحافظ ابو بکر الخطیب انبا علی بن طلحة ثنا صالح قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سمعت موسی بن اسحاق القاضی یقول ما رایت احفظ من والدک وکان قد لقی ابا بکر ابن ابی شیبة وابن نمیر وابن معین و یحیی الحمانی قال الخطیب کان ابو حاتم احد الائمة الحفاظ الاثبات اوّل سماعه سنة تسع و مائتین قال ابو الشیخ الحافظ حکی لنا عبد الله بن محمّد بن یعقوب سمعت ابا حاتم یقول نحن من اهل اصبهان من قریة جز وکان اهلها کانوا یقدمون علینا فی حیاة ابی ثم انقطعوا عنّا قال الخلیلی کان ابو حاتم عالمًا باختلاف الصحابة و فقه التابعین و من بعدهم سمعت جدّی وجماعة سمعوا علی بن ابراهیم القطّان یقول ما رایت مثل ابو حاتم فقلنا له قد رایت الحربی و اسمعیل القاضی قال ما رایت اجمع من ابی حاتم ولا افضل منه علی بن ابراهیم الرازی انبا احمد بن علی الرقّام سمعت الحسن بن الحسین الدارستنی قال سمعت ابا حاتم یقول قال لی ابو زرعة ما رأیت احرص علی الحدیث منک فقلت له ان عبد الرحمن ابنی لحریص فقال من اشبه اباه فما ظلم قال الرقّام فسألت عبد الرحمن عن اتفاق کثرة السّماع له وسؤالاته لابیه فقال ربّما کان یاکل واقرأ علیه و یمشی واقرأ علیه ویدخل الخلا واقرأ علیه ویدخل البیت فی طلب شیٔ واقرأ علیه قال احمد بن سلمة النیسابوری ما رایت بعد اسحق و محمد بن یحیی احفظ للحدیث من ابی حاتم الرازی و لا اعلم بمعانیه قال ابن عدی سمعت القاسم

ملا حظہ ابو حاتم

بن صفوان سمعت اباحاتم يقول اورع من رأيت اربعة آدم واحمد بن حنبل و ثابت بن محمد الزاهد وابو زرعة الرازي قال القاسم فذكرته لعثمان بن خرزاد فقال انا اقول احفظ من رأيت اربعة محمد بن المنهال الضرير وابراهيم بن عرعرة وابو زرعة وابو حاتم قال ابن ابي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة وابو حاتم اماما خراسان ودعا لهما وقال بقاؤهما صلاح للمسلمين وقال محمد بن الحسين بن مكرم سمعت حجاج بن الشاعر وذكرت له ابا زرعة وابن وارة وابا جعفر الدارمي فقال ما بالمشرق انبل من ابن ابي حاتم سمعت ابي قال لي هشام بن عمار اي شيء تحفظ من الاذواء قلت ذو الاصابع وذو الجوشن وذو الزوائد وذو اليدين وذو اللحية الكلابي وعددت له ستة فضحك وقال حفظنا نحن ثلاثة وزدت انت ثلاثة قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش كان ابو حاتم من اهل الامانة والمعرفة وقال هبة الله اللالكائي كان ابو حاتم اماما حافظا متقنا وذكره اللالكائي في شيوخ البخاري وقال النسائي ثقة قال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول جرى بيني وبين ابي زرعة يوما تمييز الحديث ومعرفته فجعل يذكر احاديث وعللها وكذا كنت اذكر خطا احاديث خطا علها وخطا الشيوخ فقال لي يا ابا حاتم قل من يفهم هذا ما اعز هذا اذا رفعت هذا من واحد واثنين فما اقل من يحسن هذا وربما اشك في شيء او يتخالجني في حديث فالى ان التقي معك لا اجد من يشفيني قال ابي وكذلك كان امري صالح بن احمد

الحافظ انبانا القاسم بن ابی صالح سمعت ابا حاتم یقول قال لی ابو زرعة
ترفع یدیک فی القنوت قلت لا فترفع انت قال نعم قلت فما حجتک قال
حدیث ابن مسعود قال رواہ لیث ابن ابی سلیم قلت فحدیث ابی هریرة قال
رواہ ابن لهیعة قال حدیث ابن عباس قلت رواہ عوف قال فما حجتک
فی ترکہ قلت حدیث انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کان لا یرفع یدیہ فی شیء من الدنیا الا فی الاستسقاء فسکت وقال ابن ابی حاتم
فی اول کتاب الجرح والتعدیل لہ سمعت ابی یقول جاءنی رجل من اهل جلة
اصحاب الرای من اهل الفهم منهم ومعہ دفتر فعرضہ علی فقلت فی بعضه
هذا حدیث خطاء قد دخل لصاحبہ حدیث فی حدیث وهذا باطل
وهذا منکر وسائر ذلک صحاح فقال من این علمت ان ذاک خطاء وذاک
باطل وذاک کذب اخبرک راوی هذا الکتاب بانی غلطت او بانی کذبت
فی حدیث کذا قلت لا ما ادری هذا من رواہ غیر انی اعلم ان هذا
خطاء وان هذا باطل فقال تدعی الغیب قلت ما هذا ادعاء غیب قال
فما الدلیل علی ما قلت قلت سل عما قلت من یحسن مثل ما احسن فان اتفقنا
علمت انا لم نجازف فقال من یقول ابو زرعة کقولک قلت نعم قال هذا
عجب قال فکتب فی کاغذ الفاظی فی تلک الاحادیث فقال ما قلت انه
کذب قال ابو زرعة هو باطل قلت الکذب والباطل واحد قال وما قلت انه
منکر قال هو منکر کما قلت وما قلت انه صحیح قال هو صحیح ثم قال ما اعجب هذا
تتفقان من غیر مواطاة فیما بینکما قلت فعند ذلک علمت انا لم نجازف

وانّا قلنا بعلم و معرفة قد اُوتيناه والدليل على صحّة ما نقوله ان دينارا
بهرجا يحمل الى الناقد فيقول هذا بهرج وان قيل اخبرك
الذى بهرجه قال لا قيل فمن اين قلت قال علما رزقته وكذلك نحن رزقنا
معرفة ذلك وكذلك اذا حمل الى جوهرى فصّ ياقوت و فصّ زجاج يعرف
ذا من ذا ويقول كذلك وكذلك نحن رزقنا علما لا يتهيّأ له ان نخبر كيف علمنا
بانّ هذا كذب و هذا منكر فنعلم صحّة الحديث بعدالة ناقليه وان يكون
كلاما يصلح ان يكون كلام النبوة ونعرف سقمه وانكاره بتفرّد من لم تصحّ عدالته
قال و سمعت ابى يقول قلت على باب ابى الوليد الطيالسى من اغرب علىّ حديثا
صحيحا فله علىّ درهم يتصدّق به وكان ثَمّ خلق ابو زرعة فمن دونه وانّما
كان مرادى ان يُلقى علىّ ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب واسمعه فلم يتهيّأ
لاحد ان يغرب علىّ حديثا وسمعت ابى يقول كان محمد بن يزيد الاسفاطى قد ولع
بالتفسير و بحفظه فقال يوما ما تحفظون فى قوله تعالى فنقّبوا فى البلاد فبقى
اصحاب الحديث ينظر بعضهم الى بعض فقلت انبا ابو صالح عن معوية بن صالح
عن على بن ابى طلحة عن ابن عباس قال ضربوا فى البلاد سمعت ابى يقول قدم
محمد بن يحيى النيسابورى الرىّ فالقيت عليه ثلثة عشر حديثا من حديث الزهرى
فلم يعرف منها الا ثلثة احاديث و سائر ذلك لم يكن عنده ولم يعرفها سمعت
ابى يقول اوّل سنة خرجت فى طلب الحديث اقمت سبع سنين احصيت
ما مشيت على قدمىّ زيادة على الف فرسخ قلت مسافة ذلك نحو اربعة
اشهر سيرا جادّة قال ثم تركت العدد بعد ذلك وخرجت من البحرين

الى مصر ماشيا ثم الى الرملة ماشيا ثم الى دمشق ثم انطاكية وطرسوس ثم
رجعت الى حمص ثم الى الرقة ثم ركبت الى العراق كل هذا في سفري الاول و
انا ابن عشرين سنة خرجت من الري فدخلت الكوفة رمضان سنة ثلث
عشرة وجاءنا نعي المقرئ وانا بالكوفة ثم رحلت ثانيا سنة اثنين واربعين
ثم رجعت الى الري سنة خمس واربعين وحججت رابع حجة في سنة خمس و
خمسين وحج فيها عبد الرحمن ابنه سمعت ابي يقول كتبت عن محمد بن مصفى
جزأ انتخبه وكلمني دحيم في حديث اهل طبرية وكانوا يسألوني التحديث
فقلت بلدة يكون فيها مثل دحيم القاضي احدث انا بها فكلمني دحيم فقال
ان هذه بلدة نائية عن جادة الطريق فقل من يقدم عليهم فحدثتهم
سمعت ابي يقول بقيت في سنة اربع عشرة ثمانية اشهر بالبصرة
وكان في نفسي ان اقيم سنة فانقطعت نفقتي فجعلت ابيع ثيابي حتى نفدت
وبقيت بلا نفقة ومضيت اطوف مع صديق لي الى المشيخة واسمع
الى المساء فانصرف رفيقي ورجعت الى بيتي فجعلت اشرب الماء من الجوع
ثم اصبحت فغدا علي رفيقي فجعلت اطوف معه على جوع شديد وانصرفت
جائعا فلما كان من الغد غدا علي فقال مر بنا الى المشايخ قلت انا ضعيف
لا يمكنني قال ما ضعفك قلت لا اكتمك مضى يومان ما طعمت فيهما شيئا
فقال قد بقي معي دينار فنصفه لك ونجعل لك النصف الآخر في الكرا
فخرجنا من البصرة واخذت منه نصف دينار وسمعت ابي يقول خرجنا
من المدينة من عند داود الجعفري وصرنا الى الجار وركبنا البحر فكانت

لوّح في وجوهنا فبقينا في البحر ثلثة اشهر وضاقت صدورنا وفني ما كان
معنا وخرجنا الى البر نمشي اياما حتى فني ما بقي معنا من الزاد والماء فمشينا
يوما لم ناكل ولم نشرب واليوم الثاني كمثله واليوم الثالث فلما كان المساء
صلّينا وكنّا نلقي بانفسنا فلما اصبحنا في اليوم الثالث جعلنا نمشي على
قدر طاقتنا وكنّا ثلاثة انفس شيخ نيسابوري وابو زهير المروزي فسقط
الشيخ مغشيّا عليه فجئنا نحركه وهو لا يعقل فتركناه ومشينا قدر
فرسخ فضعفت وسقطت مغشيا عليّ ومضى صاحبي يمشي فبصر من بعد
قوما قربوا سفينتهم من البر ونزلوا على بئر موسى فلما عاينهم لوّح بثوبه
اليهم فجاؤه ومعهم ماء في اداوة فسقوه واخذوا بيده فقال لهم الحقوا
رفيقين لي فما شعرت الا برجل يصبّ الماء على وجهي ففتحت عيني فقلت
اسقني فصبّ من الماء مشربة قليلا فشربت ورجعت الى نفسي ثم سقاني
قليلا واخذ بيدي فقلت ورائي شيخ ملقى فذهب جماعة اليه واخذ بيدي
وانا امشي واجرّ رجلي حتى بلغت عند سفينتهم اتوا بالشيخ واحسنوا
الينا فبقينا اياما حتى رجعت الينا انفسنا ثم كتبوا لنا كتابا الى مدينة يقال
لها راية الى واليهم وزوّدونا من الكعك والسويق والماء فلم نزل نمشي
حتى نفد ما كان معنا من الماء والقوت فجعلنا نمشي جياعا على شطّ البحر
حتى دفعنا الى سلحفاة مثل الترس فعمدنا الى حجر كبير فضربنا على ظهرها
فانفلق فاذا فيها مثل صفرة البيض فحسيناه حتى سكن عنّا الجوع ثم وصلنا
الى مدينة راية واوصلنا الكتاب الى عاملها فانزلنا في داره فكان يقدم

لناکل یوم القرع ویقول لخادمہ ہات لہم الیقطین المبارك فیفقد منہ مع الخبز ایاما فقال لی احد منا الا تدعو باللحم المشوی فسمع صاحب الدار فقال انا احسن بالفارسیة فان جلتی کانت ہرویة واتانا بعد ذلك باللحم ثم زودنا الی مصرہ وسمعت ابی یقول کتبت الحدیث سنة تسع وانا ابن اربع عشرة سنة وکتبت عن عتاب بن ہیثم الہروی سنة عشر لما قدم علینا حاجا وکنت افید الناس عن ابی عبد الرحمن المقری وانا بالری فیخرج اناس الیہ فیسمعون منہ ویرجعون وانا بالری وسمعت ابی یقول کتبت عند عارم وہو یقرأ وکتبت عند عمرو بن مرزوق وہو یقرأ وسرت من الکوفة الی بغداد ما لا احصی کم مرة ابن حبان اخبرنی محمد بن المنذر ثنا محمد بن ادریس قال کان ابو نعیم یوما جالسا ورجل فی ناحیة المجلس یقول انا ابو نعیم قال انا ابن جریج قال فنظر الیہ ابو نعیم وقال کذب الدجال ما سمعت من ابن جریج شیئا ابن حبان اخبرنی محمد بن المنذر انا محمد بن ادریس ثنا مومل بن اہاب عن یزید بن ہرون قال کان بواسط رجل یروی عن انس بن مالك احرفا ثم قیل انہ اخرج کتابا عن انس فاتیناہ فقلنا لہ ہل عندك شئ من تلك الاحرف فقال نعم عندی کتاب عن انس فقلنا اخرجہ فاخرجہ فنظرنا فاذا ہی احادیث شریك بن عبد اللہ فجعل یقول انبا انس فقلنا ہذہ احادیث شریك فقال صدقتم انا انس بن مالك عن شریك قال فافسد علینا تلك الاحرف التی سمعناہا منہ وقمنا عنہ قال عبد الرحمن ابن ابی حاتم فی کتاب الرد علی الجہمیة لہ حدثنا ابی وابو زرعة قال کان یحکی لنا ان ہہنا رجلا

حال ابو حاتم

مرز ابو حاتم کو حدیث تشبیہ روایت کرده

من قصته هذا فحدثني ابو زرعة قال كان بالبصرة رجل و انا مقيم سنة ثلثين و مائتين فحدثني عثمان بن عمرو بن الضحاك عنه انه قال ان لم يكن القران مخلوقا فمحا الله ما في صدري من القرآن وكان قرأ القران فنسي القران حتى كان يقال له قل بسم الله الرحمن الرحيم فيقول معروف معروف ولا يتكلم به قال ابو زرعة فجهد والي ان اراه فلم اره و قال الحافظ ابو القاسم اللالكائي وجدت في كتاب ابي حاتم محمد بن ادريس الحنظلي مما سمع منه يقول مذهبنا واختيارنا اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه والتابعين والتمسك بمذاهب اهل الاثر مثل الشافعي واحمد واسحق وابي عبيد و لزوم الكتاب والسنة ونعتقد ان الله عز وجل على عرشه ليس كمثله شئ وهو السميع البصير وان الايمان يزيد وينقص و نؤمن بعذاب القبر وبالحوض وبالمسئلة في القبر وبالشفاعة ونترحم على جميع الصحابة وذكر اشياء اذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسك بقوله فانه لا يوثق الا رجلا صحيح الحديث واذا لين رجلا او قال فيه لا يحتج به فتوقف حتى ترى ما قال غيره فيه فان وثقه احد فلا تبن على تجريح ابي حاتم فانه متعنت في الرجال فقد قال في طائفة من رجال الصحاح ليس بحجة ليس بقوي او نحو ذلك و اخر من حدث عنه هو محمد بن اسمعيل بن موسى الرازي عاش الى بعد سنة احدى وخمسين و ثلثمائة الى ان قال الذهبي مات الحافظ ابو حاتم في شعبان سنة سبع وسبعين ومائتين وقيل عاش ثلثا وثمانين سنة

مدایح ابو حاتم که حدیث تشبیه را روایت کرده

ولابی محمد الایادی الشاعر مرثیة طویلة فی ابی حاتم رواها عنه ابن ابی حاتم اولها انفسی مالك لا تجزعینا و عینی مالك لا تدمعینا الم تسمعی بکسوف العلوم فی شهر شعبان محقا مبینا الم تسمعی خبر المرتضی ابی حاتم اعلم العالمینا

مدایح ابی حاتم رازی از تذکرة الحفاظ ذهبی

و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو حاتم الرازی الامام الحافظ الکبیر محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی احد الاعلام ولد سنة خمس و تسعین و مائة قال کتبت الحدیث سنة تسع و مائتین قلت رحل و هو امرد فسمع عبید الله بن موسی و محمد بن عبد الله الانصاری و الاصمعی و ابا نعیم و هوذة بن خلیفة و عفان و ابا مسهر و امما سواهم و بقی فی الرحلة زمانا فقال اول ما رحلت اقمت سبع سنین احصیت ما مشیت علی قدمی زیادة علی الف فرسخ ثم ترکت العدد و خرجت من البحرین الی مصر ماشیا ثم الی الرملة ماشیا ثم الی طرسوس ولی عشرون سنة قلت لحق عبید الله قبل موته بشهرین قال و کتبت عن النفیلی نحو اربعة عشر الفا و سمع منی محمد بن مصفی احادیث قلت و حدث عنه یونس بن عبد الاعلی و محمد بن عوف الطائی و ابو داود و النسائی و ابو عوانة الاسفرائنی و ابو الحسن علی بن ابراهیم القطان و ابو عمرو احمد بن محمد بن حکیم و عبد الرحمن بن حمدان الجلاب و عبد المومن بن خلف النسفی و خلق کثیر قال موسی بن اسحق الانصاری القاضی ما رایت احفظ من ابی حاتم و قال محمد بن سلمة الحافظ ما رایت بعد محمد بن یحیی احفظ للحدیث و لا اعلم بمعانیه من ابی حاتم و قال النسائی ثقة و قال ابن ابی حاتم سمعت ابی یقول قلت علی باب ابی الولید الطیالسی من اغرب علی حدیثا صحیحا

فله درهم وكان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه وانما كان مرادي ان يلقى على عالم اسمع به لاذهب به الى راويه فاسمعه فلم يتهيأ لاحد ان يغرب على الخ نيز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه اسبع و سبعين و مائتين گفته فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي في شعبان وهو في عشر التسعين وكان بارع الحفظ واسع الرحلة من اوعية العلم سمع محمد بن عبد الله الانصاري وابا مسهر وخلقا لا يحصون وكان جاريا في مضمار البخاري وابی زرعة الرازي ونيز ذہبی در دول الاسلام گفته وفي سنة سبع اي سبع سبعين ومائتين مات حافظ زمانه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي في شعبان وهو في عشر التسعين وكان جاريا في مضمار ابن زرعة والبخاري ونيز ذہبی در کاشف گفته محمد بن ادريس بن المنذر ابي حاتم الرازي الحافظ عن عبد الله بن موسى الانصاري وخلائق وعنه د س ق وولده والمحاملي وخلق قال موسى بن اسحق الانصاري ما رأيت احفظ منه وقال احمد بن سلمة ما رأيت بعد ابن راهويه والذهلي احفظ للحديث ولا اعلم بمعانيه من ابي حاتم مات في شعبان سنه ۲۷۷ و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الغطفاني الحنظلي ابو حاتم الرازي احد الائمة الاعلام ولد سنة خمس وتسعين ومائة سمع عبيد الله بن موسى وابا نعيم وطبقتهما بالكوفة ومحمد بن عبد الله الانصاري والاصمعي وطبقتهما بالبصرة وعفان وهوذة بن خليفة وطبقتهما ببغداد وابا مسهر

ثالثاً ابو حاتم رازی نیز روایت کرده

مدائح ابی حاتم رازی از عبر ذہبی

مدائح ابی حاتم رازی از دول الاسلام ذہبی

مدائح ابی حاتم رازی از کاشف ذہبی

۱۹۵ / ۳۵۲ ص حرف المیم

مدائح ابی حاتم رازی از طبقات سبکی

وابا الجماهر محمد بن عثمان وطبقتهما بدمشق وابا اليمان ويحيى الوحاظي وطبقتهما بحمص وسعيد بن ابي مريم وطبقته بمصر وخلقا بالنواحي والثغور وتردد في الرحلة زمانا قال ابنه سمعت ابي يقول اول سنة خرجت في طلب الحديث اقمت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمي زيادة على الف فرسخ ثم تركت العدد بعد ذلك وخرجت من البحرين الى مصر ماشيا ثم الى الرملة ثم الى دمشق ثم الى انطاكية ثم الى طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم منها الى الرقة ثم ركبت الى العراق كل هذا وانا ابن عشرين سنة حدث عنه من شيوخه الصفار ويونس بن عبد الاعلى وعبدة بن سليمان المروزي والربيع بن سليمان المرادي ومن اقرانه ابو زرعة الرازي وابو زرعة الدمشقي ومن اصحاب السنن ابو داود والنسائي وقيل ان البخاري وابن ماجة رويا عنه ولم يثبت ذلك وروى عنه ايضا ابو بكر بن ابي الدنيا وابن صاعد وابو عوانة والقاضي المحاملي وابو الحسن علي بن ابراهيم القطان صاحب ابن ماجة وخلق كثير قال عبد الرحمن بن ابي حاتم قال موسى بن اسحق القاضي ما رأيت احفظ من والدك وقال احمد بن سلمة الحافظ ما رأيت بعد اسحق بن راهويه ومحمد بن يحيى احفظ للحديث من ابي حاتم ولا اعلم بمعانيه وقال ابن ابي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة وابو حاتم اماما خراسان بقاؤهما صلاح للمسلمين وقال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول قلت على باب ابي الوليد الطيالسي من اغرب علي حديثا صحيحا فله درهم وكان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه وانما كان مرادي ان يلقى علي ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب

مرحلہ ابوحاتم کہ حدیث تشبیہ روایت کردہ

واسمعہ فلم یتہیأ لاحد ان یغرب علی حدیثا و سمعت ابی یقول کان محمد بن یزید
الاسفاطی قد ولع بالتفسیر و بحفظہ فقال یوما ما تحفظون فی قولہ تعالی
فنقبوا فی البلاد فسکتوا فقلت ثنا ابو صالح عن معویۃ بن صالح عن علی
بن ابی طلحۃ عن ابن عباس قال ضربوا فی البلاد و سمعت ابی یقول قدم محمد
بن یحیی النیسابوری الری فالقیت علیہ ثلثۃ عشر حدیثا من حدیث
الزہری فلم یعرف منہا الا ثلثۃ احادیث قال شیخنا الذہبی انما القی علیہ
من حدیث الزہری لان محمدا کان الیہ المنتہی فی معرفۃ حدیث الزہری قد
جمعہ و صنفہ و تتبعہ حتی کان یقال لہ الزہری الی ان قال السبکی و قال
ابو محمد الایادی یرثی اباحاتم من قصیدۃ ۔ انفسی مالک لا تجزعینا ۔
و عینی مالک لا تدمعینا ۔ الم تسمعی بکسر العلوم فی شہر شعبان محقا
مدینا ۔ الم تسمعی خبر المرتضی ۔ ابی حاتم اعلم العالمینا ۔ توفی ابو حاتم
الرازی فی شعبان سنۃ سبع و سبعین و مائتین و لہ اثنتان و ثمانون
سنۃ و ابو محمد عبد اللہ بن اسعد یمنی یافعی در مرآۃ الجنان گفتہ و فی سنۃ سبع و
سبعین و مائتین فیہا توفی حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلی
الرازی فی شعبان و کان بارع الحفظ واسع الرحلۃ من اوعیۃ العلم
جاریا فی مضمار البخاری و ابی زرعۃ الرازی و ابن حجر عسقلانی در تقریب
التہذیب گفتہ محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی ابو حاتم الرازی احد الحفاظ
من الحادیۃ عشر مات سنۃ سبع و سبعین و جلال الدین عبد الرحمن
بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر

۱ تاریخ ابی حاتم رازی از مرآۃ الجنان

۲ تاریخ ابی حاتم رازی از تقریب التہذیب

۳ تاریخ ابی حاتم رازی از طبقات الحفاظ

بن داود الحنظلی الرازی احد الائمة الحفاظ روی عن احمد و آدم بن ابی ایاس و ابو خیثمة و قتیبة و خلق و عنہ ابو داود و النسائی و ابن ماجة و آخرون قال الخطیب کان احد الائمة الحفاظ الاثبات مشہورا بالعلم مذکورا بالفضل و ثقہ النسائی و غیرہ و قال ابن یونس قدم مصر قدیما و کتب بہا و کتب عنہ مات بالری سنة خمس و قیل سنة سبع و سبعین و مائتین

وجہ چہارم از وجوہ ابطال نفی و انکار حدیث تشبیہ آنست کہ ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاہینی المعروف بابن شاہین آنرا روایت کردہ چنانچہ در کتاب السنة کہ از جملہ تصانیف ممدوحہ مفیدہ اوست و تصنیفش مثل تصنیف سائر تصانیف او حسب افادہ علامہ سیوطی بکرامت موروثہ از معجزہ لیلة الاسراء و کرامات لیلة القدر واقع شدہ کما سیظہر عن قریب گفتہ ثنا محمد بن الحسین بن حمید بن الربیع ثنا محمد بن عمران بن حجاج ثنا عبید اللہ بن موسیٰ عن ابی راشد یعنی الحبرانی عن ابی ہرون العبدی عن ابی سعید الخدری قال کنا حول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فادام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النظر الیہ ثم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ و الی نوح فی حکمہ و الی ابراہیم فی حلمہ فلینظر الی ہذا انتہیٰ ذالک اللہ رب العالمین حیث شاہت بروایة ابن شاہین وجوہ المنکرین و ہدت زعازع المکابرین و سکنت قعاقع المتابرین علی التوحید و التہجین و ظہر الحق الابلج المبین و لم یبق مجال لنفاق جحود المخاطب الفطین و لا مساغ لرواج تسویلات الفاضل الرشید و ابن شاہین از اجلہ اساطین و اکابر ثقات محدثین معتبرین و اعاظم مفسرین

حدیث تشبیہ از ابن شاہین

مدائح ابن شاہین

معتمدین و افاخم حذاق بکثرین و اماثل حفاظ معروفین و نبلای کملای مشہورین ست و مدائح غزیرہ و محامد وفیرہ او از انساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علے بن محمد المعروف بابن الاثیر و اسماء رجال مسند ابی حنیفۃ محمد بن محمود الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد الجزری و عبر فی خبر من غبر محمد بن احمد الذہبی و مرآۃ الجنان ابو محمد عبداللہ بن اسعد الیافعی و طبقات الحفاظ و منتہی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علے الداودی المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاربکری و شرح مواہب لدنیہ محمد بن عبدالباقی الزرقانی و رسالہ اسانید محمد بن محمد الامیر و جنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاہر و باہرست و در باب کثرت تصانیف و تعدد تو الیف بر جمیع ائمہ و جہابذہ سنیہ متقدمین و متاخرین سابق و در حیازت خصل سبق درین فضیلت جمیلہ و مکرمت جلیلہ بر کل ماہرین و بارعین این حضرات فائق ست تا آنکہ ائمہ قوم این کثرت تصانیف او را کہ بوصف افادہ آن را موصوف می سازند از قبیل کرامت طی زمان بمثل کرامت و معجزہ طی مکان می دانند و گمان می برند کہ این کرامت او را بوراثت از لیلۃ الاسراء و لیلۃ القدر بہم رسیدہ و در زن مدادی کہ باو این بزرگ تصانیف مفیدہ در اشاعت سنت نوشتہ بہزار و ہفت صد و بست قنطار رسیدہ و ہمین سبب منتہای کثرت تصانیف برای ابن شاہین بالخصوص ثابت می سازند و دیگری را از اساطین و ائمہ خود باین شرف عظیم و مجد فخیم می نوازند ابوالحسن علے بن محمد المعروف بابن الاثیر در تاریخ کامل در وقائع ۳۸۵ھ خمس و ثمانین و ثلاثمائۃ گفتہ فی ہذہ السنۃ فی ذی الحجۃ

تاریخ ابن شاہین

توفی ابو حفص عمر بن احمد بن محمد بن ایوب المعروف بابن شاہین الواعظ مولدہ فی صفر سنة سبع وتسعین ومائتین وکان مکثرا من الحدیث ثقة وابو محمد عبد اللہ بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان در سنہ مذکورہ گفتہ فی السنة المذکورة الحافظ المفسر الواعظ صاحب التصانیف ابو حفص بن شاہین عمر بن احمد البغدادی قال الحسین بن المہتدی باللہ قال ابن شاہین صنفت ثلثمائة وثلثین مصنفا منہا التفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف وثلثمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزءً وقال ابن ابی الفوارس ابن شاہین ثقة مامون جمع وصنف مالم یصنفہ احدٌ وشمس الدین محمد بن محمد الجزری الشافعی در طبقات القراء گفتہ عمر بن احمد بن عثمان بن شاہین ابو حفص البغدادی الواعظ الحافظ المفسر ولد سنة سبع وسبعین ومائتین روی الحروف عن ابی بکر بن ابی داود وابی بکر بن مجاہد وابی بکر النقاش واحمد بن مسعود الزہری بمصر روی القراءة عنہ الحسین بن علی الطناجیری کان اماما کبیرا ثقة مشہورا لہ توالیف فی السنة وغیرہا مفیدة وتوفی فی الیوم الثانی من یوم النحر سنة خمس وثمانین وثلثمائة وابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی در رجال مسند ابی حنیفہ گفتہ عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن احمد بن محمد بن ایوب ابو حفص الواعظ المعروف بابن شاہین قال الخطیب فی تاریخہ سمع شعیب بن محمد الذراع واباجندب البرنی ومحمد بن محمد بن المفلس روی عنہ العتیقی والتنوخی والجوہری وخلق کثیر قال ابن شاہین ولدت سنة سبع وتسعین ومائتین واول ماکتبت

تاریخ ابن شاہین از مرآة الجنان یافعی

تاریخ ابن شاہین از طبقات القراء جزری

تاریخ ابن شاہین از رجال مسند ابی حنیفہ

سنة ثمان و ثلثمائة و صنّف ثلثين مصنفا احدها التفسير الف جزء
والمسند الف و خمسمائة جزء و قال سمعت ابن السّاجى القاضى يقول سمعت
من ابن شاهين شيئًا كثيرًا و كان يقول يومًا حسبت ما اشتريت به الحبر
الى هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قال الداودى كنت اشترى الحبر
اربعة ارطال بدرهم قال و مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب زمانًا ما اخذنا
بشئ توفى سنة خمس و ثمانين و ثلثمائة و علامه نحرير صاحب فضائل بارعه
مجدد دين سنيه در مائة تاسعه جلال الدين سيوطى در رسالة منتهى العقول كه در كتب
و تفقیه جناب والد ماجد علامه احله امد دار الكرامه موجود ست گفته منتهى الاهم هذه
الامة المحمدية علماءها كانبياء بنى اسرائيل و كفى منهم الخلفاء الاربعة
وهم ابوبكر و عمر و عثمان و على و عمر بن عبد العزيز رضى الله عنهم و الائمة
الاربعة الذين اخترعوا العلوم كاختراع على علم النحو والخليل العروض
والشافعى اصول الفقه والجرجانى المعانى والبيان منتهى الحفظ لابن جرير الطبرى
فى روايته فى علم التفسير كان يحفظ كتبا احمل ثمانين بعيرًا و حفظ ابن الانبارى
فى كل جمعة الف كراس و حفظ ثلثمائة الف بيت من الشعر استشهادا للنحو
و كان الشافعى يحفظ من مرة او نظرة و ابن سينا الحكيم حفظ القرآن فى ليلة
واحدة و ابو زرعة كان يحفظ الف الف حديث والكل من بعض محفوظ احمد
بن حنبل والبخارى حفظ عشر اى مائة الف حديث منتهى و حسين محمد الديار بكرى
در ۳۸۵ھ خمس و ثمانين و ثلثمائة در تاريخ خميس گفته الحافظ ابو حفص عمر بن
احمد بن شاهين البغدادى الحافظ المفسر صاحب التاليف و من كتبه التفسير

الف جزء والمسند الف و ثلثمائة جزء و قسطلانی در مواہب لدنیہ گفتہ و قد روی ان آمنة امنت بہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہا فروی الطبری بسندہ عن عائشة ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون کئیبا حزینا فاقام بہ ما شاء اللہ عز وجل ثم رجع مسرورا وقال سالت ربی فاحیی لی امی فامنت بی ثم ردها و رواہ ابو حفص بن شاهین فی کتاب الناسخ والمنسوخ له و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواہب لدنیہ گفتہ فی رواہ ای حدیث عائشه هذا بنحوہ ابو حفص بن شاهین الحافظ الکبیر الامام المفید عمر بن احمد بن عثمان البغدادی الثقة المامون سنة ثلثمائة و ثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف جزء و ثلثمائة جزء مات فی ذی الحجة سنة خمس و ثمانین و ثلثمائة فی کتاب الناسخ والمنسوخ له بعد ان اورد قبله حدیث الزیارة والنهی عن الاستغفار و جعله منسوخا و روی بعد هذا الحدیث فقال حدثنا محمد بن الحسین بن زیاد مولی الانصار حدثنا احمد بن یحیی الحضرمی بمکة حدثنا ابو غزیة محمد بن یحیی الزهری حدثنا عبد الوهاب بن موسی الزهری عن عبد الرحمن بن ابی الزناد عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الی الحجون کئیبا حزینا فاقام بہ ما شاء اللہ عز وجل ثم رجع مسرورا فقلت یا رسول اللہ نزلت الی الحجون کئیبا حزینا فاقمت بہ ما شاء اللہ ثم رجعت مسرورا قال سالت اللہ ربی فاحیی امی فامنت بی ثم ردها هذا لفظ ابن شاهین کما فی کتب السیوطی و غیرها و محمد بن محمد الامیر در رسالہ

باب وفاة امہ صلعم من المقصد الاول

۲۰۱
ص ۵۵ھ
ثمن اول

مرویات ابن شاہین

اسانید خود گفتہ اما تالیف ابن شاہین فمن طریق ابن حجر عن ابی محمد
عبد اللہ بن محمد بن محمود البعلی عن ابی عبد اللہ محمد بن ابراهیم
بن المظفر الحسینی عن شمس الدین ابی الفرج بن ابی عمر عن ابی الیمن الکندی عن
ابی محمد عبد اللہ بن عمر بن احمد بن شاهین عن ابیه ابو حفص عمر بن
شاهین البغدادی المتوفی سنة ۳۸۵ھ قال السیوطی فی منتهی العقول ما نصه
منتهی التصانیف فی الکثرة لابن شاهین صنف ثلاثمائة وثلثین مصنفا
منها التفسیر الف جزء والمسند خمسة عشر مائة والتاریخ خمسون مجلدات
ومداد التصانیف الف قنطار وثمانمائة قنطار وسبعة وسبعون
قنطارا قال السیوطی هذا من کرامات طی الزمان کالمکان من وراثة
الاسراء ولیلة القدر و مولوی صدیق حسن خان در کتاب الجنة فی الاسوة الحسنة
بالسنة گفتہ فصل لم یختم الاجتهاد المطلق علی الائمة الاربعة رح بل
وجد بعدهم ایضا من بلغ رتبة الاجتهاد بالاطلاق عند السیوطی
والرازی و الیافعی والذهبی و النسائی وابن حبان و ابی مصعب و قتیبة بن
سعید و قتادة وابن خلکان و ابن طرازی و الخطیب و ابی زرعة والعراقی
والسبکی والطبری و داود الظاهری و ابی ثور واللقانی المالکی والشعرانی
و علی الخواص و الشیخ الجیلانی وابن العربی و الفقیه بن زیاد الشافعی
والامام محمد بن علی الشوکانی رح وغیرهم من العلماء کما تدل علیه
کتبهم انتهی انك لو جهرت بما فی قلبك ولم تخف فی الله لومة لائم لقلت
ان هولاء العلماء من اتباع الائمة الذین یثبتون صفاتهم بانواع

من الاقیسة والاجتهادات کلهم مجتهدون کالائمة الاربعة وامثالهم ویؤید

ذلك ما قال محمد بن مالك فيما نقل عنه الشعراني انه اذا كانت العلوم

منحا الهية واختصاصات لدنية فلا بدع ان يدخر الله لبعض المتاخرين

ما لم يطلع عليه احد من المتقدمين انتهى ولا شك ان العلوم والفنون المتداولة

كانت ناقصة في ذلك الزمان بالنسبة الى كمالها اليوم لاجتماع هذه

التاليفات الغير المحصورة والتحقيقات الغير المعدودة التي لم تكن في

عهدهم فلا بد ان يكون علم المتاخر اوسع من علم المتقدم ويكون الاجتهاد

في هذا الزمان ايسر منه في ذلك الزمان كما صرح به جماعة من اهل العلم

حتى ادعى بعض الاكابر من الحنفية ان ثلث علمه جميع علم الشافعي قال

ابن الامير رح وانما لم يدعوا ذلك لان المطلوب هو الاجتهاد وقد فعلوه

لا دعواه بلسانه فلا حاجة اليه مع ان في ادعائه اليوم فسادا عظيما

من حيث ان المتعصبين لا يدرونه ولو كان ملأ قوته فلذلك تركه كثير

ممن بلغ رتبة الاجتهاد ولم يعدوا انفسهم من المجتهدين بل انتسبوا الى

الائمة وتزيوا بزي المقلدين لكن من لم يرهب من ان يلقى عليه الدهر

دوائره او يجر عليه شرا شرا جهر به وادعاه فمنهم ابو ثور كان اماما مجتهدا

مستقلا قال النووي في تهذيب الاسماء هو صاحب مذهب مستقل وقال اليافعي

في مرآة الجنان انه احد الاعلام برع في العلم ولم يقلد احدا وقال الذهبي

هو الامام المجتهد المستقل في اسماء الفقهاء كان اولا على مذهب ابي حنيفة

ثم انتقل الى مذهب الشافعي ثم بلغ درجة الاجتهاد المستقل وشاع مذهبه

ملا علی ابن شاہین

وکثر اتباعه وکان جنید البغدادی ولا علی مذهبه وکان اتباعه الی القرن الخامس ومنهم محمد بن اسمٰعیل البخاری عدّه الرملی وغیره مجتهدا مستقلا وما ذکروه فی اوصافه یدل علی استقلاله ومنهم داود الظاهری ذکره اللقانی فی شرح الجوهرة من المجتهدین المستقلین وعدّه العینی فی شرح البخاری من اصحاب المذاهب المتبوعة قال القاضی ابن خلکان انه کان صاحب مذهب مستقل وتبعه جمع کثیر یعرفون بالظاهریة ونحوه فی تاریخ الیافعی وذکره ابو اسحاق الشیرازی فی طبقاته من الائمة المتبوعین فی الفروع ومنهم ابن المنذر الحافظ النیسابوری کان علامة مجتهدا لا یقلد احدا وکان غایته فی معرفة الاختلاف والدلیل واحتاج الی کتبه الموافق والمخالف ومنهم الحسن بن سعد الحافظ الکبیر کان علامة مجتهدا لا یقلد احدا ویمیل الی اقوال الشافعی ومنهم عبد الله بن وهب الفهری کان ثقة حجة حافظا مجتهدا لا یقلد احدا ومنهم بقی بن مخلد القرطبی صاحب التفسیر کان اماما علما قدوة مجتهدا لا یقلد احدا تعصبوا علیه لاظهاره مذهب اهل الاثر فدفع عنه امیر الاندلس محمد بن عبد الرحمٰن المروانی واستنسخ کتبه قال لبقی انشر علمک قال بقی لقد غرست للمسلمین غرسا بالاندلس لا یقلع الا بخروج الدجال ومنهم قاسم بن محمد بن سیار مصنف کتاب الایضاح فی الرد علی المقلدین کان بارعا فی الفقه اماما مجتهدا لا یقلد احدا وکان مذهبه الحجة والنظر ویمیل الی مذهب الشافعی ولم یکن بالاندلس مثله فی حسن النظر

پانچ ابن شاہین

والبصر کذا فی تذکرۃ الحفاظ و منہم الامام المفید الکبیر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد البغدادی الواعظ المعروف بابن شاہین قال ابن ماکولا وغیرہ ثقۃ مامون صنف ثلثمائۃ مصنف کان لا یعرف الفقہ وکان اذا ذکر لہ مذہب یقول انا محمدی المذہب مات سنۃ خمس و ثمانین و ثلثمائۃ و منہم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال ابن خلکان کان من الائمۃ المجتہدین لم یقلد احدا و کان ابن طرازی علی مذہبہ قال الیافعی کان مجتہدا لا یقلد احدا قال السیوطی بلغ رتبۃ الاجتہاد و دوّن لنفسہ مذہبا مستقلا و لہ اتباع قلدوہ و افتوا بمذہبہ یسمون الجریریۃ از ملاحظہ این عبارت ظاہرست کہ ابن شاہین صاحب اجتہاد مطلق ست و مثل دیگر اکابر اساطین و اجلہ ائمہ دین یعنی ابو ثور و بخارے و داود ظاہری و ابن المنذر و حسن بن سعید و عبد اللہ بن وہب فہری و بقی بن مخلد و قاسم بن محمد بن سیار و محمد بن جریر طبری بودہ و در اظہار حیازت این فضیلت جمیلہ و مرتبت جلیلہ از لوم لائمین و عذل عاذلین خوفی در دل جسارت منزل نیاوردہ و او امام مفید کبیر و محدث عراق و ثقہ و مامون ست و اجتہاد او از ارشاد او کہ می فرمود کہ من محمدی المذہب ام ثابت ست یعنی تابع احادیث و آثار مرویہ از سرور مختار صلی اللہ علیہ و آلہ الاطہار و معرض از اختیار عار تقلید و اتباع

ابن شاہین
صہ نسبت شاہینی

فقہائے سنیہ عالی فخار بودہ و عبد الکریم بن محمد السمعانی نے
در انساب گفتہ ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب
بن ازداد بن سراج بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین
وكان اصله من مرو الروذ ونسب الى جد لامه احمد بن محمد بن یوسف
بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد كان ثقة صدوقا مكثرا من
الحدیث له رحلة الى العراقین والحجاز سمع ابا القاسم البغوی و
ابا حبیب البرتی وابا بكر بن الباغندی وابا بكر بن ابی داود وابا عبد الله
بن عقدة وطبقتهم روى عنه ابنه عبید الله وهلال بن محمد الحفار
وابو بكر البرقانی وابو القاسم الازهری وابو محمد الخلال وعبد العزیز
الازجی وابو القاسم التنوخی وابو محمد الجوهری وآخر من حدث عنه
القاضی ابو الحسین بن المهتدی بالله الهاشمی قال كتبت الحدیث وانا
ابن احدى عشر سنة وكانت ولادته فی صفر سنة سبع وتسعین و
مائتین قال واول سماعی فی سنة ثمان وثلثمائة وصنف ثلثمائة
مصنف وثلاثین مصنفا احدها التفسیر الكبیر الف جزء والمسند
الف وخمسمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزءا والزهد مائة
جزء واول ما حدث بالبصرة سنة اثنتین وثلاثین وثلاثمائة وقال
كتبت باربعمائة رطل حبر وقال حسبت ما اشتریت به الحبر الى
هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قال الراوی وهو ابو بكر محمد بن
بن عمر الداودی كنا نشتری الحبر اربعة ارطال بدرهم قال وقد

تاریخ وفات ابن شاہین

مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب زمانا وكان لحانا لا يعرف من الفقه
قليلا ولا كثيرا ومات في ذي الحجة سنة خمس وثمانين وثلثمائة انتهى ما في
الانساب ولا يخفى ان ما في هذه العبارة وغيرها مما سيأتي من عدم
معرفة ابن شاهين للفقه انما المراد به عدم معرفة فقه ابي حنيفة
والشافعي وامثالهما لا عدم معرفة فقه الحديث فلا غائلة فيه وكيف
يظن عدم معرفة فقه الحديث بمثل هذا المحدث الجليل ويدل على
ما قلنا قوله انا محمدي المذهب كما سبق نقله بل هو صاحب الاجتهاد
المطلق كما صرح به الفاضل المعاصر في الاسوة الحسنة واما كونه لحانا
فليس في ذلك طعن في توثيقه واعتماده وعظمة شانه فان اللحن في المحاورات
كثير لما يتعمده العلماء بل ربما استنكروا التكلم على طريقة النحو اذا كان
خلاف الشائع المتداول على لسان العامة قال اليافعي في مرآة الجنان في ترجمة
الفراء قال قطرب دخل الفراء على الرشيد فتكلم بكلام لحن فيه مرات فقال
جعفر بن يحيى البرمكي انه قد لحن يا امير المومنين فقال الرشيد اتلحن
فقال الفراء يا امير المومنين ان طبائع اهل البدو الاعراب وطباع اهل
الحضر اللحن فاذا تحفظت لم الحن واذا رجعت الى الطبع لحنت فاستحسن
الرشيد قوله قلت وايضا فان عادة المنتهين في النحو لا يتشددون بالمحافظة
على اعراب كل كلمة عند كل احد بل قد يتكلمون بالكلام الملحون تعمدا
على جاري عادة الناس وانما يبالغ في التحرز والتحفظ عن اللحن في
سائر الاحوال المبتدئون اظهارا لمعرفتهم بالنحو وكذلك يكثرون

قال اليافعي في مرآة الجنان ان عادة المنتهين في النحو لا يتشددون بالمحافظة على اعراب كل كلمة عند كل احد بل قد يتكلمون بالكلام الملحون تعمدا على جاري عادة الناس

مدائح ابن شاہین

البحث والتکلم عامہم متوسمون بہ من بعض فنون العلم ویضرب لہم فی ذلک مثل فیقال الاناء اذا کان ملآن کان عند حملہ ساکنا واذا کان ناقصا اضطرب و تخضخض بما فیہ و شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد الذہبی در عبر فی خبر من غبر در سنہ خمس و ثمانین و ثلثمائۃ گفتہ ابو حفص بن شاہین عمر بن احمد بن عثمان البغدادی الواعظ المفسر الحافظ صاحب التصانیف واحد اوعیۃ العلم توفی بعد الدارقطنی بشہر و کان اکبر من الدارقطنی بتسع سنین فسمع من الباغندی و محمد بن محمد الکبار و رحل الی الشام والبصرۃ و فارس قال ابو الحسین بن المہتدی باللہ قال لنا ابن شاہین صنفت ثلثمائۃ و ثلثین تصنیفا منہا التفسیر الکبیر الف جزء و المسند الف و ثلثمائۃ جزء والتاریخ مائۃ و خمسون جزءا قال ابن ابی الفوارس ابن شاہین ثقۃ مامون جمع و صنف ما لم یصنفہ احد و قال محمد بن عمر الداودی کان ثقۃ لحانا و کان لا یعرف الفقہ و یقول انا محمدی المذہب و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابن شاہین الحافظ الامام المفید الکبیر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادی صاحب الترغیب والتفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف و ثلثمائۃ جزء والتاریخ والزہد و غیر ذلک سمع الباغندی والبغوی و عنہ المالینی والبرقانی و جمع الابواب والشیوخ و صنف ثلثمائۃ و ثلثین مصنفا قال ابن ماکولا و غیرہ ثقۃ مامون صنف ما لم یصنفہ احد الا انہ کان لحانا و لا یعرف الفقہ مات

ص ۱۸۰ / ۳۸۵
مدائح ابن شاہین از عبر ذہبی

ص
الطبقۃ الثانیۃ عشر
مدائح ابن شاہین از طبقات الحفاظ سیوطی

ترجمہ ابن شاہین

ترجمہ ابن شاہین از طبقات مفسرین

فی ذی الحجة سنة ... وشمس الدین محمد بن علی الداودی المالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته عمر بن احمد بن عثمن بن شاهین الامام الحافظ المفید الواعظ محدث العراق ابو حفص البغدادی صاحب الترغیب والتفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف وثلاثمائة جزء والتاریخ والزهد مائة جزء وغیر ذلک ولد سنة سبع وسبعین ومائتین وروی الحروف عن ابی بکر بن ابی داود وابی بکر بن مجاهد وابی بکر النقاش واحمد بن مسعود الزهری بمصر سمع الباغندی والبغوی ومنه المالینی والبرقانی وجمع الابواب والشیوخ وصنف ثلثمائة وثلثین مصنفا قال ابن ماکولا وغیره ثقة مامون صنف ما لم یصنفه احد الا انه لحان ولا یعرف الفقه روی القرآن عنه الحسین بن علی الطناجیری مات فی ذی الحجة سنة خمس وسبعین وثلثمائة ذکره شیخنا فی طبقات الحفاظ نهایت متحیرم که ایا اولیای مخاطب وحید بعد سماع روایت ابن شاهین وادراک فضائل محیره ومناقب مبهره آن شیخ الاساطین چار و ناچار اعتراف بمزید صدق و دیانت و ورع و امانت و نهایت است بازی و مجانبت از سقیفه سازی و آتش اندازی و حیله بازی مخاطب بازی می نمایند یا آنکه دست از تسنن بر داشته بغرض سراسر علل و مضض تصدیق و تائید تصویب و تسدید آن نحریر جهین خرق عادت و کرامت ابن شاهین با جلالت را سبدل بخرق و نزق و ملامت می سازند و حضرت اورا از اوج منتهای کثرت تصنیف بمنتهای غفلت و ذهول سخیف می اندازند فنعوذ بالله من الحور بعد الکور ومن الانهماک فی الحیف والجور والایغال فی تهامه العسف البعید الغور

والایضاع فی سباسب التعمه والتعنت الذی طوره وراء کل طور وجه پنجم

از وجوه رد و ابطال توهین عموم جهین مخاطب خطیبین آنکه ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن

حمدان بن بطة العکبری البطی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف

الکنجی الشافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب که بعنایت منعم خلاق

نسخهٔ آن در سفر عراق بدست عبد مشتاق افتاد و از آن بسیاری از احادیث

انتخاب کردم و درین زمان میمنت اقتران نسخهٔ آن از سر من رای بعض اجلهٔ

مروجین آثار اهل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیة والثنا نویسانیده فرستادند

و منت عظیم برین حقیر نهادند گفته الباب الثالث والعشرون فی تشبیه النبی صلی الله

علیه وسلم علی بن ابی طالب بآدم علیه السلام فی علمه وانه مثله بنوح فی حکمته

و مثله بابراهیم خلیل الرحمن فی حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقیر البغدادی

بدمشق سنة اربع وثلثین وستمائة عن المبارک بن الحسن الشهرزوری

اخبرنا ابو القاسم بن البسری اخبرنا ابو عبد الله العکبری اخبرنا ابو ذر

احمد بن محمد الباغندی حدثنا ابی عن مسعر بن یحیی النهدی حدثنا شریک

عن ابی اسحق عن ابیه عن ابن عباس قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی حکمته والی ابراهیم فی حلمه

فلینظر الی علی بن ابی طالب انتهی فثبت بروایة ابن بطة بتة ان الانکار والجحود

ناش من قلة الحیاء وعدم الخفر المحمود وان هذا الصنیع الفظیع

من غرائب الدهور وعجائب الشرور معدود وان نفی کون هذا الحدیث

من روایات السنیة کذب یلیق بشناعته حد محدود فلا یجترء

بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس فی جماعة من اصحابه اذ اقبل علی علیه السلام

علیه الا المتوارح الجلع الحقود والمتعصب المتحامل الشاحن العنود * والمکابر المجادل الضاغن الکنود و مخفی نماند که ابن بطه از اکابر محدثین مشهورین و اجله فقهاء متحققین و مهره حذاق سابقین و افاخم زهاد و اعاظم عباد بارعین است و تصانیف او را ائمه قوم بحسن و افاده موصوف می سازند و کرامت استجابت دعوت برای او ثابت می سازند ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی در کتاب الانساب بنسبت بطی گفته ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری البطی من اهل عکبرا کان اماما فاضلا عالما بالحدیث و فقهه اکثر من الحدیث و سمع جماعة من اهل العراق و کان من فقهاء الحنابلة صنف التصانیف الحسنة المفیدة حدث عن ابی القسم البغوی و ابی محمد بن صاعد و ابی بکر عبد الله بن زیاد النیسابوری و ابی طالب احمد بن نصر الحافظ و ابی ذر بن الباغندی و جماعة کثیرة من العراقیین و الغرباء و سافر الکثیر الی الشام و البصرة و غیرهما من البلاد روی عنه ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس الحافظ و ابو علی الحسن بن شهاب العکبری و عبد العزیز بن علی الازجی و ابراهیم بن عمر البرمکی و جماعة سواهم من اهل بلده و الغرباء و حکی انه لما رجع من الرحلة لزم بیته اربعین سنة فلم یر یوما فی سوق و لا رئی مفطرا الا فی یوم الاضحی و الفطر و کان امارا بالمعروف و لم یبلغه خبر منکر الا غیره و تکلم ابو الحسن الدارقطنی فی سماعه کتاب السنن لرجاء بن المرجا فان ابن بطة کان یرویها عن حفص بن عمر الاردبیلی و حکی ابن حفص ان اباه

حال ابن بطه عکبری

کان مستجاب الدعوة

لم يسمع من جاء شيأ وكان يصغر عن السماع عنه وتكلموا في روايته عن ابی القسم البغوی المعجم ایضا ومات بعکبرا فی المحرم سنة سبع وثمانين وثلثمائة ودفن يوم عاشورا قلت وزرت قبره بعكبرا ونیز سمعانی در انساب در نسبت حنبلی گفته واشتهر بهذه النسبة جماعة منهم ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العكبری الحنبلی من اهل عكبرا صنف التصانيف وكان فاضلا زاهدا حدث عن ابی القسم البغوی وابی بكر بن ابی داود وروی عنه ابو محمد الحسن بن علی الجوهری وابو اسحق ابراهيم بن احمد البرمكی وغيرهما زرت قبره بعكبرا و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان العكبری المعروف بابن بطة ذكره فی نسبة البطی وقال بفتح الباء الموحدة والطاء المشددة المكسورة هذه النسبة الى بطة وهو لقب لبعض اجداد المنتسب اليه وهو ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العكبری البطی من اهل عكبرا كان اماما فاضلا عالما بالحديث وفقهه اكثر من الحديث وسمع جماعة من اهل العراق وكان من فقهاء الحنابلة صنف التصانيف الحسنة المفيدة حدث عن ابی القسم البغوی وابی محمد بن صاعد وابی بكر عبد الله بن زياد النيسابوری وابی طالب احمد بن نصر الحافظ وابی ذر بن الباغندی وجماعة كثيرة من العراقيين والغرباء وسافر الكثير الى البصرة والشام وغيرهما من البلاد روی

ملاحظہ ابن بطہ عکبری

ملاحظہ ابن بطہ از انساب سمعانی

ملاحظہ ابن بطہ از تراجم الحفاظ بدخشانی صفحہ ۲۱۵ / ۲ حرف العین

روایت ابن بطه عکبری

عنه ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس الحافظ وابو علی الحسن بن شهاب العکبری
وعبد العزیز بن علی الازجی وابراهیم بن عمر البرمکی وجماعة سواهم
من اهل بلده والغرباء وحکی انه لما رجع من الرحلة لزم بیته اربعین
سنة فلم یر یوما منها فی سوق ولا رئی مفطرا الا فی یوم الاضحی والفطر
وکان امّارا بالمعروف ولم یبلغه خبر منکر الا غیّره وتکلم ابو الحسن
الدار قطنی فی سماعه کتاب السنن لرجاء بن مرجا فان ابن بطة کان
رویها عن حفص بن عمر الاردبیلی وحکی ابن حفص ان اباه لم یسمع من رجاء
شیئا وکان یصغر عنه وتکلموا فی روایته عن ابی القاسم البغوی المعجم
ایضا ومات بعکبرا فی المحرم سنة سبع وثمانین وثلثمائة ودفن یوم
عاشوراء **قلت** زرت قبره بعکبرا انتهی کلامه فی نسبة البطی ثم
اعاد ذکره فی نسبة الحنبلی وقدم تحقیقها فی ترجمة الامام احمد بن محمد
بن حنبل فقال واشتهر بهذه النسبة جماعة منهم ابو عبد الله عبید الله
بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری الحنبلی من اهل عکبرا صنف
التصانیف وکان فاضلا زاهدا حدث عن ابی القاسم البغوی وابی بکر بن
ابی داود وروی عنه ابو محمد الحسن بن علی الجوهری وابو اسحق ابراهیم
بن احمد البرمکی وغیرهما انتهی **قلت** ذکره ابن ناصر الدین فی طبقات
الحفاظ ولم یذکره الذهبی و علاوه برین مناقب و مفاخر و محامد و مآثر ابن
بطه که امام فاضل و عالم بالحدیث و فقیه زاهد و صاحب تصانیف حسنه
مفیده ست حضرت او از مشایخ اجازه علامه سیوطی که مجدد دین سنه نهم مائة

علو اسناد ابن بطہ عکبری

تا سبعہ است می باشد چنانچہ سیوطی در رسالہ زاد المسیر فی الفہرست الصغیر کہ نسخہ آن در کتب خانہ جناب والد ماجد اعلی اللہ مقامہ فی دار الکرامۃ موجود ست گفتہ
ص ۲۶/۳۵
مختصر الجزء فی انبانی بہ قاضی الحنابلۃ عز الدین ابراھیم بن نصر اللہ الکنانی وابن خالۃ الشہاب احمد بن الجمال عبد اللہ الحنبلی والیدی محمد بن شیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر وابو بکر بن علی بن موسی الحارثی المکی والکمال محمد بن عبد الرحمن القلیوبی کلھم عن ابی بکر بن الحسین المراغی عن ابی العباس الحجار عن احمد بن یعقوب المارستانی عن ابی المعالی محمد بن النحاس عن ابی القسم علی بن احمد البسری عن ابی عبد اللہ عبید اللہ بن محمد بن حمدان بن بطۃ اجازۃ انا المولف سماعا تصانیف ابن بطۃ بھذا السند الیہ اجازۃ و واضح و ظاہر ست کہ علامہ سیوطی از مشایخ اجازہ والد مخاطب نا قدرست کہ حضرت او افتخاراً و ابتہاجاً حمد الہی باتصال سند خود بمشایخ سبعہ کہ سند شان منتہی ست بسیوطی و شیخ زکریا بجا می آرد پس ابن بطہ از مشایخ شیخ اجازہ والد مخاطب جامع المحامد باشد اما اینکہ سیوطی از مشایخ اجازہ شیوخ والد مخاطب ست پس بیانش آنکہ شاہ ولی اللہ والد مخاطب در رسالہ ارشاد الی مہمات الاسناد گفتہ فصل قد اتصل سندی والحمد للہ بسبعۃ من المشایخ الجلۃ الکرام الائمۃ القادۃ الاعلام من المشہورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلھم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الرودانی المغربی والشیخ ابراھیم بن حسن الکردی المدنی

والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی المکی والشیخ عبد الله
بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منہم رسالة جمع ہو فیہا او جُمع له
فیہا اسانیده المتنوعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجمیع ما فی
منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسیٰ له شیخنا الثقة الامین
ابو طاہر محمد بن ابراہیم الکردی عن ابیه وعن مشایخه الثلثة الذین
سردنا اسماءہم بعد ابیه کلہم عن البابلی واما الشیخ عیسیٰ فناولنی
مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاہر واجازنی جمیع ما فیه
ابو طاہر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی بجمیع
ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاہر مشافہة عن المصنف مکاتبة
ح واجازنی بجمیع ما فیه ولده محمد وفد الله عنه ح واجازنی بجمیعه
السید عمر ابن بنت الشیخ عبد الله بن سالم عن جده عنه واما الکردی
فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سماعًا علیه ابو طاہر بقراءته علی ابیه المذکور
واما العجیمی فالف الشیخ تاج الدین الدہان رسالة بسط فیہا اسانیده
اجازنی بجمیع ما رواہ العجیمی ابو طاہر عنه وکان ابو طاہر قاری
درسه واخص تلامذته وقرأ علیه الستة بکمالہا ح سمعت
من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل الستة وشیئًا من
مسند الدارمی وموطا محمد وآثاره واجازنی بسائرہا وبجمیع ما تصح
له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رسالة جمع فیہا اسانیده اجازنی
بہا ابو طاہر عنه ح ناولنیہا الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور

واجازنی بہا عن ابیہ واما البصری فالّف ولدہ الشیخ سالم رسالۃ
اجازنی بہا وبجمیع ما تصحّ لہ روایتہ السیّد عمر عن جدّہ الشیخ
عبد اللہ المذکور وسمعت عنہ اوائل الکتب ح اجازنی ابو طاہر
عنہ وقد سمع منہ ابو طاہر مسند الامام احمد بکمالہ عند قبر النبی
صلّی اللہ علیہ وسلّم وقرأ علیہ شمائل التّرمذی بکمالہ الاحادیث سمع
النّساء فانّہ سمعہ منہ فصل سند ہؤلاء المشائخ السبعۃ ینتہی
الی الامامین الحافظین النقدتین الشہیرین بشیخ الاسلام زین الدّین
زکریّا والشیخ جلال الدین السّیوطی امّا البابلی فروی عن جماعۃ
منہم السالم السنہوری عن النجم الغیطی عن الزّین زکریّا ومنہم
سلیمان بن عبد الدائم البابلی عن الجمال یوسف بن زکریّا عن والدہ
الزّین زکریّا ومنہم الفوز علی بن یحیی الزیادی عن الشہاب احمد
بن محمد الرّملی عن الزّین زکریّا ومنہم الشیخ محمّد حجازی الواعظ عن
الغیطی عن الزین زکریا ومنہم البرہان اللقانی عن الشمس محمد بن
احمد بن محمد الرّملی عن والدہ عن الزین زکریّا ومنہم احمد بن عیسی بن
جمیل عن علیّ بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی ومنہم ابو بکر
بن اسمعیل عن ابراہیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی
وللبابلی مشائخ کثیرون غیر ہؤلاء ینتہون الی ہذین الامامین
وامّا الشیخ عیسی فروی عن جماعۃ منہم ابو الارشاد نور الدّین
علیّ بن محمد الاجہوری عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی

انتہای سند مشائخ سبعۃ بزین الدین زکریا و جلال الدین سیوطی

ومنہم شہاب الدین احمد بن محمد الشہیر بالخفاجی عن البرہان ابراہیم
بن ابی بکر العلقمی عن الجلال السیوطی ومنہم ابو الحسن علی بن محمد البصری
وہو غیر الاجہوری عن سالم السنہوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام الزین
زکریا ومنہم الشیخ سلطان المزاحی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم
الغیطی عن الزین زکریا واما ابن سلیمان فروی عن جماعۃ منہم شیخ الاسلام
ابو عثمان سعید بن ابراہیم الجزائری عرف بقدورۃ عن ابی عثمان
سعید بن احمد المقری عن الحافظ ابی الحسن علی بن ہارون عن ابی زید
عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشہیر بسفیین عن الشیخ الزین زکریا
وہذا اسناد مغرب ومنہم شیخہ المعمر ابو مہدی السجستانی عن المنجور
عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنہم ابو الارشاد علی بن محمد الاجہوری
وقاضی القضاۃ احمد بن محمد الخفاجی کلاہما عن الشمس محمد بن احمد
الرملی عن الشیخ زکریا ومنہم السراج عمر الجامعی والشیخ بدر الدین الکرخی
والشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعا عن الزین زکریا والجلال السیوطی
واما الکردی فعن الشیخ احمد القشاشی روی بالاجازۃ العامۃ عن الشمس
الرملی عن الزین زکریا واکثر اخذہ قراءۃ وسماعا ومشافہۃ عن الشیخ
احمد الشناوی روی عن جماعۃ منہم ابوہ علی بن عبد القدوس عن
الشیخ احمد بن حجر المکی والشیخ عبد الوہاب الشعراوی کلاہما عن الزین
زکریا وعن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری عن والدہ عن الزین زکریا
وعن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والدہ عن الزین زکریا وعن الزین

ذکریا بلا واسطة وعن الشیخ حسین لہ یحیی عن الجلال السیوطی وروی
الکردی ایضا عن الشیخ سلطان بن احمد بن سلامة اخذ عن جماعة
منہم الشیخ نور الدین علی الزیادی و شہاب الدین خلیل السبکی
وسالم السنہودی وهو من اقران البابلی واما العجیمی فلہ مشایخ
کثیرون سماهم لی ابو طاهر ولنکتف منہا علی اشهرهم منہم
القشاشی عن الشناوی عن والدہ عن الشعراوی عن ابن زکریا وعن
الشناوی عن الحسن الاجهوری عن الجلال السیوطی ومنہم البابلی
والشیخ عیسی المغربی والامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری
واما النخلی فروی عن جماعة منہم البابلی وعیسی والکردی وقد
ذکرنا اسانیدهم ومنہم المنصور الطوخی المصری عن الشیخ سلطان
المزاحی ومنہم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعة من اهل مکة
وغیرهم واما البصری فمشایخہم مشایخ النخلی واکثر الاخذ عن
البابلی وعیسی وابن سلیمان والکردی وقد سردنا اسانیدهم وخود
شاہ صاحب در رسالہ اصول حدیث گفتہ باید دانست کہ این فقیر این
علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کردہ است
و بعضے کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوٰۃ و مسوّی شرح موطا کہ
تصانیف ایشانست و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان
قراءۃً و سماعًا بتحقیق و تفتیش اخذ نمودہ و قدری از اوائل صحیح البخاری
نیز بطریق درایت از ایشان شنیدہ و صحیح مسلم و دیگر صحاح ستہ را نیز

سماع غیر منتظم وارد باین نحو که بحضور ایشان طلبه علم میخواندند و این فقیر هم حاضر
می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکه معتد بها در فهم معانی
احادیث و دراک دقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد ازان بنابر
رسم اجازت از یاران عمده ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلتی و خواجه محمد امین
ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلتی در سماع و قراءة بر شیخ ابوطاهر
قدس سره و دیگر مشایخ حرمین محترمین شریک و رفیق حضرت ایشان بودند
و حضرت ایشان اوائل روزگار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری
بخدمت والد بزرگوار خود گزرانیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند
و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی میرسد و سند حدیث
ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکورست و نیز حضرت والد ماجد فقیر
از حاجی محمد افضل که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل نموده بودند
و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکورست آخر حضرت والد ماجد در مدینه
منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند
و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود که
که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان
و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ
ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی
و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن الشیخ محمد بن

ابی الحسن البکری و ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضًا عن الشیخ
عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء کلهم من اجلة المشائخ
العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ
عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا
الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله ابی الحسن
البکری و هو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذلک الشیخ محمد الرملی عن والده
و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن
عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی و نیز شیخ ابو طاهر
قدس سره از شیخ حسن عجیمی اخذ و استفاده نموده اند و شیخ عجیمی شاگرد شیخ عیسے
مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد شیخ سالم سنهوری و سالم سنهوری
از شیخ نجم الدین غیطی فرا گرفته و نجم الدین غیطی از شیخ الاسلام زین الدین زکریا
انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسی مغربی بوسائط بسیار از شیخ جلال الدین
سیوطی اخذ کرده و نیز حضرت ابو طاهر از شیخ احمد نخلی که اعلم عصر خود در مکه
بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شهاب الدین
خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیز حضرت
شیخ ابو طاهر از شیخ عبد الله بن سالم بصری اخذ نموده اند و ایشان از اقران
شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز شیخ ابو طاهر از
شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجمله هر یکے ازین عزیزان بدو واسطه
یا سه واسطه بطرق کثیره و شجره ملتقفه بشیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین

سیوطی و شمس الدین سخاوی و عبد الحق سنباطی و سید کمال الدین محمد بن حمزۃ الحسینی
میر سند و ہر یکی از ین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها
دائر و سائر و اسانید اینها در آفاق مشہور و معروف ست **وجہ ششم** از وجوہ
ابطال زعم مخاطب باکمال آنکہ ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمدویہ بن نعیم
الضبی الطہمانی المعروف بالحاکم حدیث تشبیہ را روایت نمودہ چنانچہ موفق
بن احمد ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام
بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزاہد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد
العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاۃ اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا
احمد بن حسین البیہقی گفتہ و بہذا الاسناد عن احمد بن الحسین ہذا
اخبرنا ابو عبد اللہ الحافظ فی التاریخ حدثنا ابو جعفر محمد بن سعید
حدثنا محمد بن مسلم بن وارۃ حدثنا عبد اللہ بن موسی العبسی حدثنا
ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی
فہمہ والی یحیی بن زکریا فی زہدہ والی موسی بن عمران فی بطشہ
فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیہقی لم اکتبہ الا بہذا
الاسناد واللہ اعلم فہذا نقل الناقد الحاکم وہو بحمد اللہ لعروق
الاشتباہ والالتباس حاسم و لبنیان الانکار الجالب للخسار ہادم و لظہور
المجترئین علی الابطال والادغال قاصم و لحبائل المسولین والخادعین
المماذقین فاصم و لاشراک الملبسین والمدلسین خادم و لفاخ المشککین

ص ۵۳ / ۳۸۷
الفصل السابع فی غزارۃ علمہ و انہ اقضی الاصحاب

روایت حاکم حدیث تشبیہ را در تاریخ خود

مع تاریخ نیسابور تصنیف حاکم

والمموّهین جاذم و مخفی نماند که تاریخ نیسابور حاکم که حدیث تشبیه را در آن
نقل نموده از کتب ممدوحه معتمده معتبره و اسفار جلیلة القدر معروفه مشهوره است
عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه کبری گفته فقد کانت نیسابور من اجلّ
البلاد و اعظمها لم یکن بعد بغداد مثلها و قد عمل لها الحافظ ابو عبد الله
الحاکم تاریخا خضع له جهابذة الحفّاظ و هو عندی سیّد التواریخ و تاریخ
الخطیب و ان کان ایضا من محاسن الکتب الاسلامیّة الّا انّ صاحبه
طال علیه الامر و ذلک لان بغداد و ان کانت فی الوجود بعد نیسابور
الّا ان علماءها اقدم لانها کانت دار علم و بیت ریاسة قبل ان یرتفع
اعلام نیسابور ثم ان الحاکم قبل الخطیب بدهر و الخطیب جاء بعده فلم
یات الّا و قد دخل بغداد من لا یحصی عددا فاحتاج الی نوع من الاختصار
فی تراجمهم و امّا الحاکم فاکثر من یذکره من شیوخه او شیوخ شیوخه
او ممّن تقارب من عصره لتقدم الحاکم و تاخر علماء نیسابور فلما قلّ العدد
عنده کثر المقال و اطال فی التراجم و استوفاها و للخطیب واضح العذر الذی
ابدیناه و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون
گفته تواریخ نیسابور منها تاریخ الامام ابی عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم
النیسابوری المتوفی سنة خمس و اربعمائة و هو کبیر اوّله الحمد لله الذی
اختار محمدا الخ قال ابن السبکی فی طبقاته و عندی سیّد الکتب الموضوعة
للبلاد فاکثر من یذکره من اشیاخه او اشیاخ اشیاخه و غایت فضل و
جلالت و نهایت نقد و مهارت و اقصای حذق و براعت و علو مقام و سمو

ص ٩٧ / ٢٩٩ ربع اول

مع تاریخ نیسابور حاکم از طبقات شافعیه سبکی

مع تاریخ نیسابور از کشف الظنون

۱ هو التاریخ الذی [illegible] تاریخا اجلّ منه و هو

ترجمہ حاکم

ترجمہ حاکم از وفیات الاعیان

رتبہ و عظمت محل و رفعت شان حاکم بسبب کمال وضوح و ظہور حاجت تبیین و توضیح و فاقت ایضاح و تشریح ندارد شمس الدین احمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمدویہ بن نعیم الضبی الطہمانی المعروف بالحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیع امام اهل الحدیث فی عصره والمؤلف فیہ الکتب التی لم یسبق الی مثلها کان عالما عارفا واسع العلم تفقه علی ابی سهل محمد بن سلیمن الصعلوکی الفقیه الشافعی وقد تقدم ذکره ثم انتقل الی العراق و قرأ علی ابی علی بن ابی هریرة الفقیه وقد تقدم ذکره ایضا ثم طلب الحدیث و غلب علیه فاشتهر به و سمعه من جماعة لا یحصون کثرة فان معجم شیوخه یقرب من الفی رجل حتی روی عمن عاش بعده لسعة روایته وکثرة شیوخه وصنف فی علومه ما یبلغ الفا و خمسمائة جزء منها الصحیحان و العلل و الامالی و فوائد الشیوخ و امالی العشیات و تراجم الشیوخ و اما ما تفرد باخراجه فمعرفة علوم الحدیث و تاریخ علماء نیسابور و المدخل الی علم الصحیح و المستدرک علی الصحیحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل الامام الشافعی رضی اللہ عنہ وله الی العراق و الحجاز رحلتان و کانت الرحلة الثانیة سنة ستین و ثلثمائة و ناظر الحفاظ و ذاکر الشیوخ و کتب عنهم ایضا و باحث الدارقطنی فرضیه و تقلد القضاء بنیسابور فی سنة تسع و خمسین و ثلثمائة فی ایام الدولة السامانیة و وزارة ابی نصر محمد بن عبد الجبار العتبی و قلد بعد ذلک قضاء جرجان فامتنع و کانوا ینفذونه فی رسائل الی

ملوک بنی بویه وکانت ولادته فی شهر ربیع الاول سنة احدی وعشرین
وثلثمائة بنیسابور وتوفی بها یوم الثلثاء ثالث صفر سنة خمس واربعمائة
وقال الخلیلی فی کتاب الارشاد توفی سنة ثلث واربعمائة رحمه الله تعالی
وسمع الحدیث فی سنة ثلثین واملی بما وراء النهر سنة خمس وخمسین و
بالعراق سنة سبع وستین ولازمه الدارقطنی وسمع منه ابوبکر
القفال الشاشی وانظارهما وحمدویه بفتح الحاء المهملة وسکون المیم
وضم الدال المهملة وسکون الواو وفتح المثناة من تحتها وبعدها هاء ساکنة
والبیع بفتح الباء الموحدة وکسر الیاء المثناة من تحتها وتشدید ها و
بعدها عین مهملة وانما عرف بالحاکم لتقلده القضاء وعماد الدین ابوالفدا
اسماعیل بن علی در تاریخ خود در وقائع سنة خمس واربعمائة گفته وفیها توفی
الحافظ محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی المعروف
بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحدیث فی عصره والمؤلف فیه الکتب
التی لم یسبق الی مثلها سافر فی طلب الحدیث وبلغت عدة شیوخه نحو
الفین وصنف عدة مصنفات منها الصحیحان والامالی وفضائل
الشافعی وانما عرف ابوه بالحاکم لانه تولی القضاء بنیسابور وعمر بن
مظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنة اربع واربعمائة گفته
وفیها توفی الحافظ محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی
الطهمانی المعروف بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحدیث فی عصره و
المؤلف فیه ما لم یسبق الیه سافر فی طلب الحدیث وبلغت شیوخه

مدح حاکم

مدح حاکم از تاریخ ابوالفدا

مدح حاکم از تتمة المختصر ابن الوردی

الفین و در الصحیحان و الامالی و فضائل الشافعی عرف ابوه بالحاکم لتولیة
القضاء بنیسابور و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة
خمس و اربعمائة گفته فیها توفی الامام الکبیر الحافظ الشهیر ابو عبد الله محمد
بن عبد الله المعروف بالحاکم بن البیّع النیسابوری امام اهل الحدیث
فی وقته کتب عن نحو الفی شیخ و برع فی معرفة الحدیث و فنونه
و صنّف التصانیف و تفقّه علی الامام ابی سهل الصعلوکی الفقیه
الشافعی و لازمه الدّارقطنی و سمع منه الامام ابو بکر القفّال الشاشی
و غیره من الائمة و عبد الغافر بعد اطناب در مدح حاکم و ذکر فضائل و محاسن
او در ذیل تاریخ نیسابور حسب ما نقل عنه گفته مضی الی رحمة الله تعالی و لم یخلف
بعده مثله فی ثامن صفر سنة خمس و اربعمائة و محمد بن عبد الباقی
الزرقانی المالکی در شرح مواهب اللدنیه گفته الحاکم الامام الحافظ الکبیر
محمّد بن عبد الله الضّبی ابو عبد الله النیسابوری الثقة الثبت المجمع
علی صدقه و معرفته بالحدیث حقّ معرفته اکثر الرّحلة و السماع
حتی سمع بنیسابور من نحو الفی شیخ و فی غیرها اکثر ولد سنة احدی
و عشرین و ثلثمائة و مات بنیسابور سنة خمس و اربعمائة و تصانیفه نحو
خمسمائة قاله الذهبی و الفی قاله عبد الغافر الفارسی و قال غیرهما
الف و خمسمائة و عنه شربت ماء زمزم و سألت الله ان یرزقنی
حسن التصنیف و شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته الحاکم هو ابو عبد الله
محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدون بن نعیم بن الحکم الضبی النیسابوری

مدائح حاکم

مدائح حاکم از مرآة الجنان

مدح حاکم از تاریخ عبد الغافر

مدائح حاکم از شرح مواهب

مدائح حاکم از رجال مشکوة شیخ

المعروف بابن البیّع من اهل الفضل و العلم و المعرفة فی العلوم المتنوعة
کان فرید عصره و وحید وقته خاصّة فی علوم الحدیث و له فیها المصنفات
الکبیرة و الغریبة العجیبة قدم بغداد فی شبیبة و کتب بها عن علیّ بن
السّماك و احمد بن سلیمان النجّار و ابی سهل بن زیاد و دعلج بن احمد و غیرهم
ثم وردها و قد علب شیبه فحدّث بها عن ابی العبّاس الاصمّ و ابی علی
الحافظ و یحیی بن صالح بن هانی و غیرهم روی عنه الدارقطنی و محمّد
بن الفوارس و کان ثقة ولد سنة احدی و عشرین و ثلثمائة و اوّل
سماعه سنة ثلثین و ثلثمائة و مات بنیسابور سنة خمس و اربعمائة
رحمة الله علیه و مولوی صدّیق حسن معاصر در اتحاف النبلا گفته محمّد
بن عبد الله بن محمّد بن حمدویه بن نعیم بن الحکم الضّبیّ الطّهمانیّ
الحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیّع امام اہل حدیث بود در عصر
خود و دران کتابها تالیف کرده که مثل آن مسبوق نشده عالم عارف و اسع
العلم ست تفقه بر ابی سهل محمّد بن سلیمان صعلوکی کرده بعراق آمد و برای
علیّ بن ابی هریرة فقیه قراءت نمود و طلب حدیث فرمود و حدیث بر وی
غالب شد و بدان شهرت یافت حدیث را از جماعت کثیر لا تحصی شنیده
معجم شیوخ او بدو هزار کس میرسد از کسیکه بعد او زنده ماند هم راوی ست
بنا بر سعت روایت و کثرت شیوخ تصانیفش در علوم بیکهزار و پانصد جزء
میرسد منها الصحیحان و العلل و الامالی و فوائد الشیوخ و امالی العشیات
و تراجم الشیوخ و آنچه باخراج آن متفرّد گشته معرفت حدیث و تاریخ

مولانا حاکم

مراد حاکم از اتحاف النبلاء صدیق حسن خان

بحکم سبوکی

علمای نیسابور والمدخل الی علم الصحیح والمستدرک علی الصحیحین ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل امام شافعی ست و را بسوی حجاز و عراق دو رحلت ست رحلت ثانیه در سنه ستین و ثلثمائة بود با حفاظ مناظره کرده و با شیوخ مذاکره نموده و از آنها نوشته و با دارقطنی مباحثه نموده و وی آنرا پسندیده خلیلی در کتاب الارشاد گفته حدیث در سنه ثلثین شنید و املا در ماوراء النهر در سنه خمس و خمسین نموده و در عراق بسنه سبع و ستین و دارقطنی لازم او گردیده ابوبکر قفال شاشی و انظار او از وی اوی اند قاضی نیسابور شده بود در سنه تسع و خمسین در ایام دولت سامانیه و وزارت ابی النصر محمد بن عبد الجبار العتبی بعده قاضی جرجان گشته ممتنع شد در بستان المحدثین گفته حاکم او را از آن گویند که قاضی شده بود و طهمانی نسبت بیکی از اجداد اوست که طهمان نام داشت و ابن البیع بفتح موحده و تشدید تحتیه از آن خوانند که یکی از اجداد او بیع بود و بیع را در لغت هندی بیوپاری نامند تولد او در سنه ۳۲۱ احدی و عشرین و ثلثمائة در نیسابور بوده در صغر سن طلب علم حدیث نمود پدر و ماموی او او را برین کار ترغیب و تقیید میکردند پدرش مسلم را دیده بود و او از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم و ابو العباس بن محبوبی و ابو عمرو بن السماک و ابو علی نیسابوری و دیگر اجله علمای این فن و ابو ذر هروی صاحب روایت بخاری و ابو یعلی خلیلی و ابو القاسم قشیری و بیهقی و دیگر اساتذه این صنعت از وی روایت نموده اند گویند در زمان وی چهار کس در مملکت اسلام سر آمد محدثین بودند دارقطنی در بغداد

مدارج حاکم

وحاکم در نیسابور و ابن منده در اصفهان و عبد الغنی در مصر در میان ایشان محققین اهل حدیث چنین حکم کرده اندکه دارقطنی در معرفت علل ممتاز و مستثنی بود و حاکم در فن تصنیف و ترتیب دخل تمام داشت و ابن منده در کثرت احادیث و معرفت واسعه متفوّق بود و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبحر زائدست و فاتش عجیب طور واقع شد روزی در حمّام درآمد و غسل برآورد و چون ازآنجا برآمد آهی کشید و جان داد هنوز لنگ بسته بود و جامها نپوشیده و این واقعه در ماه صفر سنه خمس واربعمائة رو داده بعد از وفات بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند در چه چیز گفت در نوشتن حدیث انتهی آری حدیث همچنین چیزیست که نوشتن او نجات می بخشد تا بخواندن و روایت کردن و رسانیدنش بمردم و خود بران عمل نمودن چه رسد اللّٰهم اجعلنا منهم واحشرنا فی زمرتهم بجاه صاحب الحدیث صلّی اللّٰه علیه وسلّم وارزقنا شفاعته یوم القیامة آمین حمدویه بفتح حا و سکون میم وضمّ دال و سکون واو و فتح یاست قال ابن خلکان و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در جامع الاصول گفته القسم الاول فی الصحیح وینقسم الی عشرة انواع خمسة منها متفق علی صحتها وخمسة مختلف فی صحتها النوع الاوّل من المتفق علیه اختیار الامامین ابی عبد اللّٰه البخاری وابی الحسین مسلم وهی الدرجة العلیا من الصحیح وهو الحدیث الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایة عن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه وسلّم وله راویان ثقتان ثم یرویه عنه التابعی المشهور بالروایة عن الصحابة وله راویان ثقتان ثم یرویه عنه من اتباع التابعین الحافظ المتقن

المشہور و له رواة من الطبقة الرابعة ثم یکون شیخ البخاری و مسلم حافظا متقنا مشہورا بالعدالة فی روایته فهذه الدرجة العلیا من الصحیح و بعد فاصله یسیره گفته و هذا الشرط الذی ذکرناه قد ذکره الحاکم ابو عبد الله النیسابوری قد قال غیره ان هذا الشرط غیر مطرد فی کتابی البخاری و مسلم فانهما قد اخرجا فیهما احادیث علی غیر هذا الشرط والظن بالحاکم غیر هذا فانه کان عالما بهذا الفن خبیرا بغوامضه عارفا باسراره و ما قال هذا القول و حکم علی الکتابین بهذا الحکم الا بعد التفتیش والاختبار والتیقن لما حکم به علیهما ثم غایة ما یدعیه هذا القائل انه تتبع الاحادیث التی فی الکتابین فوجد فیها احادیث لم ترد علی الشرط الذی ذکره الحاکم و هذا منتهی ما یمکنه ان ینقض به و لیس ناقضا ولا یصلح ان یکون دافعا لقول الحاکم فان الحاکم مثبت و هذا ناف والمثبت یقدم علی النافی و کیف یخول له ان یقضی بانتفاء هذا الحکم بکونه لم یجده ولعل غیره قد وجده و لم یبلغه و بلغ سواه و حسن الظن بالعلماء احسن والتوسل فی تصدیق اقوالهم اولی ازین عبارت ظاہر ست کہ حاکم عالم بفن حدیث و خبیر بغوامض آن و عارف باسرار آن بوده نمی گوید آنچہ را گوید مگر بعد تفتیش و اختبار و تیقن بآنچہ حکم می کند و اثبات حاکم بر نفی دیگران مقدم ست و حسن ظن بحاکم احسن ست و تصدیق قول او اولی ست و فی کل ذلک من المدح الجلیل والثناء الجمیل ما یروی الغلیل و یشفی العلیل و یستاصل شافة القال والقیل و یحتاج اس الارتیاب والتشکک

الرکیک فی شان ھذا الحبر النبیل واللہ یھدی من یشاء الی سواء السبیل
و فخر رازی در رسالہ فضائل شافعی و ترجیح مذہب او گفتہ واما المتاخرون من
المحدثین فاکثرھم علما واقواھم قوۃ واشدھم تحقیقا فی علم الحدیث
ھؤلاء وھم ابو الحسن الدارقطنی والحاکم ابو عبد اللہ الحافظ والشیخ
ابو نعیم الاصفہانی والحافظ ابو بکر البیھقی والامام ابو بکر عبد اللہ بن
محمد بن زکریا الجوزقی صاحب کتاب المتفق والامام الخطیب صاحب تاریخ
بغداد والامام ابو سلیمن الخطابی الذی کان بحرا فی علم الحدیث واللغۃ
وقیل فی وصفہ جعل الحدیث لابی سلیمن کما جعل الحدید لابی سلیمن
یعنون داود النبی صلی اللہ علیہ وسلم حیث قال تعالی فیہ و
النالہ الحدید فھؤلاء العلماء صدور ھذا العلم بعد الشیخین وھم
باسرھم متفقون علی تعظیم الشافعی والمبالغۃ فی الثناء علیہ
ولکل واحد منھم تصنیف مفرد فی مناقبہ وفضائلہ ومآثرہ وکل
ما ذکرناہ یدل علی ان علماء الحدیث قدیما وحدیثا کانوا معظمین
للشافعی معترفین بتقدمہ وتفردہ ازین عبارت ظاہرست کہ حاکم
از جملہ اکثر محدثین متاخرین از روی علم واقوای شان از روی قوت واشد شان
از روی تحقیق در علم حدیث ومثل ابو داود صاحب سنن وامثال او از صدور
این علم بعد شیخین بودہ ورازی اثبات جلالت شان شافعی بمدح وتعظیم و
تبجیل حاکم وامثال او شافعی را می نماید ونووی در تہذیب الاسما گفتہ واضبط
انشاء اللہ تعالی من اسماء الاشخاص واللغات والمواضع کلما یحتاج الی

ص ۱۳۷ ھ
الوجہ الثالث من الباب الرابع

ف
رمح حاکم از رسائل فخر در قاعدہ تصنیف
رازی

مع ۱/۱۲ حاکم

بط بتقییدہ بالحرکات والتخفیف والتشدید وان ہذا الحرف بالعین مہملۃ او الغین المعجمۃ وما اشبہہ وانقل کل ذلک ان شاء اللہ تعالی محققا مہذبا من مظانہ المعتمدۃ وکتب اہل التحقیق فیہ فما کان مشہورا لا اضیفہ غالبا الی قائلہ لکثرتہم وعدم الحاجۃ الیہ وما کان غریبا اضیفہ الی قائلہ او ناقلہ وما کان من الاسماء و بیان احوال اصحابہا نقلتہ من کتب الائمۃ الحفاظ الاعلام المشہورین بالامامۃ فی ذلک والمعتمدین عند جمیع العلماء کتاریخ البخاری و ابن ابی خیثمۃ وخلیفۃ بن خیاط المعروف بشباب والطبقات الصغیر والطبقات الکبیر لمحمد بن سعد کاتب الواقدی وہو ثقۃ وان کان شیخہ الواقدی ضعیفا ومن الجرح والتعدیل لابن ابی حاتم والثقات لابی حاتم بن حبان بکسر الحاء وتاریخ نیسابور للحاکم ابی عبد اللہ وتاریخ بغداد للخطیب وتاریخ دمشق للحافظ ابی القسم بن عساکر و غیرہا من کتب التواریخ الکبار وغیرہا ومن کتب اسماء الصحابۃ کالاستیعاب لابن عبد البر وکتاب ابن مندۃ وابی نعیم وابی موسی وابن الاثیر وغیرہا ومن کتب المغازی والسیر ومن کتب ضبط الاسماء کالمؤتلف والمختلف للدارقطنی وعبد الغنی بن سعید والخطیب البغدادی وابن ماکولا وغیرہا الخ ازین عبارت ظاہرست کہ حاکم از ائمہ حفاظ اعلام ست کہ مشہوراند بامامت در بیان احوال رجال و معتمد اند نزد جمیع علما و نیز بنابر افادۂ نووی در تہذیب الاسماء بترجمۂ بخاری حاکم از اعلام مسلمین و اصحاب

مدح الحاکم

فضل و ورع و دین و حفاظ ثقات متقنین ست که مجازفت در عبارات
نمی کنند بلکه تامل در آن می نمایند و حرز آن می کنند و محافظت بر صیانت آن
می کنند اشد محافظت قال فی تهذیب الاسماء بعد ذکر مدح البخاری
عن جمع منهم الحاکم فهذه احرف من عیون مناقبه وصفاته
و درر شمائله و حالاته اشرت الیها اشارات لکونها من المعروفات الواضحات
ومناقبه لا تستقصی لکثرتها عن ان تحصی وهی منقسمة الی حفظ و
درایة واجتهاد فی التحصیل و روایة ونسك وافادة وورع وزهادة
وتحقیق واتقان و تمکن و عرفان و احوال و کرامات و غیرها من انواع المکرمات
ویوضح ذلك ما اشرت الیه من اقوال اعلام المسلمین واولی الفضل والورع
والدین و الحفاظ النقاد المتقنین الذین لا یجازفون فی العبارات بل
یتاملونها و یحررونها و یحافظون علی صیانتها اشد المحافظات و
اقاویلهم بنحو ما ذکرته غیر منحصرة وفیما اشرت الیه ابلغ کفایة
للمستبصر رضی الله عنه وارضاه وجمع بینی و بینه وجمیع احبابنا
فی دار کرامته مع من اصطفاه وجزاه عنی وعن سائر المسلمین اکمل
الجزاء وحباه من فضله ابلغ الحباء و نیز نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته
ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی اول مقدمة صحیحه انه یقسم الاحادیث
ثلثة اقسام الاول ما رواه الحفاظ المتقنون والثانی ما رواه المستورون
المتوسطون فی الحفظ والاتقان والثالث ما رواه الضعفاء والمتروکون
وانه اذا فرغ من القسم الاول تبعه الثانی واما الثالث فلا یعرج علیه

مدح الحاکم از تهذیب الاسماء نووی

واختلف العلماء فی مراده بهذا التقسیم فقال الاماما ن الحافظان ابو عبد الله الحاکم و صاحبه ابو بکر البیهقی رحمهما الله ان المنیّة اخترمت مسلماً رحمه الله قبل اخراج القسم الثانی وانّه انما ذکر القسم الاوّل قال القاضی عیاض و هذا مما قبله الشیوخ والنّاس من الحاکم ابی عبد الله و تابعوه علیه و ولی الدّین الخطیب در رجال مشکوة گفته البیهقی هو ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی کان اوحد دهره فی الحدیث والتّصانیف و معرفة الفقه و هو من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله قالوا سبعة من الحفّاظ احسنوا التصنیف و عظم الانتفاع بتصانیفهم ابو الحسن علی بن عمر الدار قطنی ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری الخ و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیّه گفته و کذلك لا یستثقل حامل هذه الطبقات ما اشتملت علیه من کثرة الاسانید فهی لعمر الله بهجة هذا الکتاب و زینة هذا الجامع لمحاسن الاصحاب و واسطة هذا العقد الآخذ بعقول اولی الالباب و لقد یعزّ علی ابناء الزمان جمعها و یبعد منهم و قد رکبوا الهوینا و رکنوا الی الدنیا وضعها و یتعدّد علیهم و هم الّذین قنع الفاضل منهم بحاجة فی نفسه من اسم التّصنیف قضاها صنعها فانهم رفضوا طلب الحدیث بالکلّیّة فضلاً عن جمعه بالاسانید و نقضوا قواعد الائمّة الّذین قال منهم سفیان الثوری رضی الله عنه الاسناد زین الحدیث فمن اعتنی به فهو السّعید و رفضوا قول عبد الله بن المبارك الاسناد الدّین و قول الثوری قبله الاسناد سلاح المومن

مع کلام ابن صلاح
صحیح مسلم نوشته

مع کلام از رجال مشکوة ولی الدین الخطیب

واحمد بن حنبل بعدہ طلب علو الاسناد من الدین فبا ؤا باثم عظیم وعذاب شدید فالحق قول ابن المبارک لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء وطریق حفاظ ہذا الحدیث الذین قال منہم قائل مثل الذی یطلب دینہ بلا اسناد مثل الذی یرتقی السطح بلا سلم فانی یبلغ السماء وقال منہم الاوزاعی ما ذہاب العلم الا ذہاب الاسناد وقال زائد بن زریع لکل دین فرسان وفرسان ہذا الدین اصحاب الاسانید فرضی اللہ عنہم ہم القوم بہم کمل اللہ النعماء فاین اہل عصرنا من حفاظ ہذہ الشریعۃ ابی بکر الصدیق وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی المرتضی والزبیر وطلحۃ وسعد وعبد الرحمن بن عوف وابی عبیدۃ بن الجراح وابن مسعود وابی بن کعب وسعد بن معاذ وبلال بن رباح وزید بن ثابت وعائشۃ وابی ہریرۃ وعبد اللہ بن عمرو بن العاص وابن عمر وابن عباس وابی موسی الاشعری ومن طبقۃ اخری من التابعین اویس القرنی وعلقمۃ بن قیس والاسود بن یزید ومسروق بن الاجدع وابن المسیب وابی العالیۃ وشقیق ابی وائل وقیس بن ابی حازم وابراہیم النخعی وابی الشعثاء والحسن البصری وابن سیرین وسعید بن جبیر وطاؤس والاعرج وعبد اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ وعروۃ بن الزبیر وعطا بن ابی رباح وعطا بن یسار والقسم بن محمد وابی سلمۃ بن عبد الرحمن وثابت البنانی وابی الزناد وعمرو بن دینار وابی اسحق السبیعی والزہری

ومنصور بن المعتمر ویزید بن حبیب وایوب السختیانی ویحیی بن سعید
وسلیمن التیمی جعفر بن محمد وعبداللہ بن عون وسعید بن ابی عروبۃ
وابن جریج وھمام الدستوائی **طبقۃ اخری** والاوزاعی والثوری
ومعمر بن راشد وشعبۃ بن الحجاج وابن ابی ذیب ومالک وابوالحسن
بن صالح والحماد بن زید وزائدۃ بن قدامۃ وسفین بن عیینۃ وعبداللہ
بن المبارک وابن وھب ومعتمر بن سلیمان ووکیع بن الجراح ویزید بن زریع
ویزید بن ھرون وابی بکر بن عیاش **اخری** والشافعی وعفان بن
مسلم وآدم بن ابی ایاس وابی الیمان وابی داود الطیالسی وسعید بن منصور
وابی عاصم النبیل والقعنبی وابی مسہر وعبدالرزاق بن ھمام **اخری**
واحمد بن محمد حنبل واحمد بن ابراھیم الدورقی واحمد بن صالح المصری
واحمد بن منیع واسحق بن راھویہ والحارث بن مسکین وحیوۃ بن شریح
الحمصی وخلیفۃ بن خیاط وزھیر بن حرب وشیبان بن فروخ وابی بکر
بن ابی شیبۃ وعلی بن المدینی وعمرو بن محمد الناقد وقتیبۃ بن سعید
ومحمد بن بشار بندار ومحمد بن المثنی ومسدد بن مسرھد وھمام بن
عمار ویحیی بن معین ویحیی بن یحیی النیسابوری **اخری** ومحمد بن یحیی
الذھلی والبخاری وابی حاتم الرازی واحمد بن شیبان المروزی وابی بکر الاثرم
وعبد بن حمید الکشی وعمر بن شبۃ **اخری** وابی داود السجستانی و
صالح جزرۃ والترمذی وابن ماجۃ **اخری** وعبدان وعبداللہ بن احمد
الاھوازی والحسن بن سفین وجعفر الفریابی والنسائی وابی یعلی واحمد بن

المثنی و محمد بن جریر و ابی خزیمة و ابی القاسم البغوی و ابی بکر عبد الله
بن ابی داود و ابی عروبة الحرانی و ابی عوانة الاسفرائنی و یحیی بن محمد
بن صالح اخری و ابی بکر بن زیاد النیسابوری و ابی حامد احمد بن محمد
بن الشرقی و ابی جعفر محمد بن عمرو العقیلی و ابی العباس الدغولی و عبد الرحمن
بن ابی حاتم و ابی العباس بن عقدة و خیثمة بن سلیمان الطرابلسی و عبد الباقی
بن قانع و ابی علی النیسابوری اخری و ابی القسم الطبرانی و ابی حاتم
محمد بن حبان و ابی علی بن السکن و ابی بکر الجعابی و ابی بکر احمد بن محمد
السنی الدینوری و ابی احمد عبد الله بن عدی الجرجانی و ابی الشیخ عبد الله
بن محمد بن حبان و ابی بکر احمد بن ابراهیم الاسماعیلی و ابی الحسین محمد
بن المظفر و ابی احمد الحاکم و ابی الحسن الدارقطنی و ابی بکر الجوزقی و ابی
حفص بن شاهین اخری و ابی عبد الله بن مندة و ابی عبد الله الحسین
بن احمد بن بکیر و ابی عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید الازدی
و ابی بکر بن مردویه و ابی عبد الله محمد بن احمد غنجار و ابی بکر البرقانی
و ابی حازم العبدوی و حمزة السهمی و ابی نعیم الاصبهانی اخری و ابی
عبد الله الصوری و الخطیب و البیهقی و ابن حزم و ابن عبد البر و ابی الولید
الباجی و ابی صالح المعزول اخری و ابی اسحاق الحبال و ابی نصر بن ماکولا
و ابی عبد الله الحمیدی و ابی علی الغسانی و ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی
و ابی علی بن سکرة اخری و ابی عامر محمد بن سعدون العبدری
و ابی القاسم التیمی و ابی الفضل بن ناصر و ابی العلا الهمدانی و ابی طاهر

السلفی وابی القسم بن عساکر وابی سعد السمعانی وابی موسی المدینی
وخلف بن بشکوال وابی بکر الحازمی وعبد الغنی المقدسی وابن الاخضر
وعبد القادر الرهاوی اخری وابی بکر بن نقطة
وابن المدینی وابی عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسی وابن
الصلاح وابراهیم الصریفینی والحافظ یوسف بن خلیل اخری وعبد
العظیم المنذری ورشید الدین العطار وابن مسدی اخری والنووی
والدمیاطی وابن الطاهری وعبید الاشعری ومحب الدین الطبری وشیخ
الاسلام ابن دقیق العید اخری والقاضی سعد الدین الحارثی والحافظ
ابی الحجاج المزی والشیخ تقی الدین بن تیمیة والشیخ فتح الدین بن سید الناس
والحافظ قطب الدین عبد الکریم الحلبی والحافظ علم الدین البرزالی
وشیخنا الذهبی والشیخ الوالد اخری والحافظ ابی العباس بن المظفر
والحافظ صلاح الدین العلائی فهؤلاء مهرة هذا الفن وقد اغفلنا
کثیرا من الائمة واهملنا عددا صالحا من المحدثین وانما ذکرنا من
ذکرناه لینتبه بهم علی من عداهم ثم انقضی الامر الی طی بساط الاسانید
راسا وعدم الاکثار ومنی بالجهالة و [illegible] از ملاحظہ این عبارت بچند
وجہ جلالت منزلت و عظمت مرتبت و علو قدر و سمو فخر حاکم عمدة الاعاظم
ظاهر است اول آنکه ازان واضح است که حاکم مثل دیگر حضرات که سبکی اسمای مبارکه
شان بعد این عبارت ذکر کرده از آنکه بعصر او نبود بالاتر و فائق تر و سابق تر
[illegible] حفاظ و اتقیا بودند بل [illegible] بپایه و مایه شان

هرگز نمی رسند و انّ ذلک و ابن خانّ ادعاء مسا و اتهم له فضلاً عن تفضیلهم کذب بلا مین دوم آنکه از آن ظاهرست که حاکم از حفّاظ شریعت مقدسه بوده سوم آنکه از ان هم واضح است که حاکم از طبقهٔ جلیلهٔ ابو عبد الله بن منده و ابی عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر و عبد الغنی بن سعید الازدی و ابی بکر بن مردویه و ابی عبد الله محمد بن احمد غنجار و ابی بکر البرقانی و ابی حازم العبدوی و حمزة السهمی و ابی نعیم اصبهانی بوده و ظاهرست که این حضرات از اساطین دین و ائمهٔ منقدین و مشایخ مقبولین و اسلاف معظمین سنیه اند چهارم آنکه از قول او فهؤلاء مهرة هذا الفنّ هویدا ست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین از مهرهٔ فنّ حدیث و حذّاق این علم شریف ست و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می نازد پنجم آنکه از آن ظاهرست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین بالاترست از بسیاری از ائمهٔ سنیه که سبکی اغفال ذکر شان کرده می باید که آدمی بذکر حاکم و دیگران تنبّه بر دیگران حاصل سازد ششم آنکه ازین عبارت در کمال وضوح و ظهور لائح ست که حاکم در صفت جمیله حفظ شریعت و مزیت جلیله مهارت در فن حدیث مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابهٔ مکرمین و ائمه و علماء ساهمت شان و لو بعد عدة طبقات برافراخته هفتم آنکه بنا برافادهٔ یزید بن زریع که در صدر این عبارت مذکورست ظاهرست که برای هر دینی فرسان هستند و فرسان این دین اصحاب اسانید می باشند و چون حاکم بنصّ سبکی از اصحاب اسانید بلکه از حفاظ شریعت و مهرهٔ فن حدیث ست پس حاکم از فرسان دین و رؤساء حکام شرع مبین باشد هشتم آنکه ازین عبارت هویدا ست که سبکی

در حق اصحاب اسانید رضای پروردگار را از ته دل خواستگار و بگفتن کلمهٔ هم
القوم مثبت کمال جلالت شان و علو فخار این ائمه کبارست و از عبارات
سبکی ظاهرست که حاکم را از جملهٔ همین حضرات اصحاب اسانید و ارباب تحدیث
و تنقیه شمار می نماید نیز هم آنکه از قول سبکی بهم کمّل اسعد النعماء ظاهرست
که حق تعالی با اصحاب اسانید تکمیل نعماء و اسباغ الاء فرموده و واضح است
که حاکم را از اجلهٔ همین حضرات شمار نموده پس حاکم هم از جملهٔ کسانی باشد که حق تعالی
بسبب او تکمیل نعم و حفظ از نقم فرموده و نیز هم آنکه چون بتصریح سبکی حاکم
از اصحاب اسانید و حفاظ شریعت و جهرهٔ فن حدیث معدودست پس
مدایح اسناد که سبکی آنرا از ائمه خود نقل کرده مثل اینکه اسناد زین حدیث است
پس کسیکه اعتنا بآن کرد پس بآنست سعید و اینکه اسناد عین دین ست و اینکه اسناد
سلاح مومن ست و اینکه مثل شخصی که دین خود را بغیر اسناد طلب نماید مثل
کسی ست که بر سطح بلند شود بغیر سلم و غیر آن بجمیعها برای حاکم که از جملهٔ اصحاب
اسانیدست ثابت خواهد شد و تلك عشرة كاملة و عبد الرحیم بن حسن
الاسنوی در شروع طبقات شافعیه گفته و بعد فان للشافعی رضی الله عنه و ارضاه
ونفعنا به وبسائر ائمة المسلمين اجمعين قد حيز له في اصحابه من
السعادة امور لم يتفق في اصحاب غيره منها انهم المقدمون في
المساجد الثلثة الشريفة شرفها الله تعالى ومنها ان الكلمة لهم
في الاقاليم الفاضلة المشار اليها وغالب الاقاليم الكبار العامرة المتوسطة
في الدنيا المتأصلة التي دين الاسلام وشعار الاسلام بها ظاهر

منتظم کالحجاز والیمن و مصر والشام والعراقین و خراسان و دیار بکر و قلیم
الروم و منها ازدیاد علمائهم فی کل عصر الی زماننا بالنسبة الی غیرهم
وسببه ما اشرنا الیه من ظهورهم علی غیرهم فی الاقالیم السابق وصفها
ومنها ان کبار ائمة الحدیث امّا من جملة اصحابه الآخذین عنه او من
اتباعه کالامام احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة وابن المنذر
وابن حبان و ابن خزیمة والبیهقی و الحاکم والخطابی والخطیب وابی نعیم
ازین عبارت واضح ست که حاکم از کبار ائمه حدیث ست واز جملهٔ اصحاب
شافعی ست که آخذ اند از و و بودن حاکم و امثال او از اصحاب شافعی از جملهٔ امور
داله بر سعادت شافعی ست که مثل آن در اصحاب دیگران اتفاق نیفتاده
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحاکم لقب به جماعة
من اهل الحدیث فمنهم من لقب به لاجل ریاسة دنیویة کالحاکم
الشهید ابی الفضل محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله المروزی ولی القضاء
ببخارا مدة ثم استوزره الامیر الحمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد
بن اسماعیل السامانی صاحب خراسان و ما وراء النهر و الحاکم ابی نصر
منصور بن محمد بن احمد البخاری کان محتسب بخارا مدة طویلة
والحاکم ابی الفضل محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن مهران
الحدادی المروزی کان قاضیاً بمرو و بخارا و منهم من لقب لاجل
الریاسة فی الحدیث و هما رجلان فاقا اهل عصرهما فی معرفة الحدیث
احدهما الحاکم ابو احمد محمد بن محمد بن احمد بن اسحق النیسابوری و لیس

مدح حاکم

مدح حاکم از طبقات شافعیه اسنوی

علامه میرزا محمد بدخشانی

ذکر فی هذا الکتاب و هو الاکبر و الثانی الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه النیسابوری صاحب المستدرک علی الصحیحین و تاریخ نیسابور و غیر ذلک من المصنفات و هو الاشهر و حسب افاده والد مخاطب حاکم از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین ست و در مائه رابعه احیاء دین و احکام علم حدیث نموده چنانچه در قرة العینین گفته

و خبر داده اند باینکه بر راس مائه مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شده و بر هر سر مائه مجددی که از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر مائه اولی عمر بن عبد العزیز جور ملوک را بر انداخت و رسوم صالحه نهاد و بر مائه ثانیه شافعی تاسیس اصول و تفریع فقه کرده و بر مائه ثالثه ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت کرده و با مبتدعان مناظرها نموده و در مائه رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و ابو حامد غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرده و فقه و تصوف و کلام بر هم آمیخت و از مباحث حقائق این فنون نزاع برخاست و در مائه سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرده و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر سر مائه مجددی پیدا شده آمده است انتهی کمال حیرت ست که مخاطب با وجود روایت چنین امام جلیل الشان که حسب افاده والد ماجدش از مجددین دین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت بوجود شان بشارت داده می باشد و احیاء دین آنحضرت و احکام و اتقان علم حدیث در مائه رابعه نموده و بر بیهقی و غیر او مقدم بوده انکار بحت نموده کمال و نیز ولی الله پدر مخاطب در فتح الرحمان فی ترجمة القرآن گفته و استمداد

مدائح حاکم

بودن حاکم از مجددین دین با فاده شاه ولی الله

این کتاب را آنچه متعلق بنقل ست از اصح تفاسیر محدثین که تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی و حاکم ست کرده شده انتهی ازین عبارت ظاهرست که تفسیر حاکم از اصح تفاسیر و قرین تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی ست و ناهیک به جلالة و توثیقا و خود مخاطب جابجا بروایات حاکم و انهم بمقابلة اهل الحق تمسک نموده است بجواب طعن پانزدهم از مطاعن ابی بکر گفته جواب ازین دلیل آنست که قطع دست چپ سارق از ابوبکر دو بار بوقوع آمده یکبار در دزدی سوم چنانچه نسایی مفصل از حارث بن حاطب لخمی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند و حاکم گفته است که صحیح الاسناد و همین ست حکم شریعت نزد اکثر علما انتهی و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته و بر بنو فزاره نیز امیر لشکر ابوبکر صدیق بود چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت میکند که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر فغزونا ناسا من بنی فزارة فلما دنونا من الماء امرنا ابوبکر فعرسنا فلما صلینا الصبح امرنا ابوبکر فشننا الغارة الی آخر الحدیث و در کید صد و دوم گفته و چون روایت حذیفه نیز صحیح ست رجوع کردیم بروایات صحابه دیگر از ابوهریره و این حدیث را مفسر یافتیم و اشکال مندفع شد اخرج الحاکم و البیهقی عن ابی هریرة قال انما بال قائما لجرح کان فی مابضه پس ازینجا وجه قیام معلوم شد انتهی و در کید نود و یکم گفته و اهلسنت چه قسم دشمنان اهلبیت را دوست دارند حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صریحه باین مضمون موجود اند که من مات و هو مبغض لآل محمد دخل النار و ان صلی و صام این روایت

استناد خود مخاطب بحاکم در بعض کتاب تحفه

طبرانی و حاکم آورده اند انتهی ازین عبارت ظاهرست که حاکم از اهلسنت
و مخالفت اهلسنت روایت او را مثل روایات دیگر سنیه ناممکن ست عجب که
جای مخالفت روایت حاکم از اهلسنت ناممکن دانند و جا که روایت او را اصلا
اصغا نکنند بلکه آنرا بر ملا انکار و ابطال نماید و نفی روایت آن از اهل سنت
فرماید ان هذا لشیء عجاب و در حقیقت خود باین ابطال از اهلسنت باعتراف خویش
خارج گردید چه هرگاه باعتراف او مخالفت اهلسنت با روایات کتب خویش
ناممکن باشد و در ذکر این روایات روایت حاکم را ذکر کند و باز خود درین مقام
و مقامات دیگر مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم مخالفت
روایات کتب کثیره از اهل سنت که حاکم نیز از جملهٔ ایشانست نماید بلا شبهه او از
اهلسنت خارج باشد وجه هفتم از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب
باکمال حدیث تشبیه را آنکه ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم در
مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخبرنا شهردار هذا اجازة
قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی
اجازة عن الشریف ابو طالب المفضّل بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان
عن الحافظ ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورک الاصبهانی قال
حدثنا محمد بن احمد بن ابراهیم قال حدثنا الحسین بن علی بن الحسین
السکونی قال حدثنی سوید بن مسعر بن یحیی بن حجاج النهدی حدثنا
ابی حدثنا شریک عن ابی اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رایة

علی بن ابی طالب قال بلغنا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان فی جمع من اصحابہ فقال اریکم آدم فی علمہ ونوحاً فی فہمہ وابراہیم فی حکمتہ فلم یکن باسرع من ان طلع علی فقال ابو بکر یا رسول اللہ اقست رجلا بثلثۃ من الرسل بخ بخ لہذا الرجل من ہو یا رسول اللہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الا تعرفہ یا ابا بکر قال اللہ ورسولہ اعلم قال ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر بخ بخ لک یا ابا الحسن واین مثلک یا ابا الحسن فہذہ روایۃ ابن مردویہ الذی لا یجحد جلالۃ شانہ وجلاء امرہ الا المارد المعاند لہذا الحدیث الشریف المحکم المعاقد الطیب المصادر والعذب الموارد والعالی المطاوی والنفیس المعاہد فلیمت غیظاً وحنقاً کل منکر جاحد وجحوج حاقد وعسوف حاسد وکنود غیر راشد وقد اخذ اولیاء المخاطب المقید المقعد وبکتہم وسکتہم المذیب المکمد حیث ظہر مزید صداقہ مرۃ بعد اخری وارسلنا علیہ شہباً ثاقبۃ راجمۃ تذوق عظمت شان ورفعت قدر وجلالت مرتبہ وتبحر وتمہر ونبالت ومہارت وبراعت وکمال اعتماد واعتبار ونہایت فضل ونبل وسمو فخار ابن مردویہ عالی تبار برمہارسین فن رجال وآثار مخفی ومحتجب نیست اما بنا بر ازالہ اوہام وتنبیہ ذاہلین عوام نبذی از محامد سنیہ وبرخی از فضائل جلیلہ او مذکور میشود شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ ابن مردویہ الحافظ الثبت العلامۃ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی صاحب التفسیر والتاریخ وغیر

ذلك روى عن ابى سهل بن زياد القطّان و ميمون بن اسحق الخراسانى و محمّد بن عبد الله بن علم الصّفار و اسمعيل الخطبى و محمّد بن على بن دحيم الشيبانى و احمد بن عبد الله بن جليل و اسحق بن محمّد بن على الكوفى و محمّد بن احمد بن على الاسوارى و احمد بن عيسى الخفاف و احمد بن محمّد بن عاصم الكرانى و طبقتهم و روى عنه ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخوه عبد الوهّاب و ابو الخير محمّد بن احمد و ابو منصور محمد بن سكويه و ابو بكر محمّد بن الحسن بن محمّد بن سليم و ابو عبد الله الثقفى الرئيس و ابو مطيع محمّد بن عبد الواحد المصرى و خلق كثير و عمل المستخرج على صحيح البخارى و كان قيّما بمعرفة هذا الشان بصيرا بالرجال طويل الباع مليح التّصانيف ولد سنة ۳۲۳ ثلث و عشرين و ثلث مائة و مات لستّ بقين من رمضان سنة ۴۱۰ عشرة و اربع مائة يقع عواليه فى الثقفيات و غيرها الخ ازين عبارت واضحست كه ابن مردويه حافظ ثبت و علّامه صاحب ثقتست و از اكابر و اعاظم شيوخ محدثين مثل ابى سهل بن زياد و ديگر اكابر ثقات روايت ميكند و اجلّه اساطين سنيه مثل عبد الرحمن بن منده و غير او خلق كثير و جم غفير ازو روايت ميكنند يعنى معالم دينيّه و آثار نبويّه ازو فرا ميگيرند و او قيّم بود بمعرفت اين شان و بصير برجال و طويل الباع و مليح التّصانيف و ناهيك بواحدة من هذه المحامد الزاهرة و المدائح الفاخرة فكيف اذا اجتمعت و اتّسقت و اينحت [illegible] و نيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در سنه ۴۱۰ عشر و اربعمائة گفته فيها توفى احمد

مدائح ابن مردویه

مدح ابن مردویه از عبر ذهبی

بن موسی بن مردویہ ابو بکر الحافظ الاصبہانی صاحب التفسیر و التاریخ
و التصانیف لست بقین من رمضان و قد قارب التسعین سمع باصبہان
و العراق و روی عن ابی سہل بن زیاد القطان و طبقتہ و نیز ذہبی در عبر گفتہ
ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصحاف الناسخ عاش
بضعا و تسعین سنۃ انتہی الیہ علو الاسناد باصبہان روی عن ابی بکر
بن مردویہ و النقاش و ابن عقیل الباوردی و طائفۃ ازین عبارت واضح است
کہ ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی کہ جلالت و عظمت او از فقرۂ انتہی الیہ
علو الاسناد باصبہان لمعان ظہور دارد از ابن مردویہ روایت کردہ و نیز از
عبارت تذکرۃ الحفاظ ذہبی در یافتی کہ ابو القاسم عبد الرحمن بن مندہ و اخو
عبد الوہاب و ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکرویہ و ابو بکر محمد بن الحسن
بن محمد بن سلیم و ابو عبد اللہ ثقفی و خلقی کثیر از ابن مردویہ روایت کردہ اند و روایت
شخص عدل و ثقہ و جلیل از شخصی حسب افادات ائمہ سنیہ دلیل وثوق و
جلالت و عدالت مروی عنہ میباشد کما سبق و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم
الجوزیۃ الحنبلی در زاد المعاد فی ہدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفتہ
ہذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالتہ و فخامتہ و عظمتہ علی انہ قد
خرج من مشکوۃ النبوۃ لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیرۃ بن
عبد الرحمن المدنی رواہ عنہ ابراہیم بن حمزۃ الزبیری و ہما من کبار اہل المدینۃ
ثقتان یحتج بہما فی الصحیح احتج بہما امام اہل الحدیث محمد بن اسمعیل البخاری رواہ
ائمۃ السنۃ فی کتبہم و تلقوہ بالقبول و قابلوہ بالتسلیم و الانقیاد و لم یطعن

مطبع ابن مردویہ

مرتفع عن العلم

احدٌ منہم فیہ ولا فی احدٍ من رواتہ فممن رواہ الامام بن حنبل فی مسند ابیہ و فی کتاب السنۃ وقال کتب الیّ ابراھیم بن ضمرۃ بن محمد بن ضمرۃ بن مصعب بن الزبیر الزبیری کتبت الیک بھذا الحدیث و قد عرفتہ و سمعتہ علی ما کتبت بہ الیک فحدث بہ عنی ومنہم الفاضل الجلیل ابوبکر احمد بن عمرو بن عاصم النبیل فی کتاب السنۃ ومنہم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراھیم بن سلیمن العسال فی کتاب المعرفۃ ومنہم حافظ زمانہ و محدث اوانہ ابو القسم سلیمن بن احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبہ ومنہم الحافظ ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن اسحق بن محمد بن یحیی بن مندۃ حافظ اصبہان و منہم الحافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ ومنہم حافظ عصرہ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ بن اسحق الاصبہانی وجماعۃ من الحفاظ سواھم یطول ذکرھم ازین عبارت کالشمس فی کبد السماء منجلی ست کہ ابن مردویہ از کبار ائمہ سنت و اجلہ شیوخ ملت و اماثل حفاظ آثار و افاخم خدام اخبار ست کہ ابن القیم بروایت او این حدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمہ مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکوٰۃ نبوت مینماید و حسبک ھذا دلالۃ علی کمال الاعتماد والوثوق و غایۃ الاعتبار والقبول **و آنفاً** ذکر مدائح حاکم دریافتی کہ سبکی ابن مردویہ را ہم از طبقہ حاکم معدود فرمودہ پس چنانچہ ازان عبارت علو منزلت و سمو مرتبت حاکم بوجوہ عشرہ ثابت شد ہمچنان بوجوہ عشرہ جلالت و عظمت ابن مردویہ ظاہر ست و جلال الدین

مدائح ابن مردویہ

ابن الامام ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن احمد بن حنبل

ابن عاصم فی کتاب السنۃ و منہم الحافظ

ابن حیان ابو الشیخ الاصبہانی

ابن الحافظ ابو عبد اللہ محمد

م ابن مردویہ و ابن القیم

[illegible]

مدح ابن مردویه

عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مردویه الحافظ
الکبیر العلامة ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی صاحب
التفسیر والتاریخ والمستخرج علی البخاری سمع اباسهل بن زیاد القطان
وخلقا وکان فیما بهذا الشان بصیرا بالرجال طویل الباع ملیح التصانیف
ولد سنة ۳۲۳ ومات لست بقین من رمضان سنة ۴۱۰ ازین عبارت
توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر و علامه جلیل و صاحب تصانیف
ملیحه مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و صاحب
کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاع ست و شهاب الدین قسطلانی در مواهب
لدنیه گفته عن انس قال قرأ النبی صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم
رسول من انفسکم بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا
لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح رواه ابن مردویه و محمد
بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی المالکی المصری در شرح مواهب لدنیه
بشرح لفظ رواه ابن مردویه گفته ابوبکر الحافظ احمد بن موسی بن مردویه
الاصبهانی الثبت العلامة ولد سنة ثلث وعشرین وثلثمائة وصنف
التاریخ والتفسیر والمسند والمستخرج علی البخاری وکان فیما بهذا الشان
بصیرا بالرجال طویل الباع ملیح التصانیف مات لست بقین من رمضان
سنة عشر واربعمائة قال الحافظ ابن ناصر فی مشتبه النسبة مردویه
بفتح المیم وحکی ابن نقطة کسرها عن بعض الاصبهانیین والراء
ساکنة والدال المهملة مضمومة والواو ساکنة والمثناة من تحت

[حاشیه: له اسناده الیه صحیح ثابت ... ازرقانی]

مدح ابن مردویه از شرح مواهب زرقانی

مفتوحة تليها هاء انتهى ازین عبارت کالشمس فی رابعۃ النہار ہویدا و آشکارست کہ ابن مردویہ حافظ ثبت علامہ صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و طویل الباع و ملیح التصنیف ست و حافظ ابوسعد عبد الکریم بن محمد المروزی در انساب بترجمۂ حمزۃ بن الحسین المؤدب الاصبہانی گفتہ روی عنہ ابوبکر بن مردویہ الحافظ و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر در تاریخ خود در ذکر حدیث طیر گفتہ وقد جمع الناس فی هذا الحدیث مصنفات مفردۃ منہم ابوبکر بن مردویہ الحافظ وابوطاهر محمد بن احمد بن حمدان فیما رواہ شیخنا الذہبی و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی الحلبی در کشف الظنون گفتہ تفسیر ابن مردویہ هو الحافظ ابوبکر احمد بن موسی الاصبہانی المتوفی سنۃ عشر و اربعمائۃ ازین عبارات ظاہرست کہ سمعانی و ابن کثیر و کاتب چلپی ابن مردویہ را بلقب حافظ ستودہ اند و جلالت شان لقب حافظ بر واقفین اصطلاحات فن رجال و درایت مخفی نیست نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح الشمائل گفتہ الحافظ المراد بہ حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکرہ میرک و یحتمل انہ کان حافظا للکتاب والسنۃ ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمہ بمائۃ الف حدیث متنا و اسنادا والطالب هو المبتدی الراغب فیہ والمحدث والشیخ والامام هو الاستاذ الکامل والحجۃ من احاط علمہ بثلثمائۃ الف حدیث متنا و اسنادا و احوال الرواۃ جرحا و تعدیلا و تاریخا والحاکم هو الذی احاط علمہ بجمیع الاحادیث

المروية كذلك وقال ابن الجوزي الراوي ناقل الحديث بالاسناد والمحدث
من تحمل روايته واعتنى بدرايته والحافظ من روى ما يصل اليه
ووعى ما يحتاج لديه ازین عبارت واضح ست که در اصطلاح محدثین
حافظ کسی ست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حدیث را از روی متن
واسناد و کفی به شرفا وجلالة شیخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی که
از اجلهٔ مشایخ اجازهٔ شاه صاحب ست و محامد فضائل او در مجلد حدیث مدینة العلم
شنیده در کتاب لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار که سه تا نسخهٔ عتیقهٔ
آن که یکی از آن محشی ست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار
نزد این خاکسار موجود ست ترجمهٔ جلال الدین سیوطی گفته وکان الحافظ ابن
حجر يقول الشروط التي اذا اجتمعت في الانسان سمي حافظا هي الشهرة
بالطلب والاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعديل لطبقات
الرواة ومراتبهم وتمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من
ذلك اكثر مما لا يستحضره مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط
من جمعها فهو حافظ پس بنابرین عبارت ابن مردویه از اکابر مشهورین
بطلب واخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعدیل طبقات روات و مراتب
شان و تمییز صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحافظ يطلق هذا الاسم
على من هو في فن الحديث بخلاف المحدث حسب این عبارت هم ظاهرست
که ابن مردویه از ماهرین در فن حدیث بوده و شمس الدین محمد بن محمد الجزری

در حصن حصین گفتہ امّا بعد حمد اللہ الذی جعل الدعاء لردّ القضاء والصلوٰۃ
والسلام علی سیّد الانبیاء وعلی آلہ وصحبہ الاتقیاء والاصفیاء فانّ
ہذا الحصن الحصین من کلام سیّد المرسلین وسلاح المومنین من
خزانۃ النبیّ الامین والہیکل العظیم من قول الرسول الکریم والحرز
المکنون من لفظ المعصوم المامون بذلت فیہ النصیحۃ واخرجتہ من
الاحادیث الصحیحۃ ابرزتہ عُدّۃً عند کل شدّۃ وجرّدتہ جنّۃ تقی
من شر الناس والجنّۃ تحصّنت بہ فیاد ہم من المصیبۃ واعتصمت من
کلّ ظالم بما حوی من السہام المصیبۃ وقلت الا قولوا الشخص قد تقوّی
علی ضعفی ولم یخش رقیبہ * خبأت لہ سہاما فی اللیالی وارجو ان
تکون لہ مصیبہ * اسأل اللہ العظیم ان ینفع بہ وان یفرج عن کلّ
مسلم بسببہ علی انّہ مع اقتصارہ واختصارہ لم یدع حدیثاً صحیحاً
فی بابہ الّا استحضرہ واتی بہ ولمّا اکملت ترتیبہ وتہذیبہ طلبنی عدوّ
لا یمکن ان یدفعہ الّا اللہ تعالیٰ فہربت منہ مختفیاً وتحصّنت بہذا
الحصن فرایت سیّد المرسلین صلّی اللہ علیہ وسلّم وانا جالس علی یسارہ
وکانہ صلّی اللہ علیہ وسلّم یقول ما ترید فقلت لہ یا رسول اللہ
ادع اللہ لی وللمسلمین فرفع صلّی اللہ علیہ وسلّم یدیہ الکریمتین وانا
انظر الیہما فدعا ثم مسح بہما وجہہ الکریم وکان ذلک لیلۃ الخمیس
فہرب العدوّ لیلۃ الاحد وفرّج اللہ عنّی وعن المسلمین ببرکۃ ما فی
ہذا الکتاب عنہ صلّی اللہ علیہ وسلّم وقد رمزت الکتب التی خرّجت

منہا هذه الاحاديث بحروف تدل علی ذلك سلكت فيها اخصر المسالك فجعلت علامة صحيح البخاری خ ومسلم م وسنن ابی داود د والترمذی ت والنسائی س وابن ماجة القزوينی ق وهذه الاربعة عة وهذه الستة ع وصحيح ابن حبان حب وصحيح المستدرك مس وابی عوانة عو وابن خزيمة مه والموطا طا وسنن الدارقطنی قط ومصنف ابن ابی شيبة مص ومسند الامام احمد آ والبزار ر وابی يعلی الموصلی ص والدارمی می ومعجم الطبرانی الكبير طـ والاوسط طس والصغير صط والدعاء له طب ولابن مردويه مر وللبيهقی فی والسنن الكبير له سنـ وعمل اليوم والليلة لابن السنی نی واقدم رمز من له اللفظ وان كان الحديث موقوفا جعلت قبل رمزه مو ليعلم انه موقوف لما بعده من الكتب وذلك قليل حيث عدم المتصل واختلف فيه علی انی لم اجعل هذه الرموز الا لعالم يربأ بنفسه عن التقليد ولمتعلم يتعرف صحيح الكتب والمسانيد والا ففی الحقيقة لا احتياج اليها لعموم الناس فليعلم انی ارجو ان يكون جميع ما فيه صحيحا فزال الالتباس وقد جمع بحمد الله تعالی هذا المختصر اللطيف ما لم يجمعه مجلدات من التواليف انتهی. ازین عبارت ظاهرست که محمد بن محمد الجزری کتاب ابن مردویه را از مآخذ کتاب خود که نهایت عظمت وجلالت آن بیان کرده گردانیده ومثل دیگر کتب اساطین معتمدین وافاخم محدثین نحاریر خود مثل بخاری ومسلم وابن ابی شیبة وامام احمد وابو داود

و ترمذی و نسائی و ابن ماجۃ القزوینی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن عوانہ و
ابن خزیمہ و مالک و غیرہم ہم بر آن اعتماد نمودہ و نیز ظاہر ست کہ روایات
ابن مردویہ را صحیح دانستہ حیث قال فلیعلم انی ارجو ان یکون جمیع ما فیہ
صحیحا و مخاطب عالی تبار در رسالۂ اصول حدیث گفتہ و احادیث متعلقہ
بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردویہ و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیرہ مشاہیر
تفاسیر حدیث اند ازین عبارت ہویداست کہ تفسیر ابن مردویہ از مشاہیر
تفاسیر حدیث ست و شاہصاحب در ذکر تفاسیر مشہورہ تفسیر او را مقدم
بر دیگر تفاسیر گذاشتہ اند **وجہ ہشتم** از وجوہ رد و ابطال نفی و انکار مخاطب
جلیل الفخار آنکہ حدیث تشبیہ را ابونعیم احمد بن عبد اللہ بن احمد بن اسحاق بن موسی بن
مہران الاصبہانی روایت نمودہ چنانچہ محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب
المرتضی گفتہ اخرج ابونعیم فی فضائل الصحابۃ مرفوعا ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال من سرہ ان ینظر الی آدم فی علمہ و الی نوح فی فہمہ
و الی ابراہیم فی خلتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب انتہی فہذہ روایۃ ابی نعیم
الذی ہو تاج المحدثین الاثبات و فخر الحفاظ المنقدین الثقات لہذا
الحدیث الحاسم لشبہات المنکرین النفاۃ فہل بعد ذلک یمکن لاحد
من اہل الخبرۃ و الاستبصار الالظاظ و اللجاج فی الرد و الانکار و ہل
یمکن لاحد و ان بالغ فی التعصب و الاعوجاج و الشماس و الاستکبار
ان ینکر فضل ابی نعیم العالی الفخار او یخرجہ من اساطین السنیۃ الکبار
و یلحقہ بالہالکین الاشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و استنفدوا

روایت نمودن ابونعیم حدیث تشبیہ را از رسالۂ معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم

ص ۱۸۶ ابونعیم

الاستبعاد و استفرغوا الاستغراب من المخاطب المفاخر النحار الراد المبطل
لصحاح الآثار و فضائل زاهره و محامد باهره و مناقب فاخره و مآثر منیفه و
مفاخر شریفه و مدائح لطیفه و جلائل ساطعه و عوالی لامعه ابونعیم بالاتر از آنست
که احصا توان نمود و نبذی از آن بر ناظر کتاب فضائل الشافعی فخر الدین محمد
بن عمر الرازی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منهاج ابن تیمیه حنبلی و زاد المعاد
محمد بن ابی بکر المعروف بابن القیم الحنبلی و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه محمد بن محمود
الخوارزمی و عبر فی خبر من غبر محمد بن احمد الذهبی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب
بن علی السبکی و وافی بالوفیات خلیل بن ایبک الصفدی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن
اسعد الیافعی و طبقات شافعیه جمال الدین عبد الرحیم الاسنوی و اسماء رجال مشکوة ولی الدین
الخطیب و طبقات شافعیه ابوبکر اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین السیوطی
و لواقح الانوار عبد الوهاب الشعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیار بکری
و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی و بستان المحدثین خود
شاه صاحب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و غیر آن ظاهر است فخر الدین
محمد بن عمر الرازی در کتاب فضائل شافعی گفته و اما المتاخرون من المحدثین
فاکثرهم علما و اقواهم قوة و اشدهم تحقیقا فی علم الحدیث هؤلاء
و هم ابو الحسن الدارقطنی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و الشیخ ابو نعیم
الاصبهانی و الحافظ ابوبکر احمد البیهقی و الامام ابوبکر عبد الله بن محمد
بن زکریا الجوزقی صاحب کتاب المتفق و الامام الخطیب صاحب تاریخ
بغداد و الامام ابو سلیمان الخطابی الذی کان بحرا فی علم الحدیث

والللغة وقیل فی وصفه جعل الحدیث لابی سلیمان کما جعل الحدید لابی سلیمان یعنون داود والنبی صلی الله علیه وسلم حیث قال تعالی فیه والنّا له الحدید فهؤلاء اصدق د هذا العلم بعد الشیخین وهم باسرهم متفقون علی تعظیم الشافعی والمبالغة فی الثناء علیه وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور صاحب کتاب حلیة الاولیاء کان من اعلام المحدثین واکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل واخذوا عنه وانتفعوا به وکتابه الحلیة من احسن الکتب وله کتاب تاریخ اصبهان نقلت منه فی ترجمة والده عبدالله نسبه علی هذه الصورة وذکر ان جده مهران اسلم اشارة الی انه اول من اسلم من اجداده وانه مولی عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه وسیاتی ذکر عبدالله بن معاویة ان شاء الله تعالی وذکر ان والده توفی فی رجب سنة خمس وستین وثلثمائة ودفن عند جده من قبل امه ولد فی رجب سنة ست وثلثین وثلثمائة وقیل اربع وثلثین توفی فی صفر وقیل یوم الاثنین الحادی والعشرین من المحرم سنة ثلثین واربعمائة باصبهان رحمه الله تعالی وابن تیمیه در منهاج گفته ولکل علم رجال یعرفون به والعلماء بالحدیث اجل هؤلاء واعلم قدرا واعظم صدقا واعلاهم منزلة واکثرهم دینا فانهم من اعظم الناس صدقا ودینا وامانة وعلما وخبرة بما یذکرونه

صفحہ ۱ ... (حاشیہ) مدح امام ابویوسف ... العلماء

عبارت ابن تیمیہ

عبارت ابن خلکان در مدح ابونعیم از وفیات الاعیان

من الجرح والتعدیل مثل مالک وشعبۃ وسفین الثوری ویحیی بن سعید القطان وعبدالرحمن بن مھدی وعبداللہ بن المبارک ووکیع بن الجراح والشافعی واحمد بن حنبل واسحاق بن راھویہ وابی عبید ویحیی بن معین وعلی بن المدینی والبخاری ومسلم وابی داود وابی زرعۃ وابی حاتم والنسائی والعجلی وابی احمد بن عدی وابی حاتم البستی وابی الحسن الدارقطنی وامثال ھولاء خلق کثیر لا یحصی عددھم من اھل العلم بالرجال والجرح والتعدیل وان کان بعضھم اعلم من بعض بذلک وبعضھم اعدل من بعض فی وزن کلامہ کما ان الناس فی سائر العلوم کذلک وقد صنف الناس کتبا فی الاخبار صغارا وکبارا مثل الطبقات لابن سعد وتاریخی البخاری والکتب المنقولۃ عن احمد بن حنبل ویحیی بن معین وغیرھما وقبلھما یحیی بن سعید القطان وغیرہ وکتاب یعقوب بن سفین وابن ابی خیثمۃ وابن ابی حاتم وکتاب ابن عدی وکتب ابی حاتم وامثال ذلک وصنف کتب الحدیث تارۃ علی المسانید فیذکر ما اسندہ الصاحب عن رسول اللہ کمسند احمد واسحق وابی داود الطیالسی وابی بکر بن ابی شیبۃ ومحمد بن عمر العدنی واحمد بن منیع وابی یعلی الموصلی وابی بکر البزار البصری وغیرھم وتارۃ علی الابواب فمنھم من قصد الصحیح کالبخاری ومسلم وابن خزیمۃ وابی حاتم وغیرھم ومن خرج علی الصحیحین کالاسماعیلی والبرقانی وابی نعیم وغیرھم ومنھم من خرج احادیث السنن کابی داود والنسائی وابن ماجۃ وغیرھم

ومنهم من خرّج احاديث السنن كابي داود والنسائي وابن ماجة وغيرهم ومنهم من خرّج الجامع الذي يذكر فيه الفضائل وغيرها كالترمذي وغيره وهذا علم عظيم من اعظم علوم الاسلام و محمد بن ابي بكر المعروف بابن قيم الجوزية الحنبلي در زاد المعاد في هدي خير العباد بعد ذكر حديث بني المنتفق گفته هذا حديث كبير جليل ينادي جلالته وفخامته وعظمته على انه قد خرج من مشكوة النبوّة لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الرحمن المدني رواه عنه ابراهيم بن حمزة الزبيري وهما من كبار اهل المدينة ثقتان يحتج بهما في الصحيح احتج بهما امام اهل الحديث محمد بن اسمعيل البخاري رواه ائمة السنّة في كتبهم وتلقوه بالقبول وقابلوه بالتسليم والانقياد ولم يطعن احد منهم فيه ولا في احد من رواته فممن رواه الامام ابن الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل في مسند ابيه وفي كتاب السنّة وقال كتب الي ابراهيم بن حمزة بن محمد بن حمزة بن مصعب بن الزبير الزبيري كتبت اليك بهذا الحديث وقد عرضته وسمعته على ما كتبت به اليك فحدّث به عني ومنهم الحافظ الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن عاصم النبيل في كتاب السنّة له ومنهم الحافظ ابو محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان العسّال في كتاب المعرفة ومنهم حافظ زمانه ومحدّث اوانه ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني في كثير من كتبه ومنهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حيّان ابو الشيخ الاصبهاني في كتاب السنّة

مدح ابونعیم

ومنہم الحافظ ابن الحافظ ابوعبداللہ محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن مندۃ حافظ اصبہان ومنہم الحافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ ومنہم حافظ عصرہ ابونعیم احمد بن عبداللہ بن اسحاق الاصبہانی وجماعۃ من الحفّاظ سواہم یطول ذکرہم ازین عبارت کالشمس فی کبد السماء منجلی ست کہ ابونعیم از کبار ائمہ سنت واجلہ شیوخ ملت و اماثل حفّاظ آثار و افاخم خدّام اخبارست کہ ابن القیم بروایت او اینحدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمہ مذکورین احتجاج واستدلال بر اعتماد وصحت وثبوت وتحقق وخروج آن از مشکوۃ نبوت می نماید و ابوالمؤید محمد بن محمود الخوارزمی در اسماء رجال جامع مسانید ابوحنیفہ گفتہ احمد بن عبداللہ بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران ابونعیم الحافظ صاحب المسند الرابع الاصفہانی سبط محمد بن یوسف الفریابی الزاہد قال الحافظ ابوعبداللہ النجار فی تاریخہ ہو تاج المحدثین واحد الاعلام ومن جمع لہ العلو فی الروایات والحفظ والفہم والدرایۃ وکان تشدّ الیہ الرحال وتہاجر الی بابہ الرجال وکتب فی الحدیث کتبا سارت فی البلاد وانتفعت بہا العباد واسعدت وامتدت ایامہ حتی الحق الاحفاد بالاجداد وسمع فی بلدہ ابا محمد عبداللہ بن جعفر بن احمد بن فارس الی ان قال بعد ذکر اسماء کثیرۃ وروی عنہ الائمۃ الاعلام وسئل عن مولدہ فقال ولدت فی رجب سنۃ ست وثلاثین وثلثمائۃ وتوفی فی محرم سنۃ ثلثین واربعمائۃ وہو ابن ثلاث وتسعین سنۃ وستۃ

مدح ابونعیم از رجال مسانید ابی حنیفہ

اشی یقول ضعف عباد الله وهو صاحب المسند الرابع الذی ذکرناه فی
اول الکتاب و محمد بن احمد الذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنة ثلثین و اربعمائة
گفته و فیها توفی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ
الصوفی الاحول سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البنا باصبهان فی المحرم
وله اربع وتسعون سنة اعتنی به ابوه واسمعه فی سنة اربع و
اربعین و ثلثمائة وبعدها استجاز له خیثمة الاطرابلسی والاصم
وطبقتهما وتفرد بالدنیا بعلو الاسناد مع الحفظ والاستبحار من الحدیث
وفنونه روی عن ابن فارس والعسال واحمد بن سعید السمسار وابی
علی بن الصواف وابی بکر بن خلاد وطبقتهم بالعراق والحجاز وخراسان
وصنف التصانیف الکبار المشهورة فی الاقطار و عبد الوهاب سبکی در طبقات
شافعیه گفته الحافظ ابو نعیم الاصبهانی الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف
والنهایة فی الحفظ والضبط واحد اعلام الدین جمع الله له بین العلو
فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار ولد فی
رجب سنة ست و ثلثین و ثلثمائة باصبهان و هو سبط الزاهد محمد
بن یوسف البنا احد مشایخ الصوفیة استجاز له ابوه طائفة من
شیوخ العصر تفرد فی الدنیا عنهم اجاز له من الشام خیثمة بن سلیمان
ومن بغداد جعفر الخلدی ومن واسط عبد الله بن عمر بن شوذب ومن
نیسابور الاصم وسمع سنة اربع واربعین و ثلثمائة من عبد الله بن جعفر
بن احمد بن فارس والقاضی ابی احمد محمد بن احمد العسال واحمد بن سعید السمسار

واحمد بن محمد القصار واحمد بن بندار السعار وعبد اللہ بن الحسن بن بندار والطبرانی والظہرانی وابی الشیخ والجعابی و رحل سنۃ ست وخمسین وثلثمائۃ فسمع ببغداد ابا علی بن الصواف وابا بکر بن الہیثم الانباری وابا بحر البربہاری وعیسی بن محمد الطوماری وعبد الرحمن والد المخلص وابن خلاد النصیبی وحبیبا القزاز وطائفۃ کثیرۃ وسمع بمکۃ ابابکر الآجری واحمد بن ابراھیم الکندی وبالبصرۃ فاروق بن عبد الکریم الخطابی ومحمد بن علی بن مسلم العامری وجماعۃ وبالکوفۃ ابابکر عبد اللہ بن یحیی الطلحی وجماعۃ وبنیسابور ابا احمد الحاکم وحسنک التمیمی واصحاب السراج فمن بعدھم روی عنہ کوسیار بن البالبوذی وتوفی قبلہ ببضع وثلثین سنۃ وابو سعد الماالینی وتوفی قبلہ بثمانی عشرۃ سنۃ وابو بکر بن علی الذکوانی وتوفی قبلہ باحدی عشرۃ سنۃ والحافظ ابو بکر الخطیب وھو من اخص تلامذتہ وقد رحل الیہ واکثر عنہ ومع ذلک لم یذکرہ فی تاریخ بغداد ولا یخفی علیہ انہ دخلھا ولکن النسیان طبیعۃ الانسان ولذلک اغفلہ الحافظ ابو سعد بن السمعانی فلم یذکرہ فی الذیل وممن روی عن ابی نعیم ایضا الحافظ ابو صالح المؤذن والقاضی ابو علی الوحشی ومستملیہ ابو بکر محمد بن ابراھیم العطار وسلیمن بن ابراھیم الحافظ وھبۃ اللہ بن محمد الشیرازی وابو الفضل احمد وابو علی الحسن ابنا احمد الحداد وخلق کثیر اخرھم وفاۃ ابو طاھر عبد الواحد بن محمد الدشتی الذھبی وقد مر انہ ابو عبد الرحمن السلمی

مع تقدمہ عن واحد من ابی نعیم فقال فی کتاب طبقات الصوفیۃ ثنا
عبد الواحد بن احمد الہاشمی ثنا ابو نعیم احمد بن عبد اللہ انا محمد بن
علی بن حبیش المقری ببغداد انبا احمد بن محمد بن سہل الادمی و ذکر حدثنا
قال ابو محمد بن السمرقندی سمعت ابا بکر الخطیب یقول لم ار احدا اطلق
علیہ اسم الحفظ غیر رجلین ابو نعیم الاصبہانی و ابو حازم العبدوی
الاعرج و قال احمد بن محمد بن مردویہ کان ابو نعیم فی وقتہ مرحولا الیہ و لم یکن
فی افق من الافاق اسند و لا احفظ منہ کان حفاظ الدنیا قد اجتمعوا
عندہ و کان کل یوم نوبۃ واحد منہم یقرأ ما یریدہ الی قریب الظہر فاذا قام
الی دارہ ربما کان یقرأ علیہ فی الطریق جزء و کان لا یضجر لم یکن لہ غذاء
سوی التصنیف او التسمیع و قال حمزۃ بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث
یقولون بقی ابو نعیم اربع عشرۃ سنۃ بلا نظیر لا یوجد شرقا و لا غربا
اعلی اسنادا منہ و لا احفظ و کانوا یقولون لما صنف کتاب الحلیۃ
حمل الی نیسابور حال حیاتہ فاشتروہ باربعمائۃ دینار و قال ابن المفضل
الحافظ قد جمع شیخنا السلفی اخبار ابی نعیم و ذکر من حدث عنہ و ہم
نحو ثمانین رجلا و قال لم یصنف مثل کتابہ حلیۃ الاولیاء سمعناہ
علی ابی المظفر القاسانی عنہ سوی فوت عنہ یسیر و قال ابن النجار
ہو تاج المحدثین و احد اعلام الدین قلت و من کراماتہ المذکورۃ
ان السلطان محمود سبکتکین لما استولی علی اصبہان و لی علیہا والیا
من قبلہ و رحل عنہا فوثب اہل اصبہان و قتلوا الوالی فرجع محمود الیہا

وامنهم حتى اطمأنوا ثم قصدهم يوم الجمعة في الجامع وقتل منهم مقتلة
عظيمة وكانوا قبل ذلك قد منعوا ابا نعيم الحافظ من الجلوس في الجامع
فحصلت له كرامتان السلامة مما جرى عليهم اذ لو كان جالساً لقتل
وانتقام الله تعالى لهم منهم سريعاً ومن مصنفاته حلية الاولياء وهي
من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمه الله كثيراً يحثنا عليها ويحب
تسميعها وله ايضاً كتاب معرفة الصحابة وكتاب دلائل النبوة وكتاب
المستخرج على البخاري وكتاب المستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصبهان
وكتاب صفة الجنة وكتاب فضائل الصحابة وصنف شيئاً كثيراً من
المصنفات الصغار توفي في العشرين من المحرم سنة ثلثين واربعمائة
وله اربعون وتسعون سنة ذكر البحث عن واقعة جزء محمد بن عاصم
التي اتخذها من نال من ابي نعيم رحمه الله ذريعة الى ذلك قد حدث ابو نعيم
بهذا الجزء ورواه عنه الاثبات والرجل ثقة ثبت امام صادق اذا قال
هذا سماعي جاز الاعتماد عليه وطعن بعض الجهال الطاعنين في هذا الدين
فقال ان الرجل لم يوجد له سماع بهذا الجزء وهذا الكلام سبة على
قائله فان عدم وجدانه لسماعه لا يكون سبب عدم وجوده واخبار
الثقة بسماع نفسه كاف ثم ذكر شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي
ان شيخنا الحافظ ابا الحجاج المزي حدثه انه راى بخط الحافظ ضياء الدين
المقدسي انه وجد بخط الحافظ ابي الحجاج يوسف بن خليل انه قال رأيت
اصل سماع الحافظ ابي نعيم لجزء محمد بن عاصم فبطل ما اعتقدوه

ریبة ثم قال الطاعنون ثانيا وهذا الخطيب ابوبكر البغدادي هو الحبر الذي يخضع له الاثبات في له الخصوصية الزائدة بصحبة ابي نعيم قال فيما كتب الى به احمد بن ابي طالب من دمشق قال كتب الى الحافظ ابو عبدالله بن النجار من بغداد قال اخبرني ابو عبدالله الحافظ باصبهان انا ابوالقاسم بن اسمعيل الصيرفي انا يحيى بن عبدالوهاب بن مندة قال سمعت ابا الفضل المقدسي يقول سمعت عبدالوهاب الانماطي يذكر انه وجد بخط الخطيب سألت محمد بن ابراهيم العطار مستملي ابي نعيم عن جزء محمد بن عاصم كيف قراته على ابي نعيم وكيف رأيت سماعه فقال اخرج الى كتابا وقال هو سماعي فقرأته عليه قلنا اليس في هذه الحكاية طعن على ابي نعيم بل حاصلها ان الخطيب لم يجد سماعه بهذا الجزء فاراد استفادة ذلك من مستمليه فاخبره بانه اعتمد في القراءة على اخبار الشيخ وذلك كاف ثم قال الطاعنون ثالثا وقد قال الخطيب ايضا رأيت لابي نعيم اشياء يتساهل فيها منها ان يقول في الاجازة اخبرنا من غير ان يبين قلت هذا لم يثبت عن الخطيب و بتقدير ثبوته فليس بقدح ثم اطلاق اخبرنا في الاجازة مختلف فيه فاذا راه هذا الحبر الجليل اعني ابا نعيم فكيف يعد منه تساهلا وان عد فليس من التساهل المستقبح ولو جرنا على العلماء ان لا يروا الا بصيغة يجمع عليها لضيعنا كثيرا من السنة وقد دفع الحافظ ابو عبدالله بن النجار قضية جزء محمد بن عاصم بان الحفاظ الاثبات رووه عن ابي نعيم وحكينا ذلك عن ابن

اصل سماعہ وجد خطاحت هذه الخيالات ونحن لا نحفظ احدا تكلم في ابي نعيم
بقادح ولم يذكر غير هذه اللفظة التي عزيت الى الخطيب وقلنا انها
لو ثبتت عنه والعمل على امامته وجلالته وانه لا عبرة بهذيان
المعادين واكاذيب المفترين على انا لا نحفظ عن احد فيه كلاما
صريحا في جرح ولا حط ولو حفظ لكان سببه على قائله وقد برأ الله
ابا نعيم من معرته وقال الحافظ ابن النجار في اسناد ما حكي عن الخطيب
غير واحد ممن يتحامل على ابي نعيم لمخالفته لمذهبه وعقيدته
فلا يقبل قال شيخنا الذهبي والتساهل الذي اشير اليه شيء كان
يفعله في الاجازة نادرا قال فانه كثيرا ما يقول كتب الي جعفر الخلدي
وكتب الي ابو العباس الاصم انا ابو الميمون بن راشد في كتابه قال ولكن
رأيته يقول انا عبد الله بن جعفر فيما قرئ عليه قال والظاهر ان هذا
اجازة قلت ان كان شيخنا الذهبي يقول ذلك في مكان غلب على ظنه
ان ابا نعيم لم يسمعه بخصوصه من عبد الله بن جعفر فالامر مسلم
اليه فانه اعني شيخنا الحبر الذي لا يلحق شاوه في الحفظ والا فابو نعيم
قد سمع من عبد الله بن جعفر فمن اين لنا انه يطلق هذه العبارة
حيث لا يكون سماع ثم وان اطلق ذلك فغايته تدليس جائز قد اغتفر
اشد منه لاعظم من ابي نعيم ثم قال الطاعنون ايضا قال يحيى بن
منده الحافظ سمعت ابا الحسين القاضي يقول سمعت عبد العزيز
النخشبي يقول لم يسمع ابو نعيم مسند الحرث بن ابي اسامة بتمامه

من ابن خلاد فحدث به کله قلنا قال الحافظ ابن النجار وهم عبد العزیز فی هذا فانا رایت نسخة من الکتاب عتیقة وعلیها خط ابی نعیم یقول سمع منی فلان الی آخر سماعی من هذا المسند من ابن خلاد فلعله روی الباقی بالاجازة و خلیل بن ایبک صفدی در وافی بالوفیات گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران ابو نعیم الحافظ سبط محمد بن یوسف بن البنا الاصبهانی تاج المحدثین واحد اعلام الدین له العلو فی الروایة والحفظ والفهم والدرایة وکانت الرحال تشد الیه اصله فی فنون الحدیث کتبا سارت فی البلاد وتنفع بها العباد وامتدت ایامه حتی الحق الاحفاد بالاجداد وتفرد بعلو الاسناد سمع باصبهان اباه وعبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس وسلیمان بن احمد الطبرانی وجماعة کثیرة الی ان قال بعد ذکر اسماء کثیرة وکان ابو نعیم اماما فی العلم والزهد والدیانة وصنف مصنفات کثیرة منها حلیة الاولیاء والمستخرج علی الصحیحین ذکر فیهما احادیث ساوی فیها البخاری ومسلما واحادیث علا علیهما فیها کانهما سمعاها منه وذکر فیهما حدیثا کان البخاری ومسلم سمعاه ممن سمعه منه ودلائل النبوة ومعرفة الصحابة وتاریخ بلده وفضائل الجنة وصفة الجنة وکثیرا من المصنفات الصغار وبقی اربعة عشر سنة بلا نظیر لا یوجد شرقا ولا غربا اعلی اسنادا منه ولا احفظ ولما کتب کتاب الحلیة حمل الی نیسابور بیع باربعمائة دینار الخ وابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی

ابو نعیم

قاب ابو نعیم از وافی بالوفیات صفدی

مدائح ابو نعیم

الیمنی المعروف بالیافعی در مرآۃ الجنان و عبرۃ الیقظان در سنہ ثلثین و اربعمائۃ گفتہ فیہا توفی الامام الحافظ الشیخ العارف ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی الصوفی صاحب کتاب حلیۃ الاولیاء وکان من اعلام المحدثین واکابر الحفاظ المفیدین اخذ عن الافاضل واخذوا عنہ وانتفعوا بہ وکتاب الحلیۃ من احسن الکتب قلت اما طعن ابن الجوزی فیہا وتنقیصہ لہا فہو من باب قولی ؎ لئن ذمہا جاراتہا وضرائر * وعاب جمالا فی حلاہا وفی الحلی * فما سلمت حسناء من ذم حاسد * وصاحب حق من عداوۃ مبطل * مع ابیات اخری فی مدح الامام ابی حامد الغزالی وتصانیفہ وکلامہ العالی ولہ کتاب تاریخ اصفہان تفرد فی الدنیا بعلو الاسناد مع الحفظ روی عن المشایخ بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانیف المشہورۃ فی الاقطار و شیخ جمال الدین اسنوی در طبقات فقہای شافعیہ گفتہ الحافظ ابو نعیم بضم النون احمد بن عبد اللہ الاصفہانی صاحب الحلیۃ وغیرہا الجامع بین الفقہ والحدیث والتصوف قال الخطیب لم ار فی شیوخی احفظ منہ ومن ابی حازم الاعرج ولد فی رجب سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ وتوفی یوم الاحد الحادی والعشرین من المحرم سنۃ ثلثین واربعمائۃ وذکر ابن خلکان فی السنۃ مثلہا نقل عنہ فی الروضۃ فی اثناء کتاب القضاء فی الکلام علی الروایۃ بالاجازۃ المجاز یجوز لہ ان یجیز کما ہو المعروف و نیز اسنوی در شروع طبقات گفتہ وبعد فان الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاہ ونفعنا

مدائح ابو نعیم از مرآۃ الجنان یافعی

مدائح ابو نعیم از طبقات شافعیہ اسنوی

ای سنہ وفاۃ ابی نعیم ۱۲

کلام مصنف آغاز

وسائر ائمة المسلمین اجمعین قد حیز له فی اصحابه من السعادة امور لم یتفق فی اصحاب غیره منها انهم المقدمون فی المساجد الثلثة الشریفة شرفها الله تعالی ومنها ان الکلمة لهم فی الاقالیم الفاضلة المشار الیها الکبار العامرة المتوسطة فی الدنیا المتاصلة التی دین الاسلام وشعار الاسلام بها ظاهر منتظم کالحجاز والیمن و مصر والشام والعراقین و خراسان و دیار بکر واقلیم الروم ومنها ازدیاد علمائهم فی کل عصر الی زماننا بالنسبة الی غیرهم و سببه ما اشرنا الیه من ظهورهم علی غیرهم فی الاقالیم السابق وصفها و منها ان کبار ائمة الحدیث اما من جملة اصحابه الآخذین عنه او عن اتباعه کالامام احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة وابن المنذر وابن حبان وابن خزیمة والبیهقی والحاکم والخطابی والخطیب وابی نعیم وغیرهم الی زماننا هذا و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در اسماء رجال مشکوة گفته ابو نعیم الاصفهانی هو ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی صاحب الحلیة هو من مشایخ الحدیث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر ولد سنة ۳۳۴ اربع وثلثین وثلثمائة ومات فی صفر سنة ۴۳۰ ثلثین واربعمائة وله من العمر ست وتسعون سنة وقاضی تقی الدین ابو بکر اسدی در طبقات فقهای شافعیه گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران الحافظ الکبیر ابو نعیم الاصفهانی الجامع بین الفقه والتصوف والنهایة فی الحدیث

مدح ابو نعیم

مدح ابو نعیم از رجال مشکوة ولی الدین ابن الخطیب

مدائح ابونعیم

ولہ التصانیف المشہورۃ منہا کتاب الحلیۃ وہو کتاب جلیل حفیل وکتاب معرفۃ الصحابۃ وکتاب دلائل النبوۃ وکتاب تاریخ اصفہان قال الخطیب البغدادی لم ار فی شیوخی احفظ منہ ومن ابی حازم الاعرج ولد فی رجب سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ توفی فی المحرم سنۃ ثلثین واربعمائۃ نقل عنہ فی الروضۃ فی اثناء کتاب القضاء فی الکلام علی الروایۃ بالاجازۃ ان المجاز یجوز لہ ان یجیز کما ہو المعروف وجلال الدین عبد الرحمن السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابونعیم الحافظ الکبیر محدث العصر احمد بن عبد اللہ بن احمد بن اسحق بن موسیٰ بن مہران المہران الاصبہانی الصوفی الاحول سبط الزاہد محمد بن یوسف البناء ولد ۳۳۶ واجاز لہ مشائخ الدنیا وتفرد بہم و رحلت الحفاظ الی بابہ لعلمہ وضبطہ وعلو اسنادہ قال الخطیب لم ار احدا اطلق علیہ اسم الحفظ غیر ابی نعیم وابی حازم وقال ابن مردویہ لم یکن فی افق من الآفاق احفظ ولا اسند منہ صنف الحلیۃ والمستخرج علی البخاری والمستخرج علی مسلم ودلائل النبوۃ ومعرفۃ الصحابۃ وتاریخ اصبہان وفضائل الصحابۃ وصفۃ الجنۃ والطب وغیرہا مات فی المحرم سنۃ ۴۳۰ وعبد الوہاب شعرانی در لواقح الانوار فی طبقات السادۃ الاخیار گفتہ ومنہم ابونعیم الاصفہانی رضی اللہ عنہ صاحب الحلیۃ والطبقات وغیرہما ولد رضی اللہ عنہ سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ وتوفی باصبہان سنۃ ثلثین

مدائح ابونعیم از طبقات الحفاظ سیوطی

۲
مدائح ابونعیم از لواقح الانوار شعرانی

واربعمائة عن اربع وتسعين سنة اخرجه اهل اصفهان و منعوه
الجلوس فی الجامع فتولی علی اصفهان السلطان محمود بن سبکتکین
وولی علیهم والیا من قبله ورحل عنهم فوثب اهل اصفهان وقتلوه
فرجع محمود الیها وآمنهم حتی اطمانوا ثم قتلهم حتی اتی علی اکثر من نصفهم
وکانوا یعدون ذلک من کرامات ابی نعیم رضی الله عنه واملأ
کتابه الحلیة من صدره بعد ان نیف علی ثمانین سنة وحسین دیار
بکری در تاریخ خمیس گفته وفی سنة ثلاثین واربعمائة مات حافظ اصبهان ابونعیم
احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانی الصوفی الاحول صاحب الحلیة
فی المحرم وله اربع وتسعون سنة وابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری
در مقالید الاسانید بعد ذکر مستخرج صحیح مسلم از ابونعیم و ذکر سند آن و اول
آن گفته طرازمن تعریفه قال الذهبی هو الامام الحافظ الکبیر محدث
العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران المهرانی
الاصبهانی الصوفی ولد سنة ست و ثلاثین و ثلثمائة واجاز له مشایخ
الدنیا سنة نیف واربعین وثلثمائة وله ست سنین ابوالعباس الاصم
وخیثمة بن سلیمان الاطرابلسی وجعفر الخالدی وابومنی هال بن زیاد والمعمری
عبد الله بن عمر شوذب و طائفة تفرد فی الدنیا باجازتهم کما تفرد بالسماع
من خلق کثیر سمع الطبرانی واباالشیخ والجعابی واباعلی بن الصواف
وابن خلاد النصیبی واباکر الاجری وفاروق بن عبد الکبیر الخطابی
وخلائق رحلت الحفاظ الی بابه لعلمه وحفظه وعلو اسانیده

حال ابو نعیم

وتهيأ له من لقي الكبار ما لم يقع لحافظ روى عنه الخطيب البغدادي هو
اخصّ تلامذته به ورحل اليه واكثر عنه وابو سعد الماليني وابو
صالح المؤذن وابو علي الحسن بن احمد الحدّاد وابو سعد محمد بن محمد
المطرز وابو منصور محمد بن عبد الله الشهرطي و غانم البرجي وخلائق
آخرهم وفاةً ابو طاهر عبد الواحد بن احمد الذهبي قال الخطيب لم ار
احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير ابي نعيم وابي حازم العبدوي قال
علي بن المفضل الحافظ قد جمع شيخنا السلفي اخبار ابي نعيم فسمّى نحو
من مائتي نفس حدّثوا عنه قال ولم يصنّف مثل كتابه حلية الاولياء
وقال ابن مردويه كان ابو نعيم في وقته مرحولا اليه لم يكن في افق
من الآفاق احد احفظ ولا اسند منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا
عنده وكلّ يوم نوبة واحد منهم يقرأ ما يريده الى قرب الظهر واذا قام
الى داره ربما كان يقرأ عليه في الطريق جزء وكان لا يضجر لم يكن له
غذاء سوى التسميع والتصنيف وقال حمزة بن العبّاس العلوي كان
اصحاب الحديث يقولون بقي الحافظ اربع عشرة سنة بلا نظير لا يوجد
شرقا ولا غربا اعلى اسنادا منه ولا احفظ منه وكانوا يقولون
لما صنّف كتاب الحلية حمل الكتاب في حياته الى نيسابور فاشتروه
باربعمائة دينار وفي وفيات لابن خلكان ان مهران اوّل من اسلم من اجداده
وانه مولى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
نقله عن ابي نعيم في تاريخ اصبهان له قال واصبهان بكسر الهمزة

وفتحها وسكون الصاد المهملة وفتح الموحدة ويقال بالفاء ايضا وفي القاموس اصله اصبت بهان اي سمنت المليحة سميت لحسن هوائها وعذوبة مائها أخففت والصواب انها اعجمية واصلها اسپاهان اي الاجناد لانهم كانوا سكانها انتهى وله التصانيف المشهورة ككتاب معرفة الصحابة وكتاب دلائل النبوة في مجلدين وكتاب المستخرج على البخاري والمستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصبهان وصفة الجنة وكتاب الطب وكتاب فضائل الصحابة وكتاب المعتقد واشياء صغار مات في العشرين من المحرم سنة ثلاثين واربعمائة عن اربع وتسعين سنة و خود شاہ صاحب در بستان المحدثین میفرماید کتاب مستخرج علی صحیح مسلم لابی نعیم الاصفہانی اولش کتاب الایمان ست و اول ان حدیث جبرئیل ست میگوید حدثنا احمد بن یوسف بن خلاد قال ثنا الحارث بن ابی اسامة قال ثنا ابو عبد الرحمن بن یزید المقری وحدثنا ابو علی بن الصواف قال ثنا عبد الرحمن المقری قال ثنا کهمس بن الحسن عن عبد الله بن بریدة الاسلمی عن یحیی بن یعمر القرمسینی قال کان من اول من قال بالقدر معبد الجهنی بالبصرة فانطلقت انا وحمید بن عبد الرحمن الحمیری حاجا الی اخر الحدیث المذکور فی اوائل صحیح مسلم و نام و نسب او احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفہانی صوفی ست در سال سہصد و سی و شش متولد شده و شش ساله بود که او را بطریق تبرک مشایخ عمده حدیث اجازت دادند که از جمله آنها ابو العباس اصم و خیثمہ بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالدی و شیخ معمر بن عبد الله بن عمر شوذب ست

ذکر از قاموس
وفات ابونعیم
ذکر اصل الفاظ قاموس



روایت ابونعیم

و او باین خصوصیت متفردست بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجلّه مشایخ حدیث حاصل کرد و تخمی که در زمین استعداد او از طفلی افشانده بود بار آورد و از طبرانی و از ابو الشیخ و از جعابی و ابو علی الصوّاف و ابو بکر اجری و ابن خلاد نصیبی و فاروق بن عبد الکبیر خطابی استفاده تامّه نموده و بعد از آن چون بمرتبه شیخوخت و افاده رسید حفّاظ فن حدیث نبوی او تضرع آوردند و بر در او هجوم نمودند و استفاده کردند و بجهت علو اسانید و فور علم و حفظ او رغبت این مردم بجناب او زیاده از اقران بود و خطیب بغدادی از اخص تلامذه اوست و ابو سعید مالینی و ابو صالح مؤذن و ابو علی حسن بن احمد حدّاد و ابو سعید محمّد بن محمّد بن المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله شروطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان اویند و از نوادر کتب او کتاب حلیة الاولیاست که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از صبح تا وقت ظهر بحضور او قرأت حدیث میکردند و چون از مجلس بر میخواست و بخانه میرفت در راه نیز بقدر یک جزو مردم بروی میخواندند و هرگز ملول و تنگدل نمیشد و نوبت او در اشتغال علم حدیث بنحوی رسیده بود که او را غذا غیر از اسماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیة الاولیا در حضور او آن شهرت و رواج پیدا کرد که در نیسابور بچهار صد دینار خریده شد الی ان قال بعد ذکر اسلام جدّه و تحقیق لفظ اصبهان و ابو نعیم را تصانیف بسیارست از انجمله است کتاب معرفة الصحابة و کتاب دلائل النبوة در دو جلد و کتاب المستخرج علی مسلم و کتاب تاریخ اصفهان و کتاب صفة الجنة و کتاب الطب و کتاب فضائل الصّحابة و کتاب المعتقد

تاریخ ابونعیم

ورسائل مختصرہ دیگر ہم دارد ودر سنہ چہار صد وسی ہشتم محرم رحلت دار آخرت کرد وہفتاد وچہار سال عمر داشت ومولوی حسن زمان محمد بن قاسم الترکمانی

مولوی حسن زمان در تاریخ ابونعیم از قول السبکی

در قول مستحسن گفتہ اما الحافظ ابونعیم فقال السبکی فی الطبقات الکبری الامام الجلیل الحافظ الصوفی الجامع بین الفقہ والتصوف والنہایۃ فی الحفظ والضبط واحد الاعلام الذین جمع اللہ لھم بین العلو فی الروایۃ والنہایۃ فی الدرایۃ رحل الیہ الحفاظ من الاقطار الی قولہ قال ابو محمد السمرقندی سمعت ابا بکر الخطیب یقول لم ار احدا اطلق علیہ اسم الحفظ غیر رجلین ابونعیم الاصبہانی وابوحازم العبدوی الاعرج وقال احمد بن محمد بن مردویہ کان ابونعیم فی وقتہ مرحولا الیہ لم یکن فی افق من الآفاق اسند ولا احفظ منہ وقال حمزۃ بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث یقولون بقی ابونعیم اربع عشرۃ سنۃ بلانظیر لا یوجد شرقا وغربا اعلی اسنادا منہ ولا احفظ منہ وقال الحافظ ابن النجار ہو تاج المحدثین واحد اعلام الدین ثم بسط السبکی فی الرد علی من نال منہ حسدا ومخفی نماند کہ جلالت قدر وعظمت فخر ابونعیم بمثابہ رسیدہ کہ ابوالمعالی امام الحرمین جوینی باآنہمہ فضائل ومحامد کہ شہرۂ آفاق ومسلم اکابر جہرۂ حذاق ست یکے از مستفیدین وتلامذۂ اوست ابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ ابوالمعالی عبدالملک بن الشیخ ابی محمد عبداللہ بن ابی یعقوب یوسف بن عبداللہ بن یوسف بن حیویہ الجوینی الفقیہ الشافعی الملقب ضیاء الدین المعروف بامام الحرمین اعلم المتاخرین من اصحاب الامام الشافعی

تلمذ امام الحرمین جوینی بر ابونعیم از وفیات الاعیان ابن خلکان

ترجمهٔ امام الحرمین تلمیذ ابو نعیم

على الاطلاق المجمع على امامته المتفق على غزارة مادّته وتفنّنه
فى العلوم من الاصول والفروع والادب وغير ذلك وقد تقدّم الكلام
على ذكر والده فى العبادلة ورزق من التوسّع فى العبارة ما لم يعهد
فى غيره وكان يذكر دروسا يقع كل واحد منها فى عدة اوراق ولا
يتلعثم فى كلمة منها وتفقّه فى صباه على والده ابى محمّد وكان يعجب بطبعه
وتحصيله وجودة قريحته وما يظهر عليه من مخائل الاقبال فاتى على
جميع مصنّفات والده وتصرّف فيها حتّى زاد عليه فى التحقيق والتدقيق
ولمّا توفّى والده قعد مكانه للتدريس واذا فرغ منه مضى الى الاستاد ابى
القاسم الاسكاف الاسفرائنى بمدرسة البيهقى حتى حصّل عليه علم الاصول
ثم سافر الى بغداد ولقى بها جماعة من العلماء ثم خرج الى الحجاز وجاور
بمكّة اربع سنين وبالمدينة يدرّس ويفتى ويجمع طرق المذاهب
فلهذا قيل له امام الحرمين ثم عاد الى نيسابور فى اوائل ولاية السلطان
الب ارسلان السلجوقى والوزير يومئذ نظام الملك فبنى له المدرسة
النظاميّة بمدينة نيسابور وتولّى الخطابة بها وكان يجلس للوعظ
والمناظرة وظهرت تصانيفه وحضر درسه الاكابر من الائمّة وانتهت
اليه رياسة الاصحاب وفوّض اليه امور الاوقاف وبقى على ذلك قريبا
من ثلثين سنة غير مزاحم ولا مدافع مسلّم اليه المحراب والمنبر والخطابة
والتدريس ومجلس التذكير يوم الجمعة وصنّف فى كلّ فنّ منها كتاب
نهاية المطلب فى دراية المذهب الذى ما صنّف فى الاسلام مثله قال

ابوجعفر الحافظ سمعت الشیخ ابا اسحاق الشیرازی یقول لامام الحرمین یا مفید اهل المشرق والمغرب انت الیوم امام الائمة وسمع الحدیث من جماعة کثیرة من علمائه وله اجازة من الحافظ ابی نعیم الاصبهانی صاحب حلیة الاولیاء ومن تصانیفه الشامل فی اصول الدین و البرهان فی اصول الفقه وتلخیص التقریب والارشاد والعقیدة النظامیة ومدارك العقول لم یتمه وکتاب تلخیص نهایة المطلب لم یتمه وغیاث الامم فی الامامة ومغیث الخلق فی اختیار الاحق وغنیة المسترشدین فی الخلاف وغیر ذلك من الکتب وکان اذا شرع فی علوم الصوفیة وشرح الاحوال ابکی الحاضرین ولم یزل علی طریقة حمیدة مرضیة من اول عمره الی آخره اخبرنی بعض المشایخ انه وقف علی جلیة امره فی بعض الکتب وان والده الشیخ ابا محمد رحمه الله تعالی کان فی اول عمره ینسخ بالاجرة فاجتمع له من کسب یده شیء اشتری به جاریة موصوفة بالخیر والصلاح ولم یزل یطعمها من کسب یده ایضا الی ان حبلت بامام الحرمین وهو مشتمل علی تربیتها بکسب الحل فلما وضعته اوصاها ان لا تمکن احدا من ارضاعه فاتفق انه دخل علیها یوما وهی متألمة والصغیر یبکی وقد اخذته امرأة من جیرانهم وشاغلته بثدیها فرضع منها قلیلا فلما رآه شق علیه ونکس رأسه ومسح علی بطنه وادخل اصبعه فی فیه ولم یزل یفعل به ذلك حتی قاء جمیع ما شربه وهو یقول یسهل علی ان یموت ولا یفسد طبعه بشرب لبن غیر امه ویحکی

عن امام الحرمين انه كان يلحقه بعض الاحيان فترة في مجلس المناظرة فيقول
هذا من بقايا تلك الرضعة ومولده ثامن عشر المحرم سنة تسع عشرة
واربعمائة ولما مرض حمل الى قرية من اعمال نيسابور يقال لها بشتقان
موصوفة باعتدال الهواء وخفة الماء فمات بها ليلة الاربعاء وقت
العشاء الآخرة الخامس والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة ثمان و
سبعين واربعمائة ونقل الى نيسابور تلك الليلة ودفن من الغد
في داره ثم نقل بعد سنين الى مقبرة الحسين فدفن بجنب ابيه
رحمه الله تعالى وصلى عليه ولده ابو القسم واغلقت الاسواق
يوم موته وكسر منبره في الجامع وقعد الناس للعزاء واكثروا فيه
المراثي الخ وجه نهم از وجوه ابطال و رد نفی و انکار مخاطب والاتبار آنست
که حدیث تشبیه را احمد بن الحسین البیهقی روایت کرده چنانچه از عبارت
صحائف متضمن نقل تقریر شیعه که آنرا بهدایة السعدا آورده و دران نقل این روایت
از احمد بیهقی مذکورست و صحتش هم از عبارت خطیب خوارزم که آنفا گذشته
ظاهرست که بیهقی این حدیث شریف را از حاکم روایت کرده و دیگر اجله علما
هم نقل این حدیث از بیهقی کرده اند مثل ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی و نورالدین
علی بن محمد المعروف بابن الصباغ و حسین بن معین الدین الیزدی المیبدی
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و احمد بن عبد القادر العجیلی کما ستسمعه
عن قریب بعون الله المجیب فهذا امام بیهقی ابان عن الحق و
[illegible] بالنشر والدقائق وصدع [illegible] بالبغي والشقاق

وازال وسواسهم وازاح انتكاسهم واستاصل التباسهم واكفا كاسهم وقلع اساسهم وابطل انكارهم وصغر فخارهم وهدم دارهم وهتك استارهم واوضح خسارهم وكشف بوارهم وخذل اعوانهم وانصارهم ومحا رسومهم وآثارهم فلله دره وعليه اجره وايراد بيهقى اين حديث را كافى ست در اعتبار آن چه بيهقى از جمله محدثانى ست كه صاحب مشكوة در حق ايشان گفته انى اذا اسندت الحديث اليهم كانى اسندت الى النبى صلى پس چگونه ممكن ست كه اين حديث باوصف روايت بيهقى معتبر نباشد حالانكه بقول صاحب مشكوة اسناد حديث باو مثل اسناد آن بجناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم ست فما للمجادل بعد ذلك محل الكلام والاشتباه كما هو غير خاف على اولى الافهام والانتباه حالا عبارت ولى الدين ابو عبد الله الخطيب در مشكوة بسمع اصغا بايد شنيد قال فى صدر مشكوة المصابيح اما بعد فان التمسك بهديه صلى الله عليه وسلم لا يستتب الا بالاقتفاء لما صدر من مشكوته والاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان كشفه وكان كتاب المصابيح الذى صنفه الامام محيى السنة قامع البدعة ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى رفع الله درجته اجمع كتاب صنف فى بابه واضبط لشوارد الاحاديث واوابدها ولما سلك رضى الله عنه طريق الاختصار وحذف الاسانيد تكلم فيه بعض النقاد وان كان نقله من الثقات كالاسناد لكن ليس ما فيه اعلام كالاغفال فاستخرت الله تعالى واستوفقت منه فاودعت كل حديث منه فى مقره فاعلمت ما اغفل

واودعت كل حديث منه في مقره كما رواه الأئمة المتقنون والثقات الراسخون
مثل ابي عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري وابي الحسين مسلم بن الحجاج القشيري
وابي عبد الله مالك بن انس الاصبحي وابي عبد الله محمد بن ادريس الشافعي
وابي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني وابي عيسى محمد بن عيسى
الترمذي وابي داود سليمن بن الاشعث السجستاني وابي عبد الرحمن احمد
بن شعيب النسائي وابي عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني
وابي محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي وابي الحسن علي بن عمر الدارقطني
وابي بكر احمد بن الحسين البيهقي وابي الحسن رزين بن معاوية العبدري
وغيرهم وقليل ما هو واني اذا نسبت الحديث اليهم كاني اسندت
الى النبي صلى الله عليه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه
وسردت الكتب والابواب كما سردها واقتفيت اثره فيها وقسمت
كل باب غالبا على فصول ثلثة اولها ما اخرجه الشيخان او احدهما
واكتفيت بهما وان اشترك فيه الغير لعلو درجتهما في الرواية وثانيها
ما اورده غيرهما من الأئمة المذكورين وثالثها ما اشتمل على معنى الباب
من ملحقات مناسبة مع محافظة على الشريطة وان كان ماثورا
عن السلف والخلف ثم انك ان فقدت حديثا في باب فذلك عن
تكرير اسقطه وان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره او
مضموما اليه تمامه فعن داعي اهتمام اتركه والحقه وان عثرت على
اختلاف في الفصلين من ذكر غير الشيخين في الاول وذكرهما في الثاني

صاحب مشکوٰۃ نسبت حدیث رایہ بیہقی وامثال او مثل اسناد آن بجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مے داند

فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی وجامع الاصول اعتمدت علی صحیحی الشیخین ومتنیهما وان رایت اختلافا فی نفس الحدیث فذلك من تشعب طرق الاحادیث ولعلی ما اطلعت علی تلك الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله عنه وقلیلا ما تجد اقول ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول او وجدت خلافها فیها فاذا وقفت علیه فانسب القصور الی لقلة الدرایة لا الی جناب الشیخ رفع الله قدره فی الدارین حاشا لله من ذلك رحم الله من اذا وقف علی ذلك نبهنا علیه وارشدنا طریق الصواب ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش بقدر الوسع والطاقة ونقلت هذا الاختلاف کما وجدت وما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا وما لم یشر الیه مما فی الاصول فقد قفیته فی ترکه الا فی مواضع لغرض مهملة وذلك حیث لم اطلع علی راویه فترکت البیاض وان عثرت علیه فالحقه به احسن الله جزاك ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته انی اذا نسبت الحدیث ای کل حدیث الیهم ای الی بعض الائمة المذکورین المعروفة کتبهم باسانیدهم بین العلماء المشهورین کانی اسندت ای الحدیث برجاله الی النبی صلی الله علیه وسلم ای فیما اذا کان الحدیث مرفوعا وهو الغالب والی الصحابة اذا کان موقوفا وهو المرفوع حکما لانهم ای الائمة قد فرغوا منه ای من الاسناد انکافل بذکرهم قال ابن حجر ای من الاسناد المتصل ومن اسنادها علی حدة وان تفرغوا [illegible] للثقة [illegible] انتهی

درو[illegible] مواضع

ولا یخفی ان قوله وان تعفوا بتاویل المصدر مبتدأ خبره اقرب للتقوی و التقدیر
وعفوکم اقرب الی التقوی نحو ان تصوموا خیر لکم فالصواب انه علی حد
اعدلوا هو اقرب للتقوی ثم فی اصله علی حد وان تعفوا هو اقرب
للتقوی و هو اما سهو من الکتاب او وهم من مصنف الکتاب والله اعلم
بالصواب و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکوة گفته کما رواه الائمة
المتقنون فی الثقات الراسخون چنانچه روایت کرده اند آنرا در مصنفات خود
امامان که استوار کنندگان کارند و معتمدان در استوار داشته شدگان که ثابت و استوار
و پای برجای اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری
و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالك بن انس الاصبحی
و ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی
و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
و ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة
القزوینی و ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن
عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة
العبدری این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را با سانید که دارند
در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت
کرده و اندکی ست که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانچه گفت و غیرهم و قلیل
ما هو و غیر ایشان در بسیار اندک ست ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی
گوید سخن نقل در مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز

صاحب ...

باقی ست چہ بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای مرفع این توہم میگوید و اِنّی اذا نسبت الحدیث الیہم کانی اسندت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بدرستیکہ من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمہ گویا کہ من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت انتہی وقطع نظر ازین ہمہ بیہقی التزام کردہ کہ در کتب خویش حدیثی را کہ وضع آن بداند روایت نکند و سیوطی مجدد دین سنیہ در مائۃ تاسعہ در لآلی مصنوعہ جابجا حکم ابن الجوزی بوضع احادیث تعقب نمودہ بانکہ این حدیث را بیہقی روایت نمودہ قال فی اللآلی ابن شاہین ثنا علی بن محمد البصری انا مالک بن یحیی ابو غسان ثنا علی بن عاصم عن الفضل بن عیسی الرقاشی عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد اللہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما کلم اللہ موسی یوم الطور کلمہ بغیر الکلام الذی کلمہ یوم ناداہ فقال لہ موسی یا رب ہذا کلامک الذی کلمتنی بہ قال یا موسی انما کلمتک بقوۃ عشرۃ آلاف لسان و لی قوۃ الالسن کلہا وانا اقوی من ذلک فلما رجع موسی الی بنی اسرائیل قالوا یا موسی صف لنا کلام الرحمن قال سبحان اللہ اذا لا استطیعہ قالوا فشبہہ لنا قال الم تروا الی اصوات الصواعق انہ یقبل فانہ قریب منہ لیس بہ لیس بصحیح والفضل متروک ہذا قول ابن الجوزی ۱۲ قلت فی الحکم بوضعہ نظر فان الفضل لم یتہم بکذب واکثر ما عیب علیہ القدر وہو من رجال ابن ماجۃ وہذا الحدیث اخرجہ البزار فی مسندہ ثنا سلیمان بن موسی ثنا علی بن عاصم بہ واخرجہ البیہقی فی کتاب الاسماء والصفات وہو قد التزم ان لا یخرج فی تصانیفہ

یعلم انّہ موضوع و اخرجہ ابن ابی حاتم فی تفسیرہ وقد التزم ان
یخرج فیہ اصحّ ما ورد ولم یخرج فیہ حدیثاً موضوعاً البتّۃ و شیخ رحمۃ اللہ
در مختصر تنزیہ الشریعہ بعد ذکر حکم بوضع حدیثی در بارہ سوال عثمان از تفسیر
مقالید السموات والارض گفتہ تعقّب بان البیہقی اخرجہ فی الاسماء والصّفات
وقد التزم ان لا یخرج فی کتبہ حدیثاً یعلم انّہ موضوع و فضائل فاخرہ
و مناقب باہرہ و مدائح زاہرہ بیہقی بالاتر از آنست کہ استیفاء آن توان
کرد و نبذی از ان در ما بعد انشاء اللہ تعالی از معجم الادباء یاقوت حموی و کتاب
الانساب عبد الکریم سمعانی و کامل ابن اثیر جزری و وفیات الاعیان ابن
خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل صاحب حماۃ و رجال مشکوۃ
ولی الدین الخطیب و سیر النبلا و تذکرۃ الحفّاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام
ذہبی و تتمۃ المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات
شافعیہ کبری عبد الوہاب سبکی و طبقات شافعیہ عبد الرحیم اسنوی
و طبقات شافعیہ تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شہبہ
و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و فیض القدیر عبد الرؤف مناوی
و رجال مشکوۃ و مقدّمہ شرح فارسی مشکوۃ و مرقاۃ ملا علی قاری و شرح
مواہب لدنیہ عبد الباقی زرقانی و مقالید الاسانید ابو مہدی ثعالبی
و قرۃ العینین والد ماجد شاہ صاحب و بستان المحدثین خود مخاطب
و [illegible] ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النبلاء
[illegible] وجہ نہم از وجوہ ابطال [illegible] انکار مخاطب

مخفی نماند

مغطین آنست کہ ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ قولہ علیہ السلام من اراد ان ینظر الی علم آدم و فقہ نوح فلینظر الی علی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوہاب نا الحسین بن محمد بن الحسین العدل العلوی الواسطی ثنا محمد بن محمود ثنا ابراہیم بن مہدی الایلی ثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی علم آدم و فقہ نوح فلینظر الی علی بن ابی طالب انتہی نقلا عن اصل المناقب الموجود عند العبد الکثیر العثار فہذا الجلابی الجلیل الفخار اوضح الحق بالاعلان والاجہار و جلب علی ارباب الجحد والانکار انکر الردی و امر البوار و اذاقہم عنف السیاق و علز التبار و اظہر غایۃ الاظہار ان المبطلین المدغلین لیس لہم من الانصاف خلاق و ان دینہم نفاق و عہدہم شقاق حیث اثبت الحدیث الشریف بکتابۃ العنوان و اماط عنہ شکوک اہل الشنان و العدوان واللہ الموفق وہو المستعان و ابن المغازلی از اکابر محدثین و معروفین و اجلہ عارفین و اعاظم مصنفین مشہورین و افاخم معتمدین سنت علامہ نحریر حاوی ملکات انسانی عبد الکریم بن محمد سمعانی نبذی از فضائل و محامد فاخرہ و مناقب و مدائح زاہرہ او یاد کردہ چنانچہ در انساب گفتہ الجلابی بضم الجیم و تشدید اللام و فی آخرہا الباء المنقوطۃ بواحدۃ ہذہ النسبۃ الی الجلاب والمشہور بہذہ النسبۃ ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی من اہل واسط العراق

حدیث تشبیہ از کتاب مناقب امیر المومنین علیہ السلام تصنیف ابن المغازلی

مدائح ابن المغازلی از کتاب انساب سمعانی

ترجمة ابن المغازلی

کان فاضلا عارفا برجالات واسط وحدیثهم وکان حریصا علی سماع
الحدیث وطلبه رأیت له ذیل التاریخ بواسط وطالعته وانتخبت
منه سمع ابا الحسن علی بن عبد الهاشمی وابا بکر احمد بن محمد الخطیب
وابا الحسن احمد بن المظفر العطار وغیرهم روی لنا عنه ابنه بواسط
وابو القاسم علی بن طراد الوزیر وغرق ببغداد فی الدجلة فی صفر
سنة ثلاث وثمانین واربعمائة وحمل میتا الی واسط فدفن بها وابنه
ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد الجلابی کان ولی القضاء والحکومة
بواسط نیابة عن ابی العباس احمد بن بختیار المندائی وکان شیخا
عالما فاضلا سمع اباه وابا الحسن محمد بن محمد بن مخلد الازدی
وابا علی اسمعیل بن احمد بن کاری القاضی وغیرهم سمعت منه الکثیر
بواسط فی النوبتین جمیعا وکنت الازمه مدة مقامی بواسط و
قرأت علیه الکثیر بالاجازة له عن ابی غالب محمد بن احمد بن
بشران النحوی الواسطی ازین عبارت واضحست که ابو الحسن بن المغازلی
عالم معروف و فاضل عارف برجال واسط و حدیث ایشانست و حریص
بوده بر سماع حدیث وطلب آن و علامه سمعانی ذیل تاریخ واسط تصنیف
او را دیده و بمطالعه آن مشرف گردیده و باعتماد واعتداد بران انتخاب
ازان نموده و برای سمعانی پسر ابن المغازلی و علی بن طراد الوزیر روایت
احادیث از ابن المغازلی کرده اند پس ابن المغازلی شیخ سمعانی ست بیک واسطه
و پسر ابن المغازلی شیخ سمعانی ست بلا واسطه که روایت احادیث برای

مدائح سمعانی از تاریخ ابن النجار

سمعانی از رجال در اجاز شامل نموده او بتصریح سمعانی شیخ عالم و فاضل بوده و سمعانی
از و احادیث بسیار ده واحد شنیده و ملازمت و عدم مفارقت او در مدت
اقامت واسط اختیار میکرد و بسیاری از احادیث براو باجازه از ابی غالب
نحوی خوانده و فی کل ذلک من الدلالة علی مزید العظمة وجلالة الشان
وجلاء الامر و وضوح الرفعة والسناء وسطوع الفضل والبهاء
ما لا یخفی علی اولی الفهم والذکاء و کتاب ذیل ابن المغازلی که سمعانی
ذکر دیدن خود آنرا و انتخاب خود از ان کرده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ہم
ذکر نموده چنانچه در کشف الظنون گفته تواریخ واسط منها تاریخ ابی
عبد الله محمد بن سعید بن الدبیثی الواسطی المتوفی سنة ٦٣٧ سبع
وثلثین و ستمائة والذیل علیه لابن الجلابی و مخفی نماند که علامه سمعانی
که محامد و مدائح ابن مغازلی ذکر کرده و تلمیذ ابن المغازلی بواسطه پسر او ست از
اکابر اساطین اعیان و اعاظم محققین جلیل الشان و افاخم نقاد حاوین درایت
واتقان ست و بسبب کمال شرف و جلالت بین الاعلام ملقب بلقب جمیل
تاج الاسلام فضائل علیه و مناقب سنیه و محامد بهیه و مدائح وضیه او بر متتبعین
و ممارسین کتب رجال و ناظرین افادات معتمدین با کمال مخفی نیست ابن خلکان
در وفیات الاعیان گفته تاج الاسلام ابو سعد و یقال ابو سعید عبد الکریم

مدائح سمعانی از وفیات الاعیان ابن خلکان

بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد
بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم
بن عبد الله بن عبد المجید التمیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی

الحافظ الملقب بقوام الدین ذکره الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن الاثیر الجزری فی اول مختصره فقال کان ابو سعد واسطة عقد البیت السمعانی وعینهم الباصرة ویدهم الناصرة والیه انتهت ریاستهم وبه کملت سیادتهم رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربها وشمالها وجنوبها وسافر الی ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان عدة دفعات والی قومس والری واصبهان وهمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرة والشام وغیرها من البلاد التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها ولقی العلماء واخذ عنهم وجالسهم وروی عنهم واقتدی بافعالهم الجمیلة وآثارهم الحمیدة وکان عدة شیوخه تزید علی اربعة الاف شیخ وذکر فی بعض اما لیه فقال ودعنی عبد الله بن محمد بن غالب ابو محمد الجیلی الفقیه نزیل الانبار وبکی وانشدنی

ولما برزنا لتودیعهم ٭ بکوا لؤلؤا وبکینا عقیقا ٭ اداروا علینا کؤس الفراق ٭ وهیهات من سکرها ان نفیقا ٭ تولوا فاتبعتهم اذ سعوا ٭ فصاحوا الغریق وصحت الحریقا ٭

وصنف التصانیف الحسنة الغزیرة الفائدة فمن ذلک تذییل تاریخ بغداد الذی صنفه الحافظ ابو بکر الخطیب وهو نحو خمسة عشر مجلدا ومن ذلک تاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا وکذلک الانساب نحو ثمان مجلدات وهو الذی اختصره عز الدین المذکور واستدرک علیه وهو فی ثلاث مجلدات والمختصر هو الموجود بایدی الناس والاصل قلیل الوجود ذکر

ابو سعد السمعانی المذکور فی ترجمة والده انّ اباه حجّ سنة سبع
وتسعین واربعمائة ثمّ عاد الی بغداد وسمع بها الحدیث من
جماعة من المشایخ وکان یعظ الناس بالمدرسة النظامیّة ویقرأ
علیه الحدیث ویحصّل علیه الکتب واقام کذلک مدّة ثمّ رحل
الی اصبهان فسمع بها من جماعة کثیرة ثمّ رجع الی خراسان واقام
بمرو الی سنة تسع وخمسمائة وخرج الی نیسابور وقال ابو سعد
وحملنی اخی الیها وسمعنا الحدیث من ابی بکر عبد الغفار بن محمّد
الشیراوی وغیره من المشایخ وعاد الی مرو وادرکته المنیّة وهو
شابّ ابن ثلاث واربعین سنة وکانت ولادة ابی سعد المذکور
بمرو یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسین
وتوفی بمرو فی لیلة غرّة ربیع الاول سنة اثنتین وستین وخمسمائة
رحمه الله تعالی وکان ابوه محمّد اماماً فاضلاً مناظراً محدّثاً فقیهاً
شافعیّاً حافظاً وله الاملاء الذی لم یسبق الی مثله تکلّم علی
المتون والاسانید وابان مشکلاتها وله عدّة تصانیف وکان له شعر
غسّله قبل موته وکانت ولادته فی جمادی الاولی سنة ست و
ستین واربعمائة وتوفی وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانی صفر
سنة عشر وخمسمائة ودفن یوم السبت عند والده ابی المظفر بسنجوان
احدی مقابر مرو رحمه الله تعالی وکان جدّه المنصور امام عصره
بلا مدافعة اقرّ له بذلک الموافق والمخالف وکان حنفی المذهب

یعظ بالمدرسة

مدائح سمعانی در حق ابن المغازلی

متعینّا عند ائمتہم ثم حج فی سنۃ اثنتین و ستین و اربعمائۃ و ظہر له
بالحجاز ما اقتضی انتقاله الی مذہب امام الشافعی رضی اللہ عنه
فلما عاد الی مرو لقی بسبب انتقاله محنا و تعصبا شدیدا فصبر علی
ذلک و صار امام الشافعیّۃ بعد ذلک یدرّس و یفتی و صنّف فی
مذہب الشافعی رضی اللہ عنه و فی غیرہ من العلوم تصانیف
کثیرۃ منہا منہاج اہل السنّۃ و الانتصار و الردّ علی القدریّۃ و
غیرہا و صنّف فی الاصول القواطع و فی الخلاف البرہان یشتمل
علی قریب من الف مسئلۃ خلافیّۃ و الاوسط و الاصطلام ردّ
فیه علی ابی زید الدبوسی و اجاب عن الاسرار التی جمعہا و له
تفسیر القران العزیز و ہو کتاب نفیس و جمع فی الحدیث الف حدیث
عن مائۃ شیخ و تکلم علیہا فاحسن و له وعظ مشہور بالجودۃ
و کانت ولادته فی سنۃ ست و عشرین و اربعمائۃ فی ذی الحجّۃ
و توفّی فی شہر ربیع الاوّل سنۃ تسع و ثمانین و اربعمائۃ بمرو رحمه اللہ
تعالی و فی بیتہم جماعۃ کثیرۃ علماء و رؤساء و السمعانی بفتح السین
المہملۃ و سکون المیم و فتح العین المہملۃ و بعد الالف نون ہذہ
النسبۃ الی سمعان و ہو بطن من تمیم و سمعت بعض العلماء یقول
یجوز بکسر السین ایضا و کان لابی سعید عبد الکریم ولد یقال له
ابو المظفر عبد الرحیم بکر به والدہ فی سماع الحدیث و طاف به فی بلاد
خراسان و ما وراء النہر و اسمعه الحدیث و حصل له النسخ و جمع له

معجماً لمشایخه فی ثمانیة عشر جزءاً و عوالی فی مجلدین صحیحین و شغله
بالفقه والادب والحدیث حتی حصل من کل واحد طرفاً صالحاً و حدث
بالکثیر و رحل الیه الطلاب و کان محترماً ببلده و مولده فی لیلة
الجمعة لسبع عشرة لیلة خلت من ذی القعدة سنة سبع و ثلثین
و خمسمائة بنیسابور و توفی بمرو ما بین سنة اربع عشرة و ستمائة
رحمه الله تعالی و ابن اثیر در کامل در سنه اثنتین و ستین و خمسمائة گفته ففی هذه
السنة توفی عبد الکریم بن محمد بن منصور ابو سعید بن ابی المظفر
السمعانی المروزی الفقیه الشافعی و کان مکثراً من سماع الحدیث
سافر فی طلبه و سمع منه ما لم یسمعه غیره و رحل الی ما وراء النهر
و خراسان دفعات و دخل الی بلاد الجبل و الاصبهان و العراق و
الموصل و الجزیرة و الشام و غیر ذلک من البلاد و له التصانیف
المشهورة منها ذیل تاریخ بغداد و تاریخ مدینة مرو و کتاب النسب
و غیر ذلک احسن فیها ما شاء و قد جمع مشیخته فزادت عدتهم
علی اربعة آلاف شیخ و قد ذکره ابو الفرج بن الجوزی فقطعه فمن جملة قوله
فیه انه کان یاخذ الشیخ ببغداد و یعبر به الی فوق نهر عیسی فیقول
حدثنی فلان بما وراء النهر و هذا بارد جداً فان الرجل سافر الی ما وراء النهر
حقاً و سمع فی عامة بلاده من عامة شیوخه فای حاجة به الی
هذا التدلیس البارد و انما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی و له اسوة
بغیره فان ابن الجوزی لم یبق علی احد الا مکثری الحنابلة و ابو الفدا

تاریخ سمعانی از ابن المغازلی

۲۸

تاریخ سمعانی از کامل ابن الاثیر

مدائح سمعانی مورخ ابن المغازلی سنه ۵۶۲

مدائح سمعانی از کتاب المختصر ابی الفدا

در کتاب المختصر در وقائع همین سنه گفته عبد الکریم ابو سعید بن محمد
بن منصور بن ابی بکر المظفر السمعانی المروزی الفقیه الشافعی وکان
مکثرا من سماع الحدیث سافر فی طلبه الی ما وراء النهر وسمع منه
ما لم یسمعه غیره وله التصانیف الحسنة المشهورة منها ذیل
تاریخ بغداد وتاریخ مدینة مرو وکتاب الانساب فی ثمان مجلدات
وقد اختصر کتاب الانساب المذکور الشیخ عز الدین علی بن
الاثیر فی ثلثة مجلدات والمختصر المذکور هو الموجود فی ایدی
الناس والاصل قلیل الوجود وله غیر ذلک وقد جمع مشیخته
فزادت عدتهم علی اربعة آلاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج ابن الجوزی
فاوقع فیه فمن جملة قوله فیه انه کان یاخذ الشیخ ببغداد ویعبر به
الی فوق نهر عیسی ویقول حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا بارد
جدا لان السمعانی المذکور سافر الی ما وراء النهر حقا فای حاجة
به الی هذا التدلیس وانما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله
اسوة بغیره فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلة وکانت
ولادة ابی سعد السمعانی المذکور فی شعبان سنة ست وخمسمائة
وکان ابوه وجده فاضلین والسمعانی منسوب الی سمعان وهو بطن
من تمیم وابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در وقائع همین سنه
گفته وفیها توفی عبد الکریم ابو سعید بن محمد بن المنصور بن ابی بکر
المظفر السمعانی الفقیه المروزی الشافعی مکثر من سماع الحدیث

مدائح سمعانی از تتمة المختصر ابن الوردی

ابن المغازلی

سافر فی طلبه الی بلاد یطول ذکرها تزید شیوخه علی اربعة الاف و
له کتاب الانساب ثمانیة مجلدات و ذیل تاریخ ضرو و کان ابن الجوزی یقول
انه کان یاخذ الشیخ ببغداد و یعبر به الی ما فوق نهر عیسی و یقول
حدثنی فلان بما وراء النهر و هذا بارد فای حاجة للسمعانی الی هذا
التدلیس و قد سافر الی ما وراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی فابن
الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلة و مولد السمعانی فی شعبان سنة
ست و خمسمائة و هو امام ابن امام ابن امام ابو امام فان ابنه ابا
المظفر عبد الرحیم کان له رحلة ایضا و نسبته الی سمعان
بطن من تمیم و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته السمعانی الحافظ البارع العلامة
تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن الحافظ تاج الاسلام
معین الدین ابی بکر محمد بن العلامة المجتهد ابی المظفر منصور
بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التیمی السمعانی المروزی صاحب
التصانیف ولد فی شعبان سنة ست و خمسمائة و حمله والده الی
نیسابور فی اخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد
الشیروی و عبید بن محمد القشیری و عدة و حضر بمرو علی ابی منصور
محمد بن علی الکراعی فمات ابوه سنة عشر و تربی مع اعمامه و
اهله و حفظ القران و الفقه ثم حبب الیه هذا الشان و عنی به
و رحل الی الاقالیم النائیة و سمع من ابی عبد الله الفراوی و زاهر
الشحامی و طبقتهما بنیسابور و الحسین بن عبد الملک و الخلال و

ملا اسمعیل سنه ۵۶۲ مروی ابن المغازلی

سعید بن ابی الرجا وطبقتهما باصبهان وابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری
وطبقته ببغداد وعمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة وابی الفتح المصیصی
بدمشق وبخارا وسمرقند وبلخ وعمل المعجم فی عدة مجلدات وکان ذکیا فهما
سریع الکتابة ملیحها درس وافتی ووعظ واملی وکتب عمن دب
ودرج وکان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدلا دینا جمیل
السیرة حسن الصحبة کثیر المحفوظ قال ابن النجار وسمعت من
یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه
احد وکان ملیح التصانیف کثیر الاناشید والاسانید لطیف المزاح ظریفا
حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا سمع منه مشایخه
واقرانه وحدث عنه جماعة قلت روی عنه ولده عبد الرحیم
مفتی مرو وابو القاسم بن عساکر وابنه القاسم وعبد الوهاب
بن سکینة وعبد الغفار بن مسلمة وابو روح عبد المعز بن محمد الهروی
وابو الضوء شهاب الشذانی والافتخار عبد المطلب الحلبی وابو الفتح
محمد بن محمد الصائغ وخلق و نیز ذهبی در کتاب عبر گفته والحافظ ابو
سعد السمعانی تاج الاسلام عبد الکریم بن محمد بن منصور المروزی
محدث المشرق وصاحب التصانیف الکثیرة والرحلة الواسعة عاش
ستا وخمسین سنة سمع حضورا من السیوری وابی منصور الکراعی
رحل بنفسه وله ثلث وعشرون سنة سمع من الفراوی وطبقته
بنیسابور وهراة وبغداد واصبهان ودمشق وله معجم شیوخه

فی عشر مجلدات وکان حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل
ظریفا لطیفا سخیا نظیفا نبیلا شریفا توفی فی غرة ربیع الاول
ونیز ذہبی در دول الاسلام در سنہ اثنتین وستین وخمسمائة گفتہ وحافظ
خراسان عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی وله
ست وخمسون سنة وله تصانیف جمة ویافعی در مرآة الجنان
گفتہ وفیها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر
محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن التمیمی السمعانی المروزی الفقیه
الشافعی ذکر الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن اثیر الجزری فی مختصره
فقال ابو سعد واسطة عقد بیت السمعانی وعینهم الباصرة و
یدهم الناصرة انتهت ریاستهم الیه وبه کملت سیادتهم رحل فی
طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربها وشمالها وجنوبها والی
ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان مرات والی قومس والری واصبهان
وهمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرة والشام
وغیرها من البلاد التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها ولقی العلماء
وجالسهم واخذ عنهم واقتدی بافعالهم الجمیلة وآثارهم الحمیدة
وروی عنهم وکانت عدة شیوخه تزید علی اربعة آلاف شیخ وکان
حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا سخیا
نظیفا نبیلا شریفا وصنف التصانیف الحسنة الغزیرة الفائدة
من ذلك تذییل تاریخ بغداد الذی صنفه الفاضل ابو بکر الخطیب

ذهبی در دول الاسلام
یافعی در مرآة الجنان
ابن اثیر در مختصر

ص ۵۶۲ من الانساب للسمعانی
تاریخ ابن النجار

نحو خمسة عشر مجلدا وتاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا والانساب نحو ثمان مجلدات وهو الذی اختصره الشیخ عز الدین المذکور واستدرک علیه ومختصره فی ثلث مجلدات وکانت ولادة ابی سعد یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسمائة وکان ابوه اماما فاضلا مناظرا فقیها محدثا حافظا شافعیا وله عدة تصانیف وشعر غسله قبل موته واملاء لم یسبق الی مثله وتوفی ابوه المذکور وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانی عشر سنة عشر وخمسمائة وعبد الرحیم اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور السمعانی الملقب تاج الاسلام سبق ذکر جده ابی المظفر فی الاسماء الاصلیة کان المذکور اماما عالما فقیها محدثا ادیبا جمیل السیرة لطیف المزاج کثیر الاناشید ولد بمرو فی یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسمائة فسمعه ابوه ببلده ونیسابور ثم مات ابوه وعمره نحو اربع سنین نشأ بین اهله وبنی عمه واقبل علی الاشتغال فسمع الکثیر وطاف الاقالیم قال ابن النجار سمعته مرة یذکر ان عدد شیوخه سبعة الاف شیخ ولم یتفق ذلک لاحد ودرس بالمدرسة العمیدیة بمرو وله التصانیف الکثیرة المفیدة الکبار مع کونه لم یعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات وتاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا وذیل علی تاریخ الخطیب لبغداد نحو خمسة

ص ۱۹۱ / ۳۹۹

عشر مجلدا و منہا معجم شیوخہ المشتمل علی العدۃ المتقدمۃ و روی عنہ
جماعۃ و مات بمرو غرۃ ربیع الاول سنۃ اثنتین و ستین و خمسمائۃ ذکرہ
ابن خلکان و عبد الوہاب سبکی در طبقات شافعیہ گفتہ عبد الکریم بن محمد
بن منصور بن محمد بن عبد الجبار الحافظ ابو سعد بن الامام ابی بکر بن الامام
ابی المظفر بن الامام ابی منصور ابن السمعانی تاج الاسلام بن تاج الاسلام محدث المشرق صاحب
التصانیف المفیدۃ الممتعۃ و الریاسۃ و السودد و الاصالۃ قال محمود
الخوارزمی بیتہ ارفع بیت فی بلاد الاسلام و اعظمہ و اقدمہ فی العلوم
الشرعیۃ و الامور الدینیۃ قال و اسلاف ہذا البیت و اخلافہ
قدوۃ العلماء و اسوۃ الفضلاء الامامۃ مرفوعۃ الیہم و الریاسۃ
موقوفۃ علیہم تقدموا علی أئمۃ زمانہم فی الآفاق بالاستحقاق
و ترتبوا علیہم بالفضل و الفقاہۃ لا بالدال و الوقاحۃ انتہی ولد
فی الحادی و العشرین من شعبان سنۃ ست و خمسمائۃ بمرو و حملہ
والدہ الامام ابو بکر الی نیسابور سنۃ تسع و احضرہ السماع علی
عبد الغفار الشیروی و ابی العلاء عبید بن محمد بن القشیری و جماعۃ
و کان قد احضرہ بمرو علی ابی منصور محمد بن علی الکراعی و غیرہ ثم
مات ابوہ سنۃ عشر و اوصی الی الامام ابراہیم المروزی صاحب
التعلیقۃ فتفقہ سعد علیہ و تہذب باخلاقہ و ترقی بین اعمامہ
و اہلہ فلما راہق اقبل علی القرآن و الفقہ و عنی بالحدیث و السماع
و اتسعت رحلتہ فعمت بلاد خراسان و اصبہان و ما وراء النہر و العراق

مدائح السمعانی مادح ابن المغازلی

والجبال والشام وطبرستان و زار بیت المقدس و هو بایدی النصاری وحج مرتین سمع بنفسه من الفراوی و زاهر الشحامی وهبة الله السندی وتمیم الجرجانی و عبد الجبار الخواری و اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ وعبد المنعم بن القشیری و ابی بکر بن محمد بن عبد الباقی الانصاری وعبد الرحمن بن محمد الشیبانی القزاز وخلائق یطول سردهم والف معجم البلدان التی سمع بها و عاد الی وطنه بمرو سنة ثمان و ثلثین فتزوج وولد له ابو المظفر عبد الرحیم فرحل به الی نیسابور ونواحیها وهراة ونواحیها وبلخ وسمرقند و بخارا وخرج له معجما ثم عاد به الی مرو والقی عصی السفر بعد ما شق الارض شقا واقبل علی التصنیف والاملاء والوعظ والتدریس قال ابن النجار وسمعت من یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه احد سمع منه جماعة من مشایخه واقرانه وروی عنه الحافظ الاکبر ابو القاسم بن عساکر وابنه القاسم بن عساکر وابو احمد بن سکینة وعبد العزیز بن مینا وابو روح عبد العزیز الهروی وابنه ابو المظفر عبد الرحیم بن السمعانی ویوسف بن المبارک الخفاف وآخرون عاد بعد ان دوخ الارض سفرا الی بلده مرو واقام مشتغلا بالجمع والتصنیف والتحدیث والتدریس بالمدرسة العمیدیة ونشر العلم الی ان توفی اماما من ائمة المسلمین فی کثیر من العلوم امسها به الحدیث علی اختلاف فنونه ومن تصانیفه الذیل فی اربعمائة طاقة تاریخ مرو وکتب منه خمسمائة

طاقة طراز الذهب فى ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس وعشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشرة طاقة التذكرة والتبصرة مائة وخمسون طاقة معجم البلدان خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة التحف والهدايا خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات الكبيرة اربعون طاقة الدعوات المروية عن الحضرة النبوية خمس عشرة طاقة الحث على غسل اليد خمس طاقات فائين البساتين خمس عشرة طاقة دخول الحمام خمس عشرة طاقة وكان هذا ب فيه كتاب ابيه ابى بكر فى دخول الحمام فضائل صلوة التسبيح عشر طاقات التحبير فى المعجم الكبير ثلثمائة طاقة الانساب ثلثمائة وخمسون طاقة الامالى ستون طاقة صلوة الضحى عشر طاقة المساواة والمصافحة مقام العلماء بين يدى الامراء بغية المشتاق الى ساكنى العراق سلوة الاحباب ورحمة الاصحاب الاخطار فى ركوب البحار الهروع الى الاوطان صوم ايام البيض تحفة العيدين الهدايا والتحايا الرسائل لم تكمل فضائل الديك ذكرى حبيب يرحل وبشرى مشيب ينزل كتاب الحلاوة تاريخ الوفاة للمتاخرين من الرواة تقديم الجفان الى الضيفان الصدق فى الصداقة الربح والخسارة فى الكسب والتجارة الارتياب من كتابة الكتاب حث الامام على تخفيف الصلوة مع الاتمام فرط الغرام الى ساكنى الشام الشد والعد لمن اكتنى بابى سعد

فضائل سورة يس فضائل الشام وغير ذلك من التصانيف والتخاريج ذكره صاحبه و رفيقه الحافظ الكبير ابو القاسم بن عساكر واثنی عليه و قال هو الآن شيخ خراسان غير مدافع عن صدق و معرفة وكثرة سماع للاجزاء وكتب مصنفة والله يبقيه لنشر السنة و يوفقه لاعمال اهل الجنة توفی الحافظ ابو سعد فی الثلث الاخر من ليلة غرة ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة بمدينة مرو ودفن بسنجدان مقبرة مرو رحمه الله و رضی عنا و عنه و تقی الدين ابو بكر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الكبير الامام الشهير احد الاعلام من الشافعية والمحدثين تاج الاسلام ابو سعد بن الامام تاج الاسلام معين الدين ابی بكر بن الامام المجتهد ابی المظفر التميمی السمعانی المروزی صاحب التصانيف الكثيرة والفوائد الغزيرة ولد فی شعبان سنة ست و خمسمائة و سمع الكثير و رحل الی البلدان و عمل معجما فی عشر مجلدات كبار قال ابن النجار سمعت من يذكر ان عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا شیء لم يبلغه احد قال و كان ظريفا حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دينا جميل السيرة مليح التصانيف و سرد ابن النجار تصانيفه و ذكر انه وجدها بخطه فمنها الذيل علی تاريخ الخطيب اربعمائة و خمسمائة طاقة الانساب ثلثمائة و خمسون طاقة طراز الذهب فی ادب الطلب مائة و خمسون طاقة تحفة المسافر مائة

مدح السمعانی از تاريخ ابن المغازلی

مدح السمعانی از طبقات شافعيه ابوبكر اسدی

مدح السمعانی از تاريخ ابن النجار

وخمسون طاقة عز العزلة سبعون طاقة المناسك ستون طاقة التعبير

في المعجم الكبير ثلثون طاقة الامالي خمس مائة طاقة وسرد تصانيفه

قال الذهبي ويقع لي ان الطاقة كراس ولم اره ذكر كتاب الانساب

فيها توفي في غرة ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة وسيوطی

در طبقات الحفاظ گفته ابو سعد السمعاني الحافظ البارع العلامة تاج

الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدين ابي بكر محمد بن العلامة

المجتهد ابي المظفر منصور المروزي ولد سنة ۵۰۶ في شعبان وعني بهذا الشان

ورحل الى الآفاق وسمع من ابي عبد الله الفراوي وزاهر الشحامي وطبقتهم

وبلغت شيوخه سبعة آلاف شيخ وصنف الذيل على تاريخ الخطيب

وتاريخ مرو وادب الطلب الاملاء والاستملاء معجم الشيوخ ومعجم البلدان

الدعوات صلوة التسبيح المناسك الامالي الانساب فضل الشام من

كنيته ابو سعد وغير ذلك مات في جمادى الاولى سنة ۵۶۲ و از يافعي

در مرآة الجنان نقل ابن خلکان احوال ابی سعد

در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ ابي سعد السمعاني وهو تاج الاسلام

ابو سعد عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي المظفر المنصور السمعاني

المروزي الفقيه الشافعي رحل في طلب العلم والحديث الى اقطار الارض

وسافر الى ما وراء النهر والخراسان وغير ذلك من البلاد وصنف التصانيف

الحسنة منها ذيل تاريخ بغداد لابي بكر الخطيب نحو خمسة عشر

مجلداً وتاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا وكذلك الانساب

نحو ثمان مجلدات ولد ابو سعد يوم الاثنين الحادي والعشرين

من شعبان سنة ست وخمسمائة وتوفى بمرو فى ليلة غرة الثلثين
وستين وخمسمائة وكان ابوه وجده ايضا من الفضلاء والعلماء
وحسين ديار بكرى در خميس گفته وفى سنة اثنتين وستين وخمسمائة مات
حافظ خراسان ابو سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور السمعانى المروزى
وله ست وخمسون سنة وله تصانيف جمة وميرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانى در تراجم الحفاظ در ترجمه محمد بن منصور سمعانى گفته قد اطلنا فى هذه
الترجمة وذكرنا فى ضمن ترجمة ابى بكر محمد بن منصور السمعانى كل من ذكره ابو سعد
السمعانى من اهل بيته فى هذه النسبة ولم يبق منهم سوى ابى سعد
نفسه وهو واسطة عقد بيت السمعانى فاحببنا ان نذكره فى ذيل
ترجمة ابيه فنقول هو الامام الحافظ الرحال الجوال الخطيب الواعظ
تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن ابى بكر محمد بن ابى المظفر منصور
بن ابى منصور محمد بن عبد الجبار التميمى السمعانى المروزى ولد يوم الاثنين
الحادى والعشرين من شعبان سنة ست وخمسمائة بمرو واحضره
والده فى صغره على ابى منصور محمد بن على الكراعى وغيره ثم حمله الى
نيسابور سنة تسع واحضره السماع على ابى بكر عبد الغفار بن محمد
الشيروى وابى العلاء عبيد بن محمد القشيرى وجماعة ثم مات ابوه
فى سنة عشر كما مر واوصى به الى الامام ابى اسحق ابراهيم بن احمد المروزى
صاحب التعليقة فى مذهب الشافعى فتفقه ابو سعد عليه وتهذب
باخلاقه فلما راهق اقبل على القرآن والفقه وعنى بالحديث والسماع

ولد فى ربيع الاول سنة ...

ملاحظه سمعانى ... ابن المغازلى

ابن المغازلی

واتسعت رحلته فمنّ بلاد خراسان و ماوراء النهر وخوارزم وطبرستان
وقومس والرّي واصبهان وهمدان والجبال والعراق والحجاز والشام والجزيرة
وحج مرتين وزار بيت المقدس وهو بايدي النصارى فسمع بهذه البلاد
خلقاً كثيراً واجاز له جماعة كثيرة ولنذكرهنا نفراً من مشاهير
شيوخه بالسّماع والاجازة الى ان قال مرزا محمد وعدد شيوخه بالسّماع
والاجازة يبلغ سبعة آلاف شيخ وهذا شئ لم يبلغه سواه ولما رجع
من رحلته عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان وثلثين فتزوّج وولد ابو المظفر
عبد الرّحيم فرحل به الى نيسابور ونواحيها وهراة ونواحيها وبلخ وسمرقند
وبخارا وخرج له معجماً ثم عاد به الى مرو والقى عصى السفر بعد ماشق
الارض شقاً واقبل على التصنيف والاملاء والوعظ والتدريس بالمدرسة
العميدية ونشر العلم وسمع منه الحديث جماعة من مشايخه
واقرانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير ابى القاسم على بن الحسين بن
هبة الله بن عساكر وابنه ابى محمد القاسم بن على والحافظ ابى بكر
محمد بن على بن ياسر الاندلسى الجيانى والحافظ ابى عبد الوهّاب
بن على البغدادى المعروف بابن سكينة وابى يعقوب يوسف بن
المبارك الخفّاف وابى روح عبد العزيز الهروى وعيسى بن عبد العزيز
اللخمى وابنه ابى المظفر عبد الرحيم بن ابى سعد عبد الكريم السمعانى
وغيرهم من اهل خراسان والغرباء وروى عنه بالاجازة الحافظ
ابوبكر محمد بن موسى الحازمى الهمدانى وغيره وكانت بينه وبين

بروایت سمعانی از ابن المغازلی

الحافظ ابی القاسم بن عساکر مودّة اکیدة واجتماع علی الطّلب ولما تفارقا ولزم کل وطنه لم ینقطع کتب احدهما عن الاخر مع بعد الدّیار و ذکره الحافظ فی تاریخ دمشق وقال کتب عنّی وکتبت عنه وکان متصوّنا عفیفا ذیل تاریخ بغداد وقال وهو الآن شیخ خراسان غیر مدافع عن صدق ومعرفة وکثرة سماع الاجزاء وکتب مصنّفة والله یبقیه لنشر السّنّة ویوفقه لاعمال اهل الجنّة وارسل ابو سعد مرّة کتابا الی الحافظ سمّاه فرط الغرام الی ساکنی الشام فی ثمانیة اجزاء وما زال ابو سعد یمر علی الطریقة المحمودة علما وعبادة یملی ویعظ ویدرّس ویصنّف الی ان توفّی وکان عالی الهمّة سریع الکتابة ملیحها مضبوط الاوقات حسن التصانیف فمن تصانیفه ذیل تاریخ بغداد للخطیب وتاریخ مرو ومعجم البلدان والتحبیر فی المعجم الکبیر والانساب وتاریخ الوفاة للمتاخرین من الرواة والشدّ والعدّ لمن اکتنی بابی سعد وبغیة المشتاق الی ساکنی العراق وفرط الغرام الی ساکنی الشام وفضائل الشام والهروع الی الاوطان وطراز الذهب فی ادب الطّلب والاخطار فی رکوب البحار والاسفار عن الاسفار وتحفة المسافر والربح والخسارة فی الکسب والتجارة والهدایا والتحایا والرسائل والوسائل والتذکرة والتبصرة والاملاء والاستملاء والامالی والمساواة والمصافحة والدعوات المرویة عن الحضرة النبویّة والمناسک وعزّ العزلة وذکری حبیب وبشری مشیب وغیر ذلک من التّصانیف

مدائح سمعانی در حق ابن المغازلی

والتواریخ وهی نحو خمسین مصنفات وکانت وفاته بمرو فی اول لیلة من ربیع الاول سنة اثنتین و ستین و خمسمائة ودفن بسنجدان مقبرة مرو وقد ذکر الذهبی وابن ناصر الدین اباه وکذا اباه فی طبقات الحفاظ

ومصطفی بن عبد الله کاتب چلپی در کشف الظنون در ذکر کتب انساب گفته الانساب السمعانی هو الامام ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی الحافظ المتوفی سنة ۵۶۲ اثنتین و ستین و خمسمائة وهو کتاب عظیم فی هذا الفن وتمامه یکون فی ثمانی مجلدات لکنه قلیل الوجود ولما کان کبیر الحجم لخصه عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن الاثیر الجزری المتوفی سنة ۶۳۰ ثلثین وستمائة زاد فیه اشیاء واستدرک علی ما فاته وسماه اللباب الخ

واذا سمعت ذلک کله فلنرجع الی ترجمة المغازلی پس بدانکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که حسب افاده فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهلسنت نیز بذکر محامد و فضائل جلیله و مناقب و مدائح جمیله ابن المغازلی که علامه سمعانی وارد کرده رطب اللسان عذب البیان میباشد حضرت او را از جمله حفاظ جلیل الشان شمار میکند چنانچه در کتاب تراجم الحفاظ که آنرا از انساب سمعانی استخراج کرده و در شروع آن گفته الحمد لله علی افضاله والصلوة والسلام علی حبیبه محمد وصحبه وآله وبعد فهذه تراجم حفاظ الحدیث و نقاد الاثر استخرجتها من کتاب الانساب للامام تاج الاسلام ابی سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی تغمده الله بغفرانه واسکنه حدیقة جنانه دون غیره من الکتب مع اختصار فی بعض التراجم دون

بعض وختمت عبارة صاحب الانساب فی کل ترجمة بقولی انتهی وزدت فی بعض
التراجم بعد تمام عبارة المؤلف ما فیه مزید فائدة مصدّرا بقولی
قلت ثم انّی اردفت الاسماء بذکر الکنی والانساب والالقاب لیسهل استخراجها
علی الطلّاب والتوفیق من الله والتکلان علیه فانّه تعالی جواد کریم وهّاب
میفرماید علیّ بن محمّد بن الطیّب الواسطی ذکره ابن السّمعانی فی نسبة الجلّابی
وقال بضم الجیم وتشدید اللام وفی آخرها الباء المنقوطة بواحدة هذه
النسبة الی الجلّاب والمشهور بهذه النسبة ابو الحسن علی بن محمّد بن الطیّب
الجلّابی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق کان فاضلاً عارفاً
برجال واسط وحدیثهم وکان حریصاً علی سماع الحدیث وطلبه رایت له
ذیل تاریخ الواسط وطالعته وانتخبت منه سمع ابا الحسن علی بن
عبد الهاشمی وابا بکر احمد بن محمّد بن الخطیب وابا الحسن احمد بن المظفّر العطّار
وغیرهم روی لنا عنه ابنه بواسط وابو القاسم علی بن طراد الوزیر
ببغداد وغرق ببغداد فی الدجلة فی صفر سنة ۴۸۳ ثلث وثمانین واربعمائة
وحمل میتا الی واسط فدفن بها وابنه ابو عبد الله محمّد بن علی بن محمّد
الجلّابی وکان ولّی القضاء والحکومة بواسط نیابة عن ابی العبّاس
احمد بن بختیار المنداتی وکان شیخا عالماً فاضلاً سمع اباه وغیره
سمعت منه الکثیر بواسط فی النوبتین جمیعاً وکنت لازمه مدّة
مقامی بواسط ونیز باید دانست که اجلّه محققین واکابر منقدین واماثل معتبرین
وافاضل معتمدین سنّیه از ابن المغازلی جابجا در کتب واسفار دینیه نقل میکنند

نقل علمای سنیہ از ابن المغازلی

و بروایات و افادات او تشبث می نماید ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد الواسطی
الجوزی مدح و ثنای ابن السقا و تعصب اہل واسط بروا از مغازلی نقل فرموده
و او را بشیخنا تعبیر فرموده اظہار جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد او نموده
چنانچہ ذہبی در تذکرة الحفاظ بترجمہ ابن السقا گفتہ قال السلفی سالت خمیسا
الجوزی عن ابن السقا فقال ہو من مزینة مضر ولم یکن سقاء بل لقب له
من وجوه الواسطیین فی ذوی الثروة والحفظ و رحل به ابوه فاسمعه
من ابی خلیفة و ابی یعلی و ابن زیدان البجلی و المفضل بن الجندی و بارک الله
فی سنه و علمه و اتفق انه املی حدیث الطیر فلم تحمله نفوسهم
فوثبوا به فاقاموه و غسلوا موضعه فمضی و لزم بیته و لم یحدث
احدا من الواسطیین فلهذا قل حدیثه عندهم و توفی سنة احدی
و سبعین و ثلثمائة حدثنی شیخنا ابو الحسن المغازلی و مخفی نماند که
خمیس جوزی از اکابر حفاظ مشاہیر و اجلهٔ ایقاظ نحاریر و اعاظم محدثین منقدین
اعیان و افاخم محققین و منقدین والا شان است ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته
الجوزی الحافظ الامام محدث واسط ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد
الواسطی سمع علی بن محمد الندیر و ابا القاسم بن البسری و ابا نصر الزینبی
وہبة الله بن الجلبة و طبقتهم بواسط و بغداد و کتب و جمع و جرح
و عدل روی عنه ابو الحسن بن سعد بن عبد الکریم و احمد بن سالم
المقری و عبد الوہاب بن الحسن الفرضی و ابو طاہر السلفی و ابو بکر عبد الله
بن عمران الباقلانی مقری العراق و آخرون قال السلفی سالت خمیسا الجوزی

مدائح خمیس جوزی تلمیذ ابن المغازلی از تذکرة الحفاظ

ثنای سلفی بر ابن المغازلی

عن اهل واسط المتاخرين فاجابني وكان السلفي يثني عليه ويقول كان
عالما ثقة يملي من حفظه على كل حال من ساله عنه وكان لا يعتد
به والجوزقية شرقي واسط قال ابن نقطة سمع من عبد العزيز بن الاقطع
وطبقته وكان له معرفة بالحديث والادب قال ومولده في شعبان
سنة اثنتين واربعين واربعمائة ومات في شعبان ايضا سنة عشرة
وخمسمائة و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر گفته وفیها ای فی سنة عشرة
وخمسمائة توفي ابو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ رحل
وسمع ببغداد من ابي القاسم بن البسري وطبقته وكان عالما فاضلا
و یافعی در مرآة الجنان و عبرة الیقظان گفته سنة عشرة وخمسمائة فيها
توفي ابو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ وكان عالما
حافظا شاعرا و جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته خميس بن علي
بن احمد بن علي احمد الواسطي الحوزي ابو الكرم الحافظ محدث واسط سمع
ابن البسري وابا نصر الزينبي والطبقة ومنه السلفي وخلق وكان عالما
ثقة يملي من حفظه عارفا بالحديث والادب جمع وجرح وعدل
ولد ٤٤٢ في شعبان ومات ٥١٠ و علامه شمس الدین ذهبی که بنص
شاهصاحب بجواب حدیث طیر امام اهل حدیث ست مفاخر علیه و مناقب
سنیه او از طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسنوی و درر کامنه
ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه تقی الدین المعروف بابن قاضی شهبه اسدی
و فوات الوفیات صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن و طبقات

مدح خمیس حوزی از عبر ذهبی

مدح خمیس حوزی از مرآة الجنان

مدح خمیس حوزی از طبقات الحفاظ سیوطی

الحفاظ سیوطی و روض باسم محمد بن ابراہیم الوزیر و قول سنی محمد بن عبد الرحمن سخاوی و حبیب السیر غیاث الدین المدعو بخواند امیر و مدینۃ العلوم ازنیقی و بدر طالع محمد بن علی بن محمد شوکانی الیمنی الصنعانی و بستان المحدثین خود شاہصاحب و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر پیدا و ہویداست نیز بافادات ابن المغازلی تشبث و تمسک نمودہ در تذکرۃ الحفاظ بترجمہ ابن السقا کما سمعت سابقا فی مجلد حدیث الطیر گفتہ قال علی بن محمد بن الطیب الجلابی فی تاریخہ ابن السقا من أئمۃ الواسطیین والحفاظ المتقنین و نور الدین علی بن عبد اللہ بن احمد السمہودی کہ محاسن فاخرہ و محامد باہرہ او از ضوء لامع سخاوی و عجالۃ الراکب عبد الغفار بن ابراہیم العکی العدثانی و سبل الہدی والرشاد محمد بن یوسف شامی و جذب القلوب شیخ عبد الحق و عظمت و جلالت او از نواقض محمد بن عبد الرسول برزنجی و صراط سوی محمود بن محمد شیخانی قادری و بلغۃ المسیر ابراہیم کردی و وسیلۃ المال احمد بن فضل باکثیر مکی و تنضید العقود رضی الدین محمد حسینی و مفتاح النجا مرزا محمد بدخشانی و ذخیرۃ المال احمد بن عبد القادر عجیلی و ایضاح لطافۃ المقال رشید الدین خان تلمیذ مخاطب واضح و لائح ست در جواہر العقدین بعد ذکر اختلاف در وجوب صلوۃ بر آل نبی گفتہ و مما یدل علی ان الخلاف فی ذلک من قول الشافعی لا من اختلاف اصحابہ کما اقتضی کلام الروضۃ واصلہا توجیہہ ان فی کلام الطحاوی فی مشکلہ ما یدل علی ان حرملۃ نقل

نقل علمای سنیہ از ابن المغازلی

سمہودی و دیگران از ابن مغازلی

نقل ذہبی در تذکرۃ الحفاظ از ابن المغازلی

نقل علماء سنیہ از ابن المغازلی

الوجوب عن الشافعی واستدل بتعلیم النبی صلی اللہ علیہ وسلم الکیفیۃ بعد السوال عنہا قلت و یشہد لہ قول الحافظ ابی عبد اللہ محمد بن یوسف الزرندی المدنی فی اول کتابہ معارج الوصول الی معرفۃ فضل آل الرسول صلی اللہ علیہ وسلم ما لفظہ وقد قال الامام الشافعی رحمہ اللہ ھذا المعنی مشیرا الی وصفہم و منبہا علی ما خصہم اللہ تعالی بہ من رعایۃ فضلہم یا اھل بیت رسول اللہ حبکم فرض من اللہ فی القرآن منزلہ یکفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاۃ لہ وقد قال الحافظ ابو عبد اللہ محمد المذکور فی کتابہ نظم السمطین انہ روی عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لعلی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ اذا ھالک امر فقل اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد اللہم انی اسألک بحق محمد وآل محمد ان تکفینی ما اخاف واحذر فانک تکفی ذلک الامر ولم ینسبہ الحافظ المذکور لمخرجہ وقد روی فی مسند الفردوس بغیر اسناد عن علی رضی اللہ عنہ مرفوعا من صلی علی محمد وعلی آل محمد مائۃ مرۃ قضی اللہ لہ مائۃ حاجۃ واخرجہ الفقیہ ابو الحسن بن المغازلی من طریق علی بن یونس العطار حدثنی محمد بن علی الکندی حدثنی محمد بن مسلم حدثنی جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ عن جدہ عن علی بن ابی طالب رفعہ و نیز سمہودی در جواہر العقدین گفتہ لخرج ابو الحسن بن المغازلی من طریق موسی بن القاسم عن علی بن جعفر سألت الحسن عن قول اللہ تعالی کمشکوۃ فیہا مصباح قال

نقل سمہودی از ابن المغازلی در جواہر العقدین و وصف او بفقیہ

المشکوٰۃ فاطمۃ والشجرۃ المبارکۃ لا شرقیّۃ ولا غربیّۃ لا یہودیّۃ ولا نصرانیّۃ یکاد زیتہا یضیٔ ولو لم تمسسہ نار نور علی نور قال منہا امام بعد امام یہدی اللہ لنورہ من یشاء قال یہدی اللہ لولایتنا من یشاء و قولہ امام بعد امام یعنی أئمّۃ یقتدی بہم فی الدّین و یتمسّک فیہ و یرجع الیہم

و نیز سمہودی در جواہر العقدین گفتہ اخرج ابو الحسن المغازلی عن ابی جعفر ہو الباقر فی قولہ تعالی ام یحسدون النّاس علی ما اتیہم اللہ من فضلہ قال نحن النّاس واللہ و نیز سمہودی در جواہر العقدین گفتہ اخرج ابو الحسن بن المغازلی من طریق عبد اللہ بن المثنّی عن عمّہ ثمامۃ بن عبد اللہ بن انس عن ابیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم القیمۃ و نصب الصّراط علی شفیر جہنم لم یجز علیہ الا من معہ کتاب و لایۃ علی ابن طالب رضی اللہ عنہ و نیز سمہودی در جواہر العقدین گفتہ و من طریق سماک بن حرب عن حبیش و اخرجہ ابو یعلی ایضا من حدیث ابی الطفیل عن ابی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ انّ مثل اہل بیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکب فیہا نجی و من تخلف عنہا غرق و انّ مثل اہل بیتی فیکم مثل باب حطّۃ و اخرجہ البزار من طریق سعید بن المسیّب عن ابی ذرّ نحوہ و کذا اخرجہ الفقیہ ابو الحسن بن المغازلی و زاد من قاتلنا فی آخر الزمان فکانّما قاتل مع الدّجّال و نیز سمہودی در جواہر العقدین گفتہ عن ابن الصّہبا عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل اہل بیتی مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی و من تخلّف عنہا غرق

نقل علامہ سیوطی از ابن المغازلی

اخرجه الطبرانی وابونعیم فی الحلیة والبزار وغیرهم واخرجه الفقیه
ابوالحسن بن المغازلی فی المناقب من طریق بشر بن المفضل قال سمعت الرشید
یقول سمعت المهدی یقول سمعت المنصور یقول حدثنی ابی عن ابیه عن ابن
عباس رضی الله عنهما به الا انه قال و من تاخر عنها هلك واخرجه ایضا
من طریق ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ابیه رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها
نجی و نیز سمهودی در جواهر العقدین در قسم ثانی کتاب که در آن پانزده ذکر وارد
نموده می فرماید السابع ای الذکر السابع ذکر ان الله عز وجل وعد نبیه
صلی الله علیه وسلم ان لا یعذب اهل بیته وان لا یدخلهم النیران
وکلفه صلی الله علیه وسلم بادخالهم الجنان و بشارتهم بها وقوله
یا بنی هاشم انی سألت الله عز وجل ان یجعلکم نجباء رحماء وسألته
ان یهدی ضالکم ویؤمن خائفکم ویشبع جائعکم وما خصوا به من الکرامة
بالشفاعة فی القیمة قال الله تعالی ولسوف یعطیك ربك فترضی
نقل القرطبی عن ابن عباس انه قال رضی محمد صلی الله علیه وسلم
ان لا یدخل احد من اهل بیته النار قاله السدی انتهی واخرجه الفقیه
ابوالحسن بن المغازلی فی المناقب عن السدی و نیز سمهودی در جواهر العقدین
در قسم ثانی گفته التاسع ای الذکر التاسع ذکر الدلالة علی ما شرع من
حثهم و وجوب ودهم من الکتاب العظیم قال الله تعالی فی سورة حم عسق
خطابا لنبیه صلی الله علیه وسلم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

روایت ابن المغازلی

فی القربی روی الشیخ ابو حیان من طریق واحد من حدیث ابی ہشام الرمانی عن زادان عن علی رضی اللہ عنہ قال فینا ال حم آیۃ لا یحفظ مودتنا الا کل مومن ثم قرا قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی وقد یستشہد لہ ای نزول آیۃ المودۃ فی آل النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بما اخرجہ الثعلبی فی تفسیرہ من طریق السدی عن ابی مالک عن ابن عباس قال و من یقترف حسنۃ نزد لہ فیہا حسنا قال المودۃ لآل محمد واخرجہ الفقیہ ابو الحسن ابن المغازلی عن السدی و وجہ الاستشہاد ان ہذہ الآیۃ یاتی قولہ قل لا اسألکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی و تفسیر الثانیۃ بذلک یفہم ان ما قبلہا کذلک من اجل التناسب بل ہو مقتضی ما جزم الثعلبی والبغوی بنقلہ عن ابن عباس فی تفسیرہ قولہ باثر ذلک ام یقولون افتری علی اللہ کذبا الی قولہ وہو الذی یقبل التوبۃ فقال قال ابن عباس لما نزل قولہ تعالی قل لا اسألکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی الآیۃ قال قوم فی نفوسہم ما یرید الا ان یحثنا علی اقاربہ من بعدہ واخبر جبرئیل النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم اتہموہ فانزل ام یقولون افتری علی اللہ کذبا الآیۃ فقال القوم یا رسول اللہ نشہد انک صادق فنزل وہو الذی یقبل التوبۃ عن عبادہ و شہاب الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن حجر مکی کہ فضائل شامخہ و مناقب باذخہ او از لواقح الانوار عبد الوہاب شعرانی و ریحانۃ الالبا شہاب الدین خفاجی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس و تحفہ بہیہ عبد اللہ بن حجازی شرقاوی و غیر آن واضح و آشکار است در صواعق گفتہ الآیۃ

نقل علمای سنیه از ابن المغازلی

السادسة قوله تعالى ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله اخرج
ابو الحسن بن المغازلي عن الباقر رضي الله عنه انه قال في هذه الآية
نحن الناس والله و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در براهین قاطعه گفته آیت
ششم از آیات فضائل اهلبیت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
بلکه حسد میبرند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بر آنچه خدای تعالی
داده است ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول است صلی الله علیه
وسلم یا آنکه مراد از ناس رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب آنحضرت است
و مراد از اعطای فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است چنانچه در تفسیر
بیضاوی و جامع البیان آورده یعنی حسد میبرند بر نبوت رسول صلی الله
علیه وسلم و بر اعزاز او و نصرت اصحاب رضی الله عنهم و ابو الحسن بن المغازلی
از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت والله که مراد بناس
درین آیت ماییم که اهل بیت رسول خداییم و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی
القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی گفته اخرج ابو الحسن بن المغازلی
من طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامة بن عبد الله بن انس عن
ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة
ونصب الصراط على شفير جهنم لم يجز عليه الا من معه كتاب
ولاية علي بن ابي طالب نیز سید محمود شیخانی در صراط سوی
گفته عن ابي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها

نقل کمال الدین جهرمی در براهین از ابن المغازلی

نقل سید محمود شیخانی قادری از ابو الحسن ابن المغازلی

نقل علمای سنیه از ابن المغازلی

نجی ومن تخلّف عنها غرق و مثل حطّة لبنی اسرائیل اخرجه الحاکم هذا فی
لفظ و فی لفظ آخر الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح وزاد فی
روایة ابی الحسن بن المغازلی ومن قاتلنا فی آخر الزمان فکانّما قاتل مع الدجّال
واحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر در وسیلة المآل فی مناقب الآل گفته اخرج الفقیه
ابو الحسن بن المغازلی من طریق موسی بن القاسم عن علی بن جعفر قال
سألت الحسن رضی الله عنه قول الله تعالی کمشکوة فیها مصباح قال
المشکوة فاطمة والشجرة المبارکة ابراهیم لا شرقیّة ولا غربیّة
لا یهودیّة ولا نصرانیّة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی
نور منها امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء قال یهدی الله لولایتنا
من یشاء و نیز احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل گفته اخرج ابو
الحسن بن المغازلی من طریق عبد الله بن المثنّی عن عمّه ثمامة بن عبد الله
بن انس عن ابیه قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اذا کان
یوم القیمة نصب الصراط علی شفیر جهنّم لم یجز علیه الّا من کان
معه کتاب ولایة علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مولوی ولی الله بن
حبیب الله در مرآة المؤمنین گفته الآیة الرّابعة قوله تعالی ام یحسدون
النّاس علی ما اٰتیهم الله من فضله اخرج ابو الحسن المغازلی عن الامام
الباقر انّه قال فی هذه الاٰیة نحن النّاس خود شاه صاحب در حاشیه
تحفه در باب یازدهم همین کتاب گفته ابن یونس که از عمده مجتهدین
شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب

نقل محمد باکثیر از ابن المغازلی در وسیلة المآل

نقل مولوی ولی الله لکهنوی از ابن المغازلی در مرآة المؤمنین

نقل علماء سنیه از ابن المغازلی

یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبة المطهرین را و ما انزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین
و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الاربعین فی
فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی فضائل علی و شیرازی
نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل بیت را
و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را
و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و سیمی کتاب المراتب ایضا
و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید
مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که میگفت جمع کرده ام از فضائل
علی هزار جزو انتهی نقلا عن ترجمة المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی
الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف و رسائل نیست
که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید
بیقین میداند که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهرا
و حسنین ع کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می کنند
آری در رسائل ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک
کتاب کشف الغمة و الفصول المهمة و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی
ازین عبارت ظاهرست که این تصانیف متضمن فضائل جناب امیر المؤمنین
و اهلبیت علیهم السلام که ذکر کرده تصانیف شیعه نیست بلکه تصانیف
اهلسنت ست که شیعه را بسبب نقل ازان کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت

ثبوت تسنن ابن المغازلی و الخطیب از کلام صاحب تحفه در حاشیه باب یازدهم

قرار دادہ و حصر نقل شان در فضائل جناب امیر المومنین و حضرت فاطمہ و حسنین
علیہم السلام ازین کتب نمودہ و این تصانیف را موجب افتخار سنیہ و ثبوت ولای
شان با ائمہ و ظاہرست کہ از جملہ این تصانیف ست کتاب مناقب ابن المغازلی
و کتاب الاربعین معروف کہ او اخطب خوارزم ست پس ثابت شد کہ ابن المغازلے
و اخطب ہر دو حسب افادہ خود شاہصاحب از اہلسنت اند و تصنیف شان
در مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام مایۂ افتخار و استبشار و ابتہاج و استظہار
سنیہ و الاتبار و مثبت ولای شان با اہلبیت اطہار علیہم السلام نزد مخاطب
جلیل الفخار ست و نقل شیعہ از کتاب ابن مغازلی و اخطب مثبت کاسہ لیسی
و خوشہ چینی شیعہ از سنیان جمیل الاقدار ست پس حیرت ست کہ بعد اثبات
این ہمہ عظمت و جلالت برای ابن مغازلی و اخطب و تصنیف شان چگونہ بجواب
اہل حق سر از قبول روایات و احتجاج باخبار شان می توانند پیچید و چگونہ توہین
و تہجین این ہر دو روا توانند داشت واما زعم کون الفصول المہمۃ من
کتب الشیعۃ فبطلانہ مما لا یستریب فیہ عاقل لما سیظہر من حال مصنفہ
فیما بعد حیث ینقل عنہ ہذا الحدیث الشریف و در کتاب کشف الغمہ ہم اگر خبری
نقل از سنیہ نمودہ برای الزام و اما کتب مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام
و حضرت فاطمہ و حسنین علیہما السلام کہ شیعہ از طرق خود فضائل را در آن وارد کردہ اند
پس خارج از حصر و حساست شاہصاحب اگر بران مطلع نشوند چہ عجب ست
رجوع بکتب جالیہ و کتب حدیث مثل غایۃ المرام و بحار الانوار باید کرد کہ از آن حال
اعداد این کتب واضح شود و غایت سلفی ظاہر گردد **وجہ یازدہم از وجوہ رد**

وابطال انکار مخاطب عالی تبار آنکہ ابوشجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی الہمدانی حدیث تشبیہ را روایت نمودہ چنانچہ در فردوس الاخبار کہ نسخہ آن مستکتبہ پیش فقیر کثیر العثار بعنایت پروردگار حاضر ست گفتہ ابو الحمراء من اراد ان ینظر الی آدم فی وقارہ والی نوح فی فہمہ والی موسی فی شدۃ بطشہ والی عیسی فی زہدہ فلینظر الی علی بن ابی طالب فالحمد للہ الواہب للنعم العظیمۃ المقدار حیث ثبت بروایۃ شیرویہ بن شہردار لہذا الحدیث الشریف الواضح الاعتقاد والاعتبار ان الجاحدین المنکرین لیسوا من اہل صناعۃ الاخبار وانہم متحاملون مرتبکون فی التعصب والمحایدۃ عن النقد والاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من ہذا الشیخ الجلیل الفخار کیف انہمک فی تقلید الکابلی الموضع فی تہامہ الجلاعۃ المورثۃ للخسار ولو یحظ بقسط من العثور والاطلاع علی افادات الاساطین الکبار الذین علیہم المدار فی الاعصار والیہم یضرب آباط الابل فی نقد الآثار وشیرویہ بن شہردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام محدثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشہورین فی الامصار و اجلہ مشایخ معروفین فی الاقطار و اماثل مروجین احادیث و اخبار و افاضل خدام روایات و آثار ست عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی در کتاب تدوین گفتہ شیرویہ بن شہردار بن شیرویۃ بن فناخسرو الدیلمی ابو شجاع الہمدانی الحافظ من متاخری اہل الحدیث المشہورین الموصوفین بالحفظ کان قانعا بما رزقہ اللہ تعالی من ریع املاکہ سمع وجمع الکثیر ورحل قال

ابوسعد السمعانی وتعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس وکتاب طبقات الهمدانیین وغیرهما وکان قدم ورد قزوین وسمع بها الاستاذ الشافعی بن داود المقری سنة ثمانین واربعمائة وسمع بهذا التاریخ سنن ابی عبدالله بن ماجة من ابی منصور المقومی وسمع اباذید الواقد بن الخلیل بقرائته بهذا التاریخ وشمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد الذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی المحدث الحافظ مفید همدان ومصنف تاریخها ومصنف کتاب الفردوس سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستملی وسفیان بن الحسین بن فنجویه وعبدالحمید بن الحسن القضاعی واباالفضل محمد بن عثمان القومسانی واباالفرج علی بن محمد الجریری واحمد بن عیسی الدینوری وخلائق بهمدان وعبدالواحد بن مندة باصبهان وابامنصور بن عبدالباقی العطار واباالقاسم بن البسری وخلقا ببغداد وبقزوین واماکن قال یحیی بن مندة هوشاب کیس حسن الخلق والخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة وغیره اتقن منه روی عنه ابنه شهردار ومحمد بن الفضل الاسفرائنی ومحمد بن القسم البسری والحافظ ابوالعلاء احمد بن محمد بن الفضل والحافظ ابوالعلاء احمد بن الحسن العطار والحافظ ابوموسی المدینی وآخرون اخبرنا محمد بن قائماز انبأ الحسین بن المبارک وعبدالله بن عمر قالا انبا ابوالفتوح ثنا شیرویه بن شهردار الدیلمی الحافظ انا ابراهیم بن محمد القفال انا ابراهیم بن عبدالله

تاریخ یحیی

تاریخ دیلمی از تذکرة الحفاظ ذهبی

ترجمہ دیلمی

بن خرشة انبأ ابو سعید بن الاعرابی بمکة انا احمد بن یحیی بن المنذر
ثنا ابی ثنا ابو العطوف عن الزهری ان اباسلمة اخبره عن ابی هریرة
سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من صام رمضان ایمانا واحتسابا
غفر له ما تقدم من ذنبه توفی فی تاسع عشر رجب سنة تسع وخمسمائة
و نیز ذهبی در سیر النبلا گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو بن
خسرکان المحدث العالم الحافظ المورخ ابو شجاع الدیلمی الهمدانی مؤلف
کتاب الفردوس و تاریخ همدان ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائة
وطلب هذا الشان و رحل فیه سمع محمد بن عثمن القومسانی و یوسف
بن محمد بن یوسف المستملی و سفیان بن الحسین بن فنجویة و عبد الحمید
بن الحسن الفقاعی و ابا نصر الزینبی و ابا عمرو بن مندة و ابا الفرج علی بن
محمد الجریری البجلی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الباقی بن علی العطار
و ابا القاسم بن البسری وعددا کثیرا حدث عنه ولده شهردار و محمد
بن فضل العطار و ابو العلاء العطار المقری و ابو العلاء احمد بن محمد بن
الفضل و ابو طاهر السلفی و ابو موسی المدینی و عدة قال یحیی بن
مندة شاب کیس حسن خلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت
هو متوسط الحفظ و غیره ابرع منه و اتقن مات فی تاسع عشر رجب
سنة تسع وخمسین و له اربع و ستون سنة و نیز ذهبی در عبر در وقائع
سنه تسع وخمسمائة گفته ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه
الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان

ترجمہ دیلمی از سیر النبلاء ذہبی

ترجمہ دیلمی از عبر ذہبی

وغیر ذلک توفی فی رجب عن اربع وسبعین سنة وغیره اتقن منه
سمع الکثیر من یوسف بن محمد المستملی وطبقته ورحل فسمع ببغداد
من ابی القاسم بن البسری وکان صلبا فی السنة و یافعی در مرآة الجنان
در وقائع سنه تسع وخمسمائة گفته فیها ابو شجاع الدیلمی الهمدانی الحافظ
صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان و عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی
السبکی در طبقات شافعیه کبری گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن
فناخسرو الحافظ ابو شجاع الدیلمی مورخ همدان و مصنف کتاب الفردوس
ولد سنة خمس واربعین واربعمائة وسمع ابا الفضل محمد بن عثمان
القومسانی ویوسف بن محمد بن یوسف المستملی وابا الفرج علی بن محمد بن
علی الجریری البجلی واحمد بن عیسی بن عباد الدینوری وابا منصور
عبد الباقی بن علی العطار وابا القاسم بن البسری وابا عمرو بن مندة
وغیرهم ببلاد کثیرة روی عنه ابنه شهردار ومحمد بن الفضل الحافظ
وابو موسی المدینی وآخرون کان یلقب الکیا مات تاسع شهر رجب
سنة تسع وخمسمائة و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی
الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه گفته ابو شجاع شیرویه بن شهردار
بن شیرویه بالشین المعجمة بن فناخسرو بفاء و نون و خاء معجمة
وسین و راء مهملتین بعدهما والدیلمی ذکره ابن الصلاح فقال کان
محدثا واسع الرحلة حسن الخلق والخلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل
الکلام صنف تصانیف انتشرت عنه منها کتاب الفردوس و تاریخ

همدان في سنة خمس واربعين واربعمائة وتوفى في رجب سنة تسع و
خمسمائة و تقي الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شهبه در طبقات شافعیه گفته
شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو بفاء ونون وخاء معجمة
وسين وراء مهملتين بعدهما واو ابو شجاع الديلمي الهمداني من ولد
الضحاك بن فيروز الصحابي ذكره ابن الصلاح فقال كان محدثا واسع
الرحلة حسن الخلق والخلق ذكيا صلبا في السنة قليل الكلام صنف
تصانيف اشتهرت عنه منها كتاب الفردوس وكتاب في حكايات المنامات
وكتاب في تاريخ همدان ولد سنة خمس واربعين واربعمائة توفى في
رجب سنة تسع وخمسمائة وعلى بن شهاب الدين الهمداني در روضة
الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقير
الى رحمة الله العلي الكبير على بن شهاب الدين الهمداني عفا الله عنه
بكرمه ووفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات
الشيخ الامام العلامة قدوة المحققين حجة المحدثين شجاع الملة
والدين ناصر السنة ابي المحامد شيرويه بن شهردار الديلمي
الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمة الربانى الخ وسيوطي
در طبقات الحفاظ گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فنا
خسرو الحافظ المحدث مفيد همدان ومصنف تاريخها وكتاب الفردوس
سمع عبد الوهاب بن مندة وابن البسري والطبقة وهو حسن
المعرفة وغيره اتقن منه روى عنه ابنه والحافظ ابو موسى

مناوی در فیض القدیر

تاریخ دیلمی از فیض القدیر مناوی

المدینی و ابو الفتح الطائی و ابو العلاء العطار مات فی تاسع رجب سنۃ ۵۰۹

و مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میفرماید مسند الفردوس المسمّی بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشہاب و الفردوس للامام عماد الاسلام ابی شجاع الدیلمی الّفہ محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسہل حفظہ و اعلم بازائہا بالحروف للمخرجین کما مرّ و مسندہ لولدہ الحافظ ابی منصور شہردار بن شیرویہ خرّج سند کل حدیث و سمّاہ ابانۃ الشبہۃ فی معرفۃ کیفیۃ الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامۃ الحروف

تاریخ دیلمی از مقالید الاسانید ابو مہدی عیسی ثعالبی

و شیخ ابو مہدی عیسی بن محمد در کتاب مقالید الاسانید بعد ذکر مسند فردوس دیلمی گفتہ لمحۃ من خبرہ قال الذہبی ہو الامام المحدث الحافظ شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ مفید ہمدان و مصنف تاریخہا و مصنف کتاب الفردوس سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستملی و سفین بن الحسین بن فنجویہ و عبد الحمید بن الحسن الفقاعی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الوہاب بن مندۃ و ابا القاسم بن البسری و خلقا بہمدان و اصفہان و بغداد و قزوین و اماکن قال یحیی بن مندۃ ہو شاب کیس حسن الخلق و الخلق ذکی القلب صلب فی السنۃ قلیل الکلام قلت ہو حسن المعرفۃ و غیرہ اتقن منہ روی عنہ ابنہ شہردار و الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار و الحافظ ابو موسی المدینی و آخرون توفی فی تاسع رجب سنۃ سبع و خمسمائۃ رحمہ اللہ تعالی و مخفی نماند کہ کتاب فردوس الاخبار تصنیف شیرویہ بن شہردار از مشاہیر مقبولات

مدح دیلمی

اسفار و ممدوح بمدائح بسیار و موصوف بنہایت اعتماد و اعتبارست و داخل
اجازات علمائے کبار و مرویات اساطین جلیل الفخارست خود دیلمی در اول فردوس
الاخبار گفتہ ان احسن ما نطق به الناطقون وتفوّه به الصّادقون وولہ
به الوامقون حمد الله عزّ وجل الی ان قال امّا بعد فانّی رأیت اهل زماننا
هذا خاصّة اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث واسانیده وجهلوا معرفة
الصّحیح والسّقیم وترکوا الکتب الّتی صنّفها أئمّة الّذین قدیماً وحدیثاً
والمسانید الّتی جمعوها فی الفرائض والسّنن والحلال والحرام والآداب
والوصایا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص
والاحادیث المحذوفة عنها اسانیدها الّتی لم یعرفها نقلة الحدیث
ولم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث وطلبوا الموضوعات الّتی وضعها
القُصّاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطّرقات اثبت فی کتابی
هذا اثنی عشر الف حدیث ونیفا من الاحادیث الصّغار علی سبیل
الاختصار من الصّحاح والغرائب والافراد والصحف المرویّة عن النّبی
لعلّی بن موسی الرّضا وعمر بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی که
محامد جلیلہ و مناقب جمیلہ او انشاء الله عنقریب بگوشت میخورد در اول
مسند الفردوس کہ نسخہ عتیقہ آن کہ در حیات مصنّف نوشتہ شدہ بنظر
قاصر عاشر در کتبخانہ مدینہ منوّرہ علی مشرفہا وآلہ الف الف صلوة وتحیّة
رسیدہ و ازان عبارات عدیدہ منتخب کردم و قبل از خطبہ دران نسخہ این
سطور مرقوم بود و قال الامام الاجلّ السّیّد الکیا الحافظ زین الدّین

شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمۃ ناصر السنۃ ابو منصور شہر دار
بن شیرویہ بن شہر دار الدیلمی طول اللہ عمرہ و اعلی فی الدارین ذکرہ
گفتہ اما بعد حمد اللہ عز و جل الہادی الی اقوم الطرق و السبل و الصلوٰۃ
و السلام علی نبیہ محمد خاتم الانبیاء و الرسل فان و الدی الامام السعید
ابا شجاع شیرویہ قدس اللہ روحہ و نور ضریحہ حین جمع الاحادیث
التی سماہا کتاب الفردوس اسقط منہا اسانیدہا تعمدا منہ و قصدا
لاسباب عدۃ **اولہا** اقتداء و اتساء بمن تقدمہ من اہل العلم و الزہد
و العبادۃ و **ثانیہا** تخفیفا علی الطالبین و تسہیلا للناظرین فیہ
و الحافظین لہ و **ثالثہا** قلۃ رغبۃ جیل ہذا الزمن فی المسندات و
عدم تعویلہ علی اسامی الرجال من الرواۃ و اقتصارہم علی اللب دون
القشر لانی ارید بقولی ہذا انکار فضیلۃ الاسناد و موضعہ من الدین
اذ ہو من اہم الامور و لولا الاسناد لما عرف الصحیح من السقیم و لا الصدق
من الکذب بل یشبہ الاسناد بالقشر من حیث ان القشر ہو صوان
اللب و بہ یحفظ و یؤمن علیہ من ان یلحقہ الآفات فکذلک الاسناد للحدیث
صوان لہ فاذا فارقہ تطرق الیہ الخلل و الفساد رحم اللہ ابن المبارک
حیث قال الاسناد من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول
فی فضیلۃ الاسناد اکثر من ان یتضمنہ اوراق و لیس ہذا موضعہ و **رابعہا**
انہ خرجہا من مسموعاتہ و کان رحمہ اللہ متحققا متیقنا ان اکثرہا بل
عامتہا مسندۃ و فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمۃ الاثبات

فعراها عن الاسناد اختصارا کما بیّن عذره فی خطبة الکتاب و هو کتاب
نفیس عزیز الوجود مفتون به جامع للغرر و الدرر النبویة و الفوائد
الجمّة و المحاسن الکثیرة قد طنّت به الآفاق و تنافست فی تحفظ الرفاق
لم یصنّف فی الاسلام مثله تفصیلاً و تبویباً و لم یسبق الیه من سلف
الایام ترصیفاً و ترتیباً کان کلّ فصل من فصوله حقّة لآلی ملئت من
الدرر المنظومة و اللآلی المکنونة او جونة عطّار فتقت بفارات المسک
مشحونة و کم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحادیث
مما لا یوجد فی کثیر من الکتب فهو فی الحقیقة کالفردوس التی وصفها الله
سبحانه و تعالی فقال فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین فامّا الیوم
فقد کثرت نسخه فی البلاد و اشتهرت فیما بین العباد بحیث لم یبق بلدة
من بلاد العراق و لا کورة من اقطار الآفاق الّا و علماء ها متشاورون
علی تحصیله و ائمتها مکبّون علی شرائه و نسخه و فضلاء ها مواظبون
علی قراءته و حفظه یرتعون فی ریاض محاسنه و یجتنون من ثمار فوائده
فسار مسیر الشمس فی کلّ بلدة و هبّ هبوب الریح فی البر و البحر یستحسنه
الائمة و الحفّاظ و یستفید منه العلماء و الوعّاظ و تستطیبه نحاریر
الفضلاء و ترتضیه اکیاس البلغاء لنفاستها و تبذل الملوک الرغائب
فی استکتابه لخزائنها و لم اسمع احداً من اهل هذا الزمان علی هذا الکتاب
او طعن فیه بسبب حذف الاسناد بل عدّ ذلک من احسن فوائده و اعظم
منافعه لان تنقیة القشر من اللباب من شأن العلماء ذوی الالباب

مدارج فردوس دیلمی

وعلی بن شہاب الدین الہمدانی در روضۃ الفردوس گفتہ اما بعد فیقول اضعف عباد اللہ واحقرہم الفقیر الی رحمۃ اللہ العلی الکبیر علی بن شہاب الہمدانی عفی اللہ عنہ بکرمہ ووفقہ لشکر نعمہ لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامۃ قدوۃ المحققین حجۃ المحدثین شجاع الملۃ والدین ناصر السنۃ ابو الحامد شیرویہ بن شہردار الدیلمی الہمدانی افاض اللہ علی روحہ سجال الرحمۃ الربانی وجدتہ بحرا من بحور الفوائد وکنزا من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویۃ مخزونا فی حدائق فصولہ دقائق الآثار المصطفویۃ ومع کثرۃ فوائدہ وشمول موائدہ کاد ان ینطفی انوارہ وینطمس آثارہ لما فیہ من التطویل والزیادات وقصور الرغبات وانخفاض الطلبات واعراض اکثر اہل العصر عن معرفۃ الکتاب والسنۃ واشتغالہم بالعلوم المزخرفۃ التی یتعلق بالخصومات وشغفہم بالقصص والحکایات ولولا رجال من اہل ہذا العلم فی کل عصر وزمان بمشیۃ رب العزۃ یحومون حول حمی السنۃ ویذبون عن جناب قدسہ شوائب زیغ اہل البدعۃ لقال من شاء ما شاء جواب لولا ۱۲ فجزا اللہ ائمۃ ہذا العلم عنا وعن المسلمین خیرا دعتنی بواعث خاطری الی استخراج لبابہ واستحضار ابوابہ تسہیلا لضبط الالفاظ وتیسیرا لدرک الحفاظ فاستخرجت من قعر ہذا البحر اشرف جواہرہا واجتنیت من اغصان ریاضہا انفس ازاہرہا وسمیت کتابی ہذا روضۃ الفردوس وبوبتہ علی عشرین بابا کل باب منہا بروایۃ صحابی ولا خیر الا الباب

مدارج فردوس علی ہمدانی روضۃ الفردوس علی ہمدانی

مدارج فردوس دیلمی

الاخر فانه يحتوي على روايات شتى ونسأل الله تعالى ان يوفقني في
اقامه لما يحب ويرضى انه خير موفق ومعين ومصطفی بن عبد اللہ
القسطنطینی در کشف الظنون گفته فردوس الاخبار بماثور الخطاب المخرج على
كتاب الشهاب في الحديث لابن شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فنا
خسرو الهمداني الديلمي المتوفى سنة اوله ان احسن ما نطق به الناطقون
الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشرة آلاف حديث وذكوانه اورد القضاعي
ايضا عشرة آلاف حديث وذكر في الفردوس واتها ورتبها على حروف
المعجم مجردة عن الاسانيد ووضع علامات مخرجه بجانبه وعدد
رموزه عشرون واقتفى السيوطي اثره في جامعه الصغير ثم جمع ولده
الحافظ شهردار المتوفى سنة ۵۵۸ ثمان وخمسين وخمسمائة اسانيد كتاب
الفردوس ورتبها ترتيبا حسنا في اربع مجلدات وسماه مسند الفردوس
وابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي در مقاليد الاسانيد گفته الفردوس
للديلمي اخبرني به قراءة عليه الى على الشيخ نور الدين على بن محمد
بن عبد الرحمن الاجهوري في حرف اللام من فصل لما خلق الله الجنة
بالريحان وحف الريحان بالحناء وما خلق الله شجرة احب اليه من الحناء
الحديث عن عبد الله بن عمر الى تمام حديث لما اسرى بي اتيت على قوم
يزرعون في يوم ويحصدون في يوم كلما حصدوا عاد كما كان قلت
لجبرئيل من هولاء قال هؤلاء المجاهدون في سبيل الله الحديث عن
ابي هريرة واجازة لسائره كل ذلك مرتب ولده الحافظ ابو منصور

للمسند علی الحروف بسندہ الی الحافظ ابی الفضل الجلال السیوطی باجازتہ
من جلال الدین بن الملقن عن ابی اسحق التنوخی عن التقی سلیمن بن حمزة
عن الحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی عن الحافظ ابی
موسی المدینی عن مؤلفہ فذکرہ ونیز اکابر ائمہ سنیہ عالی تبار باحادیث
فردوس الاخبار جابجا احتجاج واستناد می نمایند ابو الفضل جعفر بن ثعلب
الادفوی در کتاب الامتاع باحکام السماع در مقام رد احتجاج محرمین
غنا بآیہ واستفزز من استطعت منہم بصوتک گفتہ وما شحوہ بہ من
ان ابلیس اول من تغنی لو صح لم یکن فیہ حجة فما کل ما فعلہ ابلیس
حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شیرویہ فی کتابہ المسمی
بالفردوس بمأثور الخطاب المرتب علی کتاب الشہاب بسندہ ان ابلیس
اول من حدا ولیس الحداء حراما اتفاقا فان ادعوا ان الدلیل دل علی
علی اباحة الحداء فخرج بدلیل قلنا وقد دل الدلیل علی اباحة الغناء
ولم یثبت من طریق صحیح المنع عنہ ومخفی نماند کہ ادفوی صاحب امتاع
از اکابر علمای اعلام واساطین فخام سنیہ است شیخ جمال الدین عبد الرحیم
بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیہ گفتہ کمال الدین ابو الفضل
جعفر بن عبد اللہ الادفوی وہذہ الاربعة کانت اعلاما علیہ بوضع
والدہ وکان یعرف بکل منہا ولا یعرف احد من العصریین وقع لہ مثل
ذلک وادفو بلدة فی اواخر الاعمال القوصیة قریبة من اسوان کان
المذکور فاضلا مشارکا فی علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما

طارحًا للتكلّف ذا مروة كبيرة صنّف في احكام السّماع كتابًا نفيسًا سمّاه
بالامتاع انبأ فيه عن اطّلاع كثير فانّه كان يميل الى ذلك ميلًا كبيرًا
ويحضره سمع وحدث ودرس قبل موته بايّام يسيرة بمدرس
الحديث الذي انشأه الامير جنكلي بن البابا بمسجده واعاد بالمدرسة
الصالحيّة من القاهرة وكان مقيمًا بها لم يتزوّج ولم يتسرّ لفقدان
داعية ذلك عنده الّا انّه عقد على امرأة لغرض آخر مات قبيل الطاعون
الكبير الواقع في سنة تسع واربعين وسبعمائة وعمره ما بين السّتّين
والسّبعين ودفن بمقابر الصّوفيّة والّذي نعرفه في دفوانها بالدّال
المهملة ونقل الرّشاطي عن النعفوي انّ الّذي يلي الهمزة تاء مثنّاة من
فوق وبعضهم قال بذال معجمة وقياس النّسبة اليها ادفي واعجب عجائب
كه شاه صاحب بمقابله اهل حق ببعض موضوعات بی اصل و خرافات صريح
الهزل كه ديلمی در فضل ثالث جليل النّبل ذكر كرده تشبّث مينمايند و تصريح صريح
بمودن او از مشاهير محدّثين ميكنند بلكه بمزيد جسارت و خلاعت اتّهام معتبر
دانستن او بر شيعيان كرام ميفرمايند و قصبات سبق در ترويج ارواح مسلمه
وسجاح باشار چنين صدق صراح ميربايند چنانچه در باب مطاعن بعد ذكر
مناحی ميفرمايند و ابوشجاع شيرويه ديلمی كه از مشاهير محدّثين سنت و شيعه
نيز او را معتبر ميدانند در كتاب منتقى از ابن عبّاس همين خواب باهمين اسلوب
آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الرّواية است ديلمی در كتاب
منتقی آورده عن حسن بن علي قال ما كنت لا قاتل بعد رؤيا رأيت

منکر صاحب تحفہ
بروایت دیلمی

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واضعًا یدہ علی العرش ورأیت ابابکر واضعًا یدہ علی منکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ورأیت عمر واضعًا یدہ علی منکب ابی بکر ورأیت عثمان واضعًا یدہ علی منکب عمر ورأیت دمًا دونہ فقلت ما ھذا فقالوا دم عثمن یطلب اللہ بہ وروی ابن السمان عن قیس بن عباد قال سمعت علیًا یوم الجمل یقول اللھم انی ابرأ الیک من دم عثمان ولقد طاش عقلی یوم قتل عثمان وانکرت نفسی وجاؤنی للبیعۃ فقلت الا استحیی من اللہ ان ابایع قومًا قتلوا رجلًا قال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا استحیی من رجل تستحیی منہ الملائکۃ وانی لاستحیی من اللہ ان ابایع وعثمن قتیل فی الارض لم یدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس یسألون البیعۃ فقلت اللھم انی مشفق مما اقدم علیہ ثم جاءت عزیمۃ فبایعت قال فقالوا یا امیر المؤمنین فکانما صدع قلبی وروی ھو ایضًا عن محمد بن الحنفیۃ ان علیًا قال یوم الجمل لعن اللہ قتلۃ عثمن فی السھل والجبل وعنہ ایضًا ان علیًا بلغہ ان عائشۃ تلعن قتلۃ عثمان فرفع یدیہ حتی بلغ بھما وجھہ فقال الی ا لعن قتلۃ عثمان لعنھم اللہ فی السھل والجبل مرتین او ثلثًا وروی ھو عن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن وقد ذکر عندہ قتل عثمان فبکی ... بل لحیتہ و... جندب قال دخلت علی حذیفۃ فقال لی ما فعل الرجل یعنی عثمن فقلت اراھم قاتلیہ فقال ان قتلوہ کان فی الجنۃ وکانوا فی النار انتھی پس مقام نہایت تحیر ہست کہ شاہ صاحب بآں ہمہ جور وجفا بمقام اثبات فضل ثالث کثیر الحیا

برچنین روایات شنیعه و حکایات فظیعه که دیلمی بنابر ابتلا بحب خلفا روایت
کرده و شاهصاحب مشارکت کسی از محدثین ولو کان واحدا با دیلمی ابن السمان
و نقل آن سوای روایت خواب اول ثابت نکرده اند دست انداز ند و حدیث
تشبیه را که دیلمی روایت کرده و بسیاری از نحاریر مشاهیر حذاق با او در روایت
آن شریک اند مشابه بتوهین نمایند که سراسر انکار بودن آن از احادیث سنیه
کنند و افاده کنند که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود نیست و لو بسند
ضعیف نیز از قبول حدیث ولایت که دیلمی آنرا بدو طریق نقل کرده و جمی
غفیر و جمعی کثیر از اساطین محدثین ارباب صحاح و مجامیع و مسانید و مناقب
و منهم الشیخ المخاطب القمقام و والده العلام در روایت آن با دیلمی مشارک اند
بمفاد ما تاتیهم آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین اعراض
سازند بلکه گردن کبر با بطال و قدح و جرح آن بمصداق وجادلوا بالباطل
لیدحضوا به الحق افرازند قال الله تعالی و من اصدق من الله قیلا و ان
یروا کل آیة لا یومنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان
یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا و از غرائب دهور آنست که سیف الله ملتانی
حامی مخاطب ثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب قمقام در تمام این افاده مجیره
افهام می نماید یعنی مخاطب اظهار می فرماید که دیلمی از مشاهیر محدثین سنیه است یعنی نزد
و شیعه هم او را معتبر میدانند یعنی نزد شیعه و سنی هردو معتبر است و ملتانی عکس آن
افاده می کند که احادیث دیلمی نزد شیعه و سنی هردو معتبر نیست و هذه عبارة
الملتانی فی تمویه السفیه الذی سماه تنبیه السفیه قوله پس انصاف

روایات ابن السمان

نمایند که راکب سفینهٔ حضرت شیعیان اند که در وقت خوف تقیه می نمایند نقض
کرده تقیه را حرام میدانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد اهل سنت
هم معتبر نیست چه جای آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمك الله الى هذا
التّناقض الظّاهر والتّكاذب الواضح بين الاصل والفرع المقطوع
وتعجّب من هذا التّعاند الفاحش والتناكر اللّائح بين التّابع والمتبوع
ودر بطلان روایاتیکه شاه صاحب برای اثبات فضیلت ثالث از دیلمی وغیر او نقل
فرموده اند از ملاحظه کتاب مستطاب تشیید المطاعن ظاهر و باهر است من
شاء فليرجع اليه وجه دوازدهم از وجوه ردّ ابطال انکار مخاطب با کمال
آنکه ابو محمّد احمد بن محمّد بن علی العاصمی این حدیث شریف را بالفاظ متنوعه و
اسانید متعدده روایت کرده چنانچه در زین الفتی فی شرح سورة هل اتی
که در اوّل آن گفته امّا بعد فقد سألني بعض من اوجبت المودة في الله سبحانه
حقّه وذمامه والزمت نفسي اتحافه اكرامه ان اذكر نكتا من
شرح سورة الانسان واجعل ذلك اليه من غرر الصنائع والاحسان
بعد ما ان لخصت بعض فوائد سورة الرحمن واستخرجت اصولا
في علم القرآن ثم راجعني فيه مرّة بعد اخرى ليكون ذلك له
عظة وذكرى فرأيت الاشتغال باسعافه اولى واحرى مراعاة لحقوقه
وحقوق اسلافه ومبادرة الى انعامه واتحافه ومحاماة
على اوليائه واخلافه فابتدأت بعد الاستخارة معتصما بالله
سبحانه فانه نعم المولى ونعم النصير وراغبا اليه فيما وعد من اجر

فان ذلک علیہ یسیر و هو علی ما یشاء قدیر و لقد کان من اوکد
ما دعانی الیه و اشد ما حدانی علیه بعد الذی قدمت ذکره و بینت
امره ظن بعض الجهلاء الاغثام و الغفلة الذین هم فی البلادة انعام
بنا معاشر الکرام و جماعة اهل السنة و الجماعة بالاحکام انا نستجیز
الوقیعة فی المرتضی رضوان الله علیه و حباه خیر ما لدیه و فی
اولاده ثم فی شیعته و اضداده و کیف نستجیز ذلک و هو الذی قال النبی
صلی الله علیه و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه و هذا حدیث تلقته
الائمة بالقبول و هو موافق للاصول فیما یرد قد کنا وعدنا ان نذکر
طرفا من ذکر مشابهة المرتضی رضوان الله علیه و اشرنا الیه حیث
ذکرنا افتتاح الله سبحانه هذه السورة بحدیث آدم علیه السلام
اذ فی المرتضی رضوان الله علیه مشابهة من ابینا آدم علیه السلام
ثم من بعض الانبیاء علیهم السلام بعده فاولهم آدم علیه السلام ثم
نوح الصفی علیه السلام ثم ابراهیم الخلیل علیه السلام ثم یوسف
الصدیق علیه السلام ثم موسی الکلیم علیه السلام ثم داود ذو الایدی
علیه السلام ثم سلیمان الشاکر علیه السلام ثم ایوب الصابر علیه السلام
ثم یحیی بن زکریا علیه السلام ثم عیسی الروح علیه السلام ثم محمد
المصطفی علیه السلام و انا افرد لکل واحد منهم فصلا مشتملا علی
ما فیه لینظر فیه العاقل فیستدل به علی ما وراءه و الله الموفق
للصواب و الذی یؤید ما ذهبنا الیه من ذکر المشابهة حدیث اخبرنیه

حدثنی احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو جعفر الرازی مستملی ابی یحیی البزار قال حدثنا مسلم عن عبید الله بن موسی العبسی عن ابی عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقة قال اخبرنا ابو الحسین محمد بن احمد بن جعفر الخوری قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید الرازی ح و اخبرنی شیخی احمد بن محمد رحمه الله قال اخبرنا ابو احمد ابراهیم بن علی الهمدانی قال حدثنا ابو جعفر الرازی و سیاق الحدیث لابی الحسین قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن مسلم قال حدثنا عبید الله بن موسی العبسی قال حدثنا ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنا محمد بن یحیی الثقة قال اخبرنا ابو سهل العاصمی ببلخ بقرائتی علیه قال حدثنا ابو بکر بن طرخان قال حدثنا محمد بن صالح بن هانی المکتب الکندی قال حدثنا احمد بن اسد قال حدثنا عبید الله بن موسی عن ابی عمر الازدی عن ابی راشد عن ابی الحمراء قال کنا جلوسا مع النبی صلی الله علیه وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فقال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی آدم فی علمه و نوح فی فهمه

حدیث تشبیہ از زین الفتی فی شرح سورۃ ہل اتی تصنیف عاصمی

وابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی بن ابی طالب و اخبرنی جدی احمد بن ابی جعفر
رحمه الله قال اخبرنا ابو علی الهروی عن ابی عروة قال حدثنا الحسن بن عرفة
العبدی قال حدثنا عمر یعنی ابا حفص الابار عن الحکم بن عبد الملک عن حارث
بن حصیرة عن ابی صادق عن ربیعة بن ناجد عن علی بن ابی طالب قال
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فیک مثل عیسی بن مریم ابغضته یهود
حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزل الذی لیس به ثم
قال علی بن ابی طالب یهلک فی رجلان محب مطر یقرظنی بما لیس فی
ومبغض مفتر یحمله شنآنی علی ان یبهتنی فدلت هذه الاخبار علی حسن
مذهبنا فی ذکر المشابه وعلی انا اقتدینا فی ذلک بالرسول علیه السلام
وکفانا ذلک شرفا وقدوة اذ جعله الله تعالی للمسلمین ذخرا واسوة
فلا یظنن جاهل غبی او ناصب غوی انا ارتکبنا مطایا العدوان
واعتدینا فی طریقنا هذا بعد هذا البیان والله المستعان من شر الزمان
وعلیه التکلان فی مصارع الحدثان ونیز رزین الفتی گفت اخبرنا الحسین بن محمد
البستی قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن المثنی الانصاری قال حدثنی حمید عن انس قال کنا
فی بعض حجرات مکة نتذاکر علیا فدخل علینا رسول الله صلی
الله علیه فقال ایها الناس من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی زهادته
والی محمد و بهائه والی جبرئیل و امانته والی الکوکب الدری والشمس

الضحی والقمر المضئ فلیتطاول ولینظر الی هذا الرجل واشار الی علی بن
ابی طالب فهذا العاصم لاساس اثبات هذه الفضیلة الجلیلة راسم
ولنواصی المستبصرین بسمة المعرفة واسم ولبناء الانکار الجالب للخسار
هادم وبطرقة الحق داض لراس کل متعصب غاشم ولاشراك الاضلال و
التسویل والازلال والتلمیع هاشم وبالعجز عن التفوه ببنت شفة لکل
مجادل متحامل واصم مثبت ان الجاحد المتواقح علی ابناء راقم و وجه
سیزدهم از وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب باکمال آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن
ابراهیم النطنزی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب خصائص
علویه علی ما نقل عنه گفته عن ابی الحمراء مولی رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال کنا حول النبی صلی الله علیه وسلم فطلع علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن
ابی طالب انتهی فهذا ابو الفتح النطنزی الماهر فتح باب الحق الظاهر بروایة
هذا الحدیث الشریف الذی هو لظی کل معاند مکابر کاشح فلم یبق لاحد
من ارباب الانصاف مجال للهمز ومساغ للطعن والطنز بعد سماع روایة
النطنزی البری من الغمز و نطنزی از اکابر علماء امجاد واجله فضلاء نقاد است
عبد الکریم سمعانی در انساب در نسبت نطنزی گفته ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم
النطنزی افضل من بخراسان والعراق فی اللغة والادب والقیام بصنعة
الشعر قدم علینا بمرو سنة احدی وعشرین و قرأت علیه طرفا صالحا

من الادب و استفدت منه و اغترفت من بحره ثم لقيته بهمدان ثم قدم علينا ببغداد غير مرة في مدة مقامي بها و ما لقيته الا و كتبت عنه و اقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز و ابا علي الحداد و غانم بن نصر البرجي و ببغداد ابا القاسم بن بيان الرزاز و ابا علي بن نبهان الكاتب و طبقتهم سمعت منه اخيرا هم و الحديث ازين عبارت واضح و لائح است که نطنزی شیخ و استاد سمعانی ست و او افضل اهل خراسان ست در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بر او ادب خوانده و از و استفاده نموده و نیز ظاهر ست که سمعانی گاهی با و ملاقات نه کرده مگر اینکه از و کتابت و اقتباس نموده و اخبار بر او سماع حدیث فرموده و کفی بذلك دلالة علی علو قدره و سمو فخره و عظمة شانه و رفعة مكانه و ابن النجار عالی تبار بمدح نطنزی در تاریخ بغداد علی ما نقل السيد علي بن طاوس طاب ثراه في كتاب اليقين گفته كان نادرة الفلك و نابغة الدهر و فاق اهل زمانه في بعض فضائله و صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدي در وافي بالوفيات گفته محمد بن علي بن ابراهيم بن ابي الفتح الكاتب النطنزي كان من بلغاء اهل النظم و النثر ساقر البلاد و لقي الاكابر و كان كثير المحفوظ محب العلم و السنة و مكثر الصدقة و الصيام و نادم الملوك و السلاطين و كانت له وجاهة عظيمة عندهم و كان تياها عليهم متواضعا لاهل العلم سمع الحديث الكثير باصبهان و خراسان و بغداد و لم يتمتع بالرواية وجه چهاردهم آنکه ابو المجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی بعض مضمون

مدح نطنزی

له الشیخ ابا نصر ...

انحاف ...

بیان ...

ابطال ... انکار ...

اینحدیث شریف نظم نموده و آن دلالت صریحه بر ثبوت اینحدیث دارد چنانچه در
کتاب حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه بمدح جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته است عالمی بود همچو نوح استاخ ٭ عالمی بود همچو روح فراخ ٭ دل او عالم
معانی بود ٭ لفظ او آب زندگانی بود ٭ حدیث التشبیه حتما وجوباً
و اقلاق فاضرم نار الجوی و الکمد فی قلوب الجاحدین المقتفین لآثار الذین
قالوا فی حق الوحی الصادق ان هذا الا اختلاق و مخفی نماند که بضیاء
مفاخر و سناء مآثر حکیم سنائی آفاق و اکناف موتلق و متاجج و بنفحات محاسن
و مکارم او ارجاء و اطراف متارج و بحار اسفار اعلام کبار بسیول مدائح او
متموج است عبد الرحمن بن احمد جامی در نفحات الانس گفته حکیم سنائی غزنوی
قدس سره کنیت و نام وی ابو المجد مجدود بن آدم است وی با پدر شیخ رضی الدین
علی لالا ابناء عم بوده اند از کبرای شعرای طائفه صوفیه است و سخنان وی را باستشهاد
در مصنفات خود آورده اند و کتاب حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان
اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع است از مریدان
خواجه یوسف همدانی است و سبب توبه وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل
زمستان بعزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار بیرون آمده بود از غزنین و سنائی
در مدح وی قصیده گفته بود میرفت که بعرض رساند بدر گلخنی رسید که یکی از
مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود بلای خوار زیرا که پیوسته لای
شراب خوردی در انجا بود آوازی شنید که با ساقی خود میگفت که پر کن قدحی
بکوری چشم محمودک سبکتگین تا بخورم ساقی گفت محمود مردی غازیست و پادشاه اسلام

گفت مردکی بس ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی درآمده است در حیز ضبط
در نیاورده میرود که مملکت دیگر گیرد یک قدح گرفت و بخورد باز گفت پر کن
قدحی دیگر بکوری سنائی شاعر ساقی گفت سنائی مرد فاضل و لطیف طبع است
گفت وی اگر لطیف طبع بودی بکاری مشغول بودی که ویرا بکار آمدی گزافی
چند در کاغذی نوشته که بهیچ کار وی نمی آید و نمیداند که ویرا برای چه کار
آفریده اند سنائی چون آنرا شنید حال بروی متغیر گشت و بتنبیه آن لایخوار
از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد
در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکور است که خواجه حکیم سنائی
در وقتی که محتضر بود در زیر زبان چیزی میگفت حاضران گوش پیش دهانش
بردند این بیت میخواند بازگشتم زانچه گفتم زانکه نیست ٭ در سخن معنی و در معنی
سخن ٭ عزیزی آنرا شنید گفت عجب حالیست که در وقت بازگشتن از سخن
نیز بسخن مشغول بوده است وی همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت
اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت آن بود که بزیارت و
ملازمت وی رود شیخ مکتوبی بوی نوشته مشتمل بر بعضی لطائف الی ان قال
تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرین و خمسمائة بوده است
و بعضی تاریخ وفات را همین نوشته اند والله تعالی اعلم و از افاده خود
مخاطب باهر نیز کمال جلالت و عظمت و مقبولیت او نزد سنیه ظاهر است چنانچه در باب
دوم همین کتاب تحفه گفته کید سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبار سنیان
الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان

وزن و قافیه و لغت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهلسنت بنا بر خفت و خجالت خود این ابیات را حذف و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهلسنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار امام شافعی اینست یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض سحرا اذا فاض الحجیج الی منی فیضا کملتطم الفرات الفائض ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی و غرض امام شافعی ازین ابیات مقابله نواصب که بسبب حب اهلبیت مردم را نسبت برفض میکردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بآنها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته قف ثم ناد فانني لمحمد و وصیه و بنیه لست بباغض اخبرهم انی من النفر الذی بولاء اهل البیت لیس بناقض و قل ابن ادریس بتقدیم الذی قدموه علی علی ما رضی و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست بیک دو شعر گدائی ایشان را شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید وجه پانزدهم از وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب مسند الفردوس گفته اخبرنا ابی حدثنا مکی بن دکین القاضی حدثنا

تصریح مخاطب بتعصب اهل حکیم سنائی با اهلسنت

چون بنام امام شافعی ابیات مذکوره بر اصحاب از اهل الحق این را ادعای اهلبیت التفات ندارند امام علیه السلام

تصریح مخاطب باینکه بنای کار حکیم سنائی و مولوی روم وغیرهما ایشان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت

علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندی حدثنا عبد الله بن
محمد بن الحسن مولی بنی هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا
احمد بن ابی هاشم النوفلی حدثنا عبد الله بن عبید الله بن موسی حدثنا
کامل ابو العلاء عن ابی اسحق السبیعی عن ابی داود عن نفیع عن ابی الحمراء
مولی النبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی
زهده فلینظر الی هذا المقبل فاقبل علی و یظهر از روایت شهردار این حدیث
من عبارة اخطب خوارزم ایضاً فانظر فالحمد لله اللطیف القدیر حیث
ثبت هذا الحدیث الشریف الشهیر بروایة هذا النحریر الکبیر و وضح
ان المبطلین و الرادین انما اغتالهم وساوس الغرور و المستکبر علی
العلیم الخبیر حیث اقدموا علی تکذیب مثل هذا الحق المستنیر و ابو منصور
شهردار از ائمه کبار و مشاهیر حفاظ جلیل الاخطار و اجله محدثین عظیم الاقدار
و موصوف بغایت اعتماد و اعتبار است و فضل و جلالت او کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار و محامد و مدائح او شائع و ذائع در اقطار و امصار و مذکور و مدون
در کتب و اسفار ذهبی در عبر در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه گفته شهردار بن الحافظ
شیرویه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی کان
حافظاً عارفاً بالحدیث فهما عارفاً بالادب ظریفا سمع اباه و عبدوس
بن عبد الله و مکی السلار و طائفة و اجاز له ابو بکر بن خلف الشیرازی
و عاش خمساً و سبعین سنة و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه

کبرى گفته قال ابن السمعانى كان حافظاً عارفاً بالحديث فهماً عارفاً بالادب ظريفاً
خفيفاً لازماً مسجده متبعاً اثر والده فى كتابة الحديث وسماعه وطلبه
رحل الى اصبهان مع والده ثم الى بغداد وسمع اباه وابا الفتح عبدوس
بن عبدالله ومكى بن منصور الكرخى واحمد بن نصر الاعمش الخ وجمال الدين
عبدالرحيم بن الحسن بن على الاسنوى در طبقات شافعيه بعد ذكر ترجمه شيرويه ديلمى
گفته واما ولده فيقال له شهردار ويكنى ابا منصور كان محدثاً عارفاً
بالادب ظريفاً لازماً مسجده خرج اسانيد الكتاب والده المسمى
بالفردوس ورتبه ترتيباً حسناً وسمى الفردوس الكبير وولد سنة
ثلث وثمانين واربعمائة قاله ابن الصلاح ولم يذكر له وفاة وتقى الدين
ابوبكر بن احمد الاسدى در طبقات شافعيه گفته شهردار بن شيرويه بن شهردار
بن شيرويه ابو منصور بن ابى شجاع الديلمى كان محدثاً عارفاً بالادب
ظريفاً خرج اسانيد لكتاب والده المسمى بالفردوس فى ثلث مجلدات
ورتبه ترتيباً حسناً وسمى الفردوس الكبير ولد سنة ثمان وثلاثين
واربعمائة وتوفى فى رجب سنة ثمان وخمسين وخمسمائة وابو مهدى عيسى
بن محمد الثعالبى در مقاليد الاسانيد گفته نبذة من خبره قال الذهبى
هو الامام الحافظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى ينتهى
نسبه الى فيروز الديلمى الضحاك قال ابن السمعانى كان ابو منصور
حافظاً عارفاً بالحديث فهماً عارفاً بالادب ظريفاً خفيفاً لازماً
مسجده متبعاً اثر والده فى كتابة الحديث وسماعه وطلبه رحل

الی اصبهان مع والده سنة خمس و خمسمائة ثم رحل الی بغداد سنة سبع و
ثلاثین سمع اباه و مکی بن منصور الکرخی و ابا محمد الدونی و ابا بکر بن بجویه وله
اجازة من ابی منصور بن الحسین المقری کان یجمع اسانید کتاب الفردوس لوالده
و رتبه ترتیبا عجیبا حسنا و قد فرغ منه و هذا به نقحه روی عنه ابنه ابو مسلم
احمد و طائفة توفی سنة ثمان و خمسین و خمسمائة رحمه الله و نیز شاه صاحب
در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی باخذ و انتحال عبارت مقالید حسب دأب خود گفته و پسر او
شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن
از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب نیز
خوب میدانست و مرد سبک روح و عابد بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالبا
بشغل استماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید و در طلب علم حدیث با والد خود شریک
بود و در سفر اصفهان سال پانصد و پنج همراه او بود و بغداد خود رفته در سال سی و هفت
بعد از موت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرخی
و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن بجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده و ترتیب
کتاب فردوس که پدر وضع او داده و اسانید این کتاب المحنت تمام جمع کرده
و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی
و جماعت دیگر از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال
پانصد و پنجاه و هشت است و نسب این خاندان بفیروز دیلمی میرسد که قاتل
اسود عنسی بود در حق او جناب رسالت صلعم فرموده فاز فیروز و او صحابی ست
وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال انکار مخاطب وجیه آنکه

ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المعروف باخطب خوارزم این حدیث شریف را
بطرق متعدده روایت نموده چنانچه در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی باین اسناد
اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال
اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن
الحسین البیهقی الخ گفته وبهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال
اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی التاریخ قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد
بن سعید قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن موسی العبسی
قال حدثنا ابو عمر الازدی عن ابی راشد الحبرانی عن ابی الحمراء قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه
فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا
الاسناد والله اعلم و نیز در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی از شهردار دیلمی گفته
اخبرنی شهردار هذا اجازة اخبرنی ابی حدثنا مکی بن دکین القاضی حدثنا
علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندی حدثنا عبد الله بن محمد
بن الحسین موسی بن هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا احمد بن ابی
هاشم النوفلی حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا کامل ابو العلاء عن ابی
اسحاق السبیعی عن ابی داود عن نفیع عن ابی الحمراء مولی النبی صلی الله علیه
وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی موسی فی شدته والی عیسی فی زهده فلینظر الی هذا المقبل

روایت خطیب خوارزم حدیث تشبیه را بطرق متعدده

فاقبل علی سوید الخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا اجازة
قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانی اجازة
عن الشریف ابی طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ
ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورك الاصبهانی قال حدثنا محمد بن احمد
بن ابراهیم قال حدثنا الحسین بن علی الحسینی السلولی قال حدثنی سوید بن
مسعر بن یحیی بن حجاج النهدی قال حدثنا ابی قال حدثنا شریك عن ابی
اسحق عن الحارث الاعور صاحب رایة علی قال بلغنا ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان فی جمع من اصحابه فقال اریکم آدم فی علمه و نوحا فی
فهمه و ابراهیم فی حکمته فلم یکن باسرع من ان طلع علی فقال ابو بکر
یا رسول الله اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا الرجل من
هو یا رسول الله النبی صلی الله علیه وسلم الا تعرفه یا ابا بکر
قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر بخ
بخ لك یا ابا الحسن و این مثلك یا ابا الحسن انتهی فهذا ابو المؤید موفق بن
احمد اید الحق تاییدا و وفق لنصرة الصدق و سدد لذلك تسدیدا
حیث روی هذا الحدیث الشریف من ثلث طرائق عن خیر الخلائق علیه
و آله الف سلام و تحیة ما ذر شارق و عده من المناقب الفاخرة و
الفضائل الباهرة التی قال فی صدر کتابه فی حقها انها یسیر من کثیر
فهتك صلاة الکذب و المین و اقحم المنکرین فی سکوات الحین و ابان ان
جحودهم عین الشطط و الشین و انه ناش من تسلط الهوی الوین

مدائح خطیب

واخطب خوارزم از عاظم فقها واجله نبها واعاظم فضلا وافاخم کملا واز ثقات مشاهیر
واثبات نحاریر وصدور اکابر ومعروفین ذوی المفاخر ومعتمدین ارباب المآثر است
واساطین اعیان وجهرهٔ عالیشان مثل عماد الدین ابو عبد الله محمد بن محمد الکاتب
الاصفهانی وابو الفتح ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی ومحمد بن محمود بن الحسن
بن هبة الله بن المحاسن المعروف بابن النجار وابو الولید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی
وابو الصفا صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی وابو الوفا عبد القادر بن محمد
بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشی وتقی الدین ابو الطیب محمد بن ابی العباس احمد بن
علی الفاسی المکی وجلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی وشهاب الدین
احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل ومحمود بن سلیمان الکفوی او را بمحامد
عظیمه ومناقب فخیمه وفضائل باهره ومدائح فاخره ستوده اند وجمعی از اعلام
احبار وافاضل عالی تبار از اخطب خوارزم در کتب خود نقلها آورده اند مثل محمد بن
یوسف الکنجی ومحمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندی ومحمد بن ابراهیم بن علی المعروف
بابن الوزیر الصنعانی ونور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ
المالکی وابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی الحسنی وشهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی
المکی وکمال الدین بن فخر الدین الجهرمی واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر وعبد الله بن
محمد المطیری ومولوی ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی ومولوی حیدر علی المعاصر

اما مدح وثنای عماد الدین کاتب محمد بن محمد اصبهانی اخطب خوارزم را پس در کتاب
خریدة القصر وجریدة اهل العصر علی ما نقل عنه گفته خطیب خوارزم ابو المؤید
الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی من الافاضل الاکابر فقهاً وادباً

مدح عماد الدین الکاتب خطیب را در خریدة القصر

مدائح اخطب

والاماثل الاکابر حسباً و نسباً و فضل و فقاہت و نبالت و مہارت و حذاقت و وثوق و اشتہار و اعتماد و اعتبار عماد کاتب عالی فخار مستغنی از تبیین و اظہار و بعضی از فضائل او بر ناظر وفیات الاعیان ابن خلکان و عبر و دول الاسلام ذہبی و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا و تتمۃ المختصر ابن الوردی و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات شافعیہ اسنوی و طبقات شافعیہ سبکی و طبقات شافعیہ اسدی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان مخفی نیست اما مدح و ثنار ابو الفتح ناصر بن عبد السید مطرزی حنفی اخطب خوارزم را پس بتتبع ایضاح شرح مقامات حریری تصنیف مطرزی مخفی نیست کہ گاہی او را بامام اجل علامہ وصف مینماید و گاہی بمولای الصدر السعید الشہید صدر الصدور و گاہی بصدر الائمہ و اخطب خطباء خوارزم ملقب مینماید و گاہی مولای الصدر العلامہ و گاہی مولای الصدر الکبیر در حق او اطلاق میکند و جابجا استناد و استدلال و احتجاج بروایات و افادات او مینماید در ایضاح گفتہ فمما یدل علی ان ہذہ ای اویس القرنی ما اخبرنی بہ الامام الاجل العلامۃ ابو المؤید موفق بن احمد المکی قال اخبرنا الشیخ ابو الغنائم محمد بن علی النرسی العدل نا الشریف ابو عبد اللہ محمد بن علی بن عبد الرحمن العلوی الحسینی نا احمد بن علی بن العطا المقری قرأۃ ثنا علی بن احمد بن عمر و ثنا محمد بن منصور المقری ثنا محمد بن علی بن خلف ثنا حسین الاشقر ثنا خالد بن الحسین عن جل عن اسید بن عمر و قال کان اویس القرنی اذا امسی اخذ قطیفۃ فغطی بہا راسہ و رجلیہ و تصدق بفضلہا و ینظر الی قوتہ فیعزلہ و یتصدق بفضلہ و یقول

ایضاح النفع الرابع العراقی ۱۲

روایت کردن مطرزی از اخطب و ذکر بزید تعظیم و تبجیل

اللهم من کان امسی عاریا او جائعا فلیس له عندی فضل و نیز در ایضاح گفته
ومما یدل علی کثرة عبادته ما اخبرنی به مولای ایضا بهذا الاسناد
الی محمد بن منصور ثنا عبدالله بن ابی زیاد ثنا سیار ثنا جعفر بن سلیمان
عن ابراهیم بن عیسی السکونی قال قال اویس القرنی لاعبدن الله فی الارض
کما تعبده الملائکة فی السماء فکان اذا استقبل اللیل قال یا نفس اللیلة
القیام فیصف قدامیه حتی یصبح ثم یستقبل اللیلة الثانیة فیقول یا نفس
اللیلة الرکوع فلا یزال راکعا حتی یصبح ثم یستقبل اللیلة الثالثة فیقول
یا نفس اللیلة السجود فلا یزال ساجدا حتی یصبح و نیز در ایضاح گفته واما
قوله واحد جناحی الدنیا فقد اخبرنی مولای الصدر السعید الشهید
صدر الصدور ابو المؤید موفق بن احمد المکی اجازة انا الشیخ ابو الغنائم
محمد بن علی النرسی المعدل انا الشریف ابو عبدالله محمد بن علی بن عبدالله
العلوی الحسینی انا علی بن الفضل الدهقان انا محمد بن یزید الرطاب قال
قال ابراهیم بن محمد الثقفی وسمعنا اهل البصرة افتخروا بما یذکر عن ابی هریرة
ان الدنیا مثلت علی صورة طائر فالبصرة و مصر جناحان فاذا خربا
وقع الامر الخ و نیز در ایضاح گفته حدثنا صدر الائمة اخطب خطباء خوارزم
موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی قال اخبرنی السید الامام المرتضی ابو الفضل
الحسینی فی کتابه الی من مدینة الری جزاه الله عنی خیرا اخبرنا السید
ابو الحسن علی بن ابی طالب الحسینی السیبی فی قراءتی علیه اخبرنی الشیخ العالم
ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عیسی السمان الرازی اخبرنا الشیخ العالم

مطاعن اخطب

ابوسعيد محمد بن احمد بن الحسين النيسابوري اخبرنا محمد بن علي بن جعفر
الاديب بقراءتي عليه حدثني المعافا بن زكريا ابو الفرج عن محمد بن احمد
بن ابي الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن يوسف بن موسى القطان عن
جرير عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل
علي بن ابي طالب ونيز در ايضاح گفته اخبرني مولاي الصدر عن فخر خوارزم
انه قال في قولهم نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن قيل وقال هو من قولهم قيل
كذا وقال فلان كذا الخ ونيز در ايضاح گفته اخبرني مولاي الصدر العلامة
قال قال فخر خوارزم ضرب المزامير مثلا لحسن صوت داود وحلاوة نغمته الخ
ونيز در ايضاح گفته سمعت مولاي الصدر الكبير العلامة يقول سمعت فخر
خوارزم يقول لما كان ليلة ولد فيها رسول الله ارتجس ايوان كسرى فسقطت
منه اربع عشرة شرفة وخمدت نار فارس وغاضت بحيرة ساوة الخ
ونيز در ايضاح گفته وقوله اضاعوني واي فتى اضاعوا تضمين وهو لامية
ابن ابي الصلت وتمامه ليوم كريهة وسداد ثغر ويروى انه كان
لابي حنيفة جار فاسق يتغنى كثيرا بهذا البيت فاتفق ان خرج ذات
ليلة سكران فاخذه العسس وحبس فلما سمع ذلك ابو حنيفة نهض اليه
مسرعا من الغد وتكلم فيه حتى اطلق من الحبس فلما ادخله منزله
قال هل اضعناك فاخذ بيده وتاب ببركات سعيه وسمعت
هذه الحكاية على مولاي الصدر في مناقب ابي حنيفة باسناده الى

ابی یوسف بلفظ قریب بما ذکرت و مدائح عظیمه و محامد فخیمه و مناقب جلیله و
فضائل جمیله مطرزی تحریر متتبع ناظر وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآۃ الجنان
یافعی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و اثمار جنیه علی قاری و ابجد العلوم مولوی
صدیق حسن خان معاصر محتجب نیست اما مدح و ثنا و وصف و اطرای عالم جلیل الفخار
ابن النجار اخطب خوارزم را پس در تذییل خود بر تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السید
الجلیل علی بن طاوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته موفق بن احمد المکی کان
خطیب خوارزم وکان فقیها فاضلا ادیبا شاعرا بلیغا من تلامذة
الزمخشری و ابن النجار از اساطین کبار و ائمه عالی نجار و جهابذه و الاثبات
و مناقب و محامد او سابقا در مجلد طیر مذکور شد اما تبجیل و تعظیم و تکریم و تفخیم ابو المؤید
محمد بن محمود خوارزمی اخطب خوارزم را و احتجاج و استدلال و استناد بروایات
و افادات او پس در جامع مسانید ابی حنیفه بعد ذکر قول منسوب بشافعی الناس عیال ابی
حنیفة فی الفقه گفته وقد نظم هذا المعنی اخطب الخطباء شرقا و غربا ابو المؤید
المکی الخوارزمی علی ما انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق المکی
الخوارزمی قال انشدنی الصدر العلامة اخطب خطباء الشرق و الغرب
صدر الائمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی لنفسه فی عدة ابیات
له یمدح بها اباحنیفة رض ائمة هذه الدنیا جمیعا بلا ریب عیال ابی حنیفة
و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین بن احمد
بن مؤید بن موفق المکی الخوارزمی قال انشدنی جدی الصدر العلامة اخطب خطباء
الشرق والغرب ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رحمه الله لنفسه ع

تاریخ ابن نجار

مدح ابن نجار اخطب خوارزم را در ذیل تاریخ بغداد و تصنیف بعض

استناد محمد بن محمود خوارزمی باخطب خوارزم و ثنای او بر او و تفخیم و تبجیل

ایا جبلی نعمان ان حصاکما، لتحصی ولا تحصی فضائل نعمان؛ جلائل کتب الفقه
طالع تجد بها، دقائق نعمان شقائق نعمان؛ و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفته
وانشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن المؤید المکی الخوارزمی قال
انشدنی الصدر العلامة صدر الائمة ابو المؤید الموفق بن احمد المکی لنفسه؛
رسول الله قال سراج دینی، وامتی الهداة ابو حنیفة، غدا بعد الصحابة
فی الفتاوی، لاحد فی شریعته خلیفة، سدی دیباج فتیاه اجتهاد، ولحمته
من الرحمن خیفة، و نیز خوارزمی گفته انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین
احمد بن مؤید قال انشدنی الصدر العلامة صدر الائمة ابو المؤید الموفق
بن احمد المکی الخوارزمی لنفسه؛ غدا مذهب النعمان خیر المذاهب؛ کذا القمر
الوضاح خیر الکواکب؛ تفقه فی خیر القرون مع التقی، فمذهبه لا شک
خیر المذاهب؛ و نیز در جامع مسانید گفته و قد ذکر خطیب خطباء خوارزم صدر
الائمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی فی مناقب ابی حنیفة رضی الله عنه
سبعمائة وثلاثین رجلا من مشایخ المسلمین فی الآفاق واقطار الارضین
ممن رووا عنه رضی الله عنه و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفته واما
النوع السادس من مناقبه ای مناقب ابی حنیفة وفضائله التی تفرد بها
التلمذ عند اربعة آلاف من شیوخ ائمة التابعین ومن بعدهم
فالدلیل علیه ما اخبرنا جماعة من ثقات المشایخ عن الصدر العلامة
اخطب خطباء خوارزم صدر الائمة ابی المؤید موفق بن احمد المکی عن ابی
حفص عمر بن الامام ابی الحسن علی الزمخشری عن والده رحمه الله انه قال

وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابی حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعی رض ففضل كل طائفه صاحبها الخ و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته النوع السابع من مناقبه ای مناقب ابی حنيفة التی تفرد بها انه ما اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده والدليل عليه ما ذكره صدر الائمة ابو المؤيد موفق بن احمد المكی قال اخبرنی الامام العلامة ركن الاسلام ابو الفضل عبد الرحمن بن اميرويه قال انا قاضی القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليمانی فی ترجيح مذهب ابی حنيفة رضی الله عنه علی سائر المذاهب فی كلام طويل فصيح بليغ الی ان قال هو امام الائمة سراج الامة ختم الله السابق الی تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالی بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالی لهذه الامة ما لم يجتمع فی عصر من الاعصار فی الاطراف والاقطار و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته الباب الاول فی ذكر شئ من فضائله التی تفرد بها اجماعاً فنقول وبالله التوفيق مناقبه وفضائله كالحصی لا تعد ولا تحصی ولا يمكن ان تستقصی لكن من فضائله خاصة التی تفرد بها ولم يشاركه احد من بعده فيها يمكن احصاؤها وضبطها فی انواع عشرة الاول فی الاخبار والآثار المروية فی مدحه دون من بعده الثانی فی انه ولد فی زمان الصحابة والقرن الذی شهد مع رسول الله صلی الله عليه وسلم دون من بعده الخ و در بیان نوع اول گفته اما الاول فقد اخبرنی الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكی الی ان قال

ترجمه اخطب

الخوارزمی بعد نقل عدة اخبار موضوعة و روایات مصنوعة
وقد انبأنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی الخوارزمی
عن جده صدر الائمة ابی المؤید الموفق بن احمد المکی عن عبد الحمید بن احمد البراتقینی
عن الامام محمد بن اسحاق السراجی الخوارزمی عن ابی جعفر عمر بن احمد الکرابیسی عن ابی
الفتح محمد بن الحسن الناصحی عن الزاهد ابی محمد الحسن بن علی بن محمد عن ابی سهیل
عبد الحمید بن محمد الطوافی عن ابیه عن ابی القاسم یونس بن الطاهر البصری
عن ابی النصر احمد بن الحسین الادیب عن ابی سعید احمد بن محمد بن بشر عن
محمد بن یزید عن سعید بن بشر عن حماد عن رجل عن نافع عن ابن عمر
رضی الله عنه تبارک و تعالی و تقدس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یظهر من بعدی رجل یعرف بابی حنیفة یحیی الله سنتی علی یدیه و بعد
این روایت مجعوله مفتعله روایات عدیده مختلفه باسناد اخطب در مدح ابی حنیفه
نقل کرده ازین عبارات عدیده ظاهر است که ابو المؤید خوارزمی بافادات و روایات
موفق بن احمد که اخطب خوارزم است برای اثبات فضل ابو حنیفه احتجاج و استدلال می‌نماید
و جابجا مدح و ثناء وصف اخطب بمدائح جلیله و مناقب جمیله وارد می‌نماید و ابو المؤید
محمد بن محمود باوصاف عظیمه و مناقب فخیمه محمود است و محامد سنیه و مفاخر بهیه و مآثر
علیه و مناقب مضیه او در کتب ائمه اعلام مسطور و نقل از ابو المؤید و استناد بافادات
جابجا در کتب اکابر سنیه موجود محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته
الشیخ الامام ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد بن الحسن الخوارزمی الخطیب
ولد سنة ثلاث وستمائة وتفقه علی منشئ النظر الاستاد نجم الملة والدین

و نیز گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو ... اسمعیل بن محمد بن یحیی الخوارزمی اجازة قال اخبرنا الصدر العلامة صدر الائمة ابو المؤید موفق بن احمد المکی قال اخبرنی الامام ابو المحاسن الحسن بن ... اخبرنا ابو اسحق ابراهیم بن اسمعیل ... الصفار الخ

طاہر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم و قدم بغداد و سمع بہا و حدث بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتہا بعد اخذ التتار لہا ثم ترکہا و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور و رجع علی طریق دیار مصر و قدم دمشق ثم عاد الی بغداد و درس بہا الی ان مات سنۃ خمس و خمسین و ستمائۃ و عبد القادر بن محمد در جواہر مضیئۃ گفتہ محمد بن محمود بن حسن الامام ابو المؤید الخوارزمی الخطیب مولدہ سنۃ ثلاث و تسعین و خمسمائۃ تفقہ علی الامام طاہر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم قدم بغداد و سمع بہا و حدث بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتہا بعد اخذ التاتار لہا ثم ترکہا و قدم بغداد حاجا ثم حج و جاور و رجع علی طریق دیار مصر و قدم دمشق ثم عاد الی بغداد و درس بہا و مات بہا سنۃ خمس و خمسین و ستمائۃ و مصطفی بن عبد اللہ بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون گفتہ مسند الامام الاعظم ابی حنیفۃ نعمان بن ثابت الکوفی المتوفی سنۃ خمسین و مائۃ رواہ حسن بن زیاد اللؤلؤی و رتب المسند المذکور الشیخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی بروایۃ الحارثی علی ابواب الفقہ و لہ علیہ الامالی فی مجلدین و مختصر المسند المسمی بالمعتمد لجمال الدین محمود بن احمد القونوی الدمشقی المتوفی سنۃ سبعین و سبعمائۃ ثم شرحہ و سماہ المستند فی جمع زوائدہ ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی المتوفی سنۃ خمس و ستین و ستمائۃ اولہ الحمد للہ الذی سقانا بطولہ من اصفی شرائع الشرائع الخ و نیز در کشف الظنون بعد ذکر اختصار اسماعیل بن عیسی اوغانی جامع مسانید خوارزمی را گفتہ و اختصرہ ایضا الامام ابو البقاء احمد بن ابی الضیا محمد القرشی العدوی المکی المتوفی سنۃ اولہ الحمد للہ رب العالمین الخ

عدد السنین متروک فی الاصل ۱۲

اثبات ثقہ بودن خطیب خوارزمی

ترجمہ ابو المؤید خطیب خوارزمی از جواہر مضیئۃ عبد القادر

فهذا مختصر مسند الامام الاعظم الذی جمعه الامام ابو المؤید الخوارزمی
حذفت الاسانید منه و ما کان مکررا عنه سمیته المستند فی مختصر المسند
و تاج الدین در بیان در کفایة المتطلع گفته کتاب جمع المسانید للامام الاعظم ابی
حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی رضی الله تعالی عنه تالیف العلامة الخطیب
قاضی القضاة ابی المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی رحمه الله تعالی و نیز
عن الفقهاء الحنفیین الخ اما مدح و ثنای عبد القادر بن محمد حنفی خطیب خوارزم را پس در
کتاب جواهر مضیه فی طبقات الحنفیه که ذکر آن در کشف الظنون باین نهج نموده طبقات
الحنفیة اول من صنف فیه الشیخ عبد القادر بن محمد القرشی المتوفی سنة ۷۷۵
خمس و سبعین و سبعمائة صاحب الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیة کما
قال فی خطبته و لم ار احدا جمع طبقات اصحابنا و هو امر لا یحصی فی جمعها
بامداد الشیخ قطب الدین عبد الکریم الحلبی و ابی العلاء البخاری و ابی الحسن السبکی
و ابی الحسن علی الماردینی فصار شیئا کثیرا من التراجم و الفوائد الفقهیة
میفرماید الموفق بن احمد بن محمد بن المکی خطیب خوارزم استاذ ناصر بن عبد الله
صاحب المغرب ابو المؤید مولده فی حدود سنة اربع و ثمانین و اربعمائة ذکره
القفطی فی اخبار النحاة ادیب فاضل له معرفة فی الفقه و الادب و روی مصنفات
محمد بن الحسن عن عمر بن محمد بن احمد النسفی و مات رحمه الله تعالی سنة
ثمان و ستین و خمسمائة و اخذ علم العربیة عن الزمخشری و عبد القادر صاحب
فضل زاهر و نبل باهر و حائز جلائل مآثر و حاوی معالی مفاخر است محمود بن سلیمان
کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل و النحریر الکامل عبد القادر

مدائح عبد القادر حنفی از روایت اخطب خوارزم

بن محمد بن نصر الله بن سالم ابی الوفا القرشی کان عالما فاضلا جامعا للعلوم له
مجموعات و تصانیف و تواریخ و محاضرات و توالیف ولد سنة ست و سبعین و سبعمائة
واخذ العلوم عن جماعة کثیرة منهم علاء الدین الترکمانی و والده قاضی القضاة
شمس الدین و فخر الدین عثمان الماردینی الترکمانی و الد علاء الدین الترکمانی
و هبة الله الترکمانی و غیر ذلك وسمع و حدث و افتی و درس و صنف کتاب
العنایة فی تخریج احادیث الهدایة والطرق والوسائل فی تخریج احادیث
خلاصة الدلائل و یسمیه ایضا المجموع و شرح معانی الآثار للطحاوی و کتاب الدرر
المنیفة فی الرد علی ابن ابی شیبة عن الامام ابی حنیفة و کتاب ترتیب تهذیب
الاسماء واللغات و کتاب البستان فی فضائل النعمان و کتاب الجواهر المضیة
فی طبقات الحنفیة و مختصر فی علوم الحدیث و مسائل مجموع فی الفقه و
قطعة من شرح الخلاصة فی مجلدین و تفسیر آیات و فوائد سمع منه واخذ عنه المولی
الفاضل قاسم بن قطلوبغا صاحب تلخیص [illegible] مات سنة خمس و سبعین
و سبعمائة رحمه الله تعالی و عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در حسن المحاضرة فی اخبار
مصر والقاهرة گفته عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محیی الدین
ابو محمد بن ابی الوفا القرشی درس و افتی و صنف شرح معانی الآثار و طبقات
الحنفیة و شرح الخلاصة و تخریج احادیث الهدایة و غیر ذلك ولد
سنة ست و تسعین و ستمائة و مات فی ربیع الاول سنة خمس و سبعین
و سبعمائة و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته عبد القادر
بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محیی الدین ابو محمد بن ابی الوفا القرشی درس گفت

مدائح عبد القادر حنفی از حسن المحاضرة سیوطی

مدائح عبد القادر حنفی از اتحاف مولوی صدیق حسن خان معاصر

مدائح اخطب

وفتوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الآثار و شرح خلاصہ نوشت طبقات الحنفیہ و تخریج احادیث الہدایہ وغیر ذلک از توالیف او ست مات فی سنۃ خمس و سبعین و سبعمائۃ و علامہ قفطی کہ عبد القادر افادہ کردہ کہ او اخطب را در اخبار النحاۃ ذکر نمودہ نحریر عظیم القدر و جہبذ جلیل الفخر و عالم جم الفضل و فاضل کثیر النبل است سیوطی در حسن المحاضرہ گفتہ القفطی الوزیر جمال الدین علی بن یوسف بن ابراہیم الشیبانی وزیر حلب صاحب تاریخ النحاۃ و تاریخ الیمن و تاریخ مصر و تاریخ بنی بویہ و تاریخ بنی سلجوق ولد بقفط سنۃ ثمان و ستین و خمسمائۃ و مات بحلب سنۃ ست و اربعین و ستمائۃ و نیز سیوطی در بغیۃ الوعاۃ گفتہ علی بن یوسف بن ابراہیم بن عبد الواحد بن موسی بن احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن ربیعۃ بن الحارث ابو الحسن القفطی یعرف بالقاضی الاکرم صاحب تاریخ النحاۃ قال یاقوت ولد فی ربیع سنۃ ثمان و ستین و خمسمائۃ بقفط و کان جم الفضل کثیر النبل عظیم القدر اذا تکلم فی فن من الفنون کالنحو و اللغۃ و القراءۃ و الفقہ و الحدیث و الاصول و المنطق و الریاضیۃ و النجوم و الہندسۃ و التاریخ و الجرح و التعدیل قام بہ احسن قیام کان سمح الکف طلق الوجہ صنف الاصلاح للخلل الواقع فی الصحاح للجوہری الضاد و الظا تاریخ النحاۃ تاریخ مصر المحلی فی استیعاب وجوہ کلا اما مدح و ثنای حافظ تقی الدین ابو الطیب محمد بن احمد الفاسی اخطب خوارزم را پس در کتاب العقد الثمین فی تاریخ بلد اللہ الامین گفتہ الموفق بن احمد بن محمد المکی ابو المؤید العلامۃ خطیب خوارزم کان ادیبا فصیحا مفوہا خطب بخوارزم دہرا

۱ مدائح قفطی کہ اخطب را در اخبار النحاۃ ذکر کردہ از حسن المحاضرہ سیوطی

۲ مدائح قفطی از بغیۃ الوعاۃ سیوطی

۳ مدائح اخطب از عقد ثمین تقی الدین فاسی

وانشأ الخطب واقرأ الناس وتخرّج به جماعة وتوفي بخوارزم في صفر سنة
ثمان وستين وخمسمائة ذكره هكذا الذهبي في تاريخ الاسلام وذكره الشيخ
محيي الدّين عبد القادر الحنفي في طبقات الحنفيّة وقال ذكره القفطي
في اخبار النحاة اديب فاضل له معرفة بالفقه والادب وروى مصنّفات
محمّد بن الحسن عن عمر بن محمّد بن احمد عن النّسفي انتهى نقلاً عن نسخة بخط العرب
وقعت الى العبد الحميد بلطف الربّ المجيد بعد الفحص المديد والطلب الشديد
وفضل وجلالت وحذق ونبالت وتبحر واتقان وبراعت وعلو شان ومهارت
علّامه فاسی بالاتر از انست که محتاج بکشف قناع باشد شمس الدّين محمد بن عبد الرحمن
سخاوی شافعی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن که مزیّن است بخط مصنّف
نزد این خاکسار حاضر است گفته محمّد بن احمد بن علی بن ابی عبد الله محمّد بن
محمّد بن عبد الرحمن بن محمّد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن بن سعيد
بن عبد الملك التقي ابو عبد الله وابو الطيّب وبها اشتهر ابن الشهاب ابي
العبّاس ابن ابي الحسن الحسني الفاسي المكّي المالكي شيخ الحرم والماضي ابوه ويعرف
بالتقي الفاسي ولد في ربيع الاول سنة خمس وسبعين وسبعمائة بمكة و
نشأ بها وبالمدينة لتحوله اليها مع امّه في سنة ثلاث وثمانين وقتا
الى ان قال وعني بعلم الحديث اتمّ عناية وكتب الكثير وافاد وانتفع
الناس به واخذوا عنه درس وافتى وحدّث بالحرمين القاهرة ودمشق
وبلاد اليمن بجملة من مروياته ومؤلفاته سمع منه الائمة وفي الاحياء
بمكّة جماعة ممّن اخذ عنه قال شيخنا في معجمه حدثني من لفظه باحاديث

ترجمه تقی الدّین فاسی راوی اخطب از ضوء لامع سخاوی

مراد از تقی الدین فاسی مادح خطیب

و اجاز لاولادی و لم یخلف بالحجاز مثله و قرض لشیخنا غیر ما تصنیف و کان
هو یعترف بالتلمذ لشیخنا و تقدمه علی سائر الجماعة حتی شیخهما العراقی
کما اثبت ذلک فی الجواهر و خرج له الجمال بن موسی معجما مات قبل کماله و کان
ذا ید طولی فی الحدیث و التاریخ و السیر واسع الحفظ و اعتنی باخبار
بلده فاحیی معالمها و اوضح مجاهلها و جدد مآثرها و ترجم اعیانها فکتب لها
تاریخا حافلا سماه شفاء الغرام باخبار البلد الحرام فی مجلدین جمع فیه
ما ذکره الازرقی و زاد علیه ما تجدد بعده بل و ما قبله و اختصره مرارا و
عمل العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین فی اربع مجلدات ترجم فیه جماعة
من حکام مکة و ولاتها و قضاتها و خطبائها و ائمتها و موذنیها و جماعة
من العلماء و الرواة من اهلها و کذا من سکنها سنین او مات بها و جماعة
لهم مآثر فیها او فی ما اضیف له رتبه علی المعجم ثم اختصره و کذا ذیل علی
سیر النبلاء و علی التقیید لابن نقطة و کتابا فی الاخریات سود غالبه و
فی الاذکار و الدعوات و فی المناسک علی مذهب الشافعی و مالک و مختصر
حیوة الحیوان للدمیری و خرج الاربعین المتباینات و الفهرست کلاهما
لنفسه و کذا خرج لجماعة من شیوخه الخ و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر

مراد از فاسی از طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی

السیوطی در طبقات الحفاظ گفته الفاسی الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی
بن عبد الرحمن الشریف المکی ابو الطیب ولد سنة خمس و سبعین و سبعمائة
و اجاز له ابو بکر بن احمد المحب و ابراهیم بن السلار و رحل و برع و خرج و اذن
له الشیخ زین الدین العراقی باقراء الحدیث و درس و افتی و صنف کتبا منها

رواج نقل الرافضی بالتشبیہ ابن حجر

تاریخ مکة وولی قضاء المالکیة بها مات فی شوال سنة اثنتین و ثلاثین و ثمانمائة قال ابن حجر ولم یخلف فی الحجاز مثله و شیخ قطب الدین نهروالی که مناقب و فضائل از بهره او از ریحانة الالباء خفاجی و خلاصة الاثر محبی ظاهرست در کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام که نسخهٔ عتیقهٔ آن در خزانهٔ حرم مکه زادها الله تشریفا دیدم و یک نسخهٔ آن پیش فقیر هم الحال حاضرست گفته اعلم ان من برکة العلم نسبته الی قائله و مالم یکن هناک سند بین الناقل الراوی و من ینقل عنه فلا اعتماد علی ذلک النقل ولا بد ان یکون رجال السند موثوقا بهم و الا فلا اعتبار لتلک الروایة و اقدم مورخی مکة هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الازرقی ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاکهی المکی ثم قاضی القضاة السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین عمر بن محمد بن فهد الشافعی العلوی المکی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر بن فهد و هذا الاخیر ممن ادرکناه و لنا عنه روایة و اما الاولون فنذکر سندنا الیهم لیعتمد علی نقلنا عنهم فاما ابو الولید الازرقی فرویناه مؤلفاته عن جماعة اجلاء اخیار و علماء کبار منهم والدی المرحوم مولانا علاء الدین احمد بن محمد بن قاضی بن بهاء الدین بن یعقوب الحنفی القادری الخرقانی النهروانی ثم المکی رحمه الله تعالی و لیس جدنا قاضی خان هذا صاحب الفتاوی المشهور من علماء مذهبنا بل هذا غیر ذلک من علماء نهروانه رحمهم الله قال اخبرنی بها العز عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ نجم الدین عمر بن فهد عن شیخه قاضی القضاة السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الفاسی المورخ و تاج الدین و رهان مکی حنفی و

کفایۃ المتطلع گفته تواریخ مکۃ المشرفۃ لقاضی القضاۃ الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسینی الفاسی المکی المالکی منہا شفاء الغرام باخبار البلد الحرام ومختصراته السبعة والعقد الثمین فی تاریخ البلد الامین ومختصر الثلثة وغیرها اخبرنا بها عن الشیخ احمد العجلی ما مدح ثنا و وصف والا و اسی سید شہاب الدین احمد اخطب خوارزم را پس در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته ولم یزل اصحاب العلم والعرفان لا یبرحون عن ظل اجم والاکثر فی القرون والاعصار وارباب الحق والایقان یبوحون بفضل مصافاته فی البلدان والامصار ویجهرون بتخصیصه بالمدائح والمناقب نثراً ونظماً ویشیرون الی ما له من المدائح والمراتب ارغاماً للاناف وهضماً کالامام الهمام والعالم المقمقام والحبر الفاضل الزکی الحافظ الخطیب والناقد النجیب ضیاء الدین موفق بن احمد المکی فانه اندرج فی سلک مادحیه بنظام نظمه واندمج فی فلک ناصحیه بعصام عزمه حیث قال فیه ونثر الدر من فیه اسد الا له وسیفه وقناته ۞ کالظفر یوم صیاله والناب جاء النداء من السماء وسیفه ۞ بدم الکماة یلح فی التسکاب لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی ۞ الا علی هازم الاحزاب ازین عبارت واضح است که اخطب خوارزم از اصحاب علم و عرفان و ارباب حق و ایقانست که انہا تخصیص جناب امیر المومنین علیه السلام بمدائح و مناقب نثراً و نظماً میکنند و باشاره سوی مدائح و مراتب آنحضرت ارغام آناف خصام و بیضم این جماعه لئام می‌نمایند واخطب امام همام و عالم مقمقام و حبر فاضل زکی و حافظ خطیب و ناقد نجیب ست

مدائح اخطب

مدح اخطب خوارزم از شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل

وبنظام خود در سلک مادحین جناب امیر المومنین مندرج شده وبعصام عزم خود
در فلک ناصحین آنحضرت منزمج گردیده وبگفتن اشعار بلاغت شعار در مدح
آنحضرت نثر در رازدهان خود فرموده ونیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته عن ابی سعید رضی الله عنه قال ذکر رسول الله
صلی الله علیه وآله وبارک وسلم لعلی رضوان الله تعالی علیه ما یلقی
من بعده فبکی وقال اسألك بحق قرابتی وصحبتی الا دعوت الله
تعالی ان یقبضنی قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم یا علی تسألنی
ان ادعو الله لاجل موجل فقال یا رسول الله علی ما اقاتل القوم قال صلی الله
علیه وآله وبارک وسلم علی الاحداث فی الدین عن ابی سعید
رضی الله تعالی عنه عن علی کرم الله تعالی وجهه قال عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وبارک وسلم ان اقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
فقیل له یا امیر المومنین من الناکثون قال کرم الله تعالی وجهه الناکثون
اهل الجمل والقاسطون اهل الشام والمارقون الخوارج رواهما الصالحانی
وقال رواهما الامام المطلق روایة ودرایة ابوبکر بن مردویه وخطیب
خوارزم الموفق ابو المؤید دام الله جمال العلم بماثور اسانیدهما ومشهود
مسانیدهما ازین عبارت ظاهرست که اخطب خوارزم مثل حافظ ابن مردویه امام
مطلق ست از روی روایت و درایت وباید که جمال علم بماثور اسانید ومشهور مسانید
او حاصل ست وشهاب الدین دوام این جمال از رب ذو الجلال مطلوب ساخته و مدح
وثنای جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی اخطب خوارزم را پس بغیة الوعاة

مدائح اخطب

مدائح اخطب از بغیة الوعاة سیوطی

فی طبقات اللغویین والنحاة گفته الموفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق ابو المؤید
المعروف باخطب خوارزم قال الصفدی کان متمکنا فی العربیة غزیر العلم
فقیها فاضلا ادیبا شاعرا قرأ علی الزمخشری وله خطب وشعر قال القفطی
وقرأ علیه ناصر المطرزی ولد فی حدود سنة اربع وثمانین واربعمائة و
مات سنة ثمان وستین وخمسمائة وفضائل شامخه ومناقب باذخه ومعالی
زاهره ومحامد فاخره علامه سیوطی که مجدد دین سنیه در مائة تاسعة بالاتر
از انست که استیفای آن توان کرد و نبذی از آن در مجلد حدیث ولایت بحمد الله
شنیدی اما مدح و ثنای محمود بن سلیمان کفوی اخطب خوارزم را پس در کتاب
اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار که در اول آن گفته وبعد
فان سنة الله الجلیلة الجاریة فی بریته ونعمته اللطیفة الجاریة
علی خلیقته ان یحدث فی کل عصر من الاعصار طائفة من العلماء
فی المدائن والامصار یتجاولون تجاول فرسان الطراد فی مضمار
النظار ویتصاولون تصاول آساد الجلاد فی معترک النظار لله
درهم لا ذال کرهم وفرهم فجعل توفیقه رفیقهم وسهل لی اقتباس
العلوم طریقهم بحیث یجمع فی کل منهم العلم والعمل ویشاهد فیهم حلاوة
الفهم والامل فیفوض الیهم خدمة القضاء والفتوی ویفاض علیهم
نعمة الدنیا والعقبی اذ یتم بحکمهم وعلمهم حکم الدین ونظام الامة وینتظم
بآرائهم وقلمهم مصلحة الخاصة والعامة فان الله تعالی فی قضائه
السابق وقدره اللاحق وقائع عجیبة ترد فی اوقاتها وقضایا غریبة

تحری الی غایاتها ولولا وجود تلك الطائفة العلية المتحلية بالفضائل الجلية من يقوم بكشف قناع هذه الوقائع ومن يلتزم بحل مشكلات هذه البدائع وهذا هداية من الله تعالى والحمد لله الذي هدانا لهذا ثم الحمد لله على ما اسبغ من نعمائه المتوافرة والائه المتكاثرة على هذا العبد الذليل الفقير الى رحمة الله الجليل القدير خادم ديوان الشرع المصطفوي محمود بن سليمان الشهير بالكفوي بصره الله بعيوب نفسه وختم له بالخير آخر نفسه وجعل يومه خيرا من امسه حيث وفقه في العقائد حقها واتقنها ويسره من المذاهب اصوبها واوزنها واعطاه من العلوم اشرفها واولاه من الفنون الطفها ومن لطائف تلك النعم الجليلة وجلائل هاتيك الالاء الجزيلة ما ساقه الى جمع اخبار فقهاء الاعصار من خروي الفتيا وقضاة الامصار من لدن نبينا محمد صلى الله عليه وسلم الى مشايخنا في تلك الاوان حسبما قضوا وافتوا وافادوا واستفادوا في دور من ادوار الزمان الخ ومصطفى بن عبد الله قسطنطينى در كشف الظنون ذكر اين نسخ نموده كتائب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار للمولى محمود بن سليمن الكفوي المتوفى سنة تسعين وتسعمائة ۹۹۰ ميفرمايد الموفق بن احمد بن محمد المكي خطيب خوارزم استاذ الامام ناصر بن عبد السيد صاحب المغرب ابو المؤيد مولده في حدود سنة اربع وثمانين واربعمائة كان دينا فاضلا له معرفة تامة بالفقه والادب اخذ عن نجم الدين عمر النسفي عن صدر الاسلام ابي اليسر البزدوي عن يوسف السياري عن الحاكم النوقدي عن ابي جعفر الهندواني

ما یتعلق بکتائب اعلام الاخیار سفر

عن ابی بکر الاعمش عن ابی بکر الاسکاف عن ابی سلیمان الجوزجانی عن محمد عن ابی
حنیفۃ واخذ علم العربیۃ عن الزمخشری واخذ عنہ الفقہ والعربیۃ ناصر
بن عبد السید صاحب المغرب مات سنۃ ثمان وتسعین وخمسمائۃ و مخفی نماند
کہ محمود بن سلیمان عالم جلیل الشان ست کتاب او از مشاہیر کتب ست و ائمہ سنیہ جا بجا
در کتب خود نقل از آن مینمایند ابو مہدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمہ
زین الدین عراقی گفتہ وقال الکفوی فی کتائبہ اجتمع علی راس القرن الثامن
رؤس نفر کل واحد منہم بفضل فاق فیہ اقرانہ فابن الملقن بکثرۃ التصانیف
والمجد اللغوی باللغۃ والزین العراقی بعلوم الحدیث والشمس محمد بن حمزۃ
الفناری بالاطلاع علی العلوم العقلیۃ والشیخ عبد اللہ بن عرفۃ فی فقہ
المالکیۃ وسائر العلوم وقال واعظمہم الفناری و نیز ابو مہدی عیسی در
مقالید الاسانید بترجمہ تفتازانی گفتہ وقال الکفوی فی کتائبہ کان من کبار
علماء الشافعیۃ ومع ذلک فلہ آثار جلیلۃ فی اصول الحنفیۃ توفی نہار
سمرقند یوم الاثنین الثانی والعشرین من محرم سنۃ اثنتین وتسعین و
سبعمائۃ ونقل الی سرخس ودفن بہا فی جمادی الاولی من السنۃ وکتب علی
صندوق قبرہ الا ایہا الزوار زوروا وسلموا علی روضۃ الحبر الامام
المحقق * و نیز ابو مہدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمہ طحاوی گفتہ قال
الکفوی فی طبقات الحنفیۃ کتاب احکام القرآن یزید علی عشرین جزء ولہ
کتاب مشکل الآثار وشرح الجامع الکبیر وشرح الجامع الصغیر وکتاب
الشروط الکبیر والشروط الصغیر والاوسط والسجلات والوصایا والفرائض

نقل گنجی شافعی از اخطب

وتاریخ کبیر و کتاب مناقب ابی حنیفة رحمه الله تعالی والنوادر الفقهیة فی النوادر
والحکایات و کتاب اختلاف الروایات علی مذهب الکوفیین و غلام علی آزاد در
سبحة المرجان گفته قال مولانا محمود بن سلیمن الشهیر بالکفوی فی کتابه المسمی بکتاب
اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار روی ان الشیخ الامام العالم
الربانی والعارف بالاحکام والمعانی الحسن بن محمد بن حسن بن حیدر
الصغانی کان من نسل عمر بن الخطاب رضی الله عنه الخ و شاه ولی الله
در رسالهٔ انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و غجدوان بغین معجمه مکسوره و سکون
جیم نام موضعیست از توابع بخارا هذا هو المشهور و کفوی در طبقات حنفیه
گفته است بضم الغین المعجمة و سکون الجیم و ضم الدال المهملة قریة کبیرة علی ستة
فراسخ من بخارا و مخاطب در کتاب بستان المحدثین بترجمه ابو جعفر احمد بن محمد بن
سلامة الطحاوی گفته و کفوی در طبقات الحنفیه نوشته است که کتاب احکام
القرآن زیاده بر بیست جزوست و مولوی حیدر علی در ازالة الغین در ذکر علمای
سنیه که لاعن یزید اند گفته از انجمله محمود بن سلیمان کفوی که در کتاب اعلام الاخیار
من فقهاء مذهب النعمان المختار بعد تذکار این برا میفرماید والحق ان لعن یزید
بناء علی اشتهار کفره و تواتره وظاهر سره علی ما عرف تفاصیله الخ اما
نقل محمد یوسف گنجی از اخطب خوارزم پس در کتاب کفایة الطالب گفته اخبرنا
المقری ابو اسحق بن برکة الکتبی فی مسجده بمدینة الموصل عن الحافظ
ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن الهمدانی عن ابی الفتح عبدوس عن الشریف
ابو طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری فی داره باصبهان اخبرنا الحافظ

وقت ۱ نقل غلام علی آزاد بلگرامی از کفوی مصنف بلفظ مولانا

وقت ۲ نقل شاه ولی الله از کفوی

وقت ۳ نقل مخاطب در بستان المحدثین از کفوی

نقل حکم سفینه از اخطب [illegible]

ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورك اخبرنا احمد بن محمد بن السری حدثنا
المنذر حدثنی ابی حدثنی عمی الحسین بن سعید عن ابیه عن اسماعیل بن زیاد
البزاز عن ابراهیم بن مهاجر حدثنی یزید بن شراحیل الانصاری کاتب علی
قال سمعت علیا یقول حدثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا مسنده
الی صدری فقال ای علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
اولئك هم خیر البریة انت وشیعتك وموعدی وموعدکم الحوض اذا
جاءت الامم للحساب تدعون غرا محجلین قلت هکذا ذکره الحافظ ابو المؤید
موفق بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی ازین عبارت واضحست که کنجی اخطب را
بوصف حافظ می ستاید و جلالت و عظمت شان حافظ بر ممارسین فن درایت
و رجال مخفی نیست کما سبق و نیز محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایة الطالب
گفته وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن بن
احمد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا عن
جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی
بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل
لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله
لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلك الکتابة رسم ومن استمع فضیلة
من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر

نقل محمد بن یوسف کنجی از اخطب خوارزم و توصیف او بحافظ

الی وجه علی عبادة و ذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه قلت ما کتبناه الا من حدیث ابن شاذان رواه الحافظ الهمدانی و تابعه الخوارزمی اما نقل محمد بن یوسف زرندی از اخطب خوارزم پس در کتاب نظم درر السمطین گفته انشد الخطیب ضیاء الدین اخطب خوارزم الموفق بن احمد المکی رحمه الله اسد الاله و سیفه و قناته * کالظفر یوم صیاله و التاب جاء النداء من السماء و سیفه * بدم الکماة یلح فی التسکاب لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی * الا علی هازم الاحزاب اما نقل محمد بن ابراهیم بن علی الیمانی الصنعانی از اخطب خوارزم پس در کتاب خود مسمی بالروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم که نسخه عتیقه آن وقت رجوع از حج در حدیده خرید کردم گفته و تولی حمل الراس ای راس الحسین بشر بن مالک الکندی و دخل به علی ابن زیاد و هو یقول شعر املأ رکابی فضة ذهبا * انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا * ولقد صدق هذا القائل الفاسق فی الحدیث و تقریظ هذا السید الذبیح و لقی الله بفعله القبیح وامر عبید الله بن زیاد من فجره راس الحسین حتی ینصب فی الرمح فتحاماه الناس فقام طارق بن المبارک فاجابه الی ذلک و فعله و نادی فی الناس و جمعهم فی المسجد الجامع و صعد المنبر و خطب خطبة لا یحل ذکرها ثم دعا عبید الله بن زیاد جریر بن قیس الجعفی فسلم الیه راس الحسین و روس اهله و اصحابه فحملها حتی قدم دمشق و خطب جریر خطبة فیها کذب و زور ثم احضر الراس و وضع بین یدی یزید فتکلم بکلام قبیح قد ذکره الحاکم والبیهقی و غیر واحد من اشیاخ

نقل محمد بن یوسف زرندی از اخطب خوارزم

نقل محمد بن ابراهیم یمانی از اخطب

اهل النقل بطریق ضعیف و صحیح و قد ذکره اخطب الخطباء ضیاء الدین ابو المؤید
موفق الدین بن احمد الخوارزمی فی تالیفه فی مقتل الحسین و هو عند سنی فی نجلد بین
و جلالت شان و علو مقدار و سمو فخار و غایت اعتماد و اشتهار و نهایت وثوق و اعتبار
محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر بر متتبعین کتب ائمه نحاریر مخفی نیست سخاوی در ضوء
لامع گفته محمد بن ابراهیم بن علی المرتضی بن الهادی بن یحیی بن الحسین بن القاسم بن
ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن ابی طالب العز ابو عبد الله
الحسنی الیمانی الصنعانی اخو الهادی الاتی ولد تقریبا سنة خمس و ستین و سبعمائة
و تعانی النظم فبرع فیه و صنف فی الرد علی الزیدیة العواصم و القواصم فی الذب
عن سنة ابی القاسم اختصره فی الروض الباسم عن سنة ابی القاسم غیره و
ذکره التقی بن فهد الهاشمی فی معجمه الخ اما نقل نور الدین علی بن محمد بن احمد بن
عبد الله المعروف بابن الصباغ از اخطب خوارزم پس در کتاب فصول مهمه بمعرفة
الائمه گفته عن کتاب الآل لابن خالویه و رواه ابو بکر الخوارزمی فی کتاب
المناقب عن بلال بن حمامة قال طلع علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذات یوم متبسما ضاحکا و وجهه مشرق کدائرة القمر فقام الیه عبد الرحمن
بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا النور قال بشارة اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی
و ابنتی فان الله زوج علیا من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی
فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت و انشأ تحتها ملائکة من
نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیامة باهلها نادت الملائکة
فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه صکا فیه

نقل علمای سنیه از اخطب

نقل محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر از اخطب خوارزم در روض باسم

[illegible]

نقل ابن الصباغ المالکی از اخطب خوارزم

فکاکه من النار فصار حب اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء و نیز در
فصول مهمه گفته عن مناقب ضیاء الدین الخوارزمی عن ابن عباس قال لما آخی رسول الله
صلی الله علیه و سلم بین اصحابه من المهاجرین و الانصار و هو انه صلی الله
علیه و سلم آخی بین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و آخی بین عثمن و عبد الرحمن
بن عوف و آخی بین طلحة و الزبیر و آخی بین ابی ذر الغفاری و المقداد رضوان الله
علیهم اجمعین و لم یواخ بین علی بن ابی طالب و بین احد منهم خرج علی مغضبا
حتی اتی جدولا من الارض و توسد ذراعه و نام فیه تسفی الریح علیه
التراب فطلبه النبی صلی الله علیه و سلم فوجده علی تلک الصفة فوکزه
برجله و قال له قم فما صلحت ان تکون الا ابا تراب اغضبت حین آخیت بین
المهاجرین و الانصار و لم اواخ بینک و بین احد منهم اما ترضی ان تکون منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی الا من احبک فقد حف بالامن و
الایمان و من ابغضک اماته الله میتة جاهلیة و نیز در آن گفته و من کتاب
المناقب لابی المؤید عن ابی برزة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و نحن جلوس ذات یوم و الذی نفسی بیده لا تزول قدم یوم القیمة حتی یسال الله
تبارک و تعالی الرجل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما ابلاه و عن ماله
مما کسب و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت فقال له عمر ما آیة حبکم
فوضع یده علی راس علی و هو جالس الی جانبه و قال آیة حبی حب هذا من
بعدی اما نقل ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی الحسنی از اخطب خوارزم پس در جواهر العقدین
اولا از زرندی نقل کرده که او بعد ذکر حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه گفته

نقل علمای سنیه از اخطب

قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلی الله علیه وسلم
مسئول عنها یوم القیمة وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة
علی واهل البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق انه
لایسألهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم یسألون
هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم ام اضاعوها
واهملوها فیکون علیهم المطالبة والتبعة وخود سمهودی بعد نقل این عبارت
متصلا بآن گفته ویشهد لذلک ما اخرجه ابو المؤید فی کتاب المناقب فیما
نقله ابو الحسن علی السفاقسی ثم المکی فی الفصول المهمة عن ابی برزة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن جلوس ذات یوم والذی
نفسی بیده لا تزول قدم عن قدم یوم القیمة حتی یسأل الله تعالی الرجل عن
اربع عن عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه وعن ماله مما اکتسبه
وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت فقال له عمر رضی الله عنه یا نبی الله
ما آیة حبکم فوضع یده علی راس علی وهو جالس الی جانبه وقال آیة
حبی حب هذا من بعدی الخ ونیز سمهودی در جواهر العقدین گفته فی کتاب
الآل لابن خالویه ورواه ابوبکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن بلال بن حمامة
رضی الله عنه قال طلع علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات
یوم متبسما ضاحکا ووجهه مشرق کدائرة القمر فقام الیه عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما هذا
النور قال بشارة اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وابنتی بان الله تعالی زوج

نقل سمهودی از اخطب در جواهر العقدین

نقل ... از اخطب

علیّاً من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهزّ شجرة طوبی فحملت رقاقاً یعنی صکاکاً بعدد محبی اهل البیت وانشأ تحتها ملائکة من نور ودفع الی کل ملک صکاً فاذا استوت القیامة باهلها نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محبّ لاهل البیت الّا دفعت الیه صکاً فیه فکاکه من النار فصار اخی وابن عمی وابنتی فکاک رقاب رجال ونساء من امّتی من النار **اما نقل** شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی المکی از اخطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرقه گفته اخرج ابو بکر الخوارزمی انه صلی الله علیه وسلم خرج علیهم ووجهه مشرق کدائرة القمر فسأله عبد الرحمن بن عوف فقال بشارة اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وابنتی بان الله زوّج علیّاً من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهزّ شجرة طوبی فحملت رقاقاً یعنی صکاکاً بعدد محبی اهل البیت وانشأ تحتها ملائکة من نور ودفع الی کل ملک صکاً فاذا استوت القیامة باهلها نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محبّ لاهل البیت الّا دفعت الیه صکاً فیه فکاکه من النار فصار اخی وابن عمی وابنتی فکاک رقاب رجال ونساء من امتی من النار **اما نقل** کمال الدین بن فخر الدین جهرمی از اخطب خوارزم پس در کتاب براهین قاطعه ترجمه صواعق محرقه گفته ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی بیرون آمد وروی مبارک آنحضرت نورانی بود مثل دائره قمر یعنی مستبشر وخوشحال بود اتفاقاً عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه از سبب این پرسید رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادر وابن عم من ودر باب دختر من که خدای عزّ وجلّ تزویج علی با فاطمه

نقل ابن حجر مکی از اخطب خوارزمی

نقل کمال الدین جهرمی در براهین قاطعه از اخطب

رضی اللہ عنہا و رضوان خازن جنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید انگاہ آن
درخت نوشتہ چند بار آورد بعدد دوستان اہلبیت در زیر آن درخت فرشتہا
از نور آفریدہ بدست ہر فرشتہ یکی از آن نوشتہا داد پس چون قیامت قائم شود
آن فرشتہا درمیان خلائق منادی کنند و ہیچکس از دوستان اہلبیت نماند مگر آنکہ
آن نامہ از اطرف او از آتش دوزخ بدست وے دہند بسبب برادر و ابن عم و دختر من بآن
خلاصی بسیاری از مردمان و زنان امت من خواہند بود از آتش دوزخ اما نقل
احمد بن الفضل بن محمد باکثیر از اخطب خوارزم پس در کتاب وسیلۃ المآل گفتہ روی
ابو بکر الخوارزمی عن ابی القاسم بن محمد انہ قال کنت بالمسجد الحرام فرأیت
الناس مجتمعین حول مقام ابراھیم الخلیل علی نبیّنا و علیہ افضل الصلٰوۃ
والسلام فقلت ما ھذا فقالوا راھب قد اسلم و جاء الی مکّۃ و ھو یحدث
بحدیث عجیب فاشرفت علیہ فاذا ھو شیخ کبیر علیہ جبّۃ صوف و قلنسوۃ
صوف عظیم الجثّۃ و ھو قاعد عند المقام یحدث الناس و ھم یستمعون الیہ
قال بینما انا قاعد فی صومعتی فی بعض الایام اذا شرفت منھا اشرافۃ فاذا
بطائر کالنسر الکبیر قد سقط علی صخرۃ علی شاطی البحر فتقایا فرمی من فیہ
بربع انسان ثم طار و غاب یسیرا ثم عاد فتقایا ربعا آخر ثم طار فدنت
الاجزاء بعضھا من بعض فالتامت فقام منھا انسان کامل و انا اتعجب
مما رأیت فاذا بالطائر قد انقض علیہ فاختطف ربعہ ثم طار ثم عاد
فاختطف ربعا آخر و ھکذا یفعل الی ان اختطفہ جمیعہ فبقیت اتفکر و تحسّرا
من عدم سوالی عن قصتہ فلما کان الیوم الثانی فاذا انا بالطائر قد اقبل

نقل علی سیف یہ از اخطب

نقل احمد باکثیر از خطب خوارزم در وسیلۃ المآل

[نص حکایت ... از خطیب]

وفعل كفعله بالامس فلما التأمت الاجزاء وصارت شخصا كاملا نزلت
من صومعتي مبادرا اليه وسألته بالله من انت يا هذا فسكت فقلت بحق
من خلقك الا ما اخبرتني من انت فقال انا ابن ملجم قلت فما قصتك مع
هذا الطائر قال اني قتلت علي بن ابي طالب فوكل الله بي هذا الطائر يفعل
بي ما ترى كل يوم فخرجت من صومعتي وسألت عن علي بن ابي طالب من هو
فقيل لي انه ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلمت واتيت ماتاي
هذا الى بيت الله الحرام قاصد الحج وزيارة النبي صلى الله عليه وسلم
ونیز در وسیلة المآل گفته اخرج ابو المؤید في كتاب المناقب فيما نقل ابو الحسن
علي السفاقسي ثم المكي في الفصول المهمة عن ابي برزة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن جلوس ذات يوم والذي نفسي
بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله الرجل عن اربع عن عمره
فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن ماله مما اكتسبه وفيما انفقه وعن
حب اهل البيت فقال عمر رضي الله عنه ما آية حبكم فوضع يده على راس
علي وهو جالس الى جانبه وقال آية حبي حب هذا من بعدي اما نقل عبد الله
بن محمد المطيري از اخطب خوارزم پس در كتاب رياض زاهره في فضل آل بيت النبي
وعترته الطاهرة گفته الحديث الرابع والستون من كتاب الآل لابن خالويه
ورواه ابو بكر الخوارزمي في كتاب المناقب عن بلال بن حمامة رضي الله
عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم متبسما
ضاحكا ووجهه مشرق كدارة القمر فقام اليه عبد الرحمن بن عوف

[نقل عبد الله بن محمد مطيري در رياض زاهره از اخطب]

نقل علمائے سنیہ از اخطب

فقال یا رسول اللہ ما ھذا النور قال بشارۃ اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی فان اللہ زوج علیا من فاطمۃ رضی اللہ عنہا و امر رضوان خازن الجنان فھز شجرۃ طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اھل البیت و انشأ تحتہا ملائکۃ من نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیمۃ باھلھا نادت الملائکۃ فی الخلائق فلا یبقی محب لاھل البیت الا دفعت الیہ صکا فیہ فکاکہ من النار فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی من النار اما نقل مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ اللکھنوی از اخطب خوارزم پس در کتاب مرآۃ المومنین گفتہ اخرج ابو بکر الخوارزمی انہ صلی اللہ علیہ وسلم خرج علیہم و وجھہ مشرق کدائرۃ القمر فسالہ عبد الرحمن بن عوف فقال بشارۃ اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی بان اللہ زوج علیا من فاطمۃ و امر رضوان خازن الجنان فھز شجرۃ طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اھل البیت و انشأ تحتہا ملائکۃ من نور و دفع الی کل ملک صکا فیہ فکاکہ من النار فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من النار قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یحبنا اھل البیت الا مومن تقی و لا یبغضنا الا منافق شقی و بالاتر از ہمہ آنست کہ خود مخاطب عالیشان با این ہمہ مجازفت و عدوان و اباء و استنکاف از قبول روایات فضائل جلیلۃ الشان نقل اہل سنت از اخطب خوارزم ثابت کردہ و حمایت روایت او مثل روایت دیگر اساطین سنیہ در باب کسر اصنام و برات آن از فقرہ کہ سبب رد و ابطان عم او قرار دادہ اند

نقل مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ لکھنوی از اخطب در مرآۃ المومنین

واضح ساختہ چنانچہ در کید ہشتاد و چہارم میگوید و قصہ برآمدن امیر المومنین بر شانہ آنجناب بنوعیکہ روایت کردند ہر چند زبانزد عوام ست لیکن در احادیث صحیح اہلسنت یافتہ نمیشود انتہی و در حاشیہ میفرمایند و اہل سنت این قصہ را از کتاب اخطب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الالقاب و شیرازی و ابن مندہ و ابن مردویہ و ثعلبی و جبر جانی روایت میکنند لیکن در ان روایات این لفظ واقع نیست کہ نبوت مرا نتوانی برداشت واللہ اعلم بحقیقۃ الحال و نیز شاہ صاحب در حاشیہ باب یازدہم چنانچہ سابقا شنیدی فرمودہ اند ابن یونس کہ از عمدہ مجتہدین شیعہ ہست در صراط المستقیم آوردہ کہ ابن جریر تصنیف کردہ ہست کتاب یوم الغدیر را و ابن شاہین کتاب المناقب و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را و ابونعیم اصفہانی کتاب منقبۃ المطہرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین و ابن مردویہ کتاب رد الشمس فی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اہل البیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویہ را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین و بسیمی کتاب المراتب ایضا و کبصر کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفتہ کہ از عمر بن شاہین شنیدم کہ میگفت جمع کردہ ام از فضائل علی ہزار جزو انتہی نقلا عن ترجمۃ المسمی بانوار العرفان للعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد کہ از شیعہ تصنیف این تصانیف در عالم نیست کہ متضمن فضائل امیر المومنین و اہل بیت باشند بلکہ بہر تتبع کتب شیعہ نماید بیقین میداند

نقل علما از اخطب

که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهرا و حسنین ع کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت اند در هر جا از همین کتب نقل می آرند آری در رجال ائمه مابعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب کشف الغمة و الفصول المهمة و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین عبارت ظاهر است که شاه صاحب بعد ذکر عبارت انوار العرفان که مشتمل است بر ذکر تصنیف موفق مکی که همین اخطب خوارزم است کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین مثل اشتمال آن بر ذکر تصانیف دیگر اساطین فخام و ائمه اعلام سنیه افاده میفرمایند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسنین علی جمیعهم افضل التحیة و السلام کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می آرند پس معلوم شد که حسب اعتراف شاه صاحب اخطب خوارزم مثل دیگر ائمه و اساطین مذکورین از اهلسنت است که علمای شیعه بسبب نقل ازو و امثال او بزعم شاه صاحب کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت گردیدند و مورد طعن معکوس و تشنیع منکوس و تعریض مدسوس و عیب منحوس و غمز مغشوش و لمز مخدوش حضرت مخاطب دقیق النظر شدند و هرچند بحمد الله و حسن توفیقه بعد سماع افاده شاه صاحب احدی از متشککین و مجادلین جای دم زدن باقی نماند و افحام و اسکات و تفضیح و تبکیت بمقام بس عالی رسید لیکن ازین همه سخن نغز تر آنست که ان شاء الله مرح جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد اخطب خوارزم از کلام عمدة المتعصبین رئیس المجادلین فخر المتعنتین مولوی حیدر علی معاصر که مرتبه او را در تحقیق و تنقید و احاطه جوانب و اطراف و خوض در دقائق و تمیز حقائق بالا تر از مرتبه شاه صاحب می نهند بسبب آنکه

شاه صاحب در ورطه استراق و انتحال گرفتار اند و معاصر مذکور خود را ازین نقیصه
دور دور می سازد کما یظهر من صدر منتهی الکلام ثابت مینمایم پس باید دانست که
معاصر مذکور در ازالة الغین گفته فکیف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب ابی
حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی مصنف کتاب ضخیم
یعنی سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او تنزیل بر فوقیه نیز ثبت
میکند جزاه الله تعالی باحسن اعماله بهم تبحر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر
فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب نیز بوضوح
می پیوندد و چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود وقال بعض من صنف فی المناقب
کان ابو حنیفة رحمه الله اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام
فقد تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع وناهیک به
انه سلم الیه علم النظر والقیاس واصابة الرای حتی قالوا فیه ابو حنیفة
امام اهل الرای واما علم الادب والنحو فبلغ فیه الغایات ولا التفات
الی ما قاله بعض اعدائه فقد ذکر الملک المعظم عیسی بن ایوب
فی الرد علیه من المسائل الفقهیة التی بنی ابو حنیفة اقواله فیها
علی علوم العربیة ما لو وقفت علیه لرایت العجب العجاب من تمکنه
فی هذا العلم وحسن استنباطه واما الشعر فقد روی عنه من نظمه
اشیاء عظیمة قلت وسیاتی جملة منها فی باب حکمه واما القرأة
فقد تقدم ان له قرأة [illegible] وسماعه بالاسانید و
[illegible] مذکورة مشهورة فی کتب التفاسیر وغیرها [illegible] اخرجها ابو القاسم

الزمخشری وغیرہ قلت و سیأتی نحو ذلک فی بابہ فنشأ علی من زعم انہ کان لا یحفظ القرآن و قد صح عنہ انہ کان یختم فی شہر رمضان ستین ختمۃ قلت و قرأ القرآن کلہ فی رکعۃ واحدۃ کما سیأتی فی بابہ و لابی المؤید الموفق بن احمد ؏ اشعار ؏ لابی حنیفۃ ذی الفخار قراءۃ ؏ مشہورۃ مسحولۃ غراء ؏ عرضت علی القراء فی ایامہ ؏ فتعجبت من حسنہا القراء ؏ للہ در ابی حنیفۃ انہ ؏ خضعت لہ القراء والفقہاء ؏ خلف الصحابۃ کلہم فی علمہم فتضاءلت لجلالۃ الخلفاء ؏ سلطان من فی الارض من فقہائہا ؏ وہم اذا افتوا لہ اصداء ؏ وکان اصداء جمع صدی بالقصر وہو الذی یجیبک بمثل صوتک فی الجبال و غیرہا اشارۃ الی ان الاصل منہ نشأ وعنہ اخذ لانہ کان کافل الفقہاء ومربیہم لانہم عیال لہ کما نص علیہ الامام الشافعی رح حکی الطحاوی ان خالہ المزنی کان یدیم النظر فی کتب الامام ابی حنیفۃ وکان ذلک سبب انتقال الطحاوی عن مذہب الامام الشافعی الی مذہب ابی حنیفۃ کما روی ذلک ابو یعلی الخلیلی فی الارشاد واما الحدیث فقد قال ابو یوسف رح ما رأیت احدا اعلم بتفسیر الحدیث من ابی حنیفۃ وقد علمت انہ رأی خلائق من المحدثین و قال ایضا کان ابو حنیفۃ ابصر بالحدیث الصحیح منی وانکر ابن المبارک علی من قال انہ لیس یعرف الحدیث کما سیأتی بیان ذلک فی محلہ وکان رح بصیرا بعلل الاحادیث و بالتعدیل والتجریح مقبول القول فی ذلک وروی ابو عیسی الترمذی فی کتاب العلل

الامام ابو حنیفہ ... (حاشیہ)

فضائل امام ابو حنیفہ لجلالۃ الخلفاء

من جامعہ عن الحمانی قال سمعت ابا حنیفۃ یقول ما رأیت اکذب من
جابر الجعفی ولا افضل من عطا بن ابی رباح و روی البیہقی فی المدخل عن
عبد الحمید قال سمعت ابا سعید الصنعانی یقول سألت الامام ابا حنیفۃ
ما تقول فی الاخذ عن الثوری قال اکتب عنہ فانہ ثقۃ ما خلا احادیث ابی
اسحاق عن جابر واحادیث جابر الجعفی و روی الخطیب عن سفیان بن عیینۃ
قال اول من اقعدنی للحدیث ابو حنیفۃ ان ہذا اعلم الناس بحدیث عمرو بن دینار
واجتمعوا علی تحدثتہم فحدثتہم فما ہیک بمن بیتام فی الحدیث الثوری مجلس ابن
عیینۃ وسیأتی لہذا مزید بیان و انشد ابو المؤید رحمہ اللہ تعالی نعمان قد نشر العلوم
باسرہا علامنہا ذری الاطواد ثم انتہی منہا الی الفقہ الذی قد لاح
فی الاغوار والانجاد ثم انتہی من بعدہ یفتی الوری حقا بعم ساطس الحساد
لقد ارتقی فی فقہہ فی قلۃ مذہب مصاعدہا قوی الحساد فوق الضلال
حد والیہ مطلقہم فہدا ہو ولکل قوم ہاد بعد ازین نصوص قاطعہ کبار فقہای
متبحرین وائمہ محدثین دربارہ اعلمیت ابو حنیفہ و مزید اتصاف او بعلوم دینیہ
منقول افتادہ ہیچکس را نمی ماند کہ قادحین را جز جہل و حسد چیزی دیگر باعث شدہ
باشد انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ فاضل معاصر برای اثبات تبحر ابو حنیفہ
در علوم عربیت و دیگر فنون از علامہ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی نقل
کردہ کہ او از بعض مصنفین عبارتی نقل کردہ کہ در ان دو جا از ابو المؤید موفق
کہ ہمین اخطب خوارزم است اشعار عدیدہ در مدح ابی حنیفہ مذکورست پس بکمال
اعتماد و اعتبار و نہایت وثوق و اشتہار اخطب خوارزم و بودن او بمحل

استناد و اعتماد و انصاف او بسیئت و سلامت اعتقاد ظاہر و باہر گردید کہ مثل علامہ محمد بن یوسف شامی استناد و تمسک باشعار بلاغت شعار اخطب خوارزم برای اثبات مدح ابی حنیفہ میکند فاضل معاصر نحریر کہ محقق معدوم النظیر است نیز بکمال ابتہاج و نشاط و استبشار و نہایت سرور و انبساط و افتخار آنرا ذکر میکنند و بقول خود بعد ازین نصوص کہ از فقہای متبحرین و ائمہ محدثین الخ بودن اخطب خوارزم از فقہای متبحرین و ائمہ محدثین ثابت میگرداند وللہ الحمد علی ذلک ولا یحیق المکر السیئ الا باھلہ وجہ ہفدہم از وجوہ رد و ابطال نفی مخاطب باکمال حدیث تشبیہ آنکہ ابوالخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوینی الحاکمی اینحدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ محب الدین احمد بن عبد اللہ الطبری در ریاض النضرہ گفتہ ذکر شبہہ بخمسۃ من الانبیاء علیہم السلام فی مناقبہم عن ابی الحمراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی فہمہ والی ابراہیم فی حلمہ والی یحیی بن زکریا فی زہدہ والی موسیٰ بن عمران فی بطشہ فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجہ القزوینی الحاکمی و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفتہ عن ابی الحمراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی فہمہ والی ابراہیم فی حلمہ والی یحیی بن زکریا فی زہدہ والی موسی فی بطشہ فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجہ ابوالخیر الحاکمی فہذا احمد بن اسمعیل الحبر الجلیل والبحر النبیل قد ہتک ستر المجحود

روایت نمودن طالقانی حدیث تشبیہ

مدائح طالقانی

والتسویل وشق عصی الخدع والتزویر والتهویل وابان سبیل الحق الجلیل
واقام علیه احسن دلیل وذر القذی فی عین کل منکر محیل **مخفی نماند**
که ابوالخیر حاکمی طالقانی از نبلای محدثین و کملای مفسرین و اعاظم معروفین
معتمدین و افاخم مشهورین مستندین و اجله مقبولین و اماثل ممدوحین ست عبدالکریم
بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین که نسخه عتیقه آن بحمد المنعم
المعین پیش این عبد شجین حاضرست گفته احمد بن اسمعیل بن یوسف
بن محمد بن العباس ابوالخیر الطالقانی القزوینی امام کثیر الخیر والبرکة
نشأ فی طاعة الله تعالی وحفظ القرآن وهو ابن سبع علی ما بلغنی وحصل
بالطلب الحثیث العلوم الشرعیة حتی برع فیها روایة ودرایة وتعلیما و
وتذکیرا وتصنیفا وعظمت برکته وفائدته وکان مدیما للذکر
وتلاوة القرآن فی مجیئه وذهابه وقیامه وقعوده وعامة احواله و
سمعت غیر واحد ممن حضر عنده بعد ما قضی نحبه عند تعبیته للمغتسل
وقبل ان ینقل الیان شفتیه کانتا تتحرکان کما کان تحرکهما طول عمره
بذکر الله تعالی وکان یقرأ علیه العلم وهو یصلی ویقرأ القرآن ویصغی مع ذلک
الی القرأة وقد ینبه القاری علی زلته وصنف الکثیر فی التفسیر والحدیث
والفقه وغیرها مطولا ومختصرا وانتفع بعلمه اهل العلم وعوام المسلمین
وسمع الکثیر بقزوین و نیسابور و بغداد وغیرها و فهرست مسموعاته متداول
وتکلم بعض المجازفین فی سماعه من ابی عبدالله محمد الفراوی بظن فاسد و وهم
وقد شاهدت سماعاته منه لکتب فمنها الوجیز للواحدی سمعه منه بقرأة

مدائح طالقانی از کتاب التدوین رافعی

طالقانی

الحافظ عبد الرزاق الطبسی فی ستة مجالس وقعت فی شعبان و رمضان سنة
ثلثین و خمسمائة نقلت معناه من خط الامام ابی البرکات الفراوی و ذکر انه
نقله من خط تاج الاسلام ابی سعد السمعانی وسمع منه الترغیب لحمید بن
زنجویه بقراءة تاج الاسلام ابی سعد فی ذی الحجة سنة تسع وعشرین و
خمسمائة وسمع من الفراوی جزءً من حدیث یحیی بن یحیی بروایته عن
عبد الغافر الفارسی عن ابی سهل بن احمد الاسفرائنی عن داود بن الحسین
البیهقی عن یحیی بن یحیی بقراءة الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن
هبة الله الدمشقی سنة تسع وعشرین و خمسمائة وسمع منه الاربعین
تخریج محمد بن ابزدیار الغزنوی من مسموعاته بقراءة السید ابی الفضل محمد
بن علی بن محمد الحسینی فی رجب سنة تسع وعشرین نقلت السماعین من
خط مذکور بن محمد الشیبانی البغدادی و رأیت بخط تاج الاسلام ابی
سعد السمعانی انه رحمه الله سمع من الفراوی دلائل النبوة وکتاب البعث
والنشور وکتاب الاسماء والصفات وکتاب الاعتقاد کلها من تصانیف ابی بکر
الحافظ البیهقی بروایته عن المصنف فی شهور سنة ثلثین و خمسمائة بقراءة
تاج الاسلام و وجد مع علمه وعبادته الوافر القبول التام عند الخواص
والعوام وارتفع قدره وانتشر صیته فی اقطار الارض و تولی تدریس النظامیة
ببغداد قریبا من خمسة عشر سنة مکرما فی حرم الخلافة مرجوعا الیه
فاضلا مقبولا فتواه فی مواقع الاختلاف و هو رحمه الله خال والدتی و جدتی
لامی من الرضاع ولبست من یده الخرقة بکرة یوم الخمیس الثانی من شهر الله

مدارج طالقانی

رجب سنة اثنتين و ثمانين و خمسمائة بهمدان و شيخه في الطريقة الامام ابو الاسعد
هبة الرحمن بن عبد الواحد القشيري لبس الخرقة ببلدة نيسابور في رباط
جده الاستاذ ابي علي الدقاق بمشهد الامام محمد بن يحيى رحمهم الله و سمعت
منه الحديث الكثير و كان يعجبه قولي و يامر الحاضرين بالاصغاء اليها
و كان رحمه الله ماهرا في التفسير حافظا لاسباب النزول و اقوال المفسرين
كامل النظر في معاني القرآن و معاني الحديث الخ و شمس الدين محمد بن احمد الذهبي در عبر
في خبر من غبر در سنة تسعين و خمسمائة گفته و فيها توفي القزويني العلامة رضي الدين
ابو الخير احمد بن اسمعيل بن يوسف الطالقاني الفقيه الشافعي الواعظ ولد سنة
اثنتي عشرة و خمسمائة و تفقه على الفقيه ملكداد العمركي ثم بنيسابور على
محمد بن يحيى حتى فاق الاقران و سمع من الفراوي و زاهر و خلق ثم قدم بغداد
قبل الستين و درس بها و وعظ ثم قدمها قبل السبعين و درس بها و وعظ
ثم قدمها قبل التسعين و درس بالنظامية و كان اماما في المذهب و الخلاف
و الاصول و التفسير و الوعظ و روى كتبا كبارا و نفق كلامه على الناس لحسن
سمته و حلاوة منطقه و كثرة محفوظاته و كان صاحب قدم راسخ في العبادة
عديم النظير كبير الشان رجع الى قزوين سنة ثمانين و لزم العبادة الى ان
مات في المحرم رحمه الله و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي در مرآة الجنان
در سنة مذكوره گفته و فيها توفي الفقيه العلامة الشافعي القزويني
الواعظ ابو الخير احمد بن اسمعيل الطالقاني قدم بغداد و درس بالنظامية
و كان اماما في المذهب و الخلاف و الاصول و الوعظ و روى كتبا كبارا

مدارج طالقانی از عبر ذہبی

مدارج طالقانی از مرآة الجنان یافعی

مدائح طالقانی

ونفق کلامہ لحسن سمتہ وحلاوۃ منطقہ وکثرۃ محفوظاتہ وکان صاحب قدم راسخ فی العبادۃ کبیر الشان عدیم النظیر رجع الی قزوین سنۃ ثمانین ولزم العبادۃ الی ان مات فی محرم السنۃ المذکورۃ رحمہ اللہ وشیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری در طبقات القراء گفتہ احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس ابو الخیر الحاکمی الطالقانی الشافعی القزوینی مقرئ متصدر صالح خیر لہ معرفۃ بعلوم کثیرۃ ولہ کتاب التبیان فی مسائل القرآن ردا علی الحلولیۃ والجہمیۃ اقرء الغایۃ لابی مہران عن ناہر بن طاہر الشحامی

مدائح طالقانی از طبقات القراء ابن الجزری

وقرأ بالروایات علی ابراہیم بن عبد الملک القزوینی صاحب ابن معشر قرأ علیہ ابنہ محمد ومحمد بن مسعود ابن ابی الفوارس القزوینی والیاس بن جامع عبدان بن سعید القصری توفی فی المحرم سنۃ تسعین وخمسمائۃ عن نحو تسعین سنۃ وجمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیہ گفتہ الشیخ ابو الخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف القزوینی الطالقانی کان عالما بعلوم متعددۃ قرأ علی محمد بن یحیی ثم صار معیدہ علی ملکداد بن علی القزوینی السابق ذکرہ فی الاصل وسمع وحدث ولد بقزوین سنۃ

مدائح طالقانی از طبقات شافعیہ اسنوی

ثنتی عشرۃ وخمسمائۃ او احدی عشرۃ ذکرہ الرافعی فی الامالی فقال کان اماما کثیر الخیر وافر الحظ من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعلیم والتذکیر والتصنیف وکان لسانہ لا یزال رطبا من ذکر اللہ تعالی ومن تلاوۃ القرآن وکان یعقد مجلس الوعظ للعامۃ فی ثلثۃ ایام من الاسبوع منہا یوم الجمعۃ فتکلم یوما فیہا علی عادتہ وکان الیوم الثانی عشر من

المحرم سنۃ تسعین وخمسمائۃ واستطرد الی قولہ تعالی واتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ وذکران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ماعاش بعد نزول ہذہ الآیۃ الا سبعۃ ایام فلما نزل من المنبر حم ولم یعش بعدھا الا سبعۃ ایام فانہ مات یوم الجمعۃ ودفن یوم السبت وذلک من عجیب الاتفاقات وکانہ اعلم بالحال فانہ حان وقت الارتحال قال لقد خرجت من الدار بکرۃ ذلک الیوم علی قصد التعزیۃ وانا فی شانہ متفکر ومما اصابہ منکسر اذ وقع فی خاطری من غیر نیۃ وفکر رویۃ بیت من شعر وھو بکت العلوم بویلھا وعویلھا ﴿ لوفاۃ احدھا ابن اسمعیلھا ﴿ کان قائلا یکلمنی بذلک ثم اضفت الیہ ابیاتا بالرویۃ انتہی کلام الرافعی وتقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شہبہ در طبقات شافعیہ گفتہ احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس رضی الدین ابو الخیر القزوینی الطالقانی ولد سنۃ اثنتی عشرۃ او احدی عشرۃ وخمسمائۃ وقرأ علی محمد بن یحیی وصار معیدا درسہ علی ملکداد القزوینی وقرأ بالروایات علی ابراھیم بن عبد الملک القزوینی وصنف کتاب البیان فی مسائل القرآن ردا علی الحلولیۃ والجھمیۃ وصار رئیس الاصحاب وقدم بغداد فوعظ بھا وحصل لہ القبول تام وکان یتکلم یوما وابن الجوزی یوما ویحضر الخلیفۃ وراء الاستار ویحضر الخلائق والامم وولی تدریس النظامیۃ ببغداد سنۃ تسع وستین الی سنۃ ثمانین ثم عاد الی بلدہ ذکرہ الامام الرافعی فی الامالی قال کان اماما کثیر الخیر وافر الحظ من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعلیم والتذکیر والتصنیف وقال الحافظ عبد العظیم المنذری

ترجمۂ طالقانی از طبقات شافعیۂ قاضی شہبہ

ابواب طالقانی

مترجم طالقانی

وحکی عنه غیر واحد انه کان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله تعالی ومن
تلاوة القران توفی فی المحرم سنة تسعین وخمسمائة وقیل سنة تسع وثمانین
قال السبکی فی شرح المنهاج ذکر ابو الخیر فی کتابه حظائر القدس لرمضان
اربعة وستین اسما وعبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد
بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس الشیخ ابو الخیر القزوینی الطالقانی

ترجمہ طالقانی از طبقات شافعیہ سبکی

الشیخ الامام الصوفی الواعظ الملقب رضی الدین احد الاعلام ولد فی سنة
اثنتی عشرة وخمسمائة بقزوین وقیل سنة احدی عشرة وتفقه علی محمد
بن یحیی وسمع الکثیر من ابیه وابی عبد الله محمد بن الفضل الفراوی وزاهر
الشحامی وعبد المنعم بن القشیری وعبد الغافر الفارسی وعبد الجبار الخواری
وهبة الله بن السبری ووجیه بن طاهر وابی الفتح بن البطی وغیرهم بنیسابور
وبغداد وغیرهما روی عنه ابن القرشی ومحمد بن علی بن ابی السهل الواسطی
والموفق عبد اللطیف بن یوسف والامام الرافعی وغیرهم درس ببلده
مدة ثم ببغداد ثم عاد الی بلده ثم الی بغداد ودرس بالنظامیة وحدث
بکبار الکتب کتاریخ الحاکم وسنن ابی داود وصحیح مسلم ومسند اسحق و
غیرها واملی عدة مجالس قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی وکان
اماما فی المذهب والخلاف والاصول والتفسیر والوعظ والزهد وحدث
عنه الامام الرافعی فی امالیه وقال فیه امام کثیر الخیر موفر الحظ
من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعلیم والتذکیر والتصنیف
وکان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله وتلاوة القران وربما قری علیه

الحدیث وهو یصلی ویصغی الی ما یقول القاری وینبهه اذا زل قلت واطال ابن النجار فی ترجمته والثناء علی علمه ودینه وروی باسناده حکایة مبسوطة ذکر انه عبر بها من العجمیة الی العربیة حاصلها ان الطالقانی حکی عن نفسه انه کان بلید الذهن فی الحفظ وانه کان عند الامام محمد بن یحیی فی المدرسة وکان من عادة ابن یحیی ان یستعرض الفقهاء کل جمعة ویاخذ علیهم ما حفظوه فمن وجده مقصرا اخرجه فوجد الطالقانی مقصرا فاخرجه فخرج فی اللیل وهو لا یدری این یذهب فنام فی اتون حمام فرای النبی صلی الله علیه وسلم فتفل فی فمه مرتین وامره بالعود الی المدرسة فعاد ووجد الماضی محفوظا واخذ ذهنه جدا قال فلما کان یوم الجمعة وکان من عادة الامام محمد بن یحیی ان یمضی الی صلوة الجمعة فجمع من طلبته فیصلی عند الشیخ عبد الرحمن الاسکاف الزاهد قال فمضیت معه فلما جلس مع الشیخ عبد الرحمن تکلم الشیخ عبد الرحمن فی شیء من مسائل الخلاف والجماعة ساکتون تادبا معه ولصغر سنی وحدة ذهنی اعترض علیه وانا نحیف والفقهاء یشیرون الی بالامساک وانا لا التفت فقال الامام الشیخ عبد الرحمن دعوه فلان هذا الذی یقوله لیس هو منه انما هو من الذی علمه قال ولم یعلم الجماعة ما اراد وفهمت وعلمت انه مکاشفة قال ابن النجار وقیل انه کان مع کثرة اشتغاله بدوام الصیام یفطر کل لیلة علی قرص واحد وحکی انه لما دعی الی تدریس النظامیة جاء بالحلقة وحوله الفقهاء وهناک المدرسون والصدور والاعیان فلما استقر علی کرسی التدریس ودعا دعاء الختمة التفت الی الجماعة قبل الشروع فی القاء الدرس وقال من ای

ترجمۂ طالقانی

كتب درس التفاسير تحبّون ان ذكر فعيّنوا كتابا فقال من اىّ سورة تريدون
فعيّنوا وذكر لهم ما ارادوا وكذلك فعل فى الفقه والخلاف فلم يذكر الّا ما عين
الجماعة له فعجبوا لكثرة استحضاره قال ابن النجّار حدّثنى شيخنا ابو القاسم
الصّوفى قال صلّى شيخنا القزوينى بالناس التّراويح فى ليالى شهر رمضان
وكان يحضر عنده خلق كثير فلمّا كان ليلة الختم دعا وشرع فى تفسير القرآن
من اوّله ولم يزل يفسّر سورة سورة حتى طلع الفجر فصلّى بالنّاس صلوة الفجر بوضوء
العشاء وخرج من الغد الى المدرسة النّظامية وكان يدرس بها فى الجلوس
بها فلمّا تكلّم فى المنبر على عادته كان فى المجلس الامير قطب الدين قيماز
والاعيان فذكر لهم انّ الشيخ ليلتئذ فسّر القرآن كلّه فى مجلس واحد فقال
قطب الدّين بن الغرامة على الشيخ واجبة فالتفت الشيخ وقال ان الامير اوجب
علينا شيئا فان كان لا يشق عليكم وفينا به فقالوا لا بل نؤثر ذلك فشرع
وفسّر القرآن من اوّله الى آخره من غير ان يعيد كلمة مما ذكر ليلا فتبلّس
الناس من قوّة حفظه وغزارة علمه قال ابو احمد بن سكينة لما اظهر
ابن الصاحب الرفض ببغداد جاءنى القزوينى ليلا فودّعنى وذكر انّه
متوجّه الى بلاده فقلت انّك ههنا طيّب وتنفع النّاس فقال معاذ الله
ان اقيم ببلدة يجهر فيها بسبّ اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وسلّم
ثم خرج من بغداد الى قزوين وكان آخر العهد به قلت اقام بقزوين معظّما
محترمًا الى ان توفّى بها قال الرافعىّ فى الامالى كان يعقد المجالس للعامّة
ثلاث مرّات فى الاسبوع احدها صبيحة يوم الجمعة تكلّم على عادته

یوم الجمعة ثانی عشر المحرم سنة تسعین وخمسمائة فی قوله تعالی فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو وذکر انها من اواخر ما نزل وعدّ الآیات المنزلة آخر منها الیوم اکملت لکم دینکم واتممت ومنها سورة النصر وقوله تعالی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله وذکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عاش بعد نزول هذه الآیة الا سبعة ایام قال الرافعی ولما نزل من المنبر حم ومات فی الجمعة الاخری ولم یعش بعد ذلک الا سبعة ایام قال و ذلک من عجیب الاتفاقات قال وکانه اعلم بالحال وانه حان وقت الارتحال ودفن یوم السبت قال ولقد خرجت من الدار بکرة ذلک الیوم علی قصد التعزیة وانا فی شانه متفکر ومما اصابه منکسر اذ وقع فی خلدی من غیر نیة وفکر رویّة ؎ بکت العلوم بویلها وعویلها ۔ لوفاة احمدها ابن اسمعیلها کان احدا یکلمنی بذلک ثم اضفت الیه ابیاتا بالرویّة ذهبت عنی انتهی والله اعلم و شمس الدین محمد بن علی بن داود مالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته احمد بن اسمعیل بن یوسف ابو الخیر الطالقانی القزوینی الشافعی رضی الدین احد الاعلام قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی وکان اماما فی المذهب والخلاف والاصول والتفسیر والوعظ کثیر المحفوظ اصلی الحدیث وعظ وسمع الکثیر من ابی عبد الله الفراوی وزاهر الشحامی وهبة الله السندی وابی الفتح بن البطی وتفقه علی ملکداد و محمد بن مکی ودرس ببلده وبغداد وحدث بالکتب الکبار وولی تدریس النظامیة وکان کثیر العبادة والصلوة دائم الذکر دائم الصوم له

روایت طالقانی ۔ طبقات المفسرین

فی کل یوم ختمة و قال ابن المدینی کان له ید باسطة فی النظر و اطلاع علی العلوم و معرفة الحدیث و قال الموفق عبد اللطیف البغدادی کان یعمل فی الیوم و اللیل ما یعجز المجتهد عن عمله فی شهر ولد سنة اثنتی عشرة و خمسمائة و مات فی المحرم سنة تسعین اگر بعد سماع این همه فضائل فاخره و مدائح زاهره طائفه که تحیر عقول اولی الالباب و مورث عجب عجابست نیز روایت او در فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول طبائع بدائع اولیای مخاطب مخدوم الفحول نشود بلکه برای تصدیق افاده متینه و تحقیق مقاله رزینه طائفه از اهل سنت و جماعت و ارباب فضل و براعت خارج سازند و او را بزمره مبتدعین و هالکین اندازند کرا تاب و طاقت است که دست از اتباع و تقلید و اقتفای اثر حمیدشان بر دارد یا دست رد به سینه حقائق گنجینه شان گزارد که حامی کامل علی الاطلاق اند و مؤید مقتدای آفاق هر چه از زبان گهرفشان شان بر آمد لائق آفرین و تحسین است نه سزاوار تهجین **وجه بیست و هفتم** از وجوه ابطال مزعوم مخاطب آنکه شیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملا الاردبیلی حدیث تشبیه را در کتاب وسیلة المتعبدین روایت نموده چنانچه حسن بن محمد بن علی السمی الحلی طاب ثراه در کتاب انوار بدریه فرموده و مما اخرجه ایضا فی خصائصه لا خصائص علی صاحب الوسیلة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمه و الی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب و روایت نمودن عمر ملا این حدیث شریف را از عبارت محب طبری هم ظاهر خواهد شد

لہ ای بطلاع [illegible] الاطلاع ۱۲ م

۲ کہ [illegible] القوم ۱۲ م

۲ کما صرح مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون و عبارتہ وسیلۃ المتعبدین [illegible] للشیخ الصالح عمر بن محمد بن خضر الاردبیلی [illegible] المتوفی سنۃ [illegible] ان یعتقدہ [illegible] الشیعۃ [illegible]

ان شاء اللہ تعالیٰ فهذا الخضر الملا الملیء بالفضل والبراعة الماهر الحاذق فی الصناعة القالع من الکمال قلاعه رد الحدیث الشریف المشهور بین ائمة السنة والجماعة فسود وجوه المنکرین المنهمکین فی الفظاعة الغیر المحتوین لابداء صنوف الشناعة و محتجب نماند کہ ملا عمر بن محمد از اجلہ صالحین مشہورین و اکابر مشایخ معروفین ست و تعیید بعید ولادت سراپا سعادت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اولاً او بعمل آوردہ و بسیاری از سلاطین فخام و ائمہ اعلام سنیہ باو درین باب اقتدا کردہ اند مولوی سلامت اللہ در اشباع الکلام فی اثبات عمل المولد و القیام گفتہ و علامہ محمد بن یوسف شامی رحمۃ اللہ علیہ در سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد کہ مشہور بسیرت شامی ست آنچہ در اثبات عمل مولد شریف رقم زدہ و اند قدرے ازان ہم بعبارۃ التقاط میرسد الباب الثانی عشر فی اقاویل العلماء فی عمل المولد الشریف و اجتماع الناس لہ و ما یحمد من ذلک و ما یذم قال الحافظ ابو الخیر السخاوی فی فتاواه عمل المولد الشریف لم ینقل عن احد من السلف الصالح فی القرون الثلثة الفاضلة و انما حدث بعدها ثم لا زال اهل الاسلام فی سائر الاقطار والمدن الکبار یحتفلون فی شهر مولده صلی اللہ علیه وسلم بعمل الولائم البدیعة المشتملة علی الامور البهجة الرفیعة ویتصدقون فی لیالیه بانواع الصدقات ویظهرون السرور و یزیدون فی المبرات ویعتنون بقراءة مولده الکریم ویظهر علیهم من برکاته فضل عظیم الی ان نقل فی الاشباع عن السیرة الشامیة قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسمعیل المعروف بابی شامة فی کتابه الباعث

من اهل الموصل

على انكار البدع والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله تعالى المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا
فهذه البدعة الضلالة والثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لاحد
من هذه فهي محدثة غير مذمومة قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى
فالبدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب
لمن حسنت نيته فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير
مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله محذور شرعي وذلك نحو بناء المنابر
والربط والمدارس وخانات السبيل وغير ذلك من انواع البر التي لم تعهد
في الصدر الاول فانه موافق لما جاءت به السنة من اصطناع المعروف
والمعاونة على البر والتقوى ومن احسن البدع ما ابتدع في زماننا
هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام في اليوم الموافق
ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار
الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء يشعر
بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه واجلاله في قلب فاعله و
وشكر الله تعالى على ما من به من ايجاد رسوله الذي هو رحمة للعالمين
صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل ذلك بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحين
المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب اربل وغيره رحمهم الله تعالى الى ان قال
والاشباع وانیجاست قول شیخ نصیر الدین که اتفاق ورزیدن و اظهار

حسب تصریح حافظ ابو شامه عمر ملا از صالحین مشهورین است

سرور بفرح حصول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وجود واتخاذ سماع خالی از مستنکرات
شرعیه و انشاد امور مشوقه آخرت این اجتماع حسن موجب ثواب قاصد و عامل آنست
وبعد ازین آنچه از امام حافظ ابو محمد عبد الرحمن المعروف بابوشامه منقول ست
دلیل قاطع و برهان ساطع برای دفع انکار منکرین ست که از تصریح امام شافعی
علیه الرحمه نیز تقسیم بدعت بحسنه و سیئه ثابت و متحقق و بعد ازین آنچه گفته که از
احسن بدعات ست آنچه در مدینه اربل هرسال موافق روز ولادت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از صدقات و اظهار زینت و سرور و احسان با فقرا معمول و مرسوم ست
که این همه مشعر به محبت آنحضرت علیه الصلوة والتحیة و تعظیم و تکریم در دل فاعل و
تادیه شکر ایجاد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ست و اول کسی که ابتدا باین
فعل در موصل کرد شیخ عمر بن محمد ست که یکی از صلحای مشهور بوده و صاحب اربل
وغیر آن اقتدا در فعل باین بزرگ نموده اند باید دانست که این قول مشعر بآنست که
ابتدای این عمل از شیخ عمر بن محمد ست در موصل و صاحب اربل و غیر آن مقتدی
باین شیخ بوده اند و از کلام دیگر اجله خاصه مولانا جلال الدین سیوطی چنانکه
تصریحش گذشت چنان مستفاد میشود که بانی این فعل حسن صاحب اربل ملک مظفر ست
که شیخ وقت ابو الخطاب بن دحیه تصنیف مجلد در بیان مولد برای او فرموده
و آن سلطان بزمان مجلد وی آن هزار دینار بشیخ ممدوح انعام نموده بلکه خود در کلام
صاحب سیرت تهافت و تعارض صریح موجود ست که اول خودش نوشته ست
که اول کسی که احداث این عمل از ملوک کرد صاحب اربل ست و بعد ازان گفته که فاعل
اول این فعل در موصل عمر بن محمد ست و صاحب اربل و غیر آن مقتدی بشیخ ممدوح

مولد عمر ملا

بوده اند و جواب این شبهه آنست که مراد از اوّلیّت صاحب اربل در بین عمل خیر اوّلیّت
اضافی نسبت بملوک ست یعنی در سلاطین بان اوّل کسی که ابتدا باین عمل کرد صاحب
اربل ست و مراد از اوّلیّت این فعل در موصل که فاعل آن عمر بن محمد ست اوّلیّت
حقیقی پس اقتدائی صاحب اربل و غیر آن از ملوک و دیگر عوام و خواص بشیخ ممدوح
صحیح و درست ست و لهذا در بیان استنباط قول اوّل از رساله سیوطی که مبدأ
کلام ست یعنی و اوّل من احدث فعل ذلک مقیّد بقید ملوک و سلاطین کرده شد
و قید ملوک در عبارت اوّل صاحب سیرت خود موجود ست و آنچه از شیخ امام
علّامه صدر الدّین منقول ست نیز مقیّد بآن ست که این عمل مولد اگرچه بدعت ست
لیکن بدعت حسنه که مشتمل بر محاسن و خالی از ضدّ آنها ست بعد ازین نقل فتوای
شیخ خود و بیان تخریج اصل دیگر روایت بیهقی از انس در خصوص تکرار عقیقه
و نقل عبارت شرح سنن ابن ماجه مصرّح باینکه عمل مولد از بدع حسنه است
بشرطیکه خالی از منکرات شرعیّه باشد بوضعی که مشیّد ارکان استحسان و استحباب
عمل مولد ست محتاج بیان نیست بالجمله از تصریح صاحب سیرت شامی اقوال
علمای سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده باوج تحقیق فائز که حافظ
ابو الخیر سخاوی و حافظ ابو الخیر جزری و حافظ ابو شامه و علّامه ابن ظغربل صاحب
درّ منتظم و شیخ ابن فضل و یوسف حجار و علّامه ابن البطّاح و امام جمال الدین
و امام ظهیر الدّین و شیخ نصیر الدّین و امام حافظ ابو محمّد و شیخ عمر موصلی و ملک عالم
عادل صاحب اربل و امام علّامه صدر الدّین و علّامه جلال الدین سیوطی صاحب
فتوی و شارح سنن ابن ماجه این جمله سلف صالحین قائل باستحسان و استحباب

عمر ملا بتصریح مولوی سلامة الله از سلف صالحین ست

عمل مولد شریف بوده اند و پوشیده نخواهد بود که صاحب سیرت شامی در تحقیق
فائز بمرتبۂ الیست که منکرین عمل مولد ہم تشبث بذیل کلامش نموده اند پس این
توضیح و تفصیل که فی الجمله شائبه از تکرار ہم داشته است برای ارغام آناف منکرین
در کار ست انتہی ما فی الاشباع و کتاب سیرت ملا عمر از مشاہیر کتب ست چنانچه
خود شاہصاحب در رسالۂ اصول حدیث گفته اند و انچه متعلق بوجود باجود
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و صحابۂ کرام و آل عظام اوست از ابتدای تولد
آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحاق و سیرت ابن ہشام
و سیرت ملا عمر و دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده و بالفعل نسخۂ
صحیحۂ روضة الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی اگر بہم رسد که خالے
از الحاق و تحریف باشد بهتر از ہمه تصانیف این باب ست و مولوی صدیق حسن خان
معاصر در حطة ما فی ذکر الصحاح الستة گفته و اما احادیث التواریخ و السیر
فهی قسمان قسم یتعلق بخلق السماء و الارض و الحیوانات و الجن و الشیاطین
و الملائکة و الانبیاء الماضین و الامم السابقین و یسمی بدأ الخلق
و قسم یتعلق بوجود النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه الکرام
و آله العظام من بدأ ولادته الی وفاته و یسمی سیرة کسیرة ابن
اسحٰق و سیرة ابن ہشام و سیرة ملا عمر و الکتب المصنفة فی ہذا
الباب ایضاً کثیرة جداً قلت و جلتها مذکورة فی کشف الظنون انتہی
و خواجه نصر الله کابلی بروایت ملا برای اثبات وجوب حب ثلثه استدلال و احتجاج
نموده چنانچه در صواقع بجواب آیه مودت گفته و کلا نفی وجوب محبة غیر علی

ذکر شاہصاحب سیرت ملا عمر را در رساله اصول حدیث

ذکر مولوی صدیق حسن خان سیرت ملا عمر را در حطه

من الصحابة كذب مفترى فقد روى الحافظ ابوطاهر السلفى فى مشيخته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب ابى بكر وشكره واجب على كل امتى واخرج ابن عساكر عنه نحوه ومن طريق آخر عن سعد بن سهل الساعدى واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فى سيرته عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله فرض عليكم حب ابى بكر وعمر وعثمان وعلى كما فرض عليكم الصلوة والزكوة والصوم والحج وخود شاه صاحب ہم تقلید کابلی برین روایت نحوه دست انداخته اند چنانچه در جواب آیه مودت گفته جواب دیگر لا نسلم که وجوب محبت منحصر ست در چهار شخص مذکور بلکه در دیگران نیز یافته میشود روی الحافظ ابوطاهر السلفى فى مشيخته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب ابى بكر وشكره واجب على كل امتى وروى ابن عساكر عنه نحوه ومن طريق آخر عن سهل بن سعد الساعدى واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فى سيرته عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تعالى فرض عليكم حب ابى بكر وعمر وعثمان وعلى كما فرض عليكم الصلوة والزكوة والصوم والحج وروى ابن عدى عن انس عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال حب ابى بكر وعمر ايمان وبغضهما نفاق وروى ابن عساكر عن جابر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال حب ابى بكر وعمر من الايمان وبغضهما كفر وروى الترمذى انه اتى بجنازة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يصل عليه وقال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله و هرچند این روایات در کتب اهل سنت لیکن

احتجاج کابلی و شاه صاحب بروایت عمر ملا و وصف او بحافظ

احتجاج کابلی در صواعق بروایت عمر ملا و وصف بحافظ

احتجاج خود شاه صاحب در همین کتاب و همین باب بروایت عمر ملا و وصف او بحافظ

چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظورست بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمیشود و بیک روایت ایشان الزام نمی خورند انتهی و دیگر اکابر سنیه نیز از ملا جابجا نقل می کنند چنانچه از ملاحظه ریاض النضره ظاهرست و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین گفته عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحبنا اهل البیت الا مومن تقی و لا یبغضنا الا منافق شقی اخرجه الملا قاله المحب و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته اخرج ابو سعید و الملا فی سیرته حدیث استوصوا باهلی خیرا فانی اخاصمکم عنهم غدا و من اکن خصیمه اخصمه و من اخصمه دخل النار و حدیث من حفظنی فی اهل بیتی فقد اتخذ عند الله عهدا و اخرج الاول فقط حدیث انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنیا فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و اخرج الملا حدیث فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین الا و ان ائمتکم وفدکم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون و محتجب نماند که ملک نور الدین که حسب تصریح صاحب کشف الظنون معتقد ملا عمر بوده و حسب تصریح حافظ ابو شامه اقتدا بملا در عمل مولد نموده از اجله اعاظم سلاطین ممدوح اکابر و اعاظم اساطین سنیه است ابن اثیر در کامل در سنه تسع و ستین و خمسمائه گفته ذکر وفاة نور الدین محمود بن زنکی رحمه الله فی هذه السنة توفی نور الدین محمود بن زنکی بن اقسنقر صاحب الشام و دیار الجزیرة و مصر یوم الاربعاء حادی عشر شوال بعلة الخوانیق و دفن بقلعة دمشق و نقل منها

استشهاد علامه سمهودی [illegible]

نقل نور الدین سمهودی در جواهر العقدین از عمر ملا [illegible]

مدائح ملک نور الدین که معتقد عمر ملا [illegible]

مدح ملک نور الدین معتقد عمر ملا

الی المدرسة التی انشأها بدمشق عند سوق الخواصین و من عجیب الاتفاق انه رکب ثانی شوال و الی جانبه بعض الامراء الاخیار فقال الامیر سبحان من یعلم هل نجتمع هنا فی العام المقبل ام لا فقال نور الدین لا تقل هکذا بل سبحان من یعلم هل نجتمع بعد شهر ام لا فمات نور الدین رحمه الله بعد احد عشر یوما و مات الامیر قبل الحول فاخذ کل منهما بما قاله الی ان قال و کان قد اتسع ملکه جدا و خطب له بالحرمین الشریفین و بالیمن لما دخلها شمس الدولة بن ایوب و ملکها و کان مولده سنة احدی عشرة و خمسمائة و طبق ذکره الارض بحسن سیرته و عدله و قد طالعت سیر الملوک المتقدمین فلم ار فیها بعد الخلفاء الراشدین و عمر بن عبد العزیز احسن من سیرته و لا اکثر تحریا منه للعدل و قد اتینا علی کثیر من ذلک فی کتاب الباهر من اخبار دولتهم و لنذکر هنا نبذة لعله یقف علیها من له حکم فیقتدی به فمن ذلک زهده و عبادته و علمه فانه کان لا یأکل و لا یلبس و لا یتصرف الا فی الذی یخصه من ملک کان له قد اشتراه من سهمه من الغنیمة و من الاموال المرصدة لمصالح المسلمین و لقد شکت الیه زوجته من الضائقة فاعطاها ثلاث دکاکین فی حمص کانت له یحصل له منها فی السنة نحو العشرین دینارا فلما استقلتها قال لیس لی الا هذا و جمیع ما بیدی انا فیه خازن للمسلمین لا اخونهم فیه و لا اخوض نار جهنم لاجلک و کان یصلی کثیرا باللیل و له فیه اوراد حسنة و کان کما قیل جمع

تاریخ نور الدین مشتمل عمر ملا

الشجاعة والخشوع لربه. ما احسن المحراب في المحراب وكان عارفا بالفقه
على مذهب ابي حنيفة ليس عنده فيه تعصب وسمع الحديث واسمعه
طلبا للاجر واما عدله فانه لم يترك في بلاده على سعتها مكسا ولا
عشرا بل اطلقها جميعها في مصر والشام والجزيرة والموصل وكان
يعظم الشريعة ويقف عند احكامها واحضره انسان الى مجلس الحكم
فمضى معه اليه وارسل الى القاضي كمال الدين بن الشهرزوري فقال قد جئت
حاكما فاسلك معي ما تسلك مع الخصوم وظهر الحق فوهبه الخصم الذي
احضره وقال اردت ان اترك له ما يدعيه انما خفت ان يكون الباعث
لي على ذلك الكبر والانفة من الحضور الى مجلس الشريعة فحضرت ثم وهبته
ما يدعيه وبنى دار العدل في بلاده وكان يجلس هو والقاضي فيها ينصف
المظلوم ولو انه يهودي من الظالم ولو انه ولده او اكبر امير عنده الى ان
قال في الكامل وكان يكرم العلماء واهل الدين ويعظمهم ويقوم اليهم ويجلسهم معه
وينبسط معهم ولا يرد لهم قولا ويكاتبهم بخط يده وكان وقورا مهيبا مع
تواضعه وبالجملة فحسناته كثيرة ومناقبه غزيرة لا يحتملها هذا الكتاب

تاریخ نور الدین از عبر ذهبی

و ذهبی در عبر در سنه مذکوره گفته السلطان نور الدين الملك العادل
ابو القاسم محمود بن اتابك زنكي بن اقسنقر تملك حلب بعد ابيه ثم اخذ دمشق
فملكها عشرين سنة وكان مولده في شوال سنة احدى عشرة وخمسمائة
وكان اجل ملوك زمانه واعدلهم وادينهم واكثرهم جهادا واسعدهم
في دنياه وآخرته هزم الفرنج غير مرة واخافهم وجرعهم المر وفي الجملة

محاسنه ابین من الشمس و احسن من القمر کان اسمر طویلا ملیحا ترکی اللحیة نقی الخد شدید المهابة حسن التواضع طاهر اللسان کامل العقل والرای سلیما من التکبر خائفا من الله قل ان یوجد فی العلماء الکبار مثله فضلا عن الملوک ختم الله له بالشهادة و نوله الحسنی ان شاء الله و زیادة فمات بالخوانیق فی حادی عشر شوال **وجہ نوزدہم از وجوہ** ابطال ہفوات مخاطب با کمال آنکه نور الدین ابو حامد محمود بن محمد الصالحانی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن الحارث الاعور صاحب رایة امیر المومنین کرم الله وجهه قال بلغنا ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم کان فی جمع من الصحابة فقال اریکم آدم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حلمه فلم یکن باسرع من ان طلع علی کرم الله تعالی وجهه فقال ابو بکر رضی الله عنه یا رسول الله قست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا من هو یا رسول الله قال النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم یا ابا بکر الا تعرفه قال الله تعالی و رسوله اعلم قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم ابو الحسن علی بن ابی طالب فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن رواه الصالحانی و فی سنده ابو سلیمان الحافظ فهذا الصالحانی الصالح ذو المجد الرافع المستغنی عن مدح مادح والذی هو فی بحر الفضل والکمال سابح و لو نادا الکمال و البراعة فاتح قد روی هذا الحدیث الشریف علی رغم

کل معاند قادح ٭ اظهر الحق الواضح ٭ والصدق اللائح ٭ فلم یبق مجال لارتیاب
مجادل غیر ناصح ٭ ولا مساغ للتشکیک متحامل فی البهت کادح ٭
فوجه کل منکر جاحد مسود کالح ٭ ورده وابطاله تعصب فاضح ٭
ولیس الا کنباح نابح ٭ فالحمد الجمیل لله الذی هو لکل فضل مانح ٭ وابو
حامد محمود صالحانی از اجله محمودین صالحین جانب ثانی واکابر معروفین حائزین
ملکات بدیع انسانی ز جلالت ونبالت وریاست ومهارت او در علوم معلوم هر قاصی
ودانی ست سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
قال الامام العالم الادیب الاریب بسجایا المکارم الملقب بین الاجلة الائمة
الاعلام محیی السنة وناصر الحدیث ومجدد الاسلام العالم الربانی والعارف
السبحانی سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
فی عباراته الفائقة واشاراته الرائقة من کتابه شکر الله تعالی مسعاه
واکرم بفضله مثواه واجزل له من ثوابه اصبح رضی الله عنه ونیز در
توضیح الدلائل گفته عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده (ای علی علیه السلام ۱۲) قال قال
رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم کنت انا وعلی نورا بین
یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام فلما
خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی
صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله
وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه
فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وعن جابر رضی الله تعالی

المحلی ـ ترجمہ صالحانی از توضیح الدلائل شہاب الدین احمد

عنه ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارك و سلم کان بعرفات و علی کرم الله
وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسك فی خمسی یا علی خلقت انا و انت
من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من تعلق بغصن منها
ادخله الله الجنة روی الحدیث الاول سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد الذی
سافر و رحل و ادرك المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فن و روی عنه
خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته
باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا
و الحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی و روی الاول
ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرندی
المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما و نیز در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و منها
مقیم الحجة عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و علی
آله و بارك و سلم انه لما خلق الله تعالی آدم و نفخ فیه من روحه عطس آدم
علیه السلام فقال علیه السلام الحمد لله رب العالمین فاوحی الله تعالی
الیه و بشره بالمغفرة و فی هذا الحدیث ان الله تعالی قال یا آدم ارفع راسك
فانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة
علی مقیم الحجة و من عرف حق علی زکا و طاب و من انکر حقه لعن
و خاب اقسمت بعزتی و جلالی لادخل الجنة من احبه و ان عصانی
و اقسمت بعزتی و جلالی لادخل النار من عصاه و ان اطاعنی

رواہ محیی السنۃ الصالحانی من کتاب الاربعین فی مناقب امیر المومنین
تصنیف اخطب الخطباء ابی المؤید الموفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی نیز در توضیح
الدلائل گفتہ قوله تعالیٰ وکفی اللہ المومنین القتال و بالاسناد المذکور
عن سفین الثوری عن زبید عن مرۃ وکان مرضیا قال کان ابن مسعود رضی اللہ
تعالیٰ عنه یقرأ هذا الحرف وکفی اللہ المومنین القتال بعلی بن ابیطالب وفی
روایۃ الاعمش عن ابن وائل قال کان عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ
عنه یقرأ هذه الآیۃ التی فی الاحزاب وکفی اللہ المؤمنین القتال بعلی بن
ابیطالب وکان اللہ قویا عزیزا و اهمام الامام الصالحانی و تحسین صالحانی
و مقبولیت روایت او و تادب با و بادب جمیل و تعظیم و تبجیل جناب امیر المومنین علیہ السلام
از افادۂ شاہ سلامۃ اللہ معاصر کہ از اجلہ و اکابر متکلمین ذوی المفاخر ست
نیز ظاہر ست کما لا یخفی علی من راجع معرکۃ الآراء **وجہ بستم** از وجوہ نفی رد
و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکہ فرید الدین محمد العطار النیسابوری حدیث
تشبیہ را در نظم بلیغ خود بقطع و حتم و یقین و جزم ثابت نمودہ چنانچہ در مصیبت نامہ گفتہ
ای بسر تو بی نشانی از علی ٭ عین و لام و یا بدانی از علی ٭ از دم عیسی
کسی گر زندہ خاست ٭ او بدم دست بریدہ کرد راست ٭ مصطفیٰ گفتش
توئی آدم بعلم ٭ نوح فہم اتحاد ابراہیم حلم ٭ ہمچو یحیی زہد و موسی بطش کیست
گر بدانی شجاع دین علی ست ٭ پس محمد چون جمال دوست دید ٭ ہر کہ آن را
کہ آن اوست دید ٭ گفت با او سی ہزار و شش ہزار ٭ جملہ اسرار ش پیشانی
سی ہزار اسرار گفتہ این بگو ٭ سی ہزار دیگرش گفت این مگو ٭ بر علی سی کرکن

آشکار * گو درین اسرار یابی پایدار * چون محمد باز جای خود رسید * هر دو عالم اندرون خویش دید * محو گشته فانی مطلق شده * در بحار علم مستغرق شده * خویش را کل دید کل را خویش دید * همچنان کز پس بدید از پیش دید * سی هزار اسرار از سر کلام * در بیان آورد از بهر نظام * سی هزار اسرار با حیدر بگفت * باز حیدر رفت تا چه باز گفت * صاحب زوج بتول مرتضاست * بر یقین او پیشوای اولیاست * در دل او بود مکنونات غیب * زان بیاورد او ید بیضا ز جیب * راز خود با هیچکس هرگز نگفت * در شبانروزی یکی ساعت نخفت * موج میزد در دلش دریای راز * بود او سر حقیقی بی مجاز * گر نه او بودی نه بودی هیچ اصلی * کار ما بودی همه بیجا صلی * و نیز عطار در اسرار نامه گفته سه امیر المومنین ست جان آدم * امیر المومنین ست عیسی مریم * امیر المومنین باب نبوت * امیر المومنین نور ولایت * امیر المومنین جان باب حکمت * امیر المومنین با نوح همدست * فهذا فرید الدین العطار فرید الاعصار و وحید الادوار الذی تعطرت بفوائح مدائحه اسفار الکبار و اطبقت علی اکرامه و تفخیمه و تبجیله و تعظیمه کلمة الاحبار اثبت الحدیث الشریف قطعا و حتما علی رغم اهل الجحود و الانکار و قد سیم وجوههم بسمة الصغار و الخسار و جلب علیهم انکو الله مار و الخش البوار و اثبت انهم اختار و النار علی العار بل جمعوا بین العار و النار بانکار مثل هذا الحدیث الثابت الشهیر غایة الاشتهار و استهتروا بالعناد و اللجاج نهایة الاستهتار اما انکه شیخ فرید الدین عطار از اکابر علمای عالی تبار و اجله کملای جلیل الفخار است

نور الدین عبد الرحمن بن احمد الدشتی الجامی در نفحات الانس گفته شیخ فرید الدین
نیشابوری عطار قدس سره وی مرید شیخ مجد الدین بغدادی ست در دیباچه کتاب
تذکرة الاولیا که بوی منسوبست میگوید که یک روز بپیش امام مجد الدین بغدادی
در آمدم وی را دیدم که میگریست گفتم خیرست گفت زهی سپه سالاران که درین
امت بوده اند بمثابه انبیا علیهم السلام که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
پس گفت ازان میگریم که دوش گفته بودم که خداوندا کار تو بعلت نیست مرا
ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم
که مستجاب شود و بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است در سخنان مولانا جلال الدین
رومی قدس سره مذکورست که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین
عطار تجلی کرد و مربی او شد الی ان قال و گفته اند که مولانا جلال الدین رومی قدس سره
در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشابور به صحبت وی در حال کبر سن رسیده است
و کتاب اسرار نامه بوی داده وی دائما آن را با خود میداشته و در بیان حقائق و معارف
اقتدا بوی دارد چنانکه میگوید ع گرد عطار گشت مولانا ٭ شربت از دست
شمس بود و شش ٭ و در موضعی دیگر گفته ع عطار روح بود سنائی دو چشم او ٭
ما از پی سنائی و عطار آمدیم ٭ و آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید
که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیکی ازین طایفه یافت
نمی شود جزاه الله سبحانه عن الطالبین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفه
ای روی در کشیده ببازار آمده ٭ خلقی باین طلسم گرفتار آمده ٭ الی ان قال الجامی
حضرت شیخ در تاریخ سنه سبع و عشرین و ستمائه بر دست کفار تتار شهادت

یافته و سن مبارک وی در آن وقت میگویند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی
در نیسابور است رحمه الله تعالی انتهی و دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه در تذکرة الشعرا
گفته ذکر سلطان المحققین شیخ فرید الدین عطار قدس سره و هو محمد بن ابراهیم العطار
النیسابوری مرتبه او عالیست و مشرب او صافی و سخن او را تازیانه اهل سلوک گفته اند
و در شریعت و طریقت یگانه بود و در شوق و نیاز و سوز و گداز شمع زمانه مستغرق
بحر عرفان و غواص دریای ایقان ست شاعری شیوه او نیست بلکه سخن او واردات
غیبست و این سخن را بدو منسوب کردن عجیبست اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیسابور
و شیخ عمر دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت و ولادت مبارکش در روزگار
سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در ماه شعبان المعظم سنه ثلث عشر و خمسمائة هشتاد
و پنج سال در شهر نیسابور بوده و بیست و نه سال در شهر شادیاخ و بعد از قتل شیخ نه
سال شهر شادیاخ خراب شد و شیخ بسیاری از اکابر و مشایخ را دریافته و با عارفان صحبت
داشته و چهارصد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال
بمرتبه عالم فنا رسیده و منزوی و معتکف شده و عزیزی در باب زلزله که در نیسابور بکرات
واقع شده گفته است اندر سنه ما زلزله نازل گشت * بد پانصد و اند آنکه شد شهر چو دشت
و آن زلزله بار دوم ششصد و سی * وان زلزله بار سوم ششصد و هشت الی ان قال الجامی
مدت هفتاد سال بجمع نمودن حکایات صوفیه و مشایخ مشغول بودی و هیچ کس را از
اهل طریقت این باده میسر نشده و بر رموز و اشارات و حقائق و دقائق مثل عطار
صاحب وقوف نگذشته و در نهایت بحری بود زاخر و همت او مصروف بر نفی خاطر در گوشه
نشسته و در بر وی غیر بسته هزاران ابکار اسرار در خلوت سرای او جلوه ساز بودند

بود و شیوۂ بیان او عروسان حقائق و دقائق محرم راز و اشعار او از آن مشہورتر ست کہ در کتاب شرح توان نمود و رموز و اشارات او از آن عالی تر کہ شمۂ از آن در حیز کتابت توان آورد انتہی و از عبارت خود مخاطب سابقا گذشتہ بودن شیخ فرید عطار از کبراء و مقبولین اہل سنت و بودن او از جملۂ بزرگوارانی کہ بنای کار شان و نامدارانیکہ شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذہب اہل سنت ست ظاہر و واضح ست **وجہ بست و یکم** از وجوہ اثبات حدیث تشبیہ و ابطال انکار مخاطب نبیہ آنکہ ابو سالم محمد بن طلحہ بن محمد القرشی النصیبی الملقب بکمال الدین این حدیث شریف را بروایت بیہقی آوردہ و در تبیین معانی آن داد بلاغت و فصاحت دادہ حیث قال فی مطالب السئول فی فضائل علی علیہ السلام من ذلک ما رواہ الامام البیہقی فی کتابہ المصنف فی فضائل الصحابة یرفعہ بسندہ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی تقواہ والی ابراہیم فی حلمہ والی موسی فی ہیبتہ والی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب فقد اثبت النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعلی رضی اللہ عنہ بہذا الحدیث علما یشبہ علم آدم وتقوی تشبہ تقوی نوح وحلما یشبہ حلم ابراہیم وہیبة تشبہ ہیبة موسی وعبادة تشبہ عبادة عیسی وفی ہذا تصریح لعلی رضی اللہ عنہ بعلمہ وتقواہ وحلمہ وہیبتہ وعبادتہ وبعلو ہذہ الصفات الی اوج العلی حیث شبہہا بہؤلاء الانبیاء المرسلین صلوات اللہ علیہم اجمعین من الصفات المذکورة والمناقب المعدودة فہذا ابو سالم محمد بن طلحة النصیبی السالم الصالح قد نصب نفسہ لانصاب کل ناصب

حدیث تشبیہ از مطالب السئول ابن طلحہ

ابن طلحہ

معاند جارح ٭ وانتدب للذبّ عن حمار الحقّ وقطع لسان كل مكابر قادح
حيث اثبت الحديث الشريف حتما واظهر كونه مثبتا لجلائل المدائح ٭
فلا يصغى بعد ذلك الى صياح صائح ٭ ونباح نابح ٭ ولا يجترء على الانكار
والردّ الّا الجلع المتواقح ٭ والعنود الكنود الذي هو في بحر العدوان
سابح ٭ وبهته وكذبه وفريته وجماحه ظاهر واضح ٭ ومراء ملحد و تحامل
وتعصّبه وشماسه جلى لائح ٭ ومحتجب نماند که محمّد بن طلحه از اجلّه صدور
وارکان و اساطین معتمدین اعیان و فقهاء متبحرین والاشان و محققین منقدین عالی
مکان ست و مناقب فخیمه و فضائل عظیمه و محامد جمیله و مدائح جلیله او
حاجت اظهار و بیان ندارد **واز جمله** مادحین ابن طلحه محمّد عبد الله بن اسعد
اليافعى ست که در مرآة الجنان در سنة اثنتين وخمسين وستمائة گفته وفي الكمال
محمد بن طلحة النصيبي المفتى الشافعي وكان رئيسا محتشما بارعا في الفقه
والخلاف ولّى الوزارة مرّة ثم زهد وجمع نفسه توفّى بحلب في شهر
رجب وقد جاوز السبعين وله دائرة الحروف قلت وابن طلحة المذكور
لعلّه الذى روى السيد الجليل المقدار الشيخ المشكور عبد الغفار
صاحب الرواية في مدينة قوص اخبرني الرشيد بن الاعمر قال طلعت
جبل لبنان فوجدت فقيرا فقال لي رأيت البارحة [illegible]
سه [illegible] ذلك يا ابن طلحة ما بث توليك الوزارة [illegible]
لا تعجبوا من زاهد في زهده في درهم لما اصاب بعد [illegible]
اجمعت ذهبت الى الشيخ ابن طلحة فوجدت السلطان الملك الاشرف [illegible]

مدح ابن طلحه

مدح ابن طلحه از مرآة الجنان یافعی

وهو يطلب الاذن عليه فقعدت حتى خرج السلطان فدخلت عليه فعرفته
بما قال الفقير فقال ان صدقت رؤياه فانا اموت الى احد عشر يوما
وكان كذلك قلت وقد يتعجب من تعبيره ذلك بموته وتاجيله بالايام
المذكورة والظاهر والله اعلم انه اخذ ذلك من حروف بعض كلمات النظم
المذكور واظنها والله اعلم قوله اصاب المعدنا فانها احد عشر حرفا
وذلك مناسب من جهة المعنى فان المعدن الذي هو الغنى المطلق
والملك المحقق ما يلقونه من السعادة الكبرى والنعمة العظمى بعد الموت
وفضائل كثيرة ومحامد غزيرة علامه يافعی از طبقات شافعیه عبد الرحيم اسنوی
و درر كامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعيه تقی الدين اسدی و طبقات
الخواص احمد بن احمد عبد اللطيف الشرجي اليمانی و نفحات الانس عبد الرحمن
جامی و ابجد العلوم مولوی صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهر ست بنا بر اختصار
اکتفا و اقتصار بر بعض عبارات میرود جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علی الاسنوی
الشافعی در طبقات شافعيه گفته عبد الله بن اسعد اليمنی ثم المكی الملقب
عفيف الدين المشهور باليافعی بياء نقطتين من تحت وبالفاء والعين
المهملة ويافع قبيلة باليمن من قبائل حمير كان اماما يسترشد
بعلومه ويقتدى وعلما يستضاء بانواره ويهتدى ولد قبل السبعمائة
وبلغ بالاحتلام سنة احدى عشرة وكان في ذلك السن ملازما
لبيته تاركا لما يشتغل الاطفال به من اللعب فلما راى والده آثار
الفلاح عليه ظاهرة بعث به الى عدن فقرأ القراءة واشتغل بالعلم

مدائح يافعی از طبقات شافعيه اسنوی

مدائح ابن طلحه

حال یافعی ... ابن طلحه

وحجّ الفرض سنة اثنتي عشرة وعاد الى بلده وحبّب الله اليه الخلوة
والانقطاع والسياحة في الجبال وصحب شيخه الشيخ علي المعروف بالطواشي
وهو الذي سلّكه الطريق قال وتردّدت هل انقطع الى العلم او العبادة وحصل
لي بسبب ذلك همّ كبير وفكر شديد ففتحت كتابا على قصد التبرّك و
التفاؤل مما يطلع لي فرأيت فيه ورقة لم ارها فيه قبل ذلك مع كثرة
نظري فيه وفيه هذه الابيات شعر كن عن همومك معرضا ٭ وكل الامور
الى القضا ٭ فلربّما اتّسع المضيق ٭ وربّما ضاق الفضا ٭ ولربّ امر متعب
لك في عواقبه الرضا ٭ الله يفعل ما يشاء ٭ فلا تكن متعرّضا ٭ قال
فسكن ما عندي وشرح الله صدري لملازمة العلم ثمّ عاد الى مكة
سنة ثمان عشرة وجاور بها وتزوّج وقرأ الحاوي الصغير على القاضي
نجم الدين الطبري واقام بها مدّة ملازما للعلم ثم ترك التزوّج و
تجرّد نحو عشر سنين تردّد في تلك المدّة بين الحرمين الشريفين
ورحل الى الشام سنة اثنتين وثلثين وزار المقدس والخليل واقام بالخليل
نحو مائة يوم ثم قصد الديار المصرية في تلك السنة مخفيّا امره فزار الامام
وغيره من المشاهير الى ان قال وعكف على التصنيف والاقراء والاسماع
وصنّف تصانيف كثيرة في انواع من العلوم الا انّ غالبها صغير الحجم
معقود لمسائل مفردة ومن تصانيفه قصيدة تشتمل على قريب من
عشرين علما على ما ذكر الا انّ بعضها متداخل كالتصريف مع النحو
والقوافي مع العروض ونحو ذلك وكان يصرف اوقاته في وجوه البرّ

الشافعی

واغلبہا فی العلم والصدقۃ مع الاحتیاج متواضعاً مع الفقراء مترفعاً علی اغنیاء الدنیا معرضاً عما فی ایدیہم خیفا ربیۃ من الرجال مربیا للطلبۃ والمریدین ففعق بہم غراب التفریق وتشتت شمل سالکی الطریق فتنکرت طباعہ وبدت اوجاعہ فشکی راسہ الماً وجسمہ سقماً واقام ایاماً قلائل وتوفی وھو اذ ذاک فضیل مکۃ وافضلہا وعالمہا الاباطح وعاملہا

الخ واز جملہ مادحین ابن طلحہ شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الفقیہ الشافعی ست چنانچہ در طبقات فقہای شافعیہ گفتہ ابو سالم محمد بن طلحۃ بن محمد القرشی النصیبی الملقب کمال الدین کان اماماً بارعاً فی الفقہ والخلاف عارفاً بالاصلین رئیساً کبیراً معظماً ترسل عن الملوک واقام بدمشق بالمدرسۃ الامینیۃ واجلسہ الملک الناصر صاحب دمشق لوزارتہ وکتب تقلیدہ بذالک فتنصل منہ واعتذر ولم یقبل منہ فباشرہا یومین ثم ترک اموالہ وموجودہ وغیر ملبوسہ وذھب فلم یعرف موضعہ سمع وحدث وتوفی فی حلب فی السابع والعشرین من رجب سنۃ اثنتین وستین وخمسمائۃ وقد جاوز السبعین ذکرہ فی العبر مختصرا و عبد الرحیم اسنوی مادح ابن طلحہ صاحب نبل باھر وفضل فاخر وحاوی جلائل مآثر وحائز معالی مفاخرست تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شہبہ در طبقات شافعیہ گفتہ عبد الرحیم بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن ابراہیم الامام العلامۃ منقح الالفاظ محقق المعانی ذو التصانیف المشہورۃ المفیدۃ جمال الدین ابو محمد القرشی الاسنوی الاموی

مادحین ابن طلحہ

مادحین ابن طلحہ از طبقات شافعیہ اسنوی

ترجمہ اسنوی مادح ابن طلحہ صاحب طبقات شافعیہ از طبقات ابن قاضی شہبہ

ترجمۂ عبد الرحیم اسنوی مادح ابن طلحہ

المصری ولد باسنا فی رجب سنة اربع وسبعمائة وقدم القاهرة سنة
احدی وعشرین وسبعمائة وسمع الحدیث واشتغل فی انواع العلوم واخذ
الفقه عن الزنكلونی والسنباطی والسبکی وجلال الدین القزوینی والوجیزی
وغیرهم واخذ النحو عن ابی حیان وقرأ علیه التسهیل قال المذکور فی الطبقات
وکنت ابحث علی الشیخ فلان الی آخر التتمة ثم قال لی لم اشیخ احدا فی سنك
واخذ العلوم العقلیة عن القونوی والتستری وغیرهما وانتصب
للاقراء والافادة من سنة سبع وعشرین ودرس بالاقبغاویة والملکیة
والفارسیة والفاضلیة ودرس التفسیر بجامع ابن طولون وولی وکالة
بیت المال ثم الحسبة ثم ترکها وعزل عن الوکالة وتصدی للاشتغال
والتصنیف وصار احد مشایخ القاهرة المشار الیهم وشرع فی التصنیف
بعد الثلثین ذکره تلمیذه سراج الدین بن الملقن فی طبقات الفقهاء وقال
شیخ الشافعیة ومفتیهم ومصنفهم ومدرسهم ذو الفنون الاصول
والفقه والعربیة وغیر ذلك وقال الحافظ ولی الدین ابو زرعة فی
وفیاته اشتغل فی العلوم حتی صار اوحد زمانه وشیخ الشافعیة فی
اوانه وصنف التصانیف النافعة السائرة کالمهمات وفی ذلك یقول والدی
من ابیات: ابدی مهماته اذ ذاك رتبته ۞ ان المهمات فیها یعرف الرجل
وتخرج به خلق کثیر واکثر علماء الدیار المصریة طلبته وکان حسن الشکل
حسن التصنیف لین الجانب کثیر الاحسان للطلبة ملازما للافادة و
التصنیف واورد له الوالد ترجمة وحکی عنه فیها کشف ظاهر توفی فجأة

فی جمادی الآخرۃ سنۃ اثنتین و سبعین و سبعمائۃ ودفن بتربتہ بقرب
مقابر الصوفیۃ ومن تصانیفہ جواہر البحرین فی تناقض الخبرین فرغ منہ
فی سنۃ خمس و ثلثین والتنقیح علی التصحیح فرغ منہ فی سنۃ سبع و ثلثین
وشرح المنہاج البیضاوی وہو احسن شروحہ وانفعہا فرغ منہ فی آخر سنۃ
اربعین والہدایۃ فی اوہام الکفایۃ فرغ منہ سنۃ ست واربعین
والمہمات فرغ منہا سنۃ ستین والتمہید فرغ منہ سنۃ ثمان وستین
وطبقات الفقہاء فرغ منہ سنۃ تسع وستین وطراز المحافل فی الغاز
المسائل فرغ منہ فی سنۃ سبعین ومن تصانیفہ ایضا کافی المحتاج
فی شرح المنہاج النووی فی ثلث مجلدات وصل فیہ الی المساقاۃ وہو شرح
حسن مفید منقح انفع شروح المنہاج والکوکب الدری فی تخریج مسائل الفقہ
علی النحو وتصحیح التنبیہ والفتاوی الحمویۃ ہذہ تصانیفہ المشہورۃ
ولہ اللوامع والبوارق والجوامع والفوارق ومسودۃ فی الاشباہ
والنظائر وشرح عروض ابن الحاجب وقطعۃ من مختصر الشرح الصغیر قیل
انہ وصل فیہ الی البیع وشرح التنبیہ کتب منہ نحو مجلد وکتاب البحر
المحیط کتب منہ مجلدا و ابن حجر عسقلانی در درر کامنہ گفتہ عبد الرحیم بن الحسن
بن علی بن عمر بن علی بن ابراہیم الاموی الاسنوی نزیل القاہرۃ الشیخ
جمال الدین ابو محمد ولد فی العشر الاخیر من ذی الحجۃ سنۃ اربع وسبعمائۃ
علی ما ذکرہ فی الطبقات الشافعیۃ لہ باسنا من صعید مصر الی
ان قال العسقلانی افرد لہ شیخنا العراقی ترجمۃ ذکر فیہا کثیرا من فضائلہ

عبارت اسنوی
عبارت ابن حجر عبد الرحیم الاسنوی
در درر کامنہ ابن حجر

ومناقبہ ومن نظمہ ایضاً وبالغ فی الثناء علیہ وکان ہو یحب شیخنا و یعظمہ وذکرہ فی الطبقات الشافعیۃ فی اثناء ترجمۃ ابن سید الناس ووصفہ بانہ حافظ عصرہ وذکرہ فی موضع آخر من المہمات قال ابن حبیب امام علمہ عجاج وماء فضلہ ثجاج ولسان قلمہ عن المشکلات فجاج کان بحراً فی الفروع والاصول محققا لما یقول من المنقول تخرج بہ الفضلاء وانتفع بہ العلماء وذکر ان فراغہ من تصنیف جواہر البحرین سنۃ ۷۳۵ من المہمات سنۃ ستین وقرأت بخط القاضی تقی الدین الاسدی تصدی للاشتغال من سنۃ سبع وعشرین وشرع فی التصنیف بعد الثلثین ولہ شرح للمنہاج مہذب منقح وہو انفع شروح المنہاج مع کثرتہا قال شیخنا ابن الملقن الشیخ جمال الدین شیخ الشافعیۃ ومفتیہم ومصنفہم ومدرسہم ذو الفنون وقال شیخنا العراقی اشتغل فی العلوم حتی صار اوحد اہل زمانہ وشیخ الشافعیۃ فی اوانہ وصنف التصانیف النافعۃ السائرۃ وتخرج بہ طلبۃ الدیار المصریۃ وکان حسن الشکل والتصنیف لین الجانب کثیر الاحسان الخ وسیوطی در حسن المحاضرہ بعد ترجمۃ محمد بن ضیاء الدین احمد بن عبد القوی الاسنوی گفتہ اخوہ الشیخ جمال الدین عبد الرحیم شیخ الشافعیۃ وصاحب التصانیف السائرۃ ولد سنۃ اربع وسبعمائۃ واخذ عن التقی السبکی والزنکلونی والقونوی وابی حیان وغیرہم وبرع فی الاصول والعربیۃ والعروض فی الفقہ فصار امام زمانہ وانتہت الیہ ریاسۃ الشافعیۃ الی ان قال مات فی جمادی الاولی سنۃ سبع وسبعین وسبعمائۃ ورثاہ

مدائح اسنوی از ابن طلحہ

مدائح اسنوی از حسن المحاضرہ سیوطی

۷ و ۱۱ نہ ۱۵۱۰

البرهان القیراطی بقوله نعم قبضت دوح العلی والفضائل بموت
جمال الدین صدر الافاضل الخ ومولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته
عبد الرحیم الاسنوی شیخ شافعیه وصاحب تصنیف سائره است در سنه اربع
وسبعمائه متولد شده واز تقی سبکی و زنکلونی و قونوی وابی حیان وغیرهم اخذ
نموده ودر اصول وعربیت وعروض بارع شده ودر فقه متقدم گردیده امام
زمانه شده وبوی ریاست شافعیه انتها پذیرفت الخ واز جمله مادحین ابن طلحه
تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبه است چنانچه در طبقات شافعیه گفته
محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن الشیخ کمال الدین ابو سالم الطوسی القرشی
العدوی النصیبی صنف کتاب العقد الفرید احد الصدور والرؤساء المعظمین
ولد سنة اثنتین وثمانین وخمسمائة وتفقه وشارك في العلوم وكان
فقیها بارعا عارفا بالمذهب والاصول والخلاف ترسل عن الملوك وساد
وتقدم وسمع الحديث وحدث ببلاد كثيرة في سنة ثمان واربعين وستمائة
كتب التقليد بالوزارة فاعتذر وتنصل فلم يقبل منه فتولاها يومين
ثم انسل خفية وترك الاموال والموجود ولبس ثوبا قطنيا وذهب
فلم يدر اين ذهب وقد نسب الى الاشتغال بعلم الحروف والاوفاق وانه
يستخرج من ذلك اشياء من المغيبات وقيل انه رجع عنه قال السيد
عز الدين افتى وصنف وكان احد العلماء المشهورين والرؤساء المذكورين
وتقدم عند الملوك وترسل عنهم ثم تزهد في آخره وترك التقدم في الدنيا
واقبل على ما يعنيه ومضى على سداد وامر جميل توفي بحلب في رجب

الطبقة العشرون فيمن توفي في العشرين الثالثة من المائة السابعة

ترجمه ابن طلحه از طبقات شافعیه تقی الدین ابن قاضی شهبه

مدائح اسدی مادح ابن طلحه

سنة اثنتین و خمسین و ستمائة و دفن بالمقام و ابوبکر اسدی امام بارع
و فاضل کامل صاحب فضل رائع، و نبل ناصع، و تتقن فائق، و منقد حاذق
ست عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی الشافعی در عجالة الراکب گفته
فصل ذکرنا فیه جماعة من اهل المائة التاسعة و افراداً من اهل المائة
العاشرة فمنهم قاضی القضاة تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی الدمشقی
الشهیر بابن قاضی شهبة صاحب الطبقات التی نقلنا تراجم الائمة المذکورین
منها کان اماماً فاضلاً بارعاً متقناً و بنو شهبة لهم اصالة من العلم
والریاسة و فی القضاء منهم جماعة و کان للمذکور مصنفات مفیدة منها
شرحان علی منهاج النواوی و معلقات علی تتمات الاسنوی و طبقات الشافعیة
انتهی نقلاً عن نسخة کانت فی خزانة کتب حرم مکة المعظمة رأیتها لما فزت
بالحج و ابو الیمن مجیر الدین عبد الرحمن العلیمی در انس جلیل بتاریخ القدس و الخلیل
در ترجمه مجد الدین طاهر بن نصر الله بن جهبل الحلبی الشافعی گفته قال العلامة
قاضی القضاة تقی الدین بن شهبة فی ترجمته فی طبقات الشافعیة هو
اول من درس بالمدرسة الصلاحیة بالقدس الشریف هو والد بنی جهبل
الفقهاء الدمشقیین توفی بالقدس فی سنة ست و تسعین و خمسمائة عن
اربع وستین سنة رحمه الله تعالی و شمس الدین سخاوی ابوبکر اسدی را در ترجمه
پسرش که او هم مثل پدر خود از اجله و اعلام کبار و مشهور بغایت اعتماد و اعتبار
ست ذکر نموده و او را بوصف فقیه الشام ستوده چنانچه در ضوء لامع لاهل القرن التاسع
گفته محمد بن ابی بکر بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن عبد الوهاب الفقیه

مدائح اسدی از عجالة الراکب عبد الغفار عدثانی

نقل مجیر الدین حلبی از تقی الدین اسدی و وصف بعلامه قاضی القضاة

البلد ابو الفضل بن فقیه الشام التقی الاسدی الدمشقی الشافعی و یعرف کسلفه بابن قاضی شهبة ولد فی طلوع فجر الاربعاء ثانی صفر سنة ثمان وتسعین وسبعمائة ونشاء فحفظ کتبا منها المنهاج لرویا راها ابوه وتفقه بابیه وغیره واسمعه ابوه علی عائشة ابنة ابن عبد الهادی الشهاب ابن حجی وابن الشرائحی وغیرهم فیما قاله ابن عذیبة وقرأ علی شیخنا فی سنة ست وثلاثین بدمشق الاربعین المتباینات له وارتحل الی القاهرة بعد ابیه وحضر مجلس شیخنا وتناظر هو والبرهان ابن ظهیرة بین یدیه فکان الظفر للبرهان واستنابه السفطی وبرع فی الفقه استحضارا ونقلا وشرح المنهاج بشرحین یسمی اکبرهما ارشاد المحتاج الی توجیه المنهاج والآخر بدایة المحتاج وعمل سیرة نور الدین الشهید وصنف غیر ذلک وتصدی للاقراء فانتفع به الفضلاء ودرس بالظاهریة والناصریة والتقویة والمجاهدیة الجوانیة والفارسیة وکذا فی الشامیة البرانیة نیابة عن النجم بن حجی وولی افتاء دار العدل وناب فی القضاء من سنة تسع وثلاثین حتی مات وصار باخره فقیه الشام بغیر مدافع علیه بدار الفتیا والمهم من الاحکام وعرض علیه قضاء بلده فابی لقیته بدمشق وسمعت کلامه وکان من سروات رجال العالم علما وکرما واصالة وعراقة ودیانة ومهابة وحزانة ولطافة وسوددا وللشامیین به غایة الفخر مات فی لیلة الخمیس ثانی عشر رمضان سنة اربع وسبعین ودفن من الغد بمقبرة الباب الصغیر عند اسلافه بعد الصلوة علیه بعدة اماکن وکانت جنازته

مصنف سخاوی در ضوء اللامع تقی الدین ابو بکر ابن قاضی شهبه را
بمدح جمیل ستوده

حافلة و کثر الثناء علیہ و لم یخلف بدمشق فی محاسنہ مثلہ رحمہ اللہ تعالی و ایانا و از جملہ مادحین ابن طلحہ عبد الغفار بن ابراہیم العلوی العکی العدنانی الشافعی ست چنانچہ در عجالۃ الراکب و بلغۃ الطالب گفتہ محمد بن طلحہ کمال الدین ابو سالم القرشی العدوی النصیبی مصنف کتاب العقد الفرید کان احد العلماء المشہورین و محمد بن یوسف گنجی ہم ابن طلحہ را بمدح عظیم و مزید تبجیل و تفخیم یاد کردہ چنانچہ در کفایۃ الطالب باسناد روایت اول ما ہدی بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من الوحی ذکر او باین عنوان نمودہ حجۃ الاسلام شافعی الوقت ابو سالم محمد بن طلحۃ النصیبی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی ہم ابن طلحہ را بمدح و ثنا ذکر کردہ چنانچہ در مفتاح النجا در ذکر اولاد جناب امام حسن علیہ السلام گفتہ و قال الشیخ العالم محمد بن طلحۃ الشامی کانوا خمسۃ عشر نفرا وعد سوی الاربعۃ الاولی قاسما و حسینا و محمدا و ابا بکر و حمزۃ و جعفر و طلحۃ و اسمعیل و یعقوب و عبد الرحمن و عبد اللہ الثانی و محمد محبوب عالم کہ از اکابر اولیاء و عرفا و مشاہیر علما و فضلای سنیہ است در تفسیر خود کہ مشہور است بتفسیر شاہی و جناب شاہصاحب فی کرآن در باب سوم کردہ اند و افادہ نمودہ کہ روایات حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام و دیگر ائمہ علیہم السلام درین تفسیر مجموع و مضبوط ست و فاضل رشید در ایضاح بملاحظہ تفسیر مذکور بروایات و آثار حضرت امام رضا علیہ السلام استدلال بر اتحاد اعتقاد سنیہ باتحاد اعتقاد آن حضرت با اعتقاد اہل حق در رشاد نمودہ ناہیک بہ دلیلا و اضحا علی مزید اعتبارہ و غایۃ اعتمادہ عند السنیۃ از طلحہ

مدح ابن طلحہ

مدح ابن طلحہ از عجالۃ الراکب علی عدنانی

اولاد جناب امام حسن علیہ السلام

السئول نقلهائی بسیار آورده و عبارت شاهصاحب که حواله بآن کرده ایم در باب
سوم این کتاب در ذکر کتب اهل حق این ست اما تفاسیر پس از آنجمله ست تفسیر یکه
منسوب میکنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه
باسناده و رواه عنه غیره باسناده مع زیادة و نقصان و اهلسنت نیز
از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایت دارند چنانچه در در منثور
مبسوط اند و در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت میکنند
هرگز با آن مطابق نمیشود انتهی از این عبارت لائح ست که روایاتیکه از ائمه
علیهم السلام در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط ست از روایات معتبره و اخبار معتمده
اهل سنت ست که شاهصاحب بمبالغه در نفی مطابقت روایات اهل حق با آن
روایات بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خود راسخ میسازند و
فاضل رشید در ایضاح گفته و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه
با جناب امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حالانکه حضرت امام از ائمه اهلسنت
و معتقد فیه ایشان بودند کما یدل علیه ما تمتن من فضائله الجلیلة الّتی
کاد ان لا یکون له نسبة الذرة الی البیضاء و القطرة الی الدماء و اکثر
ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانچه صاحب
مفتاح النجاة در ترجمه آنجناب میفرماید روی عنه اسحق بن راهویه و یحیی
بن یحیی و عبد الله بن عباس القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن حرب
و محمد بن اسلم و خلق غیرهم روی له ابن ماجة انتهی ما اردنا نقله و مثل شفیق
بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنت ست از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف

عبارات تفسیر شاہی متضمن نقل از مطالب السئول ابن طلحہ

کرخی از موالی آنجناب باشد و کتب تفسیر اہل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاہی وغیرہما
از روایات و آثار آنجناب مملو باشد و ظاہرست کہ ہرگاہ جناب امام رضا باعتقاد
اہلسنت منجملہ ائمہ ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب دینیہ اہل سنت
مملو باشد باز توہم اعتقاد اہل سنت باتحاد عقیدۂ شیعہ متعارفہ با عقیدۂ
امام علیہ السلام از واقع بعید تر و حیرت افزای اہل نظر انتہی ازین عبارت واضح ست
کہ فاضل رشید بمملو بودن تفسیر شاہی و امثال آن بروایات امام رضا
علیہ السلام استدلال کردہ بر امتناع و بطلان توہم اعتقاد اہل سنت باتحاد
عقیدۂ شیعہ متعارفہ با عقیدۂ امام رضا علیہ السلام پس ثابت شد کہ
روایات تفسیر شاہی روایات معتبرہ و اخبار معتمدہ نزد اہل سنت نہ روایات
واہیہ بی اصل و ہرگاہ این را دانستی پس جملہ از مقامات کہ دران نقل از
مطالب السئول در تفسیر شاہی واقع ست باید شنید پس باید دانست کہ در
تفسیر شاہی مذکورست فی مطالب السئول قصۃ سودۃ بنت عمارۃ
الہمدانیۃ لما قدمت علی معاویۃ بعد موت علی کرم اللہ تعالی وجہہ الخ
و نیز در تفسیر شاہی مذکورست فی مطالب السئول ما نقلہ الامام البیہقی
باسنادہ عن الشافعی عن یحیی بن سلیم عن الامام جعفر بن محمد عن
عبد اللہ بن جعفر رضی اللہ تعالی عنہم عن امیر المؤمنین علی کرم اللہ
تعالی وجہہ انہ قال یوما اعجب ما فی الانسان قلبہ فیہ مواد من الحکمۃ
واضداد لہا من خلافہا فان سنح لہ الرجاء و لہہ الطمع الخ و نیز در تفسیر
شاہی مسطورست فی مطالب السئول قال علی کرم اللہ تعالی وجہہ وانظروا

عبارات تفسیر شاهی متضمن نقل از مطالب السئول

الی الدنیا نظر الزاهدین فیها فانها والله عن قلیل تشقی المترف و تحرک الساکن وتزیل الثاوی الخ ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی وجهه الجنة التی اعدها الله تعالی للمؤمنین خطافة لابصار الناظرین فیها درجات متفاضلات ومنازل متعالیات الخ ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی وجهه فی کلام طویل یذم المفتین بغیر علم الههم واحد نبیهم واحد وکتابهم واحد الخ ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول فی مناقب آل الرسول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال له بعض من حضر لدیه من الواردین متی کان ربنا فقال له علی کرم الله تعالی وجهه ومتی لم یکن هو کائن بلا کینونة کائن کان قبله هو قبل القبل بلا غایة ولا منتهی انقطعت الغایات دونه فهو غایة کل غایة وسع کل شیء علما ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی وجهه فی تمجید الله وتحمیده وتوحیده و هو الله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعماءه العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن الخ ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی رضی الله تعالی عنه انظروا الی الدنیا نظر الزاهدین فانها عن قلیل تزیل الساکن وتفجع المترف لا یغرنکم کثرة ما یعجبکم منها لقلة ما یصحبکم منها الخ ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست فی مطالب السئول فی بعض مصافاته خرج العباس بن ربیعة بن الحرث الهاشمی فابلی وخرج الیه من اصحاب معاویة فارس معروف بقتال الحروب

جلالت تفسیر شاہی متضمن نقل از مطالب السئول

ادھم فقال یا عباس ھل لک فی البراز فقال لہ العباس ھل لک فی اللحوق الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول فی خطبۃ علی بن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ یصف فیھا الدنیا و یحذر منھا انہ قال اعلموا وانتم تعلمون انکم تارکوھا فانما ھی کما نعتھا اللہ تعالی لھو ولعب الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی کرم اللہ تعالی وجہہ اللھو یسخط الرحمن و یرضی الشیطان و ینسی القرآن علیکم بالصدق فان اللہ مع الصادقین و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول من کلامہ رضی اللہ تعالی عنہ کتاب کتبہ الی معاویۃ بعد وفاۃ امیر المؤمنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ وقد بایعہ الناس (ای الحسن) وھو بسم اللہ الرحمن الرحیم من عبد اللہ الحسن بن امیر المؤمنین الی معاویۃ بن صخر اما بعد فان اللہ تعالی بعث محمدا صلی اللہ علیہ وسلم رحمۃ للعالمین الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول فی خطبۃ علی رضی اللہ تعالی عنہ یصف فیھا الدنیا و یحذر منھا سلطانھا دول و عیشھا رنق الخ و نیز در تفسیر شاہی مسطور ست فی مطالب السئول قال علی رضی اللہ تعالی عنہ ان الدنیا قد ادبرت وآذنت بوداع وان الآخرۃ قد اقبلت وآذنت باطلاع الخ و ابن طلحہ سوای مطالب السئول تصانیف دیگر ہم دارد کہ بعض آنہا مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی ذکر کردہ چنانچہ در کشف الظنون گفتہ العقد الفرید للملک السعید لابی سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی الوزیر المتوفی سنۃ ۶۵۲

اثنتین وخمسین وستمائة اوله الحمد لله الحامی حوزة بلاده بملوکه جعله علی اربعة قواعد الاول فی مهمات الاخلاق والصفات الثانی فی السلطنة والولایات الثالث فی الشرائع والدیانات الرابع فی تکمیل المطلوب بانواع من الزیادات ونیز در کشف الظنون گفته نفائس العناصر لمجالس الملک الناصر اعنی صلاح الدین وهو کتاب مشتمل علی مقدمة وقواعد لمحمد بن طلحة النصیبی المتوفی سنة ۶۵۲ اثنتین وخمسین وستمائة ذکر انه اثار الیه بتالیفه فالفه ورتبه علی مقدمة واربع قواعد المقدمة فی الغرض المطلوب منه القاعدة الاولی فی الاخلاق والثانیة فی السلطنة والثالثة فی الشروط والرابعة فی تکملة المطلوب **وجه بست و دوم** از وجوه اثبات حدیث تشبیه وابطال مزعوم مخاطب جیه آنکه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی بابی خاص برای این حدیث شریف منعقد نموده وعنوان صدق بیان برای آن نوشته وبعد روایت آن بسند متصل وتبیین دلالت آن بر کمال فضل جناب امیر المومنین علیه السلام وفصیح ونهایت طریف وملیح بسمط تحریر کشیده چنانچه در کفایة الطالب فی مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب گفته الباب الثالث والعشرون فی تشبیه النبی صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب بادم فی علمه انه شبهه بنوح فی حکمته وشبهه بابراهیم خلیل الرحمن فی حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقیر البغدادی بدمشق سنة ۶۳۴ اربع وثلثین وستمائة عن المبارک بن الحسن الشهرزوری اخبرنا ابو القاسم بن البسری اخبرنا ابو عبد الله العکبری اخبرنا ابو ذر احمد بن محمد الباغندی حدثنا ابی عن

عبارت کفایة الطالب

حدیث تشبیه از کفایة الطالب محمد بن یوسف کنجی

مسعر بن یحیی النهدی حدثنا شریک عن ابی اسحاق عن ابیه عن ابن عباس
قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس فی جماعة من اصحابه اذ اقبل
علی فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی حکمته والی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی بن
ابی طالب قلت تشبیهه لعلی بآدم فی علمه لان الله علم آدم صفة کل شیء
ولا حادثة ولا واقعة الا وعند علی فیها علم وله فی استنباط معناها
فهو شبهه بنوح فی حکمته وفی روایة فی حکمه وکانه اصح لان علیا کان
شدیدا علی الکافرین رؤفا بالمؤمنین کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم واخبر الله عز وجل عن
جرأة نوح علی الکافرین بقوله لا تذر علی الکافرین دیارا وشبهه فی الحلم
بابراهیم خلیل الرحمن کما وصفه الله عز وجل بقوله ان ابراهیم لاواه
حلیم فکان متخلقا باخلاق الانبیاء متصفا بصفات الاصفیاء فهذا الکنجی
النحریر اثبت هذا الحدیث الشهیر وابان لقم الحق للناقد البصیر واوضح سنن
الصدق للمتدرب الخبیر واستاصل شافة لجاج کل ذی غرغریر وهدم اساس
عناد کل ذی حرقصیر ولا ینبئک مثل خبیر و کنجی از مشاهیر حفاظ فضلا
و اثقات ایقاظ علماء و اثبات کملاء و معاریف نجباء و صاحب فضل وافر
و نبل باهر ست نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن صباغ در فصول
مهمه فی معرفة الائمة از کتاب کفایة الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ
ستوده چنانچه گفته و من کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

تالیف الامام الحافظ ابی عبداللہ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی عن عبداللہ بن
عباس رضی اللہ عنہما ان سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبداللہ
القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیت او مثل ابن الصباغ
نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته کفایة الطالب فی مناقب
علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبداللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی
المتوفی سنة ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبداللہ
محمد بن یوسف الکنجی المتوفی سنة ۶۵۸ ثمان و خمسین و ستمائة و لقب حافظ که ابن الصباغ
و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را بان ملقب ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیم
است سابقاً عظمت و جلالت این لقب در ترجمه ابن مردویه شنیدی و ذهبی در تذکرة
الحفاظ بترجمه ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجرایا گفته و الحافظ اعلی من
المفید فی العرف کما ان الحجة فوق الثقة و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون کنجی را
ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را
میگویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال
الشیخ الحافظ گفت شیخی که حافظ است و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را
میگویند و حافظ کسی را میگویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و
اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از اجله مشاهیر و اکابر نحاریر سنیه است و اعاظم
سنیه بافادات او جابجا تمسک مینمایند غلام علی آزاد بلگرامی که از فضائل و مناقب او
از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان و غیره ظاهر است در سبحة المرجان فی
آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی اللہ مراتبهم قال صاحب

کشف الظنون و هو الفاضل الحاج المعروف بالکاتب الجلبی الاستنبولی المتوفی سنة
سبع و ستین و الف و من الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی
علوم الشرعیة و العقلیة اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر [illegible]
نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهی الکلام
گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون وضوح
می انجامد که جمعی از متبحرین تخریج احادیث کتاب مذکور کرده همت بر بیان جان
بسته اند حیث قال و خرج احادیث الهدایة (یعنی هدایه ۱۲) فقط مع اسانیده الحافظ
عصره و وحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی المحدث الحافظ
المتوفی سنة اثنتین و خمسین و ثمانمائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه بالدرایة
فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیه انه استوعب ما وجد فیه من
الاحادیث و الآثار و نظر فی اسانیده و کان شافعی المذهب منصفا قلیل
الاعتراض بین دلیل مذهبه و دلیل مذهب الحنفیة و ذکر ما وقع فیه
الخلاف بین الائمة الکرام الاسلاف من غیر اعتراض و لا تشنیع بل
بطریق الانصاف و بوبه ابوابا و ذکر فی کل باب ما یناسبه من الآثار
الی غیر ذلک و هذا مؤلف مقبول و علق المولی ابو السعود بن محمد العمادی
علیه حاشیة ذکر فیها من الاحادیث التی اخذ بها الامام الاعظم
الهمام الافخم ابو حنیفة النعمان العالم الربانی فرغ من تالیفها سنة اثنتین
و تسعمائة و لقد اجاد فیها و افاد و سلک طریق السداد من غیر تعنت
و عناد و قال فیه ایضا و خرج احادیثه الشیخ محی الدین عبد القادر
انتهی فی کشف الظنون ۱۲

محمد القرشی المصری المتوفی سنة سبع و ثلاثین و سبعمائة فی مؤلف لطیف سماه التقریب لاحادیث الهدایة البینات و اشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث الهدایة انتهی وقال فیه ایضاً و خرج احادیثه محیی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنة خمس و سبعین و سبعمائة فی مؤلف ضخم الحجم سماه العنایة و نیز در منتهی الکلام گفته اما بعد پس از آنکه درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام چندی یکی از مجلدات شروح صحیح بخاری که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمیگردد خاصة مجلدی از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الی احسن ما تمناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد که شارح بالی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی با علام السنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر دیگر شروح متقدم است و فاتش در سنه سه صد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول که متعلق بغرض ست آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الردة عن الاسلام و لذلک قیده علی اعقابهم و معناه التخلف عن الحقوق الواجبة کقوله ارتد فلان علی عقبیه ای رجع الی وراء و لم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا فی الاسلام رغبة و رهبة کعیینة بن حصین و نحوه انتهی و عبد الله بن محمد المطیری هم تمسک بافادات گنجی نموده و او را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره

فی فضل آل بیت النبی و عترتہ الطاہرۃ گفتہ قال الشیخ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف
بن محمد الکنجی الشافعی فی کتابہ البیان فی اخبار صاحب الزمان من الدلالۃ
علی کون المهدی حیا باقیا من غیبتہ الی الآن وانہ لا امتناع فی بقائہ
عیسی بن مریم والخضر والیاس و ابلیس اللعین من اعداء اللہ تعالی وهولاء
قد ثبت بقاؤهم بالکتاب والسنۃ و نیز طبری در ریاض ناضرہ گفتہ و جمع
الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثا فی المهدی وصنف الشیخ ابو عبد اللہ محمد بن
یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی ذلک کتابا سماہ بالبیان فی اخبار صاحب
الزمان **وجہ بست و سوم** از وجوہ ابطال انکار مخاطب جلیل الفخار آنکہ محب الدین
احمد بن عبد اللہ بن محمد طبری حدیث تشبیہ را روایت نمودہ چنانچہ در ریاض النضرۃ
فی فضائل العشرۃ کہ در اول آن گفتہ اما بعد فان اللہ عز وجل قد اختار لرسولہ
صلی اللہ علیہ وسلم اصحابا فجعلهم خیر الانام واصطفی من اصحابہ
رضی اللہ تعالی عنهم جملۃ العشرۃ الکرام فرضیهم لعشرتہ وموالاتہ و
فضلهم بالانضمام الیہ مدۃ حیاتہ وانعم علیهم عاجلا واولاهم من احسان
موجبات کریم کرمہ واسعدهم بما سلف لهم فی سابق قدیم قدمہ و اشقی
قوما بانکار اهویتهم فی الخوض فی امرهم فیما لا یعنیهم واجترائهم علی
الاقدام علی التنقص بهم و وصفهم بما لیس فیهم الی ان قال فما للجاهل
الغبی و لهم وقد اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ سیغفر لهم وما
للمتعامی و تاویل ما ورد فی شانهم و تحریفہ بعد قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفہ فالحمد للہ ان

عصمنا من هذه الورطة العظيمة و وفقنا بحب جملتهم الى سلوك الطريقة
المستقيمة ثم الحمد لله ان الهم جمع هذا المولف في مناقبهم والاعلام بما وجب
من التعريف بشرف قدرهم وعلو مراتبهم و تدوين بعض ما روي من عظيم مآثرهم
وابراز طرف ما ذكر من علىّ مذاخرهم من كتب ذوات عدد على الاختصار و
حذف السند ليسهل على الناظر تناوله و يقرب على الطالب فيه ما يحاوله
عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه منبها على مولفه و من اخذ عنه
تفصيا عن عهدة الارتياب في النقل و اعتمادا على اولى السابقة من اهل العلم
والفضل مبتديا بذكر ما شملهم على طريقة التضمن ثم ما اختص بهم على وجه
المطابقة والتعيين ثم بما ورد فيما دون العشرة وان انضم اليهم من ليس منهم
ثم ما اختص بالاربعة الخلفاء و لم يخرج عنهم ثم ما زاد على الاربعة على واحد
ثم بما ورد في فضائل كل واحد واحد ادرجت جملة ذلك في قسمين در مناقب جناب
امير المومنين عليه السلام ميفرمايد ذكر شبهه اي شبه على عليه السلام بخمسة
من الانبياء عليهم السلام في مناقبهم عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم
في حلمه والى يحيى بن زكريا في زهده والى موسى بن عمران في بطشه فلينظر
الى علي بن ابي طالب اخرجه القزويني الحاكمي وعن ابن عباس رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اراد ان ينظر الى ابراهيم في
حلمه والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه الملا
في سيرته فهذا المحب الطبري قد سل الطبري لجز راس كل منكر مستكبر اشر

حديث تشبيه از رياض النضره محب طبري

اعتماد و اعتبار کتاب ریاض النضرہ

واظہر الجاحد وقح من نکث وغدر واصفق من اخفر فصدق علیه قوله تعالیٰ انه فکر وقدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستکبر فقال ان هذا الا سحر یوثر ان هذا الا قول البشر ساصلیه سقر وما ادراک ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر

و باید دانست که کتاب ریاض النضرة فی فضائل العشرہ از کتب مشہورہ معتبرہ و اسفار معروفہ معتمدہ است مصطفی بن عبداللہ القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر آن باین نہج نمودہ ریاض النضرة فی فضائل العشرة لمحب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی ۶۹۴ سنة اربع وتسعین وستمائة اوله الحمد لله الذی یختص برحمته من یشاء الخ ذکر انه جمع ما روی فیهم فی مجلد محذوف الاسانید من کتب عدیدة وشرح غریب الحدیث فی خلاله عازیا کل حدیث الی کتاب وقدم مقدمة فی اسماء وکنی وذکر اولا الاحادیث الجامعة ثم ما اختص بالاربعة ثم ساه کما ورد واورد فضل کل واحد وادرج جملة ذلک فی قسمین الاول فی مناقب الاعداد والثانی فی مناقب الاحاد ومنه انتقی الشیخ زین الدین عمر بن احمد الشماع الحلبی المتوفی ۹۳۶ سنة ست وثلثین وتسعمائة کتابه المسمی بالدر الملتقط و حسین بن محمد بن حسن دیار بکری ریاض النضرہ را از کتب معتبرہ که ماخذ کتاب او که آنرا تحفہ اخوان بہرہ گردانیدہ میباشد شمردہ چنانچہ در خمیس فی احوال النفس النفیس گفته اما بعد فیقول المستوهب من الله ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیار بکری غفر الله له ولوالدیه ونولهم کرامة لدیه هذه مجموعة فی سیر سید المرسلین وشمائل خاتم النبیین

۶۹۴ ا م سنہ

اعتماد والد مخاطب بر کتاب ریاض النضره

صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین انتخبتها من الکتب المعتبرة
تحفة للاخوان الکرام البررة وهی التفسیر الکبیر والکشاف الی ان قال وذخائر العقبی
لمحب الدین الطبری والسمط الثمین له وخلاصة السیر له والریاض النضرة له الخ وخود
مخاطب در رسالهٔ اصول حدیث ذکر ریاض النضره نموده چنانچه گفته واحادیث مناقب
ومثالب را علم مناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدده ومتنوعه واقع شده وبعضی
محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل واصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد
بان مثل مناقب قریش ومناقب الانصار ومناقب العشرة المبشرة که تصنیف محب طبری است
مسمی بریاض النضرة فی مناقب العشرة وذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ونیز مخاطب
نبیل در مقام اثبات رضای حضرت فاطمه از ابی بکر خلافا لما فی صحیح البخاری وغیره دست
بروایت ریاض النضره وامثال آن زده چنانچه بجواب هجران حضرت فاطمه علیها السلام
ابی بکر را بسبب منع فدک در همین کتاب تحفه گفته اما روایات اهلسنت پس در مدارج النبوة
وکتاب الوفا بیهقی وشرح مشکوة موجودست بلکه در شرح مشکوة شیخ عبد الحق نوشته است
که ابوبکر صدیق بعد ازین قضیه بخانهٔ زهرا رضی الله عنها رفت ودر گرمی آفتاب
بر در بایستاد وعذر خواهی کرد وحضرت زهرا راضی شد ودر ریاض النضره نیز این
قصه بتفصیل مذکورست ودر فصل الخطاب بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه
مرویست وولی الله والد ماجد مخاطب از ریاض النضره در ازالة الخفا بجا بجا نقل
میکند واستدلال واحتجاج بروایات آن مینماید چنانچه در مناقب ابی بکر گفته واز انجمله
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند
تا کدام یک از ایشان بسعادت نصرت فائز شوند صدیق اکبر در هر عرضه رفیق آنحضرت

احتجاج شاه صاحب در تحفه بروایت کتاب ریاض النضره محب طبری

صلی الله علیه وسلم و متولی جواب سوال بوده است در ریاض نضره این قصها بروایت
حضرت مرتضی مذکور است و نیز در ازالة الخفا گفته از انجمله آنست که چون نازل شد
فاصدع بما تؤمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که در جماعت قریش
اظهار توحید و ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق التماس نمود که تعصب قریش
بمرتبه ایست که بمجرد سماع این کلمات بایذا خواهند برخاست این خطبه را من باید گذاشت
بعد ازان بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه عجیبه برخواند و کفار باین سبب چه
ایذاها که ندادند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دست آنها خلاصی یافت و این قصه
در ریاض النضره بطول هر چه خوبتر مذکور است و این اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد
و خواندن این قصه با جریات عشق را شرح میدهد و نیز در ازالة الخفا در مناقب عمر گفته
و از انجمله رعایت صله اقارب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بابلغ وجوه میفرمود فی
الریاض عن الزهری قال کان عمر اذا اتاه مال العراق و خمس العراق لم یدع رجلا
من بنی هاشم عزبا الا زوّجه. لا رجلا لیس خادم الا اخدمه و نیز در ازالة الخفا
در مناقب عمر گفته و از انجمله آنکه تفحص خانهای مسلمانان میکرد اگر در تدبیر منزل خللی
میدید اصلاح آن میفرمود فی الریاض النضرة ان رجلا من الموالی خطب الی رجل
من قریش اخته و اعطاها مالا جزیلا فابی القرشی من تزویجها فقال عمر
ما منعک ان تزوجه فان له صلاحا و قد احسن عطیة اختک فقال القرشی
یا امیر المومنین ان لنا حسبا لیس لها بکفو فقال عمر لقد جاءک بحسب الدنیا
والاخرة اما حسب الدنیا فالمال و اما حسب الاخرة فالتقوی زوّج الرجل ان
کانت المرأة راضیة فراجعها اخوها فرضیت فزوجها منه فاضل معاصر

مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد نقل روایتی از ماثبت بالسنة گفته و مشاهده روایات صاحب
ریاض النضره فی مناقب العشره از اهلبیت نبوی تاکید مبالغ این معنی میکند و نیز در
منتهی الکلام ریاض النضره را مثل صحیح بخاری شاهد عادل قرار داده چنانچه گفته
بالجمله مبنای اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردیم بر اینست که نعت صدیق رضی الله عنه
از روایات فریقین در ماسبق بوضوح انجامیده و مجدد الف ثانی او را بجهت کثرت
گریه زاری بکّا میگفتند چنانچه مطالعه صحیح بخاری و دیگر کتب احادیث مثل ریاض النضره
شاهد عدل بر اینست و نیز در منتهی الکلام گفته و اگر از دیگر کتب اهل حق که تالیف
آن برای مناقب اصحاب و اهلبیت و موافقت و مصافات میانه ایشان خاصّة واقع شده
مانند کتاب الموافقه و ریاض النضره و تالیفات محدّثین حذّاق و حفاظ جمع روایات
صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار جزو میباید پرداخت
و نیز محب طبری در ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی که در
اوّل آن گفته امّا بعد فانّ الله تعالی قد اصطفی محمّداً صلعم
علی جمیع من سواه وخصّه بما انعم به من فضله الباهر وحباه واعلی
منزلة من تنمی الیه سببا ونسبة ورفع مرتبة من انطوی علیه نصرة
وصحبة والزم مودّة قرباه کافّة بریّته وفرض محبّة جمیع اهل بیته المعظم
وذریّته لا جرم سنح بالخاطر تدوین ما ورد فی مناقبهم وتبیین ما روی فی شریف
قدرهم وعلو مراتبهم وتتبع ما نقل فی عظیم فخرهم الفاخر وجمع ما ظفرت
به من عمیم فضلهم الباهر ولم لا وهم هالة قمر الکون وطفاوة شمس البریّة
والغصان دوحة الشرف وفروع اصل الانوار النبویة اعاد علینا من علوم

اعتماد و اعتبار کتاب ذخائر العقبی محب طبری

سنا برکتهم کما اعاذنا من جهل علو درجتهم وغمرنا فی غفرانه ذنوبنا بحرا منهم
کما غمر باحسانه قلوبنا بمحبتهم واحسن مآلنا بجاههم علیه کما علق اعمالنا
بالمتوسل الیه وسمیته کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی من کتب
فنون عدیدة علی وجه الاختصار وحذف الاسناد عازیا کل حدیث الی
کتابه متفصیا عن عهدة الارتیاب وتسهیلا علی طلابه والله اسال ان یجعل
ذلک وسیلة الی جنات النعیم وذریعة الی درک الفوز العظیم وتحقیق
الامل فیه لدیه فانه ولی ذلک والقادر علیه ورتبته علی قسمین قسم یتضمن ما
جاء فیهم علی وجه العموم والاجمال وقسم یتضمن ذلک علی وجه التخصیص و
تفصیل الاحوال روایت نموده چنانچه میفرماید ذکر شبه علی رضی الله عنه
بخمسة من الانبیاء عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه
والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب
اخرجه ابو الخیر الحاکمی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله
فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته ومخفی نماند که ذخائر العقبی فی
مناقب ذوی القربی از کتب شهیره ممدوحه ومؤلفات حمیده مقبوله است مصطفی
بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی
مجلد لمحب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنة ۶۹۴ اربع وتسعین
وستمائة ومولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته ذخائر العقبی

حدیث تشبیه از ذخائر العقبی محب طبری

اعتماد و اعتبار ذخائر العقبیٰ تصنیف محب طبری

فی مناقب ذوی القربیٰ مجلد سیست از محب الدین احمد بن عبد اللہ الطبری المتوفی سنۃ ۶۹۴ اربع وتسعین وستمائۃ و کاشف از نامش پیدیست و محمد بن علی بن محمد شوکانی در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر گفتہ ذخائر العقبیٰ فی فضائل ذوی القربیٰ للطبری ارویہ بالاسناد المتقدم فی تفسیر الثعلبی و محمد عابد بن علی السندی در حصر الشارد گفتہ واما ذخائر العقبیٰ فی فضائل ذوی القربیٰ فاَرویہ بالسند المتقدم فی انوار التنزیل الی الحافظ ابن الربیع عن الزین الشرجی عن نفیس الدین سلیمٰن بن ابراهیم بن عمر العلوی عن ابیہ عن احمد بن ابی الخیر بن منصور الشماخی عن مولفها ابی العباس محب الدین احمد بن عبد اللہ بن محمد بن ابی بکر الطبری وحسین بن محمد بن حسن دیار بکری آنرا از کتب معتبرہ شمردہ کما سبق و محمد بن اسماعیل الامیر ذخائر العقبیٰ را اجل معتمد خود دانستہ چنانچہ در روضہ ندیہ گفتہ وبعد فان من اشرقت علی ذهنہ شمس الآثار النبویۃ فسرح طرف فکرہ فی ریاض حدائقها الوردیۃ اهتدیٰ بما فاض من مصباح مشکوٰۃ النبوۃ من انوار معارفها التی هی للعارفین مجلوۃ الی معرفۃ ما فضل اللہ بہ بعض عبادہ علی الجماهیر وخص بعض افرادهم بما لم ینلہ الجم الغفیر کما خص امیر المومنین ابا الحسن کرم اللہ وجهہ بفضائل قد عرفها کل ذی عقل فضلا عمن شارف علی العلم او سلک نهجہ وانہ لما کان حبہ علامۃ اهل الایمان کما ثبتت بہ صحاح الاخبار عند ائمۃ ذلک الشان کان مدحہ مما تحلی بہ صحائف الحسنات وینال بہ رفیع الدرجات احببت ان اعد من مادحی ذلک الجناب وان انسلق الیہ بابیات لا نال جزیل الثواب فنطقت بابیات اشتملت علی قطرۃ

اعتماد و اعتبار ذخائر العقبی محب طبری

من فضائله بل احقر من القطرة وهيهات ان يجد ناظم او ناثر باحصائها
بفكره فقد ثبت عن أئمة الآثار انه لم يرد في حق احد من الصحابة رضي الله
عنهم بالاسانيد الخيار اكثر ما ورد في حق امام الابرار فاحصاؤها يعجز عنه
بطون الاسفار الى ان قال واجل معتمدي ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى
للامام السنة وحافظها محب الدين احمد بن عبد الله الطبري رح وجمع
الجوامع للامام الحافظ جلال الدين السيوطي رحمه الله وربما انقل عن غيرها
من كتب الحديث ونقلت شيئا يسيرا من محاسن الازهار للعلامة الفقيه
الشهيد حميد بن احمد المحلي رحمه الله وسميته الروضة الندية شرح التحفة
العلوية ومن الله نستمد الهداية في كل بداية ونهاية وخود مخاطب ذخائر العقبى را
در رساله اصول حدیث ذکر نموده چنانچه گذشته و بالاتر از همه آنست که احمد بن الفضل
بن محمد باکثیر در وسیلة المآل في عد مناقب الآل گفته وقد كثرت العلماء في هذا
الشان وجمعت من جواهر مناقبهم الشريفة ما يحلى به جيد الزمان ومن
احسن ما جمعت في ذلك التاليف وانفع ما نقلت منه في هذا التصنيف كتاب
جواهر العقدين في فضل الشرفين لعلامة الحرمين السيد علي السمهودي
تغمده الله برحمته ومن ذخائر العقبى في فضل ذوي القربى يحق له ان يكتب
بماء العين لعلامة الحجاز الشريف محقق دهره وحافظ عصره المحب الطبري
لا زال الثناء عليه يحيي ذكره وقدس الله سره وكتاب استجلاء ارتقاء الغرف
بحب اقرباء الرسول وذوي الشرف لحافظ عصره السخاوي نور الله ضريحه
واحل في غرف الجنان روحه وكتاب حسن السريرة في حسن السيرة لصاحبنا

مدائح محب طبری

وعمدتنا سیبویه زمانه مفرد وقته واوانه محقق العصر نادرة الدهر خلاصة
ذوی الفخر الغنی عن الاطناب بتعداد الالقاب والصفات بما خصه الله تعالی
به من نعوت الکمال وجزیل الهبات مولانا الامام العلامة عبد القادر بن محمد
الطبری الحسینی الخطیب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشکلات تنجلی بوجوده
ولا برح جید العلوم یتحلی بجواهر عقوده ازین عبارت ظاهرست که حقیق آنست
که نوشته شود ذخائر العقبی بهاء عین و نیز ذخائر العقبی از جمله مصنفات علماست که
جمع کرده اندران از جواهر مناقب اهلبیت علیهم السلام آنچه تجمیل جید زمان بان حاصل
شود و باید دانست که محب الدین طبری عالم جلیل القدر و محدث عظیم الفخار و عارف
آثار و خبیر اخبار و امام صالح و زاهد کبیر الشان و مدرس منیع المرتبه و مفتی رفیع المکان است
انقاد ریافتی که محمد بن اسماعیل اورا بامام السنه و حافظ ان ملقب نموده و احمد بن الفضل
باکثیر اورا علامه حجاز شریف و محقق دهر و حافظ عصر خود دانسته و بفقره بلیغه لا یزال
الثناء یحیی ذکره وقدس الله سره در مقام دعا در حق او بر زبان آورده و ذهبی در
تذکرة الحفاظ گفته المحب الامام المحدث المفتی فقیه الحرم محب الدین ابو العباس
احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام
ولد سنة خمس عشرة وستمائة وسمع من ابی الحسن بن المقیر وابن الجمیزی وشعیب
الزعفرانی وعبد الرحمن بن ابی حرمی وجماعة وتفقه ودرس وافتی وصنف وکان
شیخ الشافعیة ومحدث الحجاز روی عنه الدمیاطی من نظمه وابو الحسن بن العطار
وابو محمد بن البرزالی وآخرون وکان اماما صالحا زاهدا کبیر الشان روی
عنه ایضا ولده قاضی مکة جمال الدین محمد وحفیده الامام مجد الدین

مدائح محب طبری از تذکره ذهبی

مدائح محب طبری

قاضی مکة وانی کتبت الیّ بمرویاته توفی فی جمادی الاولی سنة اربع وتسعین وستمائة

محامد محب طبری از معجم مختص ذهبی

ونیز ذهبی در معجم مختص گفته احمد بن عبد الله بن محمد الامام الحافظ المفتی شیخ الحرم محب الدین ابو العباس الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری کان عالماً عاملاً جلیل القدر عارفاً بالآثار ومن نظر فی احکامه عرف محله من العلم والفقه عاش ثمانین سنة وکتب الیّ بمرویاته توفی فی سنة ثلاث وسبعین وکان جد ابیه الشیخ ابو بکر بن محمد بن ابراهیم الطبری سنا هو الذی جاوز فی حدود الثمانین وخمسمائة فجاء بسبعة اولاد ودونتا سلوا وفیهم علماء وفضلاء وکان للمحب ولد هو الفقیه جمال الدین محمد سمعه من ابن الجمیزی واجاز لی مرویاته مع والده ومات عام توفی والده نعم والمحب سمع من ابی الحسن بن المقیر وشعیب الزعفرانی وبهاء الدین بن الجمیزی وطائفة اخذ عنه اولاده وابو الحسن بن العطار وابو محمد البرزالی وجماعة توفی فی رمضان سنه ۶۹۴ وقیل بل فی جمادی الاخری منها

مدائح محب طبری از عبر ذهبی

ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه اربع وتسعین وستمائة گفته والمحب الطبری شیخ الحرم ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم المکی الشافعی الحافظ ولد سنة خمس عشرة وستمائة وسمع من ابن المقیر وجماعة وصنف کتاباً حافلاً فی الاحکام فی عدة مجلدات توفی فی ذی القعدة ونیز ذهبی در دول الاسلام

ترجمه محب طبری از دول الاسلام ذهبی

در سنه مذکوره گفته وشیخ الحرم الحافظ الفقیه محب الدین احمد بن عبد الله الطبری مصنف الاحکام عن سبع وسبعین سنة وعمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته وشیخ الحرم الحافظ

مدائح محب طبری

محب الدین احمد بن عبداللہ الطبری مصنف الاحکام و لہ تسع و سبعون سنہ
وعبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیہ گفتہ محب الدین ابو العباس احمد
بن عبداللہ بن محمد الطبری ثم المکی شیخ الحجاز کان عالما عاملا جلیل القدر
عالما بالآثار والفقہ اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری و شرح
التنبیہ والف کتابا فی المناسک و کتابا فی الالغاز و کتابا نفیسا فی احادیث
الاحکام ولد یوم الخمیس سابع عشر من جمادی الآخرۃ سنۃ خمس عشرۃ
وستمائۃ و توفی فی سنۃ اربع و تسعین و قیل فی ذی القعدۃ و قیل غیر ذلک

مدائح محب طبری از طبقات شافعیہ اسنوی

وعبد الوہاب بن علی السبکی در طبقات شافعیہ گفتہ احمد بن عبداللہ بن محمد بن
ابی بکر بن محمد بن ابراہیم الحافظ ابو العباس محب الدین الطبری ثم المکی
شیخ الحرم و حافظ الحجاز بلا مدافعۃ مولدہ سنۃ خمس عشرۃ و ستمائۃ
فی جمادی الآخرۃ سمع ابن المقیر وابن الجمیزی و غیرہما روی عنہ البرزالی
وغیرہ و تفقہ بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری والد شیخ الاسلام تقی الدین
وصنف التصانیف الجیدۃ منہا فی المذہب و الاحکام الکتاب المشہور والمبسوط
دل علی فضل کبیر و لہ مختصر فی الحدیث ایضا رتبہ علی ابواب التنبیہ و لہ
کتاب فی فضل مکۃ حافل و لہ شرح علی التنبیہ مبسوط فیہ علم کثیر استدعاہ
المظفر صاحب الیمن لیسمع منہ الحدیث فتوجہ الیہا من مکۃ و اقام عندہ
مدۃ و فی تلک المدۃ نظم قصیدۃ التشوق الی مکۃ الخ و خلیل بن ایبک صفدی

مدائح محب طبری از طبقات شافعیہ سبکی

در وافی بالوفیات گفتہ احمد بن عبداللہ بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابراہیم شیخ
الحرم محب الدین ابو العباس الطبری المکی الشافعی الفقیہ الزاہد المحدث

مدائح محب طبری از وافی بالوفیات صفدی

ولد سنة خمس عشرة وسمع من ابن المقير وشعيب الزعفرانى وابن الجميزى والمدينى وعبد الرحمن بن ابى حرمى العطار وجماعة ودرس وافتى وكان شيخ الشافعية ومحدث الحجاز وصنف كتابا كبيرا الى الغاية فى الاحكام فى ست مجلدات وتعب عليه مدة الخ وعبد الرحمن بن ابى بكر السيوطى در طبقات الحفاظ گفته المحب الطبرى الامام المحدث فقيه الحرم ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابى بكر المكى الشافعى مصنف الاحكام الكبرى شيخ الشافعية ومحدث الحجاز ولد ۶۱۵ سنة وسمع من ابن المقير وابن الجميزى وشعيب الزعفرانى وكان اماما زاهدا اصالحا كبير الشان مات فى جمادى الآخرة ۶۹۴ سنة وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل بعد ذكر روايتى كه آخرش اين ست وكان على عليه السلام والرحمة والرضوان اصغر من جعفر بعشر سنين وكان جعفر اصغر من عقيل بعشر سنين گفته رواه شيخ الحرم والامام المحترم الحافظ المحدث المفتى الفقيه البارع الورع المدرس النبيه مقدم الشافعية فى الحجاز وكان ذا جاه عظيم واعتزاز ذو التصانيف الكثيرة والفضائل الشهيرة محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن ابى بكر المكى الطبرى فى كتابه ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى و عبد الغفار بن ابراهيم العكى العدنانى الشافعى در عجالة الراكب گفته احمد بن عبد الله شيخ الحرم محب الدين الطبرى المكى درس وافتى ومن تصانيفه الاحكام المبسوط ورتب كتاب جامع الاسانيد و شرح التنبيه والف كتابا فى المناسك وكتابا فى الالغاز والرياض النضرة فى فضائل العشرة والسمط الثمين فى فضائل امهات المومنين و ذخائر العقبى فى فضائل ذوى القربى

مدائح محب طبرى

مدائح محب طبرى از طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى

مدائح محب طبرى از توضيح الدلائل سيد شهاب الدين احمد

مدائح محب طبرى از عجالة الراكب عكى عدنانى

محمد بن اسمعیل الامیر در آخر روضہ ندیہ گفتہ ولعلہ یقول قائل فد اکثرتم من النقل
عن الطبری و من الطبری و یشتاق الی معرفۃ شیٔ من اوصافہ لیکون اقوی
لعینہ فی قبول ما اسند الیہ قال الحافظ الذہبی فی تذکرۃ الحفاظ ما لفظہ
المحب الطبری ہو الامام المحدث الفقیہ فقیہ الحرم محب الدین ابو العباس احمد بن
عبد اللہ بن محمد ابن ابی بکر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری ولد
سنۃ خمس عشرۃ وستمائۃ و سمع من ابی الحسن بن المقیر وابن الجمیزی و شعیب
الزعفرانی وعبد الرحمن بن ابی حرمی وجماعۃ و تفقہ ودرس وافتی وصنف
وکان شیخ الشافعیۃ ومحدث الحجاز وروی عنہ الدمیاطی من نظمہ والحسن ابو
ابن العطار وابو محمد البرزالی وآخرون وکان اماما صالحا زاہدا کبیر الشان
روی عنہ ایضا ولدہ قاضی مکۃ جمال الدین محمد وحفیدہ الامام نجم الدین
قاضی مکۃ وکتب الی بمرویاتہ توفی فی جمادی الآخرۃ سنۃ اربع وتسعین وستمائۃ
واحمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرۃ المآل فی شرح عقد جواہر اللآل گفتہ ہذا الذی
قررہ الاجلۃ ٭ والمقتضی ولازم الادلۃ ٭ وذلک ان اجلۃ العلماء لما صحت
لہم الادلۃ بہذہ الخصوصیات لاہل البیت الشریف قرروا ذلک وحرروہ
مثل السید علی السمہودی امام اہل السنۃ فی جواہرہ والحافظ الطبری الشافعی
فی ذخائرہ والحجۃ الزرندی الشافعی فی معالمہ وشیخ الاسلام ابن حجر
الشافعی فی صواعقہ وجلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمۃ
فی مناقب السیدۃ فاطمۃ واحیاء المیت فی ذکر اہل البیت والسمطین فی
السبطین واسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب وجہ بست وچہارم از وجوہ

بیان تعظیم محب طبری

ترجمۂ محب طبری از تذکرۃ الحفاظ

مدائح محب طبری از روضہ ندیہ محمد بن اسمعیل یمانی نقلا عن الذہبی

جواہر السمہودی

ابطال سی‌ودوم انکار مخاطب عمدة الاخبار آنکه سید علی بن شهاب الهمدانی حدیث تشبیه را
بوجه اوفی و ابلغ و اعلی و اسبغ و اسنی و اکمل و ابهی و اجمل که از آن اجتماع نود خصلت
از خصال جمیله و خلال جلیله انبیای کرام علیهم السلام در ذات قدسی صفات
جناب امیر المومنین علیه آلاف التحیة و السلام من الله الملک العلام ظاهر و باهرست
روایت نموده چنانچه در کتاب مودة القربی که عظمت و جلالت مرویات آن از
خطبه‌اش ظاهرست که آنرا از جواهر اخبار و لآلی آثار دانسته و از حق تعالی امید نموده
که آنرا وسیلهٔ او باهلبیت علیهم السلام و نجات او بسبب آنحضرات گرداند و نیز دعای
حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی المهین نقل نموده حیث
قال الحمد لله علی ما انعمنی اولی النعم و الهمنی مودة
حبیبه جامع الفضائل و الکرم الذی بعثه الله رسولا الی کافة الامم محمد
الامی العربی صلی الله علیه و سلم و بعد فقد قال الله تعالی قل لا اسألکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
احبوا الله لما یرفدکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی
فلما کان مودة آل النبی مسئولا عنها حیث امر الله تعالی حبیبه العربی بان
لا یسأل عن قومه سوی المودة فی القربی و ان ذلک سبب النجاة للمحبین و موجب
وصولهم الیه و الی آله علیهم السلام کما قال علیه السلام من احب قوما حشر
فی زمرتهم و ایضا قال علیه السلام المرء مع من احب فوجب علی من طلب طریق
الوصول و منهج القبول محبة الرسول و مودة اهل بیت البتول و هذه لا تحصل
الا بمعرفة فضائله و فضائل آله علیهم السلام و هی موقوفة علی معرفة ماورد

فیهم من اخباره علیه السلام ولقد جمعت الاخیار فی فضائل العلماء والفقراء
اربعینات کثیرة ولم تجمع فی فضائل اهل البیت الا قلیلا فلذا وانا الفقیر
الجانی علی العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره ولآلی آثاره مما ورد
فیهم مختصرا موسوما بکتاب المودة فی القربی تبرکا بالکلام القدیم کما فی آمل
ان یجعل الله ذلک وسیلتی الیهم ونجاتی بهم وطویته علی اربعة عشر مودة
والله یعصمنی من الخبط والخلل فی القول والعمل ولم یحول قلبی الی ما لم ینقل الحق محمد
ومن اتبعه من اصحاب الدول سیفرماید عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته
والی جبرئیل فی جلالته والی آدم فی سلمه والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی
خلته والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته والی
ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سننه والی یونس فی ورعه
والی محمد فی جسمه وخلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین خصلة من خصال
الانبیاء جمع الله فیه ولم تجمع فی احد غیره وعد جمیع ذلک فی کتاب جواهر
الاخبار فهذا مقتدی القاصی والدانی شهاب الدین الهمدانی قد رجم
کل معاند خائب بالشهاب الثاقب وجلب الهم الواصب والغم الناصب
علی کل جاحد ناصب واوضح الحق الصائب واوری لاحراق کل مبطل
مدغل القبس اللاهب واقحمه فی اضیق المسالک وسد علیه المهارب
واعمی علیه المذاهب ودماه بزعزع حاصب وجز راسه بصارم قاضب
و مخفی نماند که سید علی همدانی نزد سنیه از اکابر اساطین و اجله معتمدین عالم

حدیث تشبیه بروایت مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

اولیای عارفین و افاخم مشایخ مکرمین ست نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصة المناقب گفته در بیان بعضی از فضائل ان عروه وثقی شاهباز باپرواز آشیان جلال شاهسوار میدان عروج شمس سماء قدسی نور فضای قدوسی کیمیای جود دانای مختار خیار حضرة الرحمن الشکور الفخور بجناب الدیان قرة عین محمد رسول الله ثمرة فؤاد المرتضی و البتول المطلع علی حقائق الاحادیث و التفاسیر المعین فی السرائر بالبصیرة و التبصیر المرشد للطالبین فی الطریق السبحانی الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی ختمه الله اللطیف باللطف الصمدانی و رزقنا الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ و عبد الرحمن بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی و برا در علوم باطن مصنفات مشهوریست چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بوده و اما کسب طریقت پیش صاحب السر بین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرده و چون تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین کرد و گفت فرمان چیست وی را تعجیه کرد و فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد ولی را در یک مجلس دریافت و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الهیاکل الناسوتیة و المتوسل الی السمات اللاهوتیة الشیخ العارف

مدایح سید علی همدانی

مدح سید علی همدانی از خلاصة [illegible] نور الدین جعفر بدخشی

مدایح سید علی همدانی از نفحات الانس جامی

مدایح سید علی همدانی از کتاب اعلام الاخیار

الربانی والعالم الصمدانی میر سید علی بن شهاب بن محمد بن محمد الهمدانی
قدس الله تعالی سره کان جامعاً بین العلوم الظاهرة والباطنة وله مصنفات
کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطة وشرح اسماء الله الحسنی
وشرح فصوص الحکم وشرح قصیدة خمریة فارضیة وغیرها قال المولی
العارف الربانی عبد الرحمن الجامی فی نفحاته وی مرید شیخ شرف الدین محمود
بن عبد الله المزدقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب السرین الاخی تقی الدین
علی دوستی کرد و چون شیخ تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین
محمود کرد گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی
سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی دریافت و چهار
صد را در یک مجلس دریافت بسادس ذی الحجة سنه ست وثمانین وسبعمائة نزدیک
بولایت کنر و سواد فوت شده از آنجا بختلان نقل کردند الی ان قال وکان السید
علی الهمدانی جمع الاوراد واختارها من المشایخ الذین کانوا فی عصره و
تشرف بصحبتهم وباس ایادیهم الشریفة واقتبس من انوارهم القدسیة
وانتخبها من جوامع کلماتهم الانسیة وسماها الاوراد الفتحیة وهی الیوم
اوراد الاخوان الکبرویة والشیخ الجلیل السید علی الهمدانی اخذ الطریقة
عن تقی الدین علی دوستی والشیخ محمود المزدقانی وهما عن علاء الدولة
السمنانی ثم قال سمعت شیخنا وسیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف
العوکنی السمرقندی یحکی عن شیخه المخدوم عبد اللطیف الجامی عن شیخه
المخدوم الاعظم حاجی محمد الخبوشانی عن شیخه شاه بیدوادی عن شیخه

مدح سید علی ہمدانی

محمد الملقب بالرشید عن شیخہ السید الامیر عبد اللہ برد شابادی عن شیخہ المرشد الکامل والشیخ المکمل اسحاق الختلانی عن قدوۃ العارفین دلیل السالکین منبع المعارف الربانیۃ معدن اللطائف السبحانیۃ السید علی الھمدانی انہ لما جمع الاوراد الفتحیۃ وانتخبہا من جوامع کلماتہم القدسیۃ علی حسب ملکاتہم الانسیۃ رای فی منامہ ان الملائکۃ یقرؤنہا فی شعبۃ جارکاہ ویطوفون حول العرش وفی ایدیہم طبق من نور مملو من اللآلی والجواہر ینثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی ولہذا مشایخنا کانوا یقرؤن فی شعبۃ جارکاہ ومن تصانیفہ ذخیرۃ الملوک وھو کتاب لطیف وانشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنۃ الصوری والمعنوی ومبنی علی ذکر احکام الحکومۃ والولایۃ وتحصیل السعادۃ الدنیوی والاخروی مرتب علی عشرۃ ابواب و مجد الدین علی بن ظہیر الدین بن محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفتہ ذکر طبقہ ہمدانیۃ علی ثانی امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ علی ثانی لقب اوست و مشایخ زمان در توصیف او چنین نوشتہ اند سلطان الاولیا برہان الاصفیا قدوۃ العارفین زبدۃ المحققین مستجمع الاسماء والصفات جامع جمیع التجلیات محی الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ختم المتقدمین زبدۃ المتاخرین وارث الانبیاء والمرسلین مرشد الاولیاء الی طریق الحق والیقین مرکز دائرۃ الوجود الہادی الی المقصود قطب الاقطاب الکامل المکمل الصمدانی علی ثانی امیر کبیر سید علی ہمدانی ایشان سر حلقہ مشایخ طبقہ ہمدانیہ اند و سر دفتر اصحاب شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند مخدومی الاعظم

محامد سید علی ہمدانی از جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی

یعنی شیخ حاجی محمد خبوشانی در رساله خود در خاتمه در ذکر نسبت ایشان چنین آورده اند
ذکر نسبت سیدنا و سندنا عمدة الواصلین زبدة الکاملین و المکملین اعنی الامیر الکبیر سید علی
همدانی المعروف بعلی ثانی قدس الله تعالی سره و افاض علینا برّه الخ و شیخ شهاب الدین
احمد در توضیح الدلائل گفته عن عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنه فی قوله
ومن عنده علم الکتاب قال سألت رسول الله صلی الله علیه و علی آله
و بارك وسلم فقال انما ذلك علی بن ابی طالب اورده شیخ الاسلام العارف الربانی السید
شرف الدین علی الهمدانی فی کتابه قال رواه الثعلبی و نیز شهاب الدین احمد در توضیح
الدلائل گفته عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و علی آله و بارك وسلم لما اسری بی لیلة المعراج اجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله و علی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب اورده الشیخ العالم
العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه قال رواه
الحافظ ابو نعیم و حسین بن معین الدین المیبذی در فواتح گفته و حضرت سلطان
المحققین علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره در حل فصوص میفرماید
خاتم ولایت مقیده محمد بمرتبه قلب محمد رسید و خاتم ولایت مطلقه بمرتبه روح و خاتم
ولایت عامه عیسی ست علی نبینا و علیه السلام و شیخ احمد قشاشی که از مشایخ
اجازه والد ماجد مخاطب ست کما فی رسالة اصول الحدیث للمخاطب مناقب مفاخر و
از خلاصة الاثر ظاهر و اضح ست در کتاب سمط مجید گفته شجرة خلافة المشایخ
الهمدانیة اتباع الشیخ سید علی الهمدانی الموحد الفردانی قدس الله اسرارهم

روایت سید علی همدانی

روایت سید علی همدانی از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد

روایت سید علی همدانی

روایت سید علی همدانی از سمط مجید قشاشی

تلقی الفقیر المسکین من ولیہ ونقطۃ دائرۃ الوجود سیدنا احمد بن الشناوی وھو من السید الامجد صبغۃ اللہ وھو من العالم الربانی وجیہ الدین وھو من جمال المملکۃ الغوثیۃ السید محمد غوث وھو من سلطان الموحدین الحاج حضور وھو من ابی المعالی ھدایۃ اللہ سرمست وھو من الشیخ عبد اللہ الشناوی وھو من شیخ الشیوخ السید علی الھمدانی ونیز در سمط مجید گفتہ قد سبق اتصال سند التلقین بالسید علی الھمدانی قدس سرہ وھو اخذ عن الشیخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ المزدقانی وقد ساح الھمدانی الربع المسکون ثلاث مرات بامر شیخہ المزدقانی وقد اوضحت ھذا فی سیاحتہ وصحب الفا واربعمائۃ ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سرہ وشاہ ولی اللہ در رسالۃ انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ گفتہ انبأنی سیدی الوالد اجازۃ قال انبأنی الشیخ عظمۃ اللہ الاکبرابادی اجازۃ عن ابیہ عن جدہ عن الشیخ عبد العزیز الدھلوی انہ قال منقولست از حضرت مولانا نور الحق والدین جعفر نور اللہ مرقدہ قلت ومولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفہ امیر سید علی ہمدانی بودند کہ کیفیت اوراد و وظائف اعقاب سلسلۃ الکامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ العزیز اینست کہ چون سپیدۂ صبح صادق بدمد دو رکعت سنت نماز بامداد بگزارد چون سلام دہد این تسبیح را صد بار بخواند کہ سبحان اللہ وبحمدہ سبحان العظیم وبحمدہ استغفر اللہ الی ان قال وچون سلام دہد یعنی سلام فریضۂ صبح باوراد فتحیہ خواندن مشغول شود کہ از برکات انفاس ہزار و چہار صد ولی کامل جمع شدہ است وفتح ہریک از ان در کلمہ بودہ است ہر کہ از حضور

عبد القادر ... (حاشیہ)

سید علی ہمدانی از انتباہ شاہ ولی اللہ

ملازمت نماید برکت و صفای آنرا مشاهده خواهد نمود و از ولایت هزار و چهار
صد ولی نصیب یابد والله ولی التوفیق اکنون اگر فضائل و خواص این اوراد گفته شود
بتطویل انجامد چرا که آنحضرت مدت عمر خود معموره عالم را سه نوبت سیر کرده اند
و هزار و چهار صد ولی کامل را دریافته اند و چهار صد را از ایشان در یک مجلس
سلطان محمد خدابنده دیده اند و از هر ولی در وقت وداع دعائی و رقعه التماس
نموده اند و آن رقعها را بر جامه خود مرقع کرده اند و آن ادعیه و اذکار را که بی اختیار
بر زبان ایشان جاری میشد جمع ساخته اند این اوراد شده است منقول است
از همان حضرت که چون دوازدهم بار بزیارت کعبه رفتم بمسجد اقصی سید حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم را در واقعه دیدم که بجانب این درویش می آیند
بر خاستم پیش رفتم و سلام کردم از آستین مبارک خود جزوی بیرون آورده
این درویش را فرمود خذ هذه الفتحیة یعنی بگیر این فتحیه را چون از دست
مبارک حضرت صلی الله علیه الصلوة والسلام گرفتم و نظر کردم همین اوراد بودند
بدین اشاره اوراد فتحیه نام کرده شده والله الهادی الی صراط مستقیم
فذکر الاوراد الفتحیة بتمامها وجدت بخط الوالد قدس سره ختم
میر سید علی همدانی اول نیم شب برخیزد و وضو تازه بکند و دو رکعت نفل ادا
نماید در هر رکعتی بعد الحمد پانزده بار سوره اخلاص بعد از سلام هزار بار
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد ازان هزار بار بخواند یا خفی الالطاف
ادرکنی بلطفك الخفی بعد ازان هزار و یکبار یا بدوح بخواند و سر بگریبان
فرو برده مراقبه کند به بیند از عالم غیب چه چیز مشاهده میشود بعد فراغ دوگانه

بثواب امیر سید علی بخواند **وجه بست و پنجم** از وجوه رد و ابطال زعوم مخاطب
عمدة القروم آنکه نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی اشعار
ابدار فرید عطار را که دران اثبات حدیث تشبیه نموده در مقام اثبات مدائح باهره
و مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در خلاصة المناقب
گفته شیخ عطار فرمایند قدس سره ؎ ای پسر تو بی نشانی از علی ٭ عین و لام
یا بدانی از علی ٭ از دم عیسی کسی گر زنده خاست ٭ او بدم دست بریده کرد راست
مصطفی گفت است چون آدم بعلم ٭ نوح فهم آنکه بود ابراهیم حلم ٭ یا چو یحیی بزهد و موسی به بطش کیست
گر ندیدانی شجاع دین علیست ٭ فهذا عالم بدخشان و عارفهم العلی الشان اثبت
هذا الحدیث الشریف المقبول عند الاساطین الاعیان فاظهر الحق فی کمال
الوضوح و العیان و دمر علی تلمیعات اهل العدوان و ازاح وساوس اهل
الشنآن و امیر ملا بن سالار از اکابر علمای مشهورین فی الاکناف و الامصار و اجله
فضلای معروفین فی الارجاء و الاقطار است و فضائل عالیه و مناقب سامیه
و محامد باذخه و مدائح شامخه او بر السنه سنیه مذکور و در دفاتر مشهوره ایشان
ماثور و مسطور است آنفا تعظیم و تبجیل او از رساله انتباه شاه ولی الله دریافتی
و مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل که در اول آن میگوید
اما بعد میگوید تراب اقدام اهل الله مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله
بدخشانی قدس سره و طاب مضجعه چون اکثر تصنیفات و تالیفات سلف چون
سیر العارفین و رشحات و کتب دیگر و رسائل که هر یک از مصنفات بذکر مشایخ
سلاسل و پیران ارادت خود منسوب گردانیده اند و از احوال و اقوال سلاسل

حالات امیر ملا

دیگر یاد نفرموده اند مقصد طالبان و معتقدان از تصانیف و تالیف ایشان بالکل حاصل نمیشد بنابران بقدر وسع امکان سعی نموده از کتب معتبره چون شواهد النبوة و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و نفحات الانس و فوائد الفواد که از ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاست که آنرا حسن دهلوی جمع کرده است و مفتاح الطالبین از تصنیف آن خاصه معبود شیخ محمود که از اجلهٔ خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی ست و جادة العاشقین از تصنیف شیخ شرف الدین بن شیخ حسین مذکور قدس اسرارهم و سیر العارفین و رشحات و گلزار ابرار و رسائل دیگر استخراج نموده هر یک از سلاسل را که در ولایت ماوراء النهر و بدخشان و هندوستان اشتهار داشت ترتیب داده مسمی بجامع السلاسل آمد و بر سه باب بنا نهاد میفرماید امیر ملا بن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالی اسرارهم وی از مشایخ نامدار دیار بدخش است و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانی است نسب سیادت وی به بست واسطه بامام موسی کاظم میرسد باین نمط امیر ملا بن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن عین الجلیل بن علی بن سلیمان بن جعفر بن راعی السباع بن اسماعیل بن ابراهیم بن محاب بن سعد بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و هویدا بوده است چنانچه خود میفرموده اند که در اثنای صغر بر هیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت نمیگذشتم الا که مرا بکسب علوم تحریص میکردند و میگفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم منتظر مرشد کامل میبودم و درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که میرسیدم

حالات امیر ملا از جامع السلاسل

وحالت هر یک را مید ریافتم او را ازین طریق بیگانه میدیدم تا روزی در مراقبه ام اغیبتی دست داد
در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی بلباس سیاه و علم سیاه برین سرحد فلان
دشت نازل شود منتظر میبودم چون آن وقت سید برادر بزرگ خود را بآن دشت فرستادم
آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره
بوده اند فی البدیه او را تصرف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم آن مژده
آورد و بیان احوال نمود در مراقبه شدم و متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم
شده است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حوض کوثر استاده مردم را آب میدهد من پیش
شده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتم والتماس آب نمودم اشارت بجانب اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف
امیر کبیر نیز علی ست این اشارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر ست مرا بارادت او همان لحظه
متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته
مداومت نمودم درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجاء درویشان را به پیشانی سوده
هموار میکردم انچه یافتم ازین خدمت یافتم او را خوارق بسیار ست نقل ست که
چون علی ثانی در ولایت کیرو سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم
نور الدین جعفر حاضر شود نعش مرا برندارند و امیر جعفر در آن وقت در روستاق
که قریه ایست از قرای بدخشان تشریف داشت خلفا گفتند که بعید مینماید که امیر جعفر
از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیار ست
باید بر داشت هر چند خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت
سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جا گذاشته نشستند ناگاه از غیب

ندایی بگوش ایشان رسید که بردارید چون دست بصندوق بردند باندک حرکتی برداشته
براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان بدفون ساختند چون
امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد و زبان طعن بروی دراز کردند که در مسافرت
و مشقت بوده ایم وقت در حیات صحبت ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت
خرقه ایشان از من آمد شما مقصر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد شریف او را سعی
نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا به اینجا
آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده والله اعلم بالصواب
خانقاه و مرقد مبارک او در روستاق است و نیز در جامع السلاسل گفته شیخ
سعید حبشی رضی الله عنه وی از اصحاب رسول است صلی الله علیه و سلم حضرت
مخدومی الاعظم شیخ حاجی محمد خبوشانی قدس سره در انجا که بیان پیران خرقه
علی ثانی امیر سید علی همدانی کرده اند که حضرت امیر از سی و دو اولیاء الله خرقه
خلافت داشتند و سر دفتر آنها شیخ سعید الحبشی بودند باین لفظ نوشته اند
که شیخ سعید الحبشی الذی هو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
و رضی الله عنه و نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا بن سالار که از خلفای علی ثانی
امیر سید علی همدانی است در کتاب خلاصة المناقب آورده است که حضرت امیر بصحبت
شریف شیخ سعید حبشی رسیده اند و میفرمودند که شیخ ابو سعید حبشی هر زمان
بصورت دیگر دیده میشدی و با هر زائری یکبار صحبت داشتی نخست اگر خادم
در یکروز بکرات در آمدی شیخ را بصورت دیگر دیدی تا بعضی را با خادمی از خدام
شیخ ملاقات حاصل آمد از وی پرسید که شیخ را در کدام صورت دیده گفت هیچ با اختلاف

صور شیخ اطلاع داری گفت آری ملاقی شیخ را پس خدمت کردم بصور مختلف دیده شد

فرد: زانکه عارف نه رنگ معروف است و بس * رنگ معروفی نه بیش است و نه پس *

در اوان صحبت او از شیخ شنوده شد که فرمود یا سید وقتیکه آمنه را بعبد الله

میدادند من در آنجا حاضر بودم چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن دیار

پرسیدم سن شیخ چند باشد فرمودند از آباء و اجداد خود شنودیم که شیخ سعید

حبشی عمر طویل دارد اما نمیدانم که چند سال بوده من بقا دارم بقا

چونکه دارم این بقاها از لقا * پس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت امیر التماس

نمودند که حساب باید کرد از زمان ولادت مصطفی صلی الله علیه وسلم تا اکنون

چند سال است بعد از التفات خاطر امیر فرمود که باید هشتصد و سی سال باشد از زمان

ولادت آنسرور صلی الله علیه وسلم **وجه بیست و ششم** از وجوه ابطال رد و انکار

مخاطب عمدة الاخیار آنکه سید شهاب الدین احمد این حدیث شریف را روایت

نموده و بابی خاص برای این حدیث و امثال آن که از آن حیازت جناب امیر المؤمنین

علیه السلام خصائص خاتم انبیاء و فوز آنحضرت بخصال کمال اکارم اصفیاء ظاهر

و باهر ست منعقد فرموده چنانچه در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل

که بنسخه عتیقه آن در نجف اشرف وا رسیده‌ام و منتخبات عدیده از آن برچیده‌ام

و سابقا از آن در این بلد دیده بودم میفرماید الباب الثامن عشر فی انه حاز

خصائص خاتم الانبیاء وفاز ثانیا خصال کمال اکارم الاصفیاء

عن ابی الحمراء رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

وعلی آله وبارک وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح

حدیث تشبیه از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد

فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب رواه الطبری وقال اخرجه ابو الخیر الحاکمی وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی خلته والی نوح فی حکمته والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب رواه الطبری وقال اخرجه الملا فی سیرته فهذا شهاب الدین صاحب توضیح الدلائل ثبت الحدیث الشریف جریا علی سنن المحققین الاماثل فاوضح الحق ونصر الصدق المقبول عند کل ماهر کامل وقصم ظهر کل مکابر مجادل وجزم حبل کید کل ماذق خاتل وخرم شراک ازلال کل مسول خاذل و از صدر کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل کمال اعتماد و اعتبار و قبول و اشتهار اخبار و آثار آن ظاهر است چنانچه گفته وخرجت من کتب السنة المصونة عن العوج ودواوینها وانتهجت فیه منهج من ینتهج العروج عن قوانینها احادیث صح حدیثها عن حدث الصدق فی الاخبار ومسانید ما حدث وضع حدیثها بغیر الحق فی الاخبار ونیز در توضیح الدلائل گفته فیا اهل الانتصاب وجیل سوء الاصحاب ویا شر القبیل لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل ان تجدوا فی الکتاب ما وجدتم علی وجدانکم مخالفا لامر الخلافة او ترونه علی رایکم مناقضا للاجماع علی تفضیل الصدیق منبع الحلم والرأفة فلا تواضعوا رجما بالغیب فی الحکم تحکما بوضع اخبار اخبر بها اخیار علماء السنة فی فضائل مولانا المرتضی

توضیح الدلائل از معتبرات کتب اہل سنت است

ولا تسارعوا ابداً فی الحبیب الی القائها قبل تلقیها فانها ارزقت قبول مشاهیر
عظماء الامة من کل من اختار الحق وارتضی الی ان قال والغرض فی هذا الباب
من تمهید هذه القواعد ان لا یقرع احد بالرد لاخبار هذا الکتاب فان
معظمها فی الصحاح والسنن ومرویاتها ماثورات اهل الصلاح فی السنن
ونیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته واعلم ان کتابی هذا ان شاء الله تعالی
خال عن موضوعات الفریقین جال تحری الصدق وتوخی الحق وتنحی
مطبوعات الطریقین وجه بست و هفتم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب
والاتبار آنکه ملک العلما شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولتابادی بصحت
حدیث تشبیه و دیگر احادیث که اهل حق بآن احتجاج میکنند مثل حدیث طیر و حدیث
سد ابواب غیر باب تصریح صریح نموده چنانچه در کتاب هدایة السعدا که در تفسیر شاهی
ازان نقلها می آرد گفته اعلم ان احادیث فضیلة علی کرم الله وجهه من
الصحاح ولکن احتجاجهم علی الخطا احتج الشیعة بخبر الطیر وتمام الخبر ذکرناه
فی الجلوة الحادیة عشر من الهدایة التاسعة الی ان قال واحتجوا بخبر
ومن اراد ان ینظر الی آدم فی علمه الی آخره وبالآیات قال الله تعالی فی نوح
عبداً شکوراً وقال لعلی وکان سعیکم مشکوراً وقال فی ابراهیم الذی
وفی وقال فی علی یوفون بالنذر وقال فی ایوب انا وجدناه صابراً وقال
فی علی وجزاهم بما صبروا وقال فی سلیمان آتیناه ملکاً عظیماً وقال فی
علی واذا رأیت ثم رأیت نعیماً وملکاً کبیراً قالوا جعله الله والنبی
صلی الله علیه وسلم مساویاً فی وصف الانبیاء وان الانبیاء افضل من

تصریح شهاب الدین بصحت حدیث تشبیه و دیگر احادیث که اهل حق بآن احتجاج می کنند

الصّحابة اجماعًا والمساوی للافضل افضل و قال اهل السنّة بانّه تشبیه و هو الحاق الاصل بالفرع لمشارکته ایّاه فی امر و لا یدل التشبیه علی المساواة و بعد فاصله پیشیر گفته انچه شیعه باحادیث احتجاج میکنند احادیث صحیحست احتجاج و قیاس ایشان خلاف است و دلیل شیعه آنست که علی را اهل سلوک از خواجه بصری تا غایت مریدان و خلیفگان و مشایخ باکرامت اند و کرامت مرید کرامت و فضل پیرست چنانچه کرامت ولی معجزه و فضل نبی ست و گویند فضل مردم بعقل ست یا بنقل از روی عقل فضل بعلم و زهد و شجاعت و سخاوت ست و آنهمه در علی بود امّا علم حضرت امیر المومنین علی اند صغر در پرورش مصطفی صلّی اللّه علیه و سلم بود و در کبر داماد شد و میفرمود اگر فراش شود توریت و انجیل و زبور و فرقان هر آئینه بیان کنم توریت در اهل توریت و انجیل در اهل انجیل و زبور در اهل زبور و فرقان در اهل فرقان و هر آئینه میدانم هر آیتی که نازل شده است در چه بابست علم تفسیر از شاه مفسّران ابن عبّاس رضی اللّه عنهما و فائق تفسیر از شاه گرفته و علم فقه امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام مالک از امام جعفر صادق گرفته و امام احمد بن حنبل و شافعی از ایشان گرفته پس مردمان در علم فقه شاگرد شاگرد امام جعفر اند رضی اللّه عنه و علم سلوک و تصفیه باطن و آداب عبادت و کلاه و خرقه خواجه حسن بصری خواجه کمیل از حضرت شاه گرفته پس جملگی طبقات مشایخ مرید شاه اند و علم نحو و اصول و کلام و منطق و شعر و فصاحت و نجوم و حساب و رمل از شاه ظاهر شد پس هر که امروز میخواند شاگرد شاه است و شیعه و خوارج و معتزله در علم خود را بشاگردی شاه نسبت میکنند پس این علم همه علم شاه است و علم شاگرد فضل استاد است امّا کرامات شاه چنانکه کندیدن در خیبر و فرمود واللّه این در را من نکندیدم خدا کندیده و نحو ذلک

وکرامات مشایخ طبقات که مرید مرید شاه‌اند چنان مشهور ست که انکار مشایخ ندارد و
اما زهد چنان بود که شبها خواب نه کرد و تا سه روز و هفت روز طعام نمیخورد و آن بعض
داشت و امروز مرید مریدان او اربعین میدارند و زهد میکنند اما شجاعت چنانکه در
قصها آمده اگرچه اخبار احاد ست اما تواتر معنوی ست محل انکار نیست اما سخاوت
یک سائل نان خواست یک قطار اشتران پر مال و زر بخشید و وقت قحط سه قرص سه روزه
مسکین و یتیم و اسیر را داد و خود و بی بی فاطمه رضی الله عنها گرسنه روزه داشتند
اما فضل از روی اولاد باتفاق اهلسنت فرزندان او یعنی حسن حسین و جمیع فرزندان
خلفا افضل‌اند اما از روی نقل مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود در خبر طیر احب
الخلق یعنی دوست‌ترین مردمان و در خبر خیبر فرمود خدا و رسول دوست میدارد
علی را و علی دوست میدارد خدا و رسول را کرار غیر فرار ست یعنی حمله مکرر
میکند و از جنگ روی نمیگرداند و در خبر سیادت یعنی علی کرم الله وجهه سید ست
و در خبر قدح شی یعنی مردی پستان مانند زنان داشت او حضرت رسالت را گفت
مصطفی فرمود بکشد او را بهترین مردمان پس او را علی کشت و در خبر فاطمه رضی الله
عنها فرمود حضرت عزت بر خلق نظر فرمود پدر ترا در انبیا برگزید و شوهر ترا
در اولیا برگزید و فرمود شوهر تو بهترین امت ست و فرمود هر که خواهد آدم را
در علم و ابراهیم را در حلم و موسی را در هیبت و عیسی را در عبادت به بیند علی را
به بیند یعنی علی را با انبیا مشابه کرد و حضرت عزت نیز بوصف انبیا خواند
نوح را عبداً شکورا خواند علی را مشکورا ابراهیم را وفی علی را یوفون یوسف را
صابر علی را بما صبروا و سلیمان را ملکا عظیما علی را ملکا کبیرا خواند چنانچه

عیسی را مائده منزل شد علی را در مسجد بصره مائده فرود آمد و آن مسجد را هنوز مسجد
مائده میخوانند کذا فی الخزانة الجلالیة و عیسی را از بهر معجزه و علی را از بهر کرامت مائده آمد
در خبر جنب یعنی فرمود یا علی روا نیست که کسی در مسجد آید و او جنب باشد مگر که من و تو
که جنب در آییم زیراچه از یک نور اند اهل سنت میگویند در حق همه صحابه عشره
فضائل است هیچکس از صحابه و تابعین علی را بر ابوبکر و عمر فضل نداد و هر که فضل
دهد مبتدع باشد و مبتدع آنرا گویند که سنتی از خود بنیاد کند چنانچه ریش
تراشیدن و جعد کردن مردان و نحو ذلک فهذا ملك العلماء الزاهی لی الال
الهواجس وازاح الوساوس و صحح الحدیث الشریف الکاسر لظهر کل مجادل خانس و
اثبت الحق الحقیق بالاتباع والاقتفاء لمبتغی حقائق الانقیاد و ثمر و دحض
الباطل المطرود عند کل ناقد سائس و نزع ارکان الانکار والجحود المقصود
المدحور عند من هو فی خلال دیار التحقیق جائس **وجه بیست و هشتم**
از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال آنکه شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ
المالکی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و آنرا دلیل محاسن جمیله آنحضرت
و اتصاف آنحضرت بهر فضیلت گردانیده چنانچه در فصلی[1] از فصول مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام که آنرا معنون نموده باین عنوان در تعداد مناقب حسنه گفته
الخامسة عشر محاسنه الجمیلة واتصافه بکل فضیلة فمن ذلك ما رواه البیهقی
فی کتابه الذی صنفه فی فضائل الصحابة یرفعه بسنده الی رسول الله صلی الله
علیه و سلم انه قال من اراد ان ینظر الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی
حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

[1] فصل فی ذکر مناقبه الحسنة و ما جاء فی ذلك من الاحادیث والاخبار

فهذا ابن الصبّاغ المصبوغ يداه بالبراعة المقبول لدى اساطين اهل السنة والجماعة قد روى الحديث الشريف مثبتا به نهاية الفضل الزاهر لمن جمعت فيه فضائل الاوائل والاواخر عليه الاف سلام الملك الغافر فويل ثم ويل للجاحد المكابر وسحقا ثم سحقا للمبطل الزائغ ونيز از صدر كتاب فصول مهمه كمال جلالت وعظمت ومتانت ورزانت وحصافت وحصانت مرويات آن كتاب ظاهر وباهر است چنانچه در صدر آن مذكور است وبعد فحيث لي ان اذكر في هذا الكتاب فصولا مهمة في معرفة الائمة اعني الائمة الاثني عشر الذين اولهم علي المرتضى واخرهم المهدي المنتظر يتضمن شيئا من ذكر مناقبهم الشريفة ومراتبهم العالية المنيفة ومعرفة اسمائهم وصفاتهم وابائهم وامهاتهم ومواليدهم ووفاتهم وذكر مدة اعمارهم وحجابهم وشعرائهم خاليا عن الاطناب الممل والتقصير المخل آخذا عن الاكثار المسئم الى الايجاز المفهم ولن يعرف شرفه الا من وقف عليه فعرفه وعقدت لكل امام منهم فصلا يشتمل كل فصل من الثلثة الفصول الى ان قال وسميته بالفصول المهمة في معرفة الائمة اجبت في ذلك سؤال بعض الاعزة من الاصحاب والخلص من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لي عند الله ذخيرة ورجاء في التكفير لما اسلفته من جريرة او اقترفته من صغيرة او كبيرة وذلك لما اشتمل عليه هذا الكتاب من ذكر مناقب اهل البيت الشهيرة ومآثرهم الاثيرة ولرب ذي بصيرة قاصرة وعين عن ادراك الحقائق عاشية يتامل ما اثبته ويتصفح ما جمعته ولخصته فيحمله

اعتقاد و اعتبار روایات کتاب فصول مهمه

کمال عظمت و جلالت فصول مهمه

[illegible]

ما یتعلق بابن الصباغ

طرفه المریض و قلبه المهیض علی ان ینسینی فی ذلک الی التفویض الخ ازین عبارت
ظاهرست که ابن صبّاغ درین کتاب مناقب شریفه و مراتب علیه منیفه ائمه اثنا عشر علیهم السلام
ذکر کرده و آن مشتمل ست بر مناقب شهیره و مآثر اثیره آنحضرات علیهم السلام نه میداند شرف
آنرا مگر کسیکه واقف شود بران و بشناسد آنرا اما اینکه ابن الصبّاغ از اکابر علمای مشاهیر و اعاظم
فضلای نحاریر سنت پس بر متتبع مخفی نیست احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی که محامد علیه و مفاخر سنیه
او در ما بعد انشاء الله تعالی از زبان مولوی صدیق حسن خان و غیر او خواهی شنید در ذخیرة المآل
بعد مسئله خنثی که علامت مرد و زن هر دو داشته باشد گفته قلت و هذه المسئلة
وقعت فی زمننا هذا ببلاد الحیوة علی ما اخبرنی به سیدی العلامة نور بن
خلف الحیرق و ذکر لی ان الخنثی الموصوفة توفیت عن ولدین ولد لبطنها و ولد
لظهرها و خلفت ترکة کثیرة و ان علماء تلک الجهة تحیروا فی المیراث و
اختلف احکامهم فمنهم من قال یرث ولد الظهر دون ولد البطن و منهم من قال بعکس هذا
و منهم من قال یقتسمان الترکة و منهم من قال توقف الترکة حتی یصطلح الولدان
علی تساو او علی مفاضلة و اخبرنی ان الخصام قائم و الترکة موقوفة و انه
خرج لسوال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمین عن ذلک و بعد الاتفاق
به بسنتین وجدت حکم امیر المومنین فی کتاب الفصول المهمة فی فضل الائمة
تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر بابن الصبّاغ من علماء المالکیة انتهی
ازین عبارت ظاهرست که ابن الصبّاغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است و از عبارت
شرح شمائل علی قاری یافتی که شیخ استاد کامل را می گویند و عبد الله بن محمد المطیری
شهرة المدنی الشافعی مذهبا الاشعری اعتقادا النقشبندی طریقة در خطبه

مدح ابن الصباغ از ذخیرة المآل احمد بن عبد القادر عجیلی

محمد ابن الصباغ

کتاب الریاض الزاہرہ فی فضل آل بیت النبی و عترتہ الطاہرہ کہ در سنہ ثلث و ثمانین و مائتین و الف در ارض مقدس غری علی الراقد فیہا الف الف تحیۃ باتمام رسیدہ در خطبہ آن
گفتہ الحمد للہ رب العالمین و الشکر للملہم بالہدی الی صراط المتقین و الصلوۃ و السلام علی سیدنا و نبینا محمد عبدہ و رسولہ الذی یصلی
علی خلفہ عجما و عربا و انزل علیہ قل لا اسألکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی و علی آلہ و اصحابہ نجوم الاقتداء و بدور الاہتداء صلوۃ
و سلاما یدومان بدوام المنزہ وجودہ عن الانتہاء و الابتداء اما
بعد فیقول العبد الفقیر الی اللہ تعالی عبد اللہ بن محمد المطیری شہرۃ
المدنی حالا ہذا کتاب سمیتہ بالریاض الزاہرۃ فی فضل آل بیت النبی
و عترتہ الطاہرۃ جمعت فیہ ما اطلعت علیہ مما ورد فی ہذا
الشان و اعتنی بنقلہ العلماء العاملون الاعیان و اکثرہ من الفصول
المہمۃ لابن الصباغ و من الجوہر الشفاف للخطیب الخ و فاضل رشید کتاب
فصول مہمہ ابن الصباغ را ذکر در مقام ذکر تصانیف اہلسنت در فضائل اہلبیت
علیہم السلام کہ بسبب آن اثبات ولای سنیہ با آنحضرات و دفع نسبت ناصبیت
و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواستہ و ان کان ذلک کخدع السراب
کما لا یخفی علی من راجع ما ذکرتہ فی مجلد حدیث الغدیر فی قدح الجاحظ
المرتاب و رد حمایۃ الرشید ایاہ بمثل ہذا التمسک المورث للعجب العجاب
قال فی ایضاح لطافۃ المقال شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المکی در فصول
مہمہ فی معرفۃ الائمۃ نیز از کتب اہلسنت فضائل آنحضرت نقل کردہ انتہی و نیز مخفی نماند

مرج ابن الصباغ از ریاض زاہرہ بکثیر و ماخوذ بودن اکثر کتاب مذکور از فصول مہمہ

نقل علی سمهودی روایت ابن الصباغ

از اساطین محققین سنیه و افاخم معتمدین شان در مصنفات دینیه و اسفار یقینیه خود از ابن
الصباغ نقل مینمایند و باقوال و افادات او تمسک و تشبث میفرمایند نور الدین
علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدین بعد ذکر روایتی از تذکره ابن حمدون
گفته ولعل هذا هو السبب فيما ذكره في الفصول المهمة عن عبد الله الزاهد
من ان عبد الملك بن مروان كتب الى الحجاج بن يوسف اما بعد فانظر
دماء بنی عبد المطلب فاجتنبها فانی رأيت آل ابی سفين لما اولغوا فيها
لم يلبثوا الا قليلا والسلام الخ ونیز سمهودی در جواهر العقدين گفته قوله وانی

نقل سمهودی در جواهر العقدین از فصول مهمه ابن الصباغ

سائلكم غدا عنهم تقدم بشاهده فی الذكر الرابع وسبق في رابع تنبيهاته
قول الحافظ جمال الدين الزرندی عقب حديث من كنت مولاه فعلی مولاه قال
الامام الواحدی هذه الولاية اثبتها النبی صلى الله عليه وسلم مسئول عنها
يوم القيمة وروی فی قوله تعالى وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولاية علی
واهل البيت لان الله امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق انه
لا يسألهم عن تبليغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربى والمعنى انهم يسألون
هل والوهم حق الموالاة كما اوصاهم النبی صلى الله عليه وسلم ام اضاعوها
واهملوها فيكون عليهم المطالبة والتبعة انتهى ويشهد لذلك ما اخرجه
ابو المؤيد فی كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن علی السفاقسی ثم المكی فی
الفصول المهمة عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ونحن جلوس ذات يوم والذی نفسه بيده لا يزول قدم
عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده

نقل علمائے سنیہ ازابن الصباغ

فیما ابلاہ وعن ماله مما اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت فقال له عمر رضی الله عنه یا نبی الله ما آیة حبکم فوضع یده علی راس علی وهو جالس الی جانبه فقال آیة حبنا حب هذا من بعدی الخ وعلی بن ابراهیم الحلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون در ذکر ہجرت گفته وفی الفصول

نقل حلبی در انسان العیون از فصول مہمہ

المهمة انه صلی الله علیه وسلم وصی علیا رضی الله تعالی عنه بحفظ ذمته واداء امانته ظاهرا علی اعین الناس وامره ان یبتاع رواحل للفواطم فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم وفاطمة بنت الزبیر بن عبد المطلب ولمن هاجر معه من بنی هاشم ومن ضعفاء المومنین فشراء علی رضی الله تعالی عنه الرواحل مخالف لما یاتی فی الاصل انه صلی الله علیه وسلم ارسل الی علی حلة وارسل یقول تشققها خمرا بین الفواطم وهی فاطمة ابنة حمزة وفاطمة بنت عتبة وفاطمة ام علی وفاطمة بنته صلی الله علیه وسلم وارساله لتلك الحلة کان بعد وصوله الی المدینة فلیتامل قال فی الفصول المهمة وقال له ای لعلی اذا ابرمت ما امرتك به کن علی اهبة الهجرة الی الله ورسوله بقدوم کتابی علیك واذا جاء ابوبکر توجهه خلفی نحو بئر امیمون وکان خروجه فی فحمة العشاء والرصد من قریش قد احاطوا بالدار ینتظرون ان تنتصف اللیلة وتنام الناس فدخل ابوبکر علی علی وهو یظنه ای ابوبکر یظن علیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج نحو بئر امیمون وهو یقول لك ادرکنی فلحقه ابوبکر ومضیا جمیعا

يتسايرون حتى تياجل ثور فقد خلا الغار فليتأمل الجمع بينه وبين ما تقدم
و نیز در انسان العیون گفته و في الفصول المهمة لما اتصل خبر مسيره صلى الله
عليه وسلم الى المدينة وذلك في اليوم الثاني من خروجه صلى الله عليه
وسلم من الغار جمع الناس ابو جهل وقال بلغني ان محمدا قد مضى نحو يثرب على
طريق الساحل ومعه رجلان اخران فايكم ياتيني بخبره فوثب سراقة فقال
انا لها يا ابا الحكم ثم انه ركب راحلته واستجنب فرسه واخذ معه عبدا له اسود
وكان ذلك العبد من الشجعان المشهورين فسار اي في اثر النبي صلى الله عليه وسلم
سيرا عنيفا حتى لحقا به فقال ابو بكر يا رسول الله قد دهينا هذا سراقة
قد اقبل في طلبنا ومعه غلامه الاسود المشهور فلما ابصرهم سراقة نزل
عن راحلته وركب فرسه وتناول رمحه واقبل نحوهم فلما قرب منهم قال النبي
صلى الله عليه وسلم اللهم اكفنا امر سراقة بما شئت وكيف شئت واني شئت
فغابت قوائم فرسه في الارض حتى لم يقدر الفرس ان يتحرك فلما نظر سراقة
الى ذلك هاله ورمى نفسه عن الفرس الى الارض ورمى رمحه
وقال يا محمد انت واصحابك اي انت كما انت امن واصحابك فادع ربك
يطلق لي جوادي ولك عهد وميثاق ان ارجع عنك فرفع النبي صلى الله عليه
وسلم يديه الى السماء وقال اللهم ان كان صادقا فيما يقول فاطلق له
جواده قال فاطلق الله تعالى له قوائم فرسه حتى وثب على الارض
سليما اي ولعل هذا في المرة الثانية او المرة الاخيرة من السبع على ما تقدم
وتقدم ان الاقتصار على القوائم لا ينافي الزيادة عليها فلا يخالف ما سبق

نقل عکس سراقه از ابن صباغ

فی هذه الروایة ورجع سراقة الی مکة فاجتمع الناس فانکر انه رای محمدا فلازال به ابوجهل حتی اعترف واخبرهم بالقصة وفی ذلک یقول سراقة مخاطبا لابی جهل شعر ابا حکم والله لو کنت شاهدا؛ لامر جوادی اذ تسوخ قوائمه علمت ولم تشکک بان محمدا؛ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه؛ وعبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری در نزهة المجالس گفته رایت فی الفصول المهمة فی معرفة الائمة بمکة المشرفة شرفها الله تعالی لابی الحسن المالکی ان علیا ولدته امه بجوف الکعبة شرفها الله تعالی الخ ومحمد محبوب عالم بن جعفر بدر عالم در تفسیر خود که مشهور است بتفسیر شاهی در تفسیر آیه واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة گفته فی الفصول المهمة ان رجلا اتی به الی عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه وکان صدر منه انه کان بجماعة من الناس وقد سالوه کیف اصبحت قال اصبحت احب الفتنة واکره الحق واصدق الیهود والنصاری واومن بما لم اره واقر بما لم یخلق فرفع الی عمر رضی الله تعالی فارسل عمر الی علی کرم الله وجهه فلما جاءه اخبره بمقالة الرجل فقال صدق الرجل یحب الفتنة قال الله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة ویکره الحق یعنی الموت قال الله تعالی وجاءت سکرة الموت بالحق ویصدق الیهود والنصاری قال الله تعالی قالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء ویومن بما لم یره یعنی یومن بالله عز وجل ویقر بما لم یخلق یعنی الساعة فقال عمر رضی الله تعالی عنه اعوذ بالله من معضلة لا علی لها ونیز در تفسیر شاهی در تفسیر قل کل یعمل علی شاکلته مذکور است فی الفصول المهمة قال محمد الجواد

نقل صفوری در نزهة المجالس از فصول مهمه ابن صباغ

نقل محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی از فصول مهمه ابن صباغ

رضی الله تعالی عنه الناس اشکال و کل یعمل علی شاکلته والناس اخوان فمن
کانت اخوته فی غیر ذات الله فانها تعود عداوة و ذلک قوله تعالی
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر قوله تعالی
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم مذکور ست و فی الفصول
المهمة اقبل المامون علی ابی جعفر رضی الله عنهما و قال زوجتک ابنتی ام الفضل
وان رغم لذلک انوف قومی فاخطب لنفسک فقد رضیتک لنفسی و ابنتی فقال
ابو جعفر رضی الله تعالی عنه الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا
لوحدانیته و صلی الله علی سیدنا محمد سید بریته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام
فقال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و نیز در تفسیر شاهی
در تفسیر آیه وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید مسطور ست
فی الفصول المهمة ان رجلا اتی به الی عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه و کان
صدر منه انه کان لجماعة من الناس و قد سالوه کیف اصبحت الخ و مولوی
اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی که معاصر مخاطب باهر ست از نبیره های شیخ عبد الحق
دهلوی ست کتاب فصول مهمه را ماخذ کتاب خود قرار داده و جا بجا ازان نقل نموده
چنانچه در سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین گفته که این رساله ایست مسمی بسعادة
الکونین فی بیان فضائل الحسنین مشتمل بر فضائل شریفه و مناقب منیفه حسن و حسین
سبطین رسول الله صلی الله علیه و سلم و انتخاب نموده ام این را از صواعق محرقه و ترجمه

نقل علمای سنیه از ابن صباغ

وتهذیب و تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ ابی حاتم محمد بن حبان البستی و رساله
ماثبت بالسنة و رساله احوال ائمه اثنا عشر تالیف علامه فهامه ابو المجد شیخ عبد الحق
دهلوی و رساله مناقب السادات تالیف قاضی شهاب الدین دولتابادی و ترجمه
منتعار فطبری و فصول المهمه فی مناقب الائمه و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا تالیف
میرزا محمد معتمد خان مورخ و رساله عبهری و تذکره قرطبی و رساله نور العین فی اسرار
شهادة الحسین تالیف علامه فهامه مولانا عبد العزیز سلمه الله و چون رساله
مفتاح النجا حاوی اکثر احوال شریف حسنین را بود آنرا ترجمه نمودم و آنچه که مناسب
آن از کتب و رسائل مذکوره دانستم بمناسبت مقام و اقتضای مرام اضافه نمودم و نام
آن کتاب را در آوردم پس آنچه که احوال بی نام کتاب است از مفتاح النجاست و هر چه
بقید نام ست از آن کتابست که نام او را در آنجا آورده و در بعضی محال بحسب تقاضای
محل از دیگر کتب و رسائل مذکوره نیز آورده و نیز در سعادة الکونین در ذکر امام حسن
علیه السلام گفته اما خلق شریف وی یعنی الحسن علیه السلام آنست که در فصول مهمه وغیره آورده که اورا
شش بار زهر دادند پنجبار کارگر نکرد و بار ششم چون کارگر کرد برادر وی حسین رضی الله عنه
بر بالین وی آمد و عرض نمود که ای برادر اگر زهر دهنده را تو میدانی مرا نشان ده تا اگر ترا
زهر کار کند از وی انتقام گیرم الخ و نیز در سعادة الکونین گفته فصل در بیان کلمات
قدسی آنجناب یعنی الحسن علیه السلام و بعضی نصائح وی رضی الله عنه منقول از مفتاح النجا
و فصول مهمه سوال کرد بمردمان که بخل کرا میگویند فرمود که بخل آنرا گویند که آنچه صرف
نموده آنرا تلف داند و آنچه که جمع نموده آنرا شرف داند الخ و نیز در سعادة الکونین
گفته و در فصول مهمه آورده که حافظ ابو نعیم روایت کرده از علی مرتضی که وی

تصریح مولوی اکرام بماخوذ بودن سعادة الکونین از فصول مهمه

نقل مولوی اکرام الدین از فصول مهمه

نقل اقوال سنیه از ابن الصباغ

رضی الله عنه از امام حسن پرسید که ای پسر من سداد چیست در جواب گفت که سداد دور کردن بدیست از حسن خلق و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول مهمه آورده فرمود یعنی الحسن علیه السلام که آدم بکسی ملاقات نساند و مگر برای چهار چیز الخ و نیز در سعادة الکونین گفته بدانکه وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام مهتر و بهتر مردمان زمان از روی کرامت و زهد و سکینه و وقار و دیگر مفاخر که مناسب خاندان رسالت است موصوف بود و دیگر آنرا نیز تحضیض بر افعال حسنه و منع از افعال قبیحه میفرمود چنانکه در فصول آورده که میفرمود که از دنیا و فریب آن هوشیار باش و تمثیل باین بیت فرمود ؎ یا اهل لذات دنیا لابقاء لکم ٭ والاغترار بظل زائل حمق ٭ و نیز در سعادة الکونین گفته و نقش انگشتری وی یعنی الحسن علیه السلام لکل اجل کتاب بود هکذا فی الفصول المهمة و نیز در سعادة الکونین گفته در فصول المهمه آورده که اهل اخبار اتفاق دارند که وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام در مهمان نوازی و غریب پروری و اعانت مظلوم و ایصال رحم و انعام فقرا و مساکین مشهور آفاق بود و بر ضعیفان و مسکینان و برهنه تنان و حاجتمندان بر از نقد و پارچه امداد و اعانت فرمودی الخ و نیز در سعادة الکونین گفته و در فصول المهمه آورده که مردمان از علی بن الحسین پرسیدند که چه شد پدرت را که اولاد کم آورد فرمود اینقدر که آورد عجب است او را وقت کجا بود که با زنان صحبت دارد در روز و شب هزار رکعت نماز گزاردی انتهی و علاوه برین در سعادة الکونین در مقامات بسیار نقل از فصول مهمه نموده کما لا یخفی علی من راجع الیها و محتجب نماند که مولوی اکرام الدین از علمای اعلام و فضلای فخام سنیه است مولوی حیدر علی فیض آبادی مولوی اکرام الدین مذکور را در جمله علمای سنیه لاحق نزدیک انداخته

مدح مولوی اکرام الدین خود از فضول ...

ذکر کردہ وبرولی اللہ وفرزندار جمند او یعنی مخاطب ہوشمند و تلمیذ رشید او وبحر اجاج سنیہ کہ نہایت نازش وافتخار بر تلفیقات و تزویفات شان دارد وآنرا اعلاق نفیسہ وجواہر ثمینہ می انگارد مقدم میگذارد وکتاب سعادۃ الکونین او را در ذکر قرین دیگر کتب ائمہ واساطین خود گردانیدہ بلکہ آنرا بر ذکر کتب عدیدہ کہ ذکرش نکردہ و تصریح صریح باعتبار آن کہ مفید اعتبار کتب مذکورہ بالا ولیست نمودہ تقدیم بخشیدہ واین کتاب را از شواہد مزکی در دعوی خود شمردہ چنانچہ در ازالۃ الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسمای جمعی از علمای خود میگوید وازانجملہ است شیخ عبدالحق دہلوی وازانجملہ است فرزند ارجمند او نور الحق دہلوی و ازانجملہ است مولوی اکرام الدین دہلوی وازانجملہ است حضرت اسوۃ المحدثین المتبحرین قدوۃ العرفاء السالکین شاہ ولی اللہ دہلوی و ازانجملہ است حجۃ اللہ علی البریۃ صاحب تحفہ اثنا عشریہ کہ در زمان متاخرین بنیاد مناظرہ شیعہ وسنی بعنوانیکہ قلوب مخالفین بکنہش میرسد نہادہ است و ازانجملہ است ارشد تلامذہ او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس اللہ اسرارہم وزاد اللہ انوارہم وازان جملہ بحر العلوم العقلیۃ والاصولیۃ مولوی عبد العلی ادام اللہ فیض تصنیفاتہ واحسان تعلیمہ وآبائہ الصالحین علی رؤس الطالبین چنانچہ کتاب صواعق محرقہ وشرح قصیدہ ہمزیہ ومفتاح النجا وکتاب مناقب السادات وشرح عقائد نسفی و شرح مقاصد وتاریخ الخلفا وکتاب تکمیل الایمان وجذب القلوب الی دیار المحبوب وکتاب سعادۃ الکونین فی فضائل الحسنین وکتاب حجۃ اللہ البالغہ وکتاب ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفا حیث قال فیہ مصنفہ کما نقل عنہ ایضا للہ درہ فرقہ ثالثہ خوارج نہروان ونواصب بنی امیہ مثل یزید ومروان واتباع ایشان کہ شرارت وخبث باطنی

ذکر مولوی اکرام الدین از ازالۃ الغین ...

آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس ست و نصوص صحیحه در باره سوء حال و خبث مآل آنها
بثبوت پیوسته آنها بلاشبهه مطعون و مجروح اند بلکه از دائره ایمان بیرون اند باشناعات
محشو و مقرون و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب عزة الراشدین
و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبره در رد دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد و مخفی نیست این عبارات
ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب سعادة الکونین احتجاج و استدلال بر مطلوب خود
مینماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آنرا مقدم میگذارد و آنرا مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد
مزکی می داند و نیز در ازالة الغین بعد کلامی گفته و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این
امر را بخلاف مو ای انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی
اینک بر رساله سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولوی
محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش
بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید اینست که نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط
از قتل نمودن امام همام کافر شده قطع نظر ازین معاصی بالجمله وی مبغوض ترین
مردم و مقبوح ترین خلائق نزد علمای سنت و جماعت است و این کار ناشایسته که وی ملعون
کرده هیچکس درین امت نکرده لعنت خدا باد بر وی و بر پیران وی و یارانش و مددگاران وی
و لشکر او از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن
و طعن بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا مذکور نماید این مختصر بطول
انجامد انتهی و شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اول آن
گفته اما بعد فیقول ذو التقصیر و المساوی حسن العدوی الحمزاوی قد سألنی
بعض الاخوان اصلح الله لی و لهم الحال و الشأن جمع کلمات تتعلق بالموتی حال

نقل علما کسیرا از ابن الصباغ

اختصارهم و بعد الموت من سوال و خلافه و کیفیة الزیارة المطلوبة لا سیما اهل البیت فاجبته بالتسویف لعلمی بقصوری عن ذلک المرام فاکثر علی الطلب المرة بعد المرة فقلت له ان الفقیر یعترف بقصوره جهاده و سماعک بالمعیدی خیر من ان تراه فابی الا الاجابة فامرت لسان القلم الی الکتابة فقلت و بالله التوفیق الی سلوک طریق التحقیق اعلم انه یتعلق بالشخص المریض امور قبل خروج روحه و بالمیت قبل دفنه و فی قبره و فی کیفیة زیارته و فی حال قیامه من قبره و غیر ذلک الی ان یصل الی دار المقامة و رتبته علی سبعة ابواب و خاتمة و سمیته مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار و اسأل الله سبحانه و تعالی ان یجعله خالصا لوجهه بجاه سیدنا محمد و آله و اصحابه و حزبه میفرماید و فی الفصول المهمة فی فضائل الائمة لابن الصباغ ان الحسن بن الحسن بن علی خطب من عمه الحسین احدی بنتیه فاطمة و سکینة و قال اختر لی احدیهما فقال الحسین قد اخترت لک بنتی فاطمة فهی اکثرهما شبها بامی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اما فی الدین فتقوم اللیل کله و تصوم النهار و اما فی الجمال فتشبه الحور العین و اما سکینة فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل الخ و نیز حسن عدوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار گفته اعلم ان حب آل البیت من اعظم الوسائل الی الله و التودد

نقل حسن حمزاوی در مشارق الانوار از فصول مهمه

نقل عبارت فصول مهمه ابن الصباغ

الیهم یزکی النفس و یذهب الباس و یدنی العبد من مولاه الیس و هم سلالة سید الخلق علی الاطلاق الذین اماطت لهم الحضرة العلیة جلابیب الانوار و غرقوا فی بحار الاشواق و شاهدوا الحق فاثمرت ریاض عزهم الیانعة و التزموا الصدق فساغ لهم التصرف بما شاؤا و غدت فضائلهم ذائعة شائعة سیما غرة وجه الزمان و رفیعة القدر و الشان من تمسکت البرکات باذیال طلعتها البهیة و تمسکت النفحات بشذا عرف بهجتها السنیة ذات الحسن و الجمال و البهجة و الجلال المتصرفة فی الملکوت بامر الله کما تشاء المنقذة الملهوف اذا هو من کؤس غیاهب صروف الدهر قد انتشا من عجزت عن حصر فضائلها السن الاقلام و اعترفت الاولیاء بانها سیدتهم علی التمام السیدة فاطمة بنت الامام الاعظم و لی نعمتنا الحسین بشهادة ما تقدم لک من البرهان الاجهوری صاحب الفصول المهمة و مدائح و محاسن حسن حمزاوی حالی تبار و محامد و مناقب کتاب مشارق الانوار از تقریظات علمای کبار مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست هویدا و آشکارست و خود مصنف در آخر این نسخه این عبارت نوشته بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من فتحت بمشارق انوار نبیک معضلات العلوم و منحت بنفحات ارشاده من فیض الفضل ذوی المعارف و الفهوم و نصلی و نسلم علی صفوة خلقک سرک الجامع الدال علیک و رسولک الاعظم القائم لک بین یدیک الذی ابرزت من نور جماله جمیع الخلق و الاکوان و علی آله و اصحابه الذین اشرق بمشارق انوارهم کل قاص و دان و بعد فیقول جامعه اسیر ذنبه

ورا جی عفو ربه الفقير حسن العدوی الحمزاوی غفر الله له ولاحبابه المسلمين
لما كان من اعظم المنن الربانية والمواهب الرحمانية تبليغ السنة المحمدية لنيل
مبلغها الدرجة العلية مثل اجر من عمل بها من سائر الامة المحمدية تفضلا
من خفی المواهب اللدنية من الرحمن فی تكرم على العبد الذليل وفق وتفضل
لجمع هذا الكتاب الذی حوی من حسن السنة وصحيح الاخبار ما ينوف عن ثلاثة
الاف خلاف الاثار لا سيما وقد تشرف بذكر ما لال البيت من الماثر وشرح بذكر
نسبهم وحالهم وما لهم من المفاخر وكان ذلك هو الغرض الحامل لی اولا
على تصنيفه وكنت قدمت رجلا واخرت اخرى مع تسويف الوعد بتاليفه
زيادة نحو نصف سنة لما ارى فی نفسی من القصور وانی لست اهلا لان يكون
منی تاليف وظهور ولكن لما كنت مولع القلب بزيارة آل بيت المصطفى فكان عين
الظهور فی حب الخفا وذلك انی لما توقفت مع من طلب منی تاليف هذا الكتاب
لبيان كيفية الزيارة وما يطلب من الاداب وكان الطالب لذلك لاهل البيت
من اعيان الاحباب ومن المتوسدين اناء الليل واطراف النهار اعتابهم الاعتاب
اذن لی مناما من كريمة الدارين بالشروع فيه اجابة للطالب فشرعت فيه محبا
ان اكون منتظما فی سلك خدام حضرة رسول الله واهل هذه المناقب فلعل
عسی بالحب والتشبه بكرم الطفيلی فی ساحة الكرام لما ورد من تشبه
بقوم فهو منهم كما نقله الحافظ ابن حجر فی كتابه بلوغ المرام ولما من الله باتمامه
شغفت به قلوب المحبين والاخوان وانتشر فی سائر الاقطار والبلدان غير انه
من كثرة تداول ايدی الكتاب نقصوا من الفاظ الحديث ما يخل بالمعانی فكنت

فی حزن من عدم تمام بلوغ الامانی فاتفق فی سنة اثنتین وسبعین فی شهر ربیع الاخر
ان قدم الی مصر الاوحد الهمام العلامة السید ابو النصر الیافی الخلوتی من الشام لزیارة
اهل بیت النبی علیه الصلوة والسلام ومریدا التوجه الی بیت الله الحرام والرکن
بینی وبینه معرفة ولا سماع قبل هذا الاوان فاتفق ان ابان الکراس الاول من
مشارق الانوار بید بعض الاخوان فاخذه وطالعه وامعن فیه النظر واعطاه
لصاحبه بعد الطف العنو وبعد ذلک بنحو ثلثة ایام جلس بالمقام الحسینی فی
ترجمة من اعیان العلماء معه یحدثهم والبشر یتلألأ فی وجهه نورا حیث
اکرمه الله بضیافته للامام الحسین وزاده حبورا برؤیته مناما سیدة الانام
علیها الصلوة والسلام جالسا مع ولدها الحسین فی هذا المقام والامام الحسین
جالس متواضع بین یدیه بیده الکراس الذی طالعه من مشارق الانوار یتلو
وافضل الخلق علی الاطلاق بقول مقبول مقبول فلما اخبر الاستاذ الرائی معه
من الاوصل الفحول افادوا ان هذا الکتاب لبقعة جدیدة صاحبه موجود الان فی مصر
عندکم یعنی الاحبة ثم کان جالسا مع الاستاذ من الاخوان بشرنی بتلک الرؤیا
فحصل عندی من السرور ما لا استطیع ان اکیفه من الحبور فقمت مسرعا
الی لقاء هذا الاستاذ فی المقام فقبلت یده وسمعت منه ما اتی تلذذا
بسماع رؤیة سیدة الانام وکان اذ ذاک استاذنا الذهبی جالسا فی المقام
فاخبرته بما حدثنی به هذا الامام فزادنی سرورا بانه یصیر لهذا الکتاب
شان کبیر اذ هو بالقبول حقیق وجدیر فما کان بعد ثلثة اشهر الا
وتحقق مدلول الرؤیا بصدور امر الداوری الاعظم والخدیوی المبجل

طبع کتاب مشارق الانوار

المفخم للحافظة بان یطبع خمسمائة نسخة من هذا الکتاب مع کتابی الارشاد والنفحات لکثرة الطلاب و بعد تمام الطبع للکتب الثلثة تناولها اهل المدن و الاقطار بالقبول و کان ذلك سر قول المصطفی علیه السلام مقبول مقبول و لما فرغت الطبعة الاولی و کثر الطلب لمشارق الانوار من بعض المدن و الاقطار شرعت بان یطبع منه الف نسخة حبا و نشره و قد هیئت اسبابه و لاحت علامات یسره فطبعت و تمت بحمد الله و هذا الیوم العظیم تفضلا من الله اللطیف الخبیر العلیم و لما کان الاستاذ ابو النصر مشغوفا بحب هذا الکتاب لما رآه یتلی بین یدی المصطفی فی ذلك المقام المهاب انشأ قصیدة مشحونة بمدح المؤلف و التالیف فجاءت علی نمط حسن و وجه لطیف فاحببت ان اضعها الان فی الطبعة الثانیة خاتمة للکتاب ترغیبا لطالبیه و تذکرة لاولی الالباب و الله ارجو ان یمن بتمام القبول اذ هو خیر مسئول و مأمول قد قال علیه الصلوة والسلام المؤمن من سرته حسنته و ساءته سیئته و عطایا الرحمن لا تتوقف علی طاعة و لا احسان فنسألك اللهم ان تجعل سیئاتنا من احببت و لا تجعل حسناتنا حسنات من ابغضت و هی هذه شمس المعارف من برج الاستار بزغت بفضل مشارق الانوار و غدت بحلی الحسن و البها تجلی الی ذوی الالباب و الابصار تشفی لمن یجلو جمال و صالها من راحها المختوم بالاسرار و تفیض من بحر المواهب حکمة و بدائعا لو آنق الافکار فیها انتشق یا صاح من نفحاتها من طیب الانفاس فی الاسحار لکنها محجوبة اسرارها عن سائر النقاد

سماع کم

یعنی کتاب مشارق الانوار

والاعیار ٭ ما انقضّ مسك ختامه غیر الذی ٭ لمحبة اهل البیت بالانظار ٭
فلقد دعاه الحبّ صدقا فیهم ٭ فلذاك اضحی منهم بجوار ٭ حسن الفعال صفاته وملکته ٭
والنفس منه زکیّة الاعطار ٭ استاذنا العدوی حجّة مالك ٭ صدر الشّریعة
بل امیر وقار ٭ ذو همّة علیا یجل قلیلها ٭ عن ان یحاط به ولیث ضاری ٭
شیخ الشّریعة والحقیقة کیف لا ٭ ولقد کسی من سنّة المختار ٭ حلل المحبّة
والمودّة والثّنا ٭ ابدا وزیّن بالعطا المدرار ٭ بحر من انعام الملك فیضه ٭
من عالم الارواح والاسرار ٭ لله جامع ازهر فلقد حوت ٭ روضاته من طیّب الازهار ٭
لا عز للعدوی ان یبدی لنا ٭ ما عنه قد قصرت ید الاحبار ٭ فوداد آل البیت دوما نشا
فاضت علیه مواهب الغفار ٭ ابدی لنا المکنون تحقیقا به ٭ وبها ازال غشاوة الابصار ٭
قد شوّق الاحباب فی آل الذی ٭ منه فخار الرّسل والاحبار ٭ وافادنا طرق الوصول الیهم ٭
انعم بها من نعمة وفخار ٭ نفحاته ابدت لنا سرّا غدا ٭ فی یوم عاشوراء والاذکار ٭
قل للذی قد جاء ینکر فضله ٭ قصّر فذلك یجل عن انکار ٭ من این للخفّاش یبصر للسّنا ٭
ویری ضیاء مشارق الانوار ٭ هذا مقام دونه نجم السّهی ٭ وینال بالتّوفیق والانظار ٭
ماذا اقول بمجده وکماله ٭ قد جلّ عن نظمی وعن اشعاری ٭ لا زال نورا تستضی به الوری ٭
متعاقبا بتعاقب الاعصار ٭ ما دام ربّ العالمین مرقّیا ٭ لحبیبه المخصوص بالاسرار ٭
فعلیه منی الف الف تحیّة ٭ والآل مع اصحابه الاخیار ٭ والتّابعین وکلّ من لاذ بهم ٭
حبّا لآل السیّد المختار ٭ ما قال منشیها لها ارّخ دم ٭ بالطبع فاق مشارق الانوار ٭
۵۰ ۱۱۴ ۱۸۱ ۶۴۱ ۲۸۵
وقال بعض المحبّین للسّیّد احمد الابیاری ٭ اعروس فکر ام شموس نهار ٭
وانیس لفظ ام نفیس دراری ٭ وکمال حسن نفائس فکریّة ٭ ام ذا جمال عرائس الابکار ٭

وسنا الفضائل اشرقت انواره * اولاح ضوء مشارق الانوار * بحر المعقول
جمالها وکمالها * نوهت بحسن الطبع ذات وقار * ایاتها شهدت لها بفضائل
جلت وسل من سامع اوقاری * اثنت علی العدی و بارئها بما * هو اهله قد جل
صنع الباری * جمع الفضائل والمعالی والتقی * فغدا وحید الدین فیه ممار
وله تآلیف اذا ما شمتها * نزهت وحدته عن الانظار * لاسیما هذا الکتاب
فانه * طبعا ارق من النسیم الساری * اثنی علی آل النبی بما لهم فی الدین
والدنیا من الآثار * وهز ارفاطمة به بنت الحسین بدا لنا کالشمس وسط
نهار * والفاضل الصبان غیر مصرح * فی کتبه ابدا بذکر هزار
ولذاک منذ نظر العزیز نصوصه * قد شاد مسجدها بکل فخار * ان کان
فی الدنیا مؤلفه انتهی * لاشک فی الاخری یفز بجوار * فالله عوده الجمیل
بحبه * آل النبی الطیب المختار * صلی علیه الله فی ملأ العلا * والآل والاصحاب
والاخیار * ما قال الابیاری فیه مورخا * اکرم بطبع مشارق الانوار
۲۸۹ ۴۱ ۶ ۴۱ ۸۳ ۲۹۱

وجہ بست ونہم از وجوه ابطال سعی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه میر حسین بن
معین الدین المیبذی حدیث تشبیه را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
وارد نموده چنانچه در فواتح گفته بیهقی از رسول الله روایت کند که فرمود من
اراد ان ینظر الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا المیبذی الذی
بذ علی مشاهیر الاماثل و علی افاداته اتکل معاریف الافاضل و بغیر
تحقیقاته ارتوی العال و الناهل روی الحدیث الشریف حمایة للحق الفاضل

حدیث تشبیه از فواتح میبذی

وبنکایة لقلب کل لجوج مجادل فما ایروح الجحود والانکار مع هذا الوضوح والاشتهار الا علی کل متعنت ذاهل او متعصب غافل مخفی نماند که میر حسین میبذی صاحب فواتح از مشهورین علمای اهلسنت و اکابر فضلای ایشانست و اجلهٔ ائمه سنیه و مشاهیر مقتدایان ایشان تعظیم و تبجیل او میکنند و او را بلفظ مولانا یاد میکنند و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که بتصریح مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون از کتب معتبره است حیث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضة الصفا و زاد علیه الی ان قال و هو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال فی وصف ابن حیدر کما هو مقتضی حال عصره و هو معذور فیه تجاوز الله سبحانه و تعالی عنه و نیز اعتبار و اعتماد آن از افادات خود شاهصاحب بجواب طعن سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن ابی بکر و افادهٔ سهارنپوری در مرافض بجواب طعن عزل ابی بکر از ادای سوره برائت ظاهر و باهر است و نیز حسام الدین در ارادل مرافض آنرا از کتب معتبره شمرده بمدح او گفته قاضی کمال الدین میر حسین یعنی حبیب السیر انیجا عبارت حبیب السیر است ۱۲ یزدی در سلک افاضل علمای عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت می افراشت و از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المومنین تصنیفی ست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه و انشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در ان مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را برمنصه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بکتائب اعلام الاخیار

حسام الدین

ذکر شرح حسین میبذی از کتاب ... الاخبار کفوی

که شاه صاحب هم حواله بان در بستان المحدثین کرده اند و در کشف الظنون هم آنرا ذکر کرده میگوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی لمولانا حسین بن معین الدین المیبذی جدّ امامنا الشافعی محمّد بن ادریس بن عبّاس بن شافع بن ثابت بن عبید بن عبد بن هاشم بن عبد المطّلب ثابت در روز بدر مسلمان شد الخ ونیز در کتاب گفته و فی الفواتح فی الفاتحة السّادسة ولایت چهار قسمست الخ ونیز در کتاب گفته قال المولی حسین بن معین الدّین المیبذی فی اثناء الفاتحة الاولی من الفواتح شرح دیوان علی بن ابی طالب زنهار و هزار زنهار که از کلمه انکار اولیا احتراز کن الخ ونیز در کتاب گفته و رأیت فی الفاتحة السّادسة فی الفواتح شرح الدّیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب للمولی معین الدّین المیبذی نقلاً عن عروة الشّیخ علاء الدّوله انه قال قطب زمان با عماد الدّین عبد الرحمن پارسینی بوده و پارسین دهی ست از قزوین نزدیک ابهر الخ و کاتب چلپی در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون در ذکر شروح کافیه گفته و شرح الکافیة لمولانا میر حسین المیبذی سمّاه مرضی المرتضی اوّله کلمة الله هی العلیا فی جمیع الابواب الخ ونیز کاتب چلپی در کشف الظنون گفته دیوان علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و قد شرحه حسین بن معین الدّین المیبذی المتوفی سنة سبعین و ثمانمائة بالفارسیّة الخ ونیز کاتب چلپی در کشف الظنون در ذکر شارحین هدایة الحکمة گفته والقاضی میر حسین بن معین الدّین المیبذی الحسینی المتوفی سنه ۹۰۳ اوّله الهدایة امر من لدیه ونیز در کشف الظنون گفته ثم انّ الاسلامیّین لما راوا فی العلوم الحکمیّة ما یخالف الشّرع

ذکر شرح حسین میبذی از کشف الظنون

الشریف و یضعوا فنا للعقائد و اشتهر بعلم الکلام لکن المتأخرین من المحققین اخذوا
من الفلسفة ما لا یخالف الشرع و خلطوا به الکلام لشدة الاحتیاج الیه
کما قال العلامة سعد الدین فی شرح المقاصد فصار کلامهم حکمة اسلامیة
و لم یبالوا برد المتعصبین و انکارهم علی خلطهم لان المرء مجبول علی عداوة
ما جهل له لکنهم لما لم یکن اخذهم و خلطهم علی طریق النقل و الاستفادة
بل علی سبیل الرد و الاعتراض و النقض و الابرام فی کثیر من الامور الطبیعیة
و الفلکیة و العنصریة قام اشخاص من الاسلامیین کالنصیر و ابن رشد
و انتصبوا فی ردهم و تزییفهم فصار فن الکلام کالحکمة فی النقض و تزییف
الدلائل کما قال الفاضل القاضی میر حسین المیبذی فی آخر رسالته المعروفة
بجام گیتی نما فاللائق بحال الطالب ان ینظر فی کلام الفریقین و کلام
اهل التصوف و یستفید من کل منهما و لا ینکر اذ الانکار سبب البعد عن الشیء
کما قال الشیخ فی آخر الاشارات و شاه ولی الله در رساله نوادر من حدیث
سید الاوائل و الاواخر نیز از فواتح میبذی نقل میکند چنانچه قصه قتل آنحضرت
که متمثل بشعبان بوده باین اسناد نقل کرده اخبرنا ابو طاهر عن ابیه قال
اخبرنا الشیخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملک بن عبد اللطیف النبهانی
اجازة مکاتبة باجازته العامة من المفتی قطب الدین محمد بن احمد النهروالی
الاصل المکی الدار عن والده محمد بن احمد النهروانی عن الاستاذ المحقق
جلال الدین محمد الدوانی الصدیقی الخ و جدت بخط الشیخ عبد الحق الدهلوی
قدس سره انه سمع مولانا محمد مقیم عن الاستاذ الامیر محمد مرتضی

الشریفی بسندہ بواسطۃ او بواسطتین عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلامہ جلال الدین محمد الدوانی مثلہ و وجدت فی کتاب الفواتح للمیبذی عن مولانا جلال الدین مثلہ **وجہ سی ام** از وجوہ ابطال انکار و تمویہ مخاطب نبیہ آنکہ عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی حدیث تشبیہ را روایت نمودہ و بالحتم و الجزم نسبت آن بجناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ چنانچہ در نزہۃ المجالس و منتخب النفائس میفرماید و قال النبی صلی اللہ علیہ و سلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ و الی نوح فی ہمتہ و الی ابراہیم فی حلمہ و الی موسی فی ہیبتہ و الی محمد فی بہائہ فلینظر الی علی ذکرہ ابن الجوزی **فہذا** ابن عبد السلام فاضلہم الہمام و سنادہم القمقام قد روی الحدیث الشریف مثبتا بہ فضل علی علیہ السلام فاحرق حشیش تعصب کل معاند فی تیہ الجحود ہام و ارغم انف کل منکر اطفاء نور الحق رام و مخفی نماند کہ جلالت و عظمت و ثوقت مطالب و مقاصد کتاب نزہۃ المجالس از اول آن ظاہر است حیث قال فیہ و اعلم وفقنی اللہ و ایاک لما یرضی و اعاذنی و ایاک من سوء القضاء انی قدمت قبل الشروع فی المقصد ما نقل عن ابی القاسم الجنید رحمہ اللہ تعالی انہ سئل عن حکایات الصالحین فقال ہی جند من جنود اللہ تعالی یقوم بہا احوال المریدین و یحیی بہا معالم الاسرار العارفین و یہیج بہا خواطر المحبین و یجری بہا دموع المشتاقین قیل فہل علی ذلک من دلیل قال نعم قولہ تعالی و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت بہ فؤادک فاحببت لقول النبی صلی اللہ علیہ و سلم عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمۃ

نقل شاہ ولی اللہ از فواتح میبذی

ان اجمع ما تیسر من اخبارهم وما اشتمل علیه من العبادة فی لیلهم ونهارهم وان اطرز ذلك باللطائف والفوائد السنية والزواجر للنفوس الغوية من المواعظ القوية مع ما اذكره من المسائل الفقهية والمنافع الطبية وقطرة من مناقب خير البرية من هو حيّ في قبره حياة حقيقية وذاته في ضريحه الكريم على العرش طرية وازواجه واصحابه وامته المرضية وقد جعلته ابوابا وفصولا حورية ان قوية وسميته نزهة المجالس ومنتخب النفائس وختمته بذكر الجنة رجاء ان نؤل اليها بالفضل والمنة ومنه التوفيق وبه الاعانة

ونیز نهایت مدح وثنا ووصف واطرا کتاب نزهة المجالس وامامت ونبالت وجلالت وغزارت علم مصنف آن از تقریظ فاضل محمد حسین خشاب که در آخر نسخه مطبوعه مصریه مذکورست واضح ولائحست، وهذه عبارته الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله اما بعد فيقول المتوكل على ربه الوهاب محمد حسين الخشاب لما كان كتاب نزهة المجالس ومنتخب النفائس للشيخ الامام العالم العلامة عبد الرحمن الصفوري الشافعي تغمده الله برحمته من اجل الكتب التي يتعظ بها ويستانس بها لقد تكرر طبعه لكثرة الشوق اليه لما حواه من النوادر والنفائس والمواعظ التي لم يجتمع في امثاله الا انه لم يعتن في تصحيحه فلما صار طبعه هذه المرة بالمطبعة الكستلية بمحروسة مصر المحمية والزمت بتصحيحه من ابتداء ملزمة (۱) من الجزء الاول ومن ملزمة (۲) من الجزء الثاني وجدت في اثناء التصحيح نسخة بالخط في مجلدين فحصلت بها المقابلة مع النسخة المطبوعة اولا وما وجد في النسخة التي بالخط من زيادة يتوقف الكلام عليها يوضع منها

بتمامه الخ وجه شصت و یکم از وجوه ابطال زعم غریب مخاطب لبیب آنکه ابراهیم بن عبدالله
الوصابی الیمنی الشافعی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در کتاب الاکتفا
فی فضل الاربعة الخلفا گفته وعنه ای عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سره ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی
خلقه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو نعیم فی فضائل الصحابة فهل
الوصابی اظهر الحق المقبول لدی کل ذی رای صائب و حدس ثاقب و جلب العذاب الواصب
علی کل منکر للحق مجانب و صب سوط عقاب هائل ناصب علی کل جاحد قاصد
خائب و باید دانست که کتاب الاکتفاء ابراهیم بن عبدالله یمنی وصابی از کتب معتمده
مشهوره و مصنفات معتبره معروفه است و اکابر و اعاظم شیوخ سنیه و اجله و
افاخم ذوی المراتب السنیه ازین کتاب در اسفار دینیه جابجا نقل مینمایند و در تفسیر
شاهی مسطور است فی الاکتفاء عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال وقع
بینه و بین العباس مفاخرة ففخر علی العباس بسقایة الحاج وعمارة المسجد
الحرام انهما له قال علی فقلت الا اخبرك بمن هو خیر من هذا کله
الذی قرع خراطیمکم بالسیف و قادکم الی الاسلام فعز ذلك علی العباس
رضی الله عنه فانزل الله عز وجل اجعلتم سقایة الحاج وعمارة
المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله یعنی
علیا رضی الله تعالی عنه و نیز در تفسیر شاهی مسطور است فی الاکتفاء عن
علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یغزو تبوك دعا جعفر بن ابی طالب فامره ان یتخلف علی المدینة

حدیث تشبیه از کتاب الاکتفاء ابراهیم وصابی

نقل محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی از کتاب الاکتفاء

اعتماد و اعتبار کتاب الاکتفا

فقال لا اتخلف بعدك یا رسول الله فعزم علیّ لما تخلّفت قبل ان اتکلم فبکیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یبکیك یا علی قال یا رسول الله تبکینی خصال غیر واحد تقول قریش غدا ما اسرع ما تخلّف عن ابن عمه وخذله وتبکینی خصلة اخری کنت ارید ان اتعرض للجهاد فی سبیل الله الخ
ونیز در تفسیر شاهی مسطور ست وفی الاکتفاء عن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اخذت منی عبیدة بن الحارث یوم بدر وحمزة بن عبد المطلب یوم احد وهذا علی فلا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین و شهاب الدین احمد بن عبد القادر الحفظی در ذخیرة المآل فی عقد جواهر اللآل در شرح شعر هذا الذی قرّره الاجلّة ÷ والمقتضی لازم الادلّة گفته وذلك ان اجلّة العلماء لما صرّحت لهم الادلّة بهذه الخصوصیّات لاهل البیت الشریف فردوا ذلك وحرّروه مثل السید علی السمهودی الشافعی فی جواهر العقدین والحجّة الزرندی الشافعی فی معالمه وشیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی صواعقه وجلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة فی مناقب السیدة فاطمة واحیاء المیت فی ذکر اهل البیت والسمطین واسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ومن المفردات عدد کثیر ولو اطلع علی شیء منها
ازین عبارت ظاهرست که کتاب اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب از جمله همین کتبست که مصنّفین آن اجلّه علما اند وایشان بسبب تصریح ادلّه خصوصیات مذکوره درین شرح برای اهلبیت علیهم السلام تقریر وتحریر آن کرده اند ومراد از اسنی المطالب کتاب بر اربعست از کتاب اکتفا تصنیف ابراهیم وصّابی زیرا که کتاب

السمهودی ما و السنّة فی جواهر و را حفظ الطبری

معارجه فی السمطین

اعتماد و اعتبار کتاب الاکتفاء

الاکتفا مشتملست بر کتب اربعہ کہ کتاب رابع ان موسوم باسنی المطالب فی فضائل
علی بن ابی طالب ست چنانچہ این معنی از رجوع باصل الاکتفا ظاہرست و خود شہاب الدین
احمد بن عبد القادر ہم در عبارت دیگر تصریح نسبت اسنی المطالب بابراہیم بن عبد اللہ
وصابی نمودہ حیث قال فی کتاب ذخیرۃ المآل فی مقام آخر اخرج صاحب اسنی
المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الشافعی
رحمہ اللہ عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اعطی علی خمسا احب الی من الدنیا وما فیہا اما واحدۃ فہو متکأ
بین یدی اللہ حتی یفرغ من الحساب واما الثانیۃ فلواء الحمد بیدہ آدم
و ولدہ تحتہ واما الثالثۃ فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف
من امتی وعقر الحوض آخرہ واما الرابعۃ فساتر عورتی ومسلمی الی ربی
واما الخامسۃ فلست اخشی علیہ ان یرجع زانیا بعد احصان ولا کافرا
بعد ایمان واز صدر کتاب الاکتفا مزید اعتماد و اعتبار و نہایت عظمت و جلالت
مرویات آن ظاہرست حیث قال فیہ اما بعد فیقول افقر العبید الی ربہ الغنی
ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی نزیل اشرف الانام محمد علیہ
افضل الصلوۃ وازکی السلام رزقہ اللہ العفو والغفران بمحمد ذی الفضل
والاحسان انہ کریم منان لما سألنی بعض اخوانی الفقراء من اہل الصدق
والوفا ممن اشتہر بالخیر والورع وحسن الخلق و باتباع الکتاب والسنۃ
حقق لہ وصفا و بحب النبی وآلہ قد شغفا ان اجمع لہ تالیفا من الاحادیث
النبویۃ والآثار التی ہی من الثقات الاثبات مرویۃ فی فضل الصحابۃ

عظمت و جلالت مرویات کتاب الاکتفا و از صدر آن ۱۱۵۰

افحام و اسکات کتاب ازالة الخفاء

رضي الله عنهم سيما الاربعة الخلفاء ثم من سواهم من الصحابة على ما ورد
في فضلهم خصوصا وعموما وفضل محبيهم وذم مبغضيهم ليتضح به ان محبتهم
واقتفاء آثارهم من ازكى القرب وافضل الاعمال وان المقتدين بهم على هدى
من ربهم ومبغضيهم في غمرات الضلال فيظهر الحق على الباطل فيدمغه فاذا هو
زاهق فيحصل بذلك للقلوب المؤمنين شفاء ويكون الفجار الذين هم لفضل
الصحابة جاحدون ومن السنة والجماعة حائدون ولنص الكتاب والسنة
معاندون همّا وحزنا وغيظا واسفا ويحصل عندهم العلم اليقين ان لهم
في الآخرة اشد العذاب الاليم مقرونين في السلاسل والاغلال واسوء
حال طعامهم الزقوم وشرابهم الحميم في الدرك الاسفل من النار تلسعهم الحيات
والعقارب ينوحون فيها من كل جانب قائلين ما لنا من شافعين ولا صديق
حميم اجبته بالاعتذار والاعتراف بالعجز والتقصير مصرحا بعدم
الاقتدار ان انال شرف ما طلب مني لقلة البضاعة وقصر اليد في الصناعة
ولم يكن ذلك الا مما يسوفني فلم يقبل الاعتذار مني فاستخرت الله تعالى في ذلك
مرارا فرايت بعد الاستخارة ان اجابته واجبة علي لان يد نعمته الوسطى
من الله تعالى فشرح الله صدري لما طلب مني فاجبته الى سؤاله لما رايت من
عزمه واقباله مستعينا بالله الملك القدير الذي اذا شاء جعل الحزن
سهلا مستمدا من اسمه العليم الخبير انه ولي كل نعمة ودافع كل نقمة فنعم
المولى ونعم النصير فيسر الله ذلك بمنه وفضله فجمعت هذا الكتاب في
شرف مناقبهم وعظيم فضائلهم وعلو مراتبهم وتديين بعض ما ورد في فضلهم

ولبيان ما ذكر من عظيم مفاخرهم من كتب عديدة على وجه الاختصار
وحذف السند ليسهل على الناظر تناوله ويقبل على الطالب فيه ما يحاوله
عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه منبها على مؤلفه تخلصا عن عهدة
الارتياب في النقل واتباعا لاولى السابقة من اهل العلم والفضل راغبا
في الثواب من الله الملك الوهاب وسميته الاكتفا في فضل الاربعة الخلفا
رضي الله تعالى عنهم وعن بقية الصحابة اجمعين **وجه سی و دوم**
از وجوه ابطال و توهین مزعوم مخاطب آنست که جمال الدین عطاء الله بن فضل الله
بن عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري المعروف بجمال الدين المحدث که از مشایخ اجازه
فاضل مخاطب است حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در اربعین مناقب
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از خطبه آن ظاهر است که این احادیث از
کتب معتبره جمع کرده گفته عن ابی الحمراء قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه وفي رواية الى نوح
في تقواه والى يحيى بن زكريا في زهده والى موسى بن عمران في بطشه وفي رواية
والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب فهذا
جمال الدين شيخ المخاطب الناقد يروج الحق ويزهق الباطل الخامد حيث يروي
الحديث الشريف على رغم كل مبطل جاحد ويقرح قلب كل مدغل حاقد
ويقذي عين كل كاشح حاسد ويوجع قلب كل متحامل معاند ويكسد سوق
كل حاذق للحشو الرث حاشد ويدمر على تزويق كل ملفق للغث
الكاسد ومخفی نماند که جمال الدین محدث از جهره حذاق و اکابر منقدین سباق

حدیث تشبیه از اربعین جمال الدین محدث

تاریخ جمال الدین محدث

و اجلّهٔ مشاهیر آفاق و در زمرهٔ حیثیت اکابر عظام انام یکتا و طاق و شیخ اجازه اساطین
جهابذهٔ حائزین براعت و اخلاق بوده و بافادات و روایات او افاخم محققین
و اعاظم منقدین جابجا در اسفار دینیّه تمسّک و تشبّث مینمایند غیاث الدین
بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته امیر جمال الدین
عطاء الله سلّمه الله و ابقاه سیّده سنیّه اش ملاذ طوائف اکابر و اشراف است

تاریخ جمال الدین محدث از حبیب السیر

و عقبهٔ عالیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مهر تنویرش مطرح
اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقائق اخبار
حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات
در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیّر شمائل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش
طالع و شعشعه آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای
عالم آرائش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلّال معضلات مواقف
تاویل * زبانش مظهر اسرار تحقیق * ضمیرش مظهر انوار تدقیق * جمال دین مزیّن
زاهتمامش * علوم شرع حاصل از کلامش * ز توضیح بیانش گشته روشن *
بر اهل علم هر مشکل ز هر فن * و آنحضرت مانند عمّ بزرگوارش امیر سید اصیل الدین
در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سائر اقسام علوم دینیّه و انواع فنون یقینیه
از محدّثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که
حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیّه بدرس و افاده
اشتغال داشتند و در هر هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنت هراة بقلم
هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر می نگاشتند

ترجمۂ جمال الدین محدث

اما الحال بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته با دخار مثوبات اخروی مشغول میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را برذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند بد انچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرکشاه مشهور شده اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام مینمایند و بهره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتائج طبع نقاد آنحضرت مستفید و بهره مند میگردند و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته لما کان کتاب مشکوة المصابیح الذی الفه مولانا الحبر العلامة و البحر الفهامة مظهر الحقائق موضح الدقائق الشیخ التقی النقی ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحادیث النبویة و انفع لباب من الاسرار المصطفویة و لله در من قال من ارباب الحال ؎ لئن کان فی المشکوة بوضع مصباح فذلک مشکوة و فیها مصابیح ؎ و فیها من الانوار ما شاع نفعها ؎ لهذا علی کتب العلوم تراجیح ؎ ففیه اصول الدین و الفقه و الحکم ؎ حوائج اهل الصدق منه مناجیح ؎ تعلق

الحافظ الفائز بقرأته وتصحیح لفظه وروایته والاهتمام ببعض معانیه ودرایته رجاء ان اکون عاملا بما فیه من العلوم فی الدنیا وداخلا فی زمرة العلماء العاملین فی العقبی فقرأت هذا الکتاب المعظم علی مشایخ الحرم المحترم نفعنا الله بهم وببرکات علومهم منهم فرید عصره ووحید دهره مولانا العلامة الشیخ عطیة السلمی تلمیذ شیخ الاسلام ومرشد الانام مولانا الشیخ ابی الحسن البکری ومنهم زبدة الفضلاء وعمدة العلماء مولانا السید زکریا تلمیذ العالم الربانی مولانا اسمعیل الشیروانی من اصحاب قطب العارفین وغوث السالکین خواجه عبید الله السمرقندی احد اتباع خواجه بهاء الدین النقشبندی قدس الله روحهما ورزقنا فتوحهما ومنهم العالم العامل والفاضل الکامل العارف بالله الولی مولانا الشیخ علی المتقی افاض الله علینا من برکاته لکن لکون هؤلاء الاکابر غیر حفاظ الحدیث الشریف ولم یکن فی ایدیهم اصل صحیح یعتمد علیه العبد الضعیف والشراح ما اعتنوا الا بضبط بعض الکلمات وکانت البقیة عندهم من الواضحات ما اطمأن قلبی ولا انشرح صدری الا بان جمعت النسخ المصححة المقروة المسموعة المصرحة التی تصلح للاعتماد وتصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة هی اصل السید اصیل الدین والسید جمال الدین ونجله السعید میرکشاه المحدثین المشهورین انتهی

عبارت ظاهرست که سید جمال الدین محدث از محدثین مشهورین ست وافضل وارجح واوثق ست از جمعی از ائمه واساطین سنیه مثل علامه شیخ عطیة سلمی که او را بفرید عصر ووحید دهر ستوده وسید زکریا که او را بزبدة الفضلا وعمدة العلما

حج جمال الدین

مدح جمال الدین از علی قاری

مدح جمال الدین محدث

مدح جمال الدین محدث از مرقات ملا علی قاری

وصف کردہ و شیخ علی متقی کہ او را بعالم عامل و فاضل کامل عارف باللہ الولی ملقب ساختہ و نیز بعد فاصلہ یسیرہ از عبارت سابقہ در اول مرقاۃ گفتہ قرأت قراءت ایضا بعض احادیث المشکوۃ علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء اللہ الشیرازی الشہیر بمیرکلان و ہو قرأ علی زبدۃ المحققین عمدۃ المدققین میرکشاہ و ہو علی والدہ السید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضۃ الاحباب و ہو علی عمہ السید اصیل الدین الشیرازی روی انہ ادرک من اکابر العلماء احدا و ثمانین منہم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الجزری و الشیخ مجد الدین الفیروزابادی و العلامۃ السید الشریف الجرجانی و سمع منہ مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس سرہ السامی و غیرہ توفی سنۃ اربع و ثمانین و ثمانمائۃ قال روی کتاب المشکوۃ عن مولانا شرف الدین بن ہبۃ اللہ و ہو یروی عن خواجہ امام الملۃ و الدین علی بن مبارک شاہ الصدیقی و ہو یروی عن المولف و ہذا الاسناد لا یوجد اعلی منہ للاعتماد و نیز در مرقاۃ در شرح حدیث لا تدخلون الجنۃ حتی تومنوا و لا تومنوا حتی تحابوا گفتہ اما نسخ المشکوۃ المصححۃ المعتمدۃ المقروۃ علی المشایخ الکبار کالجزری و السید اصیل الدین و جمال الدین المحدث و غیرہا من النسخ الحاضرۃ فکلہا بحذف النون و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در رسالہ فیما علا من الاسانید الشنوانیہ کہ در اول آن گفتہ اما بعد فیقول فقیر رحمۃ ربہ و اسیر وصمۃ ذنبہ المرتجی من اللہ سبحانہ و تعالی الخیرات نیل الامانی محمد بن الشیخ علی بن الشیخ منصور الشنوانی خادم

العلوم الفقهية بالجامع الازهر واكرم المصري الانور زاده الله اهله كمالا ووقارا
وبعد فإن اشرفها وفخارا لما كانت العلوم اشرف ما يعتنى بتحصيلها واهم غرض
مقصود تشد الرحال لاجلها ولا يلتم لقاصدها الغرض والتاييد الا بتحصيل
معرفة طرق الاسانيد فاذا اهتدى لذلك شمر عن ساعد الاجتهاد وقوى
عضد طالبها بما اتصل به الاسناد سيما اذا كان السند عاليا وعن القطع
والقصور خاليا اذ علو السند من الرجحان [illegible] قرب افضل
المخلوقات [illegible] العاجل والغرّ [illegible] جائل
الا بتوفيق [illegible] ان اذكر في رسالة
ما اخذته دراية عن المحققين وما اجزت به من تصانيف الافاضل المعتبرين
وذلك بالتماس بعض التلامذة النجباء والجهابذة الادباء وسميتها
الدرر السنية فيما علا من الاسانيد الشنوانية در سند كتاب مشكوة ميفرمايد
قال الملا ابراهيم سمعت طرفا منه على شيخنا العارف بالله صفي الدين
احمد بن محمد المدني في آخر ذي القعدة سنة بمنزله بظاهر المدينة المنورة
زيدت شرفا واجازني بسائره عن شيخه العارف بالله ابو المواهب احمد بن
علي العيسى الشناوي المدني عن الشيخين السيد غضنفر بن السيد جعفر النهرواني
ثم المدني وعبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد الهاشمي المكي
فالاول عن شيخ الحرم المكي في القرن العاشر محمد سعيد المشهور بمير كلان
بن مولانا خواجه سماعا من لفظه عن نسيم الدين ميركشاه قراءة عليه عن
والده المحدث السيد جمال الدين عطاء الله بن غياث الله بن فضل الله بن

مراتب جمال الدین محدث

عبد الرحمن قراءة عليه عن عمه السيد اصيل الدين عبد الله بن عبد الرحمن

بن عبد اللطيف بن جلال الدين يحيى الشيرازي قراءة عليه عن المحدث

البارع المسند شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكريم الجرهي الصديقي و نیز

مخاطب در رسالہ اصول حدیث گفتہ مشکوٰۃ المصابیح حضرت شیخ ابو طاہر از شیخ

ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ عبد القدوس

شناوی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر [illegible] و ایشان از شیخ محمد

معروف بمیر کلان [illegible] شیخ [illegible] سید [illegible] الدین

میرکشاہ و ایشان [illegible] سید جمال الدین محدث [illegible] سید

غیاث الدین فضل اللہ بن سید عبد الرحمن [illegible] از عم خود

سید اصیل الدین عبد اللہ بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین

یحیی الشیرازی الحسینی و ایشان از [illegible] شرف الدین

عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی الصدیقی و ایشان از [illegible] امام الدین

مبارکشاہ ساوجی صدیقی و ایشان از مؤلف [illegible] ولی الدین محمد بن

عبد اللہ بن الخطیب التبریزی و شیخ ابو طاہر محمد المدنی [illegible] الصفوی

در رسالہ مدارج الاسناد گفتہ مشکوٰۃ المصابیح للخطیب التبریزی عن شیخنا

المذکور بسندہ الی الشیخ ابن [illegible] عن الشیخ ابراهیم الکردی المذکور

عن الشیخ احمد القشاشی عن ابی المواهب احمد الشناوی عن الشیخین عبد الرحمن

بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد الهاشمی المکی والسید غضنفر بن

السید جعفر النهروانی اما الاول فیروی عن عمه المحدث الرحال جار الله

اتصال سند شاہ صاحب در روایت کتاب مشکوٰۃ بجمال الدین محدث از رسالہ اصول حدیث

روایت جمال الدین محدث

عبد العزیز بن فہد عن شہاب الدین احمد بن عمر بن عبد اللہ الشرجی الزبیدی عن الشریف عبد الرحمن بن عبد اللہ بن محمد الحسینی الشافعی الایجی عن استاد المحقق جلال الدین محمد بن سعد بن محمد بن عبد الرحیم الصدیقی عن الدوانی عن والدہ عن المحدث البارع السید شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی واما الشافیروی عن شیخ الحرم محمد سعید المشہور بمیر کلان بن مولانا خواجہ نسیم الدین میرکشاہ عن والدہ المحدث السید جمال الدین عطاء اللہ بن غیاث الدین فضل اللہ بن عبد الرحمن عن عمہ السید اصیل الدین بن عبد الرحمن الشیرازی الحسینی عن المحدث شرف الدین عبد الرحیم الجرہی قال الجرہی اخبرنا به العلامۃ امام الدین علی بن مبارکشاہ الصدیقی الساوجی عن مؤلفہ الامام ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی المتوفی فی وسط المائۃ الثامنۃ الہجریۃ وشیخ عبد الحق دہلوی در اسماء رجال مشکوۃ گفتہ قال الامیر جمال الدین المحدث عن الشیخ الامام عبد اللہ الیافعی انہ ذکر فی تاریخہ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب المصنفات و مقتدی زمانہ سکن مصر ثم جاء بدمشق فقال لہ اہل تلک الناحیۃ یوما فی المسجد ما تقول فی معاویۃ وما ورد فی فضلہ فاجاب اما یرضی معاویۃ ان یخرج عنی راسا براس حتی یفضل و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطہ فی ذکر الصحاح الستۃ گفتہ و کتاب روضۃ الاحباب للسید جمال الدین المحدث احسن السیر لکن ان تیسرت نسخۃ صحیحۃ منہ خالیۃ عن الالحاق والتحریف و مدارج الشیخ عبد الحق الدہلوی والسیرۃ الشامیۃ والمواہب اللدنیۃ من مبسوطات السیر **وجہ سی و سوم**

ازوجوه ابطال رد و انکار مخاطب عالی تبار آنکه احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی

اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در وسیلة المآل فی عد مناقب الآل گفته عن

ابی الحمراء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد

ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی

بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو الخیر

الحاکمی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد

ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی

علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته فهذا احمد باکثیر البدر المنیر

والبحر الغزیر العالم النحریر والحاذق الشهیر والجهبذ الکبیر والمزری فوائده

علی الروض النضیر والسحاب المطیر والدر النثیر قد روی الحدیث الشریف

من طریقین مطیحا اخداع کل مریب غریر منکسا راس کل مجادل متحامل

للفتنة منیر ومخجلا کل مکابر لوساوس الشیخ النجدی مدیر و مخفی نماند

که از ملاحظه صدر کتاب وسیلة المآل نهایت عظمت و جلالت و علو مرتبت

و سمو منزلت و مقبولیت و معروفیت احادیثی که در آن ذکر کرده ظاهر و واضح

و باهر و لائحست حیث قال و قد اکثرت العلماء فی هذا الشان و جمعت

من جواهر مناقبهم الشریفة ما یجمل به جید الزمان و من احسن ما جمعت منهم

فی ذلک من التالیف وانفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف کتاب جواهر العقدین

فی فضائل الشرفین للعلامة الحرمین السید علی السمهودی تغمده الله

برحمته فمن ذخائر العقبی فی فضل ذوی القربی الذی یحق له ان یکتب

حدیث تشبیه از وسیلة المآل احمد بن الفضل باکثیر

عظمت و جلالت مرویات کتاب وسیلة المآل از صدر آن

فضائل و جلالت محمد با کثیر در کتاب وسیلة المآل

بماء العين لعلّامة الحجاز الشريف محقق دهره حافظ عصره المحب الطبري
لازال الثناء عليه يحيى ذكره وقدس الله سره وكتاب استجلاء ارتقاء
الغرف بحب اقرباء الرسول وذوي الشرف لحافظ عصره السخاوي فسح الله
ضريحه واحل في غرف الجنان روحه وكتاب حسن السريرة في حسن السيرة لصاحبنا
وعمدتنا سيبويه زمانه ومفرد وقته واوانه محقق العصر نادرة الدهر
خلاصة ذوي الفخر الغني عن الاطناب بتعداد الالقاب والصفات بما خصه الله
تعالى به من نعوت الكمال وجزيل الهبات مولانا الامام العلامة عبد القادر
بن محمد الطبري الحسيني الخطيب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشكلات
تنجلي بوجوده ولا برح جيد العلوم يتحلى بجواهر عقوده فرايت ان اجمع
في تاليفي هذا من درر الفوائد المثمنة وغرر الاحاديث الصحيحة والحسنة
ما هو مختص بالعترة النبوية والبضعة الفاطمية واذكره بلفظ الاجمال
ثم ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعة نخبة الآل واصرح فيه باسمائهم
ثم ما ورد لكل واحد منهم بصريح اسمه الشريف فجمعت في كتابي هذا زبدة
ما دونوه وعمدة ما صححوه من ذلك واتقنوه وما رقموه في مولفاتهم
وقننوه فيه مقتصرا على ما يودي المطلوب ويوصل اليه باحسن نمط
واسلوب سالكا في ذلك طريق السداد ومقتصرا فيه على ما يحصل
المراد تاركا للتطويل الممل سالما من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالى
من احسن تاليف في هذا الشان واتقن مصنف سلك فيه طريق الاتقان
يجمع مع سهولة تناوله البديع حسن البيان ويحوي مع تناسب مسائله

عظمت و جلالت مرتبت وسیلۃ المآل

وتناسق دسائله غذو بة المورد للظمآن و تتبعت فيه غالب ما صح نقله من الاحاديث ويعمل بمثله في الفضائل ويحتج به في القديم والحديث وتركت ما اشتد ضعفه منها ولم نجد له شاهدا يقويه وجانبت عما تكلم في سنده وقد عده الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان ننقيه واتيت بالمشهور في كتب التواريخ عند نقل القصص والاخبار وربما دعت الحاجة الى الاشارة لبعض الوقائع رومًا لطريق الاختصار واكتفيت بالحوالة على الكتب المؤلفة لذلك الفن فانها تغني عن التطويل بذكره في كتابنا لقصد الايجاز مهما امكن فدونك مؤلفا يجب رقم سطوره بخالص الابريز ومصنفا يتعين ان يقابل بالتكريم والتعزيز ويحق له ان تجر ذيل فخره على فوق كل مؤلف سواه ويسمو على كل مصنف بما جمع فيه وحواه اذ هو سفينة بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت وفي بحار فضائلهم الجمة عامت وعلى جودي شمائلهم استوت واستوطنت يضوع من ارجائها نشر مناقبهم العاطر ويلوح في شمائلها بدر كواكبهم الزاهر تتبعت فيه من الاحاديث ما يشرح صدور المومنين وتقر به عيون المتقين ويضيق بسببه ذرع المنافقين مما تفرق في سواه من نصوص العلماء ومؤلفات الائمة القدماء ثم لما كمل حسنه البهي وتهذيبه وتم بحمد الله تعالى تفصيله وتبويبه سميته وسيلة المآل في عد مناقب الآل لكي يطابق اسمه مسماه ويوافق رسمه المعنى الذي نويناه والمبنى الذي عليه بنيناه لان الفته راجيا به السلامة من ورطات يوم القيام

روایت احمد با کثیر حسنات

والخلاص من الندامة فی ذلک المقام موصلا من فضل الله تعالی ان احمد بن کثیر
سائر الاعمال و اوفر باسنی المطالب فی الحال و المآل لان حبهم هو الوسیلة
العظمی و تقربهم فی کلا الدارین یوصل الی کل مقام اسنی ازین عبارت ظاهر ست
که درین تالیف شریف درر فوائد مثمنه و غرر احادیث صحیحه و حسنه ذکر کرده و بدر
انچه تدوین کرده اند علمای کبار اعیان ذی بشان و جمع کرده اند از جواهر مناقب
شریفه اهلبیت علیهم السلام که آراسته میشود بان جید زمان و عمده انچه تصحیح کرده اند
آنرا علما و اتقان آن نموده اند و نوشته اند آنرا در مؤلفات خود و اقتفار آن
نموده اند وارد کرده و اقتصار نموده بر انچه مودی و موصل باشد بمطلوب باحسن
نمط و اسلوب و سلوک کرده در جمع این کتاب طریق سداد را و اقتصار کرده بر بیان
هر چیزی که حاصل نماید مراد را و این احسن تالیفات در فضائل اهلبیت و اتقن مصنفات
که دران بطریق اتقان رفته اند جمع کرده بوصف سهولت تناول بدیع و حسن بیان
حاوی ست باوصف تناسب مسائل و تناسق رسائل عذوبت مورد را برای
ظمآن و تتبع نموده دران غالب احادیث صحیحه را که عمل کرده میشود بمثل آن در فضائل
و احتجاج کرده میشود بان در زمان سابق و لاحق و ترک نموده احادیث شدید الضعف را
که شاهد تقویت کننده ندارد و مجانبت نموده احادیثی را که تکلم نموده شده در سند آن
و شمار کرده اند حفاظ آنرا از موضوعات که واجبست اتقاء آن و این کتاب شریف
مولفی ست که واجبست نوشتن سطور آن بخالص ابریز و مصنفی ست که لازمست
مقابله آن بتکریم و تعزیر و سزاوارست که بکشد ذیل فخر خود بر جمیع مولفات که سوای
آنست و بلند شود بر جمیع تصنیفات بسبب احادیثی که جامع و حاوی آنست بر آنچه

مدایح احمد باکثیر
بیم نمودن بر ارادت شمائل آنحضرات

آن سفینهٔ ابیات که بجواهر نعوت اهلبیت علیهم السلام مشحون گشته و بر بحار فضائل جمیلهٔ آنحضرات مستوی و مستوطن گشته که امید دارد از جاء آن نشر مناقب عاطر آنحضرات و لائح میشود
در شمائل آن بدر زاهر کواکب ایشان تتبع کرده دران احادیثی را که شرح مینماید صدر
مومنین و خنک میشود بآن عیون متقین و تنگ میشود بآن حلق منافقین و حسن بخت تهذیب سفینهٔ
آن کامل گردیده و مصنف آن امید دارد بآن سلامت را از ورطات یوم قیام و خلاص را
از ندامت این مقام و نیز امید وارست که ببرکت این کتاب سائر آمال بدست آید و فائز
باسنای مطالب در حال و مآل گردد پس آنچه در حق شاه صاحب کابلی و امثال ایشان
که نافی و منکر این حدیث شریف‌اند از افادهٔ این علامهٔ کثیر الاجاده ثابت میشود
حاجت باعاده ندارد لکن ناظرین را تامل وافی و تدبر کافی در فقرهٔ بلیغهٔ تتبعت فیه
من الاحادیث ما یشرح صدور المومنین و تقر به عیون المتقین و یضیق
به ذرع المنافقین باید کرد و از جسارت و انکار این حضرات عالی تبار حیرت و عجب
و اعتبار باید برداشت فالحمد لله الذی شرح صدور المومنین و اقر عیون المتقین
و ضیق ذرع المنافقین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین

مدایح احمد باکثیر از خلاصة الاثر محبی

و محامد سنیه و مدائح بهیه و محاسن علیه و مفاخر وضیهٔ احمد بن فضل باکثیر حاجت تبیین
ندارد و محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ
احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلائها
المتمکنین کان فاضلا ادیبا له مقدار علی و فعل جلی و کان له فی العلوم الفلکیه
و علم الاوفاق و الزائرجا ید عالیة و کان له عند اشراف مکة منزلة و شهرة
و کان فی الموسم یجلس فی المکان الذی یقسم فیه الصر السلطانی بالحرم الشریف

بدلاً عن شریف مکّة ومن مؤلفاته حسن المآل فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکّة ومن شعره قوله مصدراً او معجزاً قصیدة المتنبّی یمدح بها السیّد علی بن برکات الی ان قال وکانت وفاته فی سنة سبع واربعین والف بمکّة ودفن بالمعلاة **وجه سی وچهارم** از وجوه ردّ وابطال مزعوم مخاطب باکمال آنکه اسد دیا بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ بینا حدیث تشبیه را در فضائل جناب امیرالمؤمنین ع آورده وقطعاً وحتماً آنرا ثابت نموده چنانچه در سیر الاقطاب که فاضل معاصر مولوی حسن الزمان ازان در قول مستحسن نقل میکند گفته نیز از انجمله است که درشان آنحضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم درباب آنجناب فرموده من اراد ان ینظر الی آدم وصفوته والی یوسف وحسنه والی موسی وصلابته والی عیسی وزهده والی محمّد وخلقه فلینظر الی علیّ بن ابی طالب فهذا العالم الشهیر سبط الشیخ بینا البصیر قد اثبت الحدیث بالقطع والحتم والبتّ والجزم وجعل بین الحدیث وبین ابطال ارباب الرّین والختم احکم السّدّ واسدّ الرّدم وطمس بناء تزویقاتهم وتلفیقاتهم بالهدم **وجه سی وپنجم** از وجوه ابطال انکار مخاطب عالی مقدار آنکه میرزا محمّد بن معتمد خان الحارثی البدخشی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در مفتاح النجا

اسمعیل بن عبدالملک الزعفرانی ناقل الال که از مؤلفات اوست حسن الماَل فی مناقب الآل

حدیث تشبیه از سیر الاقطاب اسد دیا بن شیخ عبدالرحیم

فی مناقب آل العبا گفته اخرج البیهقی فی فضائل الصحابة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

حدیث تشبیه از مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بدخشانی

فهذا محمد بن معتمد خان روی هذا الحدیث الشریف مثبتا للحق الحقیق بالایقان مظهرا للصدق الحری بالایمان والاذعان فزعزع دار الریب والزیغ الجالب للهوان وهدم بیت الجحود والانکار الناشی من البهت والعدوان وابطل کید کل خادع خائن وردع وسواس کل منکر مائن ونسف الرماد علی وجوه قوم متشبثین بالعضیهة والفرقة والبهتان متمسکین بخرافات ما انزل الله بها من سلطان ومخفی نماند که میرزا محمد بن معتمد خان از افاخم معتبرین جلیل الشان و اعاظم مستندین اعیان و اجله محققین ارکان و اکابر مشاهیر سنیان است فاضل رشید تصریح کرده که او از علمای اهلسنت است وکتاب او را مثل کتب دیگر اساطین خود بافتخار و ابتهاج بمقابله اهل الحق در دلائل اثبات ولای سنیه باهلبیت علیهم السلام ذکر نموده و جابجا بافادات او تمسک و تشبث نموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر کتب مناقب اهلبیت علیهم السلام که علمای سنیه تصنیف کرده اند گفته و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضائل

ایضاح لطافة المقال

روایت مرزا محمد بدخشانی

اهلبیت طهارت تالیف نموده اند مثل رساله مناقب السادات از ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودة القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از ابن جزری و فضائل اهلبیت از ابن بزاز و جواهر العقدین فی فضل اهل بیت النبی و شرف فهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هرگاه جناب بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مولفه در فضائل اهلبیت از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر که علمای اهلسنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته خواهد پرداخت انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته میرزا محمد بدخشی در کتاب مفتاح النجا بعد نقل اعمال و خباثت آن ملعون که بعد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام صادر آن شده میفرماید و هذه الوقائع وان لم تکن من غرض کتابنا لکن ذکرته لیزید لك العلم بشقاوة یزید و خذلانه الخ و مولوی حیدر علی با آنهمه غلو و تعصب تام میرزا محمد بدخشی را در ازالة الغین در جمله علمای سنیه که لاعن یزید اند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجا را در فکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آنرا بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و کتب دیگر که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازالة الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسامی جمعی از علمای خود میگوید و از انجمله است میرزا محمد بدخشی و از انجمله است

ذکر نمودن حیدر علی در ازالة الغین میرزا محمد را در جملهٔ ... لاعنین یزید

مدح میرزا محمد بدخشانی

خواجه نصیر الملة والدین مشتهر بخواجه نصر الله کابلی وطناً و مکی و مدنی اصلاً صاحب صواقع محرقه و بوارق موبقه و نهج السلامة و فضائح الروافض فرزند دلبند ش صاحب سواطع مشرقه شرح الصواعق المحرقه و از انجمله است صاحب سیف المسلول للسنة العلیاء لا الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا و از انجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی و از انجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و از انجمله است حجة الله علی البریة صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از انجمله است مولانا بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رؤس الطالبین انتهی ازین عبارت ظاهر است که فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را از زمرهٔ اجله علمای خود ذکر میکند و بر بسیاری از اساطین مقتدایان خود که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقات شان میدارد مقدم میگذارد و نیز در ازالة الغین بعد عبارت سابقه مسطور است چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجة الله البالغه و کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء الی ان قال و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و عزة الراشدین

حیدر علی مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بدخشانی را از شواهد مرکزی بودن خود شمرده

و شرح آلة الضالین و دیگر کتب معتبره ورد حدیث فقیر از شواهد مزکی توان شمرد انتهی از این عبارت
ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب مفتاح النجا احتجاج و استدلال بر مطلب خود مینماید و
بر ذکر دیگر کتب معتبره آنرا مقدم میگذارد و آنرا مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزکی
میداند و خود شاهصاحب حسب بجواب سائلی که از زمان شهرت لقب مصطفی برای جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و لقب مرتضی برای جناب امیر المومنین علیه السلام
سوال کرده نیز ذکر میرزا محمد بن معتمد خان نموده و ارشاد کرده که رساله فضائل خلفا و
رساله فضائل اهلبیت که مراد از آن همین مفتاح النجا است از عمده تصانیف اوست
و هذه عبارة السوال مع الجواب سوال لفظ مصطفی در القاب آنحضرت علیه السلام و لفظ
مرتضی در القاب حضرت علی کرم الله وجهه انقدر بهر دو جناب تخصیص یافته که بحکم
علم رسیده و در کتب قدیم اینقدر تخصیص یافته نمیشود و معلوم نیست که از کدام زمان
شهرت یافته جواب وجه تلقیب آنحضرت علیه السلام بمصطفی در مواهب لدنیه
و سیرت شامیه و شرح دلائل الخیرات همین مذکورست که ان الله اصطفی من ولد
ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل کنانة و اصطفی قریشا من کنانة
و اصطفی هاشما من قریش و اصطفانی من بنی هاشم و هرچند اصطفا در حق
حضرت موسی و حضرت مریم بلکه در تمامی رسل و انبیا وارد است و سلام علی عباده
الذین اصطفی لیکن اصطفاء خاص که مرتب بچند مرتبه واقع شده باشد مخصوص
بآنجناب است و در سیرت شامیه و مواهب مذکورست که المصطفی من اشهر اسمائه
صلی الله علیه و سلم اما استعمال این اسم در صدر اول کمتر بوده مگر در کلام ابن
مسعود در روایتی دیده شده و تلقیب حضرت علی کرم الله وجهه بمرتضی در احادیث

دیده نشده و نه در صدر اوّل این لفظ مستعمل بوده در احادیث صحیحه کنیت ایشان بابو تراب
و ابو الریحانتین و تلقیب ایشان بذو القرنین و یعسوب الدین و صدیق و فاروق
و سابق و یعسوب الامة و یعسوب قریش و بیضة البلد و امین و شریف و هادی
و مهتدی و ذی الاذن الواعی مروی و ثابتست و میرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ
مشهور این شهر در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلبیت که این هر دو رساله
از عمدهٔ تصانیف او یند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را
یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسک کرده و از حدیث انس بن مالک
در قصهٔ تزویج حضرت سیدة النسا و خطبه حضرت ابابکر الصدیق و حضرت
عمر فاروق ایشان را لفظی مفهوم میشود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر
یعنی در تزویج حضرت سیدة النسا رضی الله تعالی عنها از ان ثابت میشود انتهی
نقلا عن مجموع فتاوی المخاطب الموجود عند المولوی عبد الحی بن المولوی
عبد الحلیم السهالی اللکهنوی وجه سی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب طیب
النجار آنکه محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا حدیث تشبیه را روایت نموده
چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابو نعیم فی فضائل
الصحابة مرفوعا ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من سره ان ینظر الی
آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلته فلینظر الی علی بن
ابی طالب فهذا صدر العالم صدرهم النحریر و مستندهم الکبیر و معتمدهم
الشهیر المعاصر لوالد المخاطب البصیر فقد ثبت الحق الظاهر المستنیر
و درأ فی صدور اهل الجحود و التضجیع و التقصیر و قطع دابر الحاسدین

افاده نمودن شاهصاحب بجواب بعض سائلین که میرزا محمد مورخ مشهور ست و رساله فضائل خلفا و فضائل اهلبیت از عمده تصانیف او یند

حدیث تشبیه از معارج العلی محمد صدر عالم

۵ مخفی نماند که فاضل جلیل باقر علی خان طاب ثراه در کتاب [illegible] بهره این حدیث شریف را از صدر عالم نقل فرموده بود و [illegible] الا اصل معارج بدست این فقیر [illegible] نقل موجود [illegible] دام ظله العالی ۱۲ منه

روایت محمد صدر عالم

الجاحدین الرادین الصادین، بابلغ تدبیر فلله الحمد والمنة علی ابتلاج نور الحق والسنة حیث ثبت بروایة صدر العالم ان هذا الحدیث الشریف من روایات اهل السنة وانها من الفضائل المقبولة التی اثبتها للوصی البشیر النذیر علیه الاف سلام الملک القدیر ما طلع القمر المنیر بل ثبت من المدح الفاخر الفائح منه روائح المسک والعنبر الذی خاطب به والد المخاطب هذا الصدر الخطیر ان الاحادیث التی ذکرها الصدر فی کتابه مقبولة عند هذا العلم العدیم النظیر حیث اثبت لکتابه الجزاء عند العلیم الخبیر فثبت بحمد الله رد انکار المخاطب وجحوده وسماجة الطاطه وکنوده حسب افادة والده العلی الفخار وظهر ان هذا الانکار کذب وخسار وبهت وبوار اما مدح والد المخاطب الناقد لصدر العالم الماجد وکتابه الحاوی لانواع المحامد فاعلم انه قال فی کتاب التفهیمات الالهیة تفهیم شیخ صدر عالم رسالهٔ تصنیف کرده بودند درین رساله واقعات چند بیان کرده که از انجمله روایت شق قمر ست یکی فلقه بحضرت علی کرم الله وجهه در رفت باز آن فلقه بدر کامل شده منشق گشت یکی فلقه باین رائی در رفت واز انجمله واقعه ایست که حقیقت لواء دران معلوم شد وبنای این رساله بر بیان مناقب حضرت علی ست کرم الله وجهه ودر انجا قائل تفضیل آنجناب بر سائر صحابه شده‌اند بفضل کلی بعد تالیف آنرا باین فقیر فرستادند بعد مطالعهٔ آن این ابیات نظم کرده شد ؎ رعاک الله یا صدر العوالی وطول الدهر کان لک البقاء :: لقد وتیت فی الاباء فخرا :: وبالابناء یرتفع العلاء وجدک آیة لا ریب فیها :: ونحن لا تکدره الدلاء :: وفی کشف المعارف کان

فردا * وما في القوم كان له كفاء * لقد كوشفت ما كوشفت حقا * وفضل الله ليس له انتهاء * اتاك الثلج والاتقان لما * رايت الشق وانكشف اللواء * واذ دنا الى سيدنا علي * باكرام وعلم ما يشاء * تؤلف في مناقبه كتابا * وعند الله في ذاك الجزاء * وكم تر مدح مولانا علي * بعقل لا يكون له وفاء * فما من مشهد الا وفيه * له فخر كبير وازدهاء * وما من منهل الا وفيه * له شرب عظيم وارتواء * وللقران تنزيل وظهر * يقاتلهم عليه الانبياء * وللقران تاويل وبطن * يخاصمهم عليه الاوصياء * قبول الناس للتنزيل فيه * سياسات له منها نماء * فمنها ردّ تحريف ومدّ * لاسباب له منها انتشاء * وصلح واختصام وائتلاف * باقوام قلوبهم هواء * لهذا القسم اسرار عظام * وللشيخين فيه اعتلاء * وفي علم النبوة ان هذا * ملاك الامر ليس بها خفاء * وما زال الصحابة عارفيه * يقينا مثل ما طلعت ذكاء * فاثبت ذاك للشيخين واختر * من الاوصاف مدحا ما تشاء * ; وجہ سی و ہفتم از وجوہ ابطال انکار مخاطب رئیس الکبار آنکہ ولی اللہ قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیہ الدین کہ والد ماجد مخاطب ست ظاہرست کہ جمیع آن دلائل و حجج کہ رازی در اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام نقل نمودہ و خواجہ نصیر الدین طوسی آن را در تجرید ذکر فرمودہ ہمہ آن حجج اہل سنت در افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بر جمیع کہ در ایام خلافت آنحضرت بودند کہ باصل آن معترف اند و بثبوت آن متمسک چنانچہ در قرۃ العینین بعد جواب کلام تجرید در افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ و بعد ازین ہمہ جمیع انچہ متاخرین تنزل بسط نمودہ اند چنانکہ

امام رازی در کتاب اربعین از ایشان نقل کرده و نصیر طوسی آنرا اختصار نموده
همه حجج ماست در افضلیت حضرت مرتضی بر جمعی که در ایام خلافت
بودند و باصل آن معترفیم و بثبوت آن متمسکیم در محل خود نه بنسبت
شیخین انتهی و ظاهر ست که حدیث تشبیه هم ازین جمله ست که فخر رازی
در اربعین احتجاج بآن نقل کرده و محقق طوسی طاب ثراه هم آنرا بالاختصار
در تجرید ذکر فرموده و هذه عبارة الاربعین الحجة التاسعة عشر
روی احمد و البیهقی فی فضائل الصحابة قال من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته
والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ظاهر الحدیث یدل
علی ان علیّاً کان مساویاً لهؤلاء الانبیاء فی هذه الصفات ولا شک
ان هؤلاء الانبیاء فی هذه الصفات کانوا افضل من ابی بکر وسائر
الصحابة والمساوی للافضل افضل فیکون علی افضل منهم بحمد الله یتعین
ربانی و تایید یزدانی باعتراف والد ماجد مخاطب مخدوم القاصی والدانی
ثابت شد که حدیث تشبیه حدیثی ست ثابت که اهلسنت بآن احتجاج میکنند
و باصل آن اعتراف دارند و بثبوت آن تمسک مینمایند حیرت که جناب
شاهصاحب افادات والد ماجد خود هم حسب عادت خویش بنظر امعان ندیدند
و بی محابا بسبب هیجان غلیان مواد عناد بانکار متفوه گردیدند فمن العجب
العجیب الذی یحار فیه اللبیب ان والد المخاطب المنیف یعترف فی القرة
بثبوت هذا الحدیث الشریف ثم المخاطب مع تصریحه بان مصنف الازالة

اعتراف شاه ولی الله باینکه اهل سنت
افضلیت جناب امیر علیه السلام
را بحدیث تشبیه ثابت میکنند

الخفاء وهو والده آیة من آیات الله ومعجزة من معجزات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واخذه فی رسالته تفضیل الشیخین لطالب شتی من کتاب القرة مما یوناح به ابو مرة لا یصغی الی قول والده الا فیق المصرح بثبوت هذا الحدیث وهو ایضاً فی هذا الکتاب اعنی القرة فیعرض ویصد ویشیح بوجهه عنه بالمرة بل یتحاشی وینفی کونه من الروایات السنیة وکونه مرویا فی کتبهم ولو باسناد ضعیف وهذا کذب طریف وبهتان سخیف لا یطوف به الا من دینه طفیف وعقله خفیف فلیتک ایها الشیخ المتجاسر والمتهور الحائر کنت اخذت من البحث والفحص ولو بقسط قاصر حتی کنت تطلع علی افادات والدک الماجد الکابر فلم تکن تجترئ علی هذا الکذب الظاهر ولکن التعصب الفاحش وحب الباطل الداهش طمس عینیک وضاعف دینک وغطی علی سریرتک وغشی ضعیف بصیرتک فلا تری الا ما یریک الکابلی المائق العثور ولا تخبط بشیء من افادات المحققین الصدور

وجه سی و هشتم از وجوه ابطال انکار مخاطب عمدة الاخیار آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در روضهٔ ندیه شرح تحفهٔ علویه گفته فائدة قد شبهه ای علیا علیه السلام بخمسة من الانبیاء کما قال المحب الطبری رحمه الله ما لفظه ذکر تشبیه علی رضی الله عنه بخمسة من الانبیاء عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابو الخیر الحاکمی وعن ابن عباس رضی الله

حدیث تشبیه از روضهٔ ندیه محمد بن اسماعیل صنعانی

عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمه والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الملا فی سیرته قلت وقد شبهه صلی الله علیه وسلم بهؤلاء الخمسة الرسل فی اکتسابه للخصال الشریفة من خصالهم الی آخر ما سیجیء فهذا محمد بن اسمعیل الصنعانی قد صنع الی اهل الحق صنعا جمیلا وصدع بالحق الظاهر صدعا جلیلا حیث روی الحدیث الشریف مثبتا به الفضل الباهر والشرف الفاخر لوصی افضل الاوائل والاواخر فاخم کل منکر خاسر والقم الحجر فم کل جاحد قاصر وعلامه محمد بن اسمعیل ماهر جلیل حاذق نبیل وحائز فضل جمیل وحاوی فخر اثیل ومجد اصیل ست احمد بن عبد القادر حفظی شافعی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته واولاد الامام المتوکل علماء جهابذة وابرار اعظمهم ولده الامام المؤید بالله محمد بن اسمعیل قرا کتب الحدیث وبرع فیها کان اماما فی الزهد والورع یعتقده العامة والخاصة ویاتونه بالنذور فیردها ویقول ان قبولها تقریر لهم علی اعتقادهم انه من الصالحین وهو یخاف انه من الهالکین وحکی بعض اولاده ان جار الامام کان له صبی یلعب مع اولاد الامام عندهم فی الدار وانه انقطع عنهم ایاما فجاء ابوه للسلام علی الامام یوم جمعة فسأله عن انقطاع ولده فذکر له انه جاء الیهم فی بعض الایام فدفعوه واغلقوا الباب عند دخولهم للطعام ففاضت عینا الامام وقال لا حول ولا قوة الا بالله احوجتنا الی ذکر ما لا نحب افشاءه وانما سبب

ذلك انه اصابنا الجوع ولم نجد ما سوغ لنا فاكلنا ميتة وهي لا تحل لو لا وقرأ وهو يصلي بالناس صلوة الصبح هل اتاك حديث الغاشية فبكى وغشي عليه واحواله كثيرة الى ان قال ومن اعيان آل الامام السيد المجتهد الشهير المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسمعيل الامير مسند الديار ومجدد الدين في الاقطار صنف اكثر من مائة مولف وهو لا ينسب الى مذهب بل مذهبه الحديث ونيز احمد بن عبد القادر در ذخيرة المآل گفته وسيدنا الامام محمد بن اسمعيل الامير رضي الله عنه اخذ عن علماء الحرمين واستجاز منهم وارتبط باسانيدهم وقرأ على الشيخ عبد الخالق بن الزين المزجاجي والشيخ عليه واستجاز منه واسند عنه مع تمكنه من علوم الآل وتأصله ونيز احمد بن عبد القادر العجيلي در ذخيرة المآل گفته وقد ذكر السيد الامام المجتهد محمد بن اسمعيل الامير رضوان الله عليه في جواب له هذا المعنى ما لفظه وينبغي ان يعلم انه قد غلب الجهل على العلم فقد يرى من يترضى على الخلفاء الراشدين والصحابة التابعين رضوان الله عنهم اجمعين مبغضا لآل محمد جهلا وعصبية وغمرا الا فالمؤمن مامور بمواطاة اهل الايمان في بالدعاء للسابقين منهم فانه صفة التابعين لهم كما نطق به القرآن العظيم فانظر الى ما قاله هذا الامام وهو من اكابر الآل كيف سماهم الخلفاء ووصفهم بالراشدين و هو موافق ان نصدقهم ليس بنصيب كما لا يخفى على من له ادراك و محمد بن علي بن

روایت محمد بن اسمٰعیل ۱۱۸۲ھ

محمد الشوکانی الیمنی الصنعانی کہ جلائل فضائل و عوالی مناقب و محاسن و مفاخر و زواہر
ماثر او از اتحاف النبلا و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاہر و باہر ست
در بدر طالع لمحاسن من بعد القرن السابع گفتہ السید محمد بن اسمعیل بن صلاح
بن محمد بن علی بن حفظ الدین بن شرف الدین بن صلاح بن الحسن بن
المہدی بن محمد بن ادریس بن علی بن محمد بن احمد بن یحیی بن حمزۃ بن
سلیمان بن حمزۃ بن الحسن بن عبد الرحمن بن یحیی بن عبد اللہ بن الحسن
بن القاسم بن ابراھیم بن اسمعیل بن ابراھیم بن الحسن بن الحسن بن علی بن
ابی طالب رضی اللہ عنہم الکحلانی ثم الصنعانی المعروف بالامیر الامام الکبیر
المجتہد المطلق صاحب التصانیف ولد لیلۃ الجمعۃ نصف جمادی الآخرۃ
سنہ ۱۰۹۹ بکحلان ثم انتقل مع والدہ الی مدینۃ صنعاء سنۃ ۱۱۰۷ و اخذ
عن علمائہا کالسید العلامۃ زید بن الحسن و السید العلامۃ صلاح
بن الحسین الاخفش و السید العلامۃ عبد اللہ بن علی الوزیر و القاضی
العلامۃ علی بن محمد العبسی و رحل الی مکۃ و قرأ الحدیث علی اکابر
علمائہا و علماء المدینۃ و برع فی جمیع العلوم و فاق الاقران و تفرد
بریاسۃ العلم فی صنعاء و تظہر بالاجتہاد و عمل بالادلۃ و نفر عن
التقلید و زیف ما لا دلیل علیہ من الآراء الفقہیۃ الی ان قال و لہ
مصنفات جلیلۃ حافلۃ منہا سبل السلام اختصرہ من البدر التمام للمغربی
و منہا منحۃ الغفار جعلہا حاشیۃ علی ضوء النہار للجلال و منہا العدۃ
جعلہا حاشیۃ علی شرح العمدۃ لابن دقیق العید و منہا شرح الجامع الصغیر

ترجمۂ محمد بن اسمعیل

محامد محمد بن اسمعیل از ابجد
طالع شوکانی

للسیوطی فی اربع مجلدات شرحه قبل ان یقف علی شرح المناوی ومنها شرح التنقیح فی
علوم الحدیث للسید الامام محمد بن ابراهیم الوزیر سماه التوضیح ومنها
منظومة الکافل لابن بهران فی الاصول وشرحها شرحا مفیدا وله مصنفات
غیر هذه وقد افرد کثیرا من المسائل بالتصنیف بما یکون جمیعه فی مجلدات
وله شعر فصیح منسجم جمعه ولده العلامة عبد الله بن محمد فی مجلد
وغالبه فی المباحث العلمیة والتوجع من ابناء عصره والردود علیهم
وبالجملة فهو من الائمة المجددین لمعالم الدین انتهی و مولوی صدیق حسن خان
معاصر در ابجد العلوم گفته السید الامام العلامة بدر الملة المنیر المؤید
بالله محمد بن الامام المتوکل علی الله اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی
الیمنی وهو الامام الکبیر المحدث الاصولی المتکلم الشهیر تولع بکتب الحدیث
وبرع فیها وکان اماما فی الزهد والورع یعتقده العامة والخاصة
ویاتونه بالنذر وغیرها فیقول ان قبولها تقریر لهم علی عقیدتهم
انه من الصالحین وهو یخاف انه من الهالکین حکی بعض اولاده انه
قرا وهو یصلی بالناس صلوة الصبح هل اتاک حدیث الغاشیه فبکی
وغشی علیه وکان والده ولی الله بلا نزاع من اکابر ائمة اهل الزهد
والورع استوی عنده الذهب والحجر وخلف اولادا هم اعیان العلماء والحکماء
اعظمهم ولده هذا قال الشیخ احمد بن عبد القادر الحفظی
الشافعی فی ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل الامام السید
المجتهد الشهیر المحدث الکبیر السراج المنیر محمد بن اسمعیل الامیر

ترجمۂ محمد بن اسمعیل از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن

مسند الدیار و مجدد الدین فی الاقطار صنف اکثر من مائة مؤلف وهو لا ینسب الی مذهب بل مذهبه الحدیث قال اخذ عن علماء الحرمین واستجاز منهم وارتبط باسانیدهم وقرأ علی الشیخ عبد الخالق بن الزین المزجاجی والشیخ علیة واستجاز منه واسند عنه مع تمکنه من علوم الآل وتاصله انتهی علی ما نقله السید حامد حسین المعاصر فی کتابه عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار ومن شیوخه الشیخ عبد القادر بن علی البدری والشیخ محمد طاهر بن ابراهیم الکوردی والشیخ سالم بن عبد الله البصری وغیرهم وتلمذ علیه ایضا خلق کثیر منهم الشیخ عبد الخالق المزجاجی الزبیدی وهو ایضا استاذه کما تقدم وایضا ولده السید العلامة عبد الله بن محمد الامیر وغیرهما له مصنفات جلیلة ممتعة تنبی عن سعة علمه وغزارة اطلاعه علی العلوم النقلیة والعقلیة وکان ذا علم کبیر ودیاسة عالیة وله فی النظم الید الطولی بلغ رتبة الاجتهاد المطلق ولم یقلد احدا من اهل المذاهب وصار اماما کاملا مکملا بنفسه وقد من الله تعالی علی باکثر مصنفاته وهی ازید من ان تذکر منها سبل السلام شرح بلوغ المرام وهو عندی بخط ولده السید عبد الله وفیه خطه الشریف ایضا ومنها منحة الغفار حاشیة ضوء النهار واسبال المطر علی قصب السکر وجمع التشتیت فی شرح ابیات التثبیت وتوضیح الافکار فی شرح تنقیح الانظار الی غیر ذلک من الرسائل والمسائل

حال محمد بن اسمعیل

التي لا تحصى وكلها فريدة في بابها خطب في تحريرها جمّ وزار واستفاد
من علماء الحرمين الشريفين وغيرهم من فضلاء الامصار وهو اكرم
من ان يصفه مثلي وقفت له على قصائد بديعة ونظم رائق
وكان له صولة في الصدع بالحق واتباع السنة وترك البدعة
لم ير مثله في هذا الامر وهو من مشائخي في سند الكتب الحديثية
على ما صرحت به في سلسلة العسجد من ذكر مشايخ السند
ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته السيد محمد بن
اسمعيل بن صلاح الامير الكحلاني ثم الصنعاني قال في البدر
الطالع الامام الكبير المجتهد المطلق ولد سنة ۱۰۹۹ بكحلان ثم انتقل
مع والده الى مدينة صنعاء واخذ عن علمائها ورحل الى مكة
وقرأ الحديث على اكابر علمائها وعلماء المدينة وبرع في جميع
العلوم وفاق الاقران وتفرد برياسة العلم في صنعاء وتظهر
بالاجتهاد وعمل بالادلة ونفر عن التقليد وزيف ما لا دليل
عليه من الاراء الفقهية وجرت له مع اهل عصره خطوب
ومحن وحفظه الله من كيدهم ومكرهم وكفاه شرهم الخ

وجه سی و نہم از وجوه ابطال انکار مخاطب عالی تبار آنکه شهاب الدين احمد
بن عبد القادر العجيلي الشافعي اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه
در کتاب ذخيرة المآل في شرح عقد جواهر اللآل گفته روى البيهقي يرفعه
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى نوح في تقواه

والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی زهادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فهذا ابن عبد القادر العالم الماهر والفاضل الفاخر الحائز لمحاسن المآثر اثبت الحق الظاهر واخزی کل منکر مکابر وسکّت وبکّت کل جاحد خاتر و مخفی نماند که احمد مذکور در صدر ذخیرة المآل گفته امّا بعد فیقول خویدم بنی فاطمة الزهرا المستجیر بهم فی الاولی والاخری الفقیر الی الله احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی نسبا الشافعی مذهبا عفا الله عنهم لمّا یسر الله سبحانه منظومتی المسمّاة عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل اطلع علیها جماعة من علماء الحرمین و زبید المقدسة و صنعاء الیمن والمخلاف السلیمانی فمنهم من استحسن مبانیها وجنی الی معانیها ومنهم من استغرب ذلک لاندراس تلک الطرق التی نسجت علیها عناکب الاهمال والجفا ومنهم من انکر مواضع مخصوصة وطلب الوجه عن العدول عن المعتقدات المنصوصة ومنهم من هاب ذلک الجناب فاخذته الرعدة فاستحسن ذلک مقلّدا او فرض علیها جماعة من المحققین جزاهم الله خیرا منظوم و منثور وسمّوها باسمه تنشرح لها الصدور ولمّا حصل الاشکال علی بعض الرجال انشرح صدری لزیادة خدمة ذلک الجناب بشرح یوضح مقاصد المقال واستمدّ من الله الاعانة والتوفیق واعوذ به من الزیغ والتعویق واحمد بن عبد القادر صاحب ذخیرة المآل از اکابر اهل کمال واجلّۂ اصحاب

استحسان علمای حرمین و زبید و صنعای یمن و مخلاف سلیمانی قصیده عقد جواهر اللآل را و اثبات تصنیف ذخیرة المآل شرح آن

فضل و اجلال است مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفته الشیخ احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی اخذ العلوم عن آبائه الکرام و عن غیرهم من الاعلام وهم کثیرون منهم الشیخ عبد الخالق المزجاجی و عمه محمد بن بکری و السید ابراهیم بن محمد الامیر و الشیخ ابراهیم الزمزمی مفتی الشافعیة فی ام القری و روایته عن الشیخ عبد الوهاب بن احمد الطنطاوی المصری مؤلف بذل العسجد فی شیء من اسرار اسم محمد و للشیخ احمد مؤلفات و رسائل و منظومات و مسائل یطول ذکرها منها النفحة القدسیة فی وظائف العبودیة و عقد جواهر اللآل فی مدح الآل و علیه شرح و تقاریظ من جمع جم منهم السید الجلیل علی بن محمد بن احمد بن اسحاق کتبه بمکة المشرفة سنة ۱۲۰۳ و للسید عبد الرحمن بن سلیمان الاهدل منه اجازة فی الحدیث المسلسل بالاولیة و له مناقب و فضائل شهیرة و کان لا یسمع بذی فضیلة فی جهة من الجهات الا و تعرف به و استطلع حقیقة فضیلته و مکث علی هذه الحالة دهرا طویلا ثم آثر الخلوة و العزلة الی ان انتقل الی جوار رحمة الله تعالی و احمد بن محمد بن علی شروانی که فضائل عالیه و مناقب سامیه او از تقریظات رشید الدین خان و حسن علی محدث و مولوی اوحد الدین بلگرامی بر کتاب مناقب حیدریه تصنیف او که همراهش این تقریظات در لکهنو مطبوع شده ظاهر است در کتاب مذکور گفته و ما احسن قول محب الآل العارف المفضال شهاب الدین احمد بن عبد القادر

للحافظ الشافعی رحمه الکبیر المتعال فی منظومته المسمّاة بعقد جواهر اللآل ؎

وایة التطهیر فیهم نزلت ÷ واذهبت رجسهم وطهّرت ÷ لمّا
تلاها قام یدعو اهله ÷ فی بیت سکناه وخصّ آله ÷ ادخلهم
تحت الکسا وجلّلا ÷ جمیعهم ثم دعا وابتهلا ÷ وقال اللّهم هؤلاء
هم اهلبیتی وهم عصابتی ÷ انّی لمن حاربهم حرب ومن ÷ سالمهم
سلم علی مرّ الزّمن ÷ وانّنی منهم وهم منّی فصلّ ÷ علیهم ازکی
صلوة واجلّ ÷ وارحم وبارك وارض عنهم واغفر ÷ والرّجس اذهب
عنهم وطهّر ÷ فهذه الایة اصل القاعدة ÷ ومنبع الفضل لکلّ
عائدة ÷ وانّما حرف یفید الحصرا ÷ ویقصر المراد فیهم قصرا ÷ فلا
یرید الله فیهم غیر ان ÷ یذهب عنهم کلّ رجس و درن ÷ مؤکّدا
تطهیرهم بالمصدر ÷ منکرا اشارة للعبقری ÷ وصنّها و کل عدوّهم
والجافی ÷ فلا نوالیهم ولا نصافی ÷ قد قطعوا ما امروا بوصله ÷ وما
رعوا ذمة خیر رسله ÷ عقّوه فی اولاده وهجروا ÷ وانقضوا عهودهم
وغدروا ÷ ما عذرهم یوم اللّقا والحجّة ÷ وکیف نحو غارق فی اللجّة
ماذا یقولون اذا ما سئلوا ÷ وشهد الله علی ما فعلوا ÷ وهم بذلك الیوم
فی هوان ÷ تطاهم الاقدام کالجعلان ÷ ویحکم الله بحکم الحق ÷ بینهم
وبین اهل الحق ÷ والمصطفی والمرتضی وفاطمة ÷ قد حضروا فی مجلس
المخاصمة ÷ یا حسرة علیهم لا تنقضی ÷ وخجلة لمن جفا ومن رضی ÷ وما جری
فقد مضی وانّما ÷ یا ویل من والی لمن قد ظلما ÷ وکل من یسکت او یلتبس ؎

ومن بعد رفاسد يلتمس * فذاك مغبون بكل حال * قد
ضيّع الرّبح ورأس المال * واستبدل الادنى بكل خير * وباع
دينه بدنيا الغير * وفي غدٍ كل فريق يجمع * تحت لواء من له
يتّبع * وكلّ ناس بامامٍ يدعى * فاختر لمن شئت والقِ السمعا
ثم قال محرّر هذا الكتاب اذاقه الله حلاوة عفوه يوم
الحساب وللشّهاب العارف الحفظي شرح على منظومة دال
على حسن عقيدته ووفور محبّته لاهل البيت الرّفيع
وسلامته من التّعصب الشّنيع سمّاه ذخيرة المآل
في شرح عقد جواهر اللآل ولمّا كنت مقيماً في الوطن
كان الشّهاب موجودا في برج شرفه بين الحجاز واليمن
ولا ادري اليوم اباقٍ لمعان ذلك النّور ام غاب عن
الابصار بعد الظّهور لبعدي عن تلك الاقطار
وانقطاع ما لم ازل مترقبا لوصوله من اخبار
الاخيار السّاكنين في انفس الدّيار لئن عاد
جمع الشّمل في ذلك الحمى * غفرت للدهر كلّ ذنب
تقدّما * وكان والده رحمه الله تعالى عارفا لبيبا
فاضلا اديبا رطب اللّسان باطراء اهل البيت مجاريا
في حلبة حبّة الكميت وكان يرتّي الادمد بهذين
البيتين ؎ اذا ما مقلتي رمدت فكحلي * تراب مسّ نعل ابي تراب *

ھو البکاء فی المحراب لیلا ٭ ھو الضحاک فی یوم الضراب ٭ ثم ینفث علی العیون فیشفی وکان اذا اکتحل یقول اللھم نور بصری وبصیرتی بنور فاطمۃ الزھراء وابیھا وبعلھا وبنیھا وکان رحمہ اللہ یلازم بین سنۃ الفجر والفرضہ الھی بحرمۃ الحسین واخیہ وجدہ وابیہ وامہ وبنیہ نجنی من الغم الذی انا فیہ ونور قلبی بنور معرفتک ثلث مرات ومناقبہ کثیرۃ **وجہ چہلم** از وجوہ ابطال انکار مخاطب خاتمۃ الکبار آنکہ مولوی ولی اللہ لکھنوی السہالوی این حدیث شریف بحتم وجزم ثابت می نماید چنانچہ در مرآۃ المومنین فی مناقب اہل بیت سید المرسلین میفرماید و در احراق قلوب جاحدین ومنکرین و رغم اناف مبطلین مدغلین قصبات سبق مے رباید وقال صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمہ والی نوح فی تقواہ والی ابراھیم فی حلمہ والی موسی فی ھیبتہ والی عیسی فی زھادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب فھذا ولی بن حبیب اللبیب العالم المعاصر الحسیب ٭ وفق لاظھار الحق علی رغم المخاطب النسیب وانتدب وانتصر لتسدید التمسک المصیب فلم یکترث ولم یحتفل بانکار وجحود المعیب ولم یخنع لہ وذنا عندنا للتحقیق والتنقیب ٭ ومولوی ولی اللہ از اکابر علمای جلیل الفخار واعاظم فضلای عالی تبار ومرجع صغار وکبار این اکناف واقطار معروف بنہایت

مدائح ولی اللہ ...

مدائح ولی اللہ از ضمیمہ اغصان اربعہ از انعام احمد پسر او

اعتماد و اعتبار ست مولوی محمد انعام احمد پسر ولی اللہ مذکور
در ضمیمہ اغصان اربعہ در ذکر والد خود گفتہ ذات
بابرکات جناب شان جامع علوم معقول و منقول و حاوی
فروع و اصول صاحب تصانیف کثیرہ بود چنانچہ
شرح مسلم الثبوت مسمے بنفائس الملکوت و تفسیر
معدن الجواھر بکمال شرح و بسط و حاشیہ ہدایۃ
الفقہ بر عبادات و معاملات و حاشیہ بر حاشیہ
کمالیہ شرح عقائد جلالے و حاشیہ زواہد ثلثہ
و حاشیہ صدرا و شرح غایۃ العلوم و معارج
العلوم و تذکرۃ المیزان و تکملہ شرح سلّم مولوی
عبد الحق قدس سرہ و تکملہ شرح سلّم ملا حسن مغفور
و رسالہ تشکیک و کشف الاسرار فی خصائص سیّد
الابرار و مرآۃ المومنین و تنبیہ الغافلین فی مناقب
آل سید المرسلین و آداب السلاطین و عمدۃ الوسائل
و رسالہ ہذا موسوم باغصان اربعہ و تصانیف خود ش
یادگار در عالم دارد المختصر جملہ عمر عزیز خویش بہ تصانیف
و درس طلبہ علم بسر بردہ از علم او عالمی فیضیاب گردید
شاگردانش نامے و گرامے و از علمائے متبحر شمردہ
میشوند و در نظر ارباب و حاکمان او دہ معزز و ممتاز

تاریخ وفات ولی اللہ لکھنوی

ماندہ بر مناصب جلیلہ فائز گشتہ محسود گشت بعمر ہشتاد و ہشت سال
در ماہ صفر بتاریخ دہم کلمہ گویان بجوار رحمت ایزد منان طرح اقامت فگندہ سن
وفاتش از تاریخیکہ حکیم ظہیر الدین جواد فتحپوری گفتہ مؤید میگردد سہ رکن
دین مولوی ولی اللہ * آن بفضل وکمال علم اکمل * دعوتی را بجان
اجابت کرد * کہ شنیدست از زبان اجل * بتفرد کہ در صفاتش بود
از عطائی خدای عز و جل * میتوان گفت سال تاریخش * بی تکلف بری ز نقص و
خلل * کرد وفاتش شد ندبی سر و پا * ورع شرع وفضل وعلم وعمل * انتہی ما فی الغمیۃ ولا
یخفی ما فی ہذا النظم من المبالغۃ الذمیمۃ * وخود مولوی ولی اللہ در اغصان
اربعہ در ذکر اولاد مولوی حبیب اللہ والد خود گفتہ اکبر آنہا و رسی راقم
حروف است مختصرات در خدمت والد ماجد تحصیل نمودہ و از شرح جامی تا مسلّم
الثبوت بخدمت عم خود ملا محمد مبین قدس سرہ تحصیل ساختہ و بعد فراغ
تحصیل زمانی در تکمیل کوشیدہ اکثر اوقات در مطالعہ کتب قدما صرف نمودہ
ودر تحقیق اقوال متاخرین دقیقہ نگذاشتہ عمری بتدریس طلبہ علم گذرانیدہ
وزمانی در تالیف کتب بسر بردہ ومکروہات بسیار دیدہ اما حفظ و حمایت
الٰہی را غالب بر ہمہ چیز یافتہ از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفتہ
خاطر شدم پس از انکہ فرزند بوجود آمد بموت آنہا رنجیدم اکنون کہ عمرم
از شصت سال در گذشت دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت
فرمودہ او سبحانہ تعالی آنہا را در مہد حمایت خود داشتہ پرورش نماید و بعمر طبعی
رساند و علم وفضل نصیب گرداند انہ علی کل شیء قدیر

ذکر مولوی ولی اللہ در اغصان اربعہ تصنیف خود ش

قوله حدیث ششم حدیثی ست که آن را امامیه روایت میکنند انتهی **اقول** امامیه این
حدیث شریف را بطرق متعدده والفاظ متنوعه در مقام الزام اهل سنت از کتب
ایشان روایت میکنند چنانچه وزیر نحریر ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب
کشف الغمه در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده فصل فی مناقبه
وما اعدّه الله تعالی لمحبیه وذکر غزارة علمه وکونه اقضی الاصحاب من مناقب
الخوارزمی عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حُسّابٌ والانس کتّاب
ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب وبالاسناد عن علی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی جعل لاخی علی بن ابیطالب فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة
من فضائله مقرّا بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر ومن کتب فضیلة
من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی
وجه علی بن ابیطالب عبادة وذکره عبادة لا یقبل الله ایمان عبد الا
بولایته والبراءة من اعدائه وبالاسناد قال الخطیب الخوارزمی انبأنا الحافظ
ابو العلاء الهمدانی مرفوعا الی عبد الله بن عباس وقد قال له رجل سبحان الله
ما اکثر مناقب علی وفضائله انی لاحسبها ثلثة آلاف منقبة قال ابن عباس
او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب **وبالاسناد** عن الحسین بن علی بن ابیطالب
عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم یقول لو حدّثت بکلّ ما انزل فی علی ما وطی

على موضع في الارض الا اخذ ترابا الى الماء **ومن كتاب المناقب** قال حدثني الامام العلامة فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري مرفوعا الى الحسن ان عمر بن خطاب لقي بامرأة مجنونة حبلى قد زنت فاراد ان يرجمها فقال له علي يا امير المؤمنين اما سمعت ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وما قال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رفع القلم عن ثلث عن المجنون حتى يبرأ وعن الغلام حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ قال فخلى عنها **ومنه** عن علي قال لما كان في ولاية عمر رضي الله عنه اتي بامرأة حامل فسألها عمر بن الخطاب فاعترفت بالفجور فامر بها عمر ان ترجم فلقيها علي بن ابي طالب فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امير المؤمنين ان ترجم فردها علي فقال امرت بها ان ترجم فقال نعم اعترفت عندي بالفجور فقال هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما في بطنها ثم قال له علي فلعلك انتهرتها واخفتها فقال قد كان ذلك قال او ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا حد على معترف بعد بلاء انه من قيدت او حبست او تهددت فلا اقرار له فخلى عمر سبيلها ثم قال عجزت النساء ان تلدن مثل علي بن ابي طالب لولا علي لهلك عمر الحان قال العلامة الاربلي رحمه الله تعالى **ومنه** اي من كتاب المناقب للخوارزمي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليات الباب **ومنه** عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى يحيى بن زكريا في زهده والى موسى بن عمران

٣

فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا الاسناد وقد روی البیهقی فی کتاب المصنف فی فضائل الصحابة یرفعه بسنده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فقد ثبت لعلی علیه السلام ما ثبت لهم علیهم السلام من هذه الصفات المحمودة واجتمع فیه ما تفرق فی غیره انتهی نقلا عن نسخة نقلت عن نسخة المصنف وجلالت مرتبه وعظمت شان علامه اربلی بمثابه ایست که اجله سنیه هم بمدح آنجناب عذب البیان ورطب اللسان میباشند چنانچه محمد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات که مصطفی بن عبدالله قسطنطینی در کشف الظنون ذکرش باین نهج فرموده فوات الوفیات لمحمد بن شاکر بن احمد الکتبی المتوفی سنة اربع وستین وسبع مائة میگوید علی بن عیسی بن ابی الفتح الصاحب بهاء الدین بن الامیر فخر الدین الاربلی المنشی الکاتب البارع له شعر وترسل وکان رئیسا کتب لمتولی اربل من قبله صلایا ثم خدم ببغداد فی دیوان الانشاء ایام علاء الدین صاحب الدیوان ثم انه فتر سوقه فی دولة الیهود ثم تراجع بعدهم وسلم ولم ینکب الی ان مات سنة اثنتین وتسعین وست مائة وکان صاحب تجمل وحشمة ومکارم اخلاق وفیه تشیع وکان ابوه والیا باربل ولبهاء الدین مصنفات ادبیة مثل المقامات الاربع ورسالة الطیف المشهورة وغیر ذلک وخلف لما مات ترکة عظیمة نحو الفی الف درهم تسلمها ابنه ابو الفتح ومحققها وسات دسعلو کاو محمد بن شاکر بن احمد کتبی از اجله متدینین ومشاهیر مستندین

اہل سنت ست کتاب او فوات الوفیات مشہور و معروف ست مولوی صدیق حسن خان معاصر در
اتحاف النبلا این کتاب استناد کرده حیث قال فی ترجمة محمد بن الشیخ مجد الدین علی بن وہب
بن مطیع القشیری القوصی المنفلوطی المصری المالکی الشافعی در فوات الوفیات گفته تفقہ بر پدر
کرده و نامش در حیات مشایخ او شهرت پذیرفته اول مالکی المذهب بود و بعده شافعی گردید
سماعت از ابن المقیر و ابن رواح و ابن الجمیزی و السبط و ابن عبد الدائم و زین خالد و غیرهم
دارد و از تصانیف اوست امام و علوم الحدیث و شرح مقدمة المطرز در اصول فقہ
و جمع الاربعین فی الروایة عن رب العالمین و بود کثیر التسری و التمتع و او را چند اولاد ذکور و
اناث بود و باسمای صحابه عشره مبشره بالجنة در باب میاه و نجاسات مفهو و سواس بود و درین باب
حکایات و وقائع کثیره از وی نقل کرده اند انتهی و زین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی از احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابن بطه روایت آن نموده کما عرفته سابقا
و ابو الحسن یحیی بن الحسن بن الحسین بن علی بن البطریق الحلی از ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب
الجلالی المعروف بابن المغازلی نقل آن فرموده چنانچه در کتاب العمده میفرماید و بالاسناد
قال ای ابن المغازلی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا الحسین
ابن محمد بن الحسین العدل العلوی الواسطی قال حدثنا محمد بن محمود قال حدثنا
ابراهیم بن مهدی الابلی قال حدثنا ابراهیم بن سلیمان بن رشید قال حدثنا
زید بن عطیة قال حدثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی علم آدم و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابی طالب
و حسن بن محمد بن علی السہمی الحلی طاب ثراه آن را از وسیلة المتعبدین عمر بن محمد بن خضر المعروف
بالملا الاردبیلی نقل نموده و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار عبارت ابن شهر آشوب را

کرده‌اند این حدیث را از احمد بن حنبل و ابن بطه نقل فرموده پس نسبت روایت این حدیث
با مامیه بغرض اظهار این معنی که سنیه روایت آن نکرده‌اند اول تلبیس و تمویهی سخیف ست
که از مخاطب منیف صادر شده و نیز قطع نظر از ان کاش جمیع طرق این حدیث یا اکثر آن طرق
نقل میکرد ولا اقل ذکر تعدد طرق اینحدیث شریف می نمود نه آنکه اکتفا بر صرف یک طریق
میکرد **قوله** و فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست
اقول زعم فساد مبادی این تمسک و مقدمات ناشی از فساد مبادی عقل و وساوس
در واضحات و بدیهیات و تمسک بهواجس مخیلات و تشبث بمقدمات معتلات ست
و هر دانشمند حق پسند صاحب رای ارجمند و فطرت بلند را بیان سابق کافی و بسند و مانع
از رکون و جنوح بسوی تشکیکات سراسر هزل و خرافات بی اصل و بی بند و مخاطب حمید الشیم که
از سر تا قدم مبتلای اشمئزاز از فضائل وصی نبی خیر الامم علیه و آله افضل السلام من رب النعم ست
در هر مقام بسبب بعد از خوض در معترکات ظلم و عدم تمییز حق صحیح از غلط و منهج اسقم قدم در مضمار انکار
و ابطال روایات اکابر ائمه و اساطین عالی همم می گذارد و درینجا هم جریاً علی دیدنه القدیم حکم نموده
بفساد این تمسک واضح السداد و مقدمات محکمه کالسبع الشداد و ظاهر فرموده کمال بعد خود
از عناد و غایت انهماک در لداد و بلوغ امد اقصی در اضغان و احقاد و مخالفت تحقیق و انتقاد
و عدم توخی و ارتیاد انتهاج منهج رشاد و هیمان در مهامه مُردیه تقلید کابلی ضحکه کل ناد و عدم
اعتناء و التفات بافادات محققین و محدثین امجاد و ترک استسعاد باطلاع بر افادات جهابذه نقاد
والله ولی التوفیق والارشاد ومنه الهدایة الی نهج السداد وهو الصائن من ان یبتلی
الانسان من الراس الی القدم بالحقد والوغر علی فضائل وصی شفیع الامم ویزیغ
عن واضح المنهج ومبلج اللقم ویعمه فی اخفاء الذم وینکب عن الطریق الامم

۵

ونیز کمال عجب ست که با آنکه این حدیث شریف را عطار و سنائی اولین بتفصیل و ثانی باجمال نظم نموده و بنظم
ثابت کرده اند و این هر دو باعتراف خودش از جمله کسانی اند که بنای کار ایشان و شریعت
و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست کما صرح به فی المکاید و قد مضت
عبارته فی ترجمة السنائی انکار بودن این حدیث شریف از احادیث اهلسنت می نماید و کسانی را
که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست
خارج از سنیان می سازد و بقول خود خود را از سر تا قدم مشحون بصدق و دیانت و ورع و امانت
می سازد و ما هکذا تورد یا سعد الابل **قوله** اول این حدیث از احادیث اهلسنت نیست
اقول راست میگوئی و طریق حق بقدم صدق می پوئی و صواب دور از ملام و معاتب
میجوئی و دست کرامت پرست از سیل بباطل و دروغ می شوئی و مثل سبزه بار بارها در قالبهای
جدید می روئی یا للعجب نگر عبد الرزاق و احمد بن حنبل و ابی حاتم و ابن شاهین و ابن بطه
و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و ابن مغازلی و شیرویه دیلمی و سنائی و عطار که حسب
اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت ایشان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست
و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و رضی الدین طالقانی و صالحانی و ابن طلحه و محمد بن یوسف
گنجی و محب طبری و سید علی همدانی و امیر ملا و شهاب الدین دولتابادی و ابن الصباغ مالکی
و میر حسین میبذی و عبد الرحمن صفوری و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و احمد بن فضل باکثیر
مکی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و محمد بن اسمعیل و امثال ایشان از اکابر اساطین و ارکان فخام
جهابذه اعیان از سنیه نبودند و هرگاه آنحضرات نزد مخاطب رفیع الدرجات از اهلسنت خارج
و بزمره مبتدعین و اهل ضلال و تکبین اشراک هلاک و اختلال والج باشند پس چه عجب که والد ماجد
او هم که حسب تصریحش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده از اهلسنت بیرون و بزرا

مبتدعین وهالکین مقرون باشد و هرگاه آنحضرات که اسامی متبرکه شان مرقوم مع والد ماجد
مخاطب جمیل القروم خارج از اهلسنت صواب و محشو بزمره مبتدعین اقشاب و معدود در مخالفین
کتاب و محسوب در جرگه هالکین او شاب باشند پس کرا تاب و طاقت ست که از اخراج
دیگر حضرات که معاصر مخاطب ماهر جلیل المآثر جمیل المفاخر بودند مثل عبد القادر
بن احمد العجیلی و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی حرف شکایت و سخن نکایت برزبان
تواند آورد و نیز هرگاه این حضرات خارج اهلسنت باشند پس مادحین این حضرات لاشتراک
العلة والسبب و مماثلین شان در رفعت درجات لعدم الفرق و لزوم التحکم
نیز از سنیه خارج خواهند شد پس تسنن منحصر خواهد شد در ذات عالی صفات مخاطب بدیع السمات
ولکن چون او هم مادح جمعی از حضرات ست او هم حسب افاده خود از سنیه خارج خواهد شد
پس بنا برین در عالم کسی سنی نبوده پس تا بقدم این مذهب و زعم حدوث مذهب اهل حق که مخاطب
اتعاب نفس نفیس بترتیب و تزویر و تلمیع و تلبیس و تهذیب و تقریر و تخدیع و تدلیس در اثبات
این مطلب خسیس فرموده چه رسد و لا یحیق المکر السیء الا باهله **قوله** و ابن مطهر حلی
در کتب خود وارد نموده و روایت آنرا گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حالانکه در تصانیف
هر دو از ان اثری موجود نیست **اقول** قبل از علامه حلی صاحب کشف الغمه و ابن شهر آشوب
و ابن بطریق هم نقل حدیث تشبیه از سنیه کرده اند کما دریت انفا تخصیص ایراد آن بعلامه حلی
وجهی ندارد جز تقلید غیر سدید کابلی وحید و علامه حلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده چنانچه
در کتاب منهاج الکرامه در ذکر اعلمیت جناب امیر علیه السلام میفرماید عن البیهقی فی کتابه
باسناده عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی

فی عباده فلینظر الی علی بن ابی طالب فانه ثبت لما تفرق فیهم و در نهج الحق هم نقل آن
از بیهقی فرموده و روایت بیهقی اینحدیث شریف را و وجود آن در کتاب بیهقی قطعی و حتمی ست
و بتصریح اکابر سنیه ثابت و متحقق ست آنقا دانستی که اخطب خوارزم و ابن طلحه و ابن الصباغ
و میبذی و میرزا محمد بدخشانی و عبد القادر عجیلی اینحدیث شریف را از بیهقی نقل کرده اند و میرزا احمد
بن محمد خان ممدوح و مقبول خود مخاطب عالیشان و بتصریح صریح فاضل رشید تلمیذ وحید
مخاطب عین الاعیان از عظمای اهلسنت ست پس اگر معاذ الله بر حرف دیگر حضرات گوش
نهند از قبول حکم معتمد میرزا محمد بن معتمد چاره نیست ولو قاموا او قعدوا و تغیروا و تبدلوا
فالحمد لله علی ما ازاح الباطل عن نصابه و اصله و اجتاح تسویل الخاطب و منکر
ختله و خرم اس الشبهة المغدفة و جز شوك الحجة الموبقة و اوضح الحق
المشرق المنار البالغ الانوار العزیز المثار فسطع بمنه النور المضیء و البرهان الجلی
و اسفر المنهاج البادی و ائتلق الحق الهادی و اینعت شجرة اغصانها معتدلة
و ثمارها متهدلة و لزمت الحجة الکافیة و البینة الشافیة و الآیة المتلافیة و محقت
التلمیعات المعلولة و کسدت التمویهات المدخولة و انفصم حبائلها و عراها
و انخرم قننها و ذراها و لعمری لا یجحد و لا یلط الحق بعد نهایة ظهوره
و اشراق نوره و ایتلاق بدوره و تبلج اسفاره و تفتق ازهاره و انفتاح
ابوابه و انقشاع سحابه و وضوح صوابه و تبین لبابه و فصل خطابه
و انارة معالمه و اشادة مراسمه و ایتلاق مناظمه و صفاء نمیره
و عذوبة مشرعه و نفاسة منزعه و عذوبة مقطعه و لحب لقمه و نهج جداده
و شعب صدعه و ایراق اشجاره و ایناع اثماره و غضاضة اغصانه و طراءة

افنانه وحصافة بنيانه ورفع انتجاد رانه ومتانة تحيطانه وابرام سوره واحكام
دوره وارتفاع قصوره وشموخ اعلامه واتساق نظامه وعظمة شانه
وجلالة انصاره واعوانه الا من انتكث عليه حبل الفطنة والذكاء وكبت به
نضيهة المورطة وهوت به فى درك الشقاء فهو هيم فى وادى الخسار
والا تكار ويه ورهون الجحود والتبار ويسوق على نفسه عار الشنار والصغار
فهو المختال الفخور المهاين العجول المتعلق بالوضين المرسل فى غاية سداد المنهمك
فى اللدد واللداد المنخفض مأمر الانصاف المستبد بالاعتساف الجادح للشرب
الوبى السالك للطريق الابى ونهايت عجب ست كه فاضل مخاطب باوصف
دعاوى تبحر واطلاع بر كتب فريقين بعوز برين كتب مشهوره كه از ان نقل اينحديث
كردم عثورى ندارد وبتقليد كابلى رجما بالغيب بجاى يقين وجزم ظاهر ميكند كه در تصانيف
بيهقى اثرى ازين حديث موجود نيست كاش ميگفت كه من در تصانيف بيهقى اينحديث را
نديده ام ومعنا لش چنان قرار مى داد كه چون من تصانيف بيهقى را نديده ام پس اين حديث را هم در آن
نديده ام ليكن اخبار واقعى از نبودن اين حديث شريف در تصانيف بيهقى كذبيست حيرت خيز ونحوسيت
عجب انگيز كه از سان جهلا در وغزن هم بعيدست كه در امور دينيه چنين كذب واضح بسيارى از جهلا هم احتراز
ميكنند فضلا عن الافاضل ليكن اگر اولياى شاه صاحب اين اعتذار بر پا كنند كه جناب
شان نفى اثر اينحديث از تصانيف بيهقى كرده است نه عين آن پس اگر عين روايت موجود
باشد در نفى اثر عيبى نيست اين عذر عجيب وغريب شايد نزد معتقدين شان قابل قبول باشد
وبهمين سبب كه بلا شبهه وريب بيهقى طاهر الجيب راوى اينحديث شريفست ابن تيميه با انهمه
تعصب وتكبر وتغطرس وتجبر ومراء واجتراء واعتساف وانحراف ومكابره ومجازفه وعدوان

مجادله ومعانده وشنان وغلیان وثوران احقاد واضغان بجواب علامه حلی طاب ثراه انکار روایت بیهقی آنرا نتوانست کرد بلکه بحیله دیگر متمسک و در شرک کذب و دروغ تازه مرتکب گردید یعنی انکار روایت بیهقی اینحدیث را نهایت شنیع وفظیع دانسته چار و ناچار درصدد قدح وجرح بیهقی برآمده چنانچه در منهاج الاعوجاج ومجاج اللجاج که انرا به منهاج السنة النبویة موسوم ساخته بکمال وقاحت وسلاطت ونهایت جسارت وبطالت میسراید والجواب ان یقال اولاً این اسناد هذا الحدیث والبیهقی یروی فی الفضائل احادیث ضعیفة بل موضوعة کما جرت عادة امثاله من اهل الحدیث ثم یقال ثانیا هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا ریب عند اهل العلم بالحدیث ولهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث وان کانوا حریصا علی جمع فضائل علیؓ کالنسائی فقصدا ان یجمع فضائل علیؓ فی کتاب سماه الخصائص والترمذی قد ذکر احادیث متعددة فی فضائل وفیها ما هو ضعیف بل هو موضوع ومع هذا لم یذکروا هذا ونحوه وحقیر بعد نسبت وقاحت بابن تیمیه سخت متحیر شدم که با آنکه او انکار وجود حدیث در کتاب بیهقی نمود و صرف کم همت بر ابطال آن بسته وهم بهطلیت حدیث بانکار دلالت آن بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام وگرفتن آن از قبیل تشبیهات شعرا قائل نشده فقیر او را منسوب بوقاحت منسوب ساختم جناب شاهصاحب را که هم بابطال حدیث می پردازند وهم بجواب این حدیث اغراقات وتشبیهات شعرا ذکر می کنند وهم انکار وجود آن در کتاب بیهقی بلکه سائر کتب سنیه ولو باسناد ضعیف مینمایند بچه چیز منسوب خواهم ساخت بالجمله بطلان کلام ابن تیمیه حاجت تبیین ندارد که به بیهقی نسبت روایت موضوعات مینماید واینحدیث مروی او را بدون

۱۰

دلیلی موضوع میگوید حالانکه اعلام تام کرده که حدیثی را که ضعفش بدانند روایت نکند و دیگر
علما این التزام او را قبول کرده اند و حکم بوضع احادیث مرویه او را باطل کرده اند
و از غرائب آنست که از کلام او ولهذا الا یذکره اهل العلم بالحدیث چنان
واضح میشود که بیهقی را از اهل العلم بالحدیث خارج کرده و ازین زیاده ترجیحی نمیباشد بیهقی چنین
کسی نیست که قدح قادحی و رد قابلیت گوش نهادن داشته باشد و جلالت قدرش در علم
حدیث محتاج اظهار گردد سابقا شنیدی که صاحب مشکوة در حق او و امثال او ارشاد
نموده است انی اذا اسندت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه
وسلم و یاقوت حموی در معجم البلدان گفته وقد اخرجت هذه الکورة من لا
یحصی من الفضلاء والعلماء والفقهاء والادباء ومع ذلک فالغالب علی اهلها
مذهب الرافضة الغلاة ومن اشهر ائمتهم الامام ابوبکر احمد بن الحسین بن
علی بن عبد الله بن موسی البیهقی من اهل خسروجرد صاحب التصانیف المشهورة
وهو الامام الحافظ الفقیه الاصولی الدین الورع اوحد الدهر فی الحفظ والاتقان
مع الدین المتین من اجل اصحاب ابی عبد الله الحاکم والمکثرین عنه ثم فاقه
فی فنون من العلم تفرد بها رحل الی العراق وطوف الافاق والف من الکتب ما یبلغ
قریبا من الف جزء مما لم یسبق الی مثله استدعی الی نیسابور لسماع کتاب المعرفة
فعاد الیها فی سنة احدی واربعین واربعمائة ثم عاد الی ناحیته فاقام بها الی ان مات
فی جمادی الاولی من سنة اربع وخمسین واربعمائة ومن تصانیفه کتاب المبسوط
کتاب السنن کتاب معرفة علوم الحدیث کتاب دلائل النبوة کتاب مناقب
الشافعی کتاب البعث والنشور کتاب الاداب کتاب فضائل الصحابة

کتاب الاعتقاد کتاب فضائل الاوقات وسمعانی در انساب گفته ابوبکر احمد بن

الحسین بن علی بن موسی بن عبید الله البیهقی الحافظ کان اماما فقیها حافظا

جمع بین معرفة الحدیث والفقه وکان یتتبع نصوص الشافعی وجمع کتابا سماه

کتاب المبسوط وکان استاذه فی الحدیث الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله

الحافظ وتفقه علی ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی وسمع الحدیث الکثیر و

صنف فیه التصانیف التی لم یسبق الیها وهی مشهورة موجودة فی ایدی الناس

سمعت منها کتاب السنن الکبیر وکتاب السنن الصغیر وکتاب معرفة الآثار

والسنن ودلائل النبوة وکتاب شعب الایمان وکتاب الاسماء والصفات

وکتاب البعث والنشور وکتاب الزهد الکبیر وکتاب الدعوات الکبیرة

والدعوات الصغیرة وکتاب القدر وکتاب الاعتقاد وکتاب فضائل

الاوقات وغیرها من الکتب وادرکت عشرة من اصحابه الذین حدثونی

عنه وکانت ولادته فی سنة اربع وثمانین وثلثمائة فی شعبان ووفاته فی سنة

ثمان وخمسین واربعمائة وقاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در

وفیات الاعیان گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن

موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور واحد زمانه

وفرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله بن البیع فی الحدیث

ثم الزائد علیه فی انواع العلوم اخذ الفقه عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری

المروزی غلب علیه الحدیث واشتهر به ورحل فی طلبه الی العراق والجبال

والحجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وکان بقیة البلاد التی انتهی الیها وشرع

في التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء وهو اول من جمع
نصوص الامام الشافعي رضي الله تعالى عنه في عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته
السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الايمان
ومناقب الشافعي المطلبي ومناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعا
من الدنيا بالقليل وقال امام الحرمين في حقه ما من شافعي المذهب الا وللشافعي
عليه منة الا احمد البيهقي فان له على الشافعي منة وكان من اكثر الناس نصرا
لمذهب الشافعي وطلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل اليها وكان
على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم ظاهر الشحامي
ومحمد الفراوي وعبد المنعم القشيري وغيرهم وكان مولده في شعبان
سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتوفي في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان
وخمسين واربعمائة بنيسابور ونقل الى بيهق رحمه الله تعالى نسبته الى بيهق
بفتح الباء الموحدة وسكون الياء المثناة من تحتها وبعد الهاء المفتوحة قاف
وهي قرى مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها وخسروجرد من قراها
وهي بضم الخاء المعجمة وابو عبد الله محمد بن عثمان الذهبي في سير النبلاء قال البيهقي هو الحافظ
العلامة الثبت الفقيه شيخ الاسلام ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن موسى
الخسروجردي الخراساني وبيهق عدة قرى من اعمال نيسابور على يومين منها
ولد في سنة اربع وثمانين وثلثمائة في شعبان الى ان قال وبورك له في علمه
وصنف التصانيف النافعة ولم يكن عنده سنن النسائي ولا سنن ابن ماجة
ولا جامع ابي عيسى عنده عن الحاكم وقر بعير او نحو ذلك وعنده سنن

ابی داؤد غالبا وتفقه علی ناصر العمری وغیرہ وانقطع بقریته مقبلا علی الجمع
والتالیف فعمل السنن الکبیر فی عشر مجلدات لیس لاحد مثله والف کتاب
السنن والآثار فی اربع مجلدات وکتاب الاسماء والصفات فی مجلدتین وکتاب
المعتقد مجلد وکتاب البعث مجلد وکتاب الترغیب والترهیب مجلد وکتاب
الدعوات مجلد وکتاب الزهد مجلد وکتاب الخلافیات ثلاث مجلدات
وکتاب نصوص الشافعی مجلدان وکتاب دلائل النبوة اربع مجلدات وکتاب
السنن الصغیر مجلد ضخم وکتاب شعب الایمان مجلدان وکتاب المدخل
الی السنن مجلد وکتاب الآداب مجلد وکتاب فضائل الاوقات مجیلد و
کتاب الاربعین الکبری مجیلد وکتاب الاربعین الصغری وکتاب الاربعین
وکتاب الرؤیة جزء وکتاب الاسرا وکتاب مناقب الشافعی مجلد وکتاب
مناقب احمد مجلد وکتاب فضائل الصحابة مجلد واشیاء لا یحضرنی ذکرها
قال الحافظ عبد الغافر بن اسمعیل فی تاریخه کان البیهقی علی سیرة العلماء قانعا
بالیسیر متجملا فی زهده وورعه وقال ایضا هو ابوبکر الفقیه الحافظ الاصولی
الدین والورع واحد زمانه فی الحفظ وفرد اقرانه فی الاتقان والضبط من
کبار اصحاب الحاکم ویزید علی الحاکم بانواع من العلوم کتب الحدیث وحفظه
من صباه وتفقه وبرع واخذ فی فن الاصول وارتحل الی العراق والجبال و
الحجاز ثم صنف وتوالیفه تقارب الف جزء مما لم یسبقه الیه احد جمع بین علم
الحدیث والفقه وبیان علل الحدیث ووجه الجمع بین الاحادیث طلب منه الائمة
الانتقال من بیهق الی نیسابور لسماع الکتب فاتی فی سنة احدی واربعین

واربعمائة وعقد واله المجلس لسماع كتاب المعرفة وحضره الائمة قال شيخ
القضاة ابو علي اسمعيل بن البيهقي قال بي حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب
يعني كتاب المعرفة من السنن والآثار وفرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت
الفقيه محمد بن احمد وهو من صالحي اصحابي واكثرهم تلاوة واصدقهم لهجة
يقول رأيت الشافعي رحمه الله في النوم وبيده اجزاء هذا الكتاب وهو يقول
كتبت اليوم من كتاب الفقيه سبعة اجزاء او قال قرأتها وراه يعتد
بذلك قال وفي صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخواني الشافعي قاعدا
في الجامع على سرير وهو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث
كذا وكذا واخبرنا ابي قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندي
الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزي يقول رأيت في المنام
كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقال تصنيفات احمد البيهقي
ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثلث من الثلثة المذكورين قلت هذه
الرؤيا حق فتصانيف البيهقي عظيمة القدر غزيرة الفوائد قل من جود تواليفه مثل
الامام ابي بكر فينبغي للعالم ان يعتني بها ولا سيما سننه الكبير وقد قدم قبل
موته بسنة او اكثر الى نيسابور وتكاثر عليه الطلبة وسمعوا منه كتبه وجلبت
الى العراق والشام والنواحي واعتنى بها الحافظ ابو القسم الدمشقي وسمعها من
اصحاب البيهقي ونقلها الى دمشق هو وابو الحسن المرادي وبلغنا عن امام الحرمين
ابي المعالي الجويني قال ما من فقيه شافعي الا وللشافعي عليه منة الا ابا بكر البيهقي
فان المنة له على الشافعي لتصانيفه في نصرة مذهبه قلت اصاب ابو المعالي

هكذا ولو شاء البيهقي ان يعمل لنفسه مذهبا لكان قادرا على ذلك لسعة علومه ومعرفته بالاختلاف ولهذا تراه يلوح بنصر مسائل مما صح في الحديث ولما سمعوا منه ما احبوا في
قدمته الاخيرة مرض وحضرت المنية فتوفي في عاشر جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة وغسل وكفن وعمل له تابوت فنقل ودفن ببيهق وهي ناحية قصبتها خسروجرد وهي محلته
وهي على يومين من نيسابور وعاش اربعا وسبعين سنة +

قال اخبرنا احمد بن هبة الله نا زين الامناء الحسن بن محمد و محمد بن عبد الوهاب بن الشيرجي ابن عساكر قالوا
انا علي بن الحسن الحافظ انا ابو القسم المستملي انا احمد بن الحسين البيهقي انا عبد الله
بن يوسف انا ابن الاعرابي انا ابن ابي الدنيا حدثني ابو علي المدائني نا فطر بن حماد
بن واقد نا ابي سمعت مالك بن دينار يقول يقولون مالك زاهد اي زهد عند مالك
ولي جبة وكساء انما الزاهد عمر بن عبد العزيز اتته الدنيا فاغرة فاها فاعرض عنها
و نیز ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ البیہقی الامام الحافظ العلامۃ شیخ خراسان ابوبکر
احمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردي البيهقي صاحب التصانيف
ولد سنة اربع وثمانين وثلثمائة في شعبان وسمع ابا الحسن محمد بن الحسين
العلوي وابا عبد الله الحاكم وابا طاهر بن محمش وابابكر بن فورك وابا علي
الروذباري وعبد الله بن يوسف بن بامويه وابا عبد الرحمن السلمي وخلقا
بخراسان وهلال بن محمد الحفار وابا الحسين بن بشران وابن يعقوب الايادي و
عدة ببغداد والحسن بن احمد بن فراس وطائفة وجناح بن نذير وجماعة بالكوفة
ولم يكن عنده سنن النسائي ولا جامع الترمذي ولا سنن ابن ماجة بل كان عنده
الحاكم فاكثر عنه وعنده عوال وبورك له في علمه لحسن قصده وقوة فهمه و
حفظه وعمل كتبا لم يسبق الى تحريرها منها الاسماء والصفات وهو مجلدان والسنن
الكبير عشر مجلدات والسنن والآثار اربع مجلدات وشعب الايمان مجلدان و
دلائل النبوة ثلث مجلدات والسنن الصغير مجلدان والزهد مجلد والبعث
مجلد والمعتقد مجلد والآداب مجلد ونصوص الشافعي ثلث مجلدات والمدخل
مجلد والدعوات مجلد والترغيب والترهيب مجلد ومناقب الشافعي مجلد

ومناقب احمد مجلد وكتاب الاسراء وكتب عديدة لا اذكرها قال عبد الغافر
فی تاریخه كان البيهقی على سيرة العلماء قانعا باليسير متجملا فی زهده وورعه وحكى
عن امام الحرمين ابی المعالی قال ما من شافعی الا وللشافعی عليه منة الا ابا بكر
البيهقی فان له المنة على الشافعی لتصانيفه فی نصرة مذهبه قال ابو الحسن عبد الغافر
فی ذيل تاريخ نيسابور ابو بكر البيهقی الفقيه الحافظ الاصولی الدين الورع واحد
زمانه فی الحفظ وفرد اقرانه فی الاتقان والضبط من كبار اصحاب الحاكم ويزيد
عليه بانواع من العلوم كتب الحديث وحفظه من صباه وتفقه وبرع واخذ
فی الاصول وارتحل الى العراق والجبال والحجاز ثم صنف وتواليفه تقارب
الف جزء مالم يسبقه اليه احد جمع بين علم الحديث والفقه وبيان علل الحديث
ووجه الجمع بين الاحاديث طلب منه الائمة الانتقال من الناحية الى نيسابور
لسماع الكتب فاتى فی سنة احدى واربعين واعدوا المجلس لسماع كتاب المعرفة
وحضره الائمة وكان على سيرة العلماء قانعا باليسير وقال شيخ القضاة ابو علی اسمعيل
بن البيهقی نا ابی قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعنی كتاب معرفة
السنن والاثار وفرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد
وهو من صالحی اصحابی واكثرهم تلاوة واصدقهم لهجة يقول رايت الشافعی
فی النوم وبيده اجزاء من هذا الكتاب وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب
الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها وراه يعتد ذلك وفی صباح ذلك اليوم
راى فقيه اخر من اخوانی الشافعی قاعدا فی الجامع على سرير وهو يقول استفدت
اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا وكذا وانا والدی قال سمعت الفقيه

١٧

ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندی الحافظ یقول سمعت الفقیہ محمد بن عبد العزیز
المروزی یقول رایت فی المنام کان تابوتا علا فی السماء یعلوہ نور فقلت ما ھذا
قال ھذہ تصنیفات احمد البیھقی ثم قال شیخ القضاۃ سمعت الحکایات الثلث
من الثلثة المذکورین اخبرنا احمد بن ھبة اللہ بن احمد انبأتنا زینب بنت
عبد الرحمن انا محمد بن اسمعیل الفارسی انا ابو بکر البیھقی انا علی بن احمد بن عبدان
انا احمد بن عبید انا ابو بکر بن حجة انا ابو الولید نا عمرو بن العلاء الیشکری عن
صالح بن شریح عن عمران بن حطان عن عائشة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یوتی بالقاضی العدل یوم القیمة فیلقی من شدة الحساب ما یتمنی
انہ لم یقض بین اثنین فی تمرة قط قلت حضر فی اخر عمرہ من بیھق الی نیسابور
وحدث بکتبہ وحضرہ الاجل فی عاشر جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة
فنقل فی تابوت الی بیھق وھی ناحیة من اعمال نیسابور علی یومین منھا وخسروجرد
ھی ام تلک الناحیة حدث عنہ شیخ الاسلام ابو اسمعیل الانصاری بالاجازۃ
وابو الحسن عبید اللہ بن محمد بن احمد وولدہ اسمعیل بن احمد وابو عبد اللہ الفراوی
وابو القاسم الشحامی وابو المعالی محمد بن الفارسی وعبد الجبار بن عبد الوھاب
الدھان وعبد الجبار بن محمد الخواری واخوہ عبد الحمید بن محمد وخلق کثیر
وذہبی در عبر در سنہ ثمان وخمسین واربعمائة گفتہ وفیھا توفی البیھقی الامام العالم
ابو بکر احمد بن الحسین بن علی الخسروجردی الشافعی الحافظ صاحب التصانیف
توفی فی عاشر جمادی الاولی بنیسابور ونقل تابوتہ الی بیھق وعاش اربعا وسبعین
سنة لزم الحاکم مدۃ واکثر عن ابی الحسن العلوی وھو اکبر شیوخہ وسمع ببغداد

من هلال الى بغداد بمكة والكوفة وبلغت تصانيفه الف جزء ونفع الله بها المسلمين

شرقا وغربا الامانة الرجل ودينه وفضله واتقانه فالله يرحمه ويرضى عنه وروح الاسلام

وفي سنة ثمان وخمسين واربعمائة وفيها مات عالم خراسان الحافظ ابو بكر

احمد بن الحسين البيهقي صاحب التصانيف وله اربع وسبعون سنة ويافعي

ورد آية الجنان سنة وفيها توفي الامام الكبير الحافظ النحرير احمد بن الحسين

البيهقي الفقيه الشافعي واحد زمانه وفرد اقرانه في الفنون من كبار اصحاب

الحاكم ابي عبد الله بن البيع في الحديث الزائد عليه في انواع العلوم له مناقب

شهيرة وتصانيف كثيرة بلغت الف جزء ونفع الله بها المسلمين شرقا وغربا

وعجما وعربا الفضل وجلالته واتقانه وديانته تغمده الله برحمته غلب عليه الحديث

واشتهر به رحل في طلبه الى العراق والجبال والحجاز وسمع بخراسان من علماء

عصره وكذلك ببقية البلاد التي انتهى اليها واخذ الفقه عن ابي الفتح ناصر بن

محمد العمري المروزي وهو اول من جمع نصوص الشافعي في عشر مجلدات ومن مشهور

مصنفاته السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار

والخلافيات وهو من الكتب الباهرة وشعب الايمان ومناقب الامام الشافعي

ومناقب الامام احمد والاسماء والصفات والبعث والنشور وكتاب الاعتقاد

وكتاب الدعوة وكتاب الزهد وكتاب المدخل وكتاب الآداب كتاب

الترغيب والترهيب كتاب الاسراء قال الشيخ الامام عبد الغافر الفارسي كان على

سيرة العلماء قانعا باليسير من الدنيا متجملا في زهده وورعه وذكر غيره انه

سرد الصوم ثلثين سنة وذكر بعضهم ان مشايخه نحو المائة قال ليسوا بالنسبة

الی علومه بکثیر ولکن بورك الرجل فی ذلك ولکنه سمع مصنفات عدیدة
ومع هذا فاته اشیاء منها مسند الامام هکذا قال فی الاصل وکانه یعنی الامام
احمد ومنها سنن النسائی وابن ماجة وجامع الترمذی کل هذه لیست
عنده الا ما قل منها وقال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا
وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة فانه کان اکثر
الناس نصر المذهب الشافعی وطلب فی نیسابور لنشر العلم فاجاب فی انتقل
الیها وکان علی سیرة السلف واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان کالفراوی
وعبد المنعم القشیری وزاهر وغیرهم وکان مولده فی شعبان سنة اربع
وثمانین وثلثمائة ونسبته الی بیهق بفتح الموحدة وسکون المثناة من تحت
وبعدها الهاء المفتوحة قاف وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا
وعبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی
الحافظ ابو بکر البیهقی النیسابوری الخسروجردی بضم الخاء المعجمة وسکون السین
المهملة وفتح الراء وسکون الواو وکسر الجیم وسکون الراء فی آخرها الدال المهملة
قریة من ناحیة بیهق کان الامام البیهقی احد ائمة المسلمین وهداة المومنین والدعاة
الی حبل الله المتین فقیه جلیل حافظ کبیر اصولی نحریر زاهد ورع قانتا لله قائم
بنصرة المذهب اصولا وفروعا جبلا من جبال العلم الی ان قال السبکی وقد تعلم
الکلام علی مذهب الاشعری ثم اشتغل بالتصنیف بعد ان صار واحد زمانه وفارس
میدانه واحذق المحدثین ذهنا واسرعهم فهما واجودهم قریحة وبلغت
تصانیفه الف جزء ولم یتهیا لاحد مثلها اما السنن الکبیر فما صنف فی علم الحدیث

مثله تهذيبا وترتيبا وجودة واما المعرفة معرفة السنن والآثار فلا يستغنى عنه
فقيه شافعي وسمعت الشيخ الامام ره يقول مراده معرفة الشافعي بالسنن والآثار
واما المبسوط في نصوص الشافعي فما صنّف في نوعه مثله واما كتاب الاسماء
والصفات فلا اعرف له نظيرا واما كتاب الاعتقاد وكتاب دلائل النّبوة
وكتاب شعب الايمان وكتاب مناقب الشافعي وكتاب الدعوات الكبير فاقسم
ما لواحد منها نظير واما كتاب الخلافيات فلم يسبق الى نوعه ولم يصنّف مثله
وهو طريقة مستقلّة حديثية لا يقدر عليها الا مبرز في الفقه والحديث قيّم
بالنصوص وله ايضا كتاب مناقب الامام احمد وكتاب احكام القران للشافعي وكتاب
الدّعوات الصغير وكتاب البعث والنشور وكتاب الزّهد الكبير وكتاب الاعتقاد
وكتاب الآداب وكتاب الاسراء وكتاب السّنن الصغير وكتاب الاربعين
وكتاب فضائل الاوقات وغير ذلك وكلّها مصنفات لطاف مليحة الترتيب
والتهذيب كثيرة الفائدة يشهد من يراها من العارفين بانّها لم تتهيّا لاحد
من السّابقين وفي كلام شيخنا الذهبي انّه اوّل من جمع نصوص الشّافعي وليس كذلك
بل هو آخر من جمعها ولذلك استوعب اكثر ما في كتب السّابقين ولا اعرف
احدا بعده جمع النصوص لانه سدّ الباب على من بعده ثم كانت اقامته ببيهق
ثم استدعاه والى نيسابور ليقرأ عليه كتاب المعرفة فحضر وقرأه عليه بحضرة علماء
نيسابور واثنوا عليها قال عبد الغافر كان على سيرة العلماء قانعا من الدّنيا
باليسير متجمّلا في زهده وورعه عاد الى النّاحية في اخر عمره وكانت وفاته
بها قال شيخنا الذّهبي كان البيهقي واحد زمانه وفرد اقرانه وحافظ اوانه

قال ودائرته في الحديث ليست كبيرة بل بورك له في مرويات وحسن تصرفه
فيها لحذاقته وخبرته بالابواب والرجال وقال امام الحرمين ما من شافعي الا
وللشافعي عليه منة الا البيهقي فان له على الشافعي منة لتصانيفه في نصرته لمذهبه
واقاويله وقال شيخ القضاة ابو علي ولد البيهقي حدثنا والدي قال حين ابتدأت
بتصنيف هذا الكتاب يعني معرفة السنن والآثار وفرغت من تهذيب اجزاء
منه سمعت الفقيه ابا محمد احمد بن علي يقول وهو من صالحي اصحابي واكثرهم
تلاوة واصدقهم لهجة يقول رايت الشافعي في المنام وفي يده اجزاء من هذا
الكتاب وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء
اوقال قرأتها قال وفي صباح ذلك اليوم راى فقيه آخر من اخواني يعرف
بعمر بن محمد في منامه الشافعي قاعدا على سرير في مسجد الجامع بخسروجرد
وهو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد كذا وكذا قال شيخ القضاة
حدثنا والدي قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسين بن احمد السمرقندي الحافظ
يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزي الخسروجردي يقول رأيت في
المنام كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقي
قيل وكان البيهقي يصوم الدهر من قبل ان يموت بثلثين سنة توفي البيهقي
رضي الله عنه بنيسابور في العاشر من جمادي الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة
وحمل الى خسروجردي وهي اكبر بلاد بيهق فدفن هنالك وعلي بن محمد المعروف بابن
الاثير در كامل در سنة ثمان وخمسين واربعمائة گفته وفي جمادي الاخرة توفي الامام ابوبكر
احمد بن الحسين بن علي البيهقي ومولده سنة سبع وثمانين وثلاثمائة وكان

اماما فی الحدیث والفقه علی مذهب الشافعی وله فیه مصنفات حدها السنن
الکبیر عشرة مجلدات وغیره من المصنفات الحسنة کان عفیفا زاهدا ومات
بنیسابور فی شهر رمضان و اسمعیل بن نور الدین علی در مختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره
گفته وفیها توفی ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی الخسروجردی وکان اماما
فی الحدیث والفقه علی مذهب الشافعی وکان زاهدا ومات بنیسابور ونقل
الی بیهق وبیهق قری مجتمعة بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا منها وکان
البیهقی من خسروجرد وهی قریة من بیهق وکان البیهقی اوحد زمانه رحل فی
طلب الحدیث الی العراق والجبال والحجاز وصنف شیئا کثیرا وهو اول من
جمع نصوص الشافعی فی عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن الکبیر
والسنن الصغیر ودلائل النبوة وکان قانعا من الدنیا بالقلیل ومولده فی
شعبان سنة اربع وثمانین وثلثمائة وقال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی
المذهب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة لانه
کان اکثر الناس نصرة لمذهب الشافعی وعمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر
در سنه مذکور گفته وفیها توفی ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی الخسروجردی
الشافعی امام فی الحدیث والفقه زاهد بنیسابور ونقل الی بیهق وبیهق قری
مجتمعة علی عشرین فرسخا من نیسابور وهو من خسروجرد قریة من بیهق رحل
فی طلب الحدیث الی العراق والجبال والحجاز وهو اول من جمع نصوص الشافعی
فی عشر مجلدات ومن تصانیفه السنن الکبیر والسنن الصغیر ودلائل النبوة
قال امام الحرمین ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی

فانّ له على الشافعي منّة لانّه كان اكثر الناس نصرًا لمذهب الشافعي وكان قانعا

من الدنيا بالقليل رحمه الله تعالى وجمال الدين عبد الرحيم بن حسن بن علي الاسنوي

در طبقات شافعيه گفته ابوبكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي الحافظ الفقيه الاصولي

الزاهد الورع القائم في نصرة المذهب تفقّه على ناصر العمري واخذ علم الحديث

عن الحاكم وكان كثير التحقيق والانصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في

الذيل كان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجمّلا في زهده وورعه

قال امام الحرمين ما من شافعي الّا وللشافعي في عنقه منّة الّا البيهقي فانّ له

المنّة على الشافعي نفسه وعلى كل شافعي لما صنّفه في نصرة مذهبه من تخريج

الاحاديث كالسنن الكبير والسنن الصغير ومعرفة السنن والآثار وجمعه

لنصوصه في كتابه المسمّى بالمبسوط وتصنيفه في مناقبه ولد بخُسرُوجِرْد

وهي بخاء معجمة مضمومة ثم سين مهملة ساكنة ثم راء مهملة مفتوحة ثم

جيم مكسورة ثم راء مهملة ساكنة بعدها دال وهي قرية من نواحي بيهق في

شعبان سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتغرّب في التحصيل ثم رجع بعد تحصيله

الى بلده وصنّف فيها كتبه وكان اوّل سماعه في آخر سنة تسع وتسعين واوّل

تصنيفه في سنة ست واربعمائة ثم طلب الى نيسابور في سنة احد واربعين

واربعمائة لنشر العلم فاجاب واقام مدّة وحدّث بتصانيفه ثم عاد الى بلده ثم

قدم نيسابور ثانيا وثالثا وتوفّي بها سنة ثمان وخمسين واربعمائة وحمل الى بلده فدفن

بها كذا ذكره جماعة منهم ابو الصلاح في طبقاته زاد الذهبي في العبر ان وفاته

كانت في العاشر من جمادى الاولى والبيهقي بفتح الباء اسم لناحية من نواحي

نیسابور علی عشرین نوعا منها مشتملة علی عدّة فوی نقل عنه فی الروضة فی
مواضع منها ان وقت المغرب موسّع ونقل الرافعی ایضا عنه مواضع منها اختیار
وجوب الکفارة فی نذر المعصیة وتقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات
شافعیه گفته احمد بن الحسین علی بن موسی الامام الحافظ الکبیر ابو بکر البیهقی
الخسروجردی سمع الکثیر ورحل وجمع وحصّل وصنّف مولده فی شعبان سنة
اربع وثمانین وثلثمائة تفقه علی ناصر العمری واخذ علم الحدیث عن ابی عبد الله
الحاکم وکان کثیر التحقیق والانصاف حسن التّصنیف قال عبد الغافر فی الذّیل
کان علی سیرة العلماء قانعا من الدّنیا بالیسیر متجمّلا فی زهده وورعه وذکر
غیره انه سرد الصوم ثلثین سنة وقال امام الحرمین ما من شافعی الّا وللشافعی
علیه منّة الا البیهقی فان له علی الشّافعی منّة لتصانیفه فی نصرة مذهبه
ومن تصانیفه السّنن الکبیر والسّنن الصّغیر ومعرفة السّنن والآثار والمبسوط
فی جمع نصوص الشافعی وکتاب الخلاف وکتاب دلائل النبوة وکتاب الاسماء
والصفات وکتاب البعث والنشور مناقب الشّافعی ومناقب احمد وکتاب
المدخل وکتاب الاعتقاد مجلّد وکتاب الزّهد مجلّد وکتاب الترغیب
والترهیب وغیر ذلک من المصنّفات الجامعة المفیدة وقیل تصانیفه الف
جزء توفّی بنیسابور فی جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة وحمل الی
بلده فدفن بها ونقل عنه الرّافعی فی مواضع منها اختیار وجوب الکفّارة فی
نذر المعصیة ونقل عنه فی الرّوضة فی مواضع منها انّ وقت المغرب موسّع
وفی صفة الائمة فی الکلام علی الاقتداء باهل البدع وخسروجرد بخاء معجمة

مضمومة ثم سین مهملة ساکنة ثم راء مهملة مفتوحة ثم جیم مکسورة ثم د اعم
ساکنة بعدها دال قریة من نواحی بیهق وولی الدین الخطیب در رجال مشکوة
گفته البیهقی هو ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی کان اوحد دهره فی الحدیث
والتصانیف ومعرفة الفقه وهو من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله قالوا سبعة
من الحفاظ احسنوا التصنیف وعظم الانتفاع بتصانیفهم ابو الحسن علی بن عمر
الدارقطنی ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری ثم ابو محمد عبد الغنی الازدی
حافظ مصر ثم ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی ثم ابو عمر بن عبد البر النمری
حافظ اهل المغرب ثم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی ثم ابو بکر احمد بن الخطیب
البغدادی ولد البیهقی سنة اربع وثمانین وثلثمائة ومات بنیسابور فی
جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة وله من العمر اربع وسبعون سنة
رحمه الله تعالی وجلال الدین عبد الرحمن سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البیهقی الامام
الحافظ العلامة البیهقی شیخ خراسان ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن موسی
الخسروجردی صاحب التصانیف ولد ٣٨٤ فی شعبان ولزم الحاکم وتخرج
به واکثر منه جدا وهو من کبار اصحابه بل زاد علیه بانواع من العلوم
کتب الحدیث وحفظه من صباه وبرع واخذ فی الاصول وانفرد بالاتقان
والضبط والحفظ ورحل ولم یکن عنده سنن النسائی ولا جامع الترمذی
ولا سنن ابن ماجة وعمل کتبا لم یسبق الیها کالسنن الکبری والصغری
وشعب الایمان والاسماء والصفات ودلائل النبوة والبعث والادب والدعوات
والمدخل والمعرفة والترغیب والترهیب والخلافیات والزهد والمعتقد

٢٦

وغیر ذلک مما یقارب الف جزء وبورک له فی علمه لحسن قصده وقوة فهمه
وحفظه وکان علی سیرة العلماء قانعا بالیسیر مات فی عاشر جمادی الاولی
سنه ۴۵۸ه بنیسابور ونقل فی تابوت الی بیهق مسیرة یومین وشیخ عبدالحق دهلوی
در رجال مشکوة گفته البیهقی هو ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی کان اماما
مقتدیًا فی علم الحدیث والفقه فی زمانه وله تحقیقات فی العلوم وکان
فی غایة الانصاف ورعایة الاعتدال فی المناظرة صنف تصنیفات لاتحصی
یقال ان تصانیفه بلغت الف جزء وقال بعض العلماء سبعة صنفوا فی
الاسلام وانتفع المسلمون منها یعنی من المتاخرین الدارقطنی والحاکم ابوعبدالله
النیسابوری وابومحمد عبدالغنی بن سعید الازدی المصری وابونعیم احمد
بن عبدالله الاصفهانی صاحب حلیة الاولیاء وابوعمرو بن عبدالبر
النمری حافظ اهل المغرب وابوبکر احمد بن الحسین البیهقی والخطیب ابوبکر احمد
بن علی البغدادی تفقه علی سهل الصعلوکی ولم یکن فی زمانه بخراسان لانصاف
متکلم فی علم الحدیث بلا اسناد وبدون اجازة ومن غیر ممارسة وهو روی
الحدیث عن الحاکم ابی عبدالله الحافظ وعن ابی طاهر محمد بن محمد الزیادی
وابن فورک وابی عبدالرحمن السلمی وله مصنفات کثیرة فی فنون العلوم من
مشاهیر مصنفاته کتاب المبسوط وکتاب السنن وکتاب دلائل النبوة
وکتاب معرفة علوم الحدیث وکتاب البعث والنشور وکتاب الاداب
وکتاب فضائل الصحابة وکتاب فضائل الاوقات وکتاب شعب الایمان
وکتاب الخلافیات ولد بخسروجرد قریة من قری بیهق بشعبان سنة

اربع و ثمانین و ثلثمائة و توفی بنیسابور سنة ثمان و خمسین و اربعمائة و حملوا
جنازته بوطنه الاصلی فدفن عشر جمادی الاولی و عبد الرؤف بن تاج العارفین
المناوی در فیض القدیر گفته هب للبیهقی نسبة الی بیهق قری مجتمعة بنواحی
نیسابور و هو الامام الجلیل الحافظ الکبیر احد ائمة الشافعی المشهور بالفصاحة
والبراعة سمع من الحاکم و غیره و بلغت تصانیفه نحو الالف قال السبکی لم یتفق
ذلک لاحد قال الذهبی و دائرته فی الحدیث لیست کبیرة بل بورک
له فی مروياته و حسن تصرفه فیها لحذقه و خبرته بالابواب و الرجال و اعتنی
بجمع نصوص الشافعی و تخریج احادیثها حتی قال امام الحرمین ما من شافعی الا و
ان للشافعی فی عنقه منة الا البیهقی فله علیه منة و ملا علی قاری در مرقاة در شرح
قول صاحب مشکوة گفته نسبة لبیهق علی زنة صیقل بلد قرب نیسابور و هو الامام
الجلیل الحافظ الفقیه الاصولی الزاهد الورع و هو اکبر اصحاب الحاکم ابی عبد الله
و قد اخذ عن ابن فورک و ابی عبد الرحمن السلمی روی انه اجتمع جمع کثیر من العلماء
فی مجلس الحاکم ابی عبد الله و قد ترک الحاکم راویا من اسناد حدیث فنبه
علیه البیهقی فتغیر الحاکم فقال الحاکم للبیهقی لا بد من الرجوع الی الاصل فحضر
الاصل فکان کما قال البیهقی رحل الی الحجاز و العراق ثم اشتغل بالتصنیف بعد
ان صار واحد زمانه و فارس میدانه و الف کتاب السنن الکبیر و کتاب المبسوط
فی نصوص الشافعی و کتاب معرفة السنن و الاثار و قیل وصل تصانیفه الی
الف جزء و کان له غایة الانصاف فی المناظرة و المباحثة و من تصانیفه دلائل النبوة
و کتاب البعث و النشور و کتاب الاداب و کتاب فضائل الصحابة و فضائل الاوقات

۲۸
ذکر ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی

وكتاب شعب الايمان وكتاب الخلافيات وكان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا
باليسير متجملا فى زهده وورعه صائم الدهر قبل موته بثلثين سنة قال امام
الحرمين ما من شافعى الا وللشافعى فى عنقه منة الا البيهقى فان له على الشافعى
منة لتصانيفه فى نصرة مذهبه واقاويله توفى بنيسابور سنة ثمان وخمسين
واربعمائة وحمل تابوته الى قرية من ناحية بيهق وله من العمر اربع وسبعون
سنة قيل مولده سنة اربع وثمانين وثلثمائة ومحمد بن عبد الباقى الزرقانى فى
شرح مواهب لدنيه گفته والبيهقى نسبة الى بيهق قرية بناحية نيسابور واحمد بن
الحسين الامام الحافظ المشهور بالفصاحة والبراعة سمع الحاكم وغيره
وتصانيفه نحو الف جزء قال الذهبى ودائرته فى الحديث ليست كبيرة
بل بورك له فى مروياته وحسن تصرفه فيها لحذقه وخبرته بالابواب والرجال
واعتنى بجمع نصوص الشافعى وخرج احاديثها حتى قال امام الحرمين
ما من شافعى الا وللشافعى عليه منة الا البيهقى فله على الشافعى منة ولد سنة اربع
وثمانين وثلثمائة وتوفى سنة ثمان وخمسين واربعمائة وابو مهدى عيسى بن
محمد ثعالبى در مقاليد الاسانيد گفته سوانح من خيره قال الذهبى هو الامام الحافظ
العلامة البيهقى صاحب التصانيف ولد سنة اربع وثمانين وثلثمائة فى
شعبان وسمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوى وابا عبد الله الحاكم
وابا طاهر بن محمش وابا بكر بن فورك وابا على الروذبارى وابا عبد الرحمن
السلمى وخلقا بخراسان وبغداد والكوفة والحجاز وغيرها ولم يكن عنده
سنن النسائى ولا جامع الترمذى ولا سنن ابن ماجه وعنده عوالى مسانيد

وبورك له في علمه لحسن قصده وقوة فهمه وحفظه وعمل كتبا لم يسبق الى
تحريرها منها الاسماء والصفات وهو مجلدان قال السبكي لا اعرف له نظيرا
ودلائل النبوة ثلاث مجلدات وكتاب شعب الايمان مجلدان وكتاب
الاعتقاد مجلد وكتاب مناقب الشافعي مجلد وكتاب الدعوات الكبير
مجلد قال السبكي اقسم ما لواحد من هذه الخمسة نظير وكتاب السنن
الكبير عشر مجلدات قال التاج السبكي ما صنف في علم الحديث مثله تهذيبا
وترتيبا وجودة وكتاب معرفة السنن والآثار اربع مجلدات قال التاج السبكي
لا يستغني عنه فقيه شافعي قال وسمعت الشيخ الامام الوالد رحمه الله تعالى يقول
مراده معرفة الشافعي بالسنن والآثار وكتاب السنن الصغير مجلدان والزهد
مجلد والبعث مجلد والترغيب والترهيب مجلد وكتاب الخلافيات مجلدان
والاربعون الكبرى والاربعون الصغرى وكتاب الاسراء وغير ذلك وتواليفه
تقارب الف جزء قال عبد الغافر في تاريخه كان البيهقي على سيرة العلماء في
زهده وورعه وقال امام الحرمين ابو المعالي ما من شافعي الا وللشافعي عليه
منة الا ابا بكر البيهقي فان له المنة على الشافعي لتصانيفه في نصرة مذاهبه وقال
عبد الغافر كان البيهقي فرد اقرانه في الاتقان والضبط جمع بين علم الحديث
والفقه وبين علل الحديث ووجه الجمع بين الاحاديث وقال شيخ القضاة
ابو علي اسمعيل بن البيهقي حدثنا ابي قال حين ابتدأت تصنيف كتاب معرفة
السنن والآثار وحررت اجزاء منه اخبرني بعض صلحاء اصحابي وكان
اصدقهم لهجة انه رأى الشافعي في النوم وبيده اجزاء من هذا الكتاب

وهو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها

ورأى الشافعي ايضا فقيه آخر من اخواني قاعدا في الجامع على سرير وهو يقول

قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد حديث كذا وكذا وقال محمد بن

عبد العزيز المروزي الفقيه رأيت في المنام كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور

فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقي توفي بنيسابور في عشر جمادي الاولى من سنة

ثمان وخمسين واربعمائة ونقل في تابوت الى بيهق ودفن بخسروجرد منها وبيهق بفتح

الموحدة وسكون المثناة التحتية وبعدها قاف قرى مجتمعة بنواحي نيسابور

على عشرين فرسخا منها وخسروجرد بضم المعجمة وسكون السين المهملة وفتح الراء

بعدها واو ساكنة فجيم مكسورة فراء ساكنة فدال مهملة وهي اكبر بلاد بيهق

ومن نظمه رحمه الله تعالى ؎ من اعتز بالمولى فذاك جليل ۞ ومن رام عزا من سواه ذليل

ولو ان نفسي منذ براها مليكها ۞ مضى عمرها في سجدة لقليل ۞ احب مناجاة الحبيب باوجه

ولكن لسان المذنبين كليل ونحو مخاطب در بستان المحدثين گفته كنيت او ابوبكر

ونام او احمد بن الحسين وبيهقي نسبت به بيهق ست كه نام چند ديه ست متصل هم در بست

كروهي نيشابور كه مجموع اين ديهات را بيهق گويند مثل بارهه وهريانه در نواح دهلي

وكلان ترين آن ديهات خسروجرد ست بكسر جيم كه مدفن بيهقي ست تولد او در شعبان

سال سهصد وهشتاد وچهار ست از حاكم وابوطاهر وابن فورك متكلم اصولي وابو علي

رودباري صوفي وابو عبد الرحمن سلمي صوفي استفاده نموده وعلوم حاصل كرده و

در بغداد وخراسان وكوفه وحجاز وديگر معموره هاي اسلام گشته وباوصف اينهمه تبحر

وعلو اسناد كه دارد سنن نسائي وجامع ترمذي وسنن ابن ماجه نزد او نبود در احاديث

این هر سه کتاب کاشیخ اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم
بکمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین
روند اده از جمله تصانیف گزیده نافعه وی کتاب الاسماء و الصفات دو جلد است
و سبکی گفته است که لا اعرف له نظیرا و دلائل النبوة سه جلد است و شعب الایمان
دو جلد و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب مناقب شافعی یک جلد و کتاب الدعوات
الکبیر یک جلد سبکی گفته است که من قسم میخورم بر آنکه این پنج کتاب را در عالم نظیری نیست و
سنن صغیر دو جلد و کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و ترغیب و ترهیب
یک جلد و کتاب الخلافیات دو جلد و اربعین کبری و اربعین صغری و کتاب الاسرا
و دیگر تصانیف بسیار دارد مجموع تالیفات او بهزار جزو رسیده و بر سیرت علمای ربانیین بود
در زهد و تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را
بر وی منت و احسانست الا ابوبکر بیهقی که منت و احسان او بر شافعی است زیرا که
در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و بتائید و نصرت او رواج مذهب او
دوبالا گشته و او جامع بود در فنون حدیث و علل احادیث و فقه آن و در جمع درمیان
احادیث مختلفه خوب میدانست و چون در تصنیف کتاب معرفة السنن و الآثار شروع
کرد یکی از راستان و صلحا بخواب دید که امام شافعی در جائی هستند و در دست ایشان
چند جزو از این کتاب ست و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد هفت جزو نوشتیم
یا خواندیم و فقیهی دیگر نیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد جامع بر تختی نشسته اند میفرمایند
که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز
مروزی فقیه مشهور گفته است که روزی بخواب میدیدم که یک صندوق از زمین بآسمان

پرید سپیر و دو گرد اگرد آن صندوق نوریست بنهایت درخشنده که چشم را خیره میکند
پرسیدم که چه چیزست فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف بیهقی ست که در بارگاه
کبریا مقبول شد و وفات او دهم جمادی الاولی در سنه چهار صد و پنجاه و هشت بیست
انتقال او در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد
مدفون ساختند گاهی بشعر هم میل میکرد از نظم اوست این چند بیت ست

من اعتز بالمولی فذاك جليل :: ومن رام عزا من سواه ذليل :: ولو ان نفسی مذ براها مليكها
مضى عمرها فی سجدة لقليل :: احب مناجاة الحبيب باوجه ولكن لسان المذنبين كليل

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو بکر احمد بن الحسین
البیهقی واحد زمانه وفرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم
فی الحدیث ثم الزائد علیه فی انواع العلوم غلب علیه الحدیث واشتهر به
ورحل فی طلبه الی الجبال والحجاز والعراق وسمع بخراسان من علماء عصره
بلغ تصانیفه الف جزء وهو اول من جمع نصوص الامام الشافعی له السنن
الصغیر والکبیر ودلائل النبوة وشعب الایمان ومناقب الامام الشافعی
واحمد بن حنبل وکان قانعا من الدنیا بالقلیل قال امام الحرمین فی حقه
ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی
منة وطلب الی نیسابور لنشر العلم فانتقل الیها وکان علی سیرة السلف
واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان ولد فی سنة ۳۸۴ وتوفی فی سنة ۴۵۸
بنیسابور ونقل الی بیهق وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا
منها وخسروجرد من قراها فهو منها ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر

۳۳

در تاج کلّی گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبدالله بن موسی البیهقی
الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور واحد زمانه وفرد اقرانه
فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبدالله بن البیع فی الحدیث ثم الزائد
فی انواع العلوم اخذ الفقه عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی غلب علیه
الحدیث واشتهر به ورحل فی طلبه الی العراق والجبال والحجاز وسمع
بخراسان من علماء عصره وکذلک ببقیة البلاد التی انتهی الیها وشرع فی التصنیف
فصنف فیه کثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفه الف جزء وهو اول من جمع نصوص
الامام الشافعی رضی الله عنه فی عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن
الکبیر والسنن الصغیر ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الایمان و
مناقب الشافعی المطلبی ومناقب احمد بن حنبل وغیر ذلک وکان قانعا من الدنیا
بالقلیل وقال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه
منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة وکان من اکثر الناس نصرا للمذهب
الشافعی وطلب الی نیسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل الیها وکان علی سیرة
السلف واخذ عنه الحدیث جماعة من الاعیان منهم زاهر الشحامی ومحمد
الفراوی وعبد المنعم القشیری وغیرهم وکان مولده فی شعبان سنة ۳۸۴ اربع
وثمانین وثلثمائة وتوفی فی العاشر من جمادی الاولی سنة ۴۵۸ بنیسابور ونقل الی
بیهق رحمه الله تعالی ونسبته الی بیهق بفتح الباء الموحدة وسکون الیاء المثناة
من تحتها وبعدها الهاء المفتوحة قاف وهی قری مجتمعة بنواحی نیسابور
علی عشرین فرسخا منها وخسروجرد من قراها وهی بضم الخاء المعجمة

۳۴۳

۳۵

وسکون السین وفتح الراء المهملتین وسکون الواو وکسر الجیم وفتح الراء
ودال مهملتین هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب ونیز مولوی صدیق حسن خان
معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی
البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور یکی از پیشوایان ومقتدایان
حدیث وفقه بوده ودر زمان خود تحقیقات در علوم بسیار دارد ودر مباحثه ومناظره
غایت انصاف مرعی میداشت تصانیف بیشمار دارد گویند بهزار جزو رسیده وگویند او را
در علم ثانی نبود وبعضی گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نمودند ومسلمانان
انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیسابوری
سوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمر بن
عبد البر النمری حافظ اهل مغرب ششم بیهقی هفتم خطیب بغدادی بیهقی فقه از شیخ صعلوکی حاصل
کرده ودر عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم
بی استاد وبی اجازت وبی ممارست تصرف کردی روایت حدیث از حاکم نیسابوری
وابو طاهر محمد بن زیادی وابن فورک وابو عبد الله سلمی دارد واز مشاهیر مصنفات او کتاب
السنن ده جلد وکتاب دلائل النبوة سه جلد وکتاب معرفة العلوم وکتاب بعث ونشور
یک جلد وکتاب آداب وفضائل صحابه وکتاب فضائل اوقات وکتاب شعب الایمان دو جلد
وکتاب خلافیات دو جلد است هکذا فی اشعة اللمعات وابن خلکان گفته بیهقی واحد
زمان وفرد اقران در فنون بود واز کبار اصحاب حاکم در حدیث وزائد بر وی در علوم فقه
از ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی گرفته وحدیث بر وی غالب آمده وبآن مشهر گشته
ودر طلبش بسوی جبال وعراق وحجاز رفته ودر خراسان از علمای عصر شنیده وهمچنین به بکر بلاد

که آنجا رسیده و وی اول کسی ست که نصوص امام شافعی را جمع نموده و در ده مجلد و از مشهور
مصنفات او مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غیر ذلک ست و قانع بود از دنیا
بقلیل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه
منة الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منة ولبودا اکثر الناس نصر المذهب
الشافعی و او را در نیشاپور طلبیدند برای نشر علم پس آنجا رفت و بود بر سیرت سلف و جماعتی
از اعیان از وی اخذ حدیث کرده اند منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری
و غیرهم ولادتش در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار بود و در بستان المحدثین نوشته که
وی در معمورهای اسلام گشته و با وصف اینهمه تبحر و علو اسناد که دارد سنن نسائی و جامع
ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احادیث این هر سه کتاب کما ینبغی اطلاع نداشت
در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم بکمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار
ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رو نداده از جمله تصانیف گزیده و نافعه وی کتاب الاسماء
والصفات دو مجلد ست سبکی گفته لا اعرف له نظیرا و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب
الدعوات الکبیر یک جلد سبکی گفته من سوگند میخورم بر آنکه این کتب را در عالم نظیری نیست
و کتاب الزهد یک جلد و کتاب الترغیب والترهیب یک جلد و اربعین کبری و اربعین صغری
و کتاب الاسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد و در تصانیف خود نصرت مذهب شافعی نموده
و بتایید او رواج این مذهب را و بالا گشته جامع بود در فنون حدیث و علل و فقه آن و وجوه
جمع میان احادیث مختلفه و چون در تصنیف کتاب معرفة السنن والآثار شروع کرد یکی
از صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو از این کتاب ست
و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی هفت جزو نوشتیم یا خواندیم فقیهی دیگر نیز امام شافعی

۳۶

بخواب دید که در مسجد جامع بیهقی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی
فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته روزی بخواب می بینم
که یک صندوق از زمین بآسمان پریده میرود و گرداگرد آن نوریست نهایت درخشنده که
چشم را خیره میکند می پرسم که این چه چیزیست فرشتگان میگویند که این صندوق تصانیف
بیهقی ست که در بارگاه کبریا مقبول شد گاهی بشعر هم میل میکرد و این چند بیت از نظم اوست
من عز بالمولی فذاک جلیل :: و من رام عزا عن سواه لبیل :: ولو ان نفسی مذ برانا ملیکها
مضی عمرها فی سجدة لقلیل :: احب مناجاة الحبیب با وجه :: ولکن لسان المذنبین کلیل
وفات او دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت در شهر نیشاپور واقع شد اما در
تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند بیهقی نسبت به بیهق ست که نام
چند دیه است متصل بهم در بست کروهی نیشاپور واقع شده مجموع آن دیهات را بیهق
گویند مثل بارهه و هریانه در نواح دهلی و کلان ترین آن دیهات خسروجرد ست مدفن
بیهقی انتهی ابن خلکان گفته خسروجرد بضم خای معجمه و سکون سین و فتح رای مهملتین و سکون
واو و کسر جیم پس تر را و دال مهملتین ست هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب
انتهی والله اعلم پس کمال عجب و حیرت ست که چنین امام کبیر و بحر غزیر و مقتدای عدیم
النظیر و جهبذ شهیر و حاوی فضل مستنیر و حائز شرف مستطیر که فضائل فاخره
و محامد باهره و مدائح زاهره و مناقب متکاثره و مکارم متوافره او مجمع علیها ست
عند الاساطین النحاریر و اسناد حدیث با و مثل اسناد حدیث بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم ست وقتیکه حدیثی موافق مطلوب شیعه روایت کند
با آنکه دیگر اساطین قوم هم آنرا روایت کرده اند و عبد الرزاق آنرا باسناد صحیح روایت

کرده مقدوح ومجروح راوی موضوعات گردد بلکه از اهل علم حدیث خارج باشد
این تعصب را چه علاج و با چنین در وغ زنان چه سر مناظره و حیرت دیگر آنست که
ابن تیمیه عدم ذکر اهل علم بحدیث این حدیث را معلل ساخته بموضوع بودنش
وگفته که چون این حدیث بلاشک موضوع ست آنرا علمای حدیث مثل نسائی
و ترمذی و غیره روایت نکرده اند و این کلام صریح ست درانکه اهل علم بحدیث
احادیث موضوعه روایت نمیکنند و بنابرین ثابت می گردد که احادیث مرویه
دیگر اهل علم مثل ترمذی و نسائی موضوع نباشد و در مرویات شان هم احادیث
عدیده مصرح بمطلوب شیعه بود لهذا رگ تعصبش بضربان آمد و بمناقضت
و تهافت صریح که در کلام واحد منکشف گردد مبالاتی نکرده از غایت جسارت
بترمذی هم باوصف شمردن او از اهل علم بحدیث نسبت روایت موضوعات
کرده نعیاذ بالله من مثل ذلک التعصب الابهج والعناد الاعوج واللداد
البهرج والتهافت الجلی و از عجائب آنست که قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده
خود مخاطب کما فی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود نیز انکار در جواینحدیث شریف
و رزید بیهقی بتقلید کابلی آغاز نهاده حیث قال فی السیف المسلول ششم حدیث
انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب اینحدیث از احادیث اهل السنت نیست
ابن مطهر حلی در کتب خود آورده است گاهی بسوی بیهقی و گاهی بسوی بغوی
نسبت کرده و در کتب بغوی و بیهقی نیست انتهی پس صدور انکار وجود اینحدیث

شریف در کتب بیهقی عالی شان از بیهقی زمان از غرائب محیره افهام و عجائب مضحکه
صبیان و نسوان است آری بیهقی زمان همانکسیست که بر افادات بیهقی اطلاعی
و عثوری و بر روایاتش وقوفی مروری ندارد و بمحض تقلید خبیر بیدیه کاملی
وحی نفی حتمی روایت بیهقی فرموده از کنتاع بلا ملاحظه آن کتب و بلا استعداد
بافادات محققین متبحرین که بر کتب بیهقی ناظر اند از حقائق آثار و اخبار ماهر اند فرماید
اما ادعای نسبت علامه حلی اعلی الله دار السلام این حدیث شریف را بسوی بغوی
پس مبنی ست بر وهم و سوء فهم کلام آن عالی مقام و بادی این سوء فهم ابن
روزبهان جهان ست پس باید دانست که علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق و کشف
الصدق فرموده المطلب الثانی العلم والناس کلهم بلا خلاف عیال علی
علیه السلام فی المعارف الحقیقیة والعلوم الیقینیة والاحکام الشرعیة
والقضایا النقلیة لانه علیه السلام کان فی غایة الذکاء والحرص علی التعلم و
ملازمته لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو اشفق الناس علیه
لا ینفک عنه لیلا ونهارا فیکون بالضرورة اعلم من غیره وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حقه اقضاکم علی والقضاء
یستلزم العلم والدین وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها وذکر البغوی فی الصحاح
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها وفیه
عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی

بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب و روی البیهقی باسناده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقوله و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب و این عبارت هرگز نصی صریح بر نسبت اینحدیث ببغوی پیدا نیست و توهم اسناد آن ببغوی از لفظ فیه و هم بی اصل ست زیرا که ضمیر فیه راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام ست و غرض آنست که در باره آنحضرت از ابو الحمرا مروی شده که او گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینحدیث ارشاد فرموده و موید این معنی ست آنکه در قول علامه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حقه اقضاکم ضمیر حقه راجع بجناب امیر المومنین علیه السلام ست پس همچنین ضمیر فیه راجع بآنحضرت خواهد بود و این روایت ابو الحمرا همان روایت ست که اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نقل آن کرده و اگرچه علامه حلی طاب ثراه درینجا اسناد آن باخطب نفرموده لکن قبل او علامه اربلی طاب ثراه در کشف الغمه از اخطب نقل آن نموده و فقیر بلا واسطه نقل آن از اصل مناقب اخطب نموده و دیگر اکابر سنیه هم نقل آن از ابی الحمرا کرده اند فتبصر ولا تکن من الذاهلین و جلالت مرتبه و عظمت شان علامه حلی احله الله میطان الکرامة و بواه مکان السلامة بمثابه رسیده که اکابر علمای سنیه که حظی از سجیه رضیه انصاف داشته اند و ضیاء عقل صافی را بظلمت جور و اعتساف نکاسته آنجناب را بتبجیل و تعظیم جمیل و اکرام و تفخیم جلیل یاد کرده اند و بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اکمل الدین محمد بن محمود البابرتی الحنفی در نقود

ورووو گفته اما بعد فلما كان توقف استنباط الاحكام الشرعية عن مسالكها
واستخراج الاوامر السمعية من مداركها على معرفة الصانع والتصديق
بصفاته والنظر في امر النبوة وتحقيق معجزاته وكان علم الكلام هو المتكفل
بهذا المرام لا جرم بعد الفراغ من كتاب الكواشف البرهانية في شرح
المواقف السلطانية اشتغلت بعلم اصول الفقهيات ومدارك الفرعيات
الذي هو العروة الوثقى للطالب المستمسك والسعادة العظمى للراغب
المتمسك ما استضاء بنوره ذو روية الا اصاب واهتدى وما استنار
بضوءه ذو بصيرة الا فاز وارتقى وكان خير الكتب المؤلفة فيه عند
اصحاب هذا العلم وذويه منتهى السئول والامل الذي صنفه الامام
العلامة الشيخ جمال الدين ابو عمرو بن الحاجب بلغه الله اعلى المراتب في
علم الاصول والجدل لهذا صار مشتهرا في مشارق الارض ومغاربها
كالشمس في وسط النهار مستهترا اليه اصحاب الفقهاء الاربعة وارباب
مذاهبها استهتارا اي استهتار وخير شروحها المشهورة شهرة المتن
جامعا للقصور زيا ولخاصيتها الفن الشرح الذي لاستاذي واستاذ الكل
في الكل الامام ابن الامام ابن الامام افضل علماء الاسلام عضد الملة
والدين عبد الرحمن الصديقي الذي اعلى الله بكلمته كلمة الدين و
عضد به الايمان والمؤمنين جزاه الله افضل مجازاته رافعا في اعلى عليين
درجاته اذ هو ملازم لتفسير نصوصه محقق لدقائقه مداوم على
تقرير فصوصه مدقق لحقائقه كاشف لخبيات مشكلاته مصحح لمقاصده

٣١

مشيرا الى مكتبات مفصلاته منقحا الفرائد حتى صار كتابه مجموعا
مستحقا لان يكون على الراس محمولا وعلى العين موضوعا فيا لها من المناقب وما احسن
مناصبه بين المناصب وما يعرف الامر حق كلام غيره تحقيقا وجرى في
ميدانه اشواطا وعرق فيه تعريقا وهو ملى كثير البضاعة طويل الباع
في هذه الصناعة انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه . وقد وقع الى من
الشروح عشرة اخرى حرية بان تكتب على الاحداق بل احرى اشهرها السبعة
السيارة في الافاق المنسوبة الى اكابر الفضلاء بالاستحقاق المولى الاعظم
شيخ الدنيا قطب الدين الشيرازي قدس نفسه والمولى السيد ركن الدين
الموصلي روح رمسه والمولى الشيخ جمال الدين الحلي طابت تربته والمولى القدوة
زين الدين الخنجي زيدت درجته والمولى العلامة شمس الدين الاصفهاني نور الله
مضجعه والمولى الافضل بدر الدين التستري عطر مضجعه والمولى الاعلم
شمس الدين الخطيبي طيب مربعه المذكور اساميهم هولاء العلماء الكرام
البررة المعظمة على ترتيب وجود الشروح التي كانها صحف مكرمة واتفق
لي قرأته على مؤلفه مرة والاستماع عنه اخرى مقتبسا من اشعة نوار
فوائده بمقدار مقدرتي القصيرة في روايته وان كان شرحا كتابا مستقلا وان
جعل فرعا كان اصلا اصيلا لا يحتاج الفاظه في حلها الا بل كلها الى حلها
ما يزيل عن مسالك شعابه صعابها ويكشف عن وجوه فوائده نقابها
فتوجهت تلقاء مدين تشريحه ووجهت مطايا الفكر الى توضيحه جاعلا
اياه سيد الابحاث ملحا له بما في السبعة بل بما في الثلاث فها واني لا

٦٢

غیرہ خلیناہ وسبیلہ فمرحبا بالوفاق وما خالفہ اشرنا الیہ فی دقیقہ
وجلیلہ امّا بالکساد والنفاق الی ان قال واکتفیت فی اسماء الشراح لسبعۃ
بما اشتہروا بہ اختصار الاحطالمراتبہم العلیّۃ واحتقارا ومن لم یعظم غیرہ
لا یعظّم ازین عبارت سراسر جرالت برارباب فہم وفطانت واضح ولائح ست کہ صاحب
نقود وردود بترک تعصّب نامحمود نطاق ہمّت بمدح ثنا و وصف واطراء علّامہ
حلّی طاب ثراہ بربستہ کہ آنجناب را بلفظ مولی و شیخ یاد کردہ وفقرۂ بلیغہ طاب
تربتہ در مقام ودعا در حق آن علّامہ عالی مقام برزبان حقائق ترجمان آوردہ
ونیز آنجناب را از علمای کرام بر رئیہ اکابر فضلاء معظمہ بالاستحقاق شمردہ ونیز
ثابت کردہ کہ آنجناب از اصحاب تنبہ علیہ است واحتقار آنجناب وانیست وسیلہ
تعظیم جناب او نکند قابل تعظیم نیست وثابت کردہ کہ شرح علّامہ حلّی بر مختصر
ابن حاجب از صحف مکرّمہ واز جملۂ آن شروحست کہ حریہ بلکہ احری ست بآنکہ
نوشتہ شود بر احداق ونیز این شرح از سبعہ سیّارہ فی الافاق ست ونیز از قولہ
ملحاً لہ بما فی السبعۃ بل و بما فی الثلث ظاہرست کہ شرح علّامہ حلّی مثل
شرح قطب شیرازی وشرح رکن الدّین مع علے سابق وفائق ست بر شرح
زین الدّین خنجی وشمس اصفہانی وبدر تستری وشمس خطیبی واکمل الدّین محمد بن محمود
الحنفی از اکابر کملا واجلہ فضلا ومحمود افاخم نبہاو ممدوح اعاظم علماست سیوطی در حسن
المحاضرہ فی اخبار مصر والقاہرہ گفتہ اکمل الدّین محمد بن محمد بن محمود البابرتی
علّامۃ المتاخرین وخاتمۃ المحققین برع وساد ودرس وافاد وصنّف
شرح الہدایۃ وشرح المشارق وشرح المنار وشرح البزدوی وشرح مختصر

الحاجب و شرح تلخیص المعانی والبیان و شرح الفیه ابن معط و حاشیه علی الکشاف
وغیر ذلک و ولی مشیخة الشیخونیة اوّل ما فتحت و عرض علیه القضا فابی و مات
فی رمضان سنه ۷۸۶ ست و ثمانین و سبعمائة و نیز سیوطی در بغیة الوعاة فی طبقات
اللغویین والنحاة گفته محمد بن محمود بن احمد بن الشیخ اکمل الدین الحنفی ولد سنة
بضع عشرة و سبعمائة و اخذ عن ابی حیان و الاصبهانی و سمع الحدیث من
الدلاصی و عبد الهادی و قرّره شیخون فی مشیخة مدرسته و عظم عنده جدّا
و عند من بعده بحیث کان الظاهر برقوق یجیء الی شباک الشیخونیة فیکلمه
وهو راکب و ینتظره حتی یخرج فیرکب و کان علّامة فاضلا ذا فنون وافر
العقل قوی النفس عظیم الهیبة مهابا عرض علیه للقضاء مرارا فامتنع
وله من التصانیف التفسیر شرح المشارق شرح مختصر ابن الحاجب شرح
عقیدة الطوسی شرح الهدایة فی الفقه شرح الفیة ابن معط فی النحو شرح
المنار شرح البزدوی شرح التلخیص فی المعانی قال ابن حجر و ما علمته حدّث بشیء
من مسموعاته مات لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة ست و ثمانین
و سبعمائة و حضر جنازته السلطان فمن دونه و دفن بالشیخونیة ذکرت فی
الطبقات الکبری کثیرا من فوائده و شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی
تلمیذ جلال الدین السیوطی در طبقات المفسرین گفته محمد بن محمود بن احمد البابرتی
الشیخ اکمل الدین الحنفی ولد سنة بضع عشرة و سبعمائة و اخذ عن ابی
حیان و الاصفهانی و سمع الحدیث من الدلاصی و ابن عبد القادر و قرّره
شیخون فی مشیخة مدرسته و عظم عنده جدّا و عند من بعده بحیث

۳۳

كان الظاهر برقوق يجيء الى شباك الشيخونية فيكلمه وهو راكب وينتظره حتى يخرج

فيركب معه وكان علامة فاضلا ذا فنون وافر العقل قوي النفس عظيم الهيبة

مهابا عرض عليه القضاء مرارا فامتنع وله من التصانيف التفسير شرح المشارق

عقيدة الطوسي شرح الهداية في الفقه شرح الفية ابن معط في النحو شرح

المنار شرح البزدوي شرح التلخيص في المعاني قال الحافظ ابن حجر وما علمته

حدث بشيء من مسموعاته مات ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنة

ست وثمانين وسبعمائة وحضر جنازته السلطان فمن دونه ودفن

بالشيخونية ذكره شيخنا في طبقات النحاة وملا علي قاري در اثمار جنية في

طبقات الحنفية گفته محمد بن محمود بن احمد الرومي الحنفي الشيخ اكمل الدين اخذ

عن ابو حيان وغيره وشرح الهداية في الفقه وكتب تفسير القرآن وشرح

تلخيص المفتاح ومات ليلة الجمعة في رمضان سنة ست وثمانين وسبعمائة

وكمال پاشازاده در طبقات حنفيه گفته محمد بن محمد بن محمود علامة المتاخرين

وخاتم المحققين اكمل الدين البابرتي برع وساد وافتى ودرس وافاد وصنف

واجاد فمن ذلك شرح مشارق الانوار وشرح الهداية وشرح البزدوي

وشرح المنار وشرح التلخيص في المعاني والبيان وشرح مختصر ابن الحاجب

في الاصول وشرح السراجية ومقدمة في الفرائض وشرح التجريد

للنصير الطوسي لم يكمل وحاشية على الكشاف الى تمام الزهراوين وكان

وفاته ليلة الجمعة تاسع عشر رمضان المعظم سنة ست وثمانين

وسبعمائة وابو الفضل احمد بن علي بابن حجر العسقلاني هم مدح علامه جلي ثناؤه

۴۵

نموده در شرح آنجناب بر مختصر ابن الحاجب که غایت حسن در حل الفاظ و تقریب
معانی آن دانسته در درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة گفته الحسین بن یوسف
بن المطهر الحلی المعتزلی جمال الدین الشیعی ولد فی سنه بضع واربعین وستمائة
ولازم النصیر الطوسی مدة واشتغل فی العلوم العقلیة فمهر فیها وصنف
فی الاصول و الحکمة وکان صاحب اموال و غلمان و حفدة وکان راس الشیعة فی
الحلة و شهرت تصانیفه وتخرج به جماعة وشرحه علی مختصر ابن الحاجب فی
غایة الحسن فی حل الفاظه وتقریب معانیه وصنف فی فقه الامامیة وکان
قیما بذلک داعیة الیه وله کتاب فی الامامة رد علیه ابن تیمیة بالکتاب
المشهور المسمی بالرد علی الرافضی وقد اطنب فیه واسهب واجاد فی الرد الا انه
تحامل فی مواضع عدیدة ورد احادیث موجودة وان کانت ضعیفة
بانها مختلقة الخ و ابن روزبهان با انهمه بغض و شنان و مجازفت و عدوان و سلاطت
لسان و خشونت بیان و مبالغه در رد و ایمان حق و ایقان جناب علامه را در صدر
جواب نهج الحق بتعظیم و تکریم و اجلال و تفخیم یاد نموده چنانچه گفته فلما استقر بی
بمدینة قاسان اتفق لی مطالعة کتاب من مؤلفات المولی الفاضل جمال الدین
بن المطهر الحلی غفر الله ذنوبه قد سماه بکتاب نهج الحق وکشف الصدق قد
الفه فی ایام دولة السلطان غیاث الدین الجایتو محمد خدابنده وذکر انه
صنفه باشارته الخ **قوله** با افترا و بهتان الزام وادن اهلسنت بیسر نمی آید **اقول**
با افترا و بهتان الزام هیچکس اگرچه معتقد هیچ شریعت و متمسک بهیچ مذهب نباشد
بلکه منکر و جاحد بحت باشد نیز میسر نمیشود لکن چون بزعم سنیه افترا و بهتان مثل

سائر قبائح و فواحش معاذ الله فعل خدا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا
میباشد پس الزام اهلسنت بافترا و بهتان که حسب مزعوم شان فعل خدای منان است
چرا جائز نباشد و نیز مخاطب تمقام جا بجا الزام اهلحق بافترا و بهتان خواسته و
غرائب افادات درین باب نگاشته پس کاش این قاعده سدیده و مقاله مفیده
خود را درین مقامات یاد میکرد و خود را از قصد الزام بافترا و بهتان باز میداشت
و چه عجب که بتقلید بعض متصوفه و کرامیه که معتقد خلافت ثلثه اند وضع احادیث
و روایات در ترغیب و ترهیب سرور انام علیه و آله الکرام الف تحیة و سلام
جائز داشته اند اختیار فرموده اباحت کذب و اختلاق و بهتان و افتعال و افترا
فرموده باشد ابن حجر عسقلانی در نزهة النظر شرح نخبة الفکر گفته والحامل
للواضع على الوضع اما عدم الدين كالزنادقة او غلبة الجهل كبعض
المتعبدين او فرط العصبية كبعض المقلدين او اتباع هوى بعض الرؤساء
او الاغراب لقصد الاشتهار وكل ذلك حرام باجماع من يعتد به الا
ان بعض الكرامية وبعض المتصوفة نقل عنهم اباحة الوضع في الترغيب
والترهيب وهو خطاء من فاعله نشأ عن جهل لان الترغيب والترهيب
من جملة الاحكام الشرعية واتفقوا على ان تعمد الكذب على النبي صلى الله
عليه وسلم من الكبائر و سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفته
والواضعون اقسام بحسب الامر الحامل لهم على الوضع اعظمهم ضررا قوم
ينتسبون الى الزهد وضعوه حسبة اى احتسابا للاجر عند الله في زعمهم
الفاسد فقبلت موضوعاتهم ثقة بهم وركونا اليهم لما نسبوا اليه

۴۷

من الزّهد والصّلاح ولهذا قال يحيى القطّان ما رأيت الكذب في احد اكثر

منه فيمن ينتسب الى الخير اى لعدم علمهم معرفة ما يجوز لهم وما يمتنع

عليهم او لانّ عندهم حسن ظنّ وسلامة صدر فيحملون ما سمعوه على

الصّدق ولا يهتدون لتمييز الخطاء من الصّواب لكن الواضعون منهم

وان خفي حالهم على كثير من النّاس فانّه لم يخف على جهابذة الحديث

ونقاده وقد قيل لابن المبارك هذه الاحاديث المصنوعة فقال تعيش لها

الجهابذة انا نحن نزّلنا الذكر وانا له لحافظون ومن امثلة من وضع حسبةً ما

رواه الحاكم بسنده الى ابي عمار المروزي انّه قيل لابي عصمة نوح بن ابي مريم من

اين لك عن عكرمة هذا فقال انّي رأيت النّاس اعرضوا عن القرآن واشتغلوا

بفقه ابي حنيفة ومغازي ابن اسحق فوضعت هذا الحديث حسبةً و

كان يقال لابي عصمة هذا نوح الجامع قال ابن حبّان جمع كل شيء الّا الصّدق الخ

امّا اكاذيب مخاطب بسبب پس ذكر جميع يا اكثر آن ولو اجمالاً مفضي بتطويل واسهاب

وموجب خروج از باب است لهذا بنقل بعض اكاذيب معجبه اقتصار مي‌نمايد و

باقي را بر ملاحظه اجوبه ابواب كتاب مخاطب عالي نصاب محوّل مي‌سازيم و بسياري

ازين در مجلدات سابقه بيان نموديم پس بايد دانست كه مخاطب در باب يازدهم گفته

باز چون تامل كرديم ديديم كه پيشوايان اهلسنت خواه در فروع فقه خواه در اصول

عقائد و خواه در سلوك طريقت بلكه در تفسير و حديث نيز همه از اهلبيت اخذ نموده اند

و تلمّذ اهلبيت مشهور و معروف و ائمّه اهلبيت هميشه در حق شان بالتفات و

مباسطات فرموده اند بلكه بشارت داده و اين معنے در كتب اماميه باعتراف

اکابر علمای ایشان باثبات [illegible] رسیده [illegible]

مطهر حلی در نهج الحق و کشف الصدق و منهج الکرامه اعتراف نموده است بآنکه ابو حنیفه و مالک از حضرت

صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک است و احمد بن حنبل شاگرد شافعی است

و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا امامیه در حق مجتهدان خود

که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد باشند اعتقاد وجوب اطاعت دارند

پس مجتهدی که در حضور ائمه شروط اجتهاد بهم رسانده و از ایشان اجازت اجتهاد و فتوی

یافته باشند مذهب وی چگونه اولی باتباع نباشد ابو حنیفه را باعتراف شیخ حلی

حضرت باقر و زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع

بودن او شروط اجتهاد را بنص امام ثابت شد پس که او واجب الاطاعت باشد

شیعه که شهادت معصوم میکنند و آن که فرست خصوصا در وقت غیبت امام البته

مذهب او اولی باخذ باشد از مذهب ابن بابویه و ابن جنید و ابن المعلم لله انصاف

باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را درین باب اعتبار

نکنند روایات امامیه خود البته مقبول است روی ابو المحاسن الحسن بن علی باسناده

الی ابی البختری قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر

الیه الصادق قال کأنی انظر الیک و انت تحیی سنة جدی بعد ما اندرست

و تکون مفزعا لکل ملهوف و غیاثا لکل مهموم بک یسلک المتحیرون اذا

وقفوا [illegible] الی [illegible] التحقیق

حتی یسلک الی [illegible]

ابو حنیفه [illegible]

[illegible] نهج الحق [illegible] الکرامه

و [illegible]

حاضر بود بخلیفه گفت که یا امیر المؤمنین هذا عالم الدنیا الیوم پس منصور گفت که
یا نعمان عمن اخذت العلوم ابو حنیفه گفت عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب
عبد الله بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که لقد استوثقت من نفسک
یا فتی و نیز در کتب امامیه هست که ان ابا حنیفة کان جالساً فی المسجد الحرام و
حوله زحام کثیر من کل الآفاق قد اجتمعوا یسألونه من کل جانب فیجیبهم
وکانت المسائل فی کمه فیخرجها فینا ولها فوقف علیه الامام ابو عبد الله
ففطن به ابو حنیفة فقام ثم قال یا ابن رسول الله لو شعرت بک
اولاً ما وقفت کادا ان الله جالساً وانت قائم فقال له ابو عبد الله
اجلس یا ابا حنیفة واجب الناس فعلی هذا ادرکت آبائی و این هر دو روایت
در شرح تجرید ابن مطهر حلی موجود ست و رساله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطانی شیعه را ۵۰
وسوسه کند و گوید که اگر ابو حنیفه و امثال او از مجتهدین اهلسنت شاگردان حضرت
ائمه بودند پس چرا مخالف ایشان در مسائل بسیار فتوی دادند گوییم جواب این
سخن در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوستری موجود ست گفته است که ابن
عباس شاگرد حضرت امیر بود و بپایه اجتهاد بحضور حضرت امیر رسیده و در حضور
ایشان اجتهاد میکرد و در بعض مسائل خلاف مینمود و حضرت امیر تجویز میکرد انتهی
ازین عبارت سراسر جسارت و خسارت که حسبة لله آنرا ساخته اند و درین محل دیانت
و عدل تقدیر هیچ هم در هوای ائمه خود علی الخصوص امام اعظم باخته اکاذیب غریبه
و افترآت عجیبه ظاهر ست کذب اول آنکه در کتب امامیه باعتراف اکابر علمای شان
ملاطفات ائمه اهلبیت علیهم السلام در حق پیشوایان اهلسنت در فروع فقه و اصول

٥١

و عقائد و سلوک طریقت و تفسیر و حدیث و آنهم علی الدوام ثابت صحیح شد کذب دوم

آنکه مباسطات ائمه علیهم السلام در حق پیشوایان سنیه و آنهم علی الدوام در کتب امامیه

باعتراف اکابر علمای ایشان صحیح و ثابت شده کذب سوم آنکه بشارت دادن ائمه

علیهم السلام پیشوایان اهلسنت را در کتب امامیه باعتراف اکابر علمای ایشان صحیح

و ثابت شده و بلا ریب ادعای صحت و ثبوت ملاطفات و مباسطات ائمه علیهم السلام

و آنهم علی الدوام نیز ادعای ثبوت بشارت آنحضرات در حق پیشوایان سنیه در کتب

اهل حق کرام محض افترا و اتهام است کذب چهارم آنکه علامه حلی در نهج الحق اعتراف

فرموده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و زید شهید

ابو حنیفه را اجازت فتوی داده اند و این کمال بیباکی و خیره سری و بیهن چشمی

ملاحظه کردنی است که بر علامه حلی افترا میفرماید که جناب او اعتراف کرده که امام

باقر و حضرت صادق علیهما السلام و زید شهید اجازت فتوی با بو حنیفه

داده اند و مع ذلک قصد اثبات افترا و بهتان آنجناب در نقل حدیث تشبیه دارد

اعاذنا الله من الوقاحة و الضلالة و استیلاء الجهالة کذب پنجم آنکه

افترا کرده که روایت ابو المحاسن حسن بن علی که باسناد خود از ابو البختری مدح

امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را آورده از روایات امامیه است و

اصل آنست که این روایت مکذوبه را ابو المؤید خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه

باسناد اخطب وارد کرده و کابلی از انجا بر داشته لکن حذف سند تا ابو المحاسن نموده

تا استناد بر روایت اخطب که در سلسله سند این روایت واقع است ثابت نشود کذب ششم

آنکه حکایت مدح عیسی بن موسی ابو حنیفه را و مکالمه منصور با او جمیع امامیه نسبت

داده و این روایت را نووی در تهذیب الاسماء بتغییر بسیار ذکر کرده و این روایت اصلا
مناسبی بامطلوب که مقبولیت ابوحنیفه نزد اهلبیت علیهم السلام ست ندارد و که از آن
بر تقدیر تسلیم هم مدح کسی از معصومین علیهم السلام ابوحنیفه را ثابت نمیشود کذب هفتم
آنکه روایتی متضمن امر امام جعفر صادق علیه السلام ابوحنیفه را بجواب دادن مردم
بکتب امامیه نسبت کرده و کابلی این روایت و روایت مکالمه منصور در صواعق نقل کرده مسکین
جسارت نسبت آن باهل حق نیافته کذب هشتم آنکه این هر دو روایت را بشرح تجرید
علامه حلی نسبت نموده کذب نهم آنکه تصریح کرده که این هر دو روایت در شرح
تجرید علامه در مسئله تفضیل جناب امیر علیه السلام موجودست پس شاه صاحب
بر نسبت این اکاذیب دلسیر نشده چندان دل داده بافترا و جسارت گردیدند که نسبت
این هر دو روایت بالخصوص بشرح تجرید علامه حلی مع تعیین مبحث تفضیل جناب
امیر المومنین علیه السلام نمودند و نوبت را از یک خطا و خطا سه خطا هم بالاتر
رسانیدند اینک شرح تجرید علامه حلی حاضر و نسخ عدیده آن در آفاق دائر و سائر
ممتد ملاحظه فرمایند و مبحث تفضیل جناب امیر المومنین علیه السلام را بامعان
و استیعاب بینند و دریابند که این هر دو روایت دران کجا مذکورست مثل این
جسارت و قلت مبالات کمتر کسی را دست داده باشد و کابلی هم با وصف آنهمه
تخدلق و تشدق جسارت نسبت این اکاذیب که شاه صاحب درین مبحث بزبان
آورده اند باهل حق نیافته بعد از سی عبارات ثلثه بی نسبت آن باهل حق ذکر کرده
شاه صاحب بزیادة للفرع علی الاصل آنرا باهل حق منسوب ساختند کذب دهم
آنکه بمجالس المومنین نسبت کرده که ابن عباس بحضور حضرت امیر المومنین علیه السلام

٥٢

اجتهاد میکرده و در بعض مسائل خلاف مینمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تخطیه میکرد پس
این صنیع بدیع مخاطب فیج را بنظر امعان ملاحظه باید فرمود که چسان در مقام
واحد مرتکب دو کذب بیرنگ شده و الزام اهل حق بآن خواسته و اصلا احتشامی از خندهٔ
ارباب علم و فهم و تقبیح و تعییر و ازراء و تحقیر حذاق نحاریر برداشته خلیع العذار و گسسته
مهار رفته غرائب اکاذیب و عجائب افتراآت و اضحوکة الهوان که هر یکی ازان مخجل ابلیس
و محیّر دجّال است بکمال جسارت جنان و سلاطت لسان نگاشته و قطع نظر ازین
غرائب افتراآت و امثال آن اکاذیبی که مخاطب ظریف بجواب اینحدیث شریف مرتکب
آن شده عاقل متأمل را بخاطر باید آورد و تعجب ازین لاف و گزاف باید نمود و جمله
از اکاذیب اینمقام درینجا ذکر مینمائیم و آن اینست اوّل آنکه افاده فرموده که فساد
مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهر است دوم آنکه
اینحدیث از احادیث اهلسنت نیست سوم آنکه در تصانیف بیهقی ازین حدیث
اثری نیست چهارم آنکه قاعده مقرره اهلسنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث
در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت حدیث بالخصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح
نکرده باشند قابل احتجاج نیست پنجم آنکه دیلمی و خطیب و ابن عساکر احادیث را بطریق
بیاض یکجا فراهم آورده اند تا بنظر ثانی نمایند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود
آنها را این مهم سرانجام نشد ششم آنکه خود آن جمع کنندگان یعنی دیلمی و خطیب و ابن
عساکر و امثال شان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند هفتم آنکه اینحدیث
ازان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف

هشتم آنکه این کلام محض تشبیه است الخ نهم آنکه از تشبیه مساوات مشبه با مشبه به فهمیده نمیشود کما لا یخفی دهم آنکه فضیلت موجب امامت کبری نیست یازدهم آنکه دون نفی مساواة الخلفاء الثلثة للانبیاء فی الصفات المذکورة او مثلها خرط القتاد دوازدهم آنکه اگر در کتب اهلسنت تفحص واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نشده است سیزدهم آنکه معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن میساخت همین قطبیت و ارشاد و منبعیت فیض ولایت است چهاردهم آنکه التزام این امر یعنی امامت بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده و هرگاه اینهمه را دریافتی پس بدانکه بعنایت الهی بکمال وضوح ظهور کالنور علی شاهق الطور براءت اعلام و صدور از کذب و زور در نقل اینحدیث مشهور از حضرات سنیه بازور و شور ثابت نمودم و نیز روایت جمعی کثیر و جمعی غفیر از اساطین اکابر سنیه اینحدیث شریف را با وصف اثبات صحت سند اینحدیث شریف و اعتراف والد ماجد مخاطب بثبوت آن ظاهر کردم و نیز ثابت کردم که عطار و سنائی که باعتراف خود مخاطب بنای کار ایشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت اینحدیث شریف را ثابت کرده اند پس چگونه مخاطب ناقد تکذیب والد ماجد خود و تکذیب جمیع ناقلین و مثبتین اینحدیث و تکذیب بادهٔ صدین الشیاطین که از جمله شان خودش نیز میباشد و هم والد ماجد او خواهد فرمود تا ادعای بهتان و افترا حقلی از صحت و سداد و بعد از کذب و عناد پیدا کند و لله الحمد و المنة که مدح و ثنای جمیل علامه حلی طاب ثراه از زبان اکابر سنیه بمشابه ثابت شده که بعد ملاحظه آن ظاهر میشود که نسبت افترا و بهتان بآن جناب بکمال حقد و شنان و نهایت تهور و تهجم و طغیان و ویل خسران از تعظیم اکابر و اعیان است **قوله** و قاعده مقرره اهلسنت

که حدیثی را که بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت با فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و صحت حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست

اقول الحمد لله که مخاطب را بسیار جلد از خواب غفلت انتباهی حاصل شد که بعد از زور و شور در نفی این روایت از بیهقی و دیگر اهلسنت بخیال آنکه مبادا در کتب اهلسنت این روایت برآید شروع فرمودند در عیب و ازرا بر محدثین متاخرین خویش و حط کتب‌شان از پایه اعتبار و اعتماد و ادخال‌شان در زمره حاطبین لیل غافلین از انتقاد و هر چند مخاطب محتال فخور بتقلید کابلی جسور این قاعده منقوضه و این مقاله مرضوضه این هفوه مرفوضه بر زبان آورده لکن کابلی بلا اسناد آن با اهلسنت تقریر و تزویر آن کرده بود و مخاطب نحریر بمفاد زاد فی الطنبور نغمة این تقریر منقوض و کسیر را برای مزید تزویق و تحبیر با اهلسنت منسوب نموده که آنرا قاعده مقرره‌شان قرار داده و نیز دلیل علیل برای این تقریر غیر قابل التعویل که اصلا مناسبتی و ارتباطی با مدعا ندارد و بانتهاب از افاده والد ماجد عالی‌نصاب خود وارد نموده

عبارت کابلی اینست السادس ما روی عن النبی صلی الله علیه انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فانه اوجب مساواته للانبیاء فی صفاتهم والانبیاء افضل من غیرهم فکان علی افضل من غیرهم وهو باطل لانه لیس من احادیث اهل السنة وقد اورده ابن المطهر الحلی فی کتبه وعزی روایته تارة الی البیهقی واخری

55

الى البغوي لو يوجد في كتبهما والحاكم لا يصدق اثره ولان الخبر الذي رواه
بعض ائمة الحديث في كتاب لم يلتزم صحة جميع ما اورده فيه ولم يصرح
بصحته هو او غيره من المحدثين لا يحتج به انتهى از ملاحظهٔ این عبارت ظاهرست که
کابلی این قاعده را باهل سنت نسبت کرده و بلا اسناد آن با حدی بر زبان آورده
و مخاطب جلیل الفضل بطریق زیادت فرع بر اصل آنرا قاعدهٔ مقررهٔ اهل سنت
قرار داده و نیز کابلی برای این قاعدهٔ غیر منعقده دلیلی ذکر نکرده پس دلیلی
که مخاطب نبیل ذکر فرموده از اضافات و زیادات آن رفیع الدرجات است که بسبب
آن شاید اولیای او دفع عار و شنار استراق تمویهات کابلی جمیل النجار در سر داشته
باشند الحاصل این قاعده با آنکه اصلا حظی از صحت و صواب ندارد و بطلان
و اختلال و فساد و اعتلال آن بنهایت ظهور بر ارباب کمال واضح و لایح است بچند وجه
اوّل آنکه بر ظاهرست که قبل از بخاری و مسلم و بقیهٔ ارباب صحاح احادیث بسیار
دائر و سائر بودند و علما احتجاج و استدلال بآن میکردند و اصلا احتجاج و استدلال را
موقوف بر نص کسی بر صحت آن نمیکردند بلکه هرگاه حدیثی را جامع شروط احتجاج
مییافتند احتجاج بآن میکردند پس نفی قابلیت احتجاج از حدیثی که کسی از محدثین
ثقات تصریح بصحت آن نکرده باشد و نه کسی از ملتزمین صحت اخراج آن کرده
گو آن حدیث جامع شروط احتجاج باشد وجهی از صحت ندارد و عمل علمای سابقین
واقع و راقع این توهم بی اصل ست دوم آنکه این قاعدهٔ قاصره و مقالهٔ خاسره
باحالهٔ جائزه ظاهر میشود که اگر حدیثی جامع شروط صحت باشد و کسی از محدثین
در کتاب ملتزم الصحة وارد نکرده باشد و نه کسی از محدثین ثقات آنرا تصحیح کرده باشد

قابل احتجاج نیست و پر ظاهر است که نفی احتجاج از چنین حدیث عین مراد لجاج و محض عناد

والعوجاج است هرگاه رواة حدیثی ثقات و عدول و جامع شروط صحت خواهند بود

احتجاج بآن جائز خواهد شد گو کسی از ملتزمین صحت آن را روایت نکرده باشد و کسی از

محدثین تصریح بصحت آن نکرده باشد سوم آنکه بنا برین حصر و قصر ضعیف الاسر

لازم می آید که حدیث حسن هم اگرچه ائمه محدثین تصریح بر حسن آن کرده باشند مگر در

کتاب ملتزم الصحة مروی نباشد قابل احتجاج نباشد حالانکه حدیث حسن هم

قابل احتجاج است چهارم آنکه حدیثی که جامع شروط حسن باشد اگرچه کسی از محدثین

نص بر حسن آن نکرده باشد احتجاج بآن جائز است و بنا برین قاعده مخترعه لازم

می آید که چنین حدیث هم قابل احتجاج نباشد و جواز احتجاج حدیث حسن مثل

صحیح حسب افادات اکابر محققین و اعاظم منقدین ظاهر است بلکه حسب افاده خطابی

مدار اکثر حدیث بر حدیث حسن است پس کابلی و مخاطب باین قاعده قاصره اکثر

حدیث خود را ضائع و هباء منثورا ساختند و آتش در خرمن خود بدست خود

انداختند و بهدم عمارات مرصوصه اساطین قوم پرداختند فکلاهما ممن

بنی قصرا و هدم مصرا زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی در شرح الفیه حدیث گفته

والحسن المعروف مخرجا وقد ۞ اشتهرت رجاله بذاك حد ۞ حمد

و قال الترمذی ما سلم ۞ من الشذوذ مع راو ما اتهم ۞ بکذب و لم یکن فردا

ورد ۞ قلت و قد حسن بعض ما انفرد ۞ و قیل ما ضعف قریب محتمل

فیه و ما بکل ذا حد حصل ۞ اختلف اقوال ائمة الحدیث فی حد الحدیث

الحسن فقال ابو سلیمان الخطابی و هو حد المذکور فی اول البیت الثانی الحسن

۵۷

ما عرف مخرجه واشتهر رجاله عليه مدار اكثر الحديث، وهو الذي يقبله اكثر
العلماء، ويستعمله عامة الفقهاء انتهى الخ ونيز عراقى در شرح الفيه گفته و الفقهاء
كلهم تستعمله، والعلماء الجل منهم تقبله، وهو باقسام الصحيح ملحق
حجية وان يكن لا يلحق، البيت الاول ماخوذ من كلام الخطابى وقد
تقدم نقله عنه الا انه قال عامة الفقهاء وعامة الشئ مطلقا
بازاء معظم الشئ وبازاء جميعه والظاهر ان الخطابى اراد الكل ولو اراد
الاكثر لما فرق بين العلماء والفقهاء وقوله حجية نصب على التميز اى الحسن
ملحق باقسام الصحيح فى الاحتجاج به وان كان دونه فى الرتبة وابن حجر عسقلانى
در نزهة النظر گفته وخبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط متصل السند غير
معلل ولا شاذ هو الصحيح لذاته وهذا اول تقسيم المقبول الى اربعة انواع
لانه اما ان يشتمل من صفات القبول على اعلاها اولا الاول الصحيح لذاته
والثانى ان وجد فيه ما يجبر ذلك القصور ككثرة الطرق فهو الصحيح ايضا
لكن لا لذاته وحيث لا جبر فهو الحسن لذاته وان قامت قرينة ترجح جانب قبول
ما يتوقف فيه فهو الحسن ايضا لكن لا لذاته ونيز ابن حجر عسقلانى در نزهة النظر
بعد شرح تعريف صحيح گفته فان خف الضبط اى قل يقال خف القوم خفوفا
قلوا والمراد مع بقية الشروط المتقدمة فى حد الصحيح فهو الحسن لذاته
لا لشئ خارج وهو الذى يكون حسنه بسبب الاعتضاد نحو الحديث المستور
اذا تعددت طرقه وخرج باشتراط باقى الاوصاف الضعيف وهذا القسم
من الحسن مشارك للصحيح فى الاحتجاج به وان كان دونه ومشابه له فى انقسام

الی المراتب بعضها فوق بعض محمد بن محمد بن علی الفاسی در جواهر الاصول گفته
الحسن حجة کالصحیح وان کان دونه ولهذا ادرجه بعض اهل الحدیث فیه
ولم یفرده وسیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی بعد ذکر حدیث حسن
وتعریف آن گفته قال البدر بن جماعة وایضا فیه دور لانه عرفه بصلاحیته
للعمل به وذلك یتوقف علی معرفة کونه حسنا قلت لیس فی له (ای فی تعریف الحسن) یعمل به من
تمام الحد بل زائد علیه لافادة ان یجب العمل به کالصحیح ویدل علی ذلك
انه فصله من الحد حیث قال وما فیه ضعف قریب محتمل فهو الحدیث
الحسن ویصلح البناء علیه والعمل به ونیز در تدریب الراوی گفته ثم الحسن کالصحیح
فی الاحتجاج به وان کان دونه فی القوة ولهذا ادرجه طائفة فی نوع
الصحیح کالحاکم وابن حبان وابن خزیمة مع قولهم بانه دون الصحیح المبین
اولا ولا بدع فی الاحتجاج بحدیث له طریقان لو انفرد کل منهما لم یکن
حجة کما فی المرسل اذا ورد من وجه آخر مسندا او وافقه مرسل آخر بشرطه
کما سیجیء قال ابن الصلاح وقال فی الاقتراح ما قیل من ان الحسن یحتج به فیه
اشکال لان ثم اوصافا یجب معها قبول الروایة اذا وجدت فان کان هذا
المسمی بالحسن مما وجد فیه اقل الدرجات التی یجب معها القبول فهو صحیح
وان لم یوجد لم یجز الاحتجاج به وان سمی حسنا اللهم الا ان یرد هذا
الی امر اصطلاحی بان یقال ان هذه الصفات لها مراتب ودرجات
فاعلاها واوسطها یسمی صحیحا وادناها یسمی حسنا وح یرجع الامر فی
ذلك الی الاصطلاح ویکون الکل صحیحا فی الحقیقة ونیز سیوطی در کتاب

تمام الدرایة بعد ذکر حدیث صحیح گفته فان خفّ الضبط ای قلّ مع وجود بقیّة الشروط فحسن وهو یشارک الصحیح فی الاحتجاج به وان کان دونه وتفاوتة فاعلاه ما قیل بصحّته کروایة عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه و محمّد بن اسحق عن عاصم بن عمر عن جابر الخ و مولوی صدّیق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته حدیث حسن حجّت ست ثابت می شود بدان احکام مثل حدیث صحیح اگرچه دون او در رتبه است و لهذا بعض اهل حدیث حسن را در صحیح درج کرده اند وازوی جدا نساخته واین ظاهر کلام حاکم در تصرّفات اوست صحیح آنکه حدیث ضعیف هرگاه متکثّر الطرق میباشد بدرجهٔ احتجاج فائز میباشد کما بیّناه فی مجلد حدیث الولایة پس نفی احتجاج بآن نیز وجهی ندارد قوله زیراکه جماعة محدّثین که در طبقهٔ متأخّر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح حسان را متقدّمین مضبوط کرده رفته اند و جای سعی در آنها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه مقلوبة الاسانید والمتون تا بطریق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند اقول این تعلیل علیل و دلیل غیر قابل التعویل که تسویل غیر جمیل و تلمیع غیر اصیل ست از زیادات مخاطب جلیل بر قاعدهٔ مخترعهٔ کابلی نبیل موهون و مخدوش و مردود و مغشوش ست بوجوه عدیده اوّل آنکه این دلیل با دعوی اصلا ارتباطی ندارد زیراکه دعوی این ست که حدیثی که در کتاب ملتزم الصحّة مروی نباشد و بالخصوص کسی از محدّثین ثقات بصحّت آن تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست و جمع کردن متأخّرین احادیث ضعیفه و موضو

و مقلوبة الاسانيد والمتون را با این مقصود نفیاً و اثباتاً مناسبتی نیست چه ثبوت
ثانی مستلزم ثبوت اوّل است و نه انتفاء ثانی مستلزم انتفاء اوّل یعنی اگر متاخرین
مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر مائل بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبة الاسانید
والمتون شده باشند و بطریق بیاض فراهم آورده تا تمیز ثانی نمایند موضوعات
از حسان لغیرها ممتاز سازند این معنی بوجه من الوجوه مستلزم حصر احتجاج در احادیث
که در کتاب ملتزم الصحة مروی باشد یا کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصریح کرده
نیست و نه عدم جمع متاخرین احادیث ضعیفه و مقلوبه را مستلزم عدم این حصر است
و هذا بیّن جداً عجب است که با این همه امامت در معقول و منقول از تمامیت تقریب
و مطابقت دلیل با دعوی که اطفال ممیز هم لحاظ آن دارند حسابی برنداشته آنچه
خواسته بی تدبر نگاشته و ذلک غیر عزیز فی کتابه دوم آنکه ازین دلیل ظاهر است
که کتب طبقه متقدم معتبر است و روایات آن قابل احتجاج است و این حدیث را
عبد الرزاق[211] و احمد بن حنبل[241] و ابو حاتم[277] و ابن شاهین[385] و ابن بطه[387] و حاکم[405]
و ابن مردویه[410] و ابو نعیم[430] و بیهقی[458] روایت کرده اند و اینها مقدم بودند بر دیلمی
و ابن عساکر زیرا که وفات بیهقی که آخر جماعه ستاره است وفات در سنه ثمان و خمسین
و اربعمائة است و وفات دیلمی در سنه تسع و خمسمائة است و وفات ابن
عساکر در سنه احدی و سبعین و خمسمائه پس این حدیث حسب افاده خودش قابل احتجاج
و دافع شبهات اهل لجاج باشد و تحیر تام از قوت حافظه شاه صاحب که با آنکه
درینجا قدح در روایات دیلمی بطمطراق تمام و نهایت زور و شور کرده اند
و احادیث مرویه [illegible] [illegible] ضعاف [illegible] [illegible] حات و مقلوبة الاسانید

والمتون دانسته اند لیکن چون در مطاعن عثمان عجز در ماندگی فرا گرفته از غایت حیرانی
و پریشانی دست ببعض اکاذیب مرویهٔ دیلمی بتقلید کابلی زده بعض خرافات او را
در فضیلت عثمان که بالخصوص هم حسب افادهٔ اکابر قوم موضوعست وارد کرده
دل خویش شاد فرموده اند سوم آنکه ازین افاده ظاهرست که احادیث حسان نیز
مثل صحاح قابل احتجاج ست و اگر حسان قابل احتجاج نمیبود اعتناء متقدمین بضبط
آن مثل ضبط صحاح جهتی نداشت و از افادهٔ سابقه ظاهر میشود که احادیث
حسان اگر در غیر کتاب ملتزم الصحة مروی باشد لائق احتجاج نیست و هذا تهافت
صریح چهارم آنکه از قول او موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز ساز ند ظاهر
میشود که در احادیث متاخرین یا موضوعات بود یا حسان لغیرها حالانکه ظاهر ست
که احادیث ضعیفه که اشتمال کتب متاخرین بران ثابت کرده عام ست حسان لغیرها
و ضعاف غیر حسان لغیرها را که بحد وضع نرسد پس ترک شق ثالث یعنی احادیث
ضعیفه که نه حسان لغیرها باشد و نه موضوع درین کلام بلاغت نظام مبنی
بر کدام نکته ست افادهٔ آن چه منّت و احسان ست پنجم آنکه روایت موضوعات
بنص اکابر ائمهٔ عالی درجات بغیر بیان حال آن ناجائز و حرام و از محظورات و آثام ست
پس اثبات روایت موضوعات بر ذمهٔ ائمهٔ اعلام خود مثل خطیب و دیلمی و ابن عساکر
که اساطین عالی مقام اند در حقیقت تفسیق و توهین و نهایت تحقیر و تهجین این اساطین
دین ست و عند بیاض و سواد موجب ارتکاب حرام و تجویز فساد نمی تواند شد کما هو
غیر خاف علی اولی الفهم والسداد **قوله** بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر
خود آنها را این مهم سرانجام نه شد **اقول** آری بسبب قلت فرصت از مشاغل دنیویه

ارجاع خلق بسوی خود و کوتاهی عمر و راز بسبب نهایت حرص و آز مخاطب ممتاز را این

مهم سر انجام نشد که نظر ثانی در کتاب خود که مسروق و منحول از خرافات کابلی مخبول ست

بفرماید و موضوعات صریحه و مکذوبات فضیحه را از کلمات بلیغه و افادات صحیحه ممتاز و از

کشف علو مقام و تبحر بالا تراز وصول اوهام و تخجیل اولیای خدام کرام نزد خواص و

عوام احتراز فرماید لیکن متاخرین که بعد از وی پیدا شدند خصوصا فاضل رشید قدری

هول و خوف از مواخذات اهل حق و شرم از افتضاح نزد معتقدین خویش در دل

آوردند گو در غرائب تعصبات و خطایای بی اصل مثل نسبت بیان شافی بملا صادق

و احتجاج باین کتاب بر شیعه با وصف ظهور فساد مذهب او و خروج از اهل حق ایشان

آن مبتلا ماندند و صاحب تبصره هم قصد احتراز از اکاذیب ظاهر فرموده لکن باز

غرائب اکاذیب را مرتکب گردیده و صاحب جوم مذموم و تمویه السفیه فاضل

معاصر صاحب منتهی الکلام از آنهمه ایقاظات و تنبیهات و مواخذات و ایرادات

متنبه و منزجر و مرتدع نمیشوند و خلیع العذار و گسسته مهار در مضمار افترای

اکاذیب و اختلاق افترآات بکمال ثبات جاش و نهایت انبساط و انتعاش

قدم میگذارند و اصلا خوفی و هراسی و هولی و وسواسی از مواخذه و تفضیح و طعن

و تقبیح در دل نمی آرند کما لا یخفی علی ناظر اجوبة کتبهم **قوله** اما متاخرین

که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات را جدا ساخت

و سخاوی حسان لغیره را در مقاصد حسنه علحده نوشت و سیوطی در تفسیر منثور

پرداخت **اقول** از سیاق این عبارت سراسر جزالت ظاهرست که مراد مخاطب

ممتاز عزیز از لفظ امتیاز تمییز ست که بسبب مزید تمییز و اقدام جسارت و مجاوزت

٦٣ در بغداد خلیفه وقت بمجدی انجامیده بود که حکم کرده که هیچکس از واعظان و خطیبان و دیگر اصناف علما حدیثی را ذکر نکنند تا آنکه آن حدیث بر خطیب نگذرانند و او اجازت ندهد انتهی سبحان الله خطیب را این قدر مهلت و فرصت حاصل بود که جمیع واعظان و خطیبان و دیگر اصناف علما که در عصر او جم غفیر و جمع کثیر بودند احادیثی را که ذکر آن می خواستند بخدمت او می گذرانیدند و او تحقیق و تنقید آن می فرمود و تصانیف خود را بتهذیب و تنقیح و تمییز و افراز معتبرات از موضوعات و مکذوبات منزه و ممتاز نساخت و خود را در مهلکه توبیخ اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون انداخت

مثل تصرف و تحریف و عدم مبالات در احتجاجات آنرا روا داشته بهر حال اثبات تمیز برای
متاخرین هم برای مخاطب عمدة الاماثل زهر قاتل و سم هلاهل است زیرا که اعتقادات
متاخرین مثل متقدمین هم مؤیدات مطلوب اهل حق و یقین و مبطلات مزعوم مخالفین
موجود و واقع پس این تحقیق و تفریق با هات و ازراه تقدیم مدح و ثنای متاخرین هم مخاطب را
غیر نافع مگر نه می بینی که علامه سخاوی حدیث انا مدینة العلم را در مقاصد حسنه
وارد کرده بیان صحت آن و تخطیه کسی که حکم را بوضع آن نموده از علمای نقل فرموده و مخاطب نحریر بسبب کمال [illegible]
و ولای وصی بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما نفح المسک و العبیر
در پی ابطال و توهین و تحقیر و افساد و رد و تعییر آن میباشد پس ابطال مزعوم
باطل او درین باب و مخالفت او با حق و صواب حسب اعتراف خودش در باب
تمیز سخاوی عالی نصاب و افراد احادیث حسان لغیرها در مقاصد حسنه
واضح و لائح گردید و نیز از عبارت سراسر بلاغت او ظاهر است که علامه
سیوطی هم از ارباب تمیز است و احادیث لغیرها در تفسیر در منثور وارد کرده چه اگر
سیوطی والا مقام در در منثور موضوعات و سقام را داخل کرده باشد ذکر او
در مقام ممیزین خلاف عقل و تمیز باشد پس معلوم شد که غرضش اینست که چنانچه
سخاوی حسان لغیرها در مقاصد حسنه علیحده نوشته همچنین سیوطی در در منثور حسان
لغیرها جمع نموده و پر ظاهر است که در تفسیر در منثور بسیاری از مؤیدات اهل حق و مبطلات
مزعومات اهل زور که شماع آن هوش و حواس مخاطب و اولیای او از جا میرود وارد
کرده چنانچه بعد ملاحظه در منثور مقام تفسیر آیه انما ولیکم الله الایة و آیه انما انت
منذر و لکل قوم هاد و تفسیر سوره برائت و امثال آن واضح و لائحست

٦٤

ابن الجوزی را در باب تمییز داخل نمودن احادیثی را که او از موضوعات دانسته موضوعات و اندراج اگرچه

غرض عمده از ابن اعاذ الله ابطال بسیاری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام است

که ابن الجوزی لا جزاه الله خیراً بر آن جسارت کرده و داد مجازفت و عدوان و مکابرت و طغیان

داده چنانچه نمونه آن در حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم بنص اکابر اعیان و اساطین اثبات

سنیان ظاهر شده لکن با وصف عدم تمامیت این غرض باطل باین سبب که بتصریح محققین

اهلسنت کما علمت فی مجلد حدیث انا مدینة العلم ابن الجوزی بسیاری از احادیث

صحیحه و حسنه را در موضوعات داخل ساخته و منیر در ثابت موضوع نه کرده تا آنکه قریب شصت

حدیث غیر موضوع را موضوع وانموده و از جمله آن بعض احادیث صحیح بخاری و مسلم

و دیگر صحاح و سنن ست و علمای ثقات اعتبار بکلامش ندارند و بر و تعقبات

نموده اند و حکم او را بوضع بسیاری از احادیث مردود و ساخته و او را نسبت

بافراط و مجازفت کرده اند و محمد طاهر گجراتی افاده کرده که کتاب ابن الجوزی

در تذکرة الموضوعات ضرر عظیمی ست بر قاصرین متکاسلین والعاقل تکفیه الاشارة ظاهرست

که او حال ابن الجوزی در ارباب تمییز تیشه بر پای خود زدن ست زیرا که از افاده

ابن الجوزی در کتاب موضوعات حکم ببطلان حدیث ما صب الله شیئاً

الا و صببته فی صدر ابی بکر بلکه بودن آن فروتر از موضوعات کذابین لئام

و اختصاص آن بعوام ظاهرست و هم حدیث ترک صلوة بر مبغض عثمان و هم

حدیث منام موضوع بر ابن عباس در باب دعوت جناب رسالتمآب صلی الله

علیه و سلم بعرس عثمان در جنت در موضوعات وارد نموده قدح و جرح آن

فرموده و مخاطب این موضوعات را بجان و دل خریده بسوی

بااین خرافات وانهم بمقابله اهل حق دویده است پس ابن الجوزی اکثر این باب بسیار دانستن
واحادیثی را که در کتاب موضوعات وارد کرده موضوعات اند و چون نیستند بیا خبر زدن
و بدست خود آتش در خرمن خود انداخته است ولا یحیق المکر السیء الا باهله پس ترا باید
دانست که مخاطب حاذق تبع تاریخ خطیب و دیلمی و ابن عساکر از کتاب والد ماجد خود برداشته
لکن عبارت آن علامه نبیل را تغییر و تبدیل حسب مصلحت ساخته فرموده و قدری غیر مفید را
از کمال حزم واحتیاط و تنخوش حذف و اسقاط نموده پس اولا آن عبارت باید شنید
و بعد آن بحقیقت اسقاط و تبدیل و تغییر مخاطب نحریر باید رسید والد مخاطب در
قرة العینین گفته و چون نوبت علم حدیث بطبقه دیلمی و خطیب و ابن عساکر رسید
این عزیزان دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کرده اند و مساغ
سعی دران باب نمانده است پس مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبه که سلف
آنها را دانسته گذاشته بودند بجمع طرق غریبه … الغرابة که سلف باوجود کثرت
اسبابها افتاده غرض ایشان ازین جمع آن بود که حفاظ محدثین …
تامل حسنه موضوعات از حسان لغیره ممتاز نمایند چنانکه اصحاب …
طرق احادیث جمع کردند و غرض ایشان آن بود که حفاظ محدثین … مشهور
و مستفیض صحیح و حسن و غریب … احادیث یکدیگر ممتاز سازند و آنچه بفقه و تفسیر
وامثالها … تعلق دارند … بیچاره … هر دو فریق خدا تعالی محقق
ساخت پس بخاری و مسلم و ترمذی … تمییز احادیث کردند و حکم بصحت و حسن
نمودند و ابو داود و نسائی و دارقطنی و … برای فقه تصنیف نمودند و احادیثی
که بفقه تعلق دارد جدا ساختند و … و ابن مردویه و ابن جریر در تفسیر تصانیف

۶۶

پرداختن [illegible] احادیث مناسبه بآیات ایراد نموده اند و اجری [illegible] بیهقی در عقیده خود

الخ [illegible] مناسب بود مجرد نموده اند و همچنان متأخران [illegible] احادیث خطیب و

[illegible] نموده اند ابن جوزی موضوعات مجرد ساخت و سخاوی در مقاصد

حسنه حسان لغیرها از ضعاف و مناکیر ممیز نموده از ملاحظه این عبارت واضح است انتهی

که والد مخاطب تا قدر حاکم را مثل ترمذی بلکه بخاری و مسلم از ارباب تمییز و نقد

قرار داده و نیز حاکم را مثل مخضرات ثلثه حاکم [illegible] گردانیده و اورا

از حفاظ محدثین بسبب تحقیق ظن ائمه او [illegible] [illegible] شده اند

شمرده و چون این حکم محکم در باب حاکم مبطل مزعوم مشوم مخاطب [illegible]

ابطال [illegible] ثابت [illegible] حدیث مدینة العلم [illegible]

فرموده [illegible] و نیز [illegible] خطیب [illegible]

ابن عساکر ثابت کرده اند از مبتدل معتبر نموده قوله [illegible] کان [illegible] مقدمات

کتب خود این غرض را واشکاف گفته اند **اقول** مخاطب [illegible] کذب

واضح [illegible] جزاف [illegible]

[illegible] را واشکاف گفته اند [illegible] که خود [illegible] گفته [illegible] مراد [illegible]

و خطیب و ابن عساکر اند در مقدمات کتب خود این غرض را واشکاف گفته اند یعنی

بیان کرده که ما احادیث ضعیفه و موضوعه مقلوبة الاسانید و المتون ابطل

[illegible] یکجا فراهم آورده ایم تا نظر ثانی نمائیم و موضوعات را از حسان اخیر [illegible]

سازیم این کذب و ارجاف که [illegible] از ان شمرده اند و اشکاف [illegible] مخاطب

عمدة الاشراف با اینهمه تبحر [illegible] طول [illegible] و احق [illegible]

و در آن چه از خصائص خود اخمل الاوصاف اوست که کابلی هم با آنهمه وقاحت و جسارت و بذاءت و سلاطت
و عنف و شرارت و جماح و شکاست و غلظت و فظاظت و اسهاب و اطالت و تمغطرس
و ایراث ملالت اجترا بر این کذب و افترا ننموده و خطیب و فردوس دیلمی که سابقاً منقول شد
و در آن طعن و تشنیع بلیغ نموده بر اشتغال بقصص و احادیث محذوفة الاسانید و طلب
موضوعات برای تخجیل مخاطب نبیل و رفع این کذب و تسویل کافی و وافی ست بلکه بطلان آن
از احتجاج کابلی بروایات دیلمی و ابن عساکر و خطیب ظاهر و باهر ست و مخاطب بالکمال هم احتجاج
و استدلال بروایات این حضرات میکند لیکن دست از توهین کتب شان بمقابلهٔ اهل حق
برای ردّ احتجاجات و است بالا شان بر نمیدارد پس کابلی را در صنعت مکابره
و حرفت معانده قاصر قرار داده بتناقض و تهافتی که او راضی نشده بصد دل و
جان بر گزیده و باضاعت عرض و دیانت آن را خریده و نهایت ظاهر ست که اگر
خطیب و دیلمی و ابن عساکر در کتب خود احادیث موضوعه و مقلوبة الاسانید وارد
می کردند و کتب خود را بطریق بیاض فراهم می آوردند تا نظر ثانی نمایند و این غرض
خود را در کتب خود بیان می نمودند اکابر علما کتب اینها را بمدائح عظیمه و مناقب
جسیمه نمی ستودند مدح فردوس دیلمی و مسند الفردوس شهردار دیلمی و روضة الفردوس
سید علی همدانی سابقاً شنیدی و درینجا بعض مدائح تصانیف خطیب و ابن عساکر
باید شنید ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلة البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد
گفته قد صنّف النّاس فی ذلك ای فی علم الحدیث و معرفة الرّجال
و اکثروا و عنوا و بالغوا و میّزوا الثقة من المتّهم والضعیف من القوی
و ما اعظم فائدته و احمد موقعه لکثرة ما دسّ الملحدة

والزنادقة من الاحاديث الموضوعة الجمعة المتفرقة التي فسد
بسماعها خلق من الناس واعتقد الغر عند سماعها انها من قول صاحب
الشرع فهلك وتسرع الى الكذب ومال الى الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء
والبلاء وهذا الكتاب الذي صنفه الشيخ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
الخطيب الحافظ البغدادي رحمه الله وسماه تاريخ بغداد كتاب جليل
في هذا العلم نفيس قد تعب فيه وسهر واطال الزمان والله تعالى يثيبه ويحسن
اليه الا انه طويل وللاطالة آفات اقربها الملل والملل داعية الترك وقد
استخرت الله تعالى واختصرته وذكرت اسماء الرجال الذي ذكرهم على
ترتيبه الخ وابو سعد عبد الكريم بن محمد سمعانی در انساب بترجمه خطیب گفته صنف قريبا
من مائة مصنف صارت عمدة لاصحاب الحديث منها التاريخ الكبير
لمدينة السلام بغداد و ابن خلکان در وفيات الاعيان گفته ابو بكر احمد
بن علي بن ثابت بن احمد بن مهدي بن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب
صاحب تاريخ بغداد وغيره من المصنفات المفيدة كان من الحفاظ
المتقنين والعلماء المتبحرين ولو لم يكن له سوى التاريخ لكفاه فانه يدل
على اطلاع عظيم الخ و ذهبی در سير النبلا بترجمه خطیب گفته قال الحافظ ابن عساكر
سمعت الحسين بن محمد يحكي عن ابن خيرون او غيره ان الخطيب ذكر انه
لما حج شرب من ماء زمزم ثلث شربات وسأل الله تعالى ثلث حاجات
ان يحدث بتاريخ بغداد بها وان يملي الحديث بجامع المنصور وان يدفن
عند بشر الحافي فقضيت له الثلث انتهى و ذهبی در سير النبلا بترجمه او گفته قال عبد

١ مرجع تاریخ بغداد او ابن جزله

٦٩

٢ مرجع مصنفات خطیب از انساب سمعانی

٣ مرجع تاریخ بغداد و دیگر تصانیف

٤ شرب خطیب ماء زمزم را و سوال از خدا که تحدیث تاریخ بغداد کند

الارصيارى قال مكى الرميلى كنت نائما ببغداد فى ربيع الاول سنة ثلاث وستين

واربعمائة فرأيت كانا اجتمعنا عند ابى بكر الخطيب فى منزله لقراءة التاريخ

على العادة فكان الخطيب جالس والشيخ ابو الفتح نصر بن ابراهيم المقدسى عن

يمينه وعن يمين نصر رجل لم اعرفه فسالت عنه فقيل هذا رسول الله

صلى الله عليه وسلم جاء يسمع التاريخ فقلت فى نفسى هذه جلالة لابى

بكر اذ يحضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقلت هذا رد لقول من

يعيب التاريخ ويذكر ان فيه تحاملا على اقوام وسبكى در طبقات شافعيه در

ترجمه خطيب گفته قال ابو الفرج الاسفرائينى واسنده عنه الحافظ ابن عساكر فى

التبيين قال ابو القاسم مكى بن عبد السلام المقدسى كنت نائما فى

منزل الشيخ ابى الحسن الزعفرانى ببغداد فرأيت فى المنام عند السحر كانا

اجتمعنا عند الخطيب لقراءة التاريخ فى منزله على العادة وكان الخطيب

جالس وعن يمينه الشيخ نصر المقدسى وعن يمين الفقيه نصر رجل لا اعرفه

فقلت من هذا الذى لم تجر عادته بالحضور معنا فقيل لى هذا رسول الله

صلى الله عليه وسلم جاء يسمع التاريخ فقلت فى نفسى هذه جلالة

الشيخ ابى بكر اذ حضر النبى صلى الله عليه وسلم مجلسه وقلت فى نفسى

هذا ايضا رد لمن يعيب التاريخ ويذكر ان فيه تحاملا على اقوام وشغلنى

التفكر فى هذا عن النهوض الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وسواله عن

اشياء كنت قد قلت فى نفسى اساله عنها فانتبهت فى الحال ولم اكلمه صلى الله

عليه وسلم ونيز ذهبى در سير النبلا گفته انشدنى ابو الحسين الحافظ انشدنا

دیدن مکی الرمیلی در منام آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جا یسمع تاریخ خطیب ذکره الذهبی

تشریف آوردن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای سماع تاریخ بغداد از طبقات شافعیه سبکی

اشعار سلفی مشعر مدح تصانیف خطیب از سیر النبلاء ذہبی

جعفر بن منیر انشدنا السلفی لنفسه تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا
الغض الرطیب تراها اذ رواها من حواها ریاضا للفتی الیقظ اللبیب
ویاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن الاریب واية راحة
ونعیم عیش یوازی کتبها بل ای طیب رواها السمعانی فی تاریخه
عن یحیی بن سعدون عن السلفی ونیز ذہبی در تذکرة الحفاظ بترجمه خطیب گفته
انشدنی ابو الحسن الیونینی انشدنا ابو الفضل الهمدانی انشدنا السلفی
لنفسه وقد رواه السمعانی فی الذیل عن یحیی بن سعدون عن السلفی
تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا الغض الرطیب الی آخر الاشعار
المذکورة فی سیر النبلاء و عجب بر عجب آنکه از افادات خود مخاطب نقاد مدح و ثنای
تاریخ بغداد و دیگر مصنفات خطیب والا نژاد واضح ولائح است چنانچه در
بستان المحدثین در ترجمه خطیب میفرماید مصنفات او زیاده بر شصت کتاب ست
از انجمله ست تاریخ بغداد و کفایه و شرف اصحاب الحدیث والسابق واللاحق
والمتفق والمفترق والموتلف والمختلف و تلخیص المتشابه و کتاب الرواة
عن مالک وغنیة المقتبس فی تمییز الملتبس و متصل الاسانید و روایة الابناء
عن الاباء وغیر ذلک من التصانیف المفیدة التی هی بضاعة المحدثین و عمدتهم
فی فنهم حافظ ابو طاهر سلفی در حق تصانیف او گفته ست تصانیف ابن
ثابت الخطیب الذ من الصبا الغض الرطیب یراها اذ رواها من حواها
ریاضا للفتی الیقظ اللبیب ویاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ
الفطن الاریب فاية راحة ونعیم عیش یوازی عیشها بل ای طیب

۱۷

در بیان مدح و ثنای مصنفات خطیب از بستان خود مخاطب

ونیز در بستان المحدثین ترجمه خطیب گفته و در حج چون متصل آب زمزم رسید سه بار از
آب مبارک سیر خورد و سه چیز از خدای تعالی درخواست کرد که در آنحالت دعا مستجابست
اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم آنکه در جامع منصور که
بهترین بقاع بغداد است باملا و تعلیم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او
متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد و الحمد لله الی ان قال فی البستان
یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بخواب بودم دیدم که گویا ما
نزد خطیب حاضریم و میخواهیم که تاریخ بغداد بنابر عادت نزد او بخوانیم و بر دست
راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر
نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتم این بزرگ کیست
گفتند که ایشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برای شنیدن این تاریخ تشریف
آورده اند و این شرف عظیم ست خطیب را رحمة الله علیه انتهی و کمال عظمت و جلالت

تاریخ ابن عساکر و دیگر تصانیف آن علامه جمیل المفاخر نیز از ملاحظه افادات
اساطین اکابر سنیه جلیل المآثر ظاهر و باهر ست ابن خلکان در وفیات الاعیان
بترجمه ابن عساکر گفته وصنف التصانیف المفیدة وخرج التاریخ وکان حسن
الکلام علی الاحادیث محظوظا فی الجمع والتالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق
فی ثمانین مجلدة اتی فیه بالعجائب وهو علی نسق تاریخ بغداد قال شیخنا
الحافظ العلامة ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به
النفع وقد جری ذکر هذا التاریخ واخرج لی منه مجلدا وطال الحدیث
فی امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

ذکر بشارت بصاحب در بستان المحدثین
خطیب از آب زمزم سه سوال ادعیه مستجاب
از حق تعالی کرد یکی از آن روایت
تاریخ بغداد بود

قصه بشارت آمدن حضرت
صلعم برای سماع تاریخ بغداد
بستان

۷۲

ذکر تصنیفات ابن عساکر الدمشقی
تاریخ او از وفیات الاعیان
ابن خلکان

من يوم عقل نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والا فالعمر يقصر عن
ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه ولقد
قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول ومتى يتسع للانسان
الوقت حتى يضع مثله وهذا الذي ظهر هو الذي اختاره وما صح له هذا
الا بعد مسودات ما يكاد ينضبط حصرها وله غيره تواليف حسنة
واجزاء ممتعة ويافعي در مرآة الجنان بترجمه او گفته وصنف التصانيف
المفيدة وخرج التخاريج وكان حسن الكلام على الاحاديث محظوظا على
الجمع والتاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدا اتى فيه
بالعجائب وهو على نسق تاريخ بغداد قال الامام ابن خلكان قال لي شيخنا
الحافظ العلامة زكي الدين ابو محمد عبد العظيم المنذري رحمه الله
وقد جرى ذكر تاريخ ابن عساكر المذكور واخرج لي منه مجلدا وطال الحديث
في امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ
من يوم عقل نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والا فالعمر يقصر عن
ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتنبه قال ولقد
قال الحق ومن وقف عليه عرف حقيقة هذا القول ومتى يتسع للانسان الوقت حتى يضع
وصاحب له الا بعد مسودات ما كاد ينضبط حصرها وله تواليف
حسنة غيره واخرى ممتعة ونيز يافعي در مرآة الجنان بترجمه او گفته وقال بعض اهل
العلماء بالحديث والتاريخ ساد اهل زمانه في الحديث ورجاله بلغ
فيه الى الذروة العليا ومن تصفح تاريخه علم منزلة الرجل في الحفظ

قلت من تامل تصانیفه ومن حیث الجملة علم مکانه فی الحفظ والضبط للعلم
والاطلاع وجودة الفهم والبلاغة والتحقیق والاتساع فی العلوم فضائل
تحتها من المنافع والمحاسن کل طائل و عبدالوهاب سبکی در طبقات شافعیه بترجمهٔ ابن
عساکر گفته له تاریخ الشام فی ثمانین مجلدة واکثر ابان فیه عما لم یکتبه
غیره وانما عجز عنه ومن طالع هذا الکتاب عرف الی ای مرتبة وصل هذا
الامام واستقل الثریا وما رضی بدر التمام وله الاطراف وتبیین کذب
المفتری فیما نسب الی الامام ابی الحسن الاشعری و عدة تصانیف وتخاریج
وفوائد ما الحفاظ الیها الا محاویج و مجالس املاها من صدره یحن لها
البخاری و مسلم ولا یرتدا ویعمل فی الرحلة الیها هزل المهاری **قوله**
باوجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنفین آنها دریافته باشیم احتجاج بآن احادیث
چگونه روا باشد **اقول** چون هرگز این حال غرابت اشتمال برای این کتب ائمه
باکمال بتصریح مصنفین آنها دریافتیم و نه این مضمون حیرت گون از افادات دیگر
ماهرین فنون شناختیم بلکه برعکس این ادعا مدح و ثنای فردوس دیلمی و تاریخ خطیب
و تاریخ ابن عساکر از افادات اساطین کبار و افخم و اجلهٔ ایشان ثبت شد اعاظم
و افاخم سنیه بروایات این حضرات شائع و ذائع بلکه استدلال بروایات دیلمی و ابن
عساکر در افادات کابلی و خود مخاطب واقع پس چگونه اهل حق را الزام و افحام و احتجاج
و استدلال باحادیث این حضرات روا نباشد **قوله** و اینه صاحب جامع الاصول
نقل کرده که خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث سنیه روایت کرده
بهمین غرض که بعد از جمع تالیف در آنها نظر کند و تحقیق نماید که اصلی دارد یا نه

اقول اولاً افاده نفرموده‌اند که صاحب جامع الاصول این مضمون را در کدام کتاب ذکر فرموده تا مراجعت بآن نموده تمیز صدق از کذب آن کرده و ثانیاً از صرف روایت خطیب احادیث شیعه را از سید مرتضی قدح کتاب تاریخ بغداد و امثال آن لازم نمی‌آید زیرا که جائزست که خطیب این احادیث را در بیاضی علیحده نوشته باشد نه کتاب تاریخ بغداد که ممدوح و مقبول اساطین نقادست پس احتجاج بروایات تاریخ بغداد و مثل آن از کتب سائره فی البلاد نه بروایت سواد و بیاض محل اتفق لکن العماد المرتاض فی الباب الحادی عشر تقلید الکابلی المبالغ فی الاغماض خبط چه لائق ابطال و ادحاض گردد و ثالثاً از اینجا کمال جلالت و عظمت سید مرتضی طاب ثراه ظاهر میشود که خطیب بغداد با آنهمه جلالت و عظمت و تبحر و اتقان و رفعت شان اخذ احادیث از آنجناب نموده پس آنجناب شیخ و استاد خطیب لبیب بوده باشد پس همچنین مخاطب فطین در باب نبوّت آنجناب را ناشی از کمال عرفان و ایقان باشد

قوله بالجمله این حدیث خود از آن قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف **اقول** مخاطب ذو فنون که بحب سقیفه سازی مفتون و بتلمیعات غرائب مشحون پر جنون و رکون و واله و شیفته تعصباتی ست که بملاحظه آن قلوب اهل انصاف پر خون ظهور میفرماید در لباسهای گوناگون و قالبهای بوقلمون و اظهار مینماید عجائب تحذیقات واژگون و غرائب اکاذیب محیّره ارباب خلاعت و مجون مگر نمی‌بینی که بعد آنهمه تلمیع و تلبیس و تزویر و تقریر قواعد و تمهید فوائد باز همان کذب سابق و دروغ گذشته را با مزید تشدید و آب و رنگ تازه اعاده کرده تا از قاعده که مقرر کرده توهم نشود که این حدیث در کتب اهلسنت مذکورست لیکن ضعیف و غیر

۷۶

معتبر ست لهذا بار بتصریح تمام ارشاد فرمودند که اینحدیث در هیچ کتابی از کتب اهلسنت
موجود نیست و لو بسند ضعیف یعنی در هیچ کتابی از کتب سنیه از صحاح و غیر صحاح و طبقه
متقدم و طبقه متاخر بسند صحیح یا بسند ضعیف موجود نیست سبحانك هذا بهتان
عظیم از بیان سابق دریافتی که حدیث تشبیه در کتاب السنة ابن شاهین و تاریخ
نیسابور حاکم و ابانه ابن بطه و فضائل الصحابه ابو نعیم و فضائل الصحابه بیهقی
و کتاب المناقب ابن المغازلی و فردوس الاخبار شیرویه دیلمی و رزین الفتی حاصمی
و خصائص علویه نطنزی و مسند الفردوس شهردار دیلمی و کتاب المناقب خطیب
خوارزم و معجم یاقوت حموی و وسیلة المتعبدین ملا عمر و مطالب السؤل ابن طلحه و کفایة
الطالب گنجی و ریاض النضره و ذخائر العقبی محب طبری و مودة القربی سید علی
همدانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و هدایة السعداء شهاب الدین
دولت آبادی و فصول مهمه ابن الصباغ و فواتح میبذی و نزهة المجالس صفوری
و کتاب الاکتفاء ابراهیم وصابی و اربعین جمال الدین محدث و وسیلة المآل
احمد بن الفضل باکثیر مکی و مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم
و روضه ندیه محمد بن اسماعیل یمانی و غیر آن مذکور ست فما هذا الجحود و الانکار
و ما هذا الالطاط و الالظاظ علی الخسار و البوار ما لك حیاء ایها
الشیخ الجلیل الفخار ما لك احتفال بمواخذة المطلعین علی کتب الاخبار
او ما تدری ان وجود هذا الحدیث الشریف فی کتب السنیة الاحبار اوضح
کالشمس فی رابعة النهار ساطع کالصبح عند الاسفار و فظاعة نفیه
من کتب هؤلاء الکبار مما لا یحوم حوله شائبة الارتیاب لاحد من اولی

الایدی والابصار فان کنت لاتدری فتلک مصیبة وان کنت تدری
فالمصیبة اعظم **قوله** وهم آنکه این کلام محض تشبیه ست بعض صفات امیر ببعض
صفات انبیای مذکورین **اقول** نفی دلالت این کلام معجز نظام بر مساوات جناب
امیر المومنین علیه السلام با انبیاء کرام علی نبینا وآله وعلیهم السلام وتجویز بودن
آن از قبیل تشبیه خاک بمشک وسنگریزه بمروارید ویاقوت وتشبیه کف خضیب
سلیمی ببرق وادعای این معنی که این کلام محض تشبیه ست یعنی دلالت بر مساوات ندارد
محض تلمیع وتخدیع وتسویل وتمویه بحت وتوهم وتهجم وتجسس کریه وصریح تحریف
سخیف وتوجیه غیر وجیه ومکابره واضحه ومجازفت سراسر تشویه بلکه کذب فظیع
وبهت بدیع غیر محتاج به تنبیه ست وبطلان آن ظاهر وصحت بر متامل نبیه بچند
وجه اول آنکه اصل این ترکیب یعنی من اراد ان ینظر الخ مفید عینیت ما اراد
النظر الیه با ما امر بالنظر الیه میباشد مثل من اراد ان ینظر الی افضل رجل فی
البلد فلینظر الی فلان پس مدلولش آنست که کسی که حکم بنظر بسوی او کرده شد او
عین افضل رجل فی البلد ست وظاهر ست که درین مقام تشبیه مساغی ندارد
ومراد نه آنست که کسی که حکم کرده شد بنظر بسوی او آنکس مشابه افضل ست و
افضل حقیقة نیست اما در مثل حدیث شریف چون عینیت من ارید النظر الیه
با جناب امیر المومنین علیه السلام امکانی ندارد ولابد این کلام بلاغت نظام محمول
بر اقرب اشیا بعینیت خواهد بود وظاهر ست که اقرب اشیا بعینیت مساوات ست پس معنی چنین
خواهد بود هر کسی که بخواهد که حضرت آدم را ببیند وملاحظه کمال علم آنحضرت نماید
پس باید که علی بن ابی طالب را ببیند که آنجناب مساوی ومماثل حقیقی حضرت آدم

فی علم البیان ما لم تکن ای الدلالة علی مشارکة امر لامر آخر فی معنی بحیث لا تکون الدلالة علی وجه الاستعارة التحقیقیة نحو رایت اسدا فی الحمام ولا علی وجه الاستعارة بالکنایة نحو انشبت المنیة اظفارها ولا علی وجه التجرید الذی یذکر فی علم البدیع من نحو لقیت بزید اسدا

در علم است باین معنی که جمیع علوم که حضرت آدم را حاصل بود برای آنحضرت هم حاصل است
وهکذا فی باقی الصفات پس اگر مساوات مراد نباشد کلام معجز نظام سرور انبیای
کرام علیه وآله وعلیهم آلاف التحیة والسلام معاذ الله از مرتبه بلاغت هابط و منزلت
انتظام و التیام و ارتباط و اتساق و جودت سیاق و حلاوت مذاق ساقط گردد
محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر بترجمه عیسی بن محمد
مغربی گفته وکان للناس فیه اعتقاد عظیم حتی ان العارف بالله السید
محمد بن باعلوی کان یقول فی شانه انه زروق زمانه وکان السید عمر باعلوی
یقول من اراد ان ینظر الی شخص لا یشک فی ولایته فلینظر الیه وکفی بذلک
فخراً له ومن شهد له خزیمة پس اگر ترکیب من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی
٧٨
فلان مفید تحقق صفت مراده در آن شخص نباشد بلکه این کلام مبنی باشد بر محض تشبیه
وتمویه قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید یا یاقوت لازم خواهد آمد که قول عمر باعلوی در حق
عیسی مغربی مفید ولایت قطعیه و مثبت اعتقاد عظیم مردم در حق او نخواهد شد
و اصلا برای فخر مغربی کافی نخواهد شد و افتخار و ابتهاج صاحب خلاصة الاثر
وابن افاده عمریه را شهادت خزیمیه دانستن وجهی نخواهد داشت که کسی تشبیه خاک را
بمشک و سنگریزه را بمروارید یا یاقوت شهادت نمی نامد و نه ابتهاج و استبشار و افتخار بآن میکند
دوم آنکه متبادر از تشبیه مثل قول قائل زید کعمرو فی العلم او الحسن او القد او الجمال
او الاولاد او العمر او الجثة او الاخلاق او الورع او غیر ذلک مساوات است درین امور
بکمال وضوح ظهور و لا یشک فی ذلک الا المنکر للواضحات الدافع للبدیهیات
پس حمل حدیث شریف بر تقدیر حرف تشبیه بدون لفظ مساوی هم بحکم تبادر بر

مساوات واجب ولازم باشد صارفی ازین تبادر ومانعی ازین ظهور غیر موجود فلا وجه للعدول الا الغفول والذهول عما مهدة الاساطين الفحول وتلقوه بالجمهور بالقبول وموضح این تبادر ست صحت سلب تشبیه در صورت عدم مساوات مثلا اگر زید مساوی با عمرو در علم نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی العلم واگر زید در حسن مساوی عمرو نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی الحسن وهمچنین در هر امری از امور مذکوره وامثال آن اگر مساوات زید با عمرو مفقود خواهد بود خواهند گفت که زید لیس کعمرو فیه پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نمیکرد سلب تشبیه در صورت عدم مساوات وجهی نداشت پس تعصب مذهب وحب مشرب این حضرات را چندی از اهل غافل گردانیده که از انکار دلالت الفاظ وجحد لغات هم نمی هراسند وهرچه میخواهند بی مبالات از مواخذه وتعییر ارباب فهم وادراک می نگارند واجله واکابر علما باین آیه امره جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باقتدای هدای انبیا علیهم السلام استدلال کرده اند بر افضلیت آنحضرت از انبیا علیهم السلام پس ازین حدیث شریف که از ان ثبوت صفات انبیا علیهم السلام در جناب امیر المومنین ظاهرست قطعا وحتما دلیل افضلیت آنحضرت از انبیا علیهم السلام باشد اذا ثبت افضلیته علیه السلام من الانبیاء الکرام فما ظنك بثبوت فضلیته من الثلثة الحائزین لصفات تحیر فیها الافهام واولا سیاق این آیه کریمه که از ان امر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باقتدای هدای انبیاء علیهم السلام ظاهرست باید شنید وبعد آن بوجه استدلال آن بر افضلیت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب تقریر اساطین سنیه باید رسید تا از ان بغایت

قوت و متانت دلالت حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام ظاہر شود
پس باید دانست کہ حق تعالیٰ بعد قصہ حضرت ابراہیم علیہ السلام فرمودہ و وهبنا له
اسحاق ویعقوب کلاّ هدینا ونوحاً هدینا من قبل ومن ذرّیّته داود
وسلیمان وایّوب ویوسف وموسیٰ وهرون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا
ویحییٰ وعیسیٰ والیاس وکلاّ فضّلنا علی العالمین ومن اٰبائهم وذرّیّاتهم
واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم ذلک هدی الله
یهدی به من یشاء من عباده ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون
اولئک اٰتیناهم الکتاب والحکم والنّبوّة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنا بها
قوما لیسوا بها بکافرین اولئک الّذین هدی الله فبهداهم اقتده قل
لا اسئلکم علیه اجرا ان هو الا ذکر للعالمین فخر رازی در مفاتیح الغیب بعد
تفسیر آیات مذکوره در تفسیر آیه فبهداهم اقتده گفته فی الآیة مسائل الاولی لا شبهة
فی انّ قوله اولئک الذین هدی الله هم الّذین تقدّم ذکرهم من الانبیاء
ولا شک فی انّ قوله فبهداهم اقتده امر لمحمّد علیه الصّلوة والسّلام وانّما
الکلام فی تعیین الشیء الّذی امر الله محمّدا ان یقتدی فیه بهم فمن النّاس من
قال المراد انّه یقتدی بهم فی الامر الّذی اجمعوا علیه وهو القول بالتوحید و
التنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات والصّفات والافعال وسائر
العقلیات وقال آخرون المراد الاقتداء بهم فی جمیع الاخلاق الحمیدة والصّفات
الرفیعة الکاملة من الصّبر علی اذی السّفهاء والعفو عنهم وقال آخرون
المراد الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصّه الدلیل وبهذا التقدیر کانت هذه

کل من الصالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا ۸۰

الآية دليلاً على ان شرع من قبلنا يلزمنا وقال آخرون انه تعالى انما ذكر الانبياء
في الآية المتقدمة ليبين انهم كانوا محترزين عن الشرك مجاهدين بابطاله
بدليل انه ختم الآية بقوله ولو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون ثم اكد
اصرارهم على التوحيد وانكارهم للشرك بقوله فان يكفر بها هؤلاء فقد
وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين ثم قال في هذه الآية اولئك الذين
هدى الله اي هداهم الى ابطال الشرك واثبات التوحيد فبهداهم اقتده اي
اقتد بهم في نفي الشرك واثبات التوحيد وتحمل سفاهات الجهال في هذا الباب
وقال آخرون اللفظ مطلق فهو محمول على الكل الا ما خصه الدليل
المنفصل قال القاضي يبعد حمل هذه الآية على امر الرسول بمتابعة الانبياء
عليهم السلام المتقدمين في شرائعهم لوجوه احدها ان شرائعهم مختلفة
متناقضة فلا يصح مع تناقضها ان يكون مامورا بالاقتداء بهم في تلك
الاحكام المتناقضة وثانيها ان الهدى عبارة عن الدليل دون نفس
العمل واذا ثبت هذا فنقول دليل ثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك
الاوقات لا في غير تلك الاوقات فكان الاقتداء بهم في ذلك الهدى
هو ان يعلم وجوب تلك الافعال في تلك الاوقات فقط وكيف يستدل
بذلك على اتباعهم في شرائعهم في كل الاوقات وثالثها ان كونه عليه الصلاة
والسلام متبعا لهم في شرائعهم يوجب ان يكون منصبه اقل من
منصبهم وذلك باطل بالاجماع فثبت بهذه الوجوه انه لا يمكن حمل هذه
الآية على وجوب الاقتداء بهم في شرائعهم والجواب عن الاول ان قوله

فبهداهم اقتده يتناول الكل فاما ما ذكرتم من كون بعض الاحكام متناقضة
بحسب شرائعهم فنقول ذلك العام يجب تخصيصه في هذه الصورة فيبقى
فيما عداها حجة وعن الثاني انه عليه الصلوة والسلام لو كان مامورا
بان يستدل بالدليل الذي استدل به الانبياء المتقدمون لم يكن ذلك
متابعة لان المسلمين لما استدلوا بحدوث العالم على وجود الصانع
لا يقال انهم متبعون لليهود والنصارى في هذا الباب وذلك لان المستدل
بالدليل يكون اصيلا في هذا الحكم ولا تعلق له بمن قبله البتة والاقتداء
والاتباع لا يجب الا اذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثاني
وبهذا التقرير يسقط السؤال وعن الثالث انه تعالى امر الرسول بالاقتداء
بجميعهم في جميع الصفات الحميدة والاخلاق الشريفة وذلك لا يوجب
كونه اقل رتبة منهم بل يوجب كونه اعلى رتبة من الكل على ما سيجيء
تقريره بعد ذلك ان شاء الله تعالى فثبت بما ذكرنا دلالة هذه الاية
على ان شرع من قبلنا يلزمنا المسئلة الثانية احتج العلماء بهذه الاية
على ان رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل من جميع الانبياء عليهم
السلام وتقريره هو انا بينا ان خصال الكمال وصفات الشرف كانت
متفرقة فيهم باجمعهم فداود وسليمان كانا من اصحاب الشكر على النعمة
وايوب كان من اصحاب الصبر على البلية ويوسف كان جامعا لهاتين الحالتين
وموسى عليه السلام كان صاحب الشريعة القوية القاهرة والمعجزات
الظاهرة وزكريا ويحيى وعيسى والياس كانوا اصحاب الزهد واسمعيل

كان صاحب الصدق ويونس كان صاحب التضرع فثبت انه تعالى انما ذكر كل واحد
من هؤلاء الانبياء لان الغالب عليه كان خصلة معينة من خصال المدح
والشرف ثم انه تعالى لما ذكر الكل امر محمدا عليه الصلوة والسلام بان يقتدي
بهم باسرهم فكان التقدير كانه تعالى امر محمدا صلى الله عليه وسلم ان يجمع
من خصال العبودية والطاعة كل الصفات التي كانت مفرقة فيهم
باجمعهم ولما امره الله تعالى بذلك امتنع ان يقال انه قصر في تحصيلها فثبت
انه حصلها ومتى كان الامر كذلك ثبت انه اجتمع فيه من خصال الخير
ما كان متفرقا فيهم باسرهم ومتى كان الامر كذلك وجب ان يقال انه
افضل منهم بكليتهم والله اعلم ازین عبارت ظاهرست که احتجاج کرده رازی بآیه
کریمه فبهداهم اقتده بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از
جمیع انبیا علیهم السلام بتقریری که ذکر کرده فلله الحمد والمنه که بعد ثبوت
احتجاج علما بآیه کریمه بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از انبیای
سابقین هیچ مکابری مجادلی را هم مقام استبعاد و ارتیاب در دلالت این حدیث
شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیای سابقین باقی نماند
چه هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باقتدای بهدای انبیای
سابقین علیهم السلام دلیل افضلیت آنحضرت باشد پس اثبات صفات
انبیای سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که این حدیث شریف
دلالت صریحه بران دارد نیز حتما وجزما دلالت بر افضلیت آنحضرت خواهد کرد
وظاهرست که در آیه آمره باقتدا احتیاج ست بمقدمات عدیده اول آنکه

هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد باقتدای هدای انبیای
سابقین ضرورست که اقتدا فرموده دوم آنکه مراد از هدی جمیع فضائل خاصه
انبیا علیهم السلام ست سوم آنکه اقتدا مانع افضلیت نمیتواند شد و در حدیث
من اراد ان ینظر الی آدم الخ هرگز احتیاج باین مقدمات نیست بلکه بلا واسطه
مقدمه دیگر صفات انبیای سابقین برای جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت
گردیده زیراکه اولاً دران امر باقتدا نیست تا احتیاج افتد باین مقدمه که هرگاه
مامور باقتدا شد بالضرورة اقتدا کرده باشد و نیز درین حدیث صفات انبیای
سابقین بتصریح مذکورست وآن سلم و حلم و عبادت و تقوی و بطش ست ثانیاً لفظ
هدی هم نیز درینجا احتیاج بتقریر این معنی نیست که اقتدا مانع افضلیت نمیتواند شد
پس دلالت این حدیث بر مساوات صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام با صفات
انبیای سابقین علیهم السلام اوضح واظهر ست از دلالت امر اقتدا بر مساوات سوای
فخر رازی هم دیگر جهابذه علما و اساطین ماهرین نیز استدلال بآیه فبهداهم اقتده
بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده اند حسن بن محمد
القمی النیسابوری در غرائب القرآن گفته ولا خلاف فی انه امر محمداً صلی الله
علیه وسلم بالاقتداء بالانبیاء المذکورین انما الکلام فی تفسیر الهدی
فمن الناس من قال المراد الذی اجمعوا علیه وهو القول بالتوحید
والتنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات والصفات والافعال و قال
آخرون المراد به الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل وعلی هذا
فیلزمنا شرع من قبلنا وقیل اللفظ مطلق فیحمل علی الکل الا ما خصه

۱۴

الدّليل المنفصل وقال القاضي هذا بعيد لانّ شرائعهم مختلفة متناقضة ولا يمكن الاتيان بالامور المتناقضة معًا ولانّ الهدى عبارة عن الدّليل دون نفس العمل ودليل ثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك الاوقات ولان منصبهم يلزم ان يكون اجلّ من منصبه وانّه باطل بالاجماع واجيب بانّ العام يجب تخصيصه في الصورة المتناقضة فيبقى فيما عداها حجّة وبان المستدل بالدّليل اصل في ذلك الحكم فلا معنى للاقتداء بالدّليل الّا اذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثّاني وبانّه يلزم ان يكون منصبه اجلّ من منصبهم لانّه امر باستجماع خصال الكمال وصفات الشّرف الّتي كانت متفرّقة فيهم كالشكر في داود وسليمن والصّبر في ايّوب والزّهد في زكريّا ويحيى وعيسى والصّدق في اسمعيل والتّضرّع في يونس والمعجزات الباهرة في موسى وهرون ولهذا قال لوكان موسى حيًّا لما وسعه الّا اتباعي ومحمد شربيني خطيب در سراج منير گفته واستدلّ بعض العلماء بهذه الآية على انّه صلّى الله عليه وسلّم افضل الانبياء عليهم الصّلوة والسّلام قال وبيانه ان جميع الخصال والصّفات الشّرف كانت متفرّقة فكان نوح صاحب احتمال الاذى من قومه وكان ابراهيم صاحب كرم وبذل مجاهدة في الله عزّ وجلّ وكان اسحق ويعقوب من اصحاب الصّبر على البلاء والمحن وكان داود وسليمان من اصحاب الشكر على النعمة كما قال تعالى اعملوا آل داود شكرا وكان ايّوب صاحب صبر على البلاء كما قال تعالى انّا وجدناه صابرا نعم العبد انّه اوّاب وكان يوسف قد جمع بين الحالتين اي الصّبر والشكر وكان موسى صاحب الشّريعة الظّاهرة

٨٥

والمعجزات الباهرة وكان زكريا ويحيى وعيسى والياس من اصحاب الزهد في الدنيا وكان اسمعيل صاحب صدق وكان يونس صاحب تضرع واحسان ثم ان الله تعالى امر نبيه محمداً صلى الله عليه وسلم ان يقتدي بهم وجمع له جميع الخصال المحمودة المتفرقة فثبت بهذا البيان انه صلى الله عليه وسلم افضل الانبياء لما اجتمع فيه من الخصال التي كانت متفرقة في جميعهم

سوم آنكه هرگاه اقتدا دلالت بر مساوات كند لا اقل اين حديث شريف كه آن در مقام تعليل امر بنظر بسوی جناب امير المومنين عليه السلام بمساوات مقدر است و با تشبيه هم دلالت بر مساوات خواهد كرد كه لا اقل دلالت تشبيه مثل دلالت اقتدا بر مساوات خواهد بود و ظاهر است كه هرگاه اقتدا با نبياى سابقين در صفات شان مثبت مساوات مماثلت با آنحضرت و بسبب جمع ما تفرق فيهم دليل افضليت جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم باشد و اقتدا مانع ثبوت افضليت نگردد اين حديث هم مثبت مساوات جناب امير المومنين عليه السلام با انبياى سابقين در صفات مذكوره خواهد بود كه دلالت اين حديث بر ثبوت صفات مذكوره براى جناب امير المومنين و مساوات آنحضرت با انبياى سابقين در اين صفات لا اقل مساوى دلالت اقتدا بر مساوات است و هرگاه مساوات ثابت شد بسبب جمع ما تفرق في الانبياء المذكورين افضليت ازين حضرات ثابت خواهد شد بعين با قرره الرازي و هرگاه افضليت آنحضرت ازين انبياى خمسه ظاهر شد از جميع انبيا سوای خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم هم افضليت آنحضرت ظاهر خواهد شد باجماع مركب و اولويت و از حديث مودة القربى تصنيف على همدانى اثبات صفات حضرت يعقوب و

یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام برای آنحضرت و اثبات هیبت اسرافیل و رتبت
میکائیل و جلالت جبرئیل علیهم السلام هم برای آنحضرت ظاهرست و نیز واضحست
که دران حضرت نود خصلت از خصال انبیا علیهم السلام جمع بود و کل هذا
شاف للعلیل و للغلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل چهارم
آنکه سابقا دانستی که سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب در کتاب مودة القربی
که ذکر آن رشید الفضلا در ایضاح نموده و آنرا از جمله کتبی که عظمای علمای اهلسنت در مناقب
اهلبیت تصنیف کرده اند و بان افتخار نموده و اثبات محبت اهلسنت با اهلبیت علیهم السلام
بان کرده شمرده روایت میفرماید عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته والی
جبرئیل فی جلالته والی آدم فی علمه والی نوح فی حسنه والی ابراهیم فی خلته
والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته والی
ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سنته والی یونس فی
ورعه والی محمد فی جسمه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه تسعین
خصلة من خصال الانبیاء جمع الله فیه ولم یجمع فی احد غیره وعد
جمیع ذلک فی جواهر الاخبار انتهی ازین عبارت واضحست که این کلام بر سبیل
محض تشبیه واقع نشده بلکه فی الواقع در جناب امیر المومنین علیه السلام نود خصلت
خصلت از خصال انبیا متحقق بوده مجموع نشدن این صفات برای کسی دیگر
سوای آنجناب نصیست قاطع بر افضلیت آنحضرت از دیگران پنجم آنکه از کلام
فضل بن روزبهان دلالت اینحدیث بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام

از انبیا ظاهرست چنانچه در جواب نهج الحق گفته واثر الوضع علی هذا الحدیث
ظاهر ولا شک انه منکر مع ما نسب الی البیهقی لانه یوهم ان علی بن ابی طالب
افضل من هؤلاء الانبیاء وهذا باطل فان غیر النبی لا یکون افضل من
النبی واما انه موهم لهذا المعنی لانه جمع فیه من الفضائل ما تفرق
فی الانبیاء والجامع للفضائل افضل ممن تفرق فیهم الفضائل و
امثال هذا من موضوعات الغلاة تعصب این قوم ملاحظه باید نمود که
ابن روزبهان در اثبات وضع این حدیث بهمان معنی که شیعه ازان می فهمند متمسک میشود
و باز بخوف آنکه مبادا صحت آن ثابت شود و از دلالت آن بر مطلوب شیعه انکار
بحث کنند و از لزوم تناقض و تهافت و تکاذب اصلا شرمی و آزرمی ندارند
و زعم بطلان افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیا که ابن روزبهان
بان مبتلاست از ملاحظه روایات واله بر اینکه آنجناب نفس رسول است
کما سبق فی المنهج الاول و توسل حضرت آدم بآنحضرت و بعثت انبیا بر ولایت
آنجناب و حدیث نور و امثال آن ظاهر و باهرست (کما فی الدر المنثور و غیره ۱۲) ششم آنکه علامه محمد بن اسمعیل
در روضه ندیه شرح تحفه علویه در بیان معنی این حدیث شریف تقریری بس
لطیف افاده فرموده حیث قال فائدة قد شبهه (ای علیا علیه السلام ۱۲) علیه السلام بخمسة
من الانبیاء کما قال المحب الطبری رحمه الله ما لفظه ذکر تشبیه علی
رضی الله عنه بخمسة من الانبیاء عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم
فی حلمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن

ابي طالب اخرجه ابو الخير الحاكمي وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه
والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه
الملا في سيرته انتهى قلت فقد شبهه صلى الله عليه وسلم بهؤلاء
الخمسة الرسل في اكتسابه للخصال الشريفة من خصالهم فمن آدم
ابي البشر العلم فان الله تعالى خصه بانه علمه الاسماء كلها ثم ابان
فضله بذلك ونوّه بعلمه حيث عرض على الملائكة اسماء المسميات
وطلب منهم تعالى انباءهم باسمائها فعجزوا وطلب من آدم عليه السلام
انباءهم فانبأهم عليه السلام بها فهذه فضيلة من اشرف فضائل آدم
عليه السلام التي شرف بها بين الملأ الاعلى وشبهه بنوح عليه السلام
في فهمه لانه امره الله تعالى بصنعة الفلك وفيها من دقائق الاحكام
والاتقان ما لا يحصره الاقلام ولا يدركه الافهام وكانت لم تعرف
ولا اهتدي اليها فكر قبل ذلك وكان فيها من الاتقان والتبويت التي جعلها له
ولمن معه وللانعام والوحوش والسباع واختلافها طولا وعرضا فانها
كجوجؤ الطائر وقد جعل الله الحمل فيها من آياته حيث قال وآية لهم
انا حملنا ذريتهم في الفلك المشحون وعد الامتنان بها والذكر في
عدة من الآيات وناهيك انه قرن اجراءه تعالى لها مع خلق السموات
والارض واختلاف الليل والنهار فالمراد فهمه لما الهمه من صنعتها
ولذلك جعل صنعتها مقيدة باعيننا في قوله واصنع الفلك

٨٩

باعيننا وقوله في الحديث في حكمه اي في حكمه الناشي عن حكمه قوته وصحته
ويحتمل ان يكون المراد فهمه العام في صنعة الفلك وغيرها من الصفات
ولذلك قيل ما نعت الله الانبياء باقل ما نعتهم بالحلم وذلك لعزة وجوده
ولقد نعت الله به ابراهيم عليه السلام بقوله تعالى ان ابراهيم لاواه
حليم الخليل ع مجادلته عن لوط لما قالت له الملائكة عليهم السلام انا
مهلكو اهل هذه القرية فقال ان فيها لوطا في عدة من الآيات ومن
حلمه الذي يخفى عنه رواسي الجبال امتثاله لامر الله تعالى بذبح ولده
عليهما السلام واضجاعه وكتفه له وامرار المدية على حلقه لولا منع الله
لها ان تقطع فلهذا وصفه الله ووصف ولده بالحلم وشبهه صلى الله
عليه وسلم بيحيى بن زكريا عليهما السلام في هذه ويحيى عليه السلام هو
علم الزهادة في ابناء آدم من تاخر منهم ومن تقدم وقد ملئت الكتب
باليسير من صفات هذه وشبهه بكليم الله في بطشه وكان موسى
شديد البطش وناهيك انه وكز القبطي فقضى عليه واراد البطش
بالآخر وهو في بلد فرعون وتحت يده بنو اسرائيل ارقاء في يد فرعون
وكان القبط اهل الصولة والشوكة والدولة وشبهه في الحديث
الآخر بيوسف ع في جماله وفي جماله شمس لا يزيدها الوصف الا خفاء فهي اظهر
من ان تظهر وقد سبق صفة امير المومنين ع وان عنقه كانه ابريق
فضة وانه كان اغيد وغير ذلك من الصفات الحسنة اذا عرفت هذا
فهذه شرائف الصفات الحلم والعلم والفهم والزهادة والبطش والحسن و

ثم انه حاز اکمل کل واحدة منها فان علم الرسل اکمل العلوم وحلمهم اکمل
الحلم وفهمهم اتم فهم وزهادتهم ابلغ زهادة وبطشهم اقوی بطش
فناهیك من رجل کمّله الله بهذه الصفات واخبر نبیه صلی الله علیه
وسلم انه حازها وشابه اکمل من اتصف بها وان من اراد ان ینظر
من کان متصفا بها من اولئك الرسل الاعلون ویشاهده کانه حی
فلینظر الی هذا المتصف بها لذلك قیل یدل بمعنی واحد کل مفاخره وقیل
جمع الرحمن فیك المعالیا. ونوادرنا سر ما فاض عن الوصی من ثمرات
هذه الصفات وما انفجر عنه من نحو هذه الکلمات لخرجنا عن قصدنا
من بیان معنی الابیات والاختصار الاهم فی هذه الکلمات ویاتی فی عنوان
صفاته ما یدل علی کمالاته وقد شبه صلی الله علیه وسلم
بعضا من الصحابة ببعض من الرسل فی بعض الصفات ولم یجمع لاحد
خمسة من الانبیاء ولا ثلاثة ولا جاء فی حق احد بهذه العبارة
اعنی من اراد ان ینظر الخ الدالة علی کمال تمکن تلك الصفة فیه وحده
انتهی فلله الحمد والمنة که از بیان صدق ترجمان این علامه عالی شان وتحریر
وفرید دوران کمال تایید وتسدید تقریر وتحریر اهل حق کرام بر ارباب الباب واصحاب
افهام اوضح گشت وحاجتی بترتیب مقدمات وتهذیب تقریبات نماند وتهافت
فساد وسماجت مزعوم مخاطب عمدة القروم که العیاذ بالله این کلام محض تشبیه
ودلالت بر ثبوت صفات انبیا در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ندارد بلکه معاذ الله از قبیل تشبیه خاک بمشک تشبیه سنگ بیاقوت ومروارید

وامثال آن از تشبیهات او ضائیه متشدقین و تمثیلات اغراقیه متفیهقین ست بمرتبه بدیهی
اولی سید زیراکه ازان ظاهرست که در جناب امیرالمومنین علیه السلام اکمل علم
وفهم و حلم و زهد و بطش متحقق بود چنانچه در انبیا علیهم السلام اکمل این صفات
حاصل بود اما تشبیه بعض صحابه راکه این فاضل ذکر کرده پس مبنی بر رعایت
بعض احادیث مذهب خودش ست و تسلیم آن بر ما غیر لازم و جواب آن بتفصیل
در ما بعد بحمد الله مذکور خواهد شد و معهذا عدم معارضه آن بما نحن فیه از کلام
خودش ظاهرست فلا تغفل و کلام بلاغت نظام ابن طلحه عالیمقام و عبارت سراسر
متانت حافظ گنجی عمدة الاعلام که سابقا گذشته نیز برای دفع توهمات مخاطب فخام
واثبات مرام اهل حق کرام کافی و وافی ست فتذکر و لا تکن من الذاهلین هفتم آنکه اگر
هیچ وجهی از وجوه سابقه و لاحقه مقبول طبع دقت پسند مخاطب مخدوم الفحول و موافق
ضمایر صفا سرائر اتباع آن حاوی فروع و اصول نشود بحمد الله و حسن توفیقه
وکمال لطفه و تسدیده دلالت اینحدیث بر مساوات جناب امیرالمومنین با انبیا
علی نبینا و آله و علیهم السلام و هم دلالت آن بر افضلیت آنحضرت که مخاطب بسبب
مزید انصاف و مجانبت جزاف درین هر دو مقدمه صریحه قدح و جرح آغاز نهاده
از اعتراف سراسر انصاف حضرت خالفه اول یعنی عتیق غریق لجه مضیق ابتزاز حقوق
اهلبیت علیهم سلام الله ما دام للشمس ضیاء و بریق و هم تقریر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم فهم حقیقی را درین هر دو باب ثابت نماییم و حظ اوفی و سهم
اسنی در اسکات و تخجیل مخاطب نبیل ربائیم پس باید دانست که سابقا مذکور شد که ابن خطیب
خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح

عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی اجازة عن الشریف ابی طالب المفضل
بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ ابی بکر احمد بن موسی
بن مردویه بن فورک الاصبهانی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهیم قال حدثنا
الحسن بن علی بن الحسین السلوی قال حدثنی سوید بن سعید بن یحیی بن حجاج النهدی
قال حدثنا ابی قال حدثنا شریک عن ابی اسحق عن الحارث الاعور صاحب
رایة علی قال بلغنا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی جمع من اصحابه فقال
اریکم ادم فی علمه و نوحا فی فهمه وابراهیم فی حکمته فلم یکن باسرع من ان
طلع علی فقال ابو بکر یا رسول الله اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا
الرجل من هو یا رسول الله قال النبی صلی الله علیه وسلم الا تعرفه یا ابا بکر
قال الله ورسوله اعلم قال ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر بخ بخ لک یا
ابا الحسن واین مثلک یا ابا الحسن و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته
عن الحارث الاعور صاحب رایة امیر المومنین کرم الله وجهه قال
بلغنا ان النبی صلی الله علیه و آله و بارک وسلم کان فی جمع من الصحابة
فقال اریکم آدم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حلمه فلم یکن باسرع
من ان طلع علی کرم الله تعالی وجهه قال ابو بکر رضی الله عنه یا رسول الله
اقست رجلا بثلثة من الرسل بخ بخ لهذا من هو یا رسول الله قال النبی
صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم یا ابا بکر الا تعرفه قال الله و رسوله
اعلم قال صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم ابو الحسن علی بن ابی طالب
قال ابو بکر رضی الله تعالی عنه بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن انتهی

۹۳

وفی اسنادہ ابو سلیمان الحافظ ازین روایت ظاہرست کہ حضرت عتیق از ابتدا
باسد او جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اریکو آدم فی علمہ الخ قیاس
فرمودن آنحضرت کسی را کہ درحق او این فضیلت ارشاد فرمودہ با انبیا علیہم السلام
نصیدہ حیث قال یا رسول اللہ قست رجلاً بثلثة من الرسل و ظاہرست
کہ قیاس احدی با احدی بمعنی تسویہ بین الشخصین ست شریف جرجانی در تعریفات
گفتہ القیاس فی اللغة عبارة عن التقدیر یقال قست النعل بالنعل اذا قدرتہ
وسوّیتہ وھو عبارة عن ردّ الشیء الی نظیرہ وابو نصر اسماعیل بن حماد
الفارابی الجوہری در صحاح اللغہ در لغت قوس گفتہ قست الشیء بغیرہ وعلی
غیرہ اقیس قیسا وقیاسًا فانقاس اذا قدّرتہ علی مثالہ وفیہ لغة
اخری قُستہ اقوسہ قوسا وقیاسًا ولا یقال اقستہ والمقدار مقیاس و
قایست بین الامرین مقایسة وقیاسًا ویقال ایضا قایست فلانا اذا جاریتہ
فی القیاس و ھو کقیاس الشیء بغیرہ ای یقیسہ بغیرہ ویقتاس بابیہ
اقتیاسًا ای یسلك سبیلہ و یقتدی بہ ونیز جوہری در صحاح در لغت قیس گفتہ
قست الشیء بالشیء قدّرتہ علی مثالہ و مجد الدین فیروزآبادی در قاموس گفتہ
قاسہ بغیرہ وعلیہ یقیسہ قیسًا وقیاسًا واقتاسہ قدّرہ علی
مثالہ فانقاس والمقدار مقیاس و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در نہایة
اللغة در لغت قیس گفتہ منہ حدیث ابی الدرداء خیر نسائکم التی تدخل قیسا
وتخرج میسًا یرید انہا اذا مشت قاست بعض خطاہا ببعض فلم تفعل فعل
الخرقاء ولم تبطیء لکنہا تمشی مشیا وسطا معتدلاً فکان خطاہا متساویة

و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت قیس نقلا عن النهایه
گفته منه ح خیر نسائکم التی تدخل قیسا
و تخرج میسا ای انها اذا مشت قاست بعض
خطاها ببعض فلم تعجل فعل الخرقاء و لم تبطئ و لکنها تمشی مشیا وسطا
معتدلا فکان خطاها متساویة پس بداهت و صراحت ثابت و واضح و محقق
و لائح گردید که حضرت عتیق ازین ارشاد باسداد که اولا در صورت اجمال نحو
و بعد آن تفصیلا وارد و در حق جناب امیر المومنین علیه السلام از ارشاد
نبوی ثابت ست مساوات مورد این ارشاد با انبیای امجاد علی نبینا و آله و علیهم
الصلوة و السلام الی یوم التناد فهمیده و تصریح بان نموده و جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم هم تقریر فهم صائب آن صاحب حدس ثاقب فرموده فثبت
بحمد الله بنص الخلیفة الاول الذی للسنیة فی کل خطب علیه معول
ان هذا الحدیث الشریف علی المساواة دل و المنکر للدلالة قد ذل
و ضل و اضل و ابدی الاحتمال الرکیک فی غیر محل حیث استولی علیه
الخبط و الوسواس و تنحی عن اقتفاء الفهم و القیاس و غدا لانکار الحق خاس و بس
و فی خلال التحقیق و التدبر ما جاس پس بحیرتم که چگونه شاهصاحب حضرت
عتیق و جناب صدیق را در فهم مساوات از ارشاد سرور کائنات و افصح
مخلوقات علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات تحمیق و تسفیه و تقبیح و تشویه خواهند
نمود و خواهند فرمود که این کلام محض تشبیه ست بعض صفات امیر با بعض صفات
انبیای مذکورین الی قوله و اگر ازین همه درگذریم استعاره خواهد بود که مبنای

95

آن بر تشبیه بست فهم مساوات از تشبیه و استعاره کمال سفاهت ونیز حسب افاده

باب یازدهم چگونه امام پیر خود را که بر کبر سن و قدیما وحدیثا حی نازند وبهمین سبب

العیاذ بالله بتقلید جاحظ جاحد نزمه افضلیت اسلام او بر اسلام جناب

امیر المومنین علیه السلام بینوازند از صبیان ممیزین هم خارج فرموده داخل

صبیان غیر ممیزین خواهند نمود با آنکه هرگاه جناب شاهصاحب و اتباع شان

حسب افاده خود حضرت عتیق را بمرتبه اقصی تسفیه نمایند و از صبیان ممیزین

هم خارج ساخته در صبیان غیر ممیز والج سازند ثبوت این دو وصف جمیل یعنی

کمال سفاهت و دخول در صبیان غیر ممیز بمفاد کل الصید فی جوف الفرا مثبت عمده

مطالب عدید ها است که از ان کمال صحت و رزانت و متانت مبانی خلافت

حضرت عتیق که بلاشبهه در خلافت عقل و بلوغ شرط است اگر چیزی دیگر را شرط نکنند

ظاهر و واضح خواهد شد و با اینهمه جسارت بر تسفیه شیخ با توقیر از تقریر جناب بشیر نذیر

تقریر آن شیخ عدیم النظیر را هیچ جوابی و تقریری در خلاص ازین اشکال محکم الاساس

و مناص ازین اعضال شدید الاعتیاص هیچ چاره و تدبیری ندارند و نیز از قول

ابی بکر من مثلک یا ابا الحسن ظاهر ست که حضرت عتیق ازین ارشاد چنانچه مساوات

جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام فهمیده همچنان این مساوات را

دلیل نفی مماثلت احدی با آنحضرت که دلیل افضلیت آنحضرت ست گردانیده

و جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم تقریر انهم فرموده پس توهم مخاطب عالی نصاب

که بر تقدیر ثبوت مساوات دلالت بر افضلیت ممنوع ست نیز محض توهم ناصواب

و نقش بر آب و خدع سراب حسب افاده خلافتماب و تقریر جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله

الاطیاب گردید و تعمق و تدقیق و امعان تحدیق بصوت عذاب حریق بر سر حق طلب الحق
بالقطع و التحقیق خواهد رسید ششم آنکه ابن تیمیه در منهاج السنة گفته ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افضل الخلق وکل من کان به اشبه فهو افضل ممن
لم یکن کذلک والخلافة کانت خلافة نبوة لم تکن ملکا فمن خلف
النبی وقام مقام النبی کان اشبه بالنبی ومن کان اشبه بالنبی کان
افضل فمن یخلفه اشبه به عن غیره والاشبه به افضل فالذی
یخلفه افضل ازین عبارت ظاهرست که هر کسیکه بجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم که افضل خلق است اشبه باشد او افضل ست و چون بلا شبه
بمفاد این حدیث شریف جناب امیر المومنین علیه السلام اشبه ست بانبیای
سابقین که بلا شبه افضل بودند از ثلثه و غیر ایشان پس جناب امیر المومنین
علیه السلام هم افضل باشند از ثلثه و غیر ایشان والحمد لله علی ثبوت
المطلوب و المرام علی لسان مثل هذا الحبر العلام الذی هو من اجلة
اساطینهم الفخام و نیز از قول او فمن خلف النبی الخ ظاهرست که ابن تیمیه بخلافت
نبی و قیام مقام آنحضرت استدلال می کند بر اشبهیت خلیفه و قائم مقام و از این
اشبهیت افضلیت خلیفه ثابت می کند و پر ظاهرست که اشبهیت جناب
امیر المومنین علیه السلام بانبیا علیهم السلام که ازین حدیث ثابت می شود
اقوی ست از اشبهیت خلیفه که بمجرد خلافت غیر منصوصه دعوی کرده شود
چه هرگاه خلافت منصوصه نباشد بلا شبهه ادعای اشبهیت خلیفه مبنی
بر استنباط بی مناط است و اشبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام از

ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت ست واگر مراد خلافت منصوصه است
پس نص بر خلافت ثلثه نزد سنیه خود مفقود کما اعترف به المخاطب المحمود پس اگر شبهیت
از خلافت منصوصه ثابت شود کدام فائده با بن تیمیه میرساند پس معلوم شد
که بلاشبهه مراد او ثبوت شبهیت از خلافت غیر منصوصه است وقطع نظر ازین
اگر شبهیت خلیفه از نصی درین باب یا دلیلی عقلی ثابت کرده شود پس غایت
ان مساوات آن شبهیت باین شبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام که ازین
حدیث شریف ثابت شده خواهد بود ومساوات هم برای اثبات مطلوب
کافی ووافی ست که بهر وجهیکه شبهیت خلیفه مستلزم افضلیت اوست بهمان
وجه شبهیت جناب امیر المومنین علیه السلام نیز موجب افضلیت آنحضرت خواهد بود
ونیز هرگاه شبهیت خلیفه با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ضرورست
پس لازمست که خلیفه هم معصوم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
باشد وچون فقدان عصمت از ثلثه ظاهرست انتفای خلافت ثلثه بلی تحتم
استدلال حسب افاده این علامه عدیم المثال ثابت گردد سوم انکه تاج الدین
عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی که فضائل فاخره ومناقب باهره ومحامد
باهره او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی وغیران ظاهرست در طبقات شافعیه کبری
در ترجمه ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق گفته قال شیخنا الذهبی
تفقه ابو داود باحمد بن حنبل ولازمه مدة قال وکان یشبه
به کما کان احمد یشبه بشیخه وکیع وکان وکیع یشبه
بشیخه سفیان وکان سفیان یشبه بشیخه منصور وکان منصور یشبه

بشیخه ابراهیم وکان ابراهیم یشبه بشیخه علقمة وکان علقمة یشبه

بشیخه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال شیخنا الذهبی روی

ابو معویة عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة انه کان یشبه عبد الله

بن مسعود بالنبی صلی الله علیه وسلم فی هدیه ودله قلت اما انا فمن

ابن مسعود اسکت ولا استطیع ان اشبه احدا برسول الله صلی الله

علیه وسلم فی شیء من الاشیاء ولا استحسنه ولا اجوزه وغایة

ما تسمح نفسی به ان اقول وکان عبد الله یقتدی برسول الله صلی الله

علیه وسلم فیما ینتهی الیه قدرته وموهبته من الله عز وجل لا فی

کل ما کان برسول الله صلی الله علیه فان ذلك لیس لابن مسعود

ولا للصدیق ولا لمن اتخذه الله خلیلا حشرنا الله فی زمرتهم انتهی

99

ازین عبارت واضح ولائح است که علامه سبکی جلیل الحسب بمبالغه تمامت

مقام حسن ادعای مشابهت ابن مسعود را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه

وآله وسلم که علقمه بآن جسارت کرده منکر و مستقبح میداند و استحسان بلکه

تجویزان نمیکند و نفس او استطاعت تشبیه شی او کان عتیقا با جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ چیز ندارد و سماحت بآن نمیکند و هرگاه تشبیه

ابن مسعود با آنهمه جلالت قدر و عظمت فخر که احادیث بسیار در مدح و ثنای او

در کتب اخبار کما فی کنز العمال از سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار وارد است

با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم جائز نباشد بلکه ناجائز و غیر مستحسن بود

بلکه تشبیه هر کسی که باشد حتی العتیق با آنحضرت در امری از امور مستقبح و محظور باشد

پس اگر معاذ الله جناب امیر المومنین علیه السلام معصوم و افضل خلق بعد جناب
رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم نباشد چگونه تشبیه آنحضرت با انبیا علیهم السلام
در صفات جلیله ایشان جائز باشد پس ثابت شد که بلا شبهه تشبیه آنحضرت با
انبیا علیهم السلام درین صفات دلالت بر عصمت و افضلیت آنحضرت میکند
و پر ظاهر ست که اگر حمل تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام
بر تشبیهات شعریه جائز میشد و دلالت بر حصول اکمل این صفات در آنحضرت نمیکرد
تشبیه ابن مسعود بلکه اول و کیف ثانی و الثالث المحمود با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
چه جای مضائقه و مقام مماکسه و محل مدافعه و موضع مشاکسه میگردید که مخاطب
العیاذ بالله تشبیه را با انبیا علیهم السلام نهایت امر سبک و بیقدر و بیوقع ساخته
تجویز بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بیاقوت و مروارید و غیر ذلک من
الاغراقات و المجازفات ساخته و بعد سماع کلام تا دب نظام سبکی علام سبکی
عقل خدام عالی مقام مخاطب عقام بالغ وجوه دا بین طرق متبین و واضح و مبین
و لائح میگردد که هرگاه تشبیه مثل ابن مسعود محمود بلکه تشبیه اول محمود فکیف الثانی و الثالث
الملحود فی مقبرة الیهود با حبیب رب ودود نا جائز و محظور و مردود باشد پس معاذ الله
تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیای کرام چگونه باین مشابه از درجه
اعتبار و التفات ساقط و از مقام اثبات شرف و فضیلت هابط گردد که مثل
تشبیه وجه سعدی بقمر و کف خضیب سلمی ببارق و تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه
بمروارید و یاقوت توان گرفت و نیز بحمد الله انعام از این افاده سبکی عقام بطلان
ادعای مساوات ثلثه عجیبة الصفات با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره در حدیث

100

شریف که از کلام مخاطب جسو در وجه چهارم اظهرست بنهایت وضوح وظهور می پیوندد
چه اگر ثلثه مساوی انبیاء علیهم السلام درین صفات یا مانند آن می بودند تشبیه
خالفه اول با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چه جای مضائقه می بود
وهرگاه عدم جواز تشبیه اول با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بکمال وضوح ثابت
گردید در بطلان وشناعت ادعای مساوات ثلثه با انبیا علیهم السلام در
صفات مذکوره یا مانند آن اصلا ارتیابی نماند ونیز عدم جواز تشبیه اول
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بطلان ثبوت احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا
بقطع ویقین ظاهر گردید ونیز فساد حامل بودن شیخین کمالات نبوت را هباءً
منثورا گردید ثالثهم آنکه قاضی عیاض در شفا در باب اول فی بیان ما هو فی حقه
ای حق النبی علیه الصلوة والسلام سب او نقص من تعریض او نص گفته فصل
الوجه الخامس ان لا یقصد نقصا ولا یذکر عیبا ولا سبا ولکنه ینزع بذکر
بعض اوصافه ویستشهد ببعض احواله علیه السلام الجائزة علیه فی
الدنیا علی طریق ضرب المثل والحجة لنفسه او لغیره او علی التشبیه به او
عند هضیمة نالته او غضاضة لحقته لیس علی طریق التاسی وطریق
التحقیق بل علی مقصد الترفیع لنفسه او لغیره او سبیل التمثیل وعدم التوقیر
لنبیه علیه السلام او قصد الهزل والتبذیر بقوله کقول القائل ان قیل
تجوز بعض السفاهة واللفظ بما لا یلیق ۱۲
فی السوء فقد قیل فی النبی او ان کذبت فقد کذب الانبیاء او ان اذنبت فقد
اذنبوا او انا اسلم من السنة الناس ولم تسلم منهم انبیاء الله ورسله او قد
صبرت کما صبر اولو العزم من الرسل او کصبر ایوب او قد صبر نبی الله عن عداه

وحمل على اكثرهما صبرت وكقول المتنبي ـ انا في امة تداركها الله غريب

كصالح في ثمود ⁘ ونحوه من اشعار المتعجرفين في القول المتساهلين في الكلام

كقول المعري ـ كنت موسى وافته بنت شعيب غير ان ليس فيكما من فقير

على ان آخر البيت شديد عند تدبره وداخل في باب الازراء والتحقير بموسى

عليه السلام وتفضيل حال غيره عليه كذلك قوله ـ لولا انقطاع

الوحي بعد محمد ⁘ قلنا محمد من ابيه بديل هو مثله في الفضل الا انه ⁘

لم ياته برسالة جبريل فصدر البيت الثاني من هذا الفصل شديد

لتشبيهه غير النبي صلى الله عليه وسلم في فضله بالنبي والعجز محتمل

الوجهين احدهما ان هذه الفضيلة نقصت الممدوح والاخر استغناءه عنها

وهذه اشد ونحو منه قول الاخر ـ واذا ما رفعت راياته ⁘ خفقت

بين جناحي جبرين ⁘ وقول الاخر من اهل العصر ـ فر من الخلد واستجار بنا ⁘

وكقول حسان المصيصي من شعراء الاندلس في محمد بن عباد المعروف

بالمعتمد ووزيره ابي بكر بن زيدون ـ كان ابا بكر ابو بكر الرضا ⁘ وحسان حسان

وانت محمد ⁘ الى امثال هذا وانما اكثرنا بشاهدها مع استثقالنا حكايتها

لتعريف امثلتها ولتساهل كثير من الناس في ولوج هذا الباب الضنك

واستخفافهم فادح هذا العبء وقلة علمهم بعظيم ما فيه من الوزر

وكلامهم منه بما ليس لهم به علم ويحسبونه هينا وهو عند الله عظيم ⁘

لا سيما الشعراء واشدهم فيه تصريحا وللسانه تسريحا ابن هاني الاندلسي

وابن سليمان المعري بل قد خرج كثير من كلامهما عن هذا الى حد الاستخفاف

١٠٢

والنقص وصريح الكفر وقد اجتنبنا عنه وغرضنا الآن الكلام في هذا
الفصل الذي سقنا امثلته فان هذه كلها وان لم يتضمن سبا ولا
اضافت الى الملائكة والانبياء نقصا ولست اعني عجزي بيتي المعري
ولا قصد قائلها ازراء وغضا فما وقر النبوة ولا عظم الرسالة ولا عزر حرمة
الاصطفاء ولا عزز حظوة الكرامة حتى شبه من شبه في كرامة نالها
او معرة قصد الانتفاء منها او ضرب مثل لتطييب مجلسه او اغلاء في وصف
لتحسين كلامه بمن عظم الله خطره وشرف قدره والزم توقيره وبره
ونهى عن جهر القول له ورفع الصوت عنده فحق هذا ان درئ عنه القتل
الادب والسجن وقوة تعزيره بحسب شنعة مقاله ومقتضى قبح ما نطق
به ومالوف عادته لمثله او ندوره او قرينة كلامه او ندمه على
ما سبق منه ولم يزل المتقدمون ينكرون مثل هذا ممن جاء وقد
انكر الرشيد على ابي نواس قوله فان يك باقي سحر فرعون فيكم فان
عصى موسى بكف خصيب وقال له يا ابن اللخناء انت المستهزئ بعصى
موسى وامر باخراجه عن عسكره من ليلته وذكر القاضي القتبي ان مما
اخذ عليه ايضا وكفر فيه او قارب قوله في محمد الامين وتشبيهه
اياه بالنبي صلى الله عليه وسلم تنازع الاحمدان الشبه فاشتبها خلقا
وخلقا كما قد الشراكان وقد انكروا ايضا عليه قوله كيف لا يدنيك من
امل من رسول الله من نفره لان حق الرسول وموجب تعظيمه وانافة منزلته
ان يضاف اليه ولا يضاف هو لغيره فالحكم في امثال هذا ما بسطناه في

١٠٣

له
اسم محمد الرشيد ١٢

طريق الفتيا وعلى هذا المنهج جاءت فتيا امام مذهبنا مالك بن انس
رحمه الله واصحابه ففي النوادر من رواية يحيى بن ابى مريم عنه في رجل
عيّر رجلا بالفقر فقال تعيّرني بالفقر وقد رعى النبي صلى الله عليه وسلم
الغنم فقال مالك قد عرض بذكر النبي صلى الله عليه وسلم في غير
موضعه ارى ان يودب قال ولا ينبغي لاهل الذنوب اذا عوتبوا ان يقولوا
قد اخطات الانبياء قبلنا وقال عمر بن عبد العزيز لرجل انظر لنا كاتبا
يكون ابوه عربيا فقال كاتب له قد كان ابو النبي كافرا فقال جعلت هذا
مثلا فعزله فقال لا تكتب لي ابدا وقد كره سحنون ان يصلى على النبي
صلى الله عليه وسلم عند التعجب الا على طريق الثواب والاحتساب توقيرا له
وتعظيما كما امرنا الله وسئل القابسي عن رجل قال لرجل قبيح الوجه كانه وجه
نكير ولرجل عبوس كانه وجه مالك الغضبان فقال اى شيء اراد بهذا ونكير
احد فتانى القبر وهما ملكان فما الذي اراد اروع دخل عليه حين راه من
وجهه ام عاف النظر اليه لدمامة خلقه فان كان هذا فهو شديد لانه
جرى مجرى التحقير والتهوين فهو اشد عقوبة وليس فيه تصريح بالسب
للملك وانما السب واقع على المخاطب وفي الادب بالسوط والسجن نكال
للسفهاء قال واما ذكر مالك خازن النار فقد جفا الذي ذكره عند
ما انكره من عبوس الاخر الا ان يكون المعبس له يد فيرهب بعبسه فيشبهه
القائل على طريق الذم لهذا في فعله ولزومه في صفته صفة مالك الملك
المطيع لربه في فعله فيقول كانه لله يغضب غضب مالك فيكون اخف وما كان

١٠٣

ینبغی له التعرض لمثل هذا ولو کان اثنی علی العبوس بعبسه واحتج بصفة
مالك کان اشد ویعاقب المعاقبة الشدیدة ولیس فی هذا ذم للملك ولو
قصد ذمه لقتل قال ابو الحسن ایضاً فی شاب معروف بالخیر قال
لرجل شیئاً فقال له الرجل اسکت فانك امی فقال الشاب الیس کان النبی
امیاً فشنع علیه مقالته وکفره الناس واشفق الشاب عما قال واظهر
الندم علیه فقال ابو الحسن اما اطلاق الکفر علیه فخطاء لکنه مخطئ فی
استشهاده بصفة النبی صلی الله علیه وسلم وکون النبی صلی الله علیه
وسلم امیاً آیة له وکون هذا امیاً نقیصة فیه وجهالة ومن جهالته
احتجاجه بصفة النبی صلی الله علیه وسلم لکنه اذا استغفر وتاب و
اعترف ولجأ الی الله فیترك لان قوله لا ینتهی الی حد القتل وما طریقه
الادب فطوع فاعله بالندم علیه یوجب الکف عنه ازین عبارت طولانی
واضح وهویداست که تشبیه غیر نبی به نبی بلکه تشبیه بعض احوال غیر نبی به نبی ناجائز
وحرام وارتکاب آن از عظائم جرائم و آثام است بحدی قبیح و شنیع و فظیع است
که اگر قتل از مرتکب آن درگذر کرده شود پس لا اقل تادیب و تعزیر و حبس او باید کرد و همیشه
متقدمین برین تشبیه انکار کرده اند و رشید بر ابو نواس قول او را که متضمن تشبیه
عصای خصیب بعصای حضرت موسی بود انکار کرده و باین سبب او را بسب و شتم نواخته
واو را مستهزی بعصای موسی قرار داده وامر باخراج او از عسکر نموده و از افاده
علامه ابن قتیبه که قاضی عیاض نقل کرده ثابت است که تشبیه ابو نواس محمد
امین را بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم سبب مواخذه و موجب تکفیر او

گردیده یا قریب بتکفیر رسیده و حضرت مالک تشبیه مردی فقیر خود را برعی جناب سالتمآب
صلی اللہ علیه وآله وسلم سبب تادیب دانسته پس اگر جناب امیر المومنین علیه السلام
معاذ اللہ معصوم و افضل خلق بعد جناب سالتمآب صلی اللہ علیه وآله وسلم
نباشند بلکه معاذ اللہ مثل سائر صحابه غیر معصوم باشد و مفضول و مرجوح از ثلثه بود تشبیه
آنحضرت با حضرت آدم و دیگر انبیای کرام علی نبینا وآله وعلیهم السلام هرگز جائز
نشود بلکه منکر گردد واللازم باطل فالملزوم مثله پس حسب افادات ائمه سنیه تعالی
درجات تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام دلیل صریح بر افضلیت
و عصمت آنحضرت باشد پس کلام قاضی عیاض قالع اساس و هادم بنیان هر شبهه
و اعتراض و مورث کمال حزن و انزعاج و ارتماض برای ارباب مکابره و اعراض و
اصحاب صدود و اغماض و باعث انقضاض ارکان تخدیعات ظاهر الاندحاض
و موجب انفضاض جنود اوهام بادیة الانقراض و لیس لهم بحمد الله خلاص من
هذه الورطة الشدیدة الاعتیاص و وقعوا بعد ذلک باسرهم فی حاص باص
فظهر ان کل من عاونهم و عاضدهم من مضمار النزال حاص و باص ولات
حین مناص یازدهم آنکه علی بن محمد البزدوی در کتاب اصول فقه گفته
والاصل فی الکلام هو الصریح و اما الکنایة ففیها ضرب قصور من
حیث انها تقصر عن البیان الا بالنیة والبیان بالکلام هو المراد فظهر
هذا التفاوت فیما یدرأ بالشبهات و صار جنس الکنایات بمنزلة
الضرورات ولهذا قلنا ان حد القذف لا یجب الا بتصریح الزنا حتی
ان من قذف رجلا بالزنا فقال له آخر صدقت لم یحد المصدق و کذا

اذا قال لست بزان يريد التعريض بالمخاطب لم يحد وكذلك في كل تعريض
لما قلنا بخلاف من قذف رجلا بالزنا فقال الآخر هو كما قلت حد هذا
الرجل وكان بمنزلة التصريح لما عرف في كتاب الحدود و عبد العزيز بن احمد
البخاري در كشف الاسرار گفته قوله وكان بمنزلة التصريح لما عرف قال
شمس الائمة في قوله هو كما قلت ان كاف التشبيه توجب العموم عندنا
في المحل الذي يحتمله ولهذا قلنا في قول علي رضي الله عنه انما اعطيناهم
الذمة وبذلوا الجزية ليكون اموالهم كاموالنا ودماؤهم كدمائنا
انه يجري على العموم فيما يندرئ بالشبهات كالحدود وما ثبت بالشبهات
كالاموال فهذا الكاف ايضا موجبة العموم لانه حصل في محل
يحتمله فيكون نسبة له الى الزنا قطعا بمنزلة الكلام الاول على
ما هو موجب العام عندنا ازين عبارت ظاهر ست كه كاف تشبيه موجب
عموم ست در محليكه احتمال عموم كند ولهذا كاف تشبيه در قول جناب امير المومنين
عليه السلام محمول بر عموم وشمول ست پس تشبيه جناب امير المومنين عليه السلام
با انبيا درين صفات محمول بر عموم خواهد بود وهرگاه اين تشبيه محمول بر عموم
گرديد مساوات بالبداهة والضرورة ثابت شد چه اگر مساوات ثابت
نباشد عموم تشبيه ثابت نشود وازينهم آنكه شيخ جمال الدين ابو محمد عبد الله
بن يوسف المعروف با بن هشام در مغني اللبيب عن كتب الاعاريب در بيان
وجوه الا گفته الثاني ان تكون صفة بمنزلة غير فيوصف بها وبتاليها
جمع منكر او شبهه فمثال الجمع المنكر لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا

فلا يجوز في الا هذه ان تكون للاستثناء من جهة المعنى اذ التقدير لو كان
فيهما آلهة ليس فيهما الله لفسدتا وذلك يقتضي بمفهومه انه لو كان فيهما
آلهة فيهم الله لم تفسدا وليس ذلك المراد ولا من جهة اللفظ لان آلهة
جمع منكر في الاثبات فلا عموم له فلا يصح الاستثناء منه ولو قلت قام
رجال الا زيد لم يصح اتفاقا وزعم المبرد ان الا في هذه الآية للاستثناء
وان ما بعدها بدل محتجا بان لو تدل على الامتناع وامتناع الشيء انتفاؤه
وزعم ان التفريغ ما بعدها جائز وان نحو لو كان معنا الا زيد لاجود كلام
ويرده انهم لا يقولون لو جاءني ديار اكرمته ولا لو جاءني من احد اكرمته
ولو كان بمنزلة النافي لجاز ذلك كما يجوز ما فيها ديار وما جاءني من احد
ولما لم يجز ذلك دل على ان الصواب قول سيبويه ان الا وما بعدها صفة
ازین عبارت ظاهر است که ابن هشام افاده مینماید که اگر لو بمنزله نافی میبود لو جاءني
ديار اكرمته و لو جاءني من احد اكرمته درست میشد چنانچه ما فيها ديار و ما جاءني
من احد درست است پس معلوم شد که از بودن چیزی بمنزله چیزی ترتب احکام منزل
علیه برای منزل و مساوات ثانی با اول لازم میشود و ظاهر است که قول قائل بمنزلة کذا
از باب تشبیه است چنانچه ائمه سنیه در حدیث منزلت افاده کرده اند و خود مخاطب
بان معترف است پس معلوم شد که تشبیه مثبت مساوات و ترتب احکام مشبه به برای
مشبه است بلا ریب پس از تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت آدم علیه السلام
در علم مساوات آنحضرت با حضرت آدم در علم و ترتب احکام علم حضرت آدم
برای علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم خواهد شد و کذا فی باقی الصفات

[بیست] سیزدهم آنکه عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری در کتاب التحقیق شرح منتخب حسام الدین
محمد بن محمد اخسیکثی گفته قوله لکنّه فیما لم یسبق فیه الخلاف بمنزلة
المشهور من الحدیث وفیما سبق فیه الخلاف بمنزلة الصحیح من
الاحاد ای لکن اجماع من بعد الصحابة فی حکم لم یسبق فیه الخلاف
بمنزلة المشهور من الحدیث حتی لا یکفر جاحده لشبهة الاختلاف
ولکن تجوز الزیادة التی هی فی معنی النسخ به لانّ الاختلاف الواقع
فیه ممّا لا یعبأ به واجماعهم فیما سبق فیه خلاف بمنزلة الصحیح
من الاحاد حتی کان موجبا للعمل دون العلم بشرط ان لا یکون مخالفا
للاصول فکان هذا الاجماع حجّة علی اولی المراتب کذا فی التقویم و ینبغی
ان یکون مقدما علی خبر الواحد ازین عبارت ظاهرست که بودن اجماع
در چیزیکه سبق خلاف در ان نشده مشهور از حدیث مستلزم آنست که جاحد آن
کافر نشود ولکن جائزست زیادت بآن و نیز بودن اجماع بمنزله صحیح از احاد موجب
آنست که موجب عمل باشد پس این عبارت هم دلالت دارد برانکه بودن
چیزی بمنزله چیزی مستلزم ترتب احکام ثانی برای شی اوّل ست و مثبت مساوات
هر دو میباشد و ظاهرست که بودن چیزی بمنزله چیزی از باب تشبیه ست حسب
افادات ائمه سنّیه پس معلوم شد که تشبیه دلالت بر مساوات و ثبوت احکام
مشبه به برای مشبه میکند پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام
دلالت بر مساوات آنحضرت با آنحضرات خواهد کرد قطعا و حتما و احکام آنحضرات
که عصمت و افضلیت ست بلاشبهه برای آنحضرت ثابت خواهد شد

۱۰۹

چهاردهم آنکه حق تعالی در سوره احقاف میفرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل و ظاهر است که مراد ازین تشبیه مساوات صبر آنحضرت با صبر حضرات انبیای
اولوا العزم است نه اینکه معاذ الله صبر آنحضرت کمتر از صبر این حضرات باشد پس
فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت دانستن کمال اسلام و ایمان و نهایت اعتقاد
و ایقان خود بکلام ایزد منان ظاهر نمودن است و بهر جهتی که استفاده مساوات
مفسرین ازین آیه خواهند فرمود بهمان وجه اثبات مساوات جناب امیر المومنین
با انبیا در صفات ایشان خواهیم نمود ابو السعود عمادی در ارشاد العقل السلیم
الی مزایا الکتاب الکریم گفته فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل جواب
شرط محذوف ای اذا کان عاقبة امر الکفرة ما ذکر فاصبر علی ما یصیبک
من جهتهم کما صبر اولوا الثبات والحزم من الرسل فانک من جملتهم بل
من علیتهم و من للتبیین و قیل للتبعیض والمراد باولی العزم اصحاب الشرائع
الذین اجتهدوا فی تاسیسها و تقریرها و صبروا علی تحمل مشاقها و معاداة
الطاعنین فیها و مشاهیرهم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة
والسلام و قیل هم الصابرون علی بلاء الله تعالی کنوح صبر علی اذیة
قومه کانوا یضربونه حتی یغشی علیه و ابراهیم صبر علی النار و علی
ذبح ولده والذبیح علی الذبح و یعقوب علی فقد الولد والبصر و یوسف علی الجب
والسجن و ایوب علی الضر و موسی قال له قومه انا لمدرکون قال کلا ان
معی ربی سیهدین و داود بکی علی خطیئته اربعین سنة و عیسی
لم یضع لبنة علی لبنة صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین

١١٠

واکر مجادلین مکابرین و ناظرین غیر ماهرین از اتباع و اشیاع مخاطب فطین که افادات
واختراعات و عثرات و ابتداعات آن علامه رفیع الدرجات را اگرچه در غایت
سقوط و رکاکت و نهایت بطلان و سخافت و اقصای مخالفت سنت و کتاب
و کمال بعد از حق و صواب باشد بجانهای نازنین خود می خرند و بآب زر آنرا
می نویسند و هرگز تنبیه و ایقاظ سوقط از خواب غفلت بیدار و از سکر تقلید غیر سدید هشیار نمی شوند
بهمه وجوه شافیه و دلائل کافیه مفحم و مسکت و مرغم و مبکت نشوند ناچار در وجوه
آتیه دلالت تشبیه بر مساوات و بطلان زعم حمل آن بر مثل تشبیه خاک بمشک
و تشبیه سنگریزه بیاقوت و مروارید از افادات خود مخاطب وحید پیش نمایم و حظ
اوفی در اسکات و الزام و تخجیل افحام خدام عالی مقام او ربایم پانزدهم
آنکه خود شاه صاحب بجواب حدیث منزلت گفته اند نیز چون حضرت امیر را تشبیه
دادند بحضرت هارون و معلوم ست که حضرت هارون در حیات حضرت موسی
بعد از غیبت ایشان خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون
و کالب یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آنحضرت باشد
در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات دیگران باشند تا تشبیه کامل
شود و تشبیهی که در کلام رسول صلی الله علیه وسلم واقع شود آنرا بر تشبیه ناقص
حمل کردن کمال بیدیانتی ست والعیاذ بالله انتهی ازین عبارت ظاهرست که
شاهصاحب حدیث منزلت را بتقلید رازی بر عموم زائد از عموم مراد اهل حق
حمل میکنند یعنی منزلت را شامل منازل منفیه هم میگردانند و باین سبب
هوس اثبات دلالت آن بر نفی خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام بعد وفات

۱۱۱

جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ستر ارند و حمل تشبیہ راکہ در کلام جناب
سرور انام صلی اللہ علیہ وآلہ الکرام واقع باشد بر تشبیہ ناقص کمال بیدیانتی میدانند
و نعوذ از ان مینمایند و ہرگاہ حمل تشبیہ نبوی بر تشبیہ ناقص کمال بیدیانتی باشد
لابد کہ حمل این تشبیہ از حدیث شریف ظاہرست بر تقدیر حذف ادات تشبیہ
بر تشبیہ کامل و تام لازم و واجب باشد و ظاہرست کہ تشبیہ کامل مفید مساوات جناب
امیر المومنین علیہ السلام با انبیاء کرام در صفات مذکورہ ست کہ اگر مساوات
مراد نباشد تشبیہ ناقص خواہد شد و اگر معاذ اللہ از قبیل تشبیہ خاک بمشک و تشبیہ
سنگریزہ بمروارید و یاقوت باشد نقصان را حدی و پایانی نخواہد بود و پس بحمد اللہ
مطلوب اہل حق کرام حسب افادۂ مخاطب علام ثابت و محقق گردید و توہم باطل او
و ہمچنین توہمات اسلاف نا انصاف او ہبا منثورا و کان لم یکن شیئاً مذکورا گردید
پس مخاطب عالی مقام چرا درین مقام کمال دیانت اختیار میفرماید و قول خود را
بمقتضای مثل مشہور جلد از جلد فراموش نمودہ این تشبیہ را بتشبیہ ناقص حمل میکند و قول
حق تعالی لم تقولون ما لا تفعلون و اتامرون الناس بالبر و تنسون
انفسکم باوصف کمال نازش و افتخار بر حفظ کلام ایزد قہار بخاطر نمی آرد فالحمد للہ
و لہ المنۃ حیث ثبت علی ارباب الفہم و الفطانۃ من افادۃ المخاطب
الحائز لشرف الرزانۃ و رفعۃ المکانۃ و سداد المتانۃ ان من حمل الحدیث
الشریف علی غیر المساواۃ منہمک فی مخالفۃ الدیانۃ مبالغ فی مہاجرۃ
الصیانۃ ذاہب عریضا فی ایثار الخیانۃ ممعن فی مخالفۃ الامانۃ
شانزدہم آنکہ مخاطب در حاشیہ ہمین کتاب بجواب حدیث ثقلین گفتہ ملا یعقوب ملتانی

که از علماء اهل سنت ست گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشبیه
اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره میکند که شریعت را از صحابه باید گرفت
و طریقت را از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت
و محافظت شریعت محال ست چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی
و اهتدا بنجوم محال ست و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از
غرق ست اما وصول بمقصد بدون مراعاة نجوم محال ست چنانچه فقط مراعاة
نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل درین نکته تامل باید کرد که بسیار عمیق ست انتهی
ازین عبارت ظاهر ست که مجرد تشبیه صحابه بنجوم ملزوم اخذ شریعت از صحابه
و مفید این معنی ست که معاذ الله صرف رکوب بسفینه اهل بیت علیهم السلام

۱۱۳

برای وصول بمقصد اصلی کافی نیست چنانکه از صرف سوار شدن بر کشتی ظاهر
وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محال ست و این نکته بسیار عمیق ست و بلزوم
تامل حقیق پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و مفید هیچ حکمی نکرد بلکه
تشبیه حدیث را از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت
و تشبیه پنجه حنائی سلمی ببرق گردانید این نکته عمیق و این استنباط دقیق تمام
نشود و لله الحمد و المنة که نزد اهل حق حسب ارشاد خود جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم کما فی بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار و معانی
الاخبار لابن بابویه طاب ثراهما تفسیر صحابه در حدیث اصحابی کالنجوم
باهلبیت علیهم السلام ثابت و محقق ست پس بنا برین هم اخذ جمیع احکام از
اهلبیت علیهم السلام لازم خواهد بود و نه از غیر ایشان پس مزعوم مخاطب از قبیل

بهوا جس نفسانی خواهد بود و اگر الزام اهل الحق بآن خواسته است و اگر تحقیق را پیش نظر

داشته پس جرح قدح و جرح حدیث نجوم بافادات فحول قروم سنیه ثابت است

کما سیشرح فی مجلد حدیث الثقلین ان شاء الله الحی القیوم باز هم سقوط

کلام ملتانی ظاهر است بر هر قاصی و دانی هفدهم آنکه مخاطب در باب دوازدهم

همین کتاب تحفه بعد بحثی در کفر محاربین جناب امیر المومنین علیه السلام گفته

و چون منتهای کلام شیعه درین بحث معلوم شد ضرور است که مذهب اهل سنت

نیز درین مسئله مذکور شود و باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنا بر اجتهاد

در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس

و متعة الحج و غیره ازان باب است و اصلا کفر و معصیت نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدے

بود از مجتهدین صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه باهم خلاف جائز است و نیز

114

مجتهد ماجور است و محارب حضرت مرتضی اگر از راه بغض و عداوت است نزد علماء

اهل سنت کافر است بالاجماع و همین است مذهب ایشان در حق خوارج اهل

نهروان و حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمول است انتهی ازین عبارت ظاهر است

که حسب افاده شاهصاحب نزد اهل سنت حدیث حربک حربی محمول است بر آنکه محارب

جناب امیر المومنین علیه السلام از راه بغض و عداوت کافر است و سابق ازین

افاده فرموده اند که این حدیث بر سبیل تشبیه است چنانچه فرموده این کلام محمول

بر مجاز است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی

امکان ندارد و پر ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقة

بل حکما الخ و هر گاه تشبیه در حدیث حربک حربی مفید کفر محارب جناب

امیر المؤمنین علیه السلام ولو علی تقدیر البعض باشد معلوم شد که تشبیه نبوی محمول

بر محض اغراق و مبالغه نمیتواند شد و آنرا از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه

بمروارید و یاقوت نتوان گرفت پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت آدم

علیه السلام در علم نیز مفید احاطه علم آنحضرت و عصمت و افضلیت علم آنحضرت از

دیگران خواهد بود و هکذا التشبیه فی التقوی و غیرها من الصفات المذکورة

بیست و پنجم آنکه مخاطب والا نژاد با اینهمه سعی و اجتهاد در ابطال و افساد دلالت

تشبیه بر مساوات و حصول و ثبوت حکمی از ان بغرض ابطال افضلیت جناب

امیر المؤمنین علیه السلام در ما بعد تشبیه مرتبه شیخین را بر مساوات حمل کرده و [illegible]

قال چهارم آنکه تفضیل جناب امیر بر خلفای ثلثه وقتی ثابت شود از ین حدیث که آنها

مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و

دون هذا النفی خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهلسنت تفحص واقع شود انقدر احادیث

داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچیک از معاصرین ایشان

ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند

و حضرت امیر حامل کمال ولایت انتهی ازین عبارت صراحة واضحست که احادیث

داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام مثبت مساوات شیخین با آنحضرات است

زیرا که اگر این احادیث دلالت بر مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام نکند نزد تحقیق

که لفظ بلکه بران دلالت صریحه دارد درست نشود چه مدلول این ترقی آنست که درین

کلام امری زائد از کلام سابق ثابت کرده شد و در کلام سابق بطلان نفی مساوات

ثلثه با انبیای مذکورین در صفات مذکوره [illegible] هیچگاه نفی مساوات ثلثه

با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن باطل باشد مساوات ثلثه با
انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صحیح خواهد بود و هرگاه درین
کلام مساوات ثلثه با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانندان ثابت
کرده باشد پس در کلام آینده که بطریق ترقی کرده یعنی قول او بلکه اگر
در کتب اهلسنت تفحص واقع شود الخ قطعاً و حتماً مساوات شیخین با انبیا
علیهم السلام بسبب زعم ثبوت احادیث تشبیه شان با انبیا ع ثابت خواهد شد
پس این قول دلالت خواهد کرد برانکه احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام
دلالت بر مساوات شان با انبیا علیهم السلام در صفات شان میکند پس دلالت
تشبیه بر مساوات حسب اعتراف مخاطب با انصاف در بحث همین حدیث
هم ثابت و لائح و محقق و واضح است فوق ذلک هم آنکه نیز مخاطب در همین حدیث بعد
عبارت سابقه گفته و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت
و اصلاح امور ملت است از شیخین خوبتر سرانجام یافت انتهی این عبارت دلالت
دارد برانکه خوبتر سرانجام یافتن کار انبیا از شیخین متفرع ست برآنکه شیخین
حامل کمالات نبوت بودند و حمل کمالات نبوت متفرع بود بر زعم تشبیه شیخین
با انبیا علیهم السلام پس معلوم شد که تشبیه شخصی با انبیا علیهم السلام مفید این معنی ست
که کار انبیا از و خوبتر سرانجام میبابد پس تشبیه جناب امیر المومنین علیه السلام
با انبیا علیهم السلام درین صفات دلیل صریحیست برآنکه در آنحضرت این
صفات خوبتر متحقق بوده و از ینجا [illegible] دلالت آن تشبیه بر فضل جلیل و بودن آن
از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمراید و یاقوت محض اضلال ست

وتضليل والله يهدي من يشاء الى سواء السبيل **قوله** تشبيه چنانچه باداة

متعارفه تشبيه ميشود مثل كاف و كان و مثل و نحو با اين اسلوب نيز مي آيد چنانچه در علم

بيان مقرر ست كه من اراد ان ينظر الى القمر ليلة البدر فلينظر الى وجه فلان

نيز در تشبيه داخل ست **اقول** در كتب حاضره معاني و بيان مثل مفتاح و شروح آن

و شروح تلخيص المفتاح تصريح باد خال اين تركيب در تشبيه يافته نميشود و حواله بعلم بيان

بلا بيان اسم كتابي از كتب آن جز حيرت معتقدين نمي افزايد و اگر كسي انكار آن كند

براي اسكاتش اين حواله مجمله كاري نمي كشايد و از بيان سابق واضح ست كه استفاده

تشبيه على الاطلاق ازين تركيب يعني من اراد ان ينظر الى كذا فلينظر الى فلان

ممنوع و غير مسلم ست بلكه در قول قائل من اراد ان ينظر الى افضل رجل في

البلد فلينظر الى فلان و امثال آن عينيت مراد ست يعني اينجا كسيكه اراده

نظر بسوي او كرده شد او همين آن كسي ست كه حكم كرده شد براي نظر بسوي او و مثل

آنست قول قائل من اراد ان ينظر الى اضوء الاشياء فلينظر الى الشمس و من

اراد ان ينظر الى الرجل الكريم فلينظر الى فلان و من اراد ان ينظر الى احسن

الوجوه في هذا البلد فلينظر الى وجه فلان و امثال ذلك كثيرة و بديهي ست

كه در امثال اين مقامات تشبيه مراد نيست بلكه عينيت مراد ست اما در حديث

شريف پس چون عينيت ممكن نيست پس لابد محمول بر مساوات و مماثلت ميشود و

تقدير در مقامات عينيت چنين ست كه من اراد ان ينظر الى افضل رجل

في البلد فلينظر الى فلان فانه افضل او فانه عينه و در مثل حديث شريف

تقدير چنين ست كه من اراد ان ينظر الى آدم في علمه فلينظر الى علي فانه

117

مساوی لآدم فی العلم و بنابرین اطلاق تشبیه بران بمعنی عام ست نه بمعنای
خاص اصطلاحی او التقدیر فانه مثل آدم فی العلم و هکذا پس بر تقدیر تقدیر
مثل و مثل آن دلالت بر تشبیه این جمله محذوفه میکند نه بهمین کلام بنفس خود زیراکه
مدلول آن امر بنظر ست بسوی جناب امیر المؤمنین علیه السلام کسی اگر اراده نظر کند بسوی
حضرت آدم در علم و از مجرد آن تشبیه ثابت نمیشود آری چون این امر سببی و وجهی میخواهد
آن سبب و علت مساوات است یا مماثلت که آنهم مثبت مساوات ست و هذا بیّن
جدّا و لعلّه لا یلتبس علی من له ادنی حظ من فهم الکلام تفتازانی
در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته و اداته ای اداة التشبیه الکاف و کأنّ و قد
یستعمل عند الظنّ بثبوت الخبر من غیر قصد الی التشبیه سواء کان الخبر
جامدا او مشتقّا نحو کأنّ زیدًا اخوک و کأنّه قدم و مثل و ما فی معناه
ممّا یشتق من المماثلة و المشابهة و ما یؤدّی هذا المعنی و الاصل فی
نحو الکاف ای فی الکاف و نحوها کلفظة نحو و مثل و شبه بخلاف
کأنّ و یماثل و یشابه ان یلیه المشبّه به لفظا نحو زید کالاسد
او تقدیرا نحو قوله تعالی او کصیّب من السّماء علی تقدیر او کمثل ذوی
صیّب و قد یلیه ای نحو الکاف غیره ای غیر المشبّه به نحو و اضرب
لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه الآیة اذ لیس المراد تشبیه حال
الدنیا بالماء و لا بمفرد آخر یتمحّل تقدیره بل المراد تشبیه حالها
فی بهجتها و نضارتها و ما یتعقبها من الهلاک و الفناء بحالة النبات
الحاصل من الماء یکون اخضر ناضرًا ثم ییبس فیطیره الریاح کان لم یکن

ولا حاجة الی تقدیر کمثل ماءٍ لانّ المعتبر هو الکیفیة الحاصلة من
مضمون الکلام المذکور بعد الکاف واعتبارها مستغن عن هذا التقدیر
ومن عم ان التقدیر کمثل ماءٍ وان هذا ممّا یلی الکاف غیر المشبه به
بناءً علی انه محذوف فقد سها سهوا بیّنا لانّ المشبّه به الذی یلی
الکاف قد یکون ملفوظا وقد یکون محذوفا علی ما صرّح به فی الایضاح

وقد یذکر فعل ینبئ عنه ای عن التشبیه کما فی علمت زیدا اسدا
ان قرب التشبیه وادّعی کمال المشابهة لما فی علمت من معنی التحقیق
وحسبت زیدا اسدا ان بعد التشبیه بادنی تبعید لما فی الحسبان من
الاشعار بعدم التحقق والتیقن وفی کون مثل هذه الافعال منبئا عن
التشبیه نوع خفاء والاظهر ان الفعل ینبئ عن حال التشبیه فی القرب
والبعد ونیز تفتازانی در شرح مطوّل تلخیص گفته وقد یذکر فعل ینبئ عنه
ای عن التشبیه کما فی علمت زیدا اسدا ان قرب التشبیه وارید
انه مشابه الاسد مشابهة قویّة لما فی علمت من الدلالة علی
تحقق التشبیه وتیقنه وکما فی حسبت وخلت زیدا اسدا ان بعد
التشبیه ادنی تبعید لما فی الحُسبان من الدلالة علی الظنّ دون
التحقیق ففیه اشعار بانّ شبهه بالاسد لیس بحیث یتیقن انّه هو
بل یظنّ ذلک ویتخیّل وفی کون هذا الفعل منبئا عن التشبیه نظر للقطع
بانّه لا دلالة للعلم والحُسبان علی ذلک وانما یدل علیه علمنا بان
اسدا لا یمکن حمله علی زید تحقیقا وانّه انما یکون علی تقدیر اداة

التشبیه سواء ذکر الفعل او لم یذکر کما فی قولنا زید اسد و لو قیل انه
ینبئ عن حال التشبیه من القرب والبعد لکان اصوب از ملاحظه این عبارت
مختصر ظاهرست که ادات تشبیه کاف و کان و مثل و آنچه مؤدی معنای آن است میباشد
و دلالت مثل علمت و حسبت بر تشبیه که مصنف تلخیص ذکر کرده ظاهرست از عبارت
مطول و اضحست که درین دلالت نظرست بانکه علم و حسبان دلالت بر تشبیه ندارد و تشبیه
بتقدیر ادات تشبیه است پس همچنین لفظ من اراد فلینظر دلالت بر تشبیه نمیکند
ای آنچه مقدرست آن کلام البته دلالت بر مساوات یا تشبیه می نماید و نیز تفتازانی
در شرح مطول تلخیص گفته والغرض منه ای من التشبیه فی الاغلب یعود الی
المشبه و هو ای الغرض العائد الی المشبه بیان امکانه یعنی بیان ان المشبه
امر ممکن الوجود و ذلك فی کل امر غریب یمکن ان یخالف فیه و یدعی امتناعه
کما فی قوله ای قول ابی الطیب فان تفق الانام وانت منهم فان المسك
بعض دم الغزال فانه اراد ان یقول ان الممدوح قد فاق الناس بحیث
لم یبق بینه و بینهم مشابهة بل صار اصلا براسه و جنسا بنفسه و هذا
فی الظاهر کالممتنع لاستبعاد ان یتناهی بعض احاد النوع فی الفضائل
الخاصة بذلك النوع الی ان یصیر کانه لیس منها فاحتج لهذه الدعوی
و بین امکانها بان شبه حاله بحال المسك الذی هو من الدماء ثم
انه لا یعد من الدماء لما فیه من الاوصاف الشریفة التی لا یوجد فی
الدم فان قلت این التشبیه فی هذا البیت قلت یدل البیت علیه ضمنا
و ان لم یدل علیه صریحا لان المعنی ان تفق الانام مع انك واحد منهم

فلا استبعاد فی ذلک لان المسک بعض دم الغزال و قد فاقها حتی
لا یعد منها فحالک شبیهة بحال المسک و یسمی مثل هذا تشبیهًا
ضمنیًا او تشبیهًا مکنیًا عنه ازین عبارت ظاهرست که در شعر متنبی
اگرچه صراحةً تشبیه مذکور نیست لیکن تشبیه ضمنا ازان مستفاد ست یعنی
تشبیه بعد قول او فان المسک بعض دم الغزال مقدرست حیث قال
حالک شبیهة بحال المسک و باید که این تشبیه را تشبیه ضمنی یا تشبیه مکنی
عنه بنامند و چون در حدیث شریف هم تشبیه صراحةً مذکور نیست پس اگر لفظ
مساوی مقدر نشد درینجا هم تشبیه مقدر خواهد بود پس معنای حدیث شریف
چنین خواهد بود که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه فلینظر الی علی فانه مساو
فی العلم او مثله فی العلم و هکذا فی باقی الصفات **قوله** و لهذا شعر مشهور
لاتعجبوا من بلی غلالته ٭ قد زرّ ازراره علی القمر و این دو بیت متنبی
نشرت ثلث ذوائب من شعرها ٭ فی لیلة فأرت لیالی اربعا ٭ و استقبلت
قمر السماء بوجهها ٭ فأرتنی القمرین فی وقت معا ٭ داخل تشبیه ساخته اند
اقول اولا تعلیل او خالی این شعر مشهور و هر دو بیت متنبی در تشبیه بدان
تشبیه باین اسلوب یعنی من اراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی فلان
وجهی ندارد زیرا که درین شعر مشهور و هر دو شعر متنبی اسلوب مبحوث عنه مفقود ست
پس علت را با معلل اصلا ارتباطی نیست و ثانیا این شعر مشهور یعنی لاتعجبوا
من بلی غلالته ٭ داخل استعاره است نه داخل تشبیه اصطلاحی اگرچه مبنای
استعاره بر تشبیه است و کلام مخاطب اینجا مبنی بر فرق تشبیه و استعاره است

حیث قال واگر ازین همه درگذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است انتهی

اما اینکه این بیت داخل استعاره است پس بدانکه تفتازانی در شرح مختصر تلخیص

المفتاح گفته واعلم انهم اختلفوا فی ان الاستعارة مجاز لغوی او عقلی

فالجمهور علی انه مجاز لغوی بمعنی انها لفظ استعمل فی غیر ما وضع له

لعلاقة المشابهة ودلیل انها ای الاستعارة مجاز لغوی کونها

موضوعة لا للمشبه ولا للمشبه به ولا للاعم منهما ای من المشبه

والمشبه به فاسد فی قولنا رایت اسدا یرمی موضوع للسبع المخصوص

لا للرجل الشجاع ولا لمعنی اعم من الرجل والسبع کالحیوان الجری

مثلا لیکون اطلاقه علیهما حقیقة کاطلاق الحیوان علی الاسد

والرجل الشجاع وهذا معلوم بالنقل عن ائمة اللغة قطعا فاطلاقه

علی الرجل الشجاع اطلاق علی غیر ما وضع له مع قرینة مانعة

عن ارادة ما وضع له فیکون مجازا لغویا وفی هذا الکلام دلالة

علی ان لفظ العام اذا اطلق علی الخاص لا باعتبار خصوصه بل باعتبار

عمومه فهو لیس من المجاز فی شیء کما اذا لقیت زیدا فقلت لقیت رجلا

او انسانا او حیوانا بل هو حقیقة اذ لم یستعمل اللفظ الا فی المعنی

الموضوع له وقیل انها ای الاستعارة مجاز عقلی بمعنی ان التصرف

فی امر عقلی لا لغوی لانها لما لم تطلق علی المشبه الا بعد ادعاء دخوله

ای دخول المشبه فی جنس المشبه به بان جعل الرجل الشجاع فردا

من افراد الاسد کان استعمالها ای الاستعارة فی المشبه استعمالا فیما

وضعت له وانما قلنا انها لم تطلق على المشبه الا بعد ادعاء دخوله
في جنس المشبه به لانها لو لم تكن كذلك لما كانت الاستعارة ابلغ
من الحقيقة اذ لا مبالغة في اطلاق الاسم المجرد عاريا عن معناه
ولما صح ان يقال لمن قال رايت اسدا واراد زيدا انه جعله اسدا كما لا يقال
لمن سمى ولده اسدا انه جعله اسدا لان جعل اذا كان متعديا الى مفعولين
كان بمعنى صير ويفيد اثبات صفة لشيء حتى لا يقال جعله اميرا
الا وقد اثبت فيه صفة الامارة واذا كان نقل اسم المشبه به
تابعا لنقل معناه اليه بمعنى انه اثبت له معنى الاسد الحقيقي
ادعاء ثم اطلق عليه اسم الاسد كان الاسد مستعملا فيما وضع
له فلا يكون مجازا لغويا بل عقليا بمعنى ان العقل جعل الرجل
الشجاع من جنس الاسد وجعل ما ليس واقعا في الواقع واقعا مجاز
عقلي ولهذا اي ولان اطلاق اسم المشبه به على المشبه انما يكون
بعد ادعاء دخوله في جنس المشبه صح التعجب في قوله شعر قامت
يظللني اي تمنع الظل علي من الشمس نفس اعز علي من نفسي
قامت تظللني ومن عجب شمس اي غلام كالشمس في الحسن والبهاء تظللني
من الشمس فلولا انه ادعى لذلك الغلام معنى الشمس الحقيقي
وجعله شمسا على الحقيقة لما كان لهذا التعجب معنى اذ لا تعجب
في ان يظلل انسان حسن الوجه انسانا آخر والنهي عنه اي ولهذا
صح النهي عن التعجب في قوله شعر لا تعجبوا من بلى غلالته قد زر ازراره

١٢٣

تلبس تحت الثوب وتحت الدرع ايضا فقد زر ازراره على القمر تقول زررت

القميص عليه ازره اذا شددت ازراره عليه فلولا انه جعله قمرا حقيقيا

لما كان للنهي عن التعجب معنى لان الكتان انما يسرع اليه البلى بسبب

ملابسة القمر الحقيقي لا بملابسة انسان كالقمر في الحسن لا يقال القمر في

البيت ليس باستعارة لان المشبه مذكور وهو الضمير في غلالته

وازراره لانا نقول لا نسلم ان الذكر على هذا الوجه ينافي الاستعارة كما

في قولنا سيف زيد في يد اسد فان تعريف الاستعارة صادق على ذلك

ورد هذا الدليل بان الادعاء اي ادعاء دخول المشبه في جنس

المشبه به لا يقتضي كونها اي الاستعارة مستعملة فيما وضعت

له للعلم الضروري بان اسدا في قولنا رايت اسدا يرمي مستعمل في

الرجل الشجاع والموضوع له هو السبع المخصوص وتحقيق ذلك

ان ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به مبني على انه جعل

افراد الاسد بطريق التاويل قسمين احدهما المتعارف وهو الذي

له غاية الجراءة في مثل تلك الجثة والهيكل المخصوص والثاني غير المتعارف

وهو الذي له تلك الجراءة لكن لا في تلك الجثة والهيكل المخصوص ولفظ

الاسد انما هو موضوع للمتعارف فاستعماله في غير المتعارف استعمال

في غير ما وضع له والقرينة مانعة عن ارادة المعنى المتعارف فيتعين

المعنى الغير المتعارف وبهذا يندفع ما يقال ان الاصرار على دعوى

الاسدية للرجل الشجاع تنافي نصب القرينة المانعة عن ارادة

124

السبع المخصوص واما التعجب والنهي عنه كما في البيتين المذكورين فالبناء
على تناسي التشبيه قضاء لحق المبالغة ودلالة على ان المشبه بحيث
لا يتميز عن المشبه به اصلاً حتى ان كل ما يترتب على المشبه به من التعجب
والنهي عن التعجب يترتب على المشبه ايضا وفي الحاشية المنهية على قوله
ينافي الاستعارة الخ وانما يكون منافيا اذا كان ذكره على وجه ينبئ
عن التشبيه وثالثا هرگاه اطلاق قمر در شعر مشهور لا تعجبوا الخ بر سبيل استعاره نيست
اطلاق ليالي بر ذوائب و اطلاق قمر بر وجه محبوبه در هر دو بيت متنبي استعاره خواهد
بود نه تشبيه و از تامل و تدبر در ديگر عبارات تفتازاني در مطول و مختصر نيز ظاهر ميشود
اما اطلاق قمر در شعر مشهور و اطلاق ذوائب و قمر در هر دو شعر متنبي از قبيل استعاره است
نه تشبيه و نيز ظاهر است كه بودن اين اطلاقات از قبيل استعاره و نبودن آن از
قبيل تشبيه ضرري بمطلوب مخاطب كه غرض او اثبات بودن اين حديث شريف از
قبيل تشبيه است نمي رساند پس هيچ وجه براي ادعاي مخاطب نسبت ادخال اين
اطلاقات را در تشبيه ظاهر نميشود جز انكه غرضش تخديع عوام و راسخ ساختن
ضعف دلالت تشبيه بر مساوات و تقويت گرفتن حديث شريف عاري از
فضيلت حقيقيه بمقايسه آن باين اطلاقات اغراقيه عاريه از معاني واقعيه
باشد **قوله** اگر از ينهمه در گذريم استعاره خواهد بود كه مبناي او بر تشبيه است
اقول اگر بالفرض اين كلام بلاغت نظام استعاره باشد دلالت آن بر مساوات
ابلغ و اوكد خواهد بود تفتازاني در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته فصل اطبق البلغاء
على ان المجاز والكناية ابلغ من الحقيقة والتصريح لان الانتقال فيهما

من الملزوم الى اللازم فهو كدعوى الشئ ببيّنة فانّ وجود الملزوم يقتضى
وجود اللازم لامتناع انفكاك الملزوم عن لازمه واطبقوا ايضًا
على انّ الاستعارة التحقيقيّة والتمثيليّة ابلغ من التشبيه لانّها
نوع من المجاز وقد علموا ان المجاز ابلغ من الحقيقة وليس معنى كون كل
من المجاز والكناية ابلغ ان شيئًا منهما يوجب ان يحصل في الواقع
زيادة في المعنى لا توجد في الحقيقة والتصريح بل المراد انّه يفيد
زيادة تاكيد للاثبات ويفهم من الاستعارة ان الوصف في المشبّه
بالغ حد الكمال كما في المشبّه به وليس بقاصر فيه كما يفهم من التشبيه
والمعنى لا يتغيّر حاله في نفسه بان يعبر عنه بعبارة ابلغ وهذا
مراد عبد القاهر بقوله ليست مزيّة قولنا رأيت اسدا على قولنا رأيت
رجلا هو والاسد سواء في الشجاعة انّ الاول افاد زيادة في مساواته
للاسد في الشجاعة لم يفدها الثاني بل الفضيلة هي انّ الاول افاد
تاكيدا لاثبات تلك المساواة له لم يفده الثاني والله اعلم زين عبارت
ظاهرست تشبيه واستعاره هر دو مفيد مساوات مشبه با مشبه به ميباشد لكن در استعارة تاكيد اثبات
اين مساوات ست بلكه از افاده شيخ عبد القاهر باكه آنرا تفتازاني نقل كرده ظاهرست
كه استعاره بتصريح بمساوات مزيّت دارد پس اگر اين كلام استعاره خواهد بود دلالت
بر تاكيد اثبات مساوات خواهد نمود و مزيت خواهد داشت بر اثبات صريح مساوات
پس اين حديث شريف ابلغ خواهد بود ازانكه بگويند آدم و على عليهما السلام سواء
في العلم ليس بر تقدير استعاره نفي دلالت اين حديث بر مساوات بلكه فهم مساوات

ازان کمال سفاهت دانستن درحقیقت نهایت تسفیه شیخ عبدالقاهر و دیگر

مهره اکابر نمودن ست آری هرگاه تصدی رد اهل حق نمودند اگر بسبب ان مبتلای تسفیه

وتحمیق اکابر اساطین خود شوند دور چنین جسارت فاحشه اقتحام نمایند

چه عجب پس اگر شاهصاحب با ستعاره هم عقل و فهم را از کسی حاصل می کردند

نفی دلالت استعاره بر مساوات نمی فرمودند و نیز ظاهرست که در استعاره

ضرورست که امری مختص بمشبه به برای مشبه ثابت کرده شود پس هرگاه این کلام

استعاره باشد لازم آید که علم مختص حضرت آدم و همچنین دیگر صفات مختصه

بدیگر انبیا علیهم السلام برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت شود تا

استعاره محقق گردد واگر صفات مختصه این انبیا برای آنحضرت ثابت نشود بلکه

مطلق علم و حلم و زهد و تقوی و بطش که اختصاصی با نبیا علیهم السلام ندارد

برای آنحضرت ثابت شود شرط استعاره مفقود گردد و تجویز استعاره که

مخاطب تحریر فرموده برهم خورد اما وجوب اثبات امر مختص بمشبه به برای مشبه در استعاره

پس از ملاحظه کتب علم بیان ظاهرست تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته

فصل فی بیان الاستعارة بالکنایة والاستعارة التخییلیة لما کانت

عند المصنف امرین معنویین غیر داخلین فی تعریف المجاز اورد لهما

فصلا علیحدة لیستوفی المعانی التی یطلق علیها لفظ الاستعارة فقال

قد یضمر التشبیه فی النفس ای فی نفس معنی اللفظ او نفس المتکلم فلا

یصرح بشیء من ارکانه سوی المشبه واما وجوب ذکر المشبه به

فانما هو فی التشبیه المصطلح وقد عرفت انه غیر الاستعارة

بالكناية ويدلّ عليه اي على ذلك التّشبيه المضمر في النّفس بان
يثبت للمشبّه امر مختص بالمشبّه به من غير ان يكون هناك
امر متحقق حسًّا او عقلاً يطلق عليه ذلك الامر فيسمّى التّشبيه
المضمر في النّفس استعارة بالكناية او مكنيّا عنها امّا الكناية فلانّه
لم يصرّح به بل انّما دلّ عليه بذكر خواصّه ولوازمه وامّا الاستعارة
فمجرّد تسمية خالية عن المناسبة ويسمّى اثبات ذلك الامر المختصّ
بالمشبّه به للمشبّه استعارة تخييليّة لانّه قد استعير للمشبّه
ذلك الامر الذي يختص بالمشبّه به وبه يكون كمال المشبّه به او قوامه
في وجه الشبه ليخيّل ان المشبّه من جنس المشبّه به **قوله** از تشبيه و
استعاره مساوات مشبّه با مشبّه به فهميدن كمال سفاهت است **اقول** ادعاى

اين معنى كه از تشبيه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به فهميدن كمال
سفاهت است كمال فطانت وكياست و نهايت رزانت و متانت و غايت ديانت
و امانت و اظهار اقصاى فضل و جلالت و ابداء منتهاى حذق و نبالت ست
سابقا دانستى كه در قرآن و حديث و استعمالات علما استعمال تشبيه در مساوات
موجود پس اين جسارت در حقيقت ابطال قرآن شريف و حديث و كمال تسفيه
مفسرين و محدثين و ساير عقلا و ارباب فهم و علم است و در كمال ظهور است كه در
كتب صرف و نحو و معانى و بيان و حكمت و منطق و اصول فقه و ديگر علوم تمثيلات
براى قواعد كليه باداوات تشبيه مثل نحو و مثل و كاف بيان مى كنند و شكى
نيست كه مراد ازين تشبيه و تمثيل مساوات و موافقت و مطابقت تامه امثله

برای قاعده کلیه می باشد پس بنا بر مزعوم مخاطب عمدة القروم ارباب علوم در
فهم مساوات از تشبیه نهایت احمق و سفیه باشند و نیز در نهایت وضوح ست
که جمیع ارباب فهم از قول قائل زید کعمرو فی العلم مساوات میفهمند پس بزعم مخاطب
نبیل معاذ اللہ تمام عالم مبتلای کمال سفاهت و بلاهت باشد و ابو نصر محمد بن عبد الجبار
العتبی در تاریخ وقائع یمین الدوله محمود بن سبکتگین که مشهور ست بتاریخ یمینی گفته
وجعل فخر الدولة یتابع الحمول الیه الی تاش الحاجب من طبرستان زیادة فی تاثیل
احواله و استبقاء لنظم جنوده ورجاله فعل من لا ینفس علی اخیه بنفائس
ما یحویه و لا یضن علی صدیقه بجلیل ملکه و دقیقه ازین عبارت ظاهر ست
که فعل فخر الدوله را بفعل کسیکه نفاست نکند بر برادر خود بنفائس ما یحویه و ضنت
نکند بر صدیق خود بجلیل ملک خود و دقیق آن تشبیه داده و ظاهر ست که مراد
ازین تشبیه اثبات مساوات تامه ست و دلالت آن بر عدم نفاست فخر الدوله
برادر خود بنفائس محویات خود و عدم ضنت او بر صدیق خود جلیل ملک
و دقیق آن بر ظاهر ست پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و فهم مساوات
از تشبیه بکمال سفاهت باشد فهم مساوات و اثبات عدم نفاست و عدم ضنت
برای فخر الدوله ازین عبارت بکمال سفاهت باشد و این بکمال سفاهت و
نهایت بلاهت ست و نیز عتبی در احوال فائق گفته فخوطب فائق فی الاستمالة
و قوبل عثرته بالاقالة و استنهض الی بخارا للاستظهار به علی
سد الخلل و تعدیل المیل و سرّب عنه بابعد حسن القبول و الاقبال
و ازاحة العلة بالاموال الی سمرقند فلم یرعه الا خبر بغراخان

129

وهو [illegible] تسمهاء بنيه ولده وشاعر بالدعوة وقد استعاد اليه قواد
الطير كشد الويل فيه جماحا ولا غمضا فولى فائق بين يديه هزيما
ولم يلو على تعريج حال مقيما وجعل من كان معه من اصحاب
السلطان عرضة للسيوف وفريسة لانياب الحتوف وتوافقت الشهادات
على ان انهزامه كان عن مواطاة منه لبغراخان على آل سامان
فعل من لا وفاء يزعه ولا حياء يردعه ولا نعمة تحفه ولا حرمة
تكفه وسار كما هو حتى اقعى بعقوة بخارا ازين عبارت ظاهرست
كه انهزام فائق را تشبیه داده بفعل کسیکه برای او وفای وازع وحیای رادع
ونعمت حافه وحرمت کافه نباشد وظاهرست که مراد ازین تشبیه مساوات
ومطابقت ومماثلت تامه وموافقت نیست پس اگر فهم مساوات از تشبیه
کمال سفاهت باشد فهم مساوات ازین عبارت هم کمال سفاهت خواهد بود
ولا يرضى به الا من لا وفاء يزعه ولا حياء يردعه ولا نعمة اضاته
تحفة ولا حرمة تدبر تكفه وازغرائب آنست که کابلی مکبول با آنهمه
اغراق در تعصب وغفول از معانی تشبیه مساوات را ذکر کرده بود وچون مخاطب
بزینت فرع براصل در بیخ عجم بغض مبتلاست که فهم مساوات را از تشبیه کمال
سفاهت میداند [illegible] او [illegible] انتهای بگیر تلمعات او ذکر مساوات را
ازین انداخته باین افاده بدیعه حقیقت کابلی را بسم امتنان او بر مخاطب باید
ازمنت والد ماجد اوست که سبب این همه اشتهار وافتخار او بین الصغار
والکبار انتحال واستراق خرافات کابلی ست و والد ماجد او این تزویقات

وتلبیعات میسّر نشد که مخاطب اضداد آن از و میکرد نهایت سفیه و احمق و بمرتبه
غایت بلید و اعفک قرار داده که او بهم از تشبیه مساوات فهمیده حال اعبارت
کابلی باید شنید و دست تحیر بدندان تعجب باید گزید قال الکابلی فی الصواقع
فی جواب هذا الحدیث ولانه ورد علی سبیل التشبیه والمشبّه لایلزم ان
یساوی المشبّه به وکثیرا ما یشبه الاضعف بالاقوی والادنی بالاعلی
فیقال ترب کالمسک وحصی کالیاقوت ومن اراد ان ینظر الی القمر
لیلة البدر فلینظر الی وجه سعدی ولا یلزم ان یکون لوجه سعدی
نور یساوی نور القمر قال الشاعر ؎ ارى بارقا بالابرق الفرد یومض
ویذهب جلباب الدجی ثم یغضض کان سلیمی من عالیه اشرفت تمدّ لنا
کفّا خضیبا وتقبض فانّه شبّه کفّ خضیب سلیمی بالبارق واین
هذا من ذلک فلو قیل من اراد ان ینظر الی البارق فلینظر الی کف
خضیب سلیمی اذا مدّته من اعالی الاکمة وقبضته فانه لا یدل علی
مساواة کفّ خضیب للبارق وهو من الظهور بمحلّ وقد یشبه الاقوی
بالاضعف والاعلی بالادنی کثیرا نحو در کثغر الحبیب ومنه قوله
تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة وکما یقال
البارق ککف خضیب عشیقة مدّته من سطح قصرها وقبضته
والشعر یحتمله وقد یشبّه احد المتساویین بالآخر نحو زید فی حسنه
کعمرو واذا کانا متساویین فی الحسن فلا یوجب الخبر مساواته للانبیاء
از ملاحظه این عبارت ظاهرست که کابلی از جمله وجوه تشبیه تشبیه احد المتساویین

بالآخر هم ذکر کرده حیث قال و قد یشبه احد المتساویین بالآخر نحو زید
فی حسنه کعمرو اذا کانا متساویین هر چند ظاهرست که درین کلام هم تلمیع
و تلبیس و تخدیع تدلیس را تعبیه نموده یعنی تشبیه احد المتساویین را بالآخر بلفظ
قد که دلالت بر تقلیل آن میکند ذکر کرده و هم در آخر کلام آنرا اوراد کرده تا در
ذهن ناظر غیر ماهر نهایت قلت آن راسخ شود حالانکه ظاهرست که معنای حقیقی
تشبیه مساوات ست بحکم نادره و صحت سلب تشبیه از غیر مساوی از آیات و
احادیث هم دلالت تشبیه بر مساوات ظاهرست کابلی را با آنهمه جسارت
و وقاحت ممکن نشد که یکسر انکار دلالت تشبیه بر مساوات کند بلکه خود ذکر
مجی تشبیه برای مساوات و لو بلفظ قد نموده و چون شاه صاحب دانسته
که ذکر مجی تشبیه للمساوات درین مثال اعنی زید فی حسنه کعمرو موجب انتقال ذهن
ناظر بسوی تبادر معنی مساوات از تشبیه و صحت سلب در صورت عدم مساوات
خواهد شد کابلی را درین اعتراف و لو کان علی طریق التلبیس و التخلیط مقصر
در صنعت اخفای حق پنداشت ناچار با وصف اخذ دیگر تلمیعات او این
اعتراف او را از میان انداخت بلکه ادعای این معنی که فهم مساوات از تشبیه
کمال سفاهت ست کابلی را هم نهایت سفیه و احمق وا ساخت مخفی نماند که شاه صاحب
بدین طعن و تشنیع بر فهم مساوات از تشبیه بس نشده در باب یازدهم برنگ
دیگر این تقبیح و تهجین را اعاده کرده اند یعنی آنجا فهم مساوات را از تشبیه از
جمله اوهام شمار کرده و تصریح فرموده که این وهم صبیان صغیر السن را میباشد
نه صبیان ممیزین را حیث قال نوع نوزدهم تشبیه چیزی را بچیزی موجب

مساوات مشبه بمشبه به فهمیدن و این هم صبیان صغیر السن را نیز باشد نه صبیان
ممیزین را و شیعه را بسیار این هم افتاده مثل آنکه گویند حضرت امیر را با انبیای
اولوالعزم در زهد و تقوی و حلم تشبیه داده اند پس باید که حضرت امیر مساوی
انبیای اولوالعزم باشند و افضل باشد از دیگر انبیا و این هم صریح الفساد است
حاجت بیان ندارد انتهی ازین عبارت که دران در تقریر شیعه ذکر علم را بسبب
مزید حزم حذف کرده اند ظاهر است که فهم مساوات مشبه با مشبه به مرتبه ایست
اصل و باطل است که صبیان ممیزین را هم رو نمیدهد پس بنا برین اکابر ائمه
و اساطین خود را که از تشبیه مساوات جا بجا فهمیده اند از صبیان ممیزین
هم بستر گردانیده و طرفه آنست که در نفس همین کلام باب یازدهم که درآن
بر فهم مساوات از تشبیه تشنیع بلیغ زده استعمال تشبیه در مساوات و
مطابقت فرموده زیرا که لفظ مثل در قول او مثل آنچه گویند الخ برای
تشبیه است و مراد ازین تشبیه مطابقت و مساوات این مثال با محمثل له است
بلا ریب پس اگر فهم مساوات از او هام صبیان صغیر السن است و حسب افاده
باب امامت کمال سفاهت است پس چرا درین کلام و دیگر کلمات جا بجا
تشبیه را برای افاده مساوات و مطابقت استعمال میفرمایند شاهصاحب
در باب یازدهم استعمال تشبیه برای افاده مطابقت و موافقت در همان
عبارت که دران طعن و تشنیع بلیغ بر فهم مساوات از تشبیه نموده اگرچه یکجا
نموده اند لکن بجواب این حدیث شریف که دران فهم مساوات را از تشبیه
نهایت سفاهت دانسته استعمال تشبیه برای افاده موافقت و مطابقت

در مواضع عدیده نموده بکمال فهم و گیاست را حسب افادهٔ خود باقصی الغایات
رسانیده اند مگر نه می بینی که در وجه چهارم گفته و تشبیه چنانچه باداة متعارفه تشبیه
میشود مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقررست
که من اراد ان ینظر الی القمر لیلة البدر فلینظر الی وجه فلان نیز در تشبیه
داخل ست انتهی درین عبارت سه جا تشبیه را در موافقت و مطابقت استعمال
کرده اول قول او و تشبیه چنانچه باداة متعارفه تشبیه میباشد مثل کاف و کان
و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید انتهی زیراکه لفظ چنانچه برای تشبیه تشبیه
باین اسلوب یعنی من اراد ان ینظر الخ با تشبیه باداة متعارفه تشبیه ست
و ظاهرست که این تشبیه برای مطابقت و موافقت ست نه از قبیل تشبیه خاک
بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت دوم آنکه لفظ مثل در قول او
مثل کاف ای تشبیه ست و ظاهرست که این تمثیل موافق و مطابق ممثل له ست سوم لفظ
چنانچه در قول او چنانچه در علم بیان مقررست الخ برای تشبیه ست و ظاهرست که غرض
ازین تشبیه هم مساوات و مطابقت و موافقت ست یعنی مطابقت و موافقت تقریر علم
بیان با دعوی مخاطب عالیشان و نیز تشبیه در قول او چنانچه سلاسل تلمذ فقهای
شریعت الخ برای افاده موافقت و مطابقت ست و نیز لفظ چنانچه در قول او چنانچه
با جمیع اولیاء الله همین معامله ست برای افاده موافقت و مطابقت ست و نیز تشبیه در
قول او و مثال اینها مثل حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی برای افادهٔ موافقت
و مطابقت ست و نیز تشبیه در قول او زیراکه کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت
و تفصیل و مغایرت ست برای افادهٔ موافقت و مطابقت ست در مبنی بودن کمال

شیخین بر کثرت و تفضیل و مغایرت پس در جواب همین حدیث شریف جا بجا در
مواضع عدیده تشبیه برای افادهٔ موافقت و مطابقت استعمال کرده یاز
فهم مساوات را از تشبیه بکمال سفاهت و انستم ان هذا الشیئ عجاب
و ابو العباس محمد بن یزید المبرّد در کتاب کامل گفته کان ابن ابی عتیق
من نُسّاک قریش وظرفائهم بل کان قد بذّهم ظرفا الی ان قال
ومن اخباره ان مروان بن الحکم قال یوما انّی مشغوف ببغلة
للحسن بن علی بن ابی طالب فقال له ابن ابی عتیق ان دفعتها
الیک اتقضی لی ثلثین حاجة قال نعم قال فاذا اجتمع الناس عندک
العشیة فانّی اخذ فی مآثر قریش ثم امسک عن الحسن فلمنی علی ذلک فلما
اخذ القوم مجالسهم افاض فی اولیّة قریش فقال له مروان الا تذکر
اولیّة ابی محمّد وله فی هذا ما لیس لاحد قال انّما کنّا فی ذکر الاشراف
ولو کنّا فی ذکر الانبیاء لقدّمنا ما لابی محمد فلما خرج لیرکب
تبعه ابن ابی عتیق فقال له الحسن وتبسم الک حاجة قال ذکرت
البغلة فنزل الحسن رضی الله عنه فدفعها الیه عجب ست
که مروان با آنهمه بغض و شنان بر مساوات امام حسن علیه السلام
با انبیای رفیع الشان انکار نکند و مثل ابن ابی عتیق زاهد
ناسک آنرا ثابت کند و مخاطب مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام
این همه قلق و انزعاج و اضطراب و تکدّر و تنغص و اختلاج
و التهاب ظاهر کند فاعتبروا یا اولی الابصار

قوله در اشعار رائج و مشهور است که خاک صحن پادشاهان را بمشک و سنگریزهای
آنجا را بجواهر و مروارید و یاقوت تشبیه میدهند و هیچکس مساوات نمیفهمد **اقول**
مخاطب مخدوم الفحول با اینهمه امامت و ریاست و تبحر در معقول و منقول
قلادهٔ تقلید معلول کابلی مکبول بحدیکه تعصب مخبول که بسبب ازدحام وهم و سقم فهم
مالوس و مخبول و مبدی هر وسواس مغسول و مظهر هر تشکیک مرذول و متشبث
بهر تخدیع منحول و متمسک بهر عذر منکر و مجهول بلا خوف و هراس از مواخذه
واهب کل مسئول و منجح کل مامول و مولع ایغال و ایضاع در سباسب مغفول
و واله ایجاف و تقریب و خبیب در مهامه خب و ذهول است در گردن
انداخته بهر سو که کشیده شتافته و بهر رنگی که ریخته منصبغ گردیده و بهر جانبی که
خواسته دویده پر ظاهر است که قیاس کلام معجز نظام سرور انام علیه و آله آلاف
التحیة والسلام بر اغراقات شعرای دروغ زن و تمثیل تشبیه ارشاد باسداد
افضل انبیای امجاد علیه و آله اشرف الصلوة والتحیة الی یوم التناد با خرافات
مجازفین پر مکر و فن دلیل کمال علو الفان و سمو اذعان و سلامت ایمان مخاطب عالیشان
و برهان نهایت حسن فهم و اصابت رای و شفوف عقل و ذکاء حدس فاضل
عمدة الاعیان ست و بنا بر افادات و تلمیعات مخاطب رفیع الدرجات
ظاهر می شود که معاذ الله علم حضرت امیر المومنین علیه السلام و تقوی و حلم و بطش
و عبادت آنجناب اصلا مثل علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت این انبیا نیست و
معاذ الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل مضامین غیر واقعیه
و مبالغات شعریه علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت جناب امیر المومنین ع

علیه السلام را مثل صفات انبیا علیهم السلام گردانیده واگر توهم مخاطب رفت
باشد لازم آید که در حق احد من الناس ولو کان عاریا عن الاسلام بگویند من
اراد ان ینظر الی ادم فی علمه فلینظر الی فلان ومثل ذلك فنعوذ
بالله من استحواذ الضلالة واستیلاء الجهالة ومن الظاهر
البین ان قیاس کلام افضل البشر علیه واله افضل صلوة و
وسلام من الملك الاکبر بتشبیه الترب بالمسك والحصی
بالدر ناش من استیلاء الوسواس والغرر فکانه والکابلی لا
جزاهما الله خیرا جعلا نفس الرسول مکان الترب والحصی مع
انه بعد النبی صلی الله علیه واله وسلم خیر من حمل الحصی و
افضل من اطاع الرب وما عصی فثبت بحمد الله وحسن توفیقه
من هناك ومما سبق ان تلمیع الکابلی وتزویق المخاطب لا یصلح
للترجیح وانما هو تخلیط کاسد وتلبیس مریج فلم یبق فی ایدی
اولیائهم الا اثارة التحیب والضجیج وتهییج العویل والعجیج حیث
ان کلامهما وان کان فی الظاهر کالقطف النضیج والنور البهیج
لکنه خبث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتبا للفرع والاصل و
سحقا لهذا الهزر والهزل کیف اجترا علی ذکر هذه
المجازفات المنکرة المستهجنة والاغرافات الشنعة الغیر المستحسنة
التی بناءها علی شفا جرف هار وبطلانها فی غایة الظهور و
عدم الاستتار فی توجیه حدیث المعصوم المعتام المختار

١٣٧

و در کمال ظهور است که اگر این حدیث شریف دلالت بر اثبات این صفات عالیات و خصال سامیات در ذات قدسی سمات جناب امیر المومنین علیه آلاف التحیات و التسلیمات نکند الحاق این کلام بکلام نحش لازم آید و این تاویل مثل بعض دیگر تاویلات غثه سنیان که قاضی پاس رعایت شیوخ خود ترک کرده در صدد رد و توهین و تفضیح و تهجین آن بر آمده خواهد بود حاوی مفاخر و معالی علامه غزالی در کتاب منخول فرموده مسئلة قال القاضی حمل کلام الشارع علی ما یلحقه بالکلام الرث محال و من هذا الفن قول اصحابنا فی قوله تعالی و ارجلکم الی الکعبین مکسورة اللام لقرب الجوار ردا علی الشیعة اذ قالوا الواجب فیه المسح و هو کقوله و حور عین و کقول العرب جحر ضب خرب و کقول الشاعر

کان ثبیرا فی عرانین وبله ❊ کبیر اناس فی بجاد مزمل

معناه مزمل لانه من نعت الکبیر و هو مرفوع لکن کسر لقرب الجوار و لیس الامر کما ظنوه فی هذه المواضع بل سببه ان الرفع ابین من الکسر فاستثقلوا الانتقال من حرکة خفیفة الی ثقیلة فوالوا بین الکسرتین و اما النصب فی قوله و ارجلکم فنصب فی المعنی و النصب اخف الحرکات و الانتقال الیه اولی من الجمع بین الکسرتین الثقیلتین بالنسبة الی النصب فلم یبق لقرب الجوار معنی الا مراعاة التسجیع و التقفیة و ذلک لا یلیق بالقران نعم حسن النظم محبوب من الفصیح اذا لم یخل بالمقصود فاما الاخلال بالمعنی و اتباع

١٣٨

التقفية فمن ركيك الكلام و نيز هرگاه تشبيه دلالت بر
مساوات نمیکند و احد تشبیهات نبویه از قبیل تشبیه خاک بمشک و
سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز است پس اگر کسی بگوید که فلان مقلد
مخاطب ما مثل منافق کافر یا فلان تلمیذ او مثل ابلیس است یا فلان معتقد جلیل
الفضل او مثل ابولهب و ابوجهل است یا ازین ترقی کند و این تشبیهات را در حق
مخاطب معاذ الله بر زبان آرد یا ازان هم درگذرد و این تشبیهات را در حق
والد ماجد او و دیگر اساطین سنیه رفیع الدرجات بر زبان راند یا آنکه بمفاد الاعلی
فالاعلی شوخی را بحد کمال رساند و این کلمات و اطلاقات در حق ثلثه حاشا
سمات روا دارد هرگز سر که بجبین نمالند و نارزا نرنالند بلکه افاده فرمایند که فهم
مساوات ازین تشبیهات نهایت سفاهت است بلکه آن از قبیل تشبیه خاک
است بمشک و تشبیه سنگریزه بیاقوت و مروارید وجاءت سکرة الموت
بالحق ذلک ما کنت منه تحید و نیز مخاطب حاذق دقیق النظر باین
سعی و کوشش و کشش پر خطر در توهین و تهجین شان تشبیه ارد در کلام معجز نظام
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تجویز اخذ آن از قبیل تشبیه خاک
بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت مساعی اسلاف و ضعین مشایخ
سابقین مفترین که در تشنیع بعض خرافات و جزافات وضع کرده اند و مخاطب در باب بعد
ذکر بعض آن مرموده و ادعای کثرت احادیث درین باب فرموده بخاک سیاه
برابر فرموده که اگر بفرض محال این تشبیهات صریحة الافعال صحیح و ثابت و سالم
از قیل و قال باشد باز هم عقده نکشاید و بکاری که مفترین اندیشیده اند نمی آید

۱۳۹

یعنی هرگز مثبت فضل شیخین و مظهر عصمت این کبشتین نمی‌شود زیراکه جائز است که
از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید یا قوت باشد فکما لا مناسبة
اصلاً بین المسك والثری ولا مماثلة بین الدر والحصی فکذالك
حال الشیخین بالنسبة الی الانبیا علی نبینا واله وعلیهم الاف
التحیة والثنا فاین الثریا من الثری واین الدر من الحصی پس نما لباً اولیای مخاطب
بعد افتادن در مضیق حیص و بیص در بطلان فضیلت شیخین بنملائیجه اسلاف وضعین
حسب افادهٔ کابلی و مخاطب بسرایندهٔ شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی
گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد و هرچند انشاد این شعر درین مقام مثبت
نصب صریح و عداوت فضیح منشدین با جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود که
۱۴۰ بنابرین ظاهر خواهد شد که معاذ الله این منشدین جناب امیر المومنین علیه السلام را
رقیبان خود میدانند ولکن از ایشان انشاد آن عجب نیست که شاه صاحب این شعر را
در مقام ابطال امامت ائمه علیهم السلام خوانده اند و دران جا ائمه علیهم السلام را از
رقیبان خود قرار داده چنانچه درهمین کتاب بجواب استدلال اهل حق بآیه انما ولیکم
الله گفته جواب بچند وجه داده اند اول نقض بآنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت
ائمه متقدم از و چنانچه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخر از و بهمان
تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعدهما من الائمه امام نباشند اگر شیعه این
مذهب داشته باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل آنکه مبنای این استدلال بوجهی که
در مقابل اهل سنت مفید شود بر کلمه حصر است و حصر چنانچه اهل سنت را مضر است
شیعه را نیز مضر است زیراکه امامت ائمه پیشین و پسین همه باطل میگردد و هرچند

مذهب اهل سنت هم باطل شد اما مذهب شیعه هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر
اهلسنت را نقصان سه امام شد شیعهٔ اثناعشریه را نقصان یازده امام شد از سه تا یازده
فرقی گر هست پس شیعه نیست غیر از حضرت امیر که باتفاق امام هست دیگری امام نماند
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی * گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد **قوله**
قال الشاعر ارى بارقا بالابرق الفرد يومض * ويكشف جلباب الدجى
ثم يغمض كأن سليمى من اعاليه اشرفت * تمد لنا كفا خضيبا وتقبض واز مضمون
این شعر لازم نمی آید که پنجه حنائی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد **اقول** مخاطب
لاثانی ثانی اول من قاس بلکه ثالث ثانی شانی و رابع ثالث جانی بغرض ابطال
فضل وصی رسول یزدانی سعی موفور در اظهار کمال عربیت دانی و شعر خوانی و طلاقت لسانی
و ذلاقت بیانی و تخدیع معتقدین جنانی و تلفیق وساوس ظلمانی و هواجس نفسانی فرموده
و بتائید ربانی و تسدید فوقانی این بادیه پیمای هیچمدانی در نسف تلبیعات و کشف
تخدیعات آن نحریر شگرف اسنای بلاغت سحبانی بوجه مقبول هر قاصی و دانی نموده‌ام
و مینمایم و میگویم که بکمال عجب است از فراست صادقه و فطانت حاذقه و
کیاست خارقه و المعیت فائقه و لوذعیت سابقه و متانت متناسقه و رزانت
متلاحقه مخاطب نحریر که ابطال فضیلت جلیله وصی برحق بتشبیهات سخیفه کاذبه
و تمثیلات رکیکه ناکبه و اغراقات غیر صائبه و مبالغات مستبشعه و تهورات
بی بن و اصل و تهجسات بی سر و سر اهل هزل که از شعرای متشدقین و هرزه گویان
متنطعین تشبیب سرایان متعشقین و یاوه درایان متجرفین زیاده گویان متخرصین صادر
میشود میخواهد و این خرافات و ترغوات جماعه غیر قابل الالتفات را حیلهٔ خلاص و وسیله

١٤١

مناص از الزام اهل حق کرام میگردانند و کمال تحسر و تهور و حنق و تغفل و تعقل و تامل و
تدبر و خوض و غور ملازمان عالیشان باخذ شنوعات عنکبوتیه کابلی سلیط اللسان بر
مرسی اظهار و اعلان می نشانند پر ظاهر است که بالجمله تجویز بنای ارشادات کلام خدا و رسول
بر تشبیهات اغراقیه و تمثیلات ادعائیه بسیاری از آیات و احادیث مشتمله بر تشبیه
که از ان احکام عدیده و مسائل سدیده و نکات مفیده مستفاد میشود عاری از فوائد
و مناهج و خالی از حکم و مصالح و لاحق بکلمات سجع بخشه و داخل محلات بشعریه خواهد شد
و هیچ عاقلی چنین فساد عظیم را تجویز نخواهد کرد و اگر در بیان امور حقه و مسائل یقینیه
تجویز چنین تشبیهات توان کرد لازم آید جواز بسیاری از اطلاقات فاسده شنیعه و تشبیهات
منکره فظیعه مثل آنکه کسی بگوید العیاذ بالله که واجب الوجود مثل ممکن یا مثل ممتنع و نبی
١٤٢ مثل بعض رعایاست و معصوم مثل غیر معصوم و واجب و حرام مثل مباح و حرام مثل
مستحب و جوهر مثل عرض و هرچند صوفیه سنیه بعینیت واجب با ممکنات و خصوص قاذورات
قائلند و بر فهم این مسئله دقیق و وصول باین نکته عمیق نهایت افتخار و استبشار و برنفی
آن بکمال تشنیع و انکار دارند پس تمثیل و تشبیه نزد شان چرا تشنیع و کریه خواهد بود مگر
بسبب دلالت بر نفی عینیت لکن چون متکلمین محققین و سائر متقدمین متشرعین ازین
مسلک آبی اند و مستنکف و بشاعت تمثیل و تشبیه باری تعالی با غیر او معترفند پس
نزد شان اصلا هرگز تشبیه حقتعالی بمخلوقی از مخلوقات روا نخواهد بود حالانکه اگر تشبیه
دلالت بر مساوات نکند و حمل کلام در بیان حقائق واقعیه بر مثل تشبیه خاک بمشک
و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز شود تمثیل و تشبیه حقتعالی بمخلوقات هم جائز گردد فیتسع
الخرق علی الراقع **قوله** و در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابی بکر بابراهیم و

وعیسیٰ تشبیہ عمر بنوح و موسیٰ تشبیہ ابوذر بعیسیٰ مروی شده **اقول** ذکر احادیث
سنیہ بمقابلہ اہل حق محض غفلت و تغافل از قانون مناظره و آداب مباحثہ است
اہل حق برای الزام سنیہ بحدیث مروی ائمہ ایشان احتجاج کرده اند بمعارضہ آن ذکر
روایات خود وجہی ندارد و بدان میماند کہ اہل کتاب بجواب احتجاجات و استدلالات
اہل اسلام بکتب شان محرّفات و موضوعات خود را بر خوانند و استبشار و افتخار
و تمطی و مرا و رقص و وجد بر آن آغاز نهند کہ بلا ریب ہرگز این معارضہ را کسی از اطفال
اہل اسلام ہم قبول نمی کنند چہ جا بمتدین اہل علم و چہ جا متوسطین و چہ جا مہرهٔ و
حذاق مخفی نماند کہ خواجہ کابلی با آنہمہ جسارت و تعمق و تنطق و تہور و تکایس و تکبّر
از ذکر معارضہ تشبیہ شیخین بتشبیہ جناب امیر المومنین علیہ السلام دم در کشیده
و چون این معارضہ ناتمام و محض سخیف و علی طرف الثمام یافتہ از ظہور مزید مکابره
و مجادلہ در صورت تشبث بآن اندیشیده لکن مخاطب ارجمند این معارضہ بی اصل و
بعد از افادات والد ہوشمند خود بر دستہ برای تتمیم مکابرات و مجادلات کابلی آنرا علیق
نفیس انگاشتہ پس باید دانست کہ شاه ولی الله والد ماجد مخاطب باشد در قرة العینین
جائیکہ قصد جواب عبارت تجسیریہ متضمن دلائل افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام
نموده و در جملہ آن اشاره باین حدیث شریف است میگوید و مساوات الانبیاء آه
باید دانست کہ آنحضرت علیہ السلام در احادیث بسیار تشبیہ داده اند صحابہ را
بانبیاء و مسقط اشارهٔ ایشان درین تشبیہ وجود وصفی است از اوصاف مختصہ آن
پیغامبر چنانکہ ابوذر را با حضرت عیسیٰ تشبیہ داده اند در زہد و حضرت صدیق را بحضرت
عیسیٰ در رفق بامت خود و حضرت فاروق را بحضرت نوح در تشدید بر امت خود ده

ابوموسی را بحضرت داؤد در حسن صوت عن عبد الله بن مسعود فی قصة مشاورة
النبی صلی الله علیه وسلم مع ابی بکر وعمر فی اساری بدر قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما تقولون فی هؤلاء ان مثل هؤلاء کمثل
اخوة لهم کانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا وقال موسی ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم الآیه وقال
ابراهیم رب فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم وقال
عیسی ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
اخرجه الحاکم وعن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
یا ابا موسی لقد اعطیت مزمارا من مزامیر آل داود متفق علیه وعن
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اظلت الخضراء
ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق ولا اوفی من ابی ذر شبیه
عیسی بن مریم یعنی فی الزهد اخرجه الترمذی وفی الاستیعاب
روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ابوذر فی امتی شبیه
عیسی بن مریم فی زهده وروی من سره ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم
فلینظر الی ابی ذر اخرجه ابو عمر از ملاحظهٔ این عبارت ظاهر ست
که مخاطب همین افاده والد ماجد خود را اخذ کرده لکن تغیرات شتی بعمل آورده مثل آنکه دعوی ورود
احادیث بسیار در تشبیه شیخین با نبیا علیهم السلام آغاز نهاده و شاه ولی الله دعوی تشبیه دادن
صحابه با انبیا در احادیث بسیار کرده و نیز شاه ولی الله صراحةً دعوی صحت این احادیث
نکرده و مخاطب دعوی صحت احادیث کثیره تشبیه شیخین با نبیا علیهم السلام نموده و نیز ولی الله

۱۴۴

دعوی تصحیح حاکم این روایت را نموده و مخاطب بقول خود صحه دعوی تصحیح حاکم این خبر را هم
افزوده الی غیر ذلک و بکمال ظهور رسیده که هرگاه مخاطب شیعه بتقلید کابلی وحید تشبیه را
نهایت توهین و تهجین و تضعیف و تسخیف کرده تا آنکه آنرا بجا تشبیه خاک بمشک و تشبیه
سنگریزه بمروارید و یاقوت کشیده بعد این ذکر تشبیه شیخین با انبیا اصلا موجب ظهور شرفی
برای ایشان نیست چه جائز است که اگر این تشبیه بفرض محال راست باشد از قبیل تشبیه
خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد پس افتخار و استبشار سنیه باین
تشبیه حسب افادهٔ کابلی و مخاطب محض خلاف عقل و فهم و خلاف تدبر و تامل و مبنی بر عدم
ادراک استعمالات شعرا و ادبا باشد و بخوف ذهول همین ایراد و اعتراض کابلی مرتاض که
بادیه سلوک این وادی سراسر تماض ست از ذکر تشبیه شیخین اعراض و اغماض نموده لکن

۱۴۵

مخاطب باین نکته واضحه و رعایت لائحه وا نرسیده هم در توهین و تهجین تشبیه کوشیده
و هم بتقلید والد ماجد خود کردن افتخار بذکر این تشبیه دور از کار بر داشته و این قدر تخییل نکرده
که والد او اگرچه ذکر این تشبیه کرده لکن اهانت تشبیه بآن مرتبه که کابلی نموده بعمل نیاورده
و کابلی اگرچه اهانت تشبیه بآنمرتبه نموده لیکن ذکر این تشبیه بر زبان نیاورده و مخاطب
از لزوم تناکر و تنافر بین الامرین نیندیشیده هم در اهانت امر تشبیه باقصای مراتب کوشیده
و هم تشبث بتشبیه شیخین برای اثبات مزید فضل شان گردیده **قوله** اما چون این فرقه بهره از عقل خداداد
دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل نموده اند مشبه را در رتبه خود و
مشبه به را در رتبه خود داشته اند **اقول** لله الحمد که ازین اعتراف مخاطب بالانصاف
واضح و لائح میشود که اثبات مساوات شیخین حالی صفات با انبیای کرام علیهم آلاف
التحیات و التسلیمات خلاف عقل بلکه حسب افادهٔ سابق کمال سفاهت و نهایت بلاهت

پس بنابرین اعتراف تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفات
یا مانند آن که وریا بعد خیال محال آن در سر کرده خلاف عقل و فهم خداداد و نهایت سفاهت
و عناد و غایت بلاهت و لداد و اقصای بعد از هدایت و رشاد و منتهای خروج از دائرهٔ
کیاست و سداد و صمیم ولوج در زمرهٔ اغمار و اوغاد و محض دخول در فرقهٔ مغفلین
فاقد الاستعداد خواهد بود و این چنین تناقض و تهافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر
قبیح و غریب از خصائص مخاطب فطین و لبیب است که مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفحه اولا امری را مورد نهایت طعن و تشنیع میگرداند
باز در همان صفحه آنرا بدل و جان خریدار میشود فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا
العجب من هذا الشیخ الجلیل النقاد پس عرض ست که اگر حضرات سنیه عقل خداداد
١٤٦ میداشتند داد و بیداد در اثبات تجویز صدور قبائح از رب عباد روا نمیداشتند و سر افتخار
و استکبار بنفی حکم عقل بحسن و قبح اشیا بر نمی افراختند و بسوی اثبات جبر صریح مذموم و
اثبات عبث در حق حکیم قیوم و اثبات تجویز بلکه صدور تکلیف ما لا یطاق از ایزد خلاق
نمی شتافتند و هم صوفیهٔ صافیه و وجودیهٔ جافیه خود را در ورطهٔ دعوی عینیت خالق کائنات
با ممکنات و اتحاد او تعالی با اخس موجودات و اخبث قاذورات و مخالفت اظهر بدیهیات
و معاندت اجلای فطریات نمی انداختند **قوله** بلکه مسقط اشارهٔ تشبیه درین قسم کلمات
وجود وصفی ست درین شخص از اوصاف مختصهٔ آن پیغمبر گو با آن مرتبه نباشد **اقول** هذا
السقط المسقط سقط ما یبدی بعد ذلک من الهذر و الشطط و یظهر
من المجون و الغلط و هو دعوی مساواة الشیخین فی تلک الصفات
او مثلها بالذین ما ساؤا قط و لهم الحسنی فقط و علیهم جبرئیل هبط و لا

یاتی بمثل ذلک التهافت الا من اهان الحق وغمط وهام فی الباطل وخبط
وخلع عن عنقه ربقة النصف ونفسه ما ضبط وآثر الهرج جامع العناد و
العسف ما ربط **قوله** عن عبد الله بن مسعود الی قوله رواه الحاکم وصححه
اقول مخدوش ست بچند وجه اول آنکه این روایت را از حاکم نقل کرده بر خود بالیده ست
حالانکه استناد بروایت حاکم تیشه بر پای خود زدن و بدست خود در خرمن خود
آتش انداختن و کمال دانشمندی وعقل وانصاف و براءت از تهافت و تناقض واحاطهٔ
جوانب واطراف وکمال خوض وغور ونهایت اتقان واحصاف وتحدیق نظر وانعام
فکر ثابت کردن ست زیراکه همین حاکم حدیث ولایت را وهم حدیث طیر را وهم حدیث
مدینة العلم را روایت کرده وتصحیح این هر سه حدیث شریف نموده ومخاطب ناقد خریت
بی بدیل وفاضل حاذق محقق عدیم العدیل بسبب کمال ولا وصفا بجوامع قلب صافی از
غش وکدر ومتحمل اقتحام انواع الغرر والخطر در ابطال ورد وافساد وتوهین وتهجین
این احادیث شریفه مصروف وباظهار وضع وبطلان وکذب وافترای آن مشغوف ست
تا آنکه بجواب حدیث مدینة العلم تمثیل رکیک واهی وتشبیه سخیف موزن بکمال جسارت
وتباهی وعدم مراقبه از عذاب ونکال آلهی وعدم مبالات بآزار روح اقدس جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم برای این احادیث ذکر میکند فیالعجب کیف صار الحاکم عند
روایة ما یوهم فضل الشیخین حاکما مقبولا وعند روایة فضائل علی بالجرح
والقدح محکوما وبالطعن والطرح موصولا ما هذا الا عناد فاحش و
تعصب منکر ولداد مستقبح وتعنت مذموم وتجاهل ملوم وتعسف
مشوم وتحیف مردود وتکلف مطرود دوم آنکه دانستی که همین حدیث شریف

۱۴۷

را که مخاطب در رد و توهین و تهجین آن مبالغه نموده تا آنکه از مرتبه ضعاف غیر مقبوله و مطعونات
و مجروحات معلوله پستر گردانیده نفی مطلق آن نموده حاکم در تاریخ خود که ممدوح ائمه
سنیه است روایت کرده پس تشبث بروایت حاکم درین مبحث نمودن جلد تر بلا حاجت
مراجعت بمباحث مقامات دیگر وازهمین باب باشد فضلا عن غیره من ابواب هذا الکتاب
المبدی للعجب العجاب خبر از کمال فهم و دانش و سقیفه سازی و آتش اندازی ملازمان عالیشان
دادنست واعجباه هرگاه حاکم حدیث تشبیه را در حق وصی برحق موافقا لغیره من الاعلام
والصدور الحذاق والمحققین والمنقدین السباق نقل کند او را با دیگر مشارکین او مثل احمد بن
حنبل و عبد الرزاق وامثال ایشان از اساطین دین سنیه مشهورین فی الآفاق از اهل سنت
خارج گردانند و هرگاه حدیثی را در حق شیخین روایت کند کو شارکت مثل احمد و امثال او
با او درین باب ثابت نشود او را مقتدای مقبول واز اجله اعلام و فحول گردانند و روایت ۱۴۸
او بر سر و چشم نهند و رقص و طرب بی سبب بران آغاز نهند سوم آنکه والد مخاطب ادعای
تصحیح حاکم این روایت را نکرده پس ادعای مخاطب تصحیح حاکم آنرا چگونه بغیر شاهد مقبول شود
واگر حاکم تصحیح میکرد والد مخاطب بسبب مس حاجت چرا ذکر نمیکرد فلا عطر بعد عروس
ولا مخبا بعد بوس چهارم آنکه در حدیث حاکم تصریح بتشبیه شیخین بحضرات انبیا
علیهم السلام مذکور نیست و مراد از اخوة در فقره ان مثل هؤلاء کمثل اخوة کانوا
من قبل کسانی اند که انبیا علیهم السلام در حق شان این کلمات گفته اند واین کلمات
دلالت بر مدح آنها که در حق شان گفته شد ندارد تا دلالت آن بر مدح شیخین متوهم شود
اما قول حضرت علیه السلام پس صراحة در حق کفار ست و قول حضرت ابراهیم علیه السلام
ومن عصانی در حق عصات ست و قول حضرت عیسی ان تعذبهم هم دلالت

دارد برآنکه این قول در حق ایشان نیست که قابل عذاب اند پس اگر تشبیه شیخین باین کسانیکه اقوال

انبیا علیهم السلام در حق شان وارد ست ثابت شود کدام مدح برای ایشان ثابت خواهد

بلکه اوصاف ثابت خواهد شد که اگر حقیر بر زبان آرم حضرات سنیه نهایت ابرو ترش نمایند

پس خود بفهمند و ملجا بسوی تصریح آن نسازند بحکم آنکه درین حدیث صفات کمالیه مثل علم

فهم و تقوی و عبادت شیخین را بصفات کمالیه انبیا علیهم السلام تشبیه نداده اند پس اگر در محض

دعای عذاب بر کفار یا دعای مغفرت تشبیه ثابت هم شود آن موجب مساوات در

دیگر صفات کمال نیست پس معارضه حدیث شریف وجهی ندارد و بعضی از وضاعین حدیثی که از

حاکم نقل کرده تغییر نموده تصریح تشبیه اول بحضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهما السلام و

تشبیه ثانی بحضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام بر تافته اند لیکن آنهم قابلیت معارضه

این حدیث شریف ندارد و لله الحمد و المنة که ابن تیمیه تصریح کرده که مراد تشبیه شیخین در شدت

و لین ست نه در جمیع اشیاء و ظاهر ست که لین و شدت مثل این صفات جمیله که در حدیث

تشبیه ثابت شده نیست قال فی منهاج السنة و قول القائل هذا بمنزلة هذا

و هذا مثل هذا هو کتشبیه الشئ بالشئ و تشبیه الشئ بالشئ بحسب

ما دل علیه السیاق لا یقتضی المساواة فی کل شئ الا تری الی ما ثبت

فی الصحیحین من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث الاساری

لما استشار ابابکر فاشار بالفداء و استشار عمر فاشار بالقتل قال ساخبرکم

عن صاحبیکم مثلک یا ابابکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی فانه منی

و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عیسی اذ قال ان تعذبهم فانهم

عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و مثلک یا عمر مثل نوح

۱۳۹

اذ قال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و مثل موسی اذ قال

ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب

الالیم فقوله لهذا امثالک مثل ابراهیم وعیسی ولهذا امثالک مثل نوح

وموسی اعظم من قوله انت منی بمنزلة هارون من موسی فان

نوحا وابراهیم وعیسی اعظم من هارون وقد جعل هذین مثلهم

ولم یروا انهما مثلهم فی کل شئ لکن فیما دل علیه السیاق من الشدة

فی الله واللین فی الله ومزید انهماک ابن تیمیه در کذب وتلبیس قابل تماشای ولوالابصارست

که بافترا وبهتان این روایت مزخرفه را بصحیحین نسبت داده تا عوام کالانعام معتقد غایت صحت

آن بشوند حالانکه بر متتبع صحیحین مخفی نیست که ازین حدیث دران اثری وعینی نیست ومعارضه

حدیث منزلت که ابن تیمیه باین حدیث مکذوب خواسته وجهی ندارد زیراکه اولا حدیث منزلت

از متواترات ست بخلاف این خبر واهی وثانیا حدیث منزلت در صحیحین ثابت ست بخلاف این روایت

مفتعله وثالثا بادلهٔ زاهره وبراهین قاهره عموم حدیث منزلت ثابت کرده ایم واین روایت بحسب اعتراف

ابن تیمیه باب محض لین وشدت ست **قوله** عن ابی موسی لقد اعطیت مزمارا من مزامیر آل داود

رواه البخاری ومسلم **اقول** خبر ابوموسی را حضرت عمر در بیان بعض احکام مستحبه یعنی حکم

استیذان قبول نفرموده کما یظهر من صحیح البخاری وغیره پس توقع قبول روایت او از شیعه

وآنهم در فضیلت خود او بغایت عجیب وغریب ست ومعهذا از بودن مزمار ومثل مزامیر

آل داود معارضه بحدیث فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام تمام نشود چه مزمار از صفات

کمالیه مثل علم وتقوی وامثال آن نیست **قوله** وقال رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم من سره ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم فلینظر الی ابی ذر کذا

فی الاستیعاب ورواه الترمذی بلفظ آخر قال ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لہجۃ من ابی ذر شبیہ عیسی بن مریم یعنی فی الزہد **اقول**
چون این حدیث را از طرق اہل حق ثابت نکرده معارضہ حدیث تشبیہ بآن کہ فریقین آنرا روایت کرده اند نتوان کرد علاوه برآن سابقا دانستی کہ صاحب استیعاب بسند صحیح حدیث ولایت را روایت کرده ومخاطب والانصاب اصلا اعتنائی والتفاتی بآن نکرده خود را بتقلید غیر سدید بعض منصفان صنید در وادی ابطال وافساد آن انداختہ ونیز صاحب استیعاب در بہجۃ المجالس حدیث طیر را اثبات کرده ومخاطب باخبر در ابطال حدیث طیر ہم سعی ناشکور بہ بید موفور وکدح مبتور وکد حور وکد منکور رد واہتمام محظور بکار برده کشف قناع از مزید ولا وصفا واحتراز از جور وجفا در حق سرور اہلبیت اصطفا علیہم آلاف التحیۃ والثنا نموده پس باینہمہ حیف واعتدا وارتیاب نقل روایت استیعاب بمقابلہ اہل حق نمودن بسی عجاب طرق جسارت فرمودن ودلیلی قاہر وبرہانی باہر بر مزید فہم وفراست وعقل وکیاست وتجرد دیانت وتبحر ورزانت وتحقیق ومتانت خود بدست اہل حق دادنست وہم چنین نقل روایت ترمذی وتمسک بآن با وصف ابطال حدیث ولایت وحدیث طیر کہ ہر دو را ترمذی روایت کرده از غرائب امور وعجائب دہور واز دلائل کمال حذق وتفطن وحدس صائب وثقوب نظر وحزم موفور مخاطب فخور باید دانست وقطع نظر از ما ذکر این حدیث کہ در حق حضرت ابی ذر نقل کرده ثالث اورا بارفع درجات درکات تشانیه وجلالت فضل وتدین وخدا ترسی وحق شناسی او وانصاف او برقت قلب ومواسات اہل ایمان واتباع شریعت وزکا نفس وطہارت اخلاق وطیب عراق وخوف یوم النشور واحتراز از حیف محظور بکمال وضوح وظہور رسانیده است زیرا کہ چون

ابی ذر که ترمذی و صاحب استیعاب این فضیلت جلیله در حق او نقل کرده اند و دیگر فضائل
جمیله او از کتب احادیث سنیه مثل جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال و مثال آن ظاهر و
باهرست ثالث ثلثه ظلم عظیم روا داشته که آنحضرت را از مدینهٔ منوره بربذه اخراج ساخته
کما یظهر بشواهده من کتاب تشیید المطاعن **قوله** سوم آنکه مساوات با افضل
در صفتی موجب افضلیت نمی شود زیرا که آن افضل بصفات دیگرست که بسبب آنها افضل
شده است **اقول** این توهم فاسد و تخیل کاسد مردود و مطرودست بچند وجه اول آنکه بعد
تسلیم مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیای سابقین علیهم السلام درین صفات
منع کردن دلالت مساوات بر افضلیت آنحضرت از ثلثه از غرائب مکابرات رکیکه و
عجائب مجادلات سخیفه و دلیل نهایت فهم و کیاست و غایت تدبر و فطانت مخاطب
۱۵۲
با دیانت و امانت و برهان کمال تبحر او در علم تفسیر و فهم معانی و ضبط قواعد و ربط شوارد و
احصاف اطراف و اتقان جوانب است زیرا که علما حسب افادهٔ رازی و غیر او بآیهٔ فبهدیهم
اقتده استدلال بر افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از انبیا کرده اند
باین تقریر که خصال کمال و صفات شرف متفرق بود در انبیا باجمعهم و هرگاه حقتعالی بعد ذکر انبیا
علیهم السلام و ذکر خصال مدح و شرف شان امر کرد جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم را بآنکه اقتدا فرماید بانبیا علیهم السلام باجمعهم و این امر باقتدا در تقدیر آنست که گویا حقتعالی
امر فرموده جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بآنکه جمع فرماید از خصال عبودیت
و طاعت جمیع صفات را که متفرق بود در انبیا علیهم السلام باجمعهم و هرگاه امر فرمود حقتعالی
آنحضرت را بجمع جمیع صفات متفرقه در انبیا ممتنع شد که گفته شود که معاذ الله آنحضرت
تقصیر کرده در تحصیل آن پس ثابت شد که آنحضرت تحصیل کرد این صفات را و هرگاه آنحضرت

تحصیل فرموده این صفات ثابت باشد که مجتمع شد در آنحضرت از خصال خیر آنچه متفرق
بود در انبیا علیهم السلام باجمعهم و هرگاه چنین باشد واجب است که گفته شود که آن حضرت
افضل است از انبیا علیهم السلام باجمعهم پس همچنین میگوییم که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام
جامع شد صفات علم و حلم و حکمت و تقوی و بطش را که متفرق بود در این پنج کس از انبیا
علیهم السلام پس آنحضرت افضل باشد ازین حضرت و هرگاه افضل باشد ازین انبیا علیهم السلام
در افضلیت آنحضرت بر ثلثه کدام مقام ارتیاب و احتجاب است دوم آنکه هرگاه تقریر دلالت
افضلیت این حدیث شریف بر انبیا علیهم السلام از افاده فضل بن روزبهان کما سبق
ظاهر است پس افضلیت آنجناب از ثلثه بالاولی متحقق خواهد بود سوم آنکه این حدیث
شریف بغایت وضوح ثابت است که علم جناب امیر علیه السلام مثل علم حضرت آدم
علیه السلام است و بلاشک حضرت آدم علیه السلام اعلم است از ثلثه بلکه از ملائکه پس
جناب امیر المومنین علیه السلام هم اعلم باشد از ثلثه و اعلم بلاشک افضل است کما سبق
مفصلا مشروحا فی مجلد حدیث مدینة العلم پس هرگاه افضلیت
آنجناب در علم ثابت شد افضلیت مطلقه آنجناب هم ثابت گردید بیضاوی در تفسیر خود
در تعداد مدلولات آیه و علم آدم الاسماء کلها الخ گفته و ان آدم افضل من هؤلاء
الملائکة لانه اعلم منهم و الاعلم افضل کقوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و همچنین اتقی بودن جناب امیر المومنین علیه السلام ازین حدیث
ثابت است که یقینا حضرت نوح از ثلثه اتقی بود و اتقی هم افضل است لقوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقکم و اهل سنت بزعم آنکه آیه سیجنبها الاتقی در حق ابوبکر
نازل است افضلیت او از جمیع امت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت کنند

ودرینجا اتقی بودن جناب امیر المومنین علیه السلام بصراحت تمام از ثلثه ثابت ست
بدلیل آنکه تقوی آنجناب مثل تقوی حضرت نوح ست وتقوی حضرت نوح علیه السلام
زیاده بود از تقوی ثلثه پس تقوی جناب امیر المومنین علیه السلام هم زیاده باشد از تقوی ثلثه
وآنجناب اتقی باشد از ثلثه وهم چنین اعبد واحلم وابطش بودن آنجناب با وجود اعلمیت واتقی
بودن دلیل صریح افضلیت ست چهارم آنکه هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام در علم و
حلم وعبادت وتقوی وشجاعت که این صفات جامع جمیع خصال شریفه ومحامد منیفه ست
از ثلثه بهتر باشد و افضلیت آنحضرت ثابت شود بالقطع والیقین لا بالظن والتخمین والحمد لله رب
العالمین علی قطع اساس شبهة الخائب المفطین پنجم آنکه حدیثی که سید علی همدانی در مودة القربی
روایت فرموده از ان ظاهر ست که در جناب امیر المومنین علیه السلام شصت خصلت از
۱۵۴ خصال انبیا علیهم السلام جمع بوده پس ثابت شد که جناب امیر المومنین علیه السلام در شصت
خصال از خلفای ثلثه بهتر بود حالا سوای شصت خصلت خصال دیگر در خلفای ثلثه ثابت
باید کرد و بعد آن وجه دلالت آن خصال بر افضلیت ثلثه بر جناب امیر المومنین علیه السلام
با وصف جامع بودن آنجناب این شصت خصال انبیا را که در شیخین جمع نبودند بیان
باید کرد و دون کل ذلک خرط القتاد وضرب الاسداد ششم آنکه از ملاحظه
کتاب مستطاب تشیید المطاعن ودیگر کتب مصنفه درینباب ظاهر و واضح ست که حضرات
ثلثه باضداد این فضائل موصوف ودر مجانبت از علم احکام شرعیه وتقوی وجهاد و
امثال ذلک معروف بودند پس ثبوت مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام درین
صفات با انبیا علیهم السلام با وصف ظهور حال ثلثه قطعا وحتما مثبت افضلیت آنحضرت
باشد **قوله** ونیز افضلیت موجب زعامت کبری نیست **اقول** قاعده عالم ست که

اخلاف از تکذیب اسلاف استنکاف می کنند چه جای آنکه پسر با پدر این معامله بد دارد پس مخاطب تحریر را که خلف ارجمند شاه ولی الله ست نمی زیبد که بتکذیب والد ماجد خود برخیزد خصوصا در حالیکه خود والد ماجد خود و کتاب شان ازالة الخفا بمدح عظیم در همین کتاب در همین باب امامت ستوده باشد بالجمله جناب شاه ولی الله در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء از آیات و احادیث و کلام صحابه و قوت تحریر تقریر خود بزور و شوری که دارند ثابت میفرمایند که افضلیت موجب زعامت کبری ست و پارهٔ از کلام بلاغت نظام شان در منهج اول و غیر آن منقول گشته پس در مقابله استاد و والد و شیخ المشایخ خود رد صریح بر استحقاق افضل برای زعامت کبری نمودن کار اخلاف برگزیده نیست و میتوان گفت که فاضل المعی حرف والد ماجد خود را بجهت مزید علم و مهارت خود بحساب نگرفت و در تکذیب او با آنکه او را آیة من آیات الله و معجزهٔ من معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده باکی ندارد لکن این را چه باید کرد که ازین کلام تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و ذکر صحابه که می اندیشید که ایشان هم افضلیت را موجب زعامت کبری میدانستند و کفی الله المؤمنین القتال **قوله** کما مر غیر مرة **اقول** نعم قد مر اثبات لزوم الافضلیة للامامة غیر مرة و کررنا علی ابطال زعمه کرة بعد کرة و اظهرنا ان الاقتحام فی هذه الورطة من اقتصاص اثر ابی مرة و بینا ان الانکار البادی الی سار مخالف لافادات والده فی الازالة و القرة فلا یجترء علی التفوه بالجحود الا من ضعف مریته و منی بالخبط و الغرة و لم یفرق بین الذرة و الدرة و غفل عن الحق و التامل بالمرة **قوله** چهارم آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلثه و ستی

ثابت میشود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره

یا مانند صفات مذکوره **اقول** هرگاه دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیر المؤمنین

علیه السلام از انبیاء سابقین ظاهر شده باز کلام در دلالت آن بر افضلیت جناب

امیر المؤمنین علیه السلام از خلفای ثلثه کی قابل التفات و اصغاست و لله الحمد

والمنة که توهم ثبات مساوات ثلثه بدیعة الصفات با صفوه مخلوقات علیهم و علی

نبینا و آله آلاف التسلیمات که مبنی بر شدت مناوات وحدت معادات وصی افضل

البریات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات ست اعتراف سرسر الضاف حضرت عتیق

باعتاف هباء منثورا و کان لم یکن شیئا مذکورا گردانیده و سیلاب فنا بر اساس

آن دوانیده زیرا که حسب روایت صدر الائمه اخطب خوارزم که سابقا شنیدی

حضرت عتیق بعد سماع مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام از

لسان وحی ترجمان جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان

بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن

و این کلام بلاغت نظام بصراحت تمام دلالت دارد بر آنکه این شرف عظیم مساوات با انبیای

عالی درجات علیهم السلام مختص بذات معجز سمات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده

و کسی دیگر و لو کان العتیق او اخاه الشفیق او ثلثة الا ثانی الجافی بالتحقیق حظی

ازین فضل جلیل و فخر جمیل نیافته فصار بحمد الله ادعاء المساواة للثلاثة کهشیم تذروه

الریاح و ظهر انه کذب صراح و بهت بواح و نیز بطلان مساوات شیخین با انبیا

علیهم السلام درین صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب و الا نزاد بلا خرط قتاد و بغیر

تجشم مؤنت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد با کمل الوجوه و ابلغ طرق الفا

ثابت شد که یا وا فهم مساوات از تشبیه بعلی الاطلاق کمال منافات دانسته و ثانیا تصریح
فرموده بآنکه چون این فرقه یعنی سنیه بهره از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این
اشخاص با انبیای سابق درین حال نموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود
داشتند بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کمالات وجود وصفی ست درین شخص از اوصاف
مختصه آن پیغمبر که بدان مرتبه نباشد انتهی و این کلام بوجوه عدیده بر نفی مساوات شیخین
با انبیا علیهم السلام دارد پس تکذیب تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام
از افادات خودش بوجوه عدیده ظاهر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات
متینه اش واضح و باهر ست پس حیرت ست که آن عقل خداداد را درینجا بکدام کس عاریت
داده که برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکه اثبات مساوات شیخین بلکه ثلثه
درین صفات یا مانند آن واگشاده بار الها مگر آنکه بفرماید که عقل خداداد را برای فرقه
اهل سنت ثابت کرده و خودش از اهل سنت خارج ست و بزمره اخوان سنیه یعنی
نواصب والج پس تنافر و تناکر در هر دو جا مفقود و نفی و اثبات باهم مربوط و منضود گردد
لیکن درینصورت هم خروج او از ارباب فهم و عقل و اصحاب ادراک و نبل حسب
اعتراف ظاهر و واضح خواهد بود و مع ذلک نفی اصل این صفات از خلفا ثابت ست
فکیف بمساواتهم فیها الانبیاء حال علم از لقب حضرت عمر اعنی الافظ الاغلظ الجاری
علی لسان ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کما فی المشکوة وصحیح البخاری باید دریافت
و حال شجاعت این حضرات از حدیث خیبر می آید و حال علم و تقوی ایشان از تشیید المطاعن و کشف الضغائن
معلوم باید ساخت **قوله** و دون هذا النفی خرط القتاد **اقول** قد ثبت
بحمد الله الموفق للصواب والرشاد الموضح لمعالم الحق والسداد ان هذا النفی

١٥٧

صحیح باعتراف المخاطب المعاد لایشوبه عادیة الشک والارتیاب والمکابرة و العناد بل ثبت ان قم مساواة الشیخین للانبیاء علیهم السلام غایة السفاهة والله دامعقدون زعم اثبات المساواة خرط القتاد وضرب الاسداد **قوله** بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت ست در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست **اقول** این مجازفتی است که پایانی ندارد و اعتراف حضرت عتیق که صدر الائمه اخطب خوارزم آنرا ذکر نموده مکذب آنست علاوه برین مخاطب را باید که زیاده از شصت خصال انبیا که ثبوت آن برای جناب امیر المومنین علیه السلام از روایت سید علی همدانی ظاهر ست برای شیخین ثابت کند وثانیا برای روایت مذکوره که ناص ست بر انتفای این خصال از دیگران علاجی پیدا سازد وانّی له ذلک وثالثا وجه صحت احتجاج باحادیث موضوعه خود بر شیعه ثابت کند و نمیدانم که الش کثیر الحیا اجرا درینمقام بر کنار انداخته تصر احادیث داله بر تشبیه در حق شیخین نموده عجب بر عجب آنکه درینمقام جز یک حدیث که از ان توهم تشبیه شیخین ببعض صفات انبیا علیهم السلام نموده ذکر نکرده ودعوی لسانی اینقدر طول وطویل آغاز نهاده کاش مشابهت شیخین با انبیا علیهم السلام در همین خصال خمسه که مماثلت جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا در آنها ازین حدیث ثابت شده باثبات میرسانید ولو من کتبه تا بظاهر در نظر عوام مقابله و معارضه صحیح میشد آری لبعض کذابین و وضاعین حدیثی در باره تشبیه ابوبکر با حضرت ابراهیم در خلت و تشبیه عمر با حضرت نوح در شدت و تشبیه عثمان با حضرت ادریس در رفعت وضع ساخته اند لیکن ناقدین وبال شان نگذاشته بتفضیح ایشان پرداخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات میفرماید ابن عساکر اخبرنا

ابو محمد الاکفانی حدثنا عبد العزیز بن احمد انا اسحاق ابراهیم بن محمد المزینی
حدثنا عمر بن علی بن سعید حدثنا یوسف بن الحسن البغدادی ثنا محمد بن
القسم حدثنا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی حدثنا محمد بن بکار حدثنا
ابی عن ثابت عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من احب ان ینظر الی ابراهیم فی خلته فلینظر الی ابی بکر فی سماحته ومن
احب ان ینظر الی نوح فی شدته فلینظر الی عمر بن الخطاب فی شجاعته ومن
احب ان ینظر الی ادریس فی رفعته فلینظر الی عثمان فی رحمته ومن احب
ان ینظر الی یحیی بن زکریا فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فی طهارته
قال ابن عساکر هذا حدیث شاذ بمرة وفی اسناده غیر واحد مجهول **قوله**
ولهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند وحضرت امیر حامل
کمالات ولایت **اقول** بر ارباب افهام زاکیه واصحاب اذهان صافیه خفی ومختفی ومستور
بلکه در کمال وضوح وظهور کالنور علی شاهق الطور است که غرض اصل مخاطب جلیل الفضل
ازین فصل حمل معتقدین واتباع واشیاع واغمار همج رعاع بر اعتقاد واذعان والقان
سلب کمالات نبوت از وصی برحق وخلیفه مطلق صلوات الله وسلامه علیه است لیکن
برای تخدیع عوام کالانعام ذکر اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بکمالات ولایت
رغما لوالده القمقام هم بر زبان گهرفشان آورده تا غیر واقفین حقیقت حال گمان برند که شاه
صاحب سالک طریق نقد وانصاف ومجتنب از شرب کاس حیف واعتساف ومحترز
از اقتحام مضائق عدوان وسفساف میباشند یعنی بخیال آرند که حضرت شان بمزید تنقیب
وتحقیق ونهایت تنقیر وتحدیق کمالاتی را که در واقع مخصوص بشیخین بوده ایشان را

بآن نواخته و کما اینکه نصوص بذات بابرکات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده اظهار
آن وصف آن از ذوات شیخین پرداخته و دانسته که ارباب فهم و بصیرت ادراک
ادراک عیوب آن بعلم الیقین میدانند که قلة [illegible] الله و ان لا [illegible]
علی نفی کمالات النبوة عن الوصی الموضح لابلج السنن علیه الاف سلام
من المفیض للنعم و المنن انما نشأ من الاهمال فی التراث و الاحن و الابتلاء
بالاحقاد و الضغن و انه اثارة فی الاسلام لافظع الفتن و ابتلاء للاغتام
الاغمار فی الرزایا و المحن و سابقا دانستی که شیخ عطار که از کبرای صوفیه است و مزید تجلیل
بتعظیم و تکریم و تفخیم او از کلام خود نمایان فهمیم هم ثابت است این حدیث را حتما و جزما
در نظم بلیغ خود ثابت فرموده که گذشت و نیز حکیم سنائی که هم از اجله صوفیه است
۱۶۰ مماثلت آنحضرت را بنوح ثابت کرده و مخاطب اصلا باین حدیث شریف نمیکند و اصرار و
مبالغه و اغراق در رد و انکار آن دارد و نیز علی همدانی و میر ملا که هر دو از اجله صوفیه اند این
حدیث شریف را ذکر میکنند که علی همدانی اصل حدیث را بزیادت تامه در مودة القربی
روایت کرده و دران تصریح ست بجمع کردن حقتعالی نه خصلت را از خصال انبیا
در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام و جمع نکردن آن در کسی غیر آنحضرت
و میر ملا خلیفه همدانی اشعار بلاغت شعار حضرت عطار را متضمن اثبات جزمی و حتمی این
حدیث شریف در خلاصة المناقب در مقام اثبات فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
نقل فرموده و ابونعیم و طالقانی که از اجله متصوفین و اکابر محدثین اند نیز روایت این
حدیث کرده اند پس بکمال حیرت عجب ست که افادات این ستة مبرة که از اعاظم و
افاخم صوفیه اند برای اثبات حدیث شریف کافی و وافی نباشد و ادعای لسانی مخاطب

که محققین صوفیه چنین وچنان گفته اند بلا ذکر نام ونشان قائلین وبلا ذکر اسماء کتب قابل اصغا
والتفات گرددان هذا الشیء عجاب بالجمله اولا فا رغ خطی صریح از انکار اینحدیث شریف
واقرار بصدق خود نوشته عنایت سازند بعد آن هوس ذکر مقالات صوفیه در سر کنند
وبغیر آن ذکر کلمات صوفیه درینمقام بانگ بی هنگام ومحض ضلال عوام وخود را ضحکه
ساختن درمیان انام ست وهرگاه جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمیع
کمالات نبوت را از علم وحلم وتقوی وزهد وعبادت وشجاعت وصبر وورع وغیر آن
بروایات متفق علیها ومرویه بطرق عدیده از جناب خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام
ثابت شده باشد دگر گوش نهادن باقوال صوفیه بی نام ونشان کار اهل ایمان نیست
وتصدیق اقوال ایشان برخلاف احادیث نمیکند مگر متخبط مبهوت ومبغض ممقوت
وعلاوه برین احتجاج باقوال سنیه خواه متصوفین متعسفین باشند خواه محدثین متعنتین
خواه متکلمین متصلفین خواه مفسرین محرفین منحرفین خواه فقهای متحنفین بمقابله اهل حق اصلاً
از جواز ندارد بچند وجه اول آنکه اگر اقوال سنیه بر شیعه حجت گردد اقوال شیعه چرا بر
اهل سنت حجت نخواهد شد دوم آنکه استدلال باین قول عین خلاف وعهد شکنی عهد
ونقض عقد ست که در همین باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده
حیث قال بعد ذکر الآیات التی استدل بها بزعمه علی خلافة ابی بکر واما
اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد حصر واحصاست
درهمان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید وچون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات
شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درینباب در کتب معتبره ومرویات
صحیحه ایشان موجودست نقل می آید انتهی بکمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح

ادعای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین کلام و مقامات بسیار اخلاف و اخفا
باصلان و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه سوم آنکه مخاطب در صدر
کتاب خود گفته و درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان
و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبرهٔ ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد
باهل سنت میباشد میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین
تهمت تعصب و عناد لاحق ست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند شد که یکی را بر دیگری
اعتماد و وثوق واقع نیست پس چرا این قاعده ممهده خود را فراموش نموده مخالفت
آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتی
۱۶۲ که عائد بشیعه میشود از کتب معتبرهٔ شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین قول سراسر
تکذیب خود ست چهارم آنکه چنانچه ابطال احتجاج و استدلال بقول صوفیه بمقابله
الحق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائح ست همچنان شناعت و فظاعت
آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست
تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام
دفع شبهات مخالفین ست و مارا درین رساله با جماعه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره
ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه
باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتهی ازین عبارت
صراحة ظاهر ست که باحادیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظرهٔ امامیه بلکه زیدیه هم نتوان کرد
پس احتجاج بقول صوفیه بمقابلهٔ الحق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و خلاف

واعتساف حسب افادۂ خود ست ہم چنان اظہار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد
خود ست پنجم آنکہ فاضل رشید در شوکت عمریہ گفتہ اگرچہ ائمہ اطہار علیہم السلام بحکم
احادیثی کہ صاحب رسالہ ذکر کردہ و دیگر احادیث شائعہ مستفیضہ مستند امت اند و اخبار آن
اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاہر شریعت ست لیکن
کلام در طریق وصول آن اخبار ست و بسا اوقات روایات یکفرقہ نزد اہل آن مامون و
نزد غیر آن مطعون میباشند لہذا ہر فرقہ روایات مرویہ را در طریق خود مسلم میدارد
و اخبار مرویہ را در فرقۂ مخالف خود مقدوح می انگارد انتہی از ین عبارت واضحست
کہ ہر فرقہ اخبار مرویہ را در فرقۂ مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افادۂ رشید
ہم قول صوفیہ کہ از فرقۂ مخالفین شیعہ اند نزد شیعہ مقدوح و مجروح باشد نہ لائق احتجاج
و اعتماد نزد ایشان فللہ الحمد کہ شناعت و فظاعت استدلال مخاطب بقول صوفیہ
حسب افادات خود او و افادۂ والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاہر و باہر گردید و نیز از ین
عبارت رشید بحمد اللہ و حسن توفیقہ لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خبر مدینۃ العلم و
حدیث تشبیہ و امثال آن کہ شاہصاحب دماغسوزی در ابطال و انکار آن کردہ اند بکمال
وضوح ظاہر ست زیراکہ بلاشبہہ این روایات در طرق سنیہ مرویست پس حسب
قاعدہ مقررہ فاضل رشید سنیہ را لازم ست کہ تسلیم آن نمایند و کردن کبر بر رد و
ابطال آن دراز نسازند پس باین کلمۂ مختصرہ رشیدیہ بکمال شناعت و فظاعت رد
شاہصاحب و اسلاف شان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیہ و امثالہم و عدول و نکول
و صدود و نکوص شان از قاعدۂ مقررہ مسلمہ عند الفرق کلہا حسب افادۃ الرشید
ظاہر گردید و مزید انصاف و حذق و مہارت و دیانت و امانت شان بر زبان

رشید عمدة الاعیان هویدا شد ولله الحجة البالغة **قوله** ولهذا اکابر انبیا که جهاد با کفار
و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت ست از شیخین خوبتر سرانجام یافت
اقول جهادیکه از شیخین در زمان جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله وسلم واقع
شده خبر آن از غزاء خیبر و حنین و احد و امثال آن واضحست حاجت اعلام و اخبار و تبیین و اظهار
ندارد و اگر غرض ازین جهاد فتح بلاد در زمان شیخین و الا نزد است پس قطع نظر از انکه
اخراج بیچاره ثالث باحیا بلکه معاویه عاویه نماویه سراسر دغا بلکه یزید عنید قاتل ریحانه
حضرت مصطفی و دیگر سلاطین سراپا جور و جفا که فتح بلاد کما ... در زمان ایشان واقع
شده وجهی ندارد مجرد چنین جهاد و فتح بلاد دلیل صلاح و فلاح و برهان حمل کمالات
نبوت و باعث ارتیاح و انشراح نمیتواند شد زیرا که حسب روایات محدثین اعلام
و منقدین عالیمقام ثابت ست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله وسلم ارشاد
فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر و نیز آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ... فرموده ان الله یؤید هذا الدین باقوام لا خلاق
لهم و نیز فرموده که ان الله لیؤید الاسلام برجال ما هم من اهله
عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی المناوی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر گفته
ان الله تعالی لیؤید الدین ای الدین المحمدی بدلیل قوله فی الخبر الآتی
ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر و اللام للعهد و المعهود الرجل
المذکور او للجنس و لا ینافیه خبر المسلم الآتی انا لا نستعین بمشرك اذ هو خاص
بذلك الوقت و حجة النسخ شهود صفوان بن امیة حنینا مشرکا قال ابن المنیر
... لا ینبغی ... امام ... ان ... حتی ببیضة الاسلام انه مطروح

164

فى الدين لفجوره فيجوز الخروج عليه وخلعه لان الله تعالى قد يؤيد به
دينه وفجوره على نفسه فيجب الصبر عليه وطاعته فى غير اثم ومنه
جوز والدعاء للسلطان بالنصر والتاييد مع جوره قال لما رأى فى
غزوة خيبر رجلا يدعى الاسلام يقاتل شديدا هذا من اهل النار
فخرج وقتل نفسه من شدة وجعه فذكره او للمراد الفاسق المجاهد
فى سبيل الله طب عن عمرو بن النعمان بن مقرن بضم الميم وفتح القاف
وشدة الراء وبالنون المزنى قال ابن عبد البر له صحبة وابوه من جلة
الصحابة قتل النعمان شهيدا بنهاوند سنة احدى وعشرين ولما
جاء نعيه خرج عمر فنعاه على المنبر وبكى وظاهر صنيع المصنف ان هذا
لا يوجد مخرجا فى الصحيحين ولا لاحدهما وهو ذهول شنيع وسهو
عجيب فقد قال الحافظ العراقى انه متفق عليه من حديث ابى هريرة
بلفظ ان الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر وقال المناوى رواه
البخارى فى القدر وغزوة خيبر ورواه مسلم من حديث ابى هريرة
مطولا قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبرا فقال
لرجل ممن يدعى بالاسلام هذا من اهل النار فلما حضر القتال قاتل قتالا
شديدا فاصابته جراحة فقيل يا رسول الله الرجل الذى قلت آنفا انه
من اهل النار قاتل اليوم قتالا شديدا وقد مات فقال النبى صلى الله
عليه وسلم فى النار فكاد بعض المسلمين ان يرتاب فبينما هم كذلك
اذ قيل انه لم يمت لكن به جرحا شديدا فلما كان الليل لم يصبر على الجراح

١٢٥

فقتل نفسه فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال الله اکبر
اشهد انی عبد الله ورسوله ثم امر بلالا فنادی فی الناس انه لا
یدخل الجنة الا نفس مسلمة وان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
وممن رواه الترمذی فی العلل عن انس مرفوعا ثم ذکر انه سئل عنه
البخاری فقال حدیث حسن حدثنا محمد بن المثنی انتهی فعزو المصنف
الحدیث للطبرانی وحده لا یرتضیه المحدثون فضلا عمن یدعی الاجتهاد
وغیر تسا الزائد منادی در فیض القدیر قبل این عبارت گفته
ان الله تعالی لیؤید یقوی وینصر من الاید وهو القوة کانه یاخذ معه
بیده لان الشیء الذی یقوی فیه وذکر المبالغة فی تحقق الوقوع
الاسلام برجال ما هم من اهله ای من اهل الدین لکونهم کفارا او
منافقین او فجارا علی نظام دبره وقانون احکمه فی الازل یکون سببا
لکف القوی عن الضعیف ابقاء لهذا الوجود علی هذا النظام علی
الحد الذی قدره وهذا یحتمل انه اراد به رجالا فی زمنه ویحتمل
انه اخبر بما سیکون فیکون من معجزاته فانه اخبار عن غیب وقع والاول
هو الملائم للسبب الآتی وقد یقال الاقرب الثانی لان العبرة بعموم
اللفظ طب عن عمرو بن العاص قال الهیثمی وفیه عبد الرحمان بن زیاد بن
انعم وهو ضعیف بغیر کذب فیه ومحمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد
فی سیرة خیر العباد گفته قال محمد بن عمر وذکر للنبی صلی الله علیه وسلم
ان رجلا کان یحسن قتالا فقاتل اشد القتال حتی اشتدت به الجراح فقال

انه من اهل النار فارتاب بعض الناس من ذلك و وقع فی بعضهم ما الله
تعالی به اعلم فلما اذنته جراحته اخذ مشقصا من كنانته فانتحر به فامر رسول الله
صلی الله علیه بلالا فنادی الا لا یدخل الجنة الا مومن ان الله تعالی
یوید هذا الدین بالرجل الفاجر وابن حزم ظاهری در کتاب محلی گفته وقد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه ینصر هذا الدین بقوم لا خلاق
لهم کما انا عبد الله بن ربیع نا محمد بن معویة نا احمد بن شعیب اخبرنی
عمران بن بکار بن راشد ابو الیمان اخبرنا شعیب هو ابن ابی حمزة عن الزهری
اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
علیه وآله وسلم ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر و نا عبد الله
١٦٧ بن ربیع نا محمد بن معویة نا احمد بن شعیب اخبرنا محمد بن سهل بن عسکر نا
عبد الرزاق اخبرنا رباح بن زید عن معمر بن راشد عن ایوب السختیانی
عن ابی قلابة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله لیوید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم و غزالی در احیاء العلوم گفته
فان قلت فی الرخصة فی المناظرة فائدة و هی ترغیب الناس فی طلب العلم
اذ لولا حب الریاسة لاندرس العلم فقد صدقت فیما ذکرته من وجه
ولکنه غیر مفید اذ لولا الوعد بالکرة والصولجان واللعب بالعصافیر
ما رغب الصبیان فی المکتب وذلك لا یدل علی ان الرغبة فیه محمودة
ولولا حب الریاسة لاندرس العلم لا یدل ذلك علی ان طالب الریاسة
ناج من الفتن بل هو من الذین قال فیهم النبی صلی الله علیه وسلم

إنّ الله تعالیٰ یؤیّد هذا الدّین باقوام لا خلاق لهم وقال صلی الله علیه
وسلّم انّ الله تعالیٰ یؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر فطالب الریاسة
فی نفسه هالك وقد یصلح بسببه غیره ان کان یدعو الی ترك الدّنیا و
ذلك فیمن کان حاله فی ظاهر الاحوال علماء السّلف ولکنّه یضمر قصد
الجاه ومثاله مثال الشمع الّذی یحترق فی نفسه ویستضیء به غیره فصلاح
غیره فی هلاکه واما اذا کان یدعو الی طلب الدّنیا فمثاله مثال النّار المحرقة
تأکل نفسها وغیرها فالعلماء ثلثة امّا مهلك نفسه وغیره وهم
المصرّحون بطلب الدّنیا والمقبلون علیها وامّا مسعد نفسه وغیره وهم
الدّاعون الی الله عزّ وجلّ المعرضون عن الدّنیا ظاهرا وباطنا وامّا مهلك
نفسه ومسعد غیره وهو الّذی یدعو الی الآخرة وقد رفض الدّنیا فی

ظاهره وقصده فی الباطن اقبال الخلق واقامة الجاه الخ وخود شاه صاحب
درجواب حدیث خیبر گفته اگر شیعه گویند که چون محبّ ومحبوب بودن خدا ورسول در
دیگران هم یافته شد پس تخصیص حضرت بیچ نماند ولابد درینجا تخصیصے باید گوییم تخصیص باعتبار مجموع
صفات هست یعنی بلاحظه یفتح الله علی یدیه وچون فتح قلعه بر دست حضرت امیر
در علم الهی مقدّر بود مجموع صفات من حیث المجموع مخصوص بحضرت امیر شد گو فرادی
فرادی در دیگران هم یافته شوند و ذکر این صفت که در دیگران نیز مشترک بود درینمقام
نکته دارد پس تحقیق وآن آنست که انّ الله یؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر حدیث
صحیح ست پس اگر مجرّد فتح بر دست حضرت امیر بیان میفرمود موجب فضیلت وبزرگی
حضرت امیر نمی شد لهذا تقدیم این صفات نیز فرموده انتهی پس هر گاه مجرد فتح خیبر

دلیل بزرگی شد پس مجرد فتح بلاد در زمان شیخین والا از چگونه سبب فضیلت ایشان خواهد شد

واقدی در فتوح الشام گفته لقد بلغنی ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه

کان یخرج کل یوم الی ظاهر المدینة یتجسس الاخبار فبینما هو کذلك اذ

قدم علیه عبد الرحمن بن حمید الجمحی فلما اشرف علیهم تسابقت الیه

الصحابة وقالوا من این فقال من الشام فبشر والصدیق بذلك وان الله

قد نصر المسلمین فحمد لله شکرا فاقبل عبد الرحمن وقال السلام علیك

یا خلیفة رسول الله ارفع راسك فقد اقر الله عینك بالمسلمین فرفع ابوبکر

رضی الله عنه راسه وسلم الیه الکتاب وکان بخط ابی عبیدة رضی الله

عنه فقرأ ابوبکر الکتاب سرا فلما فهم ما فیه قرأه علی الناس جهرا وتراحم

الناس وشاع الخبر فی المدینة قال فاتی الناس یهرعون الی باب المسجد

فقرأه ابوبکر رضی الله عنه ثالثة قال وتسامع الناس من اهل المدینة

بما فتح الله علی ایدی المسلمین وما ملکوا من الاموال فتبایعوا للخروج

رغبة فی الثواب وسکنی الشام وبلغت الاخبار الی اهل مکة فاقبل

الی المدینة من اهل مکة عظماؤهم واکابرهم بالخیل والحدید

والباس الشدید علی اولهم ابوسفیان صخر بن حرب والعیداق

بن هاشم ونظراؤهم فاقبلوا یستاذنون ابابکر فی الخروج

الی الشام فکره عمر بن الخطاب خروجهم الی الشام وقال

لابی بکر ان هؤلاء القوم لنا فی قلوبهم طراتة وحقائد

والحمد لله الذی کانت کلمة الله هی العلیا وکلمتهم هی السفلی

وهم على كفر واراد وا ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا
ان يتم نوره ونحن نقول اذ ذاك ليس مع الله الهة اخرى وهم يقولون
ان معه الهة اخرى فلما ان اعز الله ديننا ونصر شريعتنا اسلموا خوفا
للسيف ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا على الروم اتونا لنبعث بهم الى
الاعداء الا ليقاسموا السابقين المهاجرين والانصار والصواب ان لا تنفذهم
فقال ابو بكر رضي الله عنه انى لا اخالف لك قولا ولا اعصى لك امرا
قال وبلغ اهل مكة ما تكلم به عمر فاقبلوا باجمعهم الى ابى بكر الصديق
رضي الله عنه الى المسجد فوجدوا حوله جماعة من المسلمين وهم يتذكرون
ما فتح الله على المسلمين وما اظهرهم على المشركين وعلى بن ابى طالب رضي الله
عنه عن يمينه وعمر بن الخطاب عن يساره والناس حوله فاقبلت قريش
الى ابى بكر الصديق رضي الله عنه فسلموا عليه وجلسوا بين يديه و
تقاولوا من يكون اولهم كلاما فكان اول من تكلم ابو سفيان صخر بن حرب
اقبل على عمر بن الخطاب وقال يا عمر قد كنت لنا مبغضا فى الجاهلية وقاليا و
كنت تحد علينا ونحد عليك فلما هدانا الله الى الاسلام هدم لك ما فى
قلوبنا لان الايمان هدم الشرك والبغضة والكياد وانت تعلم بعد اليوم
تشنانا وتبغضنا السنا اخوانكم فى الاسلام وبنى ابيكم فى النسب فما هذه
العداوة منك الينا يا ابن الخطاب قديما وحديثا اما ان تغسل ما بقلبك
لنا من الحقد والتباغض وانا نعلم انك افضل منا واسبق فى الايمان
والجهاد ونحن بذلك عارفون وله غير منكرين فسكت عمر بن الخطاب .

استحیوا حتی کاد العرق ثم قال وایم الله ما اردت بقولی الا انفصال
الشر وحقن الدماء لان حمیة الجاهلیة فی رؤسکم وانتم تطاولون فی
نسبتکم علی من سبقکم فی الاسلام فقال ابو سفیان انا اشهدکم واشهد
خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم انی قد حبست نفسی فی
سبیل الله وکذلک تکلم سادات مکة فرضی الامام عمر بن الخطاب رضی الله
عنه وقال ابو بکر اللهم بلغهم افضل ما یؤمنون واجرهم باحسن ما یعملون
وارزقهم النصر علی عدوهم ولا تمکنهم من نواصیهم ازین عبارت ظاهرست که
هرگاه عظما واکابر اهل مکه که از جمله ایشان ابو سفیان وعیداق بن هاشم ونظرا ایشان خبر فتح
شام شنیده از مکه در مدینه بخدمت ابی بکر حاضر شدند واستیذان در خروج بسوی شام
برای نصرت اسلام وجهاد کفره اثام نمودند حضرت ابن خطاب بسبب مزید عروج بمعارج
حقیقت مبنی خروج ایشانرا خارج از حق وصواب وخلاف رای اولی الالباب دانسته
بذم ولوم وثلب وقصب وعیب وطعن وجرح وقدح ولمز وهمز وغمز وازراء وتعییر وتانیب و
وتحقیر این عظما واکابر پرداخته یعنی ارشاد فرمود که بدرستیکه اینقوم را برای ما در قلوب بطرائد
وحقائدست واظهار فرمود که ایشان سابقاً اطفاء نور الٰهی بافواه خود میخواستند والهه
اخری همراه حقتعالی ثابت مینمودند وهرگاه حقتعالی اعزاز دین ونصر شریعت فرمود اسلام
آوردند بخوف سیف ونیز بقول خود ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا علی الروم
اتونا لنبعث بهم الی الاعداء لیقاسموا السابقین المهاجرین والانصار و
الصواب ان لا تنفذهم ظاهر فرمود که رفتن ایشان بسوی اعدا برای مقاسمه سابقین
مهاجرین وانصارست نه برای تایید دین رسول مختار ورضای پروردگار پس هرگاه

۱۷۱

خروج اکابر اهل مکه که صحابیت ایشان و هم اسلام شان از قول خود حضرت ابن الخطاب
ظاهر است مقبول طبع وقت پسند آن خلیفه ارجمند نباشد اسلام خود داد و اول ذنظرای
شان و جد و جهد شان در جهاد ارباب کتب شد و عناد و سعی و کوشش در فتح امصار و بلاد چگونه
مقبول اهل حق و یقین و مرضی و ممدوح نزد ارباب دین خواهد بود و فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین اما دعوی خوبتر سرانجام یافتن ترویج احکام
شریعت و اصلاح امور ملت از شیخین پس قطع نظر از انکار اخراج ثالث از فضیلت ترویج
احکام شریعت و اصلاح امور ملت موجب کمال شکایت و نکایت معتقدین آن کثیر المعا
از مخاطب باصفا خواهد بود و فکر دفع و رفع آن عیش ناعم اولیای او را مکدر و منحرف
او را از حضرت او محقق و مقرر خواهد ساخت و نیز سلب فضیلت ترویج احکام شریعت
و اصلاح امور ملت از جناب امیر المومنین علیه السلام که مدلول صریح سیاق عبارت
مخاطب مقام مربی نواصب اغنام است دلالت تمام بر کمال علو مقام مخاطب ذو الاحترام
در ایمان و اسلام و اتصاف او بنهایت ولا و صفا و وفا با سرور اهل بیت اصطفا علیهم
آلاف التحیة والثنا دارد پر ظاهر است که این ادعا محض ترویج احکام خدیعت و اصلاح
امور منافیه شریعت و خرم نظام دین و ملة و جزم زمام شرع متین الادلة است
زیرا که ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت فرع علم مسائل و احکام و موقوف
بر عثور و اطلاع حقائق حلال و حرام است و ذات عالی صفات شیخین ازین مکرمت
بمراحل دور و انهماک اول و ثانی علی الخصوص در خطایا و عثرات و ابراز غرائب بوادر
و هفوات بر ناظر کتاب مستطاب تشیید المطاعن و دیگر مصنفات اصحاب کرام اعلی الله
و اراهم السلام غیر مستور و نیز رجوع شیخین خصوصاً ثانی کثیر الاغفال در الزین در مسائل معضله

وقضایای مشکله بجناب حلال مشکلات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات در غایت
وضوح وظهور وقول ولولا علی لهلک عمر وقضیة ولا ابا حسن لها واعوذ
بالله من معضلة لیس لها ابا الحسن نهایت شایع ومشهور پس در حقیقت ترویج
این احکام واصلاح امور ملت متینة النظام از جناب امیر المومنین علیه وآله الکرام آلاف التحیة
والسلام واقع شده نه از شیخین منهمکین در مجانبت از اطلاع ووقوف بر احکام ملک علام
وذهول وغفول از ارشادات سرور انام صلی الله علیه وآله العظام ما انهمر غمام وهطل
دکلم وبالجملة فما ادعاه الاصلاح والترویج غیر صالح للاصلاح والترویج بل هو کعنیث
اعجب الکفار نباته ثم یهیج ومهذا مجرد ترویج احکام شریعت واصلاح امور ملت
بدون ایمان مفید نیست وشیعه از اصل ایمان شیخین تسلیم نکنند تا این امور را بر تقدیر تسلیم تفضیلات
دانند ونیز نزد شیعه چون شیخین غاصب خلافت حق بودند پس ایشان هر فعلیکه میکردند
دران گنهگار بودند خواه جهاد خواه حکم بین الناس الی غیر ذلک وامثال ایشان مثل غاصبیست
که مال مردم غصب کرده در تعمیر مساجد ومدارس وانفاق بر مساکین وقهر کافرین وکبت معاندین
صرف کند که بلاشک آنکس درین همه امور گنهگار ومستوجب عذاب وعقاب پروردگار است
نه مستحق ثواب ومدح اخیار ملک العلما دولت آبادی در هدایة السعداء گفته ودر دستور میگوید
امام شعبی را پرسیدند که یزیدیان اهل قبله ودر دهر مصطفی میگویند ومی آرند که از بنی امیه
کسی شنید موی محاسن مصطفی صلی الله علیه وسلم شخصی می آرد آن مروانی چند کرده
پا برهنه پیاده رفته آن صندوق که دران شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر در آمد
وهفت روز طبل زد وشادی نمود حکم ایمان ایشان چیست گفت مردی کفش مصطفی بر سر
گرفته وکفش از مصحف ساخته وتخم عیسی در زر وجواهر کرده ودر گردن بندد ومادر عیسی را

١٧٣

بزنا نسبت کند هرچه حکم این مردست همان حکم آنمروانی ست پیش مصطفی صلی الله علیه
وسلّم مردمان بنماز می آمدند وبتان در بغل میداشتند اینچنین نماز نماز نیست وما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاءً وتصدیة ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده
امام شعبی حال یزیدیان که اهل قبله ودرود بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
میگویند وحال بعض بنی امیه که برای تعظیم وتبجیل موی مبارک محاسن جناب سرور کائنات
علیه وآله آلاف التحیات چندکروه پا برهنه پیاده رفته وآن صندوق راکه دران شعر مبارک
بود بر سر خود نهاده در شهر آمد وهفت روز طبل زد وشادی نمود برابرست باحال شخصی که
کفش جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر گیرد ومعاذ الله کفش خود را از
مصحف سازد ودرپا اندازد ونیز مماثل ست باحال شخصی که خرسم عیسی علیه السلام را بزر
وجواهر مزین ساخته در گردن بندد ومادر حضرت عیسی علیه السلام را العیاذ بالله افترا وتهام

۱۷۴

ارتکاب حرام نماید ونیز در زمان جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مردمان بنماز می آمدند
وبتان در بغل میداشتند نماز شان نماز نبود بلکه صلوة ایشان عین مکاء وتصدیه پس
هم چنین اهل حق درباره آنچه دعوی می کنند حضرات سنیه برای شیخین از ورود ودرود وقیام
وقعود ورکوع وسجود واهتمام ایشان در ترویج احکام واصلاح نظام دین محو تقریر
خواهند کرد حرفا بحرف ومن الناس من یعبد الله علی حرف و نیز ملک العلما
در هدایة السعدا گفته در خزانه جلالی میگوید نقل ست از خزانه عبر امام الشعبی وزیر
عبدالملک مروان که از پادشاهان بزرگ وشرف مروانیان بود از امام شعبی که از اجله
علمای تابعین بود پرسید که شما این مسئله که میان امت مشکل شده چرا حل نمی کنید که
خلفای بنی امیه چنانچه یزید ودیگران با وجود اتیان احکام شرع وتعظیم داشت مصطفی

صلی الله علیه وسلم فرزندان وجگر گوشگانرا ایذا میرسانند وباهلبیت رسول
که در جزئیت وبعضیت ایشان بامصطفی کسیرا خلاف نیست عداوت جانی افتاده
چنانکه بعضی را از ایشان زهر داده وبعضی را بتیغ کشانیده وبعضی را اسیر گردانیده تعزیر
میکنند وهواخواهان ودوستان ایشانرا میرنجانند ومیکشانند وهر که نام ایشان بدوستی
میگیرد بر می اندازند وبر منابر لعن اهلبیت میکنند مسلمانند یا نی بعضی از یاران مصطفی

خلافتید

صلی الله علیه وسلم که امروز در صدد حیات اند این مسئله چرا حل نمی کنند امام
شعبی روزی پیش عبد الملک کرد ودران مجمع گفت که من وجماهیر تابعین
حیران ومتحیریم ونمیدانیم که خلفائی بنی امیه که معاویه وعبد الملک از ایشانند
بدین پیشه ها معظم داشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبدانچه ایشان اعیاد و

جمعات وحج برپا میدارند وظاهر نماز میگذارند دشمن میگیریم وایشانرا مسلمان ندانیم
وا[ز] منافقان شماریم وبرایشان لعنت فرستیم که ایشان برای مصلحت روان شدن
مملکت وصلاح دولت احکام شرع برپا میدارند پس امام شعبی گفت که از نقل مصطفی
صلی الله علیه وسلم پنجاه سال برآمده چند نفر معمر مانده اند وازان تاریخ که در کربلا
حسین بن علی علیهما السلام ودیگر فرزندانش یزیدیان آنچنان حادثه کردند وزار زار
کشتند وآنانکه از اهلبیت زنده مانده بودند ایشانرا طریق اسیران وبندیان در دمشق
آوردند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زنده بودند چون این واقعه شنیدند
ازان تاریخ باز روی خود بهیچ مسلمانی ننموده اند وترک جمعه وجماعت واعیاد کرده
وبعضی درون خانه منزوی ، وبعضی ترک خانه وزن وفرزندان کرده در کوه دور
دست رفتند ودر مصیبت اهلبیت مشغول شده اند وترک مخالطت وسخن گفتن

بامردمان دادند منکه شعبی ام از بعضی ایشان پرسیدم که شما جمعه و اعیاد و حج چرا ترک داده
واز زوالنجلی (؟) احتیاگر دید ایشان گفتند ما روی اینچنین امت که بظاهر کلمه گویند و نماز گذارند
و جگرگوشان رسول را بکشند و بواسطهٔ دنیا کفر و نفاق خود مستور دارند نتوانم دید از گاه آدم
الی یومنا هذا انچه ازین امت آمد هیچ امتی نیامده اگرچه ایشان پیشین انبیا را کشتند اما بر دین ایشان
مقر نماندند اما کسی درجهان یاد ندارد قومیکه خود را مسلمان خوانند بظاهر کلمه و عمل بر شریعت
جدا ایشان کنند و جگرگوشان پیغمبر را زار زار بکشند و سرها که در کنار مصطفی بوده و پرورده
شده آنرا بریده و بر نیزه بسته و دختران و اطفال ایشان را الطریق بندیان برند اگر محمد رسول الله
رحمة للعالمین نبودی ازین حادثه هیچ یکی از امت زنده نماندی و جمله مسخ و نسخ شدندی
و چنان قهر منزل شدی که هیچ جنبنده در ربع مسکون زنده نماندی پس صحابه گفتند بعد
از ما جرائی کور چگونه باشد که ما روی این امت به بینیم ما یاران رسول ایم و مصطفی را در مدت
حیات خدمت کرده ایم عزیز من اگر از قومی یکنفر عاصی باشد همه قوم شرمنده گردد و از
زنان یکزن اگر زنا کند همه زنان شرمنده گردند زیرا چه اگر یکدانهٔ دیگ با نمک و بی نمک
پخته و خام ست بر تمام دیگ همان حکم کنند پس وزیر عبد الملک و امیران دیگر چون
این قصه را از امام شعبی شنیدند اندیشه کردند و دریافتند که متغلبان بنی امیه را با وجود ایذا و جفا
و قتل و سفک دم اهلبیت مصطفی دعوی ایمان نفاق ست و هر که ایشان را دوست دارد
و با ایشان پیوندد او گمراه محض باشد پس وزیر و حاضران مجلس از سر کلمه گفتند و مسلمان
شدند و نیز دست از وزارت برداشت و بتوبه و انابت گرایید انتهی ازین عبارت
ظاهر ست که حسب افادهٔ شعبی خلفای بنی امیه را تا یان احکام شرع و تعظیم جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و اقامت اعیاد و جمعات و برپا داشتن حج و گذاردن نماز با و صف

۱۷۶

ایذا و عداوت اہلبیت علیہم السلام ہیچ فائدہ نرسانید بلکہ شعبی و جماہیر تابعین ایشان با این ہمہ جد و جہد و کد و کد و تعب و کدح شان در اقامت شعایر اسلام عطف زمام نبوی حفظ نظام دشمن میگیرند و مسلمان نمیدانند و از منافقان میشمارند و بر ایشان لعنت میفرستند وارشاد میسنایند که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع و ملت بپا میداراند پس ہمین تقریر دلپذیر شعبی عدیم النظیر و جماہیر تابعین بجار بر الحق و یقین در حق شیخین بلکہ ثلثہ با تمکین بر زبان مے آرند و طریق تحقیق حق و توثیق باطل و تمیز ثمین از عاطل مے سپارند واللہ یحق الحق بکلماتہ **قولہ** و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیہ بر غوائل نفس و ترغیب بزہد در دنیا از حضرت امیر بیشتر مروی گشت **اقول** ازین کلام مختل النظام کہ شاہصاحب از زبان صوفیہ نقل فرموده قلب خود مسرور ساختہ اند کمال تدین و امانت و مزید توخی صدق و دیانت ظاہرست زیرا کہ بسبب نہایت حب و اخلاصی کہ بخدمت شیخین میدارند بودن ایشانرا حامل کمال نبوت بالقطع والجزم ادعا نموده بعد از ان بمقام دلیل برین دعوی ظاہر الخلل باہر الزلل سرانجام یافتن جہاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت نیز بالیقین والحتم بیان نموده و در ذکر جناب امیر المومنین علیہ السلام در مقام اجمال بودن آنجناب حامل کمالات ولایت وانموده لیکن باز بسبب کمال براءت از بغض و شنان و حقد و عدوان بنسبت اہلبیت علیہم الصلوۃ والسلام من اللہ الملک المنعام در مقام تفصیل لفظ مروی گشت وارد کرده و غالبا وجہش اینست کہ اگر اتباع و اشیاع والد ماجد او کہ فائز بمقامات نواصب لئام و معارج و معارج خوارج اغثام میباشند راه مواخذه و منابذه جناب شاہصاحب بپیمایند و ارشاد فرمایند کہ چرا با وصف طریق مخالفت و عناد

ومنها جرأت والد او با والد ماجد خود می سپری و بعین عرفان نمی نگری که حضرت او در قرة
العینین وغیر آن در باب تعلیم طریقت وارشاد با حوال مقامات سالکین وتنبیه بر غوائل
نفس و ترغیب بزهد در دنیا شیخین را التفضیل سید ها پس شاه صاحب سالک راه حذر صریح النکر شده
فرمایند که من بلفظ فضولی گشت آورده ام که لفظی ست مطلق و دلالت بر صحت و
ثبوت ندارد و نیز برای تسلیه و تطییب خاطر این خدع آغاز نهند که از زیاده مروی شدن
این امور از جناب امیر المومنین علیه السلام لازم نمی آید افضلیت آنجناب بر شیخین در این امور
چه جائز ست که در شیخین این امور زیاده تر محقق باشد لیکن مروی نشده لیکن بخاطر مبارک ایشان
نرسید که این اعتذار دور از کار و احتیال سراسر اختلال را ختم سابق و حزم لاحق
که بوجوه شتی از تحقیق فائق شان ظاهر ست هباءً منثوراً میسازد و گلوی شان را از طعن و تشنیع
و مواخذه هوا خواهان والد ماجدش نمی رهاند چه قول او و حضرت امیر حامل کمالات ولایت
بنظر سیاق کلام دلالت تمام بر اختصاص آنحضرت بکمالات ولایت و انتفاء آن از
شیخین دارد و نیز قول او در ما بعد و زمان حضرت امیر ابتداء دورهٔ ولایت شد
صریح الدلالة ست بر آنکه ولایت مخصوص بود بجناب امیر المومنین علیه السلام و شیخین
از آن حظی نداشتند و نیز قول او و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت
آنجناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند دلالت صریحه دارد
بر آنکه ولایت محمدیه مخصوص با آنحضرت بوده که آنحضرت فاتح باب آنست و نیز قول او
وازنیست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی میشود و مانند جداول از بحر
عظیم منشعب میگردد دلالت صریحه دارد بر اختصاص انتهاء سلاسل جمیع فرق اولیاء الله
بآنجناب و دیگر دلائل اختصاص این فضیلت عظیمه با آنحضرت از کلام او ظاهر ست ۷۲

کما لا یخفی علی الناظر البصیر ولا ینبئک مثل خبیر **قوله** وعقلی ست کہ استدلال
بر ملکات نفسانیہ بصدور افعال مختصہ بآن ملکات میتوان کرد **اقول** عقلی ست کہ استدلال
باستدلال بر ملکات نفسانیہ بصدور افعال مختصہ بآن ملکات وقتی نافع وسودمند برای
مخاطب ارجمند و فاضل لوذعی ہوشمند گردد کہ او لا صدور افعال مختصہ بملکات کمالات
نبوت از شیخین عالی قدر جلیل المرتبہ ثابت نماید و دونہ خرط القتاد فانّہما اعلی اللہ
مقامہما فی درکاتہما من ہذہ الملکات فی ابعد واد ولا یرد ہا الیہما من
اخذ بحجزۃ رشاد وادنی قسطا من سداد بالجملہ محض تقریر قاعدہ فائدہ جز تخدیع
عوام کالانعام واظہار انہماک ملازمان عالیمقام در تشبث بوساوس خام و تمسک بہواجس
واوہام ورکون باضغاث احلام ندارد واللہ ولی التوفیق والانعام والصائن الحافظ
من زلل الاقدام **قوله** مثلا اگر شخصی درہر معرکہ ثبات میکند و در مقابلہ قران وصنعت
سیف وسنان کار از پیش سپرد دلیل صریح بر شجاعت نفسانیہ اوست **اقول**
بر ظاہر ست کہ ثبات درہر معرکہ وکار از پیش بردن در مقابلہ اقران وصنعت سیف و
سنان در شیخین بلکہ ثلثہ مفقود بود پس ہرگاہ دلیل شجاعت شان مفقود باشد چہ طور
اذعان بوجود مدلول یعنی ملکہ شجاعت نفسانیہ در ایشان توان نمود و اگر دلیلی دیگر بر شجاعت
اینحضرات دارند پس مخاطب خواہند شد بریہ ھاتوا برہانکم ان کنتم صادقین آری
فرار از معارک و احتراز از خوض مخاوف ومہالک و دور کشیدن خود از مقابلہ ابطال واقران
واجتناب تمام از صنعت سیف وسنان ونہ پیش بردن ہیچ کاری از کارہای سہل
فضلا عن الامور الجلیلۃ الشان درحق ثلثہ اعیان ظاہر وعیان ومستغنی از اظہار وبیان
پس اگر شاہصاحب پارہ از حیا میداشتند وخبری از احوال پر اختلال شیوخ خود بر میداشتند

هرگز حرف شجاعت نفسانیه و ذکر دلیل آن که موجب تذکر فقدان ازین حضرات بلکه ثبوت
اتصاف شان بضد آن میگردد بر زبان بلاغت ترجمان نمی آورند **قوله** بلکه حب و بغض و
خوف و رجا و دیگر امور باطنه از همین راه افعال و معاملات معلوم توان کرد **اقول**
بنا بر همین افاده سدید الاجاده حال بغض و منادات و عدم حب و موالات ثلثه
عالی صفات و اتباع و اشیاع و اذناب رعاع آن زمرهٔ والا درجات و انتفاء خوف
و مبالات از عقاب خالق کائنات و فقدان رجا و چشم داشت فوز بمراتب عالیات
اخرویات از راه افعال و معاملات ایشان با اهلبیت علیهم السلام معلوم
کرده‌ایم و شرح این افعال و معاملات از ملاحظه قصص انتزاع
خلافت و اخذ فدک و اسقاط سهم ذوی القربی و امثال ذلک نهایت واضح و عیان
و افادات اصحاب کرام احلهم الله دار السلام لا سیما جناب الوالد العلام افاض الله علیه
سوابغ الانعام قاطع لسان مسؤلین و ماولین حالی شان و دافع وساوس و هواجس
ارباب مجازفت و عدوان ست والله الموفق و هو المستعان و عجب تر آنکه مخاطب درینجا
بتصریح تمام افاده فرموده که علم امور باطنه از افعال و معاملات حاصل میشود و نیز قول
سابق او صریحست بر آنکه علم شجاعت نفسانیه از ثبات در معارک و مقابله اقران در ضرب
سیف و سنان حاصل میشود و صریح قول او عقلیست که استدلال بر ملکات نفسانیه
بصدور افعال مختصه بآن ملکات میتوان کرد صراحة دلالت دارد بر آنکه از صدور افعال
علم بحصول ملکات نفسانیه علی الاطلاق شجاعة کانت او غیرها حاصل میشود و ظاهرست که
ملکات امور باطنه است و نیز از قول آتی او و بر همین قیاس است امتیاز در کمالات باطنه
شخصی که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بمجاز حیثیت او در یکی ازین دو کارخانه عمده

حاصل میشود انتهی صراحة ظاهرست که علم بکمالات باطنه اشخص بر قیاس حب و بغض
وخوف و رجا از افعال و معاملات حاصل میشود واین افادات کار بعه مناسبت
برای تکذیب و ابطال و اظهار مزید اختلال و تبیین غایت اعتلال مزعوم مذموم و تخییل مشوم
وموهوم غرابت مضموم مخاطب نبیل لعمری کم بجواب مطاعن عمر بابراز و اظهار و تبیین و
اجهار و اعاده و تکرار آن پرداخته و آنرا حیله و وسیله و ذریعه تسیع خلاص ملجاء و مناص
از ورطه اشکال و اعضال شدید الاعتیاص پنداشته ظاهر و ساطع و باهر و لامع میشود
بیانش آنکه مخاطب در مطاعن عمر از همین کتاب تحفه گفته طعن دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خانه حضرت سیدة النساء را بسوخت و بر پهلوی مبارک آنمعصومه شمشیر خود صدمه رسانید
که موجب اسقاط حمل گردید واینقصه سراسر واهی و بهتان وافتراست هیچ اصلی ندارد
ولهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آنخانه مبارک کرده بود لیکن
بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بران غیر از خدایتعالی دیگری مطلع نمیتواند شد
واگر مراد ایشان از قصد تخویف و تهدید زبانیست وگفتن اینکه من خواهم سوخت پس
وجهش آنست که این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهرا را ملجا و پناه هر
صاحب خیانت دانسته و حکم حرم محترم مکه معظمه داده در آنجا جمع میشدند و فتنه و فساد
منظور میداشتند و برهم زدن خلافت خلیفه اول بمکاشها و مشورهای فساد انگیز قصد
میکردند الخ و نیز مخاطب در طعن ورمه از مغیره که طعن ششم از مطاعن عمر است بجواب گفتن
عمر کلمه اری وجه رجل لا یفضح الله به رجلا من المسلمین برای تلقین شاهد
رابع سکوت را از ادای شهادت بعد دست و پا زدن بسیار و سپردن راه انکار خود را
از قرار با وصف ثبوت آن در کتب و اسفار ائمه کبار و اساطین جالی تبار و مشایخ

181

جلیل الفخار کمالی تسدید المطاعن للوالد الماجد احله الله دار القصر از دعوی ابطال اطلاع بر حقیقه
آغاز نهاده چنانچه زبان بلاغت ترجمان را باین صیاح و نیاح و زلل صراح و خلل لایح کشاده
وانچه گفته اند که عمر این کلمه گفت اری وجه رجل لا یفضح الله به رجلا من المسلمین
غلط صریح و افسانه قبیح ست بر عمر ازین مغیره بن شعبه این کلمه در آنوقت گفته بود و هرگرا
نوبت بجان میرسد چیزها میگوید و تملقها میکند اگر شاهد حسبة لله برای گواهی آمده بود اورا
پاگفتن مغیره چرا بود و مع هذا اگر شاهد پاس شرعی ملحوظ نموده ادای شهادت بواجبی نماید
حاکم را نمیرسد که از و بجبر و اکراه ادای شهادت بر ضرر مدعی علیه طلب کند در هیچ مذهب
و هیچ شریعت و علی فرض اگر این کلام مقوله عمر باشد پس از قبیل فراست عمر است
که بارها بالقرائن چیزی دریافته میگفت که چنین است و مطابق آن واقع میشد از کجا ثابت
شود که بحضور شاهد گفت و او را شنوانید و باز هم اراده آنکه شاهد از شهادت ممتنع شود
در دل داشت بچه دلیل ثابت توان نمود اراده از افعال قلب است و اطلاع بر افعال قلوب
خاصه خدا ست **قوله** و بر همین قیاس ست باز کمالات باطنه شخص که آیا از قسم کمال انبیاست
یا از جنس کمال اولیا بجا رسیت او یکی درین دو کارخانه عمده حاصل میشود **اقول** ظاهر ست
که این قیاس متین الاساس که مؤید است با فادات ثلثه سابقه مخاطب حق شناس
هوش و حواس ملازمان گردون کریاس او را باخته یعنی با ظهار کمال بطلان و هوان
و کساد و خسران انکار و ابطال امکان اطلاع بر قصد باین سبب که از امور باطنه است که
مخاطب پاک باطن در ربع موهون الارکان و قصر قاصر واهی البنیان آن قاطن ست
پرداخته فضو ره علیه اکبر من نفعه و مقول استخفافه و استحکام مهادم
للدار المخاطب و هربعه **قوله** و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند و هو

182

قوله انک یا علی تقاتل الناس علی تاویل القرآن کما قاتلتهم علی تنزیله نیز اشاره

صریح باین تفرقه و امتیاز نیست اقول مخاطب ممتاز و فاضل با اعزاز و لو ادعی تفرد اذا

کاشف حقایق حقیقت و مجاز و واقف مقامات راز و نیاز که با اساطین نواصب در انجیا

واشمئزاز از فضائل علیه علویه انباز و بغرائب اغراقات و مجازفات و مبالغات و مکابرات

نغمه ساز و باکمال تدقیق و تحقیق و تدقیق نظر و تفریق حق جلیل الخطر از باطل ضعیف الاثر

دمساز بسبب تعصب دور و دراز ادعای اشارهٔ صریح باین تفرقه و امتیاز بر زبان حقایق

ترجمان رانده و از بیان وجه دلیل و برهان لائق التعویل که مردی علیل و شافی غلیل باشد

دامن افشانده و کافیست در جواب آن محض مواخذه و مطالبه بتوضیح و تبیین و سوق تقریر

متین و تلاوت آیهٔ کریمه هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین آری این حدیث شریف

برعکس دعوی مخاطب نجیب و مم الفحول مدعی تفرقه در جناب رسول و نفس رسول صلی الله

علیهما و آلهما ما هبت القبول دلالت صریحه بر مساوات قتال جناب امیر المؤمنین با قتال

جناب خاتم النبیین صلی الله علیهما اجمعین میکند و دعوی تفرقهٔ ظاهر التهجین

و امتیاز صریح التوهین را از بیخ و بن بالنقیر و القطمیر میکند زیرا که درین حدیث شریف

تشبیه قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام با مردم با مقاتله جناب رسالتمآب صلی الله علیه

و آله و سلم با ایشان واقع ست و دلالت تشبیه بر مساوات حسب افادات محققین

عالی درجات و مبتحرین والا صفات از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور کالنور

علی شاهق الطور ست فارجع البصر کرتین هل تری من فطور و خود مخاطب

غیر متعسف مقر و معترف ست باینکه تشبیهی که در کلام رسول واقع شود آنرا بر تشبیه ناقص

حمل کردن بکمال بعید یا نهی ست پس بنابرین تشبیه بغیه ثابت گردید که قتال جناب امیر المؤمنین

علیه السلام مثل قتال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بود چنانکه قتال با آنجناب کفر بود هم چنین قتال با جناب امیر المومنین علیه السلام کفر ست وچنانچه قتال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای اعلاء کلمه اسلام بود همچنین قتال جناب امیر المومنین علیه السلام برای اعلاء کلمه اسلام وحفظ نظام وصلاح انام ودفع مفاسد عام وقطع دابر ظلمه اغشام وحصد نواجم اجرام وحسم بنیان زیغ وحیف وعدوان طغام بود پس ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام حائز این کمال نبوت باشد وزمان آنجناب از بقیه زمان نبوت وفاضل رشید تصریح کرده باینکه جناب امیر المومنین ممارست اشد قتال بنابر اعلاء کلمة الله فی الارضین فرموده وکفی الله المؤمنین القتال والحمد لله [illegible] وخزی اهل الضلال وبوار تجارة ارباب التلبیس

۱۸۴ والاضلال وکساد سوق المتمهلین الموضعین فی اغراء الجهال وهذه عبارة الرشید فی ایضاح لطافة المقال فی بیان وجوه النصرة والمحبة لعلی علیه السلام من الله المفضال ما تتابع الاسعاد والاتصال اقول آنکه نصرت ومحبت لله مراد باشد مثل نصرت ومحبت اسلام وقرآن وغیر آن دوم آنکه باعتبار صفت کامله جناب امامت مآب باشد مثل علوم لدنیه وسیعه وشجاعت جلیله فریعه وکمال تفقه فی الدین وممارست اشد قتال بنابر اعلاء کلمة الله فی الارضین وغیرها من الصفات الکمالیة التی کادت لا تحصی انتهی **قوله** زیراکه مقالات شیخین همه بر تنزیل قرآن بوده

اقول این کلام غرابت نظام صراحة دلالت دارد بر آنکه مخاطب بلیغ البیان استدلال میکند بر عدم وحسبان لغو بودن جمیع مقالات شیخین عالی شان بر تنزیل قرآن بر اشاره حدیث بتفرقه وامتیاز درمیان کمالات شیخین وکمالات جناب امیر المومنین علیه السلام

وهو بمکان من السقوط والهوان کما لا یخفی علی اصحاب ثواقب الاذهان
زیراکه اگر بفرض باطل این عمه لا حاصل مخاطب بعمدة الاماثل مسلم هم شود اینمعنی
هرگز دلالت بر آن ندارد که این حدیث اشاره صریحه میکند باین تفرقه و امتیاز کما
لا یخفی علی من هو عن الانصاف غیر متجاف چه وجه اشاره از قواعد علم لسان بیان
باید کرد واز محض ثبوت امری در خارج اشاره بدلالت الفاظ بر مراد حاصل نمی شود
واگر امر خارجی قرینه مراد میگیرند آن قرینه تاویل وتوجیه الفاظ میباشد نه دلیل اشاره
ودلالت الفاظ بر مطلوب و مرام کما هو واضح علی اولی الافهام والاحلام علاوه برین
بودن مقاتلات شیخین بر تنزل قرآن فرع ثبوت مقاتلات ایشانست وظاهرست
که مقاتلات ایشان در زمان جناب سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات سوای
فرار وانهزام از مقابله ومقاتله کفار لئام ورجوع ونکول ونکوص وعدول بی نیل مرام ١٨٥
ثابت نیست واما مقاتلات شیخین عالی وقار با کفار اشرار بعد ارتحال سرور مختار
صلی الله علیه وآله الاطهار از دار الفنا بدار القرار پس نهایت هویدا وآشکار ومستغنی
از بیان واظهارست که شیخین تا عمین وهم چنین ثالث مجتنب از حیف وشیر مباشر
مقاتلات ومجاهدات بلکه حاضر معارک مکافحات ومناطحات هم نشده اند ومجرد
تهیه وتعبیه اعداد اسباب جهاد وحث وتحریص وترغیب وتحضیض اهل اطاعت و
انقیاد بر سیر وشخوص بسوی مناضله مشرکین اوغاد مصداق مقاتلات فرض کرده شود
باز هم کاری نمیکشاید وبنظر ارشاد سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات از مجرد تایید دین
آنی بزرگی کاری نمی آید یعنی هرگاه تایید دین از مردم فجار واشرار وفاقدین خلاق رضا
باختیار صادر شود وقتال ایشان که در زمان آنجناب از بعض اصحاب واقع شده

بسبب قتل او نفس خود را فائده بحالش نرسانیده و با اینهمه کد و جد و جهد و کد در جهاد اهل کفر و عناد داخل نار و مورد غضب پروردگار و مستحق ذم و لوم سرور مختار صلی الله علیه و آله ما اختلف اللیل و النهار گردیده باشد این مجبر تحضیض و ترغیب و تهییه و تعبیه و اعداد اسباب بعد وفات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب ما نفع به مسک و طلاب طلاب در چه حساب خصوصًا با وصف ثبوت طی کشح و صیانت اجسام ناعمه در زمان حضور از خوض در غمار معارک صعاب و اعراض و اغماض از منازله و مقابله و مناطحه و مکافحه مشرکین اوشاب و اختیار ارحار فرار از مجاهده کفار اوشاب و انشاء الله در بیان حدیث یازدهم بظهور و وضوح تمام واضح می شود که اگر از شیخین مقاتلات واقع هم شده باشد آن مقاتلات نه بر تنزیل بود نه بر تاویل زیرا که در آنحدیث که بروایت محدثین اعلام و منقدین فخام مثل نسائی و حاکم و امثال ایشان ثابت شده مذکورست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بخطاب جمعی از اصحاب ارشاد فرموده ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله پس ابوبکر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه عمر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه و لکن خاصف النعل یعنی جناب امیر المومنین علیه السلام که آنحضرت در آنوقت خصف نعل نبوی میفرمود پس اگر از شیخین مقاتلات بر تنزیل واقع میشد چرا آنحضرت در جواب ایشان نمیگفت که مقاتلات شما بر تنزیل خواهد بود که افضل ست از قتال بر تاویل تا از حزنی و رسوائی و شرمساری در میان اصحاب محفوظ و مصون میماندند و برد و جبه و تخییب و نجه محظوظ و مقرون نمیشدند و تفضیلی که برای جناب امیر المومنین علیه السلام ظاهر شد بعکس آن تفضیل ایشان بقتال به على التنزیل باوضح دلیل واضح و مصرح میشد **قوله** پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت

بوده **اقول** مخاطب گو یا بلفظ گو یا از قطع و جزم سابق و یقین و حتم غیر لائق که آن اذعان
و ایقان او بحمل شیخین کمالات نبوت را و جار حیث ایشان برای کمال انبیا ظاهر ست تنزل
و هبوط و تردی و سقوط بحضیض شک و ارتیاب و القا ستر و حجاب برمرام دور از کار
و حساب فرموده کمال انبساط و ارتیاح و نهایت جذل و انشراح ارواح و سمن اجساد و اشباح
معتقدین پر ارباح خود را مبدل بحزن و ملال و کمد و کلال فرموده فلله دره و علیه اجره
و اگر بفرماید که مراد ازین لفظ نه ارتیاب و تشکیک و ابدا و وهن رکیک ست بلکه غرض از لفظ
گو یا تشبیه و تمثیل و تحقیق و اثبات تسویه در هر دو طریق ست پس قطع نظر از انکه قبل ازین
مخاطب نبیه بر فهم مساوات از تشبیه نهایت تشنیع و کمال تسفیه برپا ساخته و در باب این وهم
کسیر اکه از تشبیه مساوات بفهمد در اطفال صغیر السن داخل ساخته و از ممیزین اطفال فضلا
عن فحول الرجال خارج ساخته وارد میشود بر ان که این بناء فاسد بر فاسد و تفریع بارد
بر دعوی کاسد ست اولا بودن این مقاتلات بر تنزیل قرآن و بودن آن من جمیع
الوجوه مرضی و پسندیده سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان ثابت نماید بعد ازان
لب بادعای بودن زمان شیخین عالیشان بقیهٔ زمان نبوت هادی راه ایمان صلی الله علیه
و آله ما طلع القمران کشاید و فکری بفرماید برای دفع لزوم ثبوت این صفت جلیله اعنی بودن
بقیهٔ زمان نبوت برای زمان مثل معاویه و یزید و دیگر سلاطین اهل حیف و جور شدید
که مقاتلات کفار و فتح بلاد اشرار در زمان ایشان واقع شده **قوله** و زمان حضرت امیر
ابتدای دوره ولایت شده **اقول** مخاطب با فطانت و لوذعی پر کیاست برای اظهار
کمال صفا و ولایت با شاه ولایت ادعای بودن زمان آنحضرت ابتدا دورهٔ ولایت
در حقیقت تخدیع ارباب بلاهت و اضلال ارباب سفاهت آغاز نهاده و نزیرا که بسبب

تخصیص شیخین بکمالات نبوت بنفی کمالات نبوت از جناب امیر المومنین علیه السلام
خواسته اند و داد اظهار غرائب ضغان و احقاد و ابراز غایت بغض و عناد داده اند اصحاب شیخنا و لیداد
داد **قوله** و نهد شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آنجناب را فاتح باب ولایت
محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند **اقول** اکابر و اعاظم علمای اهل سنت
الشان ما شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت سید اند برای جناب امیر المومنین
علیه السلام جمیع کمالات نبوت و ولایت ثابت ساخته اند و نفی کمالات نبوت
از آنحضرت جز ناصبی لعین حسود و معاند شاحن حقود کار احدی از اهل ایمان و اذعان و
اصحاب عقل و اعتقاد محمود نیست سابقا شنیدی که شیخ عطار در کتاب مصیبت نامه گفته
پس محمد چون جمال دوست دید × هر کمالی را که آن او هست دید × الی آخر ما سبق ×
۱۸۸ و سید علی همدانی در کتاب مشارب الاذواق شرح قصیده میمیه ابن فارض گفته
لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم یبدو و اذا مزجت نجم ×
ضمیر لها عائد بمدامه است و بدر مبتدا است و خبر وی کاس و واو و هی حال راست و ضمیر
در یدیرها عائد است بشمس و هلال بنجم و نجم فاعل یدیر و یبدو و تقدیر کلام این بود که البدر
کاس للمدامة والحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدو اذا مزجت
المدامة بالماء شبه الساقی بالهلال لادارة الکاس علی اهل المجلس و شاید
بدین عبارت نفس خواهد بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت
محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل
متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم و علی بابها
و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیا را با جمیع انبیا همین حکم است که

خلقت انا و علی من نور واحد علیّ منّی و انا منه و از امتزاج احکام شرایع
مصطفوی و اعلام حقایق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا علیهم السلام طالع
شد و آنکه سیّد انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که انا و انت ابوا هذه الامّة اشارت
بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول
کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از منبع هدایت او بوده است و خواهد بود و کلّها
المنذر و علیّ الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون چون این سرّ بر تو کشوف
شود بدانی که طوالع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام
هادی متابعت غیری از احد لیست انتهی ما اردنا ایراده نقلا عن نسخة عتیقة محمد بن
یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی در شرح گلشن راز که نسخه عتیقه آن پیش نظر فقیر حاضر است
میفرماید که نه هر سایه که اول گشت حاصل بود در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه
از سیر و دور خورشید حقیقت آنحضرت در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق
نبوت از هر نقطه سایه و تعیّن کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوار
بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و روی بجانب
انحطاط کذشت که زمان ولایت ست کردید هر آئینه در دایره ارتفاع و انحطاط در مقابل
هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعیّنی و شخصی از اولیا واقع توانند بود چه در دایره در
مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البتّه میباشد مثال آنکه
نسبت با زمان حضرت رسالت محمّدی علیه السلام در جانب نبوّت که بمثابه مشرق تصوّر
نموده شد مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی الناس بعیسی بن
مریم فانه لیس بینی و بینه نبیّ یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسل ست

١٨٧

و از جانب مغرب که جانب و طرف ولایت تصور نموده شد مبدأ ظهور سر ولایت حضرت رسالت حضرت مرتضی علی علیه السلام گشت و حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام فرمود

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و ایضا لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی و ایضا و انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا قال علیه السلام لابی بکر کفی و کف علی فی العدل سو و ایضا انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و ایضا انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی و ایضا قسمت الحکمة عشر اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحدا و ایضا اوصی من امن بی و صدقنی بولایة علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله و ایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد ماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب و دلیل بر آنکه علی علیه السلام مبداء ولایت ست آنست که سلسلهٔ جمیع کاملان اولیاء الله بعلی کرم الله وجهه میرسد

و از و بحضرت رسالت علیه السلام اتصال می یابد

داری و لا هوای سلوک طریق حق	باید قدم زنی بروش شاه لافتی
شاهی که از بلند یکی قدر شش خبر دهد	ایزد بهل اتی و بتاکید انما
بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلق است	شاهان فقر جمله بدو کرده اقتدا
وصف جمال اوست سلونی و لو کشف	کس را نبود غیر وی این نعت نه نبیا

پس سر آئینه مرتضی علی علیه السلام در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصدق این معنی نسبت

که چنانچه درمیان انبیا علیهم السلام به الوصیت هیچ نبی غیر عیسی علیه السلام قائل نشده اند
درمیان اولیا نیز به الوصیت هیچ ولی غیر علی قائل نشده اند دیگر آنکه چنانکه در قرآن کریم
مذکورست که عیسی علیه السلام میفرماید وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی
بیوتکم از ثقات مرویست که مرتضی علیه السلام فرموده است که اگر نترسیدمی که شما
بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما مینمودیم بهرچه شما خورده اید و هرچه در خانهای خود ذخیره
کرده اید و ازینجا قیاس سائر اولیای باقی علیهم السلام می نماید و مناسبت سینها تحقیق میکنی
قوله و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی میشود **اقول** اعتراف
مخاطب نحریر الاواخر والاوائل حادی سبیتها جلائل فضائل بانتهای جمیع سلاسل فرق اولیا
اماثل بذات اقدس جناب امیر المومنین الفاصل بین الحق والباطل علیه آلاف سلام الملک
العادل ما تتابع الاسحار والاصائل هرچند بعد تخصیص کمالات نبوت بشیخین که غرض ازان
نفی کمالات نبوت از ذات علی صفات وصی سرور کائنات علیه آلاف التحیات و
التسلیمات است دلیل ولا و حسن اعتقاد و برهان اختیار صلاح و سداد نمیتواند شد مع ذلک
این اعتراف و اقرار و این تبیین و اظهار و اعلان و اجهار ثابت مینماید که ثلثه از شاهراه
حیازت کمالات حقیقت و منقبت درین باب دور و از مقام امامت و ولایت
و تقدم صدارت در مرتبه با جلالت مهجور بوده اند و از افاده خود مخاطب فریق خائض
بحار تحقیق و تدقیق افضلیت مقام ولایت و طریقت از جنبه سلوک و حقیقت و منبع
و باهر و لائح ست و اگر خار شک و ارتیاب بخاطر ناظر خبیر متتبع افادات مخاطب
عالی نصاب خلد اینک عبارت سراپا شقاقت او بشنو و پس باید دانست که جناب
در باب دوم همین کتاب تحفه گفته که هشتاد و پنجم آنکه طعن کنند بر اهل سنت و جماعت

که ایشان مذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد اختیار می‌کنند و مذهب ائمهٔ اهل بیت را
نمی‌کنند حالانکه ائمه احق اند باتباع بچند وجه اول آنکه اینها جگرپاره‌های رسول اند و در خانهٔ
رسول پرورش یافته و آیین و رسوم شریعت را از طفلی یاد گرفته و مثل مشهور ست اهل البیت
ادری بما فیه دوم آنکه در حدیث صحیح که نزد اهل سنت نیز معتبر ست امر باتباع ایشان
وارد شده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم الثقلین
ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها غرق سوم آنکه بزرگی ائمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه
است سنی و شیعه هر دو قائل اند بخلاف دیگران و هرکه بالاتفاق باین بزرگیها موصوف
باشد اولی و الیق باتباع ست از کسیکه در بزرگی او اختلاف باشد جواب این کید آنکه
امام نائب نبی ست و نائب نبی صاحب شریعت ست نه صاحب مذهب زیرا که مذهب
نام راهی ست که بعضی اشیا نزد او در فهم شریعت کشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد
و موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعیه از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطا می‌باشد
و چون امام معصوم از خطا ست و حکم نبی دارد نسبت مذهب باو نمودن هیچ معقول نمی‌شود
و لهذا مذهب را بسوی خدا و جبریل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردی ست بلکه
فقهای صحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل اند از ابوحنیفه و شافعی صاحب مذهب نمی‌دانند
الی ان قال و حقیقة الامر اینست که منصب امام اصلاح عالم ست و ازالهٔ فساد پس در
هر فن که قصوری یابد آنرا تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل
حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود اهم مهمات مقدمه سلوک طریقت ساخته اند

۱۹۲

شریعت را بر ذمهٔ یاران رشید و مصاحبان حمید خود حواله فرموده اند و خود بعبادت متوجه
و ریاضت و تربیت باطن و تعیین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوة و تهذیب اخلاق
و القاء فوائد سلوک بر طالبین و ارشاد به طریق گرفتن حقائق و معارف از کلام الله و
کلام الرسول مشغول بوده اند و بسبب ایثار عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است
اتفاقی باستنباط و اجتهاد نداشته اند و لهذا دقائق علم طریقت و غوامض حقیقت
و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و اهل سنت سلاسل ولایت را منحصر در ذوات
عالیات ایشان دارند الخ و ازین عبارت ظاهر است که حسب افادهٔ محی الدین حضرات ائمه علیهم السلام
اهم مهمات مقدمهٔ سلوک و طریقت بوده که بنفوس نفیس خود بآن متوجه شده اند و مقدمهٔ شریعت
را بر ذمهٔ یاران و مصاحبان خود حواله فرموده اند و هرگاه مقدمهٔ سلوک اهم مهمات
باشد ارجح و افضل خواهد بود و چون اختصاص این امر باین حضرات از تصریح مخاطب
ظاهر است این حضرات افضل باشند و نیز از صدر این عبارت عصمت ائمه علیهم السلام و
این که حکم ایشان حکم نبی ست ظاهر ست حیث قال و چون امام معصوم از خطاست
و حکم نبی وارد الخ و هرگاه ائمه علیهم السلام معصوم و در حکم نبی باشند پس تعیین امامت
و خلافت برای ایشان و قبح تقدیم اغیار بر این حضرات بالبداهة ثابت گردد و لله
الحمد علی ذلک و نیز مناسبت اهلبیت علیهم السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و بودن این حضرات صورت کمال
آنحضرت و بودن این کمال سر این معنی که این حضرات مرجع جمیع سلاسل اولیاء امت اند
حسب اعتراف مخاطب پاک سریرت و فاضل تیز بصیرت از ملاحظهٔ تفسیر عدیم النظیر او
ظاهر ست حیث قال فی تفسیر سورة الحاقة فی تفسیر آیة و حملنا کم

فی الجاریة بعد ذکر ان السفینة ظروف للراکبین

برای این استعاره حومه آن ظروف لطیفه اهلبیت مصطفوی اند صلی الله علیه وسلم
که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن میگردد که درداهای آن بار کبریا جای
پیدا شود و چون آن داهها بنور لطیف حضرت باری جل اسمه معمور و مملوست بسبب
مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان با آنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبیعی
گناهان حکم تریاق دارد ولنعم ما قیل شعر مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد
دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید لهذا در حدیث شریف وارد است که مثل اهل بیتی
فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی مثال اهل بیت
من در شما مثال کشتی حضرت نوح است هر که سوار شده در آن کشتی از طوفان
نجات یافت و هر که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت و وجه تخصیص حضرات
اهل بیت علیهم السلام باین مراتب فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السلام
کمال علمی آنجناب بوده و حضرات اهلبیت را نیز حقتعالی صورت کمال عملی جناب
خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقت است زیرا که کمال عملی آن جناب
بدون مناسبت شخصی با آنجناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت
متصور نیست که در هر کسی جلوه گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اهلبیت
و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات
مختلفه است درین جماعه جاری کردند از همین نادان نخشند و همین است معنی
امامت که یکی مر دیگری را از ایشان بآن وصی ساخت و همین است سر آنکه این
بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله مینماید

چاروناچار شد استفاضۀ او باین بزرگواران منتهی میگردد و در کشتی می نشیند الخ

پس ترا باید دانست که اینهمه افادات مکرره مشیده و تصریحات متعدده مؤکده و تحقیقات متکثره مسدده مخاطب نحریر حاوی بفضائل مجدده که آنان بکمال صراحت و بداهت اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد کرام آنحضرت علیه و علیهم آلاف السلام من الملک العلام بامر ولایت و طریقت و سلوک و حقیقت و حرمان شیخین و سائر ارباب حیف و شین و ارباب زیغ و رین ازین شرف و فضیلت کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است تلمیعات و تسویلات و تزویقات و تخدیعات و تشدقات و تلبیسات و تنطعات و تدلیسات والد ماجد مخاطب عالی درجات را کشمیم تذروه الریاح و محض کذب صراح و زلل بواح میگرداند و جناب او را حسب تقریرات بلاغت آیات این فرزند ارجمند و لبیب سعادت مند و اخگر ذکا و لوذعی هوشمند بزمرۀ مفترین و مختلقین میگنجانند زیرا که حضرت او که نزد این ولد رشید و خلف سعید آیه از آیات الٰهی و معجزه از معجزات نبوی ست جا بجا در ازالة الخفا که مخاطب با صفا بمزید جور و جفا در همین باب امامت برای آن نهایت مدح و ثنا و صیت و اطرا بمقابله اتباع اہل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیة من ملیک الارض و السما آغاز نهاده باهتمام تمام ظاهر نموده که شیخین امام اہل طریقت و مقنن قوانین علم معرفت بوده اند و العیاذ بالله جناب امیر المومنین علیه السلام از مستفیدین و اتباع و مقتبسین و اشیاع ایشان در ازالة الخفا در مآثر ابی بکر گفته در کشف المحجوب مذکورست که شیخ جنید بغدادی قدس سره گفته است اشرف کلمة فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل لخلقه سبیلا الا بالعجز لمعرفته و صاحب کشف المحجوب در مدح صدیق اکبر کلمه وارد از اهل صفا

195

صفة الصدیق ان اردت صوفیا علی التحقیق ازانچه صفا را اصلی ست و نتیجه
اصلش انقطاع دل ست از اغیار و فرعش خلو دل ست از دنیای غدار و این هر دو صفت
صدیق اکبر ست رضی الله عنه پس امام اهل طریقت اوست انتهی کلامه بعد ازان برای
صفت اول شاهدی ذکر کرده و آن خطبهٔ الا من کان یعبد محمدا فان محمدا
قد مات الی آخرها و برای صفت دیگر نیز شاهدی و آن قصهٔ ما خلقت لعیالك قال الله
و رسوله انتهی و نیز در ازالة الخفا گفته جمعی از مسلمین محققین را که مبشر به بهشت بودند مثل حضرت
عثمان و طلحه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم شبههٔ عظیم پیش آمد ان رجالا
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم حزنوا علیه حتی کاد بعضهم
یوسوس و فی بعض الفاظ الحدیث انهم ابتلوا بحدیث النفس و فی روایة
محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمنیت ان اکون سالت ١٩٦
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ذا ینجینا مما یلقی الشیطان فی انفسنا
در علاج این داهیه متحیر شدند و ندانستند که نجات این امر چیست صدیق اکبر وجه نجات
ازین داهیهٔ شدید ارشاد فرمود و عن النبی صلی الله علیه و سلم ینجیکم من ذلکم
ان تقولوا ما امرت به عمی ان یقوله فلم یقله اخرجه احمد و ابو یعلی
بطرق مختلفة و الفاظ متغایرة یفسر بعضها بعضا و حاصل این قصه آنست که قوم معتاد
بودند بدوام صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حالت اتصال که سر و روح بکارهای
خود مشغول باشند بصحبت آنجناب کسب نموده چون سعادت از دست رفت و
آنحالت مفقود شد در تفرقه افتادند و حدیث نفس برایشان مستولی گشت حضرت صدیق
که خلیفه مطلق آنحضرت بود و نائب حق او صلی الله علیه و سلم در علم ظاهر و باطن طریقه ذکر تعلیم نمود

اینست معنی این قصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغتر باقاویل الناس
فی ذلک واین اول احیاء طریقه صوفیه است که از دست خلیفه اول رضی الله عنه
وارضاه بظهور پیوست بعد ازان حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة استغفار از
صدیق اکبر اخذ نمود و بآن اعتنا تام نمود قال کنت اذا سمعت من رسول الله
صلی الله علیه وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء منه واذا حدثنی
عنه غیره استحلفته فاذا حلف لی صدقته وان ابا بکر حدثنی و
صدق ابو بکر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من عبد
یذنب ذنبا فیتوضأ فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین لیستغفر الله
عز وجل الا غفر له اخرجه احمد وابو یعلی بطرق متعددة انتهی

١٩٧

و در مآثر عمر گوییم آنچه عقول عامه ادراک آن کنند و مضطر شوند در اثبات آن برای
فاروق اعظم آنست که اوصاف خیر که مناط مدح بحسب شریعت تواند بود همه در فاروق
اعظم خدای تعالی نهاده است ع لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم
فی الواحد اندکی خاطر را باستقراء شخصی که معتقد به مسلمین اند و سلسله ابتداء ایشان
بآن اشخاص میرسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر
تواریخ احوال ایشان ثبت نمایند مشغول باید ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند
جنس بیرون نیستند پادشاهان عادل که در اعلاء کلمة الله بجهاد اعداء الله و اخذ جزیه
و خراج ید طولی پیدا کرده اند و فتح بلدان و ترویج ایمان بر دست ایشان واقع
شده تا مسلمانان از سایه ایشان در کهف امان آسوده اند و اقامت حدود و احیاء
علوم دین از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند

وعالمی از ایشان مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه وثقات محدثین
که حفظ حدیث خیر البشر نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم
و امثالهما و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان و توجیه و ذکر اسباب
نزول نموده اند و درین باب گوی مسابقت از اقران ربوده مانند واحدی و بغوی
و بیضاوی و غیرهم و عظمای قرا که نظم قرآن را یاد گرفته اند و در مشق ادای آن عمر بسر برده
و بمردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم و غیرهما و مشایخ صوفیه که بتایید
صحبت بادیه پیمایان ضلالت را براه نجات آورده مصدر کرامات عجیبه گشته اند و مکاشفات
صادقه بر دل این عزیزان ظاهر گردید مثل سید عبد القادر جیلانی و خواجه نقشبند
و غیرهما و اذکیای حکما که حکمت عملی را بتعبیرات رائقه آمیخته در گوش سامعان انداخته اند
مانند مولانا جلال الدین رومی و مصلح الدین شیرازی و غیره اینهمه انچه در مدح میشود امریست
عرفی که خوش طبعان شعرا بان ناطق می شوند نه جمله شریعت سنیه فاروق اعظم را
بمنزله خانه تصور کن که درهای مختلف دارد و در هر دری صاحب کمالی نشسته در یک در
مثلا اسکندر ذو القرنین با آنهمه سلیقه ملک گیری و جهان ستانی و جمع جیوش و
برهم زدن جنود اعدا و در دیگر نوشیروانی با آنهمه رفق ولین و رعیت پروری و داد گستری
اگرچه ذکر نوشیروان در مبحث فضائل حضرت فاروق اعظم سوء ادب است و در دیگر
و ابو حنیفه یا امام مالک با آنهمه قیام بعلم فتاوا و احکام و در دیگر مرشدی سید
عبد القادر یا خواجه بهاء الدین قدس سرهما و در دیگر محدثی بر وزن ابو هریره و ابن
عمر و در دیگر قاری همسنگ نافع یا عاصم و در دیگر حکیمی مانند مولانا جلال الدین رومی
یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرداگرد این خانه ایستاده اند و هر محتاجی حاجت خود را

از صاحب فن درخواست نماید و کامیاب بگردد و چون از انبیا صلوات الله وسلامه

علیهم گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود که ازین فضیلت بالاتر باشد و نیز گفته الحال هرچه طوائف

مسلمین بهرچه مشغول اند از علوم فقه و تصوف و حکمت عملی همه بسعی فاروق اعظم ترتیب یافته

انتهی و نیز شاه ولی الله در قرة العینین که در حقیقت قرة عیون النواصب ست به نسبت

ازالة الخفا بالاتر رفته و در نفی انتساب حقیقت و طریقت بجناب امیر علیه السلام و

ابطال فضلیت آنجناب درین باره بر شیخین بطول و عرض بسیار کلامی پر تشنیع و تطویل

افاده فرموده و بسیار یکجز و خرافات و ترهات نوشته عصبیت و تعصب خود را بمرتبهٔ

عیان رسانیده و مدعین این امر را نهایت طعن و تشنیع کرده ایراد تمام کلامش درینجا خالی از

تطویل و املال سامع نیست هر که خواهد بآن رجوع نماید لیکن نقل پارهٔ از کلامش درینجا مینمایم

وهذه عبارته شبهات متصوفه زمان ما بر اقسام ست جمعی از ایشان بر استناد سلسلهٔ

تصوف بحضرت مرتضی اعتماد نموده تفضیل را قائل میشوند و اصل منشاء این شبهه شجرات

طرق صوفیه است که آنجا اتصال معروف کرخی بدو شیخ نقل میکنند بامام علی بن موسی الرضا

و بآبا و عظام او اتصال حسن بصری بحضرت مرتضی ذکر می‌کنند یا ظنی دیگر که در نفوس ایشان

کامن ست که این طریقهٔ وصول بحق ست بخلاف شریعت که وصول ست باوامر حق پس

حضرت مرتضی امام راه وصول بحق باشد و واسطه درمیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و امت او باین اعتبار پس حضرت مرتضی افضل باشد و جمعی از ایشان گویند که شریعت

اصلاح ظاهر ست و مانند رسم کدخدائی و ملکداریست و فضیلت حقیقت فنا و بقاء و معرفت

ذات و صفات ست و صاحب این فضیلت مرتضی ست و کار شیخین بجز اقامت

رسوم اسلام نبوده است و اصل این شبهه افسانهاست که آنرا اسماعیلیه و قرامطه

99

و د هریه اخذ نموده اند و کلام بعض صوفیه را برین معنی فرود آورده اند و جمعی هستند که از ظاهر
کلام شیخ محی الدین ابن عربی و اتباع او تفضیل گونه فهم کرده اند و یکی را بدو گرفته چیزها
بدماغ خود بچته اند و جمعی هستند که ببعض واقعات خود و اسلاف خود تمسک نموده فضل کلی
اثبات نموده اند و بحقیقت گواهی کسی در باب تفضیل مسموع نیست تا منزلت هر دو فهمیده
باشد ؎ حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء و ما میخواهیم که بکلام موجز
مضمون تقریرهای ایشان را ذکر کنیم و بطریق برانداختن آنها مطلع سازیم اگر گویی که علم
دو نوع است علم بالله و علم باحکام الله و مطلوب در راه حق دو نوع است وصول بذات
حق و احکام اسباب معده وصول بحق و جلب ناس تدریجا بمرتبه وصول بحق و مانند
آن و نوع اول افضل است از نوع ثانی و واسطه درمیان آنحضرت و امت او در نوع
اول حضرت مرتضی است بچند وجه یکی عالمان علم بالله و واصلان بذات حق سلاسل
دارند که بعض از بعض آنرا اخذ کرده اند و همه این سلاسل متوجه اند بحضرت مرتضی چنانکه شجره سلسله ایشان بران دلالت میکند بخلاف شیخین
زیرا که هیچ سلسله از سلاسل صوفیه بشیخین عاید نمیشود دوم آنکه از حضرت مرتضی کلمات عجیبه از باب
سلوک و معارف که دلالت میکند بر تبحر او درین باب روایت کرده شده است
و صوفیه آن کلمات را بمنزله امثال سائره در مصنفات خود ذکر کرده اند و کرامات خارقه
که صدور مثل آن بغیر تمکن تام در طریقه صوفیه میسر نشود نقل نموده اند سوم آنکه حضرت
مرتضی الزق بود با آنحضرت نسبا و مصاهرة و صحبة و اذکی بود در فهم و ارغب بود
در سلوک راه خدای تعالی و توجه آنحضرت بجانب او بیشتر از همه بوده و چون قابلیت تلمیذ
و کوشش او با توجه شیخ و صحبت دائمه او با کمال منزلت شیخ و تمام تاثیر توجه او جمع شود
میباید که ارشاد و رشد بکمال خود برسد چهارم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فرموده اند انا مدینة الحکمة وعلی بابها وظاهرست که در علم ظاهر حضرت مرتضی
با سائر صحابه همعنان بوده پس معلوم شد که همان علم باطن ست که باو حواله کرده شد بجهت
آنکه اولاد حضرت مرتضی در هر زمان مصدر فیض باطن بوده اند و هر یکی از والد خود این راه را
اخذ کرده است والولد سر لابیه قوله همه این سلاسل متوجه اند بمرتضی گوئیم اتصال
سلاسل بحضرت مرتضی امریست مشهور بر السنه صوفیه و نزدیک تفتیش آنرا اصلی ظاهر نمیشود
و مشهورات دو قسم اند مشهور عند جماهیر اهل النقل و مشهور نزدیک طائفه دون الطائفه و این
از قسم اخیرست نزدیک طائفه صوفیه مشهور شد فقط و اصل این نقل ضعیف ست یا باطل
که آنرا تلقی کردند متاخرین بقبول و هر مشهوریکه چنین باشد آنرا اعتدادی نیست مثل نماز
لیلة الرغائب ولیلة النصف من شعبان و نماز ایام اسبوع الی غیر ذلک بلکه متاخرین
هر طائفه را از فرق ناس مشهورات مسلمه ست در میان ایشان و باصل صحیح رجوع نمی کنند
کما لا یخفی و دلیل بر این معنی آنست که قائلان باین سلاسل متفق اند بر ینکه سبب آن اتصال
حسن بصری ست بمرتضی و اگر اتصال حسن بصری بمرتضی متحقق میبود او را صحبت معتد بها
با مرتضی متحقق میبود و خود چنین صحبت منتفی ست الی آخر ما ساق من المجازفات الواضحة
والمکابرات الذائحة و گمان مبر که شاه ولی الله والد مخاطب افیق باین تحقیق رشیق
و تدقیق انیق و تحبیر و تنمیق و موشگافی و تدلیق که رشک فرمای لطائف صنوف تنسیق
و تلفیق و نهیق و شهیق متفرد باشد و تنها ملازمان او باین کلمات عصبیت آیات قلوب
اهل ایمان منخدش شده و نمک بر جراحات اهل اسلام بنفی افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام در علم طریقت مع نفی افضلیت آنحضرت در علم شریعت می پاشد بلکه شیخ الاسلام
و ملاذ محققین فخام ایشان اعنی ابن تیمیه حرانی در ینباب سابق الاقدام و مبدی غرائب

هو اجس واوهام وبرز عجائب خیالات خام ومظهر بدائع توہمات نافرجام ست مگر
نہ بینی که او در کتاب منهاج السنة که از قبیل تسمیة الشی باسم نقیضه است بجواب قول جناب
علامه حلی احله الله بحبوحة دار الکرامة وبوأه بحبوحة السلامة اما علم الطریقة فالیه
ای الی علی علیه السلام منسوب فان الصوفیة کلهم یسندون الخرقة
الیه از جا در می آید وخود از مقام شیخوخت ووقار وتثبت وتامل وعتبار می رباید
واین هفوات رنگین وخرافات شگرف غرابت آگین می سراید والجواب ان یقال
اولا اما اهل المعرفة وحقائق الایمان المشهورون فی الامة بلسان الصدق
فکلهم متفقون علی تقدیم ابی بکر وانه اعظم الامة فی الحقائق الایمانیة
والاحوال العرفانیة واین من یقدمونه فی الحقائق التی هی افضل
الامور عندهم الی من ینسب الیه لباس الخرقة فقد ثبت فی
الصحیحین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله لا ینظر الی
صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم فاین حقائق القلوب
من لباس الابدان ویقال ثانیا الخرق متعددة اشهرها خرقتان خرقة
الی عمر وخرقة الی علی فخرقة عمر اسنادان اسناد الی اویس القرنی واسناد
الی مسلم الخولانی واما الخرقة المنسوبة الی علی فاسنادها الی الحسن
البصری والمتاخرون یصلونها بمعروف الکرخی فان الجنید رضی الله
عنه صحب السری والسری صحب معروف الکرخی بلا ریب واما الاسناد
من جهة معروف فمنقطع فتارة یقولون ان معروفا صحب علی بن
موسی الرضا وهذا باطل قطعا لم یذکره المصنفون لاخبار معروف

بالاسناد الثابت المتصل كابی نعیم و ابی الفرج بن الجوزی فی کتابه الذی
صنف فی فضائل معروف ومعروف کان منقطعا فی الکرخ و علی بن
موسی کان المامون قد جعله ولی العهد بعده وجعل شعاره لباس الخضرة
ثم رجع ذلك واعاد شعار السواد ومعروف لم یکن ممن یجتمع بعلی بن موسی
ولا نقل عنه ثقة انه جتمع به او اخذ عنه شیئا بل ولا یعرف انه داره
ولا کان معروف بوابه ولا اسلم علی یدیه فهذا کله کذب واما
الاسناد الآخر فیقولون ان معروفا صحب داؤد الطائی وهذا ایضا
لا اصل له ولیس فی اخباره المعروفة ما یذکر فیها اخذه عن داؤد
الطائی شیئا وانما نقل عنه الاخذ عن بکر بن خنیس العابد الکوفی وفی
اسناد الخرقة ایضا ان داؤد الطائی صحب حبیب العجمی وهذا ایضا لم
یعرف له حقیقة وفیها ان حبیبا العجمی صحب الحسن البصری وهذا صحیح
فان الحسن کان له اصحاب کثیرون مثل ایوب السختیانی ویونس بن
عبید وعبد الله بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دینار و
حبیب العجمی وفرقد السبخی وغیرهم من عباد اهل البصرة وفی الخرقة
ان الحسن صحب علیا وهذا باطل باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون
علی ان الحسن لم یجتمع بعلی وانما اخذ عن اصحاب علی اخذ عن الاحنف
بن قیس وقیس بن عباد وغیرهما عن علی وهکذا رواه اهل الصحیح وبعد
کلامی دیگر در تکذیب ملاقات حسن بصری با حضرت امیر علیه السلام گفته وقد
کتبت اسانید الخرقة لانه کان لنا فیها اسانید فبینتها لیعرف الحق

من الباطل ولهم اسناد ثالث بالخرقة المنسوبة الى جابر وهو ايضا منقطع
جدا وقد علم بالنقل المتواتر ان الصحابة لم يكونوا يلبسون مريديهم
خرقة ولا يقصون شعورهم ولا التابعون لهم باحسان ولكن هذا
فعله بعض لمشائخ المشرق من المتاخرين وكذا اصحاب معاذ بن جبل
كانوا ياخذون عن عبد الله بن مسعود وغيره وكذلك اصحاب ابن
عباس ياخذون عن ابن عمر وابي هريرة وغيرهما وكذلك اصحاب
زيد بن ثابت ياخذون عن ابي هريرة وغيره وقد انتفع بكل منهم
من نفعه الله به وكلهم متفقون على دين واحد وطريقة واحدة وسبيل
واحد يعبدون الله ويطيعون رسوله محمدا صلى الله عليه وسلم
ومن بلغهم من الصادقين عن النبي شيئا قبلوه ومن فهمهم من
القران والسنة ما دل عليه القران والسنة استفادوه ومن دعاهم
الى الخير الذى يحبه الله والرسول اجابوه ولم يكن احد منهم
يجعل شيخه ربا يستغيث به كالاله الذى يسئله ويرغب اليه و
يعبده ويتوكل عليه ويستغيث به حيا وميتا ولا كالنبى الذى
تجب طاعته فى كل ما امر وبعد كلامی در تشنیع بر هیچ کسانی که اعتقاد
بمشائخ دارند گفته واكثر المسلمين بالمشرق والمغرب لم ياخذوا عن على
شيئا فانه رضى الله عنه كان ساكنا بالمدينة واهل المدينة لم يكونوا
يحتاجون الى نظائره كعثمان فى مثل قضية تشاورهم فيها عمر و
نحو ذلك ولما ذهب الى الكوفة كان اهل الكوفة قبل ان ياتيهم

٢٠٧

قد اخذوا الّذین عن سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود
وحذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و ابی موسی الاشعری وغیرهؤلاء
ممن ارسله الی الکوفة واهل البصرة اخذوا الّذین عن عمران بن
حصین و ابی بکرة و عبد الرحمان بن سمرة و انس بن مالک وغیرهم
من الصحابة واهل الشام اخذوا الّذین عن معاذ بن جبل و عبادة
بن الصامت و ابی الدرداء و بلال بن رباح وغیرهم من الصحابة
والعباد والزهاد من اهل هذه البلاد اخذوا الّذین عمن شاهدوا
من الصحابة فکیف یجوز ان یقال ان طریق الزهد والتصوف متصل
به دون غیره وهذه کتب الزهد مثل الزهد للامام احمد بن
حنبل والزهد لعبد الله بن المبارک والزهد لوکیع بن الجراح و
الزهد لهناد بن السری ومثل کتب اخبار الزهاد کحلیة الاولیاء وصفوة
الصفوة وغیر ذلک فیهما من اخبار الصحابة والتابعین امور کثیرة
ولیس الذی فیها للعلی اکثر مما فیها لابی بکر و عمر و معاذ بن جبل
وابن مسعود و ابی بن کعب و ابی ذر و ابی الدرداء و ابی امامة و
امثالهم من الصحابة انتهی از ملاحظه این کلمات غرابت سمات و هفوات سماجت
آیات واضح می شود که گو فاضل مخاطب قمقام برای تخدیع عوام انعام و تسکین خواطر
رعاع قزام بخوف انحراف ایشان از انقیاد و اطاعت خدام عالی مقام در مقام
نفی کمالات نبوت از جناب سید الوصیین سلام الله علیه و آله اجمعین به بیان تخصص
سلاسل جمیع اولیا باآنجناب تخصص ولا وصفا با اهلبیت اصطفا علیهم آلاف التحیة

والهشّناد بقلوب غیر ممیزین سراب از آب راسخ ساخته لکن نزد ابن تیمیه شیخ الاسلام

سنّیه واتباع واشیاع آن رئیس این فرقه سنّیه از مقام ولایت وتفخیم وتبجیل

وتجلیل شیخین یا بطه ودرو به رفض وتشیّع وانحراف از اسلاف ساقط گردیده مگر نمی‌بینی

که ابن تیمیه بصراحت تمام نفی اختصاص مقام ولایت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام

نموده بلکه در احوال عرفانیه بتقدیم ابوبکر قائل شده از قبول انتهای سلاسل صوفیه بجناب

امیر المؤمنین علیه السلام استنکاف واعراض وصدود واغماض وبر نسبت آن التهاب

واضطراب وارتیاع والتیاع وارتماض ونهایت کراهت واشمئزاز وانقباض ظاهر

ساخته وآنحضرت را هرگز مختص بمقامات زهد وعرفان وسلوک وایقان ندانسته و

ظاهر ساخته که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام درین باب منقولست زیاده از ان نیست

که از ابی بکر وعمر ودیگر صحابه منقول شده واکثر مسلمین مشرق ومغرب از آنجناب اخذ نکردند

واهل مدینه بآنجناب احتیاج نداشتند چنانچه بعثمان وغیر او احتیاج داشتند واهل کوفه

وبصره واهل شام طریق زهد وتصوّف را از دیگر صحابه اخذ کرده‌اند نه از آن جناب و

این اخذ هرگز بآنجناب اختصاص نداشت وابن تیمیه قبل ازین عبارت بصراحت تمام

ظاهر کرده که تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام برابوبکر گو در علم باطن باشد از قبیل

تشیّع والحادست چنانچه در منهاج گفته والملاحدة المنتسبون الی التصوّف

کابن سبعین وابن عربی والتلمسانی وامثالهم وان کانوا یعظّمون

الخلفآء الثلاثة فهم یمیلون الی التشیّع وعامّتهم یفضّلون علیا علی

ابی بکر امّا مطلقا وامّا فی علم الباطن کما فعل ذلک ابو الحسن الجزلی

وطائفة من غلطه فاشترک جنس الملحدین فی التشیّع انتهی پس گو فاضل

۲۰۶

مخاطب بتفضیل جناب امیرالمؤمنین علیہ السلام در علم باطن بر شیخین خوش باطن حسن
اعتقاد خود نزد عوام ظاہر ساختہ لیکن نزد شیخ الاسلام و مقتدائے اعلام خود یعنی
ابن تیمیہ بمقام موسوم بتشنیع در رفض و الحاد و بہ اسلام گردید بلکہ باین لابہ و تخدیع
ولی اللسان و تلبیح نزد پدر بزرگوار عمدۃ الحذاق خود ہم ناخلفست و عاق و از منکرین
یقینیات و متواترات شائعہ فی الآفاق و مستحق ایلام و ازعاج و اقلاق و مستوجب
تعنیف و تعییر و اِرہاق و مرتکب مخالفت جناب عالی شان و اثار کید و نفاق
فصل سعیہم فی الدنیا و ما لہم فی الاخرۃ من خلاق و چون فاضل معاصر
مولوی حسن الزمان در رد مجازفات ابن تیمیہ خلیع العذار و ابطال خزعبلات والد
ماجد مخاطب جلیل الفخار کلام طویل و شریح مشتمل بر نہایت تبیین بزبان خامہ بلاغت نگار رسیدہ
نقل آن مناسب مینماید قال فی القول المستحسن وصل لما تم الکلام فی المرام
من تحقیق الاتصال بالامکان الذی کاد ان یکون وجوبا و الالتقاء
والسماع و ذکر ما تیسر من عداد من اثبتہ من الائمۃ الحفاظ و المحدثین
الایقاظ رضی اللہ عنہم فاداد محمد المشتہر بفخر الدین ان یشیر الی اناس
ینکرونہ فقد وجد بعد التفتیش و الفحص شرذمۃ من المتقدمین و
شرذمۃ من المتاخرین فی الاولی من یقول لم یثبت سماعہ منہ ای عندہ
قال السیوطی فی زاد المسیر الحفاظ مختلفون فی سماع الحسن البصری
من علی رضی اللہ تعالی عنہما فمنہم من لم یثبتہ کالبخاری و یحیی بن
معین و نقل فی اتحاف الفرقۃ عن ابن حجر فی تہذیب التہذیب قال
یحیی بن معین لم یسمع الحسن من علی بن ابی طالب قیل لم یسمع من عثمان

۲۰۷

سماع ای لقاء حسن البصری علیا علیہ السلام و تحقیقہ منہ علیہ السلام ۱۲

قال يقولون عنه رايت عثمان قائما خطيبا وقال غير واحد لم يسمع من علي

رضي الله عنه انتهى وسئل ابو زرعة هل سمع الحسن احدا من البدريين

قال راهم رؤية راى عثمان وعليا فقيل سمع منهما شيئا قال لا وقال البزار

روى عن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما ولم يسمع منه وبينهما قيس

بن عباد وابن الكواء ولم يثبت له سماع من احد من اهل بدر قلت

قد صح عند سائر ائمة الشان بوجوه ثابتة سماعه من عثمان زمان

اجتماعهما اياهما وعلي في مكان وكذا اجتمع بالمرتضى بعده الى مدة فقد

سمع منه علوما جمة لا محالة كما مضى في المقدمة وكفى ردا على ابن

معين في موافقيه بروايته صاحبه ابي يعلى الصحيحة على شرطه و

تشديد هؤلاء العلماء في الاسانيد واعتمادهم على استقرائهم معلوم

لا يحتاج الى بيان قال الذهبي في فصل ذكره بعد تصنيف الميزان عقب

نقل كلام ابن معين في الامام الشافعي فقد اذى ابن معين نفسه

بذلك ولم يلتفت احد الى كلامه في الشافعي ولا الى كلامه في جماعة

من الاثبات انتهى وكذا كلام البخاري في الائمة كشيخنا عبد الواحد

وفقيهنا ابي حنيفة والبزار قال ابو احمد الحاكم يخطئ في الاسناد

والمتن وقال ابو عبد الله الحاكم سألت الدارقطني عنه فقال يخطئ

في الاسناد والمتن جرحه النسائي وقال حمزة السهمي عن الدارقطني

كان ثقة يخطئ كثيرا ويتكل على حفظه وقال ابو الشيخ عقب

الثناء عليه وغرائب حديثه وما ينفرد به كثير ومع هذا كله

فكيف يقبل نفيهم مطلقا سيما وقد عارضه اثبات الاثبات بالحجج

البينات ومنها من يقول لا نعرف ولا نعلم سماع الحسن من علي كرم الله

وجهه كالترمذي فلا يلزم من عدم ثبوته عندهم او عدم معرفتهم

عدمه في الوجود فهم فيه معذورون ومن الاخرى من يسلك طريقة

المتعقبة فيقول مجازفة من غير استقراء وتتبع اقوال الافاضل ان

الاجتماع والسماع كليهما باطل باتفاق الاماثل منهم اعجوبة وقته

ابن تيمية الحنبلي غفر الله له ونحى نحوه صاحب القرة وقد قال

شيخ الاسلام الامام الحافظ ابو الفضل ابن الحجر العسقلاني في

الدرر الكامنة في ترجمته بعد ما ذكر مناقبه ومثالبه كالقول

بحرمة زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقد نحا نحوه صاحب

القرة والحجة فانه قال في حديث لا تشدوا الرحال بعد ذكر الحكمة

فيه من سد الفساد والذريعة لعبادة غير الله تعالى والحق

عندي ان القبور محل عبادة ولو من اولياء الله تعالى والطور كل ذلك

سواء في النهي ثم لم يذكر في المناسك شيئا مما ثبت من احاديث

الزيارة النبوية على صاحبها الصلوة والتحية مع التزامه هنالك

لذكر نحو ذلك فهو مع ابن تيمية بلا ريبة والعجب انه مع هذا قال

في حديث زيارة القبور كان نهى عنها لانها تفتح باب العبادة لها فلما

استقرت الاصول الاسلامية واطمأنت نفوسهم على تحريم

العبادة لغير الله اذن فيها انتهى وعدم صحة ا سلام علي المرتضى

كرّم الله وجهه لكونه صبيًّا بل لتداركه عليه وعلى الذرية الطاهرة
باعتراضات سخيفة مردودة وقد نحى نحوه صاحب القرّة بتلويحات
قريبة من التصريحات واشارات شبيهة بالعبارات بادنى تغيير حمّا للنواصب
مع ذكر علي المرتضى كرم الله وجهه في كل موضع منها بلفظ المرتضى وكذا
وضع في كتابه ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء اشياء تسميه ازالة
الخلافة والهداية عن خاتم وفاتح الولاية لا نستبيح ذكر شيء منها
والكتابان بين ظهراني الناس الآن وكفى ردّ ما فيهما ما من هذا بكلمات
ولده صاحب التحفة الاثني عشرية وغيره نسال الله السلامة والعصمة
واما تصحيح اسلام المرتضى وهو صغير فقال الحافظ مستنبط من كونه
اقرّ على ذلك قال الشيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفي في تخريج احاديث الاختيار
اوضح من هذا ما روى ابن سعد في الطبقات انا اسمعيل بن ابي اويس ثني
ابي عن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب انّ رسول الله صلى الله
عليه وسلم دعا عليًّا الى الاسلام وهو ابن تسع سنين ويقال دون
التّسع ولم يعبد وثنا قط لصغره انتهى قال فلو لم يكن الاسلام مقبولا
منه لما دعاه اليه انتهى قلت وكذا دعا شرذمة من اطفال الصحابة
الى الاسلام وقبله منهم كما يظهر من كتب الاثر وقد بايع عبد الله بن
الزّبير وجعفر بن الزّبير وعبد الله بن جعفر وهم ابناء سبع سنين
رواه ابو نعيم وابن عساكر وغيرهما وللطبراني بسند جيد جدا عن
الامام محمّد الباقر انّ النّبي صلّى الله عليه وآله وسلم بايع الحسن والحسين وعبد الله

بن عباس وعبد الله بن جعفر وهم صغار لم يعقلوا ولم يبلغوا ولم يبايع

صغيرا الا منا انتهى وانما المرد في ذلك كله في عام الحكم الى الفهم واضح

من ذلك كله في صحة اسلام المرتضى صبيا ما في احاديث في مقام

تفضيله انه اولهم سلما ونسبة امير المومنين عثمان بن عفان

رضي الله تعالى عنه الى حب المال ورد الاحاديث الموجودة في

السنن وان كانت ضعيفة وتبعه صاحب القرة بل قد تبين في فرد الدواوين

الاسلامية غير الكتب الخمسة والموطا ومسند احمد وذكر اى ابن حجر

اختلاف العلماء الكرام في حقه انا لا نعتقد في حقه عصمة بل انا

نخالفه في مسائل اصلية وفرعية وقال في لسان الميزان في ترجمة

ابن المطهر الرافضي وصنف كتابه في فضائل علي رضي الله عنه فنقضه

الشيخ تقي الدين ابن تيمية في كتاب كبير وقد اشار الشيخ تقي الدين

السبكي الى ذلك في ابياته المشهورة حيث قال وابن المطهر لم يظهر

خلافه ولابن تيمية رد عليه واستيفاء اجوبة لكنه يذكر

بقية الابيات فيما يعاتب به ابن تيمية من العقيدة طالعت الرد

المذكور فوجدته كما قال السبكي في الاستيفاء لكن وجدته كثير التحامل

الى الغاية في رد الاحاديث التي يوردها ابن المطهر وان كان معظم ذلك من

الموضوعات والواهيات لكنه رد في رده كثيرا من الاحاديث الجياد التي

لم يستحضر حالة التصنيف مظانها لانه كان لاتساعه في الحفظ يتكل على ما في صدره والانسان عامد النسيان وكم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي احيانا الى تنقيص

علي والتوجيه لا يحتمل ايضاح ذلك وايراد امثلته قلت ومع ذلك

سه ١٥ اصل ہزین البیتین المشتملین علی السلاطة والبذاقی الدرر الکامنة ہکذا سه وابن المطهر لم تطهر خلائقه داع الی الرفض غال فی تعصبه ولابن تیمیة رد علیه له + اجاد فی الرد واستیفاء ضرب ۱۲

۱۱۳

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبي في الميزان مع ذكر الاجلاء فيه ما من
عجائب الزمان ۔ قال الامام ابو عبد الله الذهبي رحمه الله في تاريخه مع
كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوها فهو بشر له ذنوب
وخطايا وكذا ذكر الامام اليافعي وغير واحد من الائمة وقال العلامة
ابن حجر المكي في الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر اليه
او يعول في شئ من امور الدين عليه وهل هو الا كما قال جماعة من الائمة
الذين تعقبوا كلماته الفاسدة وحججه الكاسدة حتى اظهروا عوار سقطاته
وقبائح اوهامه وغلطاته كالعز بن جماعة عبد اضله الله واغواه
والبسه رداء الخزي وارداه وبواه من قوة الافتراء والكذب ما اعقبه
الهوان واوجب له الحرمان ۔ لقد تصدى شيخ الاسلام وعالم الانام المجمع
على جلالته واجتهاده وصلاحه وامامته التقي السبكي قدس الله روحه
ونور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه واجاد واصاب واوضح
بباهر حججه طريق الصواب فشكر الله مسعاه وادام عليه شآبيب رحمته
ورضاه ومن عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السذج من الحنابلة فغبر في
وجوه مخدراته الحسان لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان واتى بما دل على جهله
واظهر به عوار غباوته وعدم فضله الى قوله تدارك ابن تيمية سيما
الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيفة شهيرة واتى من نحو هذه
الخرافات بما تمجه الاسماع وتنفر منه الطباع وهكذا ذكر العلامة المحدث
البرنسي في اتحاف اهل العرفان برؤية الانبياء والملائكة والجان وقال

٢١٢

السفهاء
رحمه
قبله

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيرته المسماة بسبل الهدى
والرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم مشروعية السفر
لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وآله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقي الدين
السبكي والشيخ كمال الدين بن الزملكاني والشيخ داود ابو سليمان كتاب
الانتصار وابن جملة وغيرهم من الائمة وردوا على الشيخ تقي الدين
ابن تيمية فانه اتى في ذلك بشيء منكر لا يغسله البحار وممن رده عليه
من ائمة عصره العلامة محمد بن يوسف الزرندي المدني المحدث في
بغية المرتاح الى طلب الارباح ثم في هذا كله رد جيد على ما وقع
للقادي من الاشادة الى تأويل مذهبه هذا وحمله على حامل بعيد
من مقصوده على مراحل وزعمه انه من اولياء الله فلا حول ولا قوة
الا بالله قال الشيخ العلامة شهاب الدين ابو عبد الله احمد البرنسي
المالكي الشاذلي المعروف بزروق في شرح حزب البحر فان قلت قد انكر
ابن تيمية هذه الاحزاب وردها ردا شنيعا فما جوابه قلنا ابن تيمية
رجل مسلم له باب الحفظ والاتقان مطعون عليه في عقائد الايمان
ملموز بنقص العقل فضلا عن العرفان وقد سئل عنه الشيخ الامام تقي الدين
السبكي فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت ومقتضى ذلك ان
يعتبر بنقله لا بتصرفه في العلم قلت بل ينبغي ان لا يعتبر من نقله الا
بما تخلص فيه من التعصب ومن التعسف لا مطلقا يتضح لك ذلك مما نقلنا
هنالك وقد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمى ابن تيمية

بشیخ الاسلام کافو ولا یخفی ما فیہ ولذا الف ابن ناصر الدین الشافعی علیہ کتاب
الرد الوافر ولکنی لم اقف علیہ الی الآن و بالجملۃ فالفقہاء والعرفاء لیسوا
اشد تغلیظا علی احد من اہل العلم منہم علیہ فثناء من اثنی علیہ
من العلماء فیما نقلہ ابن ناصر الدین فی التبیان بعضہ یرجع الی علمہ
و بعضہ وقع من عدم الوقوف علی سقمہ من فضائحہ و قبائحہ قال
ابن تیمیۃ فی منہاج السنۃ قال الرافضی واما علم الطریقۃ فالیہ منسوب
فان الصوفیۃ کلہم یسندون الخرقۃ الیہ والجواب اولا انما اہل
المعرفۃ وحقائق الایمان المشہورون فی الامۃ بلسان الصدق فکلہم
متفقون علی تقدیم ابی بکر وانہ اعظم الامۃ فی الحقائق الایمانیۃ
والاحوال العرفانیۃ وقال فی القول المستحسن بعد کلام علی ہذا الکلام
واما نقل ابن تیمیۃ اتفاق اہل المعرفۃ علی تقدیم ابی بکر علی علی رضی اللہ
عنہ فما فی الطریقۃ وعلم الحقیقۃ فلا اصل لہ اصلا الی ان قال قال الجنید
رضی اللہ تعالی عنہ صاحبنا فی ہذا الامر الذی اشار الی ما تضمنتہ القلوب
واومی الی حقائقہ واولہ بعد نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہ ذلک امرء اعطی علما لدنیا یعنی علم التصوف وقال ایضا رضی اللہ
عنہ امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ لو تفرغ الینا عن الحروب
لنقل الینا عنہ من ہذا العلم یعنی علم الحقائق والتصوف ما لا تقوم لہ القلوب
اوردہما الامام ابو عبد الرحمن السلمی الصوفی الحافظ شیخ الحاکم والبیہقی
وامثالہما ونقلہما عنہ الشیخ محمد البخاری ثم المدنی المعروف بخواجہ

تغلیظا

۲۱۴

فارسا الحنفي في فصل الخطاب قال الامام علي بن عثمان بن علي الجلابي
الغزنوي المحدث الفقيه الحنفي الصوفي في كشف المحجوب قال سيد الطائفة
الجنيد رضي الله عنه شيخنا في الاصول و البلاء علي المرتضى يعني ان
اماما في علم الطريقة و معاملاتها هو علي المرتضى كرم الله وجهه
فان اهل الطريقة يسمونها الاصول و معاملاتها كلها بلاء انتهى مترجما
ثم قال في القول المستحسن من ابن تيمية واين من يقدمونه في الحقائق التي
هي افضل الامور عندهم الى من ينسب اليه لباس الخرقة وقد ثبت
في الصحيحين عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله لا ينظر الى
صوركم و اموالكم وانما ينظر الى قلوبكم و اعمالكم فاين الحقائق القلوبية
من لباس الابدان ثم ردوده بانها ليست حقيقة لبسة الخرقة الفخرية
هذا الذي يفهمه بل هي كناية عن الولاية الباطنية كما ان
السلاطين الظاهرية اذا يولون الولاة يجعلون عليهم ملابس
نفائس اكراما لهم واعلاما بتوليتهم فالنبي صلى الله عليه وسلم
لما قال من كنت مولاه فعلي مولاه عممه بعمامة وسياتي تمام
تحقيقه مني بالتعليم الفخري العلوي اللدني ان شاء الله العزيز القوي
ويقال ثانيا الخرقة متعددة اشهرها خرقتان خرقة الى عمر وخرقة
الى علي فخرقة عمر رضي الله عنه لها اسنادان اسناد الى اويس القرني
واسناد الى ابو مسلم الخولاني قلت خرقة الخولاني كالخبر الشاذ
الذي لا يعرف وليس لها ذكر عند جماهير اهل هذه الفقر والمعاملة

٢١٥

٢٠ اما قاله

٢١ الخرق

الصوفية وانما رواها الاحاد ولا يخفى ان نسبة الخرقة الاويسية الى الحضرة
العلوية اشهر عند اهلها وهم الصوفية من نسبتها الى الحضرة العمرية
وصحبته عليا اكثر من اجتماعه بعمر وروايته عنه اعرف واظهر من
روايته عنه واما الخرقة المنسوبة الى على كرم الله وجهه فاسنادها
الى الحسن البصري من المشهور المذكور المعلوم للخصوم واسناد الخرقة الكميلية
والشريحية كليهما الى الحضرة العلوية خاصة بلا شبهة في اتصالها
وفوقها كلها الطريقة الحسنية والحسينية اللتان يقال لكل منهما السلسلة
الذهبية وهذه السلاسل ينتظم فيها جم غفير من سلاسل الصوفية
فلا ادري ان الحامل لابن تيمية على عدم ذكرها كالاويسية المرتضوية
الجهل بها ام محضة عصبية ردية وقد تبعه صاحب القرة كما مضى
فتنبه ومن المقرر المحرر عند اهل السير والعلم بالخبر ان الخرق
العلوية والطرق المرتضوية قد استند اليها وتخرج فيها عالم
من اولياء الله لا يحصون كثرة بل اولياء الدنيا مطلقا من الجشتية
بشعبها والمكية بشعبها والقشيرية بشعبها والهروية بشعبها
والاحمدية الغزالية بشعبها والمحمدية الغزالية بشعبها والشطارية
بشعبها والرفاعية بشعبها والقادرية بشعبها والمدنية بشعبها
والسهروردية بشعبها واليسوية بشعبها والكبروية بشعبها
والاكبرية بشعبها والشاذلية بشعبها والنقشبندية بشعبها
في الغالب والشريحية بسلاسلها وشعبها وسلاسل اخر وانما ينتسب

الى غيرها احادكالباب الكبار والخوخة الصغيرة للمدينة والدار فانصف ولا تعتسف والمتاخرون يصلونها بمعروف الكرخي لم يذكر مايصلها المتقدمون به وهوامامنا ابراهيم البلخي عن الامام عبدالواحد عن الامام الحسن البصري رضي الله عنه فان هذه الطريقة متصلة بلاشبهة عنده وبالله العصمة وقال صاحب القرة بعد ايراد تلك الكلمات في السلسلة المرتضوية اذا اتضحت هذه المقدمات فلزم ان نقرر فع سلاسل الصوفية من جهات يتقول مثلاً صحب ابراهيم والفضيل سفيان وحصّلا منه تهذيب النفس وهو من الاعمش وهو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله هل يركب الاسانيد من عنده من غيران يكون لذلك عند من ينتحل هذه الروايات اصل وهل معنى وضع الاسناد غير هذا ولم يتذكر قوله ينبغي ان يذكر في المطالب النقلية الوقوع لا الامكان والله المستعان قال هذه المقالة اصدق واحق من قولهم ان الفضيل اخذ هذا الفن عن عبدالواحد بن زيد وهو عن الحسن وهو عن امير المومنين علي رضي الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان اظهر في كتب الحديث وطبقات الصوفية من انتسابه الى عبدالواحد قلت ليست كتب الحديث موضع رواية اخذ الصوفية علم الباطن عن شيوخهم حتى يذكر ذلك فيها وينكر ما اينا فيها وكتب طبقات الصوفية التي الفها من لا يسند الطريقة الى الفضيل فضلاً عن ان يكون علم

اتصال الفضيل عن عبدالواحد

صفحة ٥٩٥

٣١٧

بروايته من غيره كالقشيري والهروي ليست بحجة مع كونهم لم ينفوا
ذلك على ان المثبت مقدم على النافي ولم يتعرض لاسنادها براهيم
عن الفضيل ولا لاسناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستعمل عند الكل
فتامل نخراط المقال من هذا النمط في غاية السقط والغلط نعوذ
بالحق مما يستحق منه السخط فان الجنيد رضي الله عنه صحب السري
والسري صحب معروفا الكرخي بلا ريب واما الاسناد من جهة معروف
فمنقطع فتارة يقولون ان معروفا صحب علي بن موسى الرضا لا يخفى
ما فيه من رائحة نسبة الاصفياء الاولياء الى الكذب بالتردد
وانما هو ونحوه في السند من التعدد ولكن لا طب للتبلد مع التشدد
في التمرد والتعند ونسأل الله الصمد الود لاوليائه والتودد والمدد
في ذلك للتوكد وهذا باطل قطعا لم يذكره المصنفون لاخبار معروف
بالاسناد الثابت المتصل كابي نعيم وابو الفرج ابن الجوزي في كتابه الذي
صنفه في فضائل معروف قلت ان لم يروه ولم ينفوه ايضا مع ان المثبت
مقدم على النافي ومن حفظ وذكر حجة على من لم يحفظ ولم يذكر على ان
هذا باطل قطعا وان احاط علمه وحفظه جميع الكتب المفردة في اخبار
معروف المعروفة حتى يدعي هذه الدعوى المصروفة هذا الامام الحافظ
الناقد ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري عصري ابو نعيم بل الاكبر منه
المتوفى قبله بثمان عشرة سنة وصاحبهما الامام المحدث المحقق من
شيوخ الخطيب البغدادي الحافظ ابو القاسم القشيري الاكثر اعتناء

ومعرفة باحوال امثال معروف من مثل ابن الجوزي قد اورده بسنده
كل منهما في ترجمة معروف من كتابهما الغير المفرد في اخباره قال الامام
القشيري هو من موالي علي بن موسى الرضا رضي الله عنهما سمعت محمد
بن الحسين رحمه الله يقول سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت
علي بن محمد الدلال يقول سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت ابي يقول رأيت
معروف الكرخي في النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال
غفر لي فقلت بزهدك وورعك فقال لا بل بقبولي موعظة ابن السماك
ولزومي الفقر ومحبتي الفقراء وموعظة ابن السماك ما قال معروف كنت
مارًا بالكوفة فوقفت على رجل يقال له ابن السماك وهو يعظ الناس
فقال في خلال كلامه من اعرض عن الله بكلية اعرض الله عنه جملة
ومن اقبل على الله بقلبه اقبل الله اليه برحمته واقبل بجميع وجوه الخلق
ليه ومن كان مرة ومرة فالله يرحمه وقتا ما فوقع كلامه على قلبي واقبلت
لى الله وجميع ما كنت عليه تركت الا خدمة مولاي علي بن موسى الرضا
ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال يكفيك بهذا موعظة ان اتعظت به
نبرني بهذه الحكاية محمد بن الحسين قال سمعت عبد الرحيم بن علي الحافظ
داد قال سمعت محمد بن عمر بن الفضل يقول سمعت علي بن عيسى يقول
عت سري السقطي يقول سمعت معروفا يقول ذلك انتهى الى ان قال في
ل المستحسن ومعروف كان منقطعا في الكرخ يعني ما كان يدخل على الخلق
هذا قول ابن تيمية ١٢
ان يخرج من الكرخ فقط وهذا دعوى بلا دليل فهو غير مقبول مع انه

باطل في نفسه لما مضى آنفا وعلي بن موسى كان المامون قد جعله ولي العهد
بعده لا تعلق له بالمقصود فان الامام عليا الرضا كما ذكر اهل السير والعلم
بالخبر جعل ولي العهد بمرو من بلاد خراسان قبل شهادته بنحو سنة تخمينا
فلا يصلح هذا حجة لعدم لقيه معروف مدة عمره وان الذي عند الصوفية
انما هو صحبة معروف للرضا قبل آخر عمره ومعروف قد توفي الى رحمة الله تعالى
قبل قصة الولاية سنة مائتين على الصحيح وقيل احدى ومائتين وجعل
شعاره لباس الخضرة ثم رجع عن ذلك واعاد شعار السواد ايراد ذلك
لا يمس اليه المراد هنالك ومعروف لم يكن ممن يجتمع بعلي بن موسى تكرار
بلا فائدة واعادة بلا عائدة ولا نقل عنه ثقة انه اجتمع به او اخذ شيئا
عنه بل ولا يعرف انه رآه ولا كان معروف بوابه ولا اسلم على يديه فهذا
كله كذب قد مضى بعض تكذيب بعضه ويأتي تكذيب بعضه ان شاء الله
العلي القوي واما الاسناد الآخر فيقولون ان معروفا صحب داود الطائي
وهذا ايضا لا اصل له وليس في اخباره المعروفة ما يذكر فيه اخذه عن داود
الطائي شيئا هذا باطل بما مضى في رواية الحديث المسلسل بالتلقيم بسند جيد
قوي وقد قال الامام القشيري في الرسالة في باب الصحبة وكان الاستاد
ابو علي يقول اخذت هذا الطريق عن النصرآبادي والنصرآبادي عن الشبلي والشبلي
عن الجنيد عن السري والسري عن معروف الكرخي ومعروف عن داود الطائي
قلت الظاهر ان كل واحد منهم قد تلقى من صاحبه انه تلقاه من صاحبه فان كل واحد
قد لازم صاحبه دهرا وكلهم مع كونهم اهل الولاية والهداية هم اهل الرواية

٢٢٠

والدراية المحققين لا كالمتصوفين الضعفاء ولذا اعتمده صاحب مجمع الاحباب
وشرطه معلوم وفي طبقات شيخ الاسلام والحفاظ الهروي وكان معروف
قد صحب داود الطائي فان قيل قد ولد الامام الرضاء لاحدى عشرة ليلة
خلت من ربيع الاول سنة ثلث وخمسين ومائة على الصحيح وقيل في شوال
وقيل سنة ست وقد قال محمد بن عبد الله بن نمير مات داود سنة
خمس وستين ومائة ورجحه الهروي وقيل سنة ستين ورجحه ابن
حجر وقيل احدى وستين وقيل اثنتين وستين وقال ابو داود الطيالسي
مات اسرائيل وداود في ايام وانا بالكوفة وقال ابو نعيم وقعنب بن
المحرر مات اسرائيل سنة ستين ومائة وقال دبيس وغيره سنة
احدى وستين وقيل اثنتين وستين وهو اكثر ما قيل فعلى هذا الراجح
في متوفي داود سنة ستين واحدى وستين واثنتين وستين فيكون سن
الامام الرضاء اذ ذاك ثمان سنين او تسعا او عشرا فكيف يتصور
ان يكون معروف قد اسلم على يديه ثم اتى داود واستند اليه
قلت ماذا الذي فيه يستبعد فقد علم من رواية ابن الجوزي
وغيره انه كان معروف قد ناداه الله تعالى بالاجتباء في الصبا حتى
كان يرد قول المؤدب له اب وابن وثالث ثلثة فيقول بل هو الله الواحد القهار
احد احد حتى هرب اذ ضرب المؤدب وغاب سنين فكيف لا يتصور ان يكون
باجتباء الله اياه قد علم فراسة من نور الله ان الامام الرضا قد
اتاه الله تعالى صبيا الحكمة والمعرفة فانه شعبة من شجرة الاجتباء

والاصطفاء والارتضاء وعلم انه على يديه سيتخرج ويستكمل امره او الهم ذلك من الله تعالى كما الهم التوحيد قبل ذلك فاتى الامام لتوضأ واحكم الاسلام على يديه ثم لما رجع لقى بالكوفة الامام داود واستفاد منه اشياء فلما توفى الامام داود الى رحمة الله تعالى ومعروف لم يكمل امره وسمع نصيحة بعض اصحاب داود وموعظة ابن السماك فعاد الى المولى الرضا ولازم خدمته واستفاد منه الى ان فاز بالمراد والارشاد والرشاد من الله الهاد وانما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفي في القشيرية قال معروف الكرخي قال لي بعض اصحاب داود الطائى اياك ان تترك العمل الخ ولا يخفى انه لا يقتضى ان لا يكون معروف قد روى عن داود مشافهة في اسناد الخرقة ايضا ان داود الطائى صحب حبيبا العجمي وهذا لم يعرف له حقيقة جهل ابن تيمية به ليس بحجة وستاتى في تحقيق الخرقة من مسند الدنيا الحافظ ابو طاهر السلفي والمحدث ابى بكر الوراد وغيرهما من المحققين حقيقة حقة لهذا ولسائر ما قدم ومن ذكر حجة على من لم يذكر سيما والذى لم يذكره لم يتعرض لنفيه فقد صحح هذا كله صاحب القرة في الانتباه ولم يتكلم فيها في القرة من حيث اللقية والصحبة ولكن احدث امرا آخر سنورد مع الرد بعد الله الصمد وفيها ان حبيبا العجمي صحب الحسن البصري وهذا صحيح فان الحسن كان له اصحاب كثيرون مثل ايوب السختياني ويونس بن عبيد وعبد الله

بن عون ومثل محمد بن واسع ومالك بن دینار وحبیب العجمی وفرقد
السبخی وغیرهم من عبّاد اهل البصرة لا حاجة الی هذه الاطالة
وفی التحفة ان الحسن صحب علیاً وهذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفة
فانّهم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی وانّما اخذ عن اصحاب علی
اخذ عن الاحنف بن قیس وقیس بن عبّاد وغیرهما عن علیّ وهکذا
رواه اهل الصحیح والحسن البصری ولد لسنتین بقیتا من خلافة عمر
وقتل عثمان وهو بالمدینة یقال له هنا فاین کان علی المرتضی اذن وهل
رجل هو والحسن مدّة خلافة عثمان رضی الله عنه الی بلدة فلا بدّ له
من القول بکونه رضی الله عنه بالمدینة الطیبّة وانهما لم یرحلا
مدّة خلافة عثمان رضی الله عنه فیسأل فایّ مانع کان لهما من
الاجتماع فلا جرم ان لا مجال له من ان یقول بعد کینه وذیته لا ریبة
انهما کانا یجتمعان فی المسجد کل یوم خمس مرّات الی آخر ما تحقق فیما سبق
ویا عجباً منه کیف لم یتعرض ههنا التحقیق کون علی رضی الله عنه بایّة
بلدة وتفحص عنه فیما اذا رحل الحسن الی البصرة قال کانت امّه امة لام سلمة
فلمّا قتل عثمان حمل التعبیر بالحل عجیب نوع ویرفنا مل الی البصرة وکان
علی بالکوفة مر رده غیر مرة والحسن فی زمنه صبیّ من الصّبیان
لا یعرف ولا له ذکر انتهی ویاتی ردّه انشاء الله تعالی وقال صاحب القرة
بعد مقالته المذکورة وثقات تبع التابعین الذین کانوا بالمدینة
وانما فی هذه المدینة البتّة فعدم عدّ سلاسلهم والاکتفاء بسلاسل

جمع من اهل العراق وخراسان نوع من الجو قلت يا سبحان الله هل الجود اثبات
ما ثبت عن الاثبات متواترا متظافرا او نفى ذلك واثبات ما لم يكن شيئا
مذكورا وكيف يضعون الاسناد لما لم يقع لهم اليه استناد قال والذى
يتبادر ان اصل هذا الغلط كان بعض تصريحات ابى طالب المكى حيث
ان كتابه اصل التصوف وكان هذه المسئلة من مشهوراتهم الذائعة وهو
وان كان عمدة فى هذه الطريقة فله تساهلات كثيرة فى علم الحديث
ولا يظهر منه اتساع وتبحر فى الرواية حتى يتكلم على حال جميع السلاسل
قلت قد تقدم رد التكلم فى المكى مع ان هذا ليس من علم الحديث
وروايته بل هو من علم الباطن ورواته وهو من اهل ذلك الفن ولا يلزم
من عدم التبحر فى علم عدمه فى علم آخر على انه قد تابع المكى عليه عصريه
الامام ابو بكر بن ابى اسحاق الكلاباذى البخارى المحدث فى التعرف وقد
قال فيه المشايخ كما فى فصل الخطاب لولا التعرف ما عرف التصوف فقال فى
ذكر رجال الصوفية فممن نطق بعلومهم وعبر عن مواجيدهم ونشر مقاماتهم
ووصف احوالهم قولا وفعلا بعد الصحابة على بن الحسين زين العابدين وابنه
محمد بن على الباقر وابنه جعفر بن محمد الصادق بعد على والحسن والحسين
رضى الله عنهم اجمعين ثم قال واويس القرنى والحسن بن ابى الحسن البصرى
الى ان قال ومن اهل خراسان والجبل ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامى
الى ان قال وممن نشر علوم الاشارة كتبا ورسائل ابو القاسم الجنيد بن
محمد بن الجنيد البغدادى الى ان قال وابو بكر الشبلى ثم قال وممن صنف

فى المقامات ابو محمد عبد الله بن محمد الانطاكى وابو عبد الله احمد بن عاصم
الانطاكى والحارث بن اسد المحاسبى وابو عبد الله محمد بن على الترمذى
وابو عبد الله محمد بن الفضل البلخى وابو على الجوزجانى وابو القاسم اسحق
بن محمد الحكيم السمرقندى ثم قال فهؤلاء هم الاعلام المذكورون
المشهورون المشهود لهم بالفضل الى آخر ما قال ذكره صاحب فصل الخطاب
ثم قال صاحب القرة يحرر الفقير ما تقرر عنده فى هذا الباب وان كان
يشق على بعض اهل العصر الذين يالفون مشهودات القوم فان
الحق احق ان يتبع كانه يريد الامام المصنف قدس سره الفريد قال
سلسلة تهذيب النفس فى اهل المدينة مرتقية الى ائمة تبع التابعين
واعظمهم الامام مالك وله شيوخ كثيرون واكثر انتفاعه بنافع
عن ابن عمر وهو مع ادراكه شرف صحبته وتربيته صلى الله عليه وآله
وسلم قد صحب والده ايضا قلت واها لك ما لمالك والاعمى بساتينه
الطيبة فى ذلك مع وجود امام المسالك هنالك وهو امام الاعلام
منبع المعارف والحقائق جعفر بن محمد الصادق وهل الامام مالك
الا من خادمى حضرته العلية وملازمى عتبته السنية وسلسلته
سلسلة الذهب ابا عن جد الى المرتضى وللصادق انتساب الى ابى بكر
الصديق ايضا وكان صاحب القرة ليست له خبرة بحال الامام عبد الله
بن عمر العمرى فقد فضله يحيى بن سعيد والامام احمد وعمرو بن على الفلاس
على مالك ونافع ثبتا وحفظا واكثارا للرواية وانكروا على ابن مهدى

225

العكس وكذا قد قدمه وآثره عليه الزهري اذ قرء الكتاب لديه وقال ابو بكر

بن منجويه كان من سادات اهل المدينة واشراف قريش فضلا وعلما

وعبادة وشرفا وحفظا واتقانا ولاجمال الامام عبدالله بن عبد العزيز

العمري الحافظ الفقيه الصوفي قد فضله السفيانان وعبد الرزاق

في رواية صحيحة عنهم والطحاوي وآخرون على الامام مالك ورأوا الحمل

عليه حديث ضرب اكباد الابل وقد كتب الامام مالك اليه اذ كتب هو

الى مالك يحضه على التفريد ما انت ما انا فيه بدون ما انت

فيه ونرجوا ان يكون كلنا على خير ويجب على كل واحد منا ان يرضى

بما قسمه الله له ثم الامام مالك وان مال بعدُ الى ذلك ولكن ليس

يكون اماهم وهؤلاء الاجلاء فيهم ولم اعلم ممن استفاض العمريان قال

وسلسلة اهل مكة مرتقية الى اصحاب ابن عباس **قلت** لم يقل هنا

انه مع تشرفه بصحبته صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قد صحب المرتضى

ايضا وتادب به وعليه تخرج في العلم الظاهر والباطن الباهر كما رواه الائمة

كابرا عن كابر بحيث لا يسع انكاره المكابر قال وسلسلة اهل الكوفة

كذا او دا الطائي مرتقية الى ائمة تبع التابعين واعظمهم سفين الثوري

عن الاعمش عن اصحاب عبدالله بن مسعود **قلت** يا سبحان الله

انما داود من اقران الثوري وشريكه في شيوخه وانما جل اخذه الحديث

من التابعين قال الذهبي في تذهيب التهذيب في ترجمته الفقيه الزاهد

احد الاعلام عن عبد الملك بن عمير وهشام بن عروة واسمعيل بن خالد و

جماعة من طبقتهم انتهى وانما كان بدايته في الترك من كلمة قالها له الامام ابو حنيفة من شيوخه في الفقه ولكن لم يذكره صاحب القرة وانما استفاد علم الباطن من الامام الحبيب الراعي والامام الحبيب العجمي على ما رواه اهل هذه المعرفة والمعاملة واعترف به صاحب القرة في الانتباه وكانه لم يقرع قط اذنه ان عليا كرم الله وجهه سكن الكوفة مدة حتى قضى نحبه وقد استفاض بها منه جماعات من ارباب الولايات ككميل وقد بايعه صاحب القرة في الانتباه فيكون مرتقى سلسلة اهل الكوفة ايضا الى المرتضى قال وسلسلة اهل البصرة مرتقية الى الحسن وابن سيرين **قلت** لم يذكر انهما عمن اخذا فلو لم يكن الحسن اخذ عن المرتضى فلا شبهة عنده في اخذه عن اصحابه ككميل بن زياد وقيس بن عباد وكذا ابن سيرين قال وسلسلة اهل الشام مرتقية الى ابي الدرداء **قلت** لم يذكر من دونه من اهل السلسلة فان ايجاده مشكل جدا ولا يخفى ان سلسلة اهل الشام مرتقية الى الامام ابراهيم بن ادهم ثم الى المرتضى قال وسلسلة اهل اليمن مرتقية الى طاوس عن ابن عباس **قلت** وهو الى المرتضى انتهى هذا وقد احدث هاهنا صاحب القرة شقا آخر غير شق ابن تيمية فقال وبعد هذا كله لا شبهة ان ظاهر صلى الله عليه وآله وسلم كان احكام الشريعة والطريقة خفية ومستورة واعتناءه الكلي جهادا وتعليما وترويجا وترغيبا وترهيبا انما كان باحكام الشريعة والاشارات الضمنية الى الطريقة واكثر الايات والاحاديث بطريق التصريح والتفصيل يثبت الشريعة وبعضها بطريق الايماء والاجمال

يثبت الطريقة ففضل يتعلق بالاظهر والاصح وبما كان به الاعتناء الكلّي يكون
فضلاً كلياً وغيره وان كان انفس واعلى واغلى فضل جزئي انتهى ترجمة لفظه
قلت سبحان الله انما هذا الاعتناء بالشريعة لكونها ذريعة الى الطريقة
حتى يصل بها من قدّ له الى معرفة الحقيقة التي هي العلّة الغائية والنهاية
الامنيّة فلها الفضل الكلي دون الذريعة والا فيلزم ان يكون المقصود
الحقيقي الذي هو وجه تعالى مفضولاً واية كلمة اكبر منها تعالى الله عن
ذلك علوّاً كبيراً مع ان تفضيلهما عليه في علم الشريعة على المنازعة
كما ستري وهو شريكهما في تعليمها او الغزوات والبعوث كما تخبر به زبر الاثر
نعم لهما سيّما ابي بكر الصّدّيق خصوصيّة في اشاعة الاسلام ونصرته
عليه السّلام في اوّل الامر كما انّ للمرتضى خصوصية في ذلك في فتح خيبر
اذا شكل على الكل الامر وكذا في فتح همدان واشاعة احكام الاسلام في غير
واحد من البلدان باليمن والعراق والآفاق ولقد كان بعد وفاته صلى الله
عليه وآله وسلّم في نوبة الخلفاء الثلاثة شريكهم في الامور الجهادية
والواقعات القضائية كاشف كل شبهة وموضح كل حكم كما قال الفاروق
ولذا قد امسكه عنده في نوبته ولم يولّه شيئاً من البعوث وقال ابن
حجر في الاصابة في ترجمة المرتضى ولم يزل بعد النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم
متصدّياً للنشر العلم فلما قتل عثمان بايعه الناس ثم كان من وقعة الجمل
وصفّين والنهروان والتحريض على قتال البغاة ما كان انتهى ملخصاً وقال
تاج الاسلام المحدّث الفقيه محمّد بن محمد بن طاهر بن محمد بن الحافظ ابراهيم

بن حمزة الخدابادي البخاري قد ربعينه بعد ما اسند الحديث الرابع
عن المرتضى رضه الانبياء قادة والفقهاء سادة ومجالستهم زيادة
الحديث ما نصه راويه صاحب السوابق الوضية الذي اتبع عروج فائق
التفريد واظهر حقائق التوحيد وروي عن الامام الاعظم ابي حنيفة انه
قال لولا وقائع علي رضي الله عنه مع البغاة والخوارج واقضيته و
احكامه معهم ما كنا نعرف احكام اهل البغي والخوارج انتهى وهذا القول
مستفيض مشهور في كتب كثيرة مذكور ثم اشار قدس سره الى رد
شئ من خرافات ابن تيمية هذه لكون استقصاء ذلك يقتضي الاطالة
فقال قوله فهذا كله كذب قال الامام اليافعي في مرآة الجنان في ترجمة
الامام معروف الكرخي من موالي علي بن موسى الرضا وكان ابواه نصرانيين
فاسلماه الى مؤدب وهو صبي فكان المؤدب يقول له قل ثالث ثلثة
فيقول معروف بل هو الله الواحد القهار فضربه المعلم يوما على ذلك
ضربا مبرحا فهرب منه وكان ابواه يقولان ليته يرجع الينا على
اي دين شاء فنوافقه عليه ثم انه اسلم على يدي علي بن موسى الرضا
ورجع الى ابويه فدق الباب فقيل له من بالباب فقال معروف فقيل
على اي دين فقال على الاسلام فاسلم ابواه وهذه القصة قد
اوردها كذلك الامام القشيري نقلا عن شيخه الامام المشتهر في
الآفاق القاري صحيح البخاري وغيره على النقدة ابي علي الدقاق وتبعه
ابن خلكان وغيره من اهل الشان وهي تكملة ما في المجمع عن الصفوة

لابن الجوزی قال عبدالله بن صالح کان معروف قد ناداه الله بالاجتباء
فی الصبا فذکر ابن اخاه عیسی قال کنت انا واخی معروف فی کتاب النصاری
وکنا نصاری وکان المعلم یعلم الصبیان اب وابن فیصیح اخی معروف ویقول
احد احد فضربه المعلم یوما علی ذلک ضربا شدیدا فهرب علی وجهه
فکانت امی تبکی وتقول لئن رده الله تعالی علی ابنی لاتبعته علی ای دین
کان فقدم علیها بعد سنین فقالت له ای بنی علی ای دین انت فقال
فی دین الاسلام فقالت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
قال فاسلمت واسلمنا کلنا انتهی وقال العلامة ابن الحجر المکی المحدث فی
الصواعق المحرقة فی ترجمة الامام علی الرضا رضی الله عنه ومن موالیه
معروف الکرخی استاد السری السقطی لانه اسلم علی یدیه وقال عصریه
شیخ مشایخنا فی الحدیث الامام عبدالوهاب الشعرانی فی طبقاته فی ترجمة
معروف وهو من موالی علی بن موسی الرضا رضی الله عنه صحب داود الطائی
رضی الله عنه انتهی وهکذا ذکر الحرالی والمناوی انه اخذ عن مولاه الامام
الرضا ولا یخفی ان الیافعی والمکی کلاهما من الطبقة المتاخرة عن ابن تیمیة
وانما وجه استناد الاستاذ بهما مع عدم حضور الکتب للقدماء لدیه
انهما لما جزما بما عند الائمة المتقدمة دون ما ذکره ابن تیمیة مع
عثورهم علیه فدل ذلک علی ان الاول هو المعول وان هذا مما لا یلتفت
الیه واما ما وقع فی طبقات شیخ الاسلام من ان ابا معروف هو مولی
الامام الرضا وبوابه وانه اسلم علی یدیه وان الامام اطلع یوما

على الناس فان رحموا فوقع ابو معروف تحت ارجلهم فهلك فغير مشهور عند
الجمهور ولكنه لامانع منه ايضا والله اعلم ثم المعنى بالمولى هنا ليس مولى
العتق بل مولى الاسلام كما يفهم من حديث الطبراني وابن عدي والدارقطني
والبيهقي وغيرهم عن ابي امامة من اسلم على يديه رجل فله ولاؤه وفي رواية
للبخاري في تاريخه وابي داود والطحاوي عن تميم الداري هو اولى الناس
بمحياه ومماته وفي لفظ بحياته ومماته سواء اريد بالولاء ولاء الارث
او ولاء الموالاة فلا منافاة وهو كقول ابن حبان في كتاب الثقات في الراهب
النصراني الذي تشرف باكرام راس الامام الحسين الشهيد فرأى منه كرامة
فاسلم النصراني وصار مولى للحسين رضي الله تعالى عنه قوله وهذا باطل باتفاق
اهل هذه المعرفة فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلي ويلوح رضاء

٢٣١

صاحب القرة بهذا مرة دون مرة سبحان الله هذا بهتان عظيم فقد
تقدم عن امامي هذه المعرفة علي بن المديني شيخ البخاري وابي زرعة
الرازي شيخ مسلم انهما قالا انه رآه بالمدينة الطيبة مع رواية البخاري
القوية ورواية ابي يعلى الموصلي الصحيحة الصريحة في سماعه منه رضي الله
عنه ورواية الحافظ ابي نعيم الذي هو مستند ابن تيمية ومعتمده عن
الحسن ما هو صريح في كثرة سماعه منه رضي الله عنه وغير ذلك لكلام
الامام الضياء في المختارة في ترجيح اثبات سماعه منه وتحريه تنقيده وتصحيح
حديثه عنه لذلك وايراده هنالك وقد قال الحافظ الشامي في سبل الهدى
والرشاد في الرد على ابن تيمية انكاره المواخاة بين المهاجرين والانصار

وخصوصًا مواخاة النبي صلى الله عليه وسلم لعلي المرتضى وذكر رواية الضياء

ذلك ما نصه وابن تيمية يصرح بان احاديث المختارة اصح واقوى من

احاديث المستدرك ولو تحلى ابن تيمية بالانصاف وتخلى من التعصب والاعتساف

لنقل اتفاق ائمة حفاظ الآفاق على خلاف ما جعل عليه الوفاق واما قوله هذا

كرده الاحاديث المسندة الموجودة في الكتب المعتمدة المشهودة و نسبة الوضع

والكذب اليها كما قال في هذا الكتاب ايضًا ان حديث الموالاة قد رواه الترمذي

واحمد في مسنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من كنت مولاه

فعلي مولاه واما الزيادة وهي قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

الى اخره فلا ريب انه كذب ونقل الاثرم في سننه عن الامام احمد ان العباس سأله

عن حسين الاشقر وانه حدث بحديثين فذكر احدهما قال والآخر اللهم وال من

والاه وعاد من عاداه فانكره ابو عبد الله جدًا ولم يشك في ان هذين الحديثين

كذب انتهى وقد رواه الامام احمد في مسنده مع شرطه فيه وهو عدم ذكر الموضوع

والمنكر بل والشديد الضعف على رايه وقد قدمنا تحقيقه في المقدمة

فتذكر وتنبه وقد اعترف به صاحب القرة فقال في الحجة في الطبقة

الثانية من طبقات كتب السنة وكاد مسند احمد يكون من جملة هذه

الطبقة فان الامام احمد جعله اصلًا يعرف به الصحيح والسقيم قال ما ليس

فيه فلا تقبلوه وابنه عبد الله وغيرهما بطرق آخر كثيرة صحيحة

ليس فيها الاشقر قلت هو وان قال البخاري فيه نظر وقال عنده مناكير

وقال ابو زرعة منكر الحديث وقال العقيلي شيعي متروك الحديث وقال

٣٣

ابو حاتم والنسائي والدارقطني ليس بالقوي وقال ابن عدي جماعة من
الضعفاء يحيلون بالروايات عليه على ان في حديثه بعض ما فيه وقال
في خبر على ما في تنزيه الشريعة عن الميزان والبلاء عندي فيه من الاشقر
لكن في لسان الميزان ان ابن عدي ذكر في ترجمته حديثا عن محمد بن علي بن
خلف العطار عنه قال هو منكر الحديث والبلاء فيه عندي منه لا من
حسين انتهى وروى الخطيب في الكفاية عن ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد
الختلي قال سمعت يحيى بن معين ذكر حسينا الاشقر فقال كان من الشيعة
المغلية الكبار فقلت وكيف حديثه قال لا باس به قلت صدوق قال
نعم كتبت عنه عن ابي كدينة ويعقوب القمي وقد احتج به النسائي
ووثقه ابن حبان وصحح له الحاكم في المستدرك وروى عنه الامام
احمد في المسند وهو لم يكن يروي الا عن ثقة وقد صرح ابن تيمية بذلك
في الكتاب الذي صنفه في الرد على البكري قال ان القائلين بالجرح
والتعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقة عنده
كمالك وشعبة ويحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدي واحمد بن
حنبل وقد كفانا ابن تيمية بهذا الكلام مونة اثباته ولا يبقى له
مطعن فيه فما نقله الاثرم هو القيل المقدم وقد ظهر للعبد بعد
تتبع تام ان معظم حكايات الاثرم عن احمد من هذا امر رجوعه عنها
مما عليه يدل مسنده الذي هو معتمده عند الكل والله اعلم وكذا
[illegible]ى عن الاشقر الكديمي ومحمد بن المثنى الزمن واحمد بن عبدة وعبد

بن محمد بن منصور الحارثی وعدة ائمة فکلام الاولین والآخرین راجع الی الشیعیة
لا روایته فقد کذب من کذبه واما قول الجوزجانی غال من الشاتمین
للخیرة فظن غیر مقبول مخالف لقول الائمة وکذا جل جرحه لاهل الکوفة
لشدة نصبه وانحرافه ومعناه اتهام ابی معمر الهذلی ایاه بالکذب الی آخر
ماذکر من الرد البلیغ علی ابن تیمیة **قوله** مانند جداول از بحر عظیم منشعب میگردد
اقول تمثیل و تشبیه مخاطب نبیه تفرع جمیع فرق اولیا از دوحه باسقة الاغصان یانعة
الاثمار مشهد لة آل اغصان متفقة آل انوار سرور اوصیا علیه آلاف التحیة والثنا بانشعاب
جداول از بحر عظیم دلیل کمال فضیلت و تعظیم و نهایت ارجحیت و تفخیم آن فیض امامت و برهان
حرمان شیخین عالی شان ازین فیض با جلالت است پس این تفرع و انشعاب که مخاطب عالی نصاب
علی رغم والده و غیره من سائر النصاب اعتراف و اقرار بی ارتیاب بآن دارد برای اثبات
مطلوب و مرام اهل حق کرام یعنی فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام کافی و بسند است
و دافع وسواس و رافع التباس و قالع اساس جمیع تسویلات مخاطب حق ناشناس و قد ثبت
لله الحجة البالغة **قوله** چنانچه بسلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین
و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر رسید
و رشحه از علوم ایشان میگیرد **اقول** مخاطب عمدة الافاضل قرم الاماثل بتحریک سلاسل
تخدیع اغمار غافل و تغریر معتقدین خود اهل انچه مقصود اصل از تلفیق و تزویق این فصل
بود درینجا باز بصراحت تمام ظاهر نموده یعنی بادعای رسیدن سلاسل تلمذ فقهای شریعت
و مجتهدین ملت بشیخین متضلعین و نواب باب غفول درین یعنی معاذ و زید و ابن عمر بافوز زین
معاذ الله سلب انتهای سلاسل فقه بجناب سرور اوصیا علیه و آله آلاف التحیة والثنا خواسته

۲۳۵

وباظهار برائت فقهای مرحومی مجتهدین معاصرین خود از تشبث و تمسک بعروه وثقای اتباع
اهلبیت علیهم السلام بدست خود آتش در خرمن خود انداخته و صلای استحیا و آزرم و استنکاف
از ظهور اعتراف بانحراف اسلاف و اخلاف سراسر اعیان خود از عمل بحدیث ثقلین که
مخاطب عمدة الاشراف بنای ابواب عدیده خود بران گذاشته برداشته در باب چهارم
می گوید فائدة اخری اجل من الاولی ولقبناها بسعادة الدارین فی شرح
حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها رسالة
علیحدة باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما
اعظم من الآخر کتاب الله وعترتی اهل بیتی پس معلوم شد که در مقدمات
دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی
که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدة وعملا باطل و نامعتبر است و هر که
انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین
دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف
این دو چیز عالیقدر میکند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن
در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه
کاری و عجب ماجرایی است الخ و نیز در همین باب ما است بجواب حدیث ثقلین گفته
وهمین قسم حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها غرق دلالت نمی کند مگر برآنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی
ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک

و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهلسنت و بس از جمیع فرق اسلامیه
و خاص ست بمذهب اهلسنت لا یوجد فی غیرهم زیرا که ایشان متمسک اند
بحبل وداد جمیع اهلبیت و بر قیاس کتاب الله که اتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض و در رنگ ایمان بالانبیا که لا نفرق بین احد
من رسله با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند
بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهلبیت را دوست ندارد و بعضی
یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبغوض میدارند و بعضی طائفه
دیگر را و همین ست حال اتباع که اهلسنت یک طائفه را خاص نمی کنند
از همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر
و حدیث و فقه ایشان بران گواه ست و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند
مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهلسنت در این
رساله نقل کرده شد چه جواب ست و نیز مخاطب در باب یازدهم همین کتاب
در تعصب سیزدهم می فرمایند که جمیع سلاسل صوفیه اهلسنت در طریقت منتهی
میشوند بایمه پس ایمها پیران جمیع طوایف اهلسنت اند و معلوم ست که نزد اهلسنت
عظمت و قدر پیر و چه مرتبه است بلکه در محبت پیران میکنند و بعض اهانت
او را ارتداد طریقت می دانند و حالا بنظر انصاف باید دید که مدار اهلسنت نیست الا
بر شریعت و طریقت و همین دو امر را موقع ریا و بزرگی می شمارند و کبرای شریعت
فقهای اربعه اند و کبرای طریقت اصحاب خانواده های از صوفیه و هر دو
فرقه را رجوع باهل بیت ست و زله بردار نی از خوان فیض ایشان

پس بغض اهلبیت نسبت باهلسنت نمودن مثل انکار محسوسات و دعوای اجتماع اضداد است
که هیچ عاقل آنرا باور نمیکند و اینها را نواصب لقب دادن از آن بابست که نور را ظلمت
و آفتاب را تاریک گویند انتهی پس نهایت عجیب و غریبست که جابجا ذکر افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام بمیان می اید و آنرا موجب بطلان خلافت ثلثه عند التحقیق
می بینند ناچار ثلثه را ماخذ علوم دین و منابع احکام شریعت متین و اعلم از ائمه معصومین
علیهم السلام و ایشان را معاذ الله من ذلک از اتباع و مفضولان از ایشان میگیرند
و خود را از متمسکان و اتباع شیخین وا مینمایند و از اتّباع اهلبیت علیهم السلام
انکار و استنکاف ظاهر مینمایند و هرگاه براهین قاهره و ادله زاهره محجوج
و منکوب و هوش و حواس شان بضربات حجج ساطعه و بمقامع دلائل لامعه مسلوب
می شود خویش را بلکه شیوخ ثلثه خود را از متمسّکین بعروه وثیقه اهلبیت علیهم السلام
ظاهر می کنند و نمی فهمند که این التمسک والاقتداء واین الاتباع والاقتفاء
من التامر بالاعتداء [illegible] التقدم والتحکم والاعتلاء والله الموفق الی طریق
السواء والعاصم من [illegible] الهراء و خطل المراء خواجه نصر الله کابلی در صواقع
بجواب حدیث ثقلین گفته و کذلک حدیث مثل اهلبیتی مثل سفینة نوح
من تمسّک بها نجی و من تخلف عنها هلک لا یدل علی هذا المدعی
ولا شک انّ الفلاح منوط بولائهم و هدایتهم والهلاک بالتخلف
عنهم و من ثمّة کان الخلفاء والصّحابة یرجعون الی افضلهم فیما اشکل
علیهم من المسائل و ذلک لانّ ولاءهم واجب و هدیهم هدی النبّی صلی الله
علیه و سلم انتهی سبحان الله هرگاه شیوخ ثلثه در مشکلات رجوع بجناب امیر المومنین علیه السلام

کرده باشند و اتباع هدی و سیرت اهلبیت که جناب امیرالمومنین ع افضل ایشان ست
واجب و لازم باشد باز ذکر این معنی که سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت
بشیخین و نواب ایشان میرسد کمال وقاحت جسارت ست چه هرگاه شیوخ
ثلثه در حل مشکلات رجوع بجناب امیر علیه السلام آورده باشند و اتباع هدی و اطاعت
حضرات لازم و واجب و تخلف ازان موجب هلاک و ضلال باشد افضلیت آنحضرات
و ثبوت کمالات نبوت برای آنحضرات و انحصار اخذ شریعت در ایشان کالشمس
فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردد و نفی کمالات نبوت از جناب امیرالمومنین
علیه السلام که مقصود مخاطب تمقام است تخصیص علم شریعت بشیخین و نواب شان محض
از راه و تعییر و تهتک و اثبات براوت اسلاف خود از اتباع و تمسک باشد **قوله**
و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن می ساخت
همین قطبیت و ارشاد و منبعیت فیض و لایت بود **اقول** مخاطب جامع الاقاصی
والادانی رشک افزای بلاغت سحبانی و مخجل لطائف براعت حسانی و مخمل در فصاحت
عدنانی بسبب کمال تورع و همه دانی و نهایت حذاقت و مهارت در خلق معانی معنی
امامت را که در اولاد امجاد جناب امیرالمومنین علیه السلام الی یوم التناد که ینابیع
حکم و ارشاد و منابع علوم لدنیة فائضه من رب العباد و معادن هدایت اصلاح
مزیل فساد و وسائل و ذرائع نزول برکات در بلاد بودند باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی
آن می ساخت بمحض منبعیت فیض و لایت و قطبیت ارشاد راجع و آئل ساخته یعنی
از غایت انهماک در ترات و احقاد و ایثار نهایت بغض و عناد و شحنا و لداد
نفی تعیین این حضرات فوا سیاست برای پاسبانی عباد و حکومت بلاد و خلافت

۲۳۸

افضلیت جناب امیر علیه السلام

و وصایت و امامت مصطلحه بین العلماء النقاد خواسته و باظهار عبارات ذات والاصفات
صنیع بدیع یحرفون الکلم عن مواضعه و حمل الکلام علی ما لا یرضی به قائله
پرداخته و وجوه عدیده برای ابطال حمل امامت بر امامت غیر مصطلحه مبحوث عنها
سابقا در مجلد حدیث غدیر گذشته فلتکن منک علی ذکر و خود مخاطب در باب
یازدهم گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت علی
و ذریت طاهره او رض ذکره ابن شهر اشوب و بهمین سبب ایشان را بنواصب ملقب
کنند حالانکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشیخ
و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله صلعم لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من
نفسه و یکون عترتی احب الیه من نفسه و عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلعم احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی
لحبی غیر ذلک الی ان قال و از سعید بن المسیب روایت مشهور است که کان
عنده رجل من قریش فاتاه علی بن الحسین فقال له الرجل القرشی یا اباعبد الله
من هذا قال سعید هذا الذی لا یسع مسلما ان یجهله هو علی بن الحسین
ابن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین ازین افاده سعید بن المسیب که مخاطب مهذب
در مقام احتجاج و استدلال اثبات ولای ائمه خود با اهلبیت علیهم السلام وارد کرده
و بشهرت آن تصریح فرموده بصراحت تمام ظاهر است که جهل جناب امام زین العابدین
علیه السلام هیچ مسلمی را جائز نیست پس اگر امامت آنحضرت بمعنای محض قطبیت
و ارشاد که مخاطب الا انزاد از اینقلب بعض متعسفین معرضین از سداد مطمح نظر داشته
و همت را بسبب نصوص امامت بان گماشته حمل بود لازم معرفت آنحضرت بر جمیع مسلمین و عدم جواز

جمهل آنحضرت در حق تمام مومنین چگونه سمتے وخطے از واقعیت می شنیدند که اگر امامت
آنحضرت معاذالله محض بمعنی قطبیت و ارشادی بود هرگز معرفت آنحضرت بر جمیع
مسلمین وجهے نداشت فلله الحمد که بطلان این وهم لاطائل و تحریف لا حاصل از
افاده خود مخاطب فطین واضح و مستبین گردیده **قوله** لهذا الزام این امور کافه
خلائق از ائمه اطهار مروی نشده **اقول** مخاطب بمقام نفی روایت الزام این امر
جلیل المرتبه رفیع المقام بر جمیع خلائق و انام از ائمه اطهار کرام علیهم الاف التحیة
والسلام من الله الملک المنعام ما افضل اللیالی والایام وهم غمام وسطل رکام اهتمام
تمام و سعی موفور ما لا کلام در صنعت بدیعه صدق وتدین و تورع و تحرز و تحرج
و تجنب و توقی از آصار و آثام و مزید تثبت احتیاط و غایت تحری و توخی امتثال
احکام اسلام فرموده چه اگر نفی و جحود و انکار روایت الزام از ائمه اطهار سلام الله علیهم
ما توالی اللیل والنهار و اختلف العشی والابکار بر طریق الزام اتباع و اشیاع اهلبیت اخیار
علیهم السلام است پس بطلان و هوان و خسار و شناعت و فظاعت و بوار این انکار
سراسر صغار بر اکابر کبار و صغار نهایت هویدا و آشکار و اگر غرض از ان نفی روایت
این امر در کتب سنیه عالی تبار است پس درین صورت فائده جز تکثیر سواد و اضاعت
قرطاس و مداد و تخدیع و تسلیه معتقدین و الانزاد غیر حاصل و قطع نظر ازین اگرچه این
انکار در بادی نظر نزد غیر متتبع کتب و اسفار و روایات و اخبار و افادات و آثار
این فرقه عالی فخار قرین اعتماد و اعتبار می نماید لکن بعد اندک تفحص و تنقیب و صرف
باره از تنقیر و تقلیب کالشمس فی رابعة النهار بر اصحاب بصائر و ابصار و ارباب اعتبار
و استبصار ظاهر و واضح و باهر و لائح میگردد که انکار روایت الزام این امر از ائمه اطهار

علیهم السلام در کتب سنیه با کمال تیز کذب بحت مجعول ابلیس و مختلق جاعل و دروغ صریح آبای فتنت
اعتراف خود مخاطب باظهار امام موسی کاظم علیه السلام دعوی خود و آبای طاهرین
خود را با مهدی عباسی و اسلاف او بابت خلافت نه بابت فدک تنها واضح و روشن
ولائح و مبرهن و ظاهر هست که هرگاه دعوی آنحضرت و آبای طاهرین آنحضرت
بابت خلافت نه بابت فدک تنها ثابت شد معنی امامت که مخاطب تراشیده و بنا بران
نفی روایت الزام این امر از ائمه اطهار علیهم السلام در آئیده و نغمات دیگر اغوات
بی ثبات سرائیده باطل و مختل و محض سراب و نقش بر آب و متزلزل گردیده پس
باید دانست که در مجموعه ثنا و اسی مخاطب یعنی مولوی عبد الحی خلف مولوی
عبد الحلیم سهالی لکهنوی موجود است و نسخه آن بخط بعض فضلای اهلسنت
قبل ازین بدست حقیر افتاده بود مذکور است که حضرت او بجواب سائلی که ذکر حدیث
کافی متضمن طلب امام موسی کاظم علیه السلام فدک را از مهدی عباسی و ذکر حدود
آن می فرماید اصل این قصه که در کتب اهلسنت وارد است این است که روزی
مهدی عباسی با امام موسی کاظم بطریق مباسطت گفت همگی دعوی شما بر ما بابت
فدک است بیائید تا فدک را برشمارد کنم ایشان فرمودند حد اول سمرقند است
و حد دوم افریقیه و حد سوم کناره دریای شور از طرف عدن تا اقصای
یمن و غرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافت است نه بابت فدک
فقط انتهی بقدر الحاجة **قوله** بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را
بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد و باین دولت
می نواختند **اقول** مخاطب چشم دیده دانسته دیده دهن دریده کرم و سر و چشم

و برده بر چشیده چون بنظر امعان و تامل راه جحود و انکار نصوص امامت حضرات ائمه
اطهار علیهم السلام مسدود دیده ناچار اولا بر سر تحریف و تاویل و تلمیع و تسویل
بصرف نصوص امامت از صراحت و بداهت بمحض قطعیت و ولایت رسیده و چون
منافات این توجیه سخیف و تسویل و تحریف بالزوم معرفت ائمه علیهم السلام که آنهم
ازین نصوص ظاهرست بالمطابقه والالتزام فهمیده ناچار صدق صریح
و بیان صحیح اعنی نفی و انکار مروی شدن الزام این امر یعنی امامت آنحضرات بر جمیع
خلائق بسلک تحریر کشیده پا بر مصحف کشیده و چون بکمال متانت و رزانت و نهایت
حصافت و حصانت این انکار دور از کار بمیزان عقل سنجیده برین صدق غیر مختفی
قانع و مکتفی نگردیده درینجا دعوی تخصیص حضرات ائمه اطهار علیهم السلام این فیض
خاص پسندیده بیاران چیده و مصاحبان برگزیده باظهار علو مرتبت و سمو منزلت
خود خدام عالی مقام در صیانت معالم شرائع اسلام و احتراز و اجتناب از کبائر
آثام کم دیده و از مبالات خوف و هول مواخذه و استهزاء و تشنیع محققین و ناقدین فخام
یکسر رسیده و هر کسی که از ازهار اعتبار و اثمار استبصار از ریاض کتب و اسفار اخبار
و آثار چیده و ذیل را به تتبع و تفحص افادات محققین اعلام بر چیده و دامن از تساهل
و اعراض و تغافل و اغماض بر چیده بکمال وضوح و علن واضح و روشن ست که
حضرات ائمه اطهار چنانچه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را باستماع نصوص
امامت خود مشرف می ساختند و هر یکی را باین دولت می نواختند همچنین جز بر غیر مقام
تقیه و خوف اثارت قتام و قتار فساد و اضرار مخالفین اغیار و معاندین اهل انکار
و معارضین ارباب خسار و بوار و مبغضین آل اطهار را بایراد نصوص امامت و خلافت

و وجوب انقیاد و اطاعت آن اظهار ضلال و هلاک خسران از تباک حائدین و معرضین در کفر
و اشراک مجوج و ملزم و مبهوت و مفحم فرموده باحقاق حق و ازهاق باطل جی پرداختند
و لله الحمد که صدق این بیان بمتانت عنوان از ارشاد خود مخاطب عالی شان آنفا بمعرض
عرض آمد فظهر ان زعم التخصیص والحصر والتضییق والقصر والمنع والحجر
ناش من القصور المستوجب للنهر والزجر مماثل فی الفظاعة لانکار طلوع
الشمس و سطوع الفجر **قوله** این فرقه بیفهم آنهمه اشارات ابتشار بر ریاست عامه
و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند
اقول مخاطب عالی فهم بری از شوائب وهم حائز اوفای سهم از تقلید و اتباع ابن جهم
بتلقیب فرقه حقه بفرقه بیفهم بسبب فهمیدن ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور
ملک و مال از نصوص امامت ائمه علیهم سلام احد الملک المتعال تیشه بر پای خود زده
و مزید شناعت این تهور و جسارت از بیان سابق بکمال وضوح ظهور کالنور علی شاهق الطور
رسید زیرا که از افاده خود مخاطب حاوی المراتب العلیه ظاهر شد که مراد از امامت ائمه ریاست
عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال و وجوب طاعت اتباع و امتثال در جمیع
احکام حرام و حلال و نیابت عامه رسول ذی الجلال ست و لطیف تر آنست که از
کلام سابق او و هم تحقیق او در تفسیر و هم افاده والد نحریر مخاطب بصیر ظاهر و
مستنیر ست که از ائمه علیهم السلام نصوص امامت این حضرات مرویست و یکی مر
دیگری را با مامت وصی میساخت و در ینجا آن نصوص را بلفظ اشارات
تعبیر فرموده چنان اشاره نموده که لفظ امامت هم درین نصوص غیر وارد ست
بلکه آنهمه عبارات محض اشارات ست و باین تلبیس و تدلیس نصوص امامت را

بر غیر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور خلائق محال فرود آورده و در ورطه

ضلالت افتاده و زبان را بسخائف ترهات و غرائب خزعبلات واکشاده داد

حسن فهم و تحقیق داده کمال تعین و انصاف خدا ترسی و حق پرستی خود پیش ارباب

بصیرت وانهاده بالجمله شیعیان اهلبیت علیهم السلام بطرق متواتره و اسانید

متظافره از ثقات و اثبات روایت کرده اند که جناب امیر المومنین علیه السلام

و اولاد معصومین آنحضرت خلفاء الله فی الارضین و حجة الباهرة فی العالمین بوده اند

و اصحاب ثلثه و دیگر متغلبین متسمین به خلفا متمردین و غاصبین و اینمعنی نزد

ایشان کالصبح اذا انفلق ثابت و متحقق گشته و روایات کثیره و احادیث غیره

مخالفین را هم موید مسدد مطلوب خود یافته سرهای معاندین و جاحدین را بسیوف

لامعه حجج ساطعه شکافته اند پس تطریق شبهه درین معنی مماثل تطریق شبهات

سوفسطائیه است چه این امر بمساعی جمیله محققین اعلام و اساطین فخام انار الله

برهانهم از اجلاء بدیهیات و ضروریات گردیده و انکار آن مثل انکار طلوع شمس

و مضی امس و اضاءت نهار و احراق نار و وجود مکه معظمه و مدینه منوره و ارسال

رسل کرام برای هدایت کسوت سبل اسلام و ظهور معجزات خاتم الانبیا علیه و آله

الاف التحیة والثنا چقدر مشابهت بکلام مخاطب بکلام کافری که بگوید که جناب رسالتمآب

صلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت نفرموده بلکه آنجناب مدعی ریاست ظاهریه

خلق مثل دیگر ملوک و سلاطین بوده فرقه مسلمین بفهم کلمات آنجناب را بر نبوت

فرود آورده و در ورطه ضلالت افتاده اند والعیاذ بالله **قوله** و نیز ازین جهت است که

حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و امر ر

۲۴۷

تکوینیه را بایشان وابسته میدانند **اقول** هرگاه تمام امت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

و ذریهٔ طاهره آنحضرت را می پرستند و امور تکوینیه وابسته بآنحضرات میدانند

و شیخین را از فضیلت جمیله و مرتبه جلیله بیخبر اند بالبداهة والصراحة فضیلت

جناب امیرالمؤمنین و جمیع ذریت طاهرین آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین باقصی الوجوه

والطرق ظاهر و متحقق گردید علاوه برین ابن تیمیه استغاثه را بشیخ طریقت و رغبت را

بسوی او عبادت نامیده و این معنی را کفر نامیده و آنرا عین دین نصاری دانسته و جناب

شاه صاحب فرمایند که ذریت طاهره را تمام امت پرستش میکنند و امور تکوینیه را

بایشان وابسته میدانند پس از این [illegible] تقاضای [illegible] شیخ الاسلام سنیه

عالیمقام [illegible] هرگاه [illegible] تمام امت حضرات ائمه

طاهرین علیهم السلام را پرستش میکنند و این پرستش [illegible] الکبیر و رئیسهم النحریر

عین کفر و الحاد برب العباد باشد پس این [illegible] عویص الاشکال [illegible] کفر تمام

امت جناب رسالتمآب علیه و آله الصلوة والسلام [illegible] باشد والعیاذ بالله

[illegible] من هذا المقال **قوله** فاتحه و درود و صدقات و نذر بنام ایشان رایج و معمول

گردیده [illegible] با جمیع اولیاء الله همین معامله است **اقول** الحمد لله الودود که مخاطب

[illegible] و باظهار مختص [illegible] است ذوات قادسات حضرات ائمه

[illegible] علیهم السلام [illegible] رایج [illegible] این طریقه محمود

و انتفاع [illegible] مستوفا [illegible] قلوب [illegible] سرور و ابتهاج

[illegible] بلیغ [illegible] فرموده و اما آنکه

[illegible] غیر ما

معصومین علیهم السلام در مراتب رفیعة الشان شریک و سهیم می سازند و تشبث با فراط
و تفریط اهل خلاف و تخبیط که زیغ صریحست از منهج وسیط عین نکث و اخلاف عهد
و تخلیط فتشبث و خذا لحق بقلب نشیط و جاش ربیط و اعنه بید بسیط و
لسان سلیط **قوله** و نام شیخین را کسی درین مقدمات بر زبان نمی آرد و فاتحه و درود و
نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمی کند و امور تکوینیه را وابسته با یشان نمیداند **اقول**
بالجاء خالق کائنات و تسخیر قاهر موجودات مخاطب رفیع الدرجات که درین مقدمات
کمتر کلمه حق بر زبان می آرد و در هر مبحث غرائب تعصبات و مجازفات و عجائب تعنتات
و تعسفات بمنصه اظهار می آرد و بدائع تسویلات و روائع تلمیعات بقلم حقائق رقم
می نگارد و بهمت والا نهمت را باخفا و کتمان حق و صواب و اشاعت و ترویج باطل
و سراب میگمارد و هر جا دفع صراحت و رفع بداهت پیش نظر کیمیا اثر دارد و درین جا
اجماع امت بر اخراج شیخین از مقام رفیع ولایت و از عاج شان از مجلس با جلالت فاتحه
و درود و نذر و عرس و مجلس ثابت فرموده و نطاق اهتمام نمایان بر کمر همت والا شان
در اثبات خسران و خذلان و حرمان شیخین رفیع المکان از فضیلت رائعة العنوان
ولایت و عرفان بسته برات تمام از وابسته کردن امور تکوینیه با یشان دو اعجوبه بکمال
جسته قلوب نازنین اتباع و اشیاع شیخین والا مقام بسنگ ایلام خسته و این حضرات
عظیم الاعتناء و الالتفات را بتجریع کاسات غصص و القاء در غمرات حزن و
غصص بی نظیر از راه و تعییر بسته بدار البوار هوان و خسار روانه فرموده بزعم خود دانه
طعن و تشنیع اهل ولای اهلبیت کرام علیهم السلام بسبب سلب کمالات نبوت از
جناب امیر المومنین علیه السلام رسته لکن نزد والد علام خود و شیخ الاسلام سنیان

نیک فرجام مستحق نهایت تشنیع و توهین و غایت ازراء و تهجین گشته فلیضحك قلیلا
ولیبك کثیرا **قوله** گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشند بر مثال انبیا مثل حضرت
ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیراکه کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت
و تفصیل و مغایرت است **اقول** مخاطب نحریر ذوفنون بعد تیز روی و ایضاع و ایغال
افزون در مضمار هتک ناموس هر دو شیخ حرون و کسر شوکت و قهر صولت شیفتگان
و والهان ان تمیمین نبالت مقرون بصدد کبح عنان و کف لسان و اراده اطفاء
لهیات نیران مشتعل و مضرم بدست آن عین الاعیان و هوس تسلیه جنان معتقدین
شیخین عالی شان افتاده زبان سحر بیان باثبات اعتقاد کمال و فضیلت ایشان
واکشاده و لابه و سالوس و تخدیع و چاپلوسی آغاز نهاده بخیال محال حصول
مامول نجات و خلاص از ورطه شدیدة الاعتیاص طعن و تشنیع سنیان
اصحاب اعتقاد مصاص و صادری انه لات حین مناص زیراکه معتقدین
حلقه بگوشان شیخ الاسلام اعنی ابن تیمیه جان نثار تیمیین عالی مقام و نیز
اتباع و فدائیان والد علام مخاطب قمقام این نکث و نکول و نکوص و عدول را
هرگز بمقام ارتضا قبول جا نمی دهند و دو زنی برای آن نمی نهند بلکه آنرا محض
تسویل و احتیال و انهماک در الحاد و ضلال و از قبیل مخالفت لسان با جنان
و صاحب آنرا هادم شرایع اسلام و ایمان می انگارند و تشبیه و تمثیل مخاطب
نبیل هر دو شیخ جلیل را بحضرت موسی و عیسی و حضرت خلیل و ادعای بودن
کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و مغایرت و تفصیل دعوی بیدلیل
و تقول و تهجم و تبجس و تحکم غیر قابل التعویل و محض تلمیع و تسویل و اثارت

۲۴۷

فتمام ازلال وتضليل وبطلان ان از بیان سابق واضح باین ودلیل الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل وارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف ماکول

قوله وکمالات اولیا همه ناشی از وحدت وجمع وعینیت اند پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی میتوانند کرد وانبیا ووارثان کمالات شان را غیر از علاقه عبدیت ورسالت وجارحیت علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست **اقول** مخاطب محمود کاشف حقایق وحدت وجود وعارج معارج کشف وشهود کمال اولیا را ناشی از وحدت وجمع وعینیت که مراد از ان اتحاد عباد وجمع وعینیت با رب سبحانه ودود گردانیده وایشان را بمقام مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی رسانیده وهرچند این زعم بی اصل وجسارت ومجازفت سراسر هزل نزد اهل حق وایقان فضیل نامعقول وغیر مقبول ونهایت واهی ومرذول وبراهین زاهره وحجج باهره مدخول بوجوه عدیده وعلل سدیده معلول لکن چون نزد معتقدین این مذهب وشاربین رحیق این مشرب وواردین این شرع وماتحین این منزع این مرتبه بس جلیل ورفیع ومقامی بس جمیل ومنیع است پس اخلاج شیخین ازین فضل باهر ودور گردانیدن شان ازین شرف باهر خیلی عجیب وبدیع

قد تم بحمد الله طبع المجلد السادس من المنهج الثاني من کتاب عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار ونرجو من الله المنان ان یمن علینا بطبع سائر مجلداته بلطفه وکرمه وتم طبع سنة ... اخلاق جلد ... العبد ... بن محمد ... المدنی ...

بحمد الله فان المجلدات فی الاطراف والاقطار ووصلت الی الامصار شاسعة البلاد وهذا الکتاب ومن برکات هذا الکتاب المستطاب انه قد انتقل الی مذهب الحق بسبب مطالعته بعض کبراء اهل السنة علماء البغدادی بعض ... فی بغداد هداه الله تعالی الی الطریق الصواب والسداد وانتجب ... هم

٢٤٨

ولما وصل هذا المجلد الشریف الی مکة المعظمة وطالعه بعض اجلة علماء السنیة الذی یجلس فی حلقة درسه قریب من مائتین رجل انصف ورجع الی الحق ... واثر الولایة والاتباع والحمد لله علی ذلک ... والسلام علی رسوله واله ...